وحشت در امریکای لاتین

نوشتهٔ جان گراسی

ترجمهٔ

محمدعلی آقائی‌پور و محمدعلی صفریان

www.ketabha.org

وحشت در امریکای لاتین

www.ketabha.org

وحشت در امریکای لاتین

نوشتهٔ جان گراسی

ترجمهٔ محمدعلی آقائی‌پور و محمدعلی صفریان

شرکت سهامی انتشارات خوارزمی

www.ketabha.org

جان گراسی
John Gerassi
وحشت در امریکای لاتین
THE GREAT FEAR IN LATIN AMERICA
چاپ و صحافی: چاپخانهٔ سپهر
چاپ اول: اسفندماه ۱۳۵۷ ه. ش ـ تهران
تعداد ۵۵۰۰ نسخه
حق هرگونه چاپ و انتشار مخصوص شرکت سهامی انتشارات خوارزمی است.

www.ketabha.org

- این کتاب
- آگاهانه
- به‌دست اندرکاران
- خط مشی سیاسی ایالات متحد
- در امریکای لاتین
- اهدا می‌شود.

www.ketabha.org

فرض

این حقایق را مسلم می‌انگاریم: همهٔ مردم برابر آفریده شده‌اند، پروردگارشان حقوق سلب‌نشدنی به آنان بخشیده است، زندگی، آزادی و طلب شادی از آن جمله‌اند، برای حفظ این‌حقوق دولتهائی تأسیس‌شده است که قدرت عادلانهٔشان از رضایت ملتهایشان ناشی می‌شود، تا هرگاه هرنوع حکومتی ناقض این آرمانها شود حق مردم است که آن را تغییر دهندیا از میان بردارند، و دولت جدیدی تأسیس‌کنند، و اساس آن را بر اصولی بنا نهند، و قدرت آن را آنچنان متشکل کنندکه به بهترین نحو بر امنیت و شادیشان مؤثر افتد.

توماس جفرسن ــ اعلامیه استقلال امریکا

حکم

که هر آینه دولتها قدرت عادلانهٔشان از رضایت ملتهایشان ناشی نشود، حق ملتهاست‌که دولتها را با وسایلی که در اختیار دارند تغییردهند یا از میان بردارند؛که این وسایل را انتخابات، درصورت امکان، یا اعمال زور، درصورت عدم امکان شامل می‌شود.

www.ketabha.org

فهرست

مقدمه ۹

بخش اول: دیدکلی

۱. شرایط و واقعیتها ۱۵

۲. اخبار و حقایق ۴۲

بخش دوم: پیشگامان

۳. آرژانتین ۵۸

۴. برزیل ۸۹

۵. مکزیك ۱۱۹

بخش سوم: پیروان

۶. شیلی ۱۳۷

۷. پاراگوئه ۱۵۲

۸. پرو ۱۵۹

۹. اکوادور ۱۷۶

۱۰. کلمبیا ۱۸۷

۱۱. ونزوئلا ۱۹۶

۱۲. امریکای مرکزی ۲۱۳

۱۳. کشورهای منطقهٔ کارائیب ۲۴۰

بخش چهارم: شورشیان

۱۴. کستاریکا ۲۶۷

۱۵. اوروگوئه ۲۷۳

www.ketabha.org

۱۶. بولیوی ۲۸۳
۱۷. تاریخ روابط ایالات متحد و امریکای لاتین ۲۹۰
بخش پنجم: اتحاد برای پیشرفت
۱۸. دردهای زایمان ۳۲۷
۱۹. درک و کاربرد ۳۴۱
۲۰. دستاوردها ۳۶۵
۲۱. مواد اولیه و بازارهای مشترک ۳۸۱
۲۲. کمک نظامی ۳۹۷
۲۳. کلمبیا — یک نمونهٔ تاریخی ۴۱۳
۲۴. ملاحظات ۴۳۳
بخش ششم: بازرگانی آزاد در برابر انتخاب آزاد
۲۵. دلارها و احساس ۴۵۱
۲۶. سرمایه‌های روی کاغذ و سودهای نقد ۴۶۳
۲۷. ارزش از دست رفتهٔ مس ۴۶۸
۲۸. طلای سیاه و بانکهای خصوصی ۴۷۵
۲۹. توسعه و سرمایه گذاری ۴۹۱
۳۰. غربالی برای دلارها و پزوها ۴۹۶
بخش هفتم: کاسترو در برابر ایالات متحد
۳۱. جبهه‌ها و نیروها ۵۰۵
۳۲. انگیزه‌ها و اصول ۵۲۴
نتیجه گیری: سیاستی برای پیروزی مجدد ۵۳۶
ضمیمه‌ها
الف: پیام گیتولیو وارگاس به هنگام خودکشی ۵۵۲
ب: موافقتنامه میان ایالات متحد و هندوراس ۵۵۴
ج: موافقتنامه بین ایالات متحد و نیکاراگوئه ۵۶۰
د: کشت و صنعت در کلمبیا ۵۶۸
یادداشتهائی در بارهٔ مآخذ ۵۷۳

www.ketabha.org

مقدمه

نیاز به‌پیروزی دوباره

ساختمان اجتماعی واقتصادی امریکای لاتین پوسیده، فاسد وبطورکلی اصلاح ناپذیراست. اینکه تغییری روی خواهدداد، بدیهی است. اینکه تغییر از راه انقلاب روی خواهد داد، مسلم است. اینکه انقلاب خشونتهائی احتمالی به‌همراه خواهد آورد، اجتناب ناپذیر است. آنچه مبهم باقی می‌ماند این است: چه کسی انقلاب را رهبری خواهد کرد؟

واقعیتهای موجود چندان پیچیده نیستند — یا دست کم نباید باشند.

هیچگونه تغییر اجتماعی واقعی به کمک آنچه ما — در ایالات متحد — به‌اشتباه «نیروهای دمکراتیک امریکای لاتین» می‌نامیم، بوجود نخواهد آمد. بطوری که‌خواهیم‌دیدتصادفی نیست که در این قاره کسانی که اندیشه‌نو درسر دارند و تجربه در پیش چشم، به حقه بازان سیاسی، اصلاح طلبان قلابی واولیگارشی«روشنفکر» امریکای لاتین که‌ناگهان به‌موعظه‌های ما دربارهٔ «اتحاد برای پیشرفت» معتاد شده‌اند، لغت «دار و دستهٔ دیگری از دمکراتها» داده‌اند.

در ساختمان اجتماعی امریکای لاتین هیچ تغییری به دست کسانی که‌از ما تقلید می کنند بوجود نخواهدآمد هر چند سعی داشته باشیم به‌خود بقبولانیم که آنان موفق خواهند شد. تاریخ امریکای‌لاتین تاریخ ما نیست،میراث آن‌میراث ما نیست، افکارآن افکار ما نیست — و مسلماً احساسات آن هم احساسات ما نیست.

پس انقلابیون آیندهٔ امریکای لاتین چه کسانی هستند؟

کسانی به‌همان‌گونه که اکنون هستند. کمونیستها به ظاهر، و

www.ketabha.org

ناسیونالیستها در عمل. هرچند ممکن است به‌روال جاری، این دو نیرو درپاره‌ای ازکشورها از نظر تاکتیکی متفق باشند، وزارت خارجه و مطبوعات ما آنها را بطور غیر قابل بخششی با برچسب سرخ مشخص می کنند. در حقیقت آنان در مقابل یکدیگر قرار دارند. گروه اول انترناسیونالیستهائی هستند که ارزشهای اکتسابی آنهارا وادار می کند کشورشان را در مقیاس جهانی بنگرند. گروه دوم میهن‌پرستان خود آگاهی هستند که غرایز سرکوفته وادارشان می کند میهن خود راتنها سرزمین ارزنده بدانند. گروه اول دشمنان ما هستند. گروه دوم متحدان ما نیستند، اینها اهالی شیلی، بولیوی وهائیتی هستند که اتحادشان با شیلی، بولیوی وهائیتی است — و نه با هیچ چیز یا هیچ کس دیگری.

نیروهای ملی اگر به‌قدرت‌برسند، شرکتهای‌بزرگ امریکائی راملی‌خواهند کرد—زیرا که به‌سود کشورشان خواهد بود. آنان با بلوک کمونیست‌به‌تجارت خواهند پرداخت زیرا به‌سود کشورشان است. و حتی‌گهگاه در سازمان‌ملل‌علیه ایالات متحد رأی خواهند داد زیرا که به‌سود کشورشان خواهد بود، اما آنان نه دشمن ما خواهند بود، و نه از «جامعهٔ غرب» کناره خواهندگرفت — زیرا چنین خروجی به‌سود کشورشان نخواهد بود.

کدامیک ازاین دو خواهند برد: کمونیستها یا ناسیونالیستها؟

این بستگی به‌خود ما دارد.

اگر سیاست فعلی‌مان دربارهٔ امریکای‌لاتین را تغییر ندهیم، «اتحاد برای پیشرفت» را ارزیابی مجدد نکنیم، امکانی راکه پیش رویمان است نشناسیم و آن‌را نپذیریم، نه تنها شاهد پیروزی کمونیستها — به‌رغم خودشان— خواهیم بود، بلکه این پیروزی را تسریع هم خواهیم کرد.

سیاست فعلی ما در امریکای‌لاتین، چنانکه خواهیم دید، ازمبارزهٔ کسانی که من آنها را «قرون وسطائی» می‌خوانم، علیه «نوآوران» پشتیبانی می کند. این درست است که‌گروه اول اغلب ما را فریب می‌دهند. از اصلاحات «حرف می‌زنند»وحتی‌گاه‌اصلاحات مهمی را درقلمروشان شروع می کنند. اما معیارهای غائی‌شان نه براین حقیقت که‌قوانین وادارشان می کند دست به‌اصلاحات‌بزنند، استوار است و نه براساس نتیجهٔ آزمایش و تحقیق.

پیروان طرزفکر قدیمی کسانی هستند که در زندگی خصوصی و اداری

www.ketabha.org

هدف نهائیشان همکاری با تشکیلات موجود یا طبقه‌ای خاص است، خواه این تشکیلات مذهبی باشد، یا اقتصادی یا اجتماعی. از سوی دیگر ممکن است «نوآوران» با قوانین جاری مخالفت کنند، حتی ممکن است از روشهای حکومتی فوق‌العاده متمرکز (توتالیتارین) طرفداری کنند، اما معیار آنها در همهٔ این موارد کاربرد وسایل غیرشخصی برای هدفهای غیر شخصی و به‌سود دولتی است که به‌خدمت طبقه یاگروه یا تشکیلات خاصی در نیامده است.

پیروان طرزفکر قدیمی، وقتی پای قانونی در میان است که خود وضع کرده‌اند وبه‌منافع طبقهٔ آنان بستگی دارد، دمکراتهای خوبی هستند. اما آنگاه که منافع افراد بشری که «نوآوران» به‌نمایندگی آنان عمل می کنند — درمیان باشد، رهبران سنگدلی هستند. هدف غائی طرفداران طرزفکر قدیمی ثبات‌است، شعاری مربوط به‌قرن‌بیستم به‌مفهوم حفظ وضع موجود. صمیمانه‌یاغیرصمیمانه ادعا می کنند که آزادی را مهمتر از بهداشت یا آزادی را غذائی کاملتر از نان می‌دانند. هدف‌غائی «نوآوران» ملیت است، شعاری قدیمی که معنی آن غرور و احترام است. اینان به‌آشکار و نهان می‌دانند که بهره کشی جنایتی بزرگتر از سرقت بانک است، و آزادی، نتیجهٔ بهبود اقتصادی است نه‌انگیزهٔ آن. طرفدار طرزفکر قدیمی ملتش را در اسارت نگاه می‌دارد — احتمالا همراه با مطبوعاتی «آزاد» که این عمل او را محکوم می کنند — درحالی که نوآور وسایل کسب آزادی حقیقی را — احتمالا بدون مطبوعات — در اختیار مردمش می‌گذارد.

با این‌حال ما از طرفداران طرزفکر قدیمی پشتیبانی می کنیم. اینهانه‌تنها دیکتاتورهائی‌هستند که تنهادر بند منافع خویشند، بلکه‌اولیگارشی نفع‌طلبی‌است که ازطریق رژیمهای«دمکراتیک» حکومت می کند، و نیز «دمکراتهای» نفع‌طلبی هستند که به‌نام ناداران به منافع دارایان خدمت می کنند. ما «اتحاد برای پیشرفت» را، که نامی پرطمطراق است، برای پیشرفت امریکای لاتین علم کرده‌ایم، اما در پشت آن هرگونه اصلاح و پیشرفت حقیقی را مانع شده‌ایم، و وامهای بیش از حد پرسروصدای آن را، به‌ندرت به‌ناداران رسانیده‌ایم. برای مبارزه با نوآوران سیاستی را در پیش‌گرفته‌ایم که همهٔ پیگیران اصلاح حقیقی اوضاع — همان هدفی که ادعا می کنیم می‌خواهیم از طریق «اتحاد برای پیشرفت» به‌آن برسیم — را کمونیست بنامیم.

www.ketabha.org

دیر یا زود این «نوآوران» برای بدست‌آوردن حقوق سلب ناشدهٔ خویش، که از آن محرومند، رهبری‌امریکای‌لاتین را بدست خواهندگرفت. برای بدست آوردن این حقوق امریکای‌لاتین را، در صورت لزوم با نیروی قهریه، به‌جائی‌بدل خواهند کرد که تعلق به‌امریکائیان‌لاتین داشته باشد. امروز، چنانکه خواهیم دید امریکای‌لاتین به‌بیگانگان و غالباً به‌شرکتهای وابسته‌به‌ایالات‌متحدامریکا تعلق دارد. موج بزرگی از ساکنان امریکای‌لاتین که هم اکنون برای به‌چنگ آوردن آن شکل می‌گیرد، همان پیروزی مجدداامریکای‌لاتین خواهد بود. نیروی فزایندهٔ آن اجتناب ناپذیر است.

در پرتو این حقیقت، سیاست کنونی ما در «امریکای‌لاتین» در صورتی مفهوم خواهد داشت که پیش از آغاز این یورش اجتناب ناپذیر و پیروزی آن آماده باشیم که جنگ سوم جهانی را آغاز کنیم و آن را با پیروزی به‌اتمام برسانیم. در این صورت، این پیروزی — چنان که خواهیم دید با فواید بسیاری همراه است — ارزش آن را خواهد داشت که نامهای ننگینی به‌ما نسبت دهند (و احتمالا با شورشهای نیم‌بندی مواجه شویم). در غیر این صورت سیاست کنونی ما، سیاستی مبتنی بر کوتاه‌بینی، خودکشی سیاسی، و سیاستی فاجعه‌آمیز خواهد بود. ما دربرابر امریکای‌لاتینی که علیه ما متحد شود، حتی قادربه‌دفاع ازحقوق خود نخواهیم بود.

www.ketabha.org

بخش اول

دید کلی

www.ketabha.org

۱

شرایط و واقعیتها

امریکای‌لاتین، بزرگتر، ودرنتیجه ثروتمندتراز ماست(امریکا). مرزهای آن از «ریوگرانده» شروع می‌شودو در قطب جنوب—بیش از ده‌هزار میل—خاتمه‌می‌یابد.

امریکای‌لاتین از بیش ازبیست دولت مستقل — که اصل آنها فرانسوی، اسپانیائی و پرتغالی است — تشکیل شده است. این قاره همچنین شامل تعدادی مستعمرهٔ اروپائی و امریکائی (که مستعمره نامیده نمی‌شوند)، ونیز «جامائیکا» و «ترینیداد» است که استقلال خود را — ازانگلستان — به‌ترتیب در یکم و سی‌ویکم اوت ۱۹۶۳ بدست آوردند. دوکشور اخیر گرچه از نظر اقتصادی دارای خصوصیات ممالک حوزهٔ دریای کارائیب‌اند از لحاظ نژادی و سیاسی نمی‌توان آنهاراجزو امریکای‌لاتین بحساب آورد. همچنین است وضع «هندوراس انگیس»، اما باید جزوامریکای لاتین بحساب‌آید. با اینهمه‌دراین کتاب ماتنها به‌بیست کشور امریکای‌لاتین خواهیم پرداخت و نگاهی کوتاه نیز به‌دیگران خواهیم انداخت.

درآمد سرانه در این بیست کشور برحسب تخمینهای بسیار خوش‌بینانه درحدود ۲۵۳ دلار درسال است (مراجع و مآخذ تهیه این‌گونه آمارها درآخر کتاب آمده است).

باید دانست که این‌گونه آمارها این حقیقت راکه اکثریت قابل ملاحظه‌ای ازجمعیت‌این منطقه‌بیش از حد فقیراند، پنهان می‌دارد. برای مثال‌در کشور «پرو» بیش از نیمی‌ازکل جمعیت در خارج‌از حوزهٔ اقتصادپولی‌بسرمی‌برند، و به‌طریق مبادله، محصولات زراعی خود را باکالاهای مورد نیازشان تعویض می‌کنند. از نیم دیگر، هشتاد درصد، درآمد سرانه‌ای در حدود ۵۳ دلار، در

www.ketabha.org

سال دارند، درحالی که یکصد فامیل نود درصد ثروت ملی را که شامل ۱،۳۳٤،...،۰۰ دلار می‌شود، دراختیار دارند (این رقم شامل سرمایه‌های خارجی نیست). هشتاد درصد این ثروت تنها به سی فامیل تعلق دارد. درعین حال ٦٥ درصد جمعیت بکلی بی سواداند و ٤٥ درصد آنان هرگز پزشک به‌عمر خود ندیده‌اند. لیما پایتخت این کشور است. قصرهای آن به شیوهٔ مستعمراتی ساخته شده و ایوانهای این قصرها با چوبهای گرانبها تزئین گردیده و می‌توان آن را یکی از زیباترین شهرهای جهان نامید. بیش از نیمی از جمعیت ۱/۳ میلیون نفری این شهر درکلبه هائی زندگی می کنند که محل تاخت و تاز موشهاست. یکی از محله های این شهر به‌نام «ال — مونتون» در نزدیکی محلی ساخته شده است که زباله‌های شهر را در آن می‌ریزند. روزی که از آنجا دیدن می کردم کودکان عریانی را دیدم که بعضی کوچکتر از آن بودند که بتوانند راه بروند، بااینهمه برای بدست آوردن اندک غذائی که به‌تصادف در زباله‌ها پیدا می‌شد با خوکها کشمکش می کردند.

جدول درآمد سرانهٔ کشورهای امریکای لاتین

۱ — ونزوئلا	۸۰۰	دلار در سال
۲ — آرژانتین	۵۳۰	" "
۳ — کوبا	۳۹۵	" "
٤ — مکزیک	۳۹۵	" "
٥ — اوروگوئه	۳۹۵	" "
٦ — شیلی	۳۲۵	" "
۷ — کلمبیا	۳۰۰	" "
۸ — پاناما	۲۵۰	" "
۹ — برزیل	۲٤۰	" "
۱۰ — کستاریکا	۲٤۰	" "
۱۱ — جمهوری دومینیکن	۱۹۰	" "
۱۲ — ال‌سالوادور	۱٤۰	" "
۱۳ — گواتمالا	۱۳۰	" "

www.ketabha.org

۱۴ — هندوراس	۱۲۰	دلار در سال
۱۵ — نیکاراگوا	۱۱۵	" "
۱۶ — پرو	۱۱۵	" "
۱۷ — اکوادور	۱۱۰	" "
۱۸ — بولیوی	۱۰۵	" "
۱۹ — پاراگوئه	۹۵	" "
۲۰ — هائیتی	۷۰	" "
ایالات‌متحدامریکا	۲۰۶۰	" "
نروژ	۱۱۰۰	" "
ایتالیا	۶۸۰	" "

در شیلی تعداد بیکاران رقمی بالای ۱۸ درصد است. یک سوم از دو میلیون نفر ساکنان سانتیاگو، پایتخت شیلی، در کلبه‌هائی گلی یا حصیری در زمینهای دولتی — که فاقد آب، برق، وسیلهٔ حمل‌ونقل، وسیلهٔ جمع‌آوری زباله وسایروسایل بهداشتی است — اسکان داده‌شده‌اند، یکی از محله‌های فقیرنشین معروف به کالامپاس (قارچها)، به‌این علت که خانه‌ها شبانه چون قارچ در آن می‌رویند، درست در وسط شهر، به‌فاصله یک سنگ انداز از هتل نوساز وزیبای «کریون[1]» قرار دارد. دراین محله که نام آن «کولو کولو[2]» است صدها کودک نوپا را دیدم که با شکمهای برآمده (به علت خوردن غذاهای نشاسته‌ای که تنها غذای آنان است)، و پاهائی به‌نازکی نی (به‌علت کمبود کلسیم و دیگرمواد معدنی) نشان بارزی از زندگی در سطحی فوق‌العاده‌پائین تر از حد متعارف بودند.

این‌گونه مناظر به‌کرات و در همهٔ کشورهای امریکای‌لاتین بچشم می‌خورد. میلیونها مردم را به‌سختی می‌توان گفت که زنده‌اند، درحالی که گهگاه ثروتمندانی دیده می‌شوند با ثروتی بیش از کسانی که در کشور ما (ایالات‌متحد) از عهده داشتن قایق تفریحی، هواپیمای اختصاصی و ویلاهائی در فلوریدا، ویرجینیا، و هایانیس پورت، برمی‌آیند. طبقهٔ حاکم در امریکای لاتین دستگاه دولت را برحسب منافع خود تغییر می‌دهند. در نظرآنان گفتگواز شرایط بدزندگی مردم، فقط مشتی مزخرفات توأم بااحساسات است.

1. Crillon 2. Colo Colo

www.ketabha.org

اما مردم به‌سرعت تبدیل به نیروی مهیبی می‌شوند که مواجهه با آن مشکل است. بیست کشور امریکای‌لاتین جمعیتی بیش از دویست میلیون نفر دارند. در سال ۱۹۰۰ جمعیت آنها به‌سختی به ۶۲ میلیون‌نفر، یعنی چهاردرصد جمعیت جهان، می‌رسید. اما پنجاه سال بعد این جمعیت به ۱۶۳ میلیون نفر (۶/۳ درصد جمعیت جهان) رسید و تا سال ۱۹۷۵ به سیصدمیلیون نفر خواهد رسید، که بیش از جمیعت روسیه یا ایالات‌متحد است.

در اوایل قرن حاضر درصد افزایش جمعیت در حدود ۱/۸ بود که‌حدی عادی است. امروز این رقم به‌۲/۸ رسیده است که از تمام نقاط جهان بالاتر است. برای مثال این رقم در روسیه ۱/۶، در سایر کشورهای اروپا مجموعاً ۰/۷ درصد، برای آسیا ۱/۸ درصد، و برای ایالات‌متحدامریکا و کانادا وجهان بطورکلی ۱/۷ درصد است. جدول شمارهٔ ۱ جمعیت این بیست کشور را در سالهای ۱۹۵۰ تا ۱۹۶۰ و جمعیت پیش‌بینی شده برای دههٔ ۱۹۷۰ در مناطق روستائی و شهری را نشان می‌دهد.

جمعیت ۷۰ میلیونی کنونی برزیل در اواخر دهه ۱۹۷۰ از صد میلیون نفر تجاوز خواهد کرد. برزیل که بزرگترین کشورامریکای‌لاتین است‌به‌تنهائی از نخستین ۴۸ ایالت «ایالات‌متحد» بزرگتر است. دومین کشور امریکای لاتین آرژانتین است که جمعیت کنونی‌اش ۲۳ میلیون نفر است. در نیمکرهٔ نزدیک به‌ما پرجمعیت‌ترین کشور امریکای‌لاتین مکزیک است‌با ۳۷ میلیون‌نفرجمعیت. این سه کشور روی‌هم نزدیک به‌دوسوم جمعیت امریکای لاتین را دارند.

نمودار جمعیت امریکای‌لاتین مشخصهٔ مهم دیگر امریکای‌لاتین را نشان می‌دهد: نسبت جمعیت مراکز شهری به‌نسبت مراکز روستائی دائم در حال افزایش است. جمعیت مراکز شهری در دههٔ شصت از مراکز روستائی درخواهدگذشت. هم‌اکنون‌درپنج کشورآرژانتین، اوروگوئه، کوبا، شیلی و ونزوئلا جمعیت ساکن در شهرها بیش از ساکنان مزارع کشاورزی است و این پنج کشور در بین شش کشوری هستند که بالاترین رقم درآمد سرانه را دارند. جمعیت مکزیک که در ردیف چهارم جدول درآمد سرانه است، و کلمبیا که‌در ردیف هفتم قرار دارد، به‌نسبت ۵۰ — ۵۰ بین مراکز شهری و روستائی‌تقسیم شده‌اند. پاناما، ال‌سالوادور، نیکاراگوئه و پرو نیز بزودی از این روند پیروی

www.ketabha.org

جدول شمارهٔ ۱

جمعیت کشورهای امریکای‌لاتین (برحسب ۱۰۰۰ نفر)

کشور	مراکزشهری				مراکزروستائی				جمع			
	۱۹۵۰	۱۹۶۰	۱۹۷۰		۱۹۵۰	۱۹۶۰	۱۹۷۰		۱۹۵۰	۱۹۶۰	۱۹۷۰	
آرژانتین	۱۱،۰۴۰	۱۴،۲۰۵	۱۸،۰۰۰		۶،۱۵۰	۶،۷۹۵	۷،۶۰۰		۱۷،۱۹۰	۲۱،۰۰۰	۲۵،۶۰۰	
بولیوی	۱،۰۱۵	۱،۳۸۰	۲،۰۰۰		۱،۹۱۵	۲،۲۲۰	۲،۶۰۰		۲،۹۳۰	۳،۶۰۰	۴،۶۰۰	
برزیل	۱۸،۸۱۵	۲۷،۳۸۰	۴۰،۰۰۰		۳۳،۱۶۰	۳۸،۴۸۰	۴۵،۰۰۰		۵۱،۹۷۵	۶۵،۸۶۰	۸۵،۰۰۰	
شیلی	۳،۵۷۵	۵،۰۱۰	۷،۰۰۰		۲،۵۰۰	۲،۶۲۵	۲،۸۰۰		۶،۰۷۵	۷،۶۳۵	۹،۸۰۰	
کلمبیا	۴،۱۷۰	۷،۰۶۵	۱۱،۵۰۰		۶،۹۷۵	۷،۷۰۵	۸،۶۰۰		۱۱،۱۴۵	۱۴،۷۷۰	۲۰،۱۰۰	
کوستاریکا	۲۶۵	۴۶۰	۷۰۰		۵۳۵	۶۸۵	۹۰۰		۸۰۰	۱،۱۴۵	۱،۶۰۰	
کوبا	۳،۰۶۵	۴،۱۱۰	۵،۵۰۰		۲،۴۵۵	۲،۷۱۰	۳،۰۰۰		۵،۵۲۰	۶،۸۲۰	۸،۵۰۰	
دومی‌نیکن	۵۰۵	۸۶۵	۱،۵۰۰		۱،۶۲۵	۱،۹۸۰	۲،۵۰۰		۲،۱۳۰	۲،۸۴۵	۴،۰۰۰	
اکوادور	۹۱۰	۱،۵۰۰	۲،۳۰۰		۲،۲۸۵	۲،۷۸۵	۳،۴۰۰		۳،۱۹۵	۴،۲۸۵	۲،۳۰۰	
ال‌سالوادور	۶۸۵	۱،۰۲۰	۱،۷۰۰		۱،۱۸۵	۱،۳۷۵	۱،۶۰۰		۱،۸۷۰	۲،۳۹۵	۳،۳۰۰	
گواتمالا	۷۶۰	۱،۲۰۵	۲،۰۰۰		۲،۲۸۰	۲،۷۷۵	۳،۵۰۰		۳،۰۴۰	۳،۹۸۰	۵،۵۰۰	
هائیتی	۳۸۰	۷۱۰	۱،۳۰۰		۲،۷۳۰	۳،۰۱۵	۳،۴۰۰		۳،۱۱۰	۳،۷۲۵	۴،۷۰۰	
هندوراس	۴۳۰	۵۹۰	۹۰۰		۹۵۵	۱،۱۶۵	۱،۵۰۰		۱،۳۸۵	۱،۷۵۵	۲،۴۰۰	
مکزیک	۱۱،۲۶۵	۱۷،۵۱۰	۲۷،۳۰۰		۱۵،۱۷۰	۱۷،۶۰۵	۲۰،۵۰۰		۲۶،۴۳۵	۳۵،۱۱۵	۴۷،۸۰۰	
نیکاراگوا	۳۷۰	۶۲۵	۱/۰۰۰		۶۹۰	۸۴۰	۱،۱۰۰		۱،۰۶۰	۱،۴۶۵	۲،۱۰۰	
پاناما	۲۸۵	۴۳۰	۷۰۰		۴۷۰	۵۸۰	۷۰۰		۷۵۵	۱،۰۱۰	۱،۴۰۰	
پاراگوئه	۳۹۰	۵۶۵	۱،۰۰۰		۱،۰۱۰	۱،۰۶۰	۱،۲۰۰		۱،۴۰۰	۱،۶۲۵	۲،۲۰۰	
پرو	۲،۹۷۵	۴،۴۸۰	۷،۵۰۰		۵،۱۹۵	۶،۰۳۰	۷،۰۰۰		۸،۱۷۰	۱۰،۵۱۰	۱۴،۵۰۰	
اوروگوئه	۱،۸۹۵	۲،۲۴۵	۲،۶۰۰		۵۱۵	۵۱۵	۵۰۰		۲،۴۱۰	۲،۷۶۰	۳،۱۰۰	
ونزوئلا	۲،۶۷۵	۴،۵۱۵	۷،۵۰۰		۲،۳۰۰	۲،۴۲۰	۲،۵۰۰		۴،۹۷۵	۶،۹۳۵	۱۰،۰۰۰	
امریکای‌لاتین	۶۵/۴۷۰	۹۵/۸۷۰	۱۴۲/۰۰۰		۹۰/۱۰۰	۱۰۳/۳۶۵	۱۱۹/۹۰۰		۱۵۵/۵۷۰	۱۹۹/۲۳۵	۲۶۱/۹۰۰	

www.ketabha.org

خواهند کرد.

درصد جمعیت کودکان در امریکای لاتین — به‌رغم رقم وحشتناک ۲۰ تا ۳۵ درصد مرگ و میر نوزادان — از تمام نقاط جهان بالاتر است. کمی بیش از ۳۲ درصد امریکائیان لاتین را کودکان یک تا نه ساله تشکیل می‌دهند، (این رقم در ایالات متحد ۲۲ درصد است). و ۲۳ درصد از اهالی امریکای‌لاتین بین ده تا نوزده ساله‌اند. (در ایالات‌متحد ۱۷ درصد). در نتیجه نسبت افراد وابسته (افرادی که دارای قابلیت اشتغال نیستند و درعین حال احتیاج به‌خوراک دارند) نیز دراین قاره از تمام نقاط جهان بالاتراست. پنجاه درصد امریکائیان‌لاتین کمتراز پانزده یابیش‌از شصت‌وپنج سال دارند. این رقم را می‌توان با بیست‌وشش درصد در ایالات متحد مقایسه کرد. با افزایش این نسبتها تعداد فزایندهٔ افراد تحت تکفل، سرباری بردوش جامعه خواهدبود، و با بزرگ شدن کودکان به‌تقاضای کار افزوده خواهد شد.

یکی از علل این رشد سریع جمعیت با سیاستی که کلیسای کاتولیک در پیش‌گرفته قابل‌توجیه است. مذهب کاتولیک اگر مذهب رسمی نباشد، دست‌کم نفوذی غیررسمی و قوی برای دیکته‌کردن ارزشهای اخلاقی خود در تقریباً تماسی کشورهای امریکای‌لاتین دارد. به‌این‌ترتیب نظارت برموالید و طلاق—که یا غیرقانونی شده است (به‌آنگونه که در آرژانتین وکلمبیا) و یا فوق‌العاده مشکل و دست نیافتنی است — با کلیساست. راست است که بسیاری ازکشورهای اروپائی نیزکاتولیک‌اند و با این حال درصد موالید آنها کم است، اما دولتهای اروپائی (به‌جزاسپانیا) اساساً غیر روحانی‌اند و قدرت کلیسا را به‌مقامی درجه دوم و خارج ازقانون تنزل داده‌اند.

به‌علاوه‌درصدفوق‌العاده زیاد بی‌سوادان در امریکای لاتین (۶۵ درصد) به ادامهٔ این وضع که کشیش اولین منبع اطلاعات است، کمک می‌کند. به‌این علت که کلیسائیان در امریکای‌لاتین ازطرفداران این طرز فکر قدیمی هستند و باوردارند که ازدیاد جمعیت به ازدیاد نفوذ سیاسی کلیسا کمک می‌کند، عملا طبقات فقیررا به‌ازدیاد نسل تشویق می‌کنند و وامی‌دارندبه کودکان‌به‌منزلهٔ نیروی کار، نه به‌منزلهٔ‌مسؤولیت جدیدی برای خانواده، بنگرند، به‌استثنای مکزیک که انقلاب، قدرت کلیسارا کاهش داده است؛واوروگوئه که اصلاحات

www.ketabha.org

اجتماعی پرزیدنت «خوزه‌باتل — وای — اوردونز [۳]» (در سالهای ۱۹۰۳ تا ۱۹۰۷ و ۱۹۱۱ تا ۱۹۱۵) چنان محبوبیت یافت که معیارهای شدیداً غیر مذهبی او بعدها به‌قانون تبدیل شد، در سایهٔ این کشورها کلیسای کاتولیک نه‌تنها از تمام مؤسسات دیگر قویتر است، بلکه ثروتمندترین آنها نیز هست. در بعضی از کشورها کلیسا بزرگترین زمین‌دار است. با وجودی که در یکی‌از کشورها (شیلی) کلیسا بسیاری از نقطه نظرهای خود را اصلاح کرده‌است، با اینهمه هنوز یکی از قویترین قدرتهای قرون وسطائی‌است که توسعهٔ کشورهای امریکای‌لاتین را کند می کند.

اما انفجار جمعیت که جامعه شناسان، اقتصاددانان، و دانشمندان علوم سیاسی آن‌را چنین خوش‌باورانه مسؤول‌بسیاری‌از بلایای کنونی امریکای‌لاتین می‌دانند تنها یکی از عوامل است. این حقیقت که امریکای‌لاتین به خلاف سایر مستعمرات اولیه، مانند امریکای شمالی، از طرف پیشتازان و مهاجران اولیه مورد سکونت قرار نگرفت بلکه به‌تملک در آمد، در توضیح علت‌عقب‌ماندگی این قاره اهمیت بیشتری دارد.

در ایالات متحد خوشبختی ما این بود که نخستین ساکنان این قاره با همهٔ وابستگی‌شان به‌قدرتهای خارجی، دلبستگی زیادی به‌سرزمین جدید و ساکنان جدید آن داشتند. آنان برای تهیه ارز به‌صادرات خود متکی بودند و تا مدتی به‌انگلستان مالیات می‌دادند و خود را صمیمانه بخشی از انگلستان می‌دانستند. ولی آنان دنیای جدید را به‌منزلهٔ وطن جدید خود می‌دیدند. آنان مقرراتی محلی برای تأمین منافع و ایمنی خود وضع کردند و اقتصاد جامعهٔ تازه را چنان بنا نهادند که از خارج بی‌نیاز باشند. آنان که از انگلستان و هلند گریخته بودند، این سرزمین را برای اقامت و زندگی برگزیده بودند.

فاتحان و پیشتازان اسپانیائی و پرتغالی که نخست در امریکای‌لاتین نفوذ کردند چنین قصدی نداشتند. آنان به‌منظور مکیدن ثروت این قاره برای سلاطین خویش آمده بودند و هیأتهای مذهبی کلیسای کاتولیک نیز برای مسیحی کردن بی‌دینان همراه آنان آمدند. برای انجام هریک از این دوخواسته اسپانیا بایستی نیرو می‌فرستاد. این سپاهیان به‌آذوقه و خطوط ارتباطی و نوعی

3. Jose Batlle y Ordonez

www.ketabha.org

از زندگی خانوادگی نیاز داشتند. سپس اسپانیا مهاجرت غیر نظامیان را به‌امریکای‌لاتین تشویق کرد و اینان مهاجرنشینانی را تشکیل دادند. بارشد این مهاجرنشینان نایب‌السلطنه‌نشینهائی از طرف دربار اسپانیا در نقاط مختلف به‌صورت نظامی یا غیرنظامی بوجود می‌آمد.

ایجاد مستعمره‌هائی از این قبیل خصوصیت اولیه قاره جدیدرا تغییر نداد. تا آنجا که به‌اسپانیا مربوط بود سپاهیان این کشور در دنیای جدید تنها یک‌وظیفهٔ اصلی داشتند: ازدیاد ثروت اسپانیا در خاک اصلی این کشور. نظام کلی اقتصادی و سیاسی‌مستملکات‌جدید چنان برپا شده بود که فقط اسپانیا از آن سود ببرد.

از آنجا که فرهنگ و تمدن بومیان امریکای‌لاتین فوق‌العاده پیچیده‌بود، وبه‌خلاف‌بومیان امریکای شمالی که بیشتر به‌شکارسرگرم بودند،تا کشاورزی و استخراج معادن، اسپانیا بزودی دریافت که ادامهٔ عملیات کشاورزی و استخراج معادن بهترین راه بهره‌برداری از ثروت این‌قاره است. به‌موازات‌آموزش دامداری به‌بومیان، برای تغذیهٔ مهاجمان، سنگ معادن استخراج می‌شد و به‌اسپانیا حمل می‌گردید.

بزودی اسپانیا به‌فروش نه تنها محصولات معدنی، بلکه مواد خام و دامهای مازاد براحتیاج امریکای‌لاتین پرداخت؛ و همین موجب تشویق‌بیشتر توسعهٔ دامداری و کشاورزی‌گردید. این نیز به‌نوبهٔ خود به‌دوگونه استفاده از زمین منجر شد: قطعات کوچک، که به وسیلهٔ مهاجران و ساکنان تحت حمایت سپاهیان کشت و زرع می‌شد و محصولات آن نیز به‌وسیلهٔ همین افراد به‌مصرف می‌رسید. و قطعات فوق‌العاده بزرگ که به وسیلهٔ کارگران برده (نخست تنها بومیان و بعدها نژاد دورگه) برای دولت اسپانیا کشت و زرع می‌شد.

بعضی کالاها که اکثر ساخت دست بود در امریکای لاتین تهیه‌می‌شد. هر یک از دهکده‌های سرخپوستان برای خود آهنگر و نجار و فلزکار داشت. اما نظام مستقر، از یک‌سو طبقه‌ای اشرافی و فوق‌العاده متنفذ، وازسوی دیگر توده‌های ناتوانی را بوجود آورد که اضافه محصول ناچیزشان را با کالاهای مورد نیاز مبادله می‌کردند. (به همان‌گونه که سفیدپوستان فقیر ساکن ایالات جنوبی امریکاعمل‌می‌کردند،جائی که سیاهان مانند سرخپوستان امریکای‌لاتین

www.ketabha.org

به‌خدمت گرفته شده‌بودند.)طبقهٔ‌اشراف ترجیح می‌داد که کالای لوکس وحتی مایحتاج معمولی را از خارج وارد کند. در حقیقت پایهٔ اقتصاد بر صادرات و واردات بنا شده بود، نه برتولید داخلی و توسعه و حمایت از صنایع داخلی.

اسپانیا خیلی دور بود. همچنانکه جمعیت دنیای جدید رشد می‌کرد، نظارت برجنبه‌های‌گوناگون اقتصاد مستعمره جدید بیش از پیش برای‌اسپانیا مشکل می‌شد. بدین‌گونه اسپانیا ناچار شد اجازه دهد هرچه بیشتر از دارائیش به‌دست محلیها بیفتد. قطعات عظیمی از زمین فقط به‌یک خانواده داده یا فروخته شد، و این از نظراقتصادی به‌صرفهٔ آن خانواده بود که نظام بردگی‌را همیشه برقرار نگاه دارد.

اما فراورده‌های کشاورزی و معدنی بایستی از بنادری می‌گذشت که متعلق به‌افراد معینی بود.اسپانیا که سرگرم جنگها و انقلابهای اروپا بوددیگر نمی‌توانست نظارت دقیقی برگمرکات این بنادر داشته باشد. بدینگونه طبقهٔ جدیدی از واسطه‌ها — سوداگرانی که بعدها تبدیل به‌روشنفکران تجارت‌پیشه شدند — بوجود آمد. این برگزیدگان، بنادر را به‌مراکز ثروت تبدیل کردند و خود به‌طبقهٔ حاکمه جدیدی بدل شدند.

«بوینس‌آیرس»، «مونته‌ویدئو» و بندر «لیما» نیز به‌رقابت پرداختند. سوداگران،به‌خلاف میل اسپانیا، شروع به‌عرضهٔ کالای خودبه کلیهٔ خریداران کردند. بریتانیا همیشه مایل به‌خرید وفروش بود.

اسپانیا کوشید این‌گونه تجارت آزاد را متوقف کند. اما انگلستان و سرانجام ایالات‌متحد که از این‌گونه تجارت آزاد سود بیشتری می‌بردند تصمیم گرفتند با برانگیختن این‌شهرها به‌شورش‌علنی،از آنها حمایت کنند.(جنگجویان مزدور انگلیسی‌حتی به‌سپاهیان «بولیوار» در ونزوئلا پیوستند.انگلستان‌سرتباً به بولیوار کمک مالی می‌کرد.) استقلال آفریدهٔ تجارت بود.

تجارت‌آزاد بطور منطقی تنها یک‌گام با تفکر آزاد فاصله دارد، و تفکر آزاد نیز منطقاً یک‌گام از سایر آزادیها به‌دور است. بدین‌گونه کلیسا و طبقهٔ اشرافی، مبارزه با استقلال‌طلبان‌راآغاز کردند.استقلال برای آنان معنی‌استقلال کلی‌اقتصادی‌را داشت واین نیز به‌معنی برانداختن نظام بردگی بود. اما زمین‌داران بزرگ سرنوشتشان در دست سوداگران بنادر بود. تنها از این مسیر بود

www.ketabha.org

که کالای آنان می‌توانست بگذرد. از آنجا که سوداگران بنادر نیز به‌اندازهٔ زمین‌داران تمایلی به‌واژگونی تمامی نظام موجود نداشتند بر سرراه‌حلی به‌سود هردوطرف توافق کردند. آزادی از زیریوغ اسپانیا و آزادی تجارت اما، نه‌سایر آزادیها و بدین‌گونه نظام برده‌داری برقرار ماند.

زمین‌داران به نام محافظه‌کار، و سوداگران به‌نام لیبرال شناخته شدند. پس از استقلال مبارزهٔ این دو طبقهٔ قدرتمند برای کسب قدرت شروع شد. و بجز در کلمبیا، که هنوز معلوم نیست کدام طرف پیروز شده است در سایر نقاط لیبرالها به‌پیروزی دست یافته‌اند. اما این به اصطلاح مبارزهٔ سیاسی فقط به‌هدفهای اقتصادی انجامید: چه کسی نظارت برحقوق‌گمرکی، قوانین‌گمرکی، مالیاتها و غیره‌را در دست داشته باشد؟ مورخان خوش دارند کتابهای قطوری دربارهٔ اختلافات اصولی بین لیبرالها، که روشنفکر بودند، ومحافظه‌کاران، که کاتولیک بودند، به‌رشتهٔ تحریر درآورند. اما در طرزفکر این دوگروه پیراسون منافع شخصی، در هماهنگی و همکاری آنان که نفع طبقهٔ خود را بر منافع‌ملت ترجیح می‌دادند، و در اصول اخلاقی و اعتقادات آنان دربارهٔ ازدواج و فرهنگ و غیره، اختلاف چندانی وجود نداشت.

این مسأله که بین طبقات حاکمهٔ سنتی در امریکای‌لاتین تفاوتی وجود ندارد تا حدی علت کثرت انقلابهای محلی در این کشورها را روشن می‌کند. مطبوعات دوست دارند باسرنگون شدن‌گروه حاکمهٔ موجود به‌وسیلهٔ‌گروهی‌خارج از حیطهٔ قدرت، از انقلاب سخن بگوید. مطبوعات ما همچنین دوست دارد که‌لغت «کائودیلو» (رهبرنظامی) را به‌نحوتحقیرآمیزی مترادف با لغاتی مانندگانگستر، دیکتاتور، رئیس حزب و انقلابی بکار ببرد. در حقیقت این هردو دیدگاهی‌خلاف واقع‌اند. از نظر مردم امریکای‌لاتین لغت «کائودیلو» حاوی هیچ مفهوم منفی نیست. کائودیلوهای خوب و کائودیلوهای بدممکن است وجود داشته باشند. «خوزه‌گرواسیوآرتیگاس[4]» که در قرن نوزدهم با سپاهیان انگلیس، پرتغال، و اسپانیا و سپاهیانی که در آرژانتین واروگوئه منافع مشترک داشتند، به‌نبرد پرداخت، نمونه‌ای عالی از یک کائودیلو بود و بااینهمه‌از شریف‌ترین‌چهره‌هائی است که تاریخ امریکای‌لاتین بیاد دارد.

4. Jose Geruasio Articas

www.ketabha.org

به‌طور کلی کائودیلو به‌معنی رهبر است. قوی و شجاع است و احتمالا دارای جاذبهٔ جنسی است. اگر از طبقهٔ کشاورز و بی‌چیز باشد هدفهایش غالباً عادلانه است. اگر از نظامیان باشد مقاصدش غالباً آزمندانه است، اما کاری را به انجام می‌رساند، طبقهٔ حاکمه را خلع می‌کند. بجز در موارد نادر — مانند «آرتیگاس» — کائودیلو انقلابی نیست. فقط یک گروه حاکم را به‌جای گروه حاکم دیگری می‌نشاند و این عمل غالباً همانقدر عادی و قابل پیش‌بینی است که انتخابات چهارسالهٔ ما. درست به همانگونه که انتخابات ما ساختمان جامعه را تغییر نمی‌دهد، شورش «کائودیلو» نیز ترکیب کشورش را دگرگون نمی‌سازد. در نظامهای متحجر سیاسی — اقتصادی کشورهای امریکای لاتین «کائودیلو» ها فقط به‌منزلهٔ ابزاری جهت تغییرنام دولتها عمل کرده‌اند. چه لیبرال وچه محافظه‌کار هیچ کدام ساختمان اقتصادی مستعمراتی کشورشان را تغییر نداده‌اند.

جدول مقایسهٔ واردات و صادرات برحسب میلیون دلار

در سال ۱۹۶۰

کشور	واردات	صادرات
۱ — آرژانتین	۱٬۲۴۹	۱٬۰۷۹
۲ — بولیوی	۷۸	۵۱
۳ — برزیل	۱٬۴۶۲	۱٬۲۶۹
۴ — شیلی	۵۰۰	۴۹۰
۵ — کلمبیا	۵۱۹	۴۶۴
۶ — کستاریکا	۱۱۰	۸۸
۷ — ال‌سالوادور	۱۲۲	۱۱۷
۸ — گواتمالا	۱۳۸	۱۱۶
۹ — هندوراس	۷۲	۶۴
۱۰ — مکزیک	۱٬۱۸۶	۷۶۰
۱۱ — نیکاراگوئه	۷۶	۵۶
۱۲ — پاناما	۱۰۹	۳۱
۱۳ — اوروگوئه	۲۴۴	۱۲۹

www.ketabha.org

ساختمان اقتصادی این کشورها هنوز هم مستعمراتی است. اساس تهیهٔ مواد خام— معدنی یا غذائی—منجر به هیچ گونه توسعه‌ای نخواهد شد. مواد خام ۹۰ درصد درآمد صادراتی کشورهای امریکای لاتین را تشکیل می‌دهد، اما به خاطر رقابتهای روزافزون کشورهای آسیائی — وخاصه افریقائی و به این خاطر که قیمت مواد مصرفی خام متغییر است و غالباً تنزل می کند، بیست کشور همسایهٔ ما از صادراتشان به اندازهٔ کافی ارز بدست نمی‌آورند که بتوانند قیمت محصولات ساخته شدهٔ مورد نیاز خود را (که اکثراً از ایالات متحد وارد می‌شود) و مدام افزایش می‌یابد، بپردازند. به این ترتیب کشورهای امریکای لاتین به نحو اجتناب ناپذیری دچار کسر موازنهٔ پرداخت خواهند شد. جدول صفحه قبل که مربوط به سال ۱۹۶۰ است — به عنوان نمونه این حقیقت را نشان می‌دهد. ونزوئلا به یمن صادرات عظیم نفت خود، معمولا دارای اضافه موازنه پرداخت است. اما این کشور نیز، چنانکه خواهیم دید، بهره‌ای آن چنان ناچیز از منافع نفتی‌اش برمی‌گیرد که از نظر اقتصادی در وضعی نابسامان قرار دارد.

از آنجا که صادرات سهمی نامتناسب از درآمد کلی کشورهای امریکای لاتین را تشکیل می‌دهند (رجوع شود به جدول شمارهٔ ۲) و بودجه این کشورها از محل درآمدشان تأمین می‌شود، این کشورها غالباً دچار کسر بودجه هستند[۵].

در سال ۱۹۵۸ «جوزف پیتر گریس — جونیور[۶]» از شرکت «و. ر. گریس و شرکاء[۷]» که از راه معاملات مواد خام در کشورهای امریکای لاتین سودسرشاری عایدش می‌شود گفت: «ما باید هرچه بیشتر میزان درآمدی را که کشورهای امریکای لاتین از راه فروش مواد خامشان بدست می‌آورند با قیمتی که درازای فراورده‌های ساخته شده به ما می‌پردازند، هماهنگ سازیم. در چندسال گذشته

۵. البته دلایل دیگری برای توجیه کسر بودجه سنگین کشورهای امریکای لاتین وجود دارد. از آن جمله‌اند هزینهٔ دفاعی و تسلیحات، فرار از مالیات به مقدار زیاد وغیره. درآمد کلی شامل تمام فراورده‌های یك کشور (محاسبه شده برحسب قیمت این فراورده‌ها) می‌شود. و به این ترتیب درصد عظیمی از فراورده‌هائی را شامل می‌شود که به وسیله تراستهای خارجی بدست می‌آیند این شرکتها احتمالا مقداری مالیات می‌پردازند اما بخشی عظیم از سود حاصل را به کشور اصلی خود صادر می‌کنند.

6. Josef Peter Grace Jr. 7. W. R. Grace and Co.

www.ketabha.org

جدول شمارهٔ ۲

اهمیت سهم صادرات در درآمد کلی کشورهای امریکای لاتین
درسال ۱۹۵۷ برحسب میلیون دلار

کشور	درآمد کلی	سهم صادرات	سهم صادرات به‌صورت درصدی از درآمد کلی
آرژانتین	۸،۵۱۱	۹۵۷	۱۱/۵
بولیوی	۲۲۳	۷۴	۳۳/۲
برزیل	۱۰،۴۷۹	۱،۳۹۲	۱۳/۳
شیلی	۱،۸۵۹	۴۵۵	۲۴/۵
کلمبیا	۲،۳۷۰	۵۲۰	۲۱/۹
کستاریکا	۴۰۱	۸۳	۲۰/۷
کوبا	۲،۸۰۰	۸۴۵	۳۰/۲
جمهوری دومینیکن	۶۵۶	۱۰۱	۲۴/۵
اکوادور	۷۷۰	۱۳۳	۱۷/۳
ال‌سالوادور	۶۱۲	۱۳۸	۲۲/۵
گواتمالا	۶۴۵	۱۱۴	۱۷/۷
هائیتی	۲۴۵	۳۴	۱۳/۹
هندوراس	۳۴۴	۶۵	۱۸/۹
مکزیک	۸،۳۲۰	۷۲۷	۸/۷
نیکاراگوئه	۲۸۲	۶۴	۲۲/۷
پاناما	۳۰۰	۶۴	۲۱/۳
پاراگوئه	۲۴۰	۳۳	۱۳/۸
پرو	۱،۸۱۵	۳۲۰	۱۷/۶
اوروگوئه	۱،۳۵۸	۱۲۸	۹/۴
ونزوئلا	۶ ۴۱۶	۲،۳۶۶	۳۶/۹
جمع	۴۸،۶۵۶	۸،۶۳۱	۲۰/۰ متوسط سهم صادرات
ایالات‌متحد	۴۴۰،۳۰۰	۱۹،۵۰۶	۴/۴

www.ketabha.org

شیلی، پرو، مکزیک ویولیوی شاهد تنزل قیمت فلزات بدست آمده تا حدود ۴۰ — ۵۰ درصد بوده‌اند. درعین‌حال، از سال ۱۹۵۱ قیمت متوسط محصولات ساخته شده که این کشورها از ایالات‌متحد خریداری کرده‌اند تا حدود ۱۱ درصد افزایش یافته است».(رجوع شود به‌نمودار تجارت خارجی امریکای‌لاتین). این بحث که ما، مردم امریکای شمالی، بایستی بهای بیشتری برای فراورده‌های آنان بپردازیم و بهای کمتری برای محصولات خود بخواهیم در سراسر کشورهای امریکای لاتین شنیده می‌شود. حتی بزرگترین مقامات محافظه‌کار و طرفدار امریکاشکوه دارند که امریکای لاتین از نرخ غیرمنصفانهٔ قیمت‌گذاری خیلی بیش از آنچه از قرارداد «اتحاد برای پیشرفت» نصیبش می‌شود، ضرر می‌کند، در حقیقت، تقریباً هر کسی در امریکای‌لاتین نزول قیمت قهوه، موز، کاکائو، قلع، شکر، روی، سس، گوشت وپشم را بی‌شرمانه‌ترین ونا هنجارترین نوع سیاست‌اقتصادی می‌داند که ایالات متحد دربرابر کشورهای امریکای لاتین اعمال می‌کند.

در وضع کنونی سیاست کلی ما این حقیقت است: از آنجا که هدف کلی ما، بنابرآنچه می‌گوئیم، کمک به همسایگان است تادرآمد بیشتری‌داشته باشند که بتوانند به‌مصرف اصلاحات اجتماعی پیشنهادشده درطرح «اتحاد برای پیشرفت» برسانند، طبیعی‌ترین راه این‌است که بهای بیشتری برای محصولات آنان بپردازیم. این بدان معنی است که به‌تولیدکنندگان این کشورها کمک مالی کنیم و به‌این ترتیب عاملی را که بامفهوم اعانه، درکمکهای فعلی ایالات متحد به‌دولتهای امریکای‌لاتین همراه است، از بین ببریم.

این بحث در آنجا افت می‌کند که هیچ دولتی حاضر نیست هزینهٔ اصلاحات درکشور دیگری را بپردازد. واینکه «اتحادبرای پیشرفت» بیشتر برپایهٔ وام قراردارد تا کمک بلاعوض، و از نظر سیاسی امکان ندارد که بهای بیشتری برای فراورده‌هائی پرداخت که‌در بازارآزاد به‌قیمت کمتری قابل خرید هستند. (البته این یک حقیقت است که ما عملیات تعیین قیمتها را دربسیاری از بازارهای جهان در نظارت خود داریم). با این حال چرابایستی با فروش محصولات ساخته شدهٔ خود به‌قیمت ارزان در امریکای‌لاتین متحمل زیان‌شویم درحالی که یکی از دلایل گرانی محصولات ما سطح زندگی‌بالای ماست؟و نیزبرای دولتهای‌ما نامطلوب است که مالیات دریافتی‌از مردم را صرف کمک به‌تولید

www.ketabha.org

www.ketabha.org

کنندگان کنند، تاآنها بتوانند مصنوعات ساخته شده را به‌قیمت ارزان بفروشند.

این نکات جواب دارند، اما تنها راه حل این مشکل آن است که امریکای‌لاتین محصولات متعدد داشته باشد، صنایع داخلی خودرا برای تولید محصولات صنعتی برپا کند، از وابستگی درآمد خود به‌صادرات بکاهد و وابستگی تجارتی خود را به‌واردات تقلیل دهد. درهرحال چنین پیش آمده که بعضی از صنایع بزرگ ما برای موادخام مصرفی خود و نیز برای بازار فروش کالاهای ساخته شدهٔ خود به‌امریکای لاتین وابسته‌اند. به‌این‌ترتیب به‌سود صنایع ماست که سیاست کلی دولت‌مان را چنان هدایت کنند و بر چنان‌پایه‌ای استوار سازند که از چند محصولی شدن و صنعتی شدن این کشورها جلوگیری شود. این حقیقت که ما چنین سیاست کلی را در امریکای‌لاتین داشته‌ایم، از لحاظ تاریخی به‌ثبوت رسیده است. آنچه باید ثابت شود این است که «اتحاد برای پیشرفت» نیز چنین سیاستی را ادامه می‌دهد. در این میان برای چند محصولی شدن و صنعتی شدن، ساختمان اجتماعی امریکای لاتین بایستی از ریشه دگرگون شود. و امریکای‌لاتین نمی‌تواند چنین کند مگر از راه ملی کردن صنایع در مقیاس کلی، چند محصولی کردن اجباری و برنامه‌ریزی دقیق‌دولتی. و برای این‌گونه اعمال امریکای‌لاتین نیازمند به‌انقلاب ملی یا کمک خارجی است که دقیقاً باشرط ملی کردن و چند محصولی کردن اجباری و برنامه‌ریزی‌دقیق دولتی پرداخت شود. اگر امریکای‌لاتین به هیچ کدام از این‌دو دست نیابد اقتصادش استعماری و اسیر پنجهٔ نوسانات قیمتها در بازار جهانی باقی‌خواهد ماند.

شدت این وابستگی وقتی روشن خواهد شد که بدانیم پانزده کشور از بیست کشور امریکای‌لاتین بطوری که در جدول شمارهٔ ۳ ملاحظه می‌شود بطور کلی به‌یک محصول صادراتی (و گاه محصول دوسی با اهمیت فوق‌العاده کمتر) وابسته‌اند.

درکشورهای امریکای‌لاتین تأکید اولیه برمحصولات کشاورزی است. این نه‌تنها در مورد صادرات صادق است بلکه در مورد تولید محصولاتی که درآمد کلی مملکت را تشکیل می‌دهند نیز صدق می‌کند. آرژانتین، شیلی و ونزوئلا تنها کشورهائی هستند که در آنها فراورده‌های کشاورزی قسمت‌اعظم درآمد کلی کشور را تشکیل نمی‌دهد. و مکزیک تنها کشور دیگری است که

www.ketabha.org

جدول شمارهٔ ۳

صادرات کشورهای امریکای لاتین درسال ۱۹۵۹

کشور	محصول صادراتی اول	درصد درآمد نسبت به کل درآمد کشور	محصول صادراتی دوم	درصد درآمداز دومحصول نسبت به محل درآمد
* آرژانتین	گوشت	۲۶	گندم (غلات)	۳۹
بولیوی	قلع	۶۲	سرب	۷۱
برزیل	قهوه	۵۸	کاکائو	۶۴
شیلی	مس	۶۶	نیتراتها	۷۶
کلمبیا	قهوه	۷۷	نفت	۹۲
کستاریکا	قهوه	۵۱	موز	۸۶
کوبا	شکر	۷۷	توتون (تنباکو)	۸۳
جمهوری‌دومینیکن	شکر	۴۸	کاکائو	۶۵
اکوادور	موز	۵۷	قهوه	۷۵
ال‌سالوادور	قهوه	۷۲	پنبه	۸۸
گواتمالا	قهوه	۷۲	موز	۸۵
هائیتی	قهوه	۶۳	الیاف	۸۰
هندوراس	موز	۵۱	قهوه	۷۰
* مکزیک	پنبه	۲۵	قهوه	۳۶
نیکاراگوئه	پنبه	۳۹	قهوه	۷۳
پاناما	موز	۶۹	کاکائو	۷۲
* پاراگوئه	چوب	۲۴	گوشت	۴۶
پرو	پنبه	۲۳	شکر	۳۸
اوروگوئه	پشم	۵۴	گوشت	۶۸
ونزوئلا	نفت	۹۲	سنگ آهن	۹۸

متوسط درآمد کشورهای امریکای‌لاتین

ازیک محصول ۵۵/۳ ازهرمحصول ۷۰/۳

* همان ارقام برای ۱۶ کشور ازبیست کشور ۶۳ ۷۷/۹

www.ketabha.org

در آن تولید فراورده‌های کشاورزی برابر فراورده‌های ساخته شده است. سایر کشورها به‌انضمام بولیوی، که در آن محصولات غذائی صادر نمی‌شود، برای درآمد کلی کشورشان متکی به‌فراورده‌های کشاورزی هستند. جدول شمارهٔ ٤ نشان می‌دهد که این امر تاچه حد حقیقت دارد.

جدول شمارهٔ ۴

سهم درآمد کلی کشورهای امریکای لاتین

کالاها	۵۰ درصد
فراورده‌های کشاورزی	۲٦ »
فراورده‌های ساخته شده	۱۵ »
فراورده‌های معدنی	۶ »
مصالح ساختمانی	۳
خدمات	»
بازرگانی و بانک‌داری	۲۱ »
خدمات دولتی	۷ »
حمل و نقل و ارتباطات	۹ »
سایر خدمات	۱۳ »

دومین عامل مهم در درآمد کلی این کشورها خدمات بازرگانی‌وبانکی است. این تأسیسات‌گروه کوچکی از نیروی فعاله (یک درصد از جمعیت) را در خدمت دارند. با این حال سودآوری سالانهٔ خدمات به‌۷۵ درصد می‌رسد و در چند سال‌گذشته به ۱۰۰ درصد نیز رسیده است، این بدان معنی است که‌گرچه ثروتهای کلانی از بانک داری و تجارت به‌چنگ می‌آید تنها سهم کوچکی از آن بین کارکنان نسبتاً اندک آن توزیع می‌شود. به‌سخن دیگر یک درصد از جمعیت کشور، ۲ درصد از درآمد کلی کشور را تولید می کند، و این درآمد کلان بین افراد انگشت شماری تقسیم می‌شود.

از سوی دیگر پنجاه‌وپنج درصد از جمعیت کنونی امریکای‌لاتین سرگرم کشاورزی است، البته از این عده ۸۰ درصد مزد نمی‌گیرند و مزد آنان به‌صورت

www.ketabha.org

مواد غذائی یا کوپنهائی که (با ۷۰ درصد تا ۹۰ درصد ارزش اصلی آن) در فروشگاههای ارباب قابل وصول‌اند، یا به‌صورت حق‌استفاده از قطعهٔ کوچکی از زمینهای ارباب، پرداخت می‌شود. (استفاده‌کنندگان از این حق بایستی درصدی از محصول زمین را که بین ۳۳ تا ۸۰ درصد متغییر است، به‌ارباب بپردازند). با این ترتیب ۱۱ درصد از جمعیت امریکای‌لاتین (۲۰ درصد از ۵۵ درصد، و به‌عبارتی مزد بگیرانی که بیست درصد نیروی کشاورزی را تشکیل می‌دهند) در تولید ۲۶ درصد از درآمد کلی کشور شرکت دارند. این بدان معنی نیست که این ۱۱ درصد در درآمد حاصل بطور مساوی سهیم‌اند بلکه، به‌عکس، اکثریت آنان کارگران شرکتهای بزرگ کشاورزی‌اند و مزد ناچیزی دریافت می کنند.

از آنجا که سیستم کشاورزی به‌وسیلهٔ کارگران نیمه برده به‌پول بسیار کمی نیازدارد (تقریباً می‌شود گفت کارگران مجانی)، و به‌سرمایه‌گذاری نیز نیاز ندارد (۸۰ درصد کارگران بدون‌دستمزد، از تراکتور با صرفه‌تر است)، زمینداران بزرگ امریکای‌لاتین نیز قصد ندارند این سیستم را تغییر دهند. کنترل زمین به‌وسیلهٔ این زمینداران در جدول زیر نشان داده شده است:

جدول شمارهٔ ۵

درصد توزیع زمینهای کشاورزی در ۱۸ کشور امریکای‌لاتین درسال ۱۹۶۱*

اندازه مزارع به هکتار	درصد تعداد مزارع	درصد مساحت همه‌مزارع
تا ۲۰	۷۴/۴	۲/۹
۲۰ تا ۱۰۰	۱۸	۶/۸
۱۰۰ تا ۱۰۰۰	۶/۴	۱۹/۷
۱۰۰۰ به‌بالا	۱/۲	۷۰/۶

* ارقام سازمان ملل، کمیتهٔ اقتصادی امریکای‌لاتین وسایر مؤسسات کمی کمتر از ارقام فوق است. اما این ارقام شامل بولیوی و کوبا نیز می‌شوند که در آنجا زمینداری در مقیاس بزرگ غیر قانونی شده و اصلاحات عمیق ارضی بعمل آمده است. از آنجا که غرض نشان دادن نیاز به اصلاحات ارضی است، قرار دادن آمار مربوط به بولیوی و کوبا در ارقام بالا نقض غرض است. حتی در صورت ←

www.ketabha.org

درحالی که هیچ کدام از صاحبان مزارع کوچک کمتر از ۲۰ هکتاری، صاحب زمینی بجززمین کوچک خودشان نیستند، زمینداران بزرگی که ۱/۲ درصد از مزرعه‌داران را تشکیل می‌دهند صاحب سه، چهار و حتی بیشتر قطعه زمین می‌باشند (در آرژانتین موردی‌را دیدم که زمینداری صاحب ۱۴ قطعه زمین بزرگتر از ۱۰۰۰ هکتار بود.) به‌این ترتیب رقم ۱/۲ درصد نماینده واقعی ۱/۲ درصد از مردم صاحب زمینی نیست بلکه رقم درست خیلی کمتر است. به‌نظر من غیر واقعی نیست اگرگفته شود که کمتر از یک درصد از اهالی کشورهای امریکای‌لاتین صاحب ۷۱/۶ از زمینهای زراعتی هستند.

یکی از نتایج چنین توزیع غیر عادلانه‌ای این است که تعداد کمی از دهقانان بی‌چیز می‌توانند کودکان خود را به‌مدرسه بفرستند. برای بدست‌آوردن محصول از زمینی فوق‌العاده کوچک بقدری که بتوان تمام افراد خانواده را سیر کرد همهٔ افراد خانواده‌ای که پولی ندارد تا به‌صرف خرید ماشین‌آلات لازم برساند می‌بایست روی زمین کار کنند. به علاوه کودکان آن دسته از کارگرانی که روی زمین ارباب کار می‌کنند نیزبایستی روی زمینهای کوچکی که به آنان کرایه داده شده کار کنند چون پدر این کودکان که از طلوع تا غروب آفتاب روی ملک ارباب کار می‌کند وقتی برای این کار ندارد. غالب معدنچیان درآمدشان کمتر از آن است که اجازه دهند کودکانشان به مدرسه بروند و در معادن یا جاهای دیگر مشغول کار نشوند. نتیجه این‌است که تعداد فوق‌العاده کمی از ناداران‌می‌توانند به‌مدرسه بروند و یا در مدرسه بمانند. جدول شمارهٔ ۶ نشان دهنده این حقیقت است.

حدمتوسط تعداد سالهائی که اهالی امریکای‌لاتین به‌هرنوع مدرسه‌ای رفته‌اند ۱/۹ سال است درحالی که در ایالات متحد ۹، در ژاپن ۷/۲، در پرتوریکو ۴/۵ سال است. ارقام مربوط به‌امریکای‌لاتین با درنظرگرفتن پاراگوئه از این نیز کمتر می‌شد. در پاراگوئه آمار رسمی درصد بیسوادی را بسته به‌اینکه به کدام مؤسسهٔ آمارگیری رجوع شود بین ۳۱ تا ۸۰ گزارش می‌کند. اطمینان

←

قرار دادن ارقام مربوط به دو کشور فوق در جدول بالا. باز هم بی عدالتی در نحوهٔ تقسیم به صورت زننده‌ای آشکار خواهد شد. و ۱/۵ درصد از زمینداران صاحب ۶۴/۹ درصد اراضی خواهند بود.

www.ketabha.org

جدول شماره ٦

درصد جمعیتی که در ۱۸ کشور امریکای لاتین درسال ۱۹۶۱ در مدارس نام نویسی کرده‌اند

کشور	درصد ثبت نام در دبستان	درصد اتمام کنندگان ۲ سال اول	درصد فارغ التحصیل شدگان دبستان	درصد ثبت نام در دبیرستان یامدارس فنی	درصد اتمام دبیرستان یا مداس فنی	درصد ثبت نام در دانشگاه
آرژانتین	۸۱/٤	۷۰/۱	۱۹/۲	۱٦/۰	٦	۳/۲
بولیوی	۲۰/۹	۷/٤	۱/۸	۱/۰	۰/۳	۰/۱
برزیل	٤٤/٥	۳۳/۸	۳/۹	۳/۲	۰/۸	۰/٤
شیلی	۷٥/٤	٦۸/۳	۱٥/٦	۱٤/۱	٤/۱	۲/٥
کلمبیا	٥۷/۳	٤۹/٦	٦/٥	٥/۸	۱/٤	۰/۷
کستاریکا	۷٤/٤	٦۸/٥	۱٦/۲	۱۳/۸	٤/۰	۱/٥
جمهوری دومینیکن	۳۸/۸	۲۸/٤	۳/۸	۳/۲	۰/٤	۰/۲
اکوادور	٥۱/۸	٤۰/۱	٤/۹	٤/۰	۱/٥	۰/۷
السالوادور	۳٦/۰	۲٥/۳	۲/۷	۲/۰	۰/٤	۰/۱
گواتمالا	۲٤/٤	۱۱/۲	۱/۹	۱/٥	۰/۲	۰/۱
هائیتی	٥/۷	۲/٤	۰/۹	۰/۲	بسیار کم	—
هندوراس	۳۱/۲	۲۲/۷	۲/۸	۱/۸	۰/۳	۰/۱
مکزیک	٥۲/٥	۳۹/٤	۷/٤	۷/۱	۳/۲	۱/٦
نیکاراگوئه	۳۸/٤	۲٤/۱	۲/۱	۱/٦	۰/٥	۰/۲
پاناما	٦٤/۹	٤۰/۰	٤/۸	٤/۱	۳/۳	۱/٥
پرو	٥۰/۸	۳۰/۱	۳/٦	۳/۰	۰/۸	۰/٥
اوروگوئه	۹۰/۲	۸۳/٦	۲٤/٥	۲۲/٦	۸/۱	٤/۲
ونزوئلا	٤۸/۳	۳٥/۲	۳/٤	۳/۰	۰/۷	۰/٤
حد متوسط ۱۸ کشور	٤۹/۳	۳۸/۳	۷/۰	٦/۰	۲/۰	۱/۰

www.ketabha.org

دارم، و بعدها هم نشان خواهم داد، که بیش از ۲ درصد از جمعیت پاراگوئه هرگز به مدرسه نرفته‌اند.

جدول شمارهٔ ۷

تعداد بیمارستانها و پزشکان در کشورهای امریکای لاتین درسال ۱۹۶۱

کشور	تعداد تخت بیمارستان برای ۱۰۰۰ نفر	سهم هر پزشک از تعداد جمعیت
آرژانتین	۵/۳	۷۶۰
بولیوی	۱/۸	۳،۹۰۰
برزیل	۳/۶	۲،۵۰۰
شیلی	۵/۰	۱،۹۰۰
کلمبیا	۳/۰	۲،۹۰۰
کستاریکا	۵/۱	۲،۷۰۰
جمهوری دومینیکن	۲/۷	۵،۲۰۰
اکوادور	۳/۱	۲،۹۰۰
السالوادور	۱/۴	۵،۴۰۰
گواتمالا	۲/۱	۶،۳۰۰
هائیتی	۰/۶	۹،۸۰۰
هندوراس	۲/۰	۴،۸۰۰
مکزیک	۱/۰	۱،۹۰۰
نیکاراگوئه	۱/۸	۳،۱۰۰
پاناما	۳/۶	۳،۳۰۰
پاراگوئه	۰/۸	۳،۷۰۰
اوروگوئه	۵/۲	۸۳۰
ونزوئلا	۳/۱	۲،۱۰۰
حدمتوسط	۲/۸	۳،۵۲۰
ایالات‌متحد	۱۰/۶	۷۸۰
کانادا	۱۱/۲	۹۰۰

www.ketabha.org

از سوی دیگر ارقام فوق خیلی بیشتر از این می‌بود، اگر چنانچه کوبای پس از انقلاب نیز در نظرگرفته می‌شد. در کوبا بیسوادی بطور رسمی از بین رفته و صددرصد کودکان کمتر از پانزده سال بنا به‌گفته دولت در مدارس ثبت نام کرده‌اند.

عدم تحصیل بطورطبیعی منجر می‌شود به‌نداشتن معلم، مدیر، تکنیسین و طبیب، این نیز به نوبه خود منجر به کمبود بیمارستانها خواهد شد. جدول شمارهٔ ۷ این حقایق را نشان می‌دهد.

در نتیجه انواع ممکن بیماریها نه‌تنها در امریکای‌لاتین وجود دارد بلکه شایع‌اند و قربانیان این بیماریها روزبروز زیادتر می‌شوند. از ۱۹۵۵ به‌بعد دیفتری در برزیل، کلمبیا،شیلی،ال‌سالوادور، پاناما،جمهوری‌دومینیکن وونزوئلا، بیماری تیفوئید در برزیل و هائیتی (تا هفت‌برابر) ، پاناما، پاراگوئه، پرو، جمهوری دومینیکن، ونزوئلا، آبله در آرژانتین، بولیوی، برزیل، اکوادور، کلمبیا، پاراگوئه واوروگوئه و منتزیت، در کستاریکا، هائیتی، پاناما و پرو و حتی بیماری‌جذام‌در برزیل، جمهوری دومی‌نیکن و پاراگوئه (که در آنجا از هردوهزار نفر یکی مبتلا به‌جذام است.) و بالاخره طاعون که‌در زمینهای سیاه پرو در حال افزایش است.

این افزایش فقط در بیماریهائی است که ارقام رسمی ثبت شده آنها را نشان می‌دهد. هزاران مورد دیگر به‌خاطر نبودن وسائل ارتباطی و تحقیقاتی ثبت نشده از نظر افتاده‌اند.

بسیاری از اهالی امریکای‌لاتین صرفاً به‌این خاطر که آب تصفیه شده برای خوردن ندارند به‌این بیماریها دچار شده می‌میرند. ۴۰میلیون از ساکنان شهرها و ۸۶میلیون از ساکنان نواحی روستائی از تأسیسات ناقص و پائین‌تر از استاندارد قابل قبول آب آشامیدنی استفاده می‌کنند. این بیش از نصف ۲۰۰ میلیون اهالی امریکای‌لاتین است و عده آنان هرروز نیز رو به‌افزایش‌است. از ۱۹۵۰ تا ۱۹۶۰ آب آشامیدنی برای بیش از ۲۱میلیون نفر تهیه شد اما افزایش جمعیت در طول دهسال به ۳۰میلیون نفر رسید.

در چنین شرایطی کاملا قابل درک است که چنین تعدادی از کودکان قبل از یک سالگی بمیرند وحد متوسط مرگ ومیر تا این اندازه بالا باشد. جدول

www.ketabha.org

جدول شمارهٔ ۸
طول عمر در کشورهای امریکای لاتین

کشور	طول متوسط عمر برای همه	طول متوسط عمر برای یك ساله‌ها	مرگ‌ومیر برای هر ۱،۰۰۰ نفر در یك‌ساله	در دوساله	همه
آرژانتین	۵۱	۵۶	۲۹	۱۵	۹۵
بولیوی	۴۳	۵۰	۷۰	۴۲	۲۰۸
برزیل	۳۶	۴۵	۵۱	۱۷	۱۵۸
شیلی	۴۵	۵۲	۲۴	۲۵	۱۴۰
کلمبیا	۴۴	۵۱	۶۵	۲۵	۱۷۰
کستاریکا		۵۶	۳۴	۱۴	۱۱۴
جمهوری‌دومینیکن	۴۵	۵۱	۳۸	۱۶	۱۴۲
اکوادور	۴۹	۵۶	۶۳	۲۸	۱۷۶
ال‌سالوادور	۴۸	۵۴	۵۹	۲۰	۹۹
گواتمالا، سرخپوستان	۴۰	۴۴	۱۰۰	۶۲	۱۷۵
— سفید	۵۰	۵۳	۶۰	۳۱	۱۰۵
	۴۲	۴۶	۹۰	۵۷	۱۵۷
هائیتی	۲۹	۳۵	۷۱	۴۶	۲۲۲
هندوراس	۴۷	۵۲	۷۴	۳۰	۱۸۶
مکزیک	۳۴	۴۱	۷۲	۳۴	۱۶۶
نیکاراگوئه	۴۶	۵۱	۷۸	۳۲	۱۷۸
پاناما	۵۶	۵۹	۳۲	۱۹	۹۸
پاراگوئه	۳۲	۳۸	۶۹	۳۳	۲۰
پرو	۴۱	۴۶	۶۰	۴۱	۱۳۹
اوروگوئه	۵۵	۶۶	۲۵	۱۲	۹۰
ونزوئلا	۴۹	۵۴	۵۳	۲۱	۱۶۱
متوسط	۴۴		۵۶	۲۶	۱۵۳
کانادا	۶۶	۶۸	۳۰۴	۱۰۴	۴۳
ایالات متحد	۶۶	۶۶	۲۰۶	۱۰۲	۳۱

www.ketabha.org

شمارهٔ ۸ این خصوصیات را نشان می‌دهد.

از این وحشتناکتر شرایط زندگی آنهائی است که زنده می‌مانند. سه‌چهارم امریکائیان‌لاتین همیشه‌گرسنه‌اند. مقدار متوسط کالری مصرفی روزانه ۱،۲۰۰ است، درحالی که مقدارمورد نیاز بطور معمولی ۲،٤۰۰ است(و ما در ایالات‌متحد بطور متوسط روزی ۳،۱۰۰ کالری مصرف می‌کنیم). بسیاری از اهالی‌امریکای لاتین عملاً ازگرسنگی می‌میرند. در هائیتی‌روستائیان فقیر ناچارند کبوتران‌لاغر و کوچک را برای سدجوع بدام اندازند. درپرو و شیلی بسیاری از مردم یک روز درمیان غذا می‌خورند و بسیاری از اوقات متوسط کالری مصرفی روزانه به ۰۰ می‌رسد.

در ایالتهای «کوکیمبو[8]» و «آتاکاما[9]» در قسمتهای شمال شیلی، در سال ۱۹٦۱ بیش از چهارصدهزار بز، که منبع اصلی غذای اهالی بودند، در اثر نبودن علوفه تلف شدند. در ایالات «کولچاگوای[10]» مرکزی و «او— هیگینس[11]»، که‌از ثروتمندترین ایالات شیلی هستند، دهقانان مورد شکنجه پلیس قرار می‌گیرند و به خاطر دفاع از حقوق خود به‌وسیلهٔ قضاتی که خود از زمینداران عمده‌اند جریمه می‌شوند، از شرکت در تظاهرات سیاسی منع می‌گردند، و وادار به‌شش روز وگاهی هفت روز (به‌رغم ممنوعیت قانونی) و روزی ۱۷ ساعت کار می‌شوند تا بتوانند مزدی در حدود ٦۰ ریال، آن‌هم نه به‌صورت نقد بلکه به‌صورت نان بیات و یا کوپنهای قابل وصول (با ۸۰ درصد ارزش اصلی) درفروشگاههای بزرگ مزرعه، دریافت دارند.

در یک سفر ۸۰۰میلی در ایالات شیلی، با بیش از ۳۰۰ دهقان فقیر صحبت کردم، حتی یکی از آنان نبود که بگوید، درصورت احتیاج به‌دیدن‌پزشک مزد آن روزش را از او کسر نکرده باشند، حتی یکی از آنها نبود که مجاز به‌استفاده از تلفن مزرعه باشد، با افراد خانواده‌اش در اتاقک‌گلی وبی‌پنجره‌ای که مزرعه در اختیارش‌گذاشته بود زندگی کند مگر اینکه تمام افراد بالاتر از ٦ سال آن خانواده روزی ٤ساعت‌به‌رایگان در مزرعه کار کنند، (راستی حتی‌یکی از آنان نبود که پیش از من هیچ روزنامه نگار امریکائی را دیده باشد.) در

8. Coquimbo 9. Atacama 10. Colchagua
11. O'Higgins

www.ketabha.org

«آسونسیون[۱۲]» پایتخت پاراگوئه که جمعیتی در حدود ۲۰۰،۰۰۰ نفر دارد، ۶۰،۰۰۰ نفر از ساکنان کناره‌های مردابی کوی «چاکاریتا» در خانه‌های مقوائی زندگی می‌کنند. در این خانه‌ها موشها چنان با انسانها اخت شده‌اند که هیچ کدام یکدیگر را آزار نمی‌کنند. بیش از سی هزار نفر دیگر در محله‌ای به‌نام «آنارتا[۱۳]» (دهکده کوچک شیطان) زندگی می‌کنند که در آنجا موارد بیماریهای مالاریا، تیفوئید، سفیلیس و کرم روده از تعداد کودکان بیشتراست. در شمال شرقی برزیل، جائی که مردم در ۲۸ سالگی پیر می‌شوند، پدران و مادران اگر بتوانند کودکان خود را بفروشند، احساس شادمانی می‌کنند. وقتی از پدری پرسیدم که چرا دو کودکش را فروخته است جواب داد:

«ممکن است دخترم فاحشه شود و پسرم احتمالا بقیه عمرش را در «سائوپائولو[۱۴]» به کار سخت وادار شود. اما دست کم آنها چیزی برای خوردن گیر خواهند آورد. شش کودک دیگر من آنقدر خوشبخت نبودند، آنها اینجا ماندند و مردند.»

چرا بایستی به‌خاطر وجود چنین شرایطی، ایالات‌متحد را سرزنش کرد؟ مهمتر از این برای ما این است که چرا بیشتر کسانی که می‌خواهند این شرایط را تغییر دهند مستقیماً ما رامسؤول می‌دانند؟ بسیاری از این دلایل را، همچنانکه در این کتاب پیش خواهیم رفت، تجزیه و تحلیل خواهیم کرد، اما یکی از انگیزه‌ها که برای هرمسافر به‌آسانی قابل مشاهده است حسد است. حسد نه به‌خاطر آنچه احتمالا ایالات‌متحد به‌آن می‌ماند، بلکه به خاطر وسایل تجملی که شرکتهای امریکائی در آنجا بوجودآورده‌اند. یکی از ساکنان محله‌فقیرنشین «ویلامیزریا[۱۵]» در «بوئنس‌آیرس» می‌گفت:

«به‌مرکز شهر که می‌روم چیزهای قشنگ فراوانی می‌بینم. دلم می‌خواهد بتوانم آنها را بخرم و برای زنم به‌خانه ببرم. اما نمی‌توانم هیچ وقت هم نخواهم توانست. این چیزها همه امریکائی هستند.»

در ونزوئلا این نکته را با شدت بیشتری درک کردم. با یکی ازدوستان محلی در محله فقیرنشینی به‌نام «لاچارنکا[۱۶]» قدم می‌زدیم. این محله کثیف و

12. Asuncion 13. Ana - Reta 14. Sao Paulo
15. Villa Meseria

www.ketabha.org

فقیرنشین در حوالی آسمان خراشهای مافوق مدرن شیشه‌ای، فولادی، که با شبکه چند طبقه‌ای و شاهراههای سیمانی به‌یکدیگر متصل شده‌اند، قرارگرفته است. من و دوستم سرصحبت را با مرد ریزنقشی که درحدود چهل سال ازعمرش می‌گذشت و رفتار ملایمی داشت، بازکردیم. او به‌ما گفت که سه خانواده با شانزده کودک، درکلبهٔ یک اتاقی او که با تخته‌های اضافی یا دزدی شده درست شده است، زندگی می‌کنند. روزگرم و رطوبی بود، در این لحظه من و دوستم و او بی‌اختیار به‌تابلو عظیم هفده متری تبلیغ کوکاکولا که نزدیک آن محلهٔ فقیرنشین افراشته شده بود خیره شدیم و آن مردگفت: «درخانهٔ ما هیچ کس کوکاکولا ننوشیده است» و سپس به آرامی افزود: «روزی همهٔ آنان را که کوکاکولا می‌سازند خواهیم کشت.»

www.ketabha.org

۲

اخبار و حقایق

برای بسیاری از ما در ایالات متحد به نظر عادلانه نمی‌آید که دولتمان اینهمه در سراسر امریکای لاتین مورد نفرت باشد. البته آنچه می‌دانیم همان است که در مجله‌ها و روزنامه‌هایمان می‌خوانیم، و اینها دائم به‌ما می‌گویند که میلیونها دلار را به سرزمینهای همسایهٔ خود سرازیر کرده‌ایم. ما برای آنان تکنیسین می‌فرستیم، برایشان کارخانه، خانه، راه و پل می‌سازیم. حتی برای فراورده‌هائی چون شکرشان قیمتهائی بالاتر از بازار جهانی می‌پردازیم. اغلب حس می‌کنیم «هرچه بیشتر به‌آنان بدهیم بیشتر از ما بدشان می‌آید.» و این به‌مصداق همان مثل قدیمی است که می‌گوید: «دستی را که غذایشان می‌دهد به‌دندان می‌گزند».

با اینهمه، آنچه هرگز نمی‌شنویم این است که اینها را چگونه و تحت چه شرایطی به‌آنان می‌دهیم. می‌دانیم که سوداگران ما همچون همهٔ سوداگران، دربارهٔ سودی که می‌برند وسواسی ندارند. زیرا قوانینی داریم که راهنمای عملیات بازرگانی است.

گاه اگر معامله‌ای به‌قدر کافی نان وآب‌دار باشد، حتی در ایالات متحد ممکن است رشوه‌هائی به قضات، دادستان و مأموران رسمی دولت، حتی به‌مشاوران رئیس جمهوری — و این موارد در تاریخ اخیر ایالات‌متحد دیده‌شده است — داده شود. بنگاههای بزرگ تبلیغاتی برای خاموش کردن سردبیران مطبوعات وسائلی دارند. اما دیر یا زود کسی چیزی خواهد گفت، مأمور جدیدی شروع به‌تحقیق خواهد کرد، سیاستمداری، حتی اگر به‌خاطر منافع خودش شده، فریاد برخواهد داشت. همیشه کسی هست که به‌منافعش لطمه وارد آمده باشد

www.ketabha.org

و همیشه کسی هست که از بازگو کردن ماوقع نفعی ببرد.

در امریکای‌لاتین این‌گونه قضایا به ندرت بازگو می‌شود. معمولا قوانین به‌وسیلهٔ سوداگران داخلی یا بیگانه — که اغلب شریک هستند — که چندان پای‌بند اخلاق نیستند، ساخته و پرداخته می‌شود. این سوداگران، طبقهٔ اشراف جدید امریکای‌لاتین هستند. آنان ممکن است با نامهای‌گوناگونی حکومت کنند. اما منافع آنان تغییری نمی‌کند. حتی سنای ما از این حقیقت آگاه است — درسال ۱۹۶۰ درگزارشی که به‌وسیلهٔ مرکز امور بین‌المللی دانشگاه هاروارد برای کمیتهٔ روابط خارجی سنای امریکا تهیه شد چنین آمده است:

«در زندگی سیاسی امریکای لاتین ایده‌ئولوژی تاکنون نقش کوچکی ایفا کرده است. «محافظه کاران»، برسر مسائلی از قبیل نقش کلیسا و حدود قدرت دولت خود را از «لیبرالها» مشخص می‌کردند. اما این اختلاف لزوماً ساختگی بود. از آنجا که کار سیاست بطور دربست در اختیار گروه کوچکی از اشراف بوده است که هم «محافظه کاران» و هم «لیبرالها» به‌آن تعلق داشتند، هیچ کدام از این دوگروه علاقه‌ای نداشتند دست به‌اقداماتی بزنند که منجربه‌تغییرات اقتصادی و اجتماعی شود... بنابراین دور از ذهن نیست که‌تصور شود دولت طبق سنت به‌منزلهٔ ابزاری برای سرکوبی طبقاتی بکار برده می‌شود[1].»

امروزه اشراف، ارتش، پلیس، بانکها، مجالس قانونگزاری، بطورکلی دستگاه دولت را در اختیار دارند؛ وکسانی که این نظارت را تهدید می‌کنند، از طرف مطبوعات امریکای‌لاتین ونیزمطبوعات ما برچسب «سرخ» می‌خورند. فساد در همهٔ کشورهای امریکای‌لاتین رواج دارد. دادگاهها هرگز ثروتمندان را محکوم نمی‌کنند. رهبران سندیکاها که دم از اضافه دستمزد یا بهبود شرایط زندگی بزنند خائن، و آنانکه با کارفرما و دولت ساخت و پاخت کنند، دمکراتها، یا به‌اصطلاح سندیکای آزاد خوانده می‌شوند.

---

۱ گزارش ادامه یافته‌می‌گوید که، « شرایط به تدریج تغییرمی‌کنند. بیشتر به خاطر اینکه مردم در مراکز شهری ونیز مراکز روستائی متمرکز می‌شوند، خاصه به این خاطر که طبقهٔ متوسط از نظر سیاسی اهمیت بیشتری می‌یابد. بنابراین مسائل‌مربوط به ایده‌ئولوژی دارای اهمیت روزافزون می‌شود.» دلایل ارائه شده صددرصد درست است، اما بدان معنی نیست که طبقهٔ اشرافی از بکار ←

www.ketabha.org

مطبوعات امریکای‌لاتین، که خبرنگاران ما بسیاری از گزارشهای خود را از آنها رونویسی می‌کنند، غالباً ارکان احزاب سیاسی، و نماینده اشراف هستند. بعضی از کشورها اجازه می‌دهند که روزنامه‌های واقعاً مخالف، فعالیت کنند و این روزنامه‌ها غالباً اخبار را آنچنان که هست چاپ می‌کنند. برای نمونه «وام ۷/۵ میلیون دلاری ایالات متحد که با بهرهٔ سه درصد برای ساختمان مسکن ارزان قیمت به‌پرو داده شده بود، به وسیلهٔ نخست وزیر (که خودش صاحب شرکتهای ساختمانی است) به مصرف رسید، و همین پول با بهرهٔ ۱۲ درصد به‌پیمانکاران وام داده شد».

بطور کلی حقایق در روزنامه‌ها منعکس نمی‌شود. آنچه هست اخبار است. مثالی در این مورد این خبر است که یک شرکت امریکائی که امتیاز بهره‌برداری از یک میلیون جریب اراضی آرژانتین را بدست می‌آورد، ۲۰۰ میلیون دلار در این کار سرمایه‌گذاری می‌کند. حقیقت آن است که پول در بانکهای لیویورک گذاشته شده و از آنجا به‌صورت وام با ارز محلی به آرژانتین صادر می‌شود و در نتیجه متضمن هیچ فایده‌ای برای اقتصاد آرژانتین نخواهد بود.

حقایق پنهان دیگری نیز موجود است، بیشتر شرکتهای بزرگ امریکائی ادعا می‌کنند که در برابر سرمایه‌گذاریهای عظیم سود نسبتاً خوبی عایدشان می‌شود. مثلا یک شرکت در پرو ادعا می‌کند که سرمایه‌گذاریش در این کشور به ۲۸۳ میلیون دلار بالغ شده است ولی در حقیقت (چنانچه بعد خواهیم دید) جمع این سرمایه‌گذاری از ۳۲/۶ میلیون دلار تجاوز نکرده و باقی آن وام روی کاغذ و استهلاک اموال است.

در امریکای لاتین یافتن حقایق از طریق مجاری رسمی دشوار است اما در عمل می‌توان به‌سهولت به‌حقایق دست یافت. مثلا خودمن در بولیوی، با این امید که مقامی رسمی ترتیب مصاحبه‌ای را با معاون رئیس جمهور «خوان لچین[2]» برایم خواهد داد به‌سفارتمان مراجعه کردم. اما به‌من گفتند که: «غیر ممکن است. او جزدر

← بردن دولت به منزلهٔ وسیلهٔ سرکوبی مردم منصرف شده است. و نیز باید دانست که اشراف هرگز قصد چنین انصرافی را ندارند.

2. Juan Lechin

www.ketabha.org

شرایط خاص روزنامه‌نگاری امریکائی را نخواهد پذیرفت» چنددقیقه بعد، ازهتلم به‌دفتر او تلفن کردم و حتی بدون معرفی خود با او صحبت کردم. به‌او گفتم که می‌خواهم از نظریاتش دربارهٔ بولیوی آگاه شوم و او برای فردای آن روز وقت ملاقات و مصاحبه برایم تعیین کرد. (و فردای آن روز، با آنکه سرماخورده بود، طبق قرار، مرا در خانه‌اش پذیرفت و با من به‌مصاحبه نشست).

همچنین در سفارتخانه به‌من گفتند که هرگز موفق به‌دیدن رئیس‌جمهور «پازاستن سورو[3]» نخواهم شد چون «خیلی گرفتار است» اما من به کاخ ریاست جمهوری مراجعه کردم و به‌منشی مطبوعاتی گفتم که چه می‌خواهم، و عصر همان روز در کاخ ریاست جمهوری با او مصاحبه کردم.

در پاراگوئه، کشوری با رژیم دیکتاتوری بیرحمانه، سفارتخانهٔ ما به‌من سفارش کرد که حتی کوششی هم برای دیدار با گروه طرفدار کاسترو به‌نام «فبرریستا[4]»ها نکنم. گفتند که «هرگز نتوانسته‌ایم آنها را ببینیم» اما من دردفتر راهنمای تلفن نام دوتن از وکلای معروف دادگستری را که از طرفداران گروه «فبرریستا» بودند پیدا کردم و به منشی آنها گفتم که می‌خواهم تصویر کاملی از اوضاع تهیه کنم. به‌من گفته شد که افراد مورد نظر من دیگر در سیاست دخالتی ندارند. دو ساعت بعد تعقیبم می‌کردند و واضح بود که این تعقیب از طرف «فبرریستا» صورت می‌گرفت. وقتی دیدند که با کنجکاوی آشکار روزنامه‌نگاران به‌هرجائی سرمی‌کشم، از محلات فقیرنشین دیدن می‌کنم، با کارگران به‌گفتگو می‌نشینم، گزارشهای وزارت دارائی را به‌دقت می‌خوانم، و حتی با دشمن بزرگشان «آلفردواستروسنر[5]» دیکتاتور پاراگوئه مصاحبه می‌کنم، بالاخره در گوشه‌ای از خیابان متوقفم کردندو با عجله به ساختمانی برده از در دیگری خارج کردند و به‌ماشینی سوار کردند و سپس به‌ماشین دیگر و بالاخره به ماشین‌سومی منتقل کردند و با چشمان بسته ازکوچه‌ای به کوچهٔ دیگر بردند تا سرانجام به‌محل مخفی ستادشان راهنمائیم کردند. بعد از آن «فبرریستا»ها آن‌قسمتهائی از شهر را نشانم دادند که اگر می‌خواستم تنها به‌سفارتخانهٔ خودمان متکی باشم، هرگز موفق به‌دیدنشان نمی‌شدم. «فبرریستا»ها همچنین برای تماس با

3 Paz Estenssoro 4. Febreristas

5. Alferdo Stroessner

www.ketabha.org

رهبران کمونیست و کادر نظامی‌شان یاریم دادند.

در هیچ جا هیچ دری را بسته ندیدم. همه جا، حتی جائی که فشار و اختناق در حد اعلی بود غالباً امکان داشت که با افراطی‌ترین جناحهای چپ یا راست مصاحبه کرد. گهگاه مجبور می‌شدم با قاطر یا پیاده سفر کنم، اما هرگز سختی این سفرها آن قدر نبود که نتوانم همسرم را هم با خود ببرم. او حتی در یکی از این مصاحبه‌ها به‌عنوان منشی من هر کلمه‌ای را که گفته شد یادداشت کرد. آنچه برای ساتکان دهنده بود این بود که در هر کشوری که از آن دیدن کردیم — و ما همهٔ کشورهای امریکای‌لاتین را بجز کوبا دیدیم — نه‌تنها روستائیان، بلکه کارگران و کارفرمایانشان و همچنین رهبران سیاسی ملاقات کننده به‌ما گفتند: «شما اولین خبرنگار امریکائی هستید که سعی کرده‌اید ما را ببینید».

در امریکای لاتین خبرنگاران فرانسوی، آلمانی و انگلیسی و حتی تنها خبرنگار مجله «پولیتیکا[6]» از یوگسلاوی براستی تلاش می‌کنند. شاید آنان به‌دروغها، به‌دولتها و مطبوعات فاسد بیشتر عادت دارند و به‌این ترتیب به‌خلاف خبرنگاران امریکائی می‌دانند که حقایق به‌ندرت از طریق مقامات رسمی، و کمتر از آن از سوی مقامات غیررسمی، منتشر می‌شوند. بنابراین آنان به‌تحقیق و جستجوی مطالب، بیشتر به‌سرچشمه‌های حقایق می‌روند. متأسفانه خبرنگاران ما چنین نمی‌کنند. بی‌تردید، مطالب خود را از خواندن روزنامه‌های محلی و تماس تلفنی با مقامی رسمی برای تأیید خوانده‌های خود و سپس مخابره آن به‌ایالات‌متحد، بدست می‌آورند.

من دریافته‌ام که گزارشهای «آسوشیتدپرس[7]» و «یونایتدپرس[8]» از امریکای‌لاتین بکلی غیر قابل اعتماداند. از نظر مردم امریکای‌لاتین «آسوشیتد پرس» و «یونایتدپرس» شعباتی از ادارات‌دولتی ایالات متحداند. درک علت این امر مشکل نیست: در اخبار این دو خبرگزاری هرسیاستمداری که ازایالات متحد انتقاد کند «چپ‌گرا»، بیشتر رهبران دهقانان که شرایط زندگی بهتری‌برای آنان می‌خواهند «عوامفریب» و همهٔ طرفداران کاسترو «کمونیست» نامیده می‌شوند. (این بدان معنی است که‌اکثریت مردم کمونیست هستند. زیرا اکثر

6. Politika
7. Associated Press 8. United Press

www.ketabha.org

این مردم، لااقل تا آنجا که مربوط به‌مخالفت با سلطهٔ ایالات‌متحد است،طرفدار کاسترو هستند. اینکه چگونه بسیاری از مردم امریکای‌لاتین طرفدار کاسترو و درعین‌حال ضد کمونیست هستند و اینکه چگونه این امر به خودی‌خود تضادی به‌حساب نمی‌آید بعدها شرح داده خواهد شد).

«آسوشیتدپرس» و «یونایتدپرس» کارخانهٔ خبر سازی‌اند. اما سایر خبرنگاران مطبوعات‌چه؟ متأسفانه دراین موارد نیزهمان‌حقایق صادق‌اند.مثلا یکی از خبرنگاران «نیویورک تایمز[9]» در امریکای‌لاتین به‌من گفت که‌تنهاامید اوروگوئه، سناتور «پدرویرو[10]» است که عضو حزب محافظه کار «بلانکو[11]» و یک اشرافی ثروتمند است، «برو»از سیاستمداران فاسدی که هیچ کار اساسی نمی کنند، به‌تنگ آمده است. پرسیدم‌چرا او؟ جواب داد « «برو»آدم صالحی‌است. بی‌شک طرفدار ایالات متحد است». همین.

در آرژانتین خبرنگار «تایمز[12]» در ماه دسامبر ۱۹۶۱ به من گفت که رئیس جمهور وقت «آرتورو فروندیزی» هرگز سرنگون نخواهد شد. من که در روزنامهٔ «بالتیمورسان[13]» مقالهٔ مفصلی نوشته بودم و شرح داده بودم که فروندیزی سقوط خواهد کرد، و باید سقوط کند، طبعاً آمادگی بحث در این باره را داشتم. خبرنگار تایمز گفت: «گوش کن. فروندیزی طرفدار امریکاست این واقعاً مهم است. او حقه‌باز و متقلب است، و در این تردیدی نیست،اما طرفدار امریکاست. می‌دانی اگر او سقوط کند چه خواهد شد؟ ممکن است پرون دیگری به‌قدرت برسد.» حرفش را تصدیق کردم. اما آیا این دلیل کافی است که بتوان به کمک آن پیش‌بینی کرد که فروندیزی هرگز سقوط نخواهد کرد[14]؟

در کنفرانس دوم «پونتادل‌استه» رئیس‌جمهور وقت کوبا به‌نام «اسوالدو دورتیکوس[15]» یکی از استادانه‌ترین و احساساتی‌ترین نطقهائی را که تا آن روز شنیده بودیم ایراد کرد. سخنرانی او به‌دفعات با کف زدن حضار قطع‌شد.

---

9. New York Times 10. Pedro Berro 11. Blanco
12. Times 13. Baltimore Sun.

۱۴. از اینکه روزنامهٔ «بالتیمورسان» اجازه دادکه مقاله‌های مربوط به فروندیزی و آرژانتین را در این‌کتاب چاپ‌کنم بی‌نهایت سپاسگزارم.

15. Osvaldo Dorticos

www.ketabha.org

نه تنها تماشاگران، بلکه بیشتر خبرنگاران روزنامه‌های امریکای‌لاتین تحت‌تأثیر قرارگرفتند. بعدها بسیاری از آنان در روزنامه‌های خود نوشتند که سخنرانی «دورتیکوس» خسته‌کننده بود و کسی برای او دست نزد. خبرنگار روزنامه «نوتیسیاس گرافیکاس[16]» در «بوینس‌آیرس» به‌من گفت: «مجبورم چنین دروغهائی را بنویسم.» در اینجا این سؤال‌مطرح است که: «آیا ما، روزنامه‌نگاران امریکای شمالی، نیز مجبوریم بنویسیم؟» هیچ یک از روزنامه‌های امریکای شمالی که‌من دیده‌ام اشاره‌ای به‌تأثیر نطق «دورتیکوس» نکرد و حتی متن نطق نیز چاپ نشد. یکی از خبرنگاران روزنامه‌ای امریکائی در فلوریدا به‌من گفت: «تو می‌دانی که مردم فلوریدا دلشان می‌خواهد چه بخوانند. و این عیناً همان چیزی است که من به‌آنها می‌دهم.» خبرنگار دیگری چنین توضیح داد: «من امروز با یک‌تلفن می‌توانم با «فروندیزی»، «پرادو»، «بتانکورت[17]» و یا هریک از رؤسای جمهور کشورهای امریکای‌لاتین صحبت کنم. اگر حقایق را بنویسم حتی با سلمانی‌آنها نیز نخواهم توانست حرف بزنم. در امریکا این بدان معنی است که کارم را خوب انجام نمی‌دهم. و تازه هرچه هم بنویسم آنها چاپ نخواهند کرد».

متأسفانه گاهی این درست است. پس از اولین کنفرانس «پونتادل‌استه» نماینده کوبا، نطقی در دانشگاه «مونته‌ویدئو» ایراد کرد. در آن نطق گفت: — و من از روی نسخه‌هائی که برای روزنامهٔ نیویورک‌تایمز فرستادم نقل می کنم — «کشتن، کاری شیطانی است؛ کشورها دارای شرایط گوناگونی هستند، و هرجا که ممکن باشد بایستی از راههای مسالمت‌آمیز پیش رفت. اعضای این دولت (اوروگوئه) باعقاید ما موافق نیستند و با اینهمه اجازه می‌دهند که عقایدمان را ابراز کنیم. این چیزی است که شما باید خیلی قدر آن را بدانید.» این قسمت از سخنرانی در روزنامه حذف شده بود. بی‌شک نیویورک تایمز که به‌قدر کافی جا برای چاپ تمام نطق نداشته فکر کرده است که این بخش از نظر خبری اهمیت چندانی ندارد. پس از نطق نمایندهٔ کوبا تظاهراتی برپا شد که به‌وسیلهٔ پلیس درهم شکست و در آن میان یک نفر هم بقتل رسید. نتیجه اینکه دولت اوروگوئه می‌خواست نمایندهٔ کوبا به‌عنوان «عنصری نامطلوب» اعلام شود. خبری که در روزنامهٔ تایمز چاپ شد چنین است: — «در جلسهٔ فوق‌العاده هیأت

16. Noticias Graficas 17. Betancourt

www.ketabha.org

دولت یکی از اعضا (که من درگزارشم او را به نام «بنیتوناردون[۱۸]» مشخص کرده بودم) درخواست کرد که نمایندهٔ کوبا در اوروگوئه به‌عنوان عنصرنامطلوب اعلام شود.» اما روزنامهٔ تایمز پاراگراف زیر راچاپ نکرد.

(«ناردون» به این علت که نه‌عضو هیأت دولت درخواست او راتصویب نکردند سخت برآشفت وگفت: «اگر دولت نمی‌خواهد حکومت کند، کسانی هستند که این کار را باکمال میل انجام می‌دهند.» این سخن سینیورناردون از طرف اعضای هر دومجلس اوروگوئه به‌عنوان تهدید به کودتا تلقی و سریعاً محکوم شد).

تردیدی نیست که بازهم در روزنامه تایمز این‌قسمت را فاقد ارزش خبری دانستند اما این مسأله به‌نظر عجیب می‌آید زیرا که تصادفاً «ناردون» پرسروصداترین عضو ضد کمونیست کابینهٔ اوروگوئه است. و تنها کسی‌است که بطور رسمی به‌ایالات‌متحد دعوت شده و در دانشگاه فوردهام به‌دریافت درجهٔ افتخاری نایل آمده است و بطورکلی بیشتر (و نه‌تمام) کارمندان سفارت ما او را بزرگترین دمکرات اوروگوئه می‌شناسند، درحالی که‌عملاًاوبه هیچ وجه‌دمکرات نیست.

وقتی که رئیس جمهور برزیل «جواوگولارت[۱۹]»، «فرانسیسکو بروکادو داروکا[۲۰]» را به‌نخست‌وزیری برگزید، روزنامهٔ نیویورک‌تایمز در تاریخ ۱۱ ژوئیهٔ ۱۹۶۲ نوشت: «دکتربروکادوداروکا، عضوحزب محافظه کارسوسیال دمکرات، بزرگترین حزب پارلمان است.» در حقیقت او محافظه کار بود، اما در عین حال ناسیونالیست هم بود. این بدان معنی است که در فکر منافع ملت خود بود. و از آنجا که به‌سود برزیل است حتی الامکان سیاست بیطرفی داشته باشد، نخست‌وزیر، باآنکه فردی محافظه کار بود، اصرارکرد که برزیل در زمان نخست‌وزیری او از سیاست «دستها ازکوبا کوتاه» پیروی کند. و این احتمالا او را ضدامریکائی‌معرفی کرد. در روز ۱۴ ژوئیهٔ ۱۹۶۲، پس‌ازاینکه کنگرهٔ‌برزیل انتصاب اوراتصویب کرد، نیویورک تایمز نوشت: «دکتربروکادو داروکاعضو حزب میانه‌رو سوسیال دمکرات است.» و فردای آن روز، ۱۵ ژوئیه، درسرمقاله

18. Benito Nardone. 19. Joao Goulart
20. Fransisco Brochado da Rocha

www.ketabha.org

نیویورک تایمز به‌نخست‌وزیربرزیل به‌عنوان«چپ‌گرا» اشاره شد. شاید ما نباید در تشخیص نیویورک تایمز شک کنیم. شاید«بروکادودارو کا» که در آن‌زمان ۵۲ ساله بود به سرعت تغییر کرده بود: پس از دهها سال محافظه کار بودن، نوری دیده بود، و در عرض سه روز از دست راستی به‌میانه‌رو و سپس یک شبه چپ‌گرا شده بود.

این حقیقتی است که خبرنگاران ما، که در تکاپوی کسب خبرانند، غالباً به«مرحمت» وزارت امورخارجه(از طریق‌سفارت‌خانه های ما)، ادارهٔ اطلاعات امریکا و سایر مراجع اداری نیازمندند. در آنجا، اگر خبری پنهان شده باشد، مشکل می‌توان به‌آن دست یافت. نمونه‌ها بیشمارند. این در حد خود نمونه کوچکی است. وقتی اولین کنفرانس «پونتادل‌استه» بپایان رسید، «ریچارد گودوین[۲۱]»یکی از اعضای هیأت‌نمایندگی‌امریکا و«چه‌گوارا» در ضیافتی که‌در خانهٔ یکی از دیپلماتهای برزیل برپا بود، بایکدیگر ملاقات کردند، و در حدود یک ساعت بطور غیررسمی به‌گفتگو پرداختند. در این‌گفتگوها هیچ رازی فاش نشد، قراری‌گذاشته نشد، تعارفی هم ردوبدل نشد. با اینهمه به‌خاطر ترس از نتایج سیاسی‌احتمالی آن در امریکا، سفارت ما در اوروگوئه این‌ملاقات راسطلاقاً تکذیب کرد. اگر دیپلمات برزیلی آن را تأیید نکرده بود (همانطورکه خود گودوین بعدها تأیید کرد) ما هیأت نمایندگی کوبارا به‌دروغگوئی متهم کرده بودیم. از«گودوین» پس از مراجعت به‌امریکا خواسته شد که‌در کمیتهٔ‌تحقیقاتی کنگره حاضر شود و در مورد این ملاقات توضیح دهد. این احتمالا همان‌چیزی بود که وزارت امورخارجه می‌خواست از آن احترازکند، و به‌این دلیل اخبار مربوط به‌ملاقات را تکذیب کرده بود. اعلامیهٔ یک غیر امریکائی‌لازم‌بود، تا حقایق روشن شود.

حوادثی از این قبیل هر روز اتفاق می‌افتد. وزارت‌امورخارجه‌ممکن است میلیونها دلیل برای دروغگوئی داشته باشد — و همهٔ این دلایل برای حفظ منافع ایالات متحد است. — اما یک نکته می‌ماند: — بجز در مواردی که حاضریم کورکورانه،موازین وزارت‌امورخارجه را در مورد اینکه چه خوب است و چه بد، قبول کنیم، بایستی برای کسب خبر در خارج از ایالات‌متحد بیش از

21. Richard Goodwin

www.ketabha.org

آن بکوشیم که در ایالات‌متحد لازم است. و وقتی چنین کوششی را بکاربردیم خواهیم دانست که غالباً منافع ایالات‌متحد چنانکه باید، در نظرگرفته‌نشده‌است.

این مسأله در ایالات‌متحد نیز دست کم در مورد مسائلی که باسیاستهای ما در امریکای‌لاتین سروکار دارد، می‌تواند صادق باشد. این نمونه‌دیگری است: در پانزدهم آوریل ۱۹۶۱، چند ساعت پیش از آنکه فراریان کوبائی به‌خلیج خوکها حمله کنند، کوبا به‌وسیلهٔ هواپیماهای «ب ۲۶» بمباران شد. «رائول — روا[۲۲]» وزیراموزخارجه کوبا به‌فوریت در سازمان ملل این حمله را محکوم کرد و مدعی شد که هواپیماها و خلبانان آنها امریکائی بودند. «آدلای استیونسون[۲۳]» نماینده امریکا در سازمان ملل به‌وزارت امورخارجه رفت‌تا به‌این مسأله رسیدگی کند.

به‌اوگفته شد که هواپیماها کوبائی بوده‌اند و به وسیلهٔ فراریان کوبا هدایت می‌شده‌اند. «استیونسون» که به‌صحت منابع خود اطمینان داشت مکرراً در سازمان ملل به‌این مسأله اشاره کرد و حتی زمانی که «رائول‌روا» خواست یک خلبان کوبائی را به عنوان شاهد معرفی کند، از حرف خود برنگشت. البته بعدها معلوم شد که هواپیماها امریکائی بوده‌اند و تنها رنگ آنها به‌وسیلهٔ سازمان «سیا» عوض شده بوده است[۲۴]. اگر حملهٔ خلیج خوکها موفق می‌شد، آیا هرگز از این حقایق آگاه می‌شدیم؟

اگر روزنامه‌های ما حقایق امریکای‌لاتین را دگرگون جلوه می‌دهند، اگر سیاستهای‌اقتصادی ما در امریکای‌لاتین نیازهای این کشورهارا نادیده‌می‌گیرند، اگر خط مشیهای سیاسی ما در امریکای لاتین از سیاست بازان قرون وسطائی امریکای‌لاتین — که خود از این سیاستهای ماسود می‌برند — پشتیبانی‌می کند، پس این باید قابل درک باشد که چرا امریکائیان‌لاتین از ما نفرت دارند.

بنابراین متوجه می‌شویم که آنان دستی راکه غذایشان می‌دهدگاز نمی‌گیرند، بلکه دستی راگاز می‌گیرند که آزارشان می‌دهد.

---

22. Raul Roa 23. Adli Stevenson

۲۴. بنا به‌نوشتهٔ «استوارت آلسوپ Stewart Alsop»، استیونسون بعدها به‌کندی، رئیس جمهور وقت، در این مورد اعتراض کرد، اما با وجود کشف حقیقت نیز حاضر نشد از مقام خود کناره گیری کند.

www.ketabha.org

بخش دوم

پیشگامان

www.ketabha.org

آرژانتین، برزیل و مکزیک برزگترین کشورهای امریکای‌لاتین‌اند. این سه کشور بنحوی بارز پیشگام سایرین در مخالفت با نفوذ ایالات‌متحداند، که با وجود همهٔ این مخالفتها همچنان نیرومند باقی مانده است. اگر کوبا را بحساب نیاوریم این سه کشور تنها کشورهائی هستند که شرکتهای‌بزرگ امریکائی‌راملی کرده‌اند ودر برزیل و مکزیک هنوز نیزگهگاه چنین اتفاقاتی می‌افتد.

آرژانتین، که هنوز باید راه سیاسی خویش را در سالهای باقیماندهٔ این دهه بیابد، دارای تاریخ طولانی عدم وابستگی به‌ایالات متحد است، و تنها حکومت محبوب آن از سال ۱۹۲۳ به‌بعد، تاهنگامی که سقوط کرد، نسبت به‌ایالات متحد بی‌التفات ماند. شاید به این دلیل بود که منتقدان امریکائی ما، آن دولت — و رهبرآن «خوآن پرون[1]» — را فاشیست خواندند.

درسال ۱۹۶۱، وقتی این مسأله اساسی مطرح بود که آیا برزیل باید بدون چون‌وچرا متحد ایالات‌متحد باشد یا سیاست ملی خود را دنبال کند، نزدیک بود این کشور به جنگ داخلی دچار شود، دولت دست راستی و نظامی و دیکتاتوری برزیل می‌بایست به کمک پلیس و نیروی نظامی از بیطرف شدن کشور جلوگیری کند.

مکزیک به انقلاب ملی خود دست زد. چنانکه خواهیم دید این کشور ممکن است درگیر دومین انقلاب‌خود

---

1. Juan Domingo Peron

www.ketabha.org

نیز بشود. اما حتی دولت محافظه کار و طرفدار امریکای این کشور حس می کند که ناگزیر باید سیاست خارجی «مستقل» خود را حفظ کند. ضد امریکائی بودن در دشتها و کوههای مکزیک بیش از آن ریشه دوانده است که هیچ دولتی در مکزیک آن را ندیده بگیرد.

در هریک از این سه کشور بیش از آنچه در مطبوعات ما می آید ناراحتی وجود دارد. غالباً می شنویم که سیاستمداران و نظامیان در برزیل و آرژانتین نزاع می کنند. با این حال ازتودهٔ عظیم روستائیان و کارگران و دانشجویانی که به آرامی خود را برای استقلال اقتصادی میهن خویش آماده می کنند کمتر چیزی می شنویم.

همهٔ میلیتاریستهای آرژانتین، مهره های چشم و گوش بسته و تشنهٔ قدرت سرمایه های بزرگ نیستند. بعضی نیز «ناصریست» هستند و اطمینان دارند که حکومتی قوی و بی طرف تنها راه نجات کشورشان است. همچنانکه آخرین انتخابات آرژانتین به ثبوت رساند، مردم نیز با این عقیده موافقند. در برزیل کشمکش بین نیروهای ناسیونالیست و ضد کمونیست، بر مبارزه ای فوق العاده اساسی تر بین روستائیان بی زمین و ثروتمندان زمیندار، سایه افکنده است. در مکزیک حزب حاکم هرنوع مبارزه روستائیان را که هنوز در سنتهای انقلاب اولیه این کشور ریشه دارند، سرکوب می کند.

تصادفی نبود که رئیس جمهور محافظه کار برزیل «ژانیو کوادروس[2]» از مهمانان کمونیست در قصر خویش پذیرائی کرد، و رئیس جمهور آرژانتین «آرتورو فروندیزی[3]» که بکلی وابسته به ایالات متحد است، به نمایندگان خود در دومین کنفرانس «پونتادل استه[4]» دستور داد علیه امریکا

2. Janio Quadros 3. Arturo Frondizi
4. Punta del Este.

www.ketabha.org

رأی دهند، و رئیس جمهور مکزیک «آدلفولوپزماتیوس[5]» که فردی از طبقهٔ متوسط است، ناگزیر شد در سازمان کشورهای قارهٔ امریکا تنها رأی مخالف‌رابه‌لایحهٔ مبارزهٔ جمعی کشورهای امریکای‌لاتین با «تهدید» کوبا بدهد. این سه رئیس‌جمهور ضربان نبض مردم کشورشان را نشان می‌دهند. و این ضربان در دوران اخیرسریعتر شده است.

از آنجا که مردم کشورهای آرژانتین، برزیل و مکزیک تقریباً دو سوم امریکای لاتین را تشکیل می‌دهند، این ضربان در درجهٔ اول اهمیت قرار دارد. اگر هریک از شریانهای آن پاره شود خون سراسر قاره را خواهدگرفت.آنان پیشگامان کشورهای امریکای‌لاتین هستند. آرژانتین، برزیل ومکزیک پیشروهمه‌اند، دیریا زود دیگران هم به‌دنبال آنها خواهند رفت.

5. Adolfo López Mateos.

www.ketabha.org

۳

آرژانتین

از این سه کشور، آرژانتین بی‌ثبات‌ترین آنهاست. کشوری قدرتمند است با منابع بیشمار و زمینهای بیکرانی که پامپا خوانده می‌شوند، و چنانکه گفته می‌شود اگر در آنجا آب‌دهان بیندازی بجای آن علف سبز خواهد شد. جمعیتش کم است و محصولش زیاد. آنقدر نفت دارد که بتواند صادر کننده باشد، آنقدر گاز طبیعی دارد که بتواند برای تمام ساکنانش گرما تولید کند، آنقدر رودخانه دارد که بتواند بیش از بیست برابر مقدار کنونی برای مصارف منازل و کارخانه‌ها برق تولید کند. این کشور روزی از نظر اقتصادی پیشروترین کشور امریکای لاتین بود. و امروز وامدارترین، بی‌مسؤولیت‌ترین و غیر قابل پیش‌بینی‌ترین آنهاست.

با این حال حوادث گذشتهٔ آرژانتین قابل پیش‌بینی بودند. آرژانتین اولین کشوری بود که از اسپانیا برید. حتی در سال ۱۸۱۰ مردم آن به دو اردوی متمایز تقسیم شده بود، طبقهٔ زمین‌داران یا فدرالیستها در مقابل بازرگانان شهری یا وحدت طلبان. هردو دسته، هریک به‌شیوهٔ خود در اندیشهٔ دوشیدن ناداران، کشاورزان و سرخ‌پوستان بودند که تا آن زمان هنوز این چنین بی‌رحمانه ستم ندیده بودند. هردو دسته به‌معنی واقعی کلمه میهن‌پرست نبودند، آنان عشق واقعی به‌میهن خویش نداشتند، در «بوینس‌آیرس» از انگلیسیها و فرانسویان تقلید می‌کردند و در سایر نقاط کشور از اسپانیائیها. از این دو دسته زمینداران به‌عنوان فدرالیست با ریشهٔ عمیق‌تری در سرزمین خود، دید وسیعتری از این کشور داشتند. به‌سبب اتحاد بازرگانان آرژانتین با سوداگران انگلیسی، امپریالیسم انگلستان برای چنگ انداختن بر سراسر کشور با اشکالی مواجه نبود. اشرافیت زمیندار تا آنجا که در قدرت داشت به کمک «گاچو»های خویش

www.ketabha.org

(گاوداردرامریکای‌لاتین) جنگید، اما بندرت موفقیتی بدست آورد. البته استثناهائی هم وجود داشت که «خوان مانول دروساس[1]» شاید بزرگترین آنها بود.

«روساس»، که اشراف‌زاده‌ای بود با چشمهای آبی، در بوینس‌آیرس بدنیا آمد و در مزارع وسیع خانوادهٔ خود بزرگ شد و ازگاوداران وفادار به‌خود به‌عنوان نیروئی که او را در ۱۸۲۹ به‌قدرت رسانید استفاده کرد، (در آن سال وی به‌فرمانداری ایالت بوینس‌آیرس رسید) و تا سالها وحدت طلبان را درهم کوبید، اما با وجودی که‌قهرمان فدراسیون‌آرژانتین بشمار می‌رفت منافع حقیقی‌اش منافع خانواده روساس بود. او به‌هرکس که دلش خواست و به‌هر دلیلی که دلش خواست خیانت کرد و او را به دارآویخت و شکنجه داد. با اینهمه با انگلیس و فرانسه جنگید و آرژانتین را در راه بدست آوردن اقتدار هدایت کرد. اینکه درسراسر آرژانتین هیچ بنای یادبودی به‌نام او ساخته نشده است وهیچ بولوار و خیابانی به‌نام او نامیده نشده، دلیلی بربیرحمی وستمگری او و نیز نشان دهندهٔ این واقعیت نیست که اوهمواره در بند منافع خویش بوده است؛ بلکه به‌عکس نشانهٔ آن‌است که آرژانتین سرانجام به‌دست سوداگران شهری، ساکنان بندر «بوینس‌آیرس» افتاد و به‌نظارت آنان درآمد. این کسان در آرژانتین «پورتنوس[2]» (بندرنشینان) نامیده می‌شوند.

مشهورترین «پورتنوس»ها، «بارتولومه‌میتر[3]» و «دومینگوفاستینو سارمینتو[4]» هستند که رسیدن آنان به‌ریاست جمهوری آرژانتین و بدترین دستاویز شهرت آنان به‌نفرت از آنچه در آرژانتین اصالت داشت، یعنی «گاچو»ها یا گاوداران استوار بود. برای «سارمینتو»، «میتر» و پیروان آنها، گله‌داران، مزارع، وزیبائی شاهوار روستاهای آرژانتین، مرادف کلمهٔ توحش بود.

حقیقت این است که این بندرنشینان به پیشرفتهای چشمگیری دست یافتند. «میتر» اولین مجموعهٔ قوانین قضائی را در آرژانتین بوجود آورد و آئین دادرسی آرژانتین را پایه نهاد. شبکهٔ پستی و خطوط تلگرافی را توسعه داد، قوانین گمرکی برای کشور بوجود آورد واولین بانک اعتبارات آرژانتین را بنیان

1. Juan Manuel de Rosas
2. Portenos 3. Bartolome Mitre
4. Domingo Faustino Sarmiento

www.ketabha.org

نهاد، مهاجرت راتشویق کردو برای ایجاد وحدت ملی بطورمنظم کائودیلوهای بیشماری را در آرژانتین نابود کرد. «سارمینتو» شبکهٔ خطوط آهن را توسعه داد، ریلهای متعددی ساخت و به‌تجدید بنای بوینس‌آیرس و تبدیل آن به‌صورت شهری جدید پرداخت، بانک ملی آرژانتین را بوجود آورد و درحالی که همیشه از فروتنی صادقانهٔ هموطنانش آزرده بود و آنان را ولگرد، دائم‌الخمر و بی‌مصرف می‌خواند اولین نظام تعلیمات ابتدائی را در آرژانتین بوجود آورد و تشکیلات آموزش و پرورش کشور را تأسیس کرد.

با همهٔ اینها هم «سارمینتو» وهم «میتر» فاقد ارزشهای اخلاقی بودند. «میتر»سعی کرد با استفاده‌از قوهٔ قهریه به‌قدرت بازگردد و«سارمینتو» برای پیروزی در انتخابات به‌تقلب دست زد. «سارمینتو» باوجودی که رئیس جمهوری بود، با شیوع تب زرد از آرژانتین، به‌اروپاگریخت، اما بسیاری از همکاران وابسته به‌اولیگارشی او برای کمک به مردم در آرژانتین باقی ماندند. هنگامی که او فرماندار ایالت «لاریوجا[5]» بود بیرحمانه به‌تعقیب «آنژل‌وینسنت‌پنالوزا[6]» که به‌نام «ال‌چاچو[7]» معروف بود و آخرین کائودیلو بشمار می‌رفت پرداخت و سرانجام او را به‌دام انداخت و غافلگیر کرد، با طناب بست، با نیزه بدنش را سوراخ‌سوراخ کرد، باگلوله کشت و بالاخره سرش را از تن جدا کرد. با موافقت «میتر» که در آن زمان رئیس‌جمهوری بود سر «ال‌چاچو» را برنیزه کرد وشادمانه اظهار داشت «اگر سراین پست فطرت پیر بریده و به‌تماشاگذاشته نمی‌شد اوباش درعرض شش ماه خاموش نمی‌شدند».

این چنین سنگدلیها و عملیات خلاف اخلاق غیرعادی نبود. هم «میتر» وهم«سارمینتو»متعلق به‌طبقه‌ای‌بودند که‌چنین عملیاتی برایشان طبیعی بود؛این اقلیت «آگاه» طرفدار اروپا بود، و از آنجا که از تجارت آزاد سود می‌برد، سخت به‌آن باور داشت و البته از نظر سیاسی محافظه کار بود. به مهاجرت کمک کرد تا کارگر ارزان بدست آورد. امافقط از مهاجران ایتالیائی واسپانیائی‌خشنودبود. برای جلب سرمایه‌های خارجی از دادن امتیازات غیرعاقلانه خودداری نکرد. این سرمایه‌گذاریها باعث ایجاد راهها، برق، خطوط آهن و غیره شد که‌سودآنها بیشتر به‌جیب سرمایه‌گذاران خارجی و اقلیت آرژانتینی، که به‌اولیگارشی‌معروف

5. La Rioja 6. Angel Vincent Penaloza. 7 El Chacho

www.ketabha.org

شده بود می‌رفت.

اولیگارشی با نظارت شدید برقدرت سیاسی، و به کمک روزنامهٔ «لاپرنزالاناسین[8]» (که‌میتر آن را تأسیس کرد) و سایر مطبوعات برای پشتیبانی از اقدامات آن و همچنین شرکتهای بزرگ صادراتی و وارداتی جهت دراختیار گرفتن تجارت توانست بر سراپای زندگی آرژانتین حکومت کند. «دمکراسی» به کمک اعمال غیردمکراتیک از قبیل نقض حقوق اساسی افراد، تقلب درانتخابات، دخالتهای مکرر حکومت فدرال در امور ایالات، در آرژانتین تعمیم یافت. اولیگارشی تا دوران ریاست جمهوری «سانزپنا[9]» که با اعلام مخفی بودن آرا گور خود را کند، خود قانون بود. اما آنچه باید اتفاق می‌افتاد بالاخره روی داد. گروههای مهاجر اسپانیائی وایتالیائی که در بوینس‌آیرس ساکن شدند، با خود عقاید تازه‌ای دربارهٔ کار، تجارت و قانون آوردند. همچنانکه برتعداد آنان و نیز دستمایه‌شان (پس از سالها ذره‌ذره پس اندازکردن) افزوده می‌شد طبقهٔ جدیدی را تشکیل می‌دادند و این گروه بورژوازی جدید درخواست کرد که‌حزب جدیدی بوجود آورد تا سخنگوی آنان باشد.

حزب جدید که به‌نام «یونیون سیویکارادیکال[10]» نامیده شد در اواخر قرن نوزدهم به‌وسیلهٔ فردی ایده‌آلیست و رومانتیک به‌نام «لئوناردوان آلم[11]» تأسیس شد و سپس به‌وسیلهٔ عموزادهٔ زدوبندچی او به‌نام «هیپولیتویریگوین[12]» توسعه یافت و نظم و ترتیبی بخودگرفت.

«یریگوین» نخست‌درسال ۱۹۱۶ و باردیگر در ۱۹۲۸ به‌ریاست‌جمهوری رسید. اما اوکه از همکارانش بدگمان بود و به‌خود بیش از اندازه اطمینان داشت، کوشید تا همهٔ کارها را خود به‌انجام رساند، اما هیچ کاری را بخوبی به انجام نرساند. چند لایحهٔ قانونی مربوط به‌بیمه‌های اجتماعی را — که‌به‌هیچ

8. La Prenza La Nacion 9. Saenz Pena
10. Union Civica Radical

۱۱ Leonardo N. Alem او بعدها خودکشی کرد ودر نامه‌ای به‌ارزیابی زندگی خویش که شاخص رادیکالیسم در آرژانتین شناخته شده است پرداخت. او در این نامه که نوعی وداع بشمار می‌رفت نوشت: «مرگ از زندگی بی‌حاصل و بیفایده و با شرمساری بهتر است.»

12. Hipolito Yerigoyen

www.ketabha.org

وجه با آنچه در اوروگوئه شده بود قابل قیاس نبودند— به تصویب رساند، اما نتوانست مشکل اصلی آرژانتین را که عدم تساوی بین روستا و شهر، بین روستائیان‌واولیگارشی شهری بود حل کند. در حالی که تلاش‌می‌کرد، اطرافیان متقلبش با چنان وسعتی به چپاول اموال عمومی مشغول بودند که تاریخ‌نویس آرژانتینی به‌نام «فلیکس‌ویل[۱۳]» با افسوس گفت: «برای یک مملکت رئیس جمهوری صالح ممکن است خیلی‌گرانتر تمام شود تا هریک از سیاستمداران غارتگر».

درسال ۱۹۳۰ ژنرال «خوزه‌فلیکس یوری بورو[۱۴]»، «یریگوین» را سرنگون کرد و در آرژانتین دیکتاتوری بیرحم اما لایقی برقرار کرد. سعی‌داشت‌ازعقایدی که از الگوی ایتالیای موسولینی آن هم به‌نحو ناشیانه‌ای برداشت و اقتباس شده بود، نوعی حکومت مرکزی در آرژانتین بوجود آورد، اما موفق نشد.

گروه شبه روشنفکر که خود را ناسیونالیست می‌نامیدند و در حقیقت همان اولیگارشی ارتجاعی بودند، از حکومت ژنرال «یوری‌بورو» پشتیبانی می‌کردند. اینان با حق رأی و دمکراسی مخالف بودند و آن را نوعی حکومت از روی احساسات می‌دانستند. طرفدار نوعی نمایندگی در دولت متمرکزی بودند که به‌وسیلهٔ فردی فوق‌العاده قوی به‌طریق شبه فاشیستی اداره می‌شد، و دیوانه‌وار از کلیسای کاتولیک که آن را ستون اصلی اجتماع می‌نامیدند دفاع می‌کردند. اینان معمولا خاصه پس از طرح تجارت جدید طرفدار انگلیس و مخالف‌ایالات متحد بودند. این ناسیونالیستهای اولیگارشی بطور روزافزونی در سیاست‌آرژانتین نفوذ کردند و روزبه‌روز پیروان خویش را افزایش دادند و خاصه پس از اینکه هیتلر قوانین نورنبرگ خویش را به مرحلهٔ اجرا درآورد بشدت ضد یهود شدند. آنها مجله‌ها و روزنامه‌های زیادی منتشر کردند که سفارت آلمان‌نازی به‌انتشار یکی از آنها به‌نام «ال‌پامپرو[۱۵]» کمک می‌کرد. روزنامه مورداحترام این‌گروه «سول ی لونا[۱۶]» بود که قهرمانش دیکتاتور اسپانیا فرانسیسکوفرانکو بود و از نویسندگان آن در این کتاب دوباره نام خواهیم برد.

در انتخابات نوامبر ۱۹۳۱ حزب «یونیون سیویکارادیکال» ثابت کرد که

13. Felix Weil 14. Jose Felix Uriburo
15. El Pampero 16. Sol y Luna

www.ketabha.org

تا چه حد غیررادیکال است. اعضای این حزب که از تعیین نامزد انتخاباتی ممنوع شده بودند، یا انتخابات را بایکوت کردند و یا به‌جای رأی دادن به«لیساندرو دلاتوره[۱۷]» کاندیدای احزاب ترقیخواه و سوسیالیست از ژنرال «اگوستین پی ژوستو[۱۸]» کاندیدای محافظه کاران پشتیبانی کردند.

راهی که «ژوستو» برای کمک به بهبود اوضاع آرژانتین انتخاب کرد تشویق شرکتهای بزرگ خارجی‌خاصه انگلیسی‌و امریکائی برای‌ورود به‌آرژانتین بود. تا سال ۱۹۴۲ انگلستان دارای سه‌پنجم از ۲،۵۰۰،۰۰۰،۰۰۰دلار سرمایه‌گذاریهای خارجی در آرژانتین بودو ایالات‌متحدصاحب ۲درصد ازاین سرمایه‌گذاریها بود. چنین می‌نمود که ژوستو با «میتر» که‌گفته بود: «انگلستان عامل اصلی در پیشرفت سیاسی، اقتصادی و اجتماعی کشور است» کاملا همعقیده است. ژوستو حتی شرکتهای کوچک اتوبوسرانی داخلی را که بسیاری از مسافران تریلرهای کندرو شرکت انگلیسی اتوبوسرانی بوینس‌آیرس را سوار می‌کردند، منحل کرد و انحصار اتوبوسرانی را با تضمین ۷درصد سودبه‌انگلیسها واگذاشت. فریاد ناسیونالیستهای واقعی نتوانست این وطن فروشی را متوقف کند.

قبل از زدن برچسب «فاشیسم» به‌حکومت پس از «ژوستو» بایستی اینگونه وطن‌فروشیها را که سابقه‌ای تا قبل از رئیس جمهوری «میتر» دارد بخوبی درک کرد. آلمان چه در زمان قیصر ویلهلم دوم وچه در زمان آدولف هیتلر در آرژانتین دارای مقاصد امپریالیستی نبود (گرچه افسران آلمانی ارتش آرژانتین را آموزش می‌دادند). اما از نظر اقتصادی انگلستان و همچنین ایالات متحد — با شدتی کمتر — دارای مقاصد امپریالیستی بودند. از آن‌گذشته اشتیاق قدیمی‌آرژانتین به‌رهبری‌امریکای‌لاتین با مقاصد ما (ایالات‌متحد) تضادداشت. در طول جنگ جهانی اول «یریگوین» رئیس جمهوری آرژانتین این کشور را بیطرف نگاه داشت، حتی پس از غرق شدن کشتیهای آرژانتین به وسیلهٔ زیردریائیهای آلمان این کشور با هردو طرف متخاصم‌در جنگ، دادوستد داشت.

از نظر تجارتی به‌صرفه بود که دولت بیطرف بماند و در این «جنگ امپریالیستها» هیچ مسأله‌ای نتوانست آرژانتین را به‌طرفی متمایل سازد.

17. Lisandero de la Turre

18. Agustin P. Justo

www.ketabha.org

طی جنگ جهانی دوم «دمکراسی در مقابل فاشیسم» و «اخلاق جهانی در مقابل تسلط برجهان» به‌عنوان دو مسأله مطرح بود. اما آرژانتین به‌این مسائل توجه نداشت. در آرژانتین دمکراسی کاری از پیش نبرده بود. فاشیسم به‌بوتهٔ آزمایش گذاشته نشده بود. بسیاری از آرژانتینیها با جمهوریخواهان اسپانیا در طول جنگ داخلی سالهای ۱۹۳۹ — ۱۹۳۶ همدردی می‌کردند. اما بسیاری دیگر، خاصه کسانی که زیر نفوذ کلیسا (که یکی‌از ارتجاعی‌ترین نیروهای آرژانتین بوده و هست) قرار داشتند، دوستداران فرانکو بودند. اخلاق جهانی در آرژانتین مسأله‌ای نبوده و نیست، مردم آرژانتین هرگز حکومتی نداشته‌اند که از قوانین اخلاقی پیروی کند، اما دربارهٔ تسلط برجهان: درآرژانتین چه کس به‌چه چیز تسلط داشت؟ انگلیسها ۶۰ درصد، ایالات متحد ۲۰ درصد و فرانسه و بلژیک بقیه را. همه چیزمال متفقین بود. فرد آرژانتینی ازراه‌آهنی که متعلق به‌انگلیس بود نفرت داشت، این راه‌آهن تأخیر داشت، وسایلش قدیمی بود، غالباً خراب می‌شد، وکرایه‌اش گران بود. ساکنان بندر بزرگ از تریلرهای انگلیسی نفرت داشتند، اینها کندرو بودند. کهنه و قدیمی بودندو رقیبی نداشتند.

پرزیدنت «رامون اس کاستیلو[19]» یکی از مهره‌های اولیگارشی که ازطرف گروه بیطرفهای اولیگارشی— ناسیونالیست بشدت حمایت می‌شد، تا سال ۱۹۴۳ آرژانتین رویه‌زوال‌را اداره کرد. در انتخابات‌بیطرفی را رعایت می‌کرد وبنابراین بااشکالی مواجه نبود. امابا‌انتخاب شخصی به نام «روبوستیانوپاترون کوستاس[20]» به‌جانشینی خودش درحقیقت سند برکناری‌خود را امضا کرد. «پاترون کوستاس» مالک صدها هزار هکتار مزارع نیشکر بود (و خانوادهٔ او نیز هست) که در آنها با سرخپوستان و روستائیانی که از بولیوی وارد می‌کرد با بیرحمی رفتار می‌شد. اما آنچه که خشم «بیطرفها» را برانگیخت دادوستد مؤسسات انحصاری «پاترون کوستاس» با انگلیسها بود. بنابراین در چهارم ژوئن ۱۹۴۳، پیش‌از شروع انتخابات بار دیگر گروهی نظامی حکومت را بدست‌گرفتند.

از هفتم ژوئن تا فوریهٔ ۱۹۴۴ ژنرال «پدروپی رامیرز[21]» با خون وآهن

19. Ramon S. Castilo 20. Rubostino Patron Costas
21. Pedro P. Ramirez

www.ketabha.org

بر آرژانتین حکم راند. خرده‌گیران دانشگاهی برکنار شدند. همهٔ دستگاههای موافق متفقین بسته شدند. تظاهرات ممنوع شد. حتی‌برای مدتی یهودیان تحت تعقیب قرارگرفتند. وزیرامورخارجهٔ ایالات‌متحد «کوردل هول[۲۲]» که با عجله ایالات متحد را وادارکرد حکومت نظامیان را به رسمیت بشناسد — نه به‌خاطر اینکه حکومتی «دمکراتیک» بود، چون محققاً نبود، و نظرهم این نبود که دمکراتیک باشد بلکه به‌این خاطر که ممکن بود این حکومت ضدنازی باشد — به‌اعمال فشار و تهدید پرداخت تا سرانجام «رامیرز» با «محور» قطع رابطه کرد. اما این عمل مورد پسند مردم نبود. اکثریت آرژانتینیها، و نه فقط طبقهٔ‌اشراف (اولیگارشی)، بیطرف بودند. آنان که سوار قطار می‌شدند (اولیگارشی سوار هواپیما می‌شود) و آنان که سوار تریلرها می‌شدند (اولیگارشی سوار تاکسی می‌شود) بیش ازآنکه ضد نازی باشند، ضدانگلیسی بودند. «رامیرز» سقوط کرد.

مردی که نقشهٔ کودتای جدید را طرح کرد، مردی که عقاید مردم رابهتر از همه دریافت وآن را بکار برد، سرهنگ «خوان دومینگوپرون» بود.

از نخستین روزهای کودتای ۱۹۴۳، پرون نقشی عجیب و مهم درپشت پرده بازی کرده بود. او به‌عنوان رهبرگروهی از افسران ناسیونالیست که به نام «گروه افسران متحد» مشهوربودند،از پشتیبانی گروه نیرومندی در ارتش برخوردار بود. در این زمان بر آن شد تا دوستی توده‌ها را، که هیچ‌گاه نیروی آنان را دست کم نگرفت، به‌خود جلب کند. (در آخر کار این نیرو را خیلی هم دست بالا گرفته بود). بنابراین عهده‌دار شغلی شد که هیچ کس نمی‌خواست: وزارت کار، و از آنجا به‌آرامی و با احتیاط شروع به‌ایجاد نهضت کارگری کرد.

پرون با اندام بلند، تبسم پیروزمندانه و زبان آتشین خود شروع به‌صدور قوانین کار و بیمه‌های اجتماعی کرد. سندیکاهای نیرومندی درکارگاههای بسته‌بندی گوشت و حتی درمزارع نیشکر، جائی که همین چند ماه پیش، حمایت کنندگان از سندیکاهای کارگری در آن بیرحمانه بقتل رسیده بودند، تشکیل داد. کارفرمایان‌را واداشت به‌تقاضاهای کارگران تسلیم شوند. دستمزدها بالا رفت. صندوقهای بیمهٔ‌اجتماعی تأسیس شد. قانون مربوط به‌حقوق کشاورزان، حداقل دستمزد وهشت ساعت کاردر روز را برای کارگران کشاورزی تأمین کرد.

22. Cordell Hull

www.ketabha.org

مهمتر از همه اینکه پرون کارگر را از طبقه‌اش، از نیرویش و از اهمیتش آگاه کرد.

در نهم اکتبر ۱۹۴۵ گروهی از افسران ارتش که به‌قدرت پرون حسادت می‌کردند، به‌پشتیبانی اولیگارشی — که از او می‌ترسید — کودتائی علیه پرون ترتیب دادند. آنها پرون را به‌زندان انداختند اما آنقدر در «کاسا روسادا[۲۳]» (کاخ صورتی معادل کاخ سفید امریکا) تردید و تأمل کردند تا «اوا[۲۴]» همسر آینده‌اش و دوستان کارگرش، کارگران را به‌خیابان کشاندند. بیش از ۱۰۰،۰۰۰ کارگر به‌خیابانها ریخت وعملا شهر بوینس‌آیرس را در اختیارگرفت. پرون آزاد شد وخطاب به‌جمعیت فریاد زد «من برگشتم، ما پیروز شدیم».

او برگشت. پس از پنج‌ماه در انتخاباتی منصفانه با اکثریتی عظیم به‌ریاست جمهوری انتخاب شد و پیروانش تقریباً دوسوم کرسیهای مجلس نمایندگان و تمام کرسیهای سنا بجز دو کرسی را بدست آوردند. توده‌ها نیز پیروز شدند. سندیکاها در تمام صنایع بوجود آمدند. بیمه‌های اجتماعی هرنوع فعالیتی را در برگرفت، آموزش و پرورش برای کلیهٔ واجدان شرایط رایگان شد، طرحهای متعددی جهت ساختمان خانه‌های ارزان قیمت شروع و به‌انجام رسید و این خانه‌ها واقعاً به‌طبقات کم درآمد داده شد — چیزی که در امریکای لاتین سابقه نداشت.

مرخصی با استفاده از حقوق همگانی شد. به‌دانش آموزانی که کار می‌کردند قبل از هرامتحان یک هفته مرخصی با استفاده از حقوق داده شد و به‌زنان باردار سه‌ماه مرخصی با استفاده از حقوق — قبل و بعد از زایمان — داده شد. همهٔ کارکنان، حتی کارمندان بانکها، مؤسسات بیمه و غیره شامل بهداشت رایگان شدند و نیمی از هزینهٔ مسافرتهایشان به‌هنگام رفتن به‌مرخصی پرداخت‌گردید. در سراسر آرژانتین کویهای کارگری ساخته شد. یکی از این کویها مرا بشدت تحت تأثیر قرارداد. این کوی که در کنار سه‌دریاچهٔ مصنوعی، در قسمت سفلای ایالت «سیراس[۲۵]» کنار جاده‌ای که از «کوردوبا[۲۶]» به«ریو کوارتو[۲۷]» می‌رود ساخته شده، مجموعه‌ای بود شامل هشت هتل و صدها اتاق خانوادگی، سینما، استخر برای کودکان و بزرگسالان، کافه، مراکز درمانی،

23. Cosa Rosada 24. Eva 25. Sierras 26. Cordoba
27. Rio Cuarto

www.ketabha.org

کلیسا، باغهای بسیار زیبا و مراکز تفریحی، میدان اسب‌سواری برای بزرگسالان، با اسبهای کوچک برای کودکان. این استراحتگاههای از نوع جدید، وبسیار زیبا که از آجر سفید، یا چوبهای عالی و بسیار جادار ساخته شده بود، هرسال به‌مدت پانزده روز در اختیار کارگران قرار می‌گرفت، با کرایه‌ای معادل پانزده سنت در روز (۶ ریال) برای هرنفر و این مبلغ هزینهٔ خدمات را نیز شامل می‌شد[۲۸].

یکی از وعده‌های گروه افسران ناسیونالیست و پرون «آزادی اقتصادی» آرژانتین ازقید تسلط خارجیان بود. برای عملی کردن این وعده «پرون» مؤسسهٔ توسعهٔ مبادلات آرژانتین رابوجود آورد. این مؤسسهٔ انحصاری که مواداولیه وخوراکی را صادر می‌کرد، محصولات آرژانتین را به‌قیمت نسبتاً کم می‌خرید ودرخارج به‌قیمت زیاد می‌فروخت. با درآمد این مؤسسه و همچنین با پولهای آرژانتین که در زمان جنگ دوم در انگلستان بلوکه شده بود، پرون توانست شرکت «آی.تی.تی» (شرکت بین‌المللی تلگراف و تلفن) را از امریکا و خطوط‌آهن وشرکت‌اتوبوسرانی را از انگلستان، خریداری کند. وامهای آرژانتین را پرداخت کند (گرچه بعدها مجبور شد دوباره وام بگیرد) و در سال ۱۹۴۶ برنامهٔ پنج ساله‌ای را آغاز کرد که همه‌چیز از حق رأی زنان گرفته تاصنایع کشتی‌سازی در آرژانتین را دربرمی‌گرفت، اما توجه اصلی به‌صنعتی کردن آرژانتین معطوف شده بود.

در سال ۱۹۵۴ چهل‌وپنج طرح عظیم هیدروالکتریک برای تولید دو بیلیون کیلووات ساعت نیروی برق — بیست بار بیش از آنچه درسال ۱۹۳۶ موجود بود — به‌وسیلهٔ پرون تکمیل شد یا بخوبی در حال پیشرفت بود. درسال ۱۹۴۷ با غرور اما باکمی مبالغه اعلام کرد که آرژانتین دارای صنایع آهن و فولاد و معادن زغال و سایر مواد اولیه خویش است و می‌تواند کلیهٔ مواد منفجره و باروت و اسلحه و مهمات و وسایل نقلیه مورد نیاز کشور را تولید کند. در واقع آرژانتین تعدادی ماشینهای کشاورزی و صنعتی، هواپیما و اتومبیل تولید می‌کرد، آنقدر فولاد تولید می‌کرد که کفاف صنایع جدید کشوررا بدهد.

---

۲۸. بسیاری‌از تفریحگاههای کارگری اززمان سقوط پرون به‌باشگاههای خصوصی فروخته شده است. این تفریحگاهها بخصوص در سال ۱۹۶۲ که از آن بازدید کردم هنوز برای استفاده کارگران باقی بود، اما کرایه آن یك دلار در روز شده بود که در قیاس با پول ما در امریکا معادل ۸ دلار در روز می‌شد.

www.ketabha.org

در طول ده سال حکومت پرون حجم کشتیهای بارزگانی آرژانتین ۵۰۰ درصد افزایش یافت و به ۱،۵۰۰،۰۰۰ تن رسید.

اما پرون توفیق نیافت. اقدامات اقتصادی او برق آسا نبود. دستمزد کارگران کشاورزی را افزایش داد و زمینداران را واداشت تا محصولات خود را ارزان بفروشند اما وقتی آنان حاضر به‌ادامه نشدند (همهٔ زمینداران بزرگ آرژانتین با پرون مخالف بودند) قدم منطقی بعدی یعنی ملی کردن اراضی را برنداشت. به‌این ترتیب سطح اراضی زیر کشت در طول سالهای ۱۹۳۸ — ۱۹۳۴ از ۲۱،۸۱۴،۰۰۰ هکتار به ۱۷،۲۵۴،۰۰۰ هکتار تنزل کرد. او که آنقدر در خاموش کردن مخالفان سیاسی و روشنفکران بیرحم بود، هرگز جرأت نکرد از قدرت مطلقهٔ خود برای خاموش کردن اولیگارشی آرژانتین استفاده کند. پرون توفیق نیافت زیرا انقلابی نبود.

پرون که تنها به تمایلات و منافع خویش وابسته بود فقط می‌خواست در رأس قدرت باقی بماند و به‌عنوان سیاستمداری جهانی مورد احترام و درتاریخ برای خویش جائی داشته باشد. او به‌پایه‌گذاری و تبلیغ «شبه فلسفه»ای پرداخت که خود آن را «ژوستی سیالیسمو[۲۹]» نامید، و ادعا کرد که این فلسفه چهار مکتب مختلف‌فلسفی تاریخ (ایده آلیسم ، ماتریالیسم ، اندیویدوآلیسم و کلکتیویسم[۳۰]) را به‌یکسان دربرمی‌گیرد. به‌گفتهٔ پرون این فلسفهٔ‌جدید نیروی سومی بین سوسیالیزم و کاپیتالیسم بود اما در حقیقت او نه دارای مبانی ایده‌ئولوژی بود و نه ازراه تجربی به‌یقینی‌دست یافته بود — فقط از راه گوش چیزهائی فراگرفته بود. خوب می‌دانست چگونه ارتش را کنترل کند و نیز می‌دانست چگونه کنفدراسیون عمومی کارگری را تحت نفوذ بگیرد. اما هرگز

29. Justicialismo

۳۰. ایده‌آلیسم ـ اعتقاد به اصول اخلاقی و خیالی نه برمبنای واقعیت.
ماتریالیسم ـ مادیگری ـ اعتقاد به اینکه زندگی و کلیه مظاهر آن متکی برماده است.
اندیویدوآلیسم ـ فردگرائی ـ اعتقاد به اینکه فرد و نه اجتماع عامل اصلی هر نوع مطالعه و ملاحظه است.
کلکتیویسم ـ حکومت متمرکز که‌در آن دولت به‌صورت شدیدی بر تولید و مصرف نظارت و کنترل دارد.

www.ketabha.org

نتوانست تفاوت بین ناسیونالیستی که در پی آزادی حقیقی آرژانتین است، و ناسیونالیستی که به‌نظرش آزادی یعنی درهم شکستن رقابت خارجی، درک کند. پرون که رهبرگروه کارگری‌سخالف‌خویش راتیرباران کرد، چرا «پاترون کوستاس[۳۱]» را تیرباران نکرد؟ صاحبان صنایع، بانکداران، سفته‌بازان و زمینداران که در محافل خصوصی او نبودند صددرصد با او مخالف بودند. با این حال پرون‌حتی یکی از آنان را درهم نشکست. پرون چنانکه منتقدان بسیاری گفته‌اند، فاشیست نبود. در تحلیل آخر، بجز پرونیست چیز دیگری نبود. اما برای نخستین بار به‌مردم آگاهی سیاسی داد و به‌همین سبب به‌راستی جائی برای خویش درتاریخ بازکرد.

پرون که شخصاً از نظر اخلاقی (اگر نگوئیم از نظر مالی) فاسد بود طبیعتاً عده‌ای متقلب به‌دورش گرد آمدند، این حقه‌بازان، که تا چندماه پیش آنچنان با هیاهو از پرون طرفداری می‌کردند، با فرارسیدن روز سختی همچون موشهای درون کشتی در حال غرق، به‌او پشت کردند. شورشی که منجربه برانداختن حکومت پرون شد، شورشی نبود که‌مورد علاقهٔ مردم باشد. این‌شورش به‌وسیلهٔ عده‌ای «سیمون» رهبری شد — از بکار بردن این کلمه مرا ببخشید، اما درحقیقت این همان نامی است که مردم به‌آنان داده بودند: گوریلها.

گوریلها افسرانی در درجات بالای نیروی زمینی، هوائی و دریائی‌بودند که پیشرفت و ترقی‌شان را مدیون پرون بودند. یکی‌از اینان دریادار «ایساک روجاس[۳۲]» بود که در شورش علیه پرون رهبری نیروی دریائی را بعهده‌داشت و سپس در دولت موقتی ژنرال «پدرو یوجینیوآرامبورو[۳۳]» به معاونت ریاست جمهوری رسید. درزمان ریاست جمهوری پرون هنگامی که درمقام وابستهٔ نیروی دریائی درریودوژانیرو خدمت می‌کرد، همیشه لاف می‌زد که دردنیاهیچ رئیس جمهوری نمی‌تواند بهتر از پرون باشد. «آرامبورو» نیز ازکسانی بود که مقام خویش را مدیون پرون بود.

گوریلها کوچکترین احترامی برای قانون و مقررات قائل نبودند، درطول دو سال حکومت آنان بیش از تمام سالهای حکومت پرون «دشمنان مملکت»

31. Patron Costa

32. Isaac Rojas 33. Pedro Eugenio Aramb

www.ketabha.org

بدون محاکمه در برابر جوخهٔ اعدام تیرباران شدند. در حقیقت محاکمات گوریلها چنان سریع بود که در یک شب (که بعدها به‌شب «عملیات قتل‌عام» مشهور شد) عده‌ای که طرفدار پرون نیز نبودند به‌اشتباه تیرباران شدند.

انگیزه کودتای ۱۹۵۵ عطش قدرت ودلیل موفقیت آن این بود که اساس حکومت پرون از درون درحال از هم پاشیدن بود. در این زمان بود که پرون نیروی توده‌هارا بیش از حد دست بالاگرفت. این توده‌ها اگر اسلحه‌ای داشتند از پرون دفاع می‌کردند تا بنا به نوشتهٔ مطبوعات، بتواندآنها را شکنجه دهد. اما چون نتوانستند از خود دفاع کنند پس از آنکه خلبانان شجاع گوریلها چند بمب در میدان شهر به‌نام «پلازادمایو[۳۴]» برسرآنان فروریختند و عده‌ای ازآنان کشته شدند، مجبور شدند به‌خانه‌های خود بازگردند[۳۵].

گوریلها از آن به‌بعد یا مستقیماً حکومت کرده‌اند و یا حق وتوی‌خویش را در حکومتهای دیگر حفظ کرده‌اند. اولین حکومت غیرنظامی فقط چند ماه دوام یافت و سپس دوباره به‌وسیلهٔ ژنرال «آراسبورو» و دریادار «روجاس» سرنگون شد. این پرونیستهای سابق هرنوع فعالیت طرفداران پرون را ممنوع کردند و جناح چپ را نیز زیر فشار قراردادند، اما چون ژنرال «آراسبورو» می‌خواست طرفدار قانون اساسی باشد، اجازه داد که انتخابات آزاد در سال ۱۹۵۸ عملی شود.

اولین کسی که خودش را نامزد انتخابات کرد مشاور حقوقی شرکت بزرگی بود به‌نام «آرتورفروندیزی[۳۶]» که یکی ازحیله‌گرترین سیاستمداران امریکای لاتین بشمار می‌رود. فروندیزی به‌یاری رفتار ملایمش که صلابت تندی‌اخلاقش را پنهان می‌کرد و عینک کلفت دسته شاخیش که چشمان تیزبینش را می‌پوشاند، توانست بسیاری را برای مدتی طولانی بفریبد. فروندیزی، رادیکالی که به‌سرعت ترقی کرده بود، اما اعتقاد داشت بقدرکافی ترقی نکرده است، از

34. Plaza de Mayo

۳۵. عده‌ای از افسران جوان طرفدار پرون که‌عضو «گروه آزادیخواهان ناسیونالیست» بودند با تفنگ وتپانچه به جنگ تانک و خمپاره رفتند و آنقدر جنگیدند تاستاد عملیاتی آنان به‌وسیلهٔ گلوله کوبیده شد و به مخروبه‌ای تبدیل گردید.

36. Arturo Frondizi

www.ketabha.org

حزب قدیمی «لیری‌گوین[۳۷]» برید و برای خودش حزبی به‌نام «یونیون سیویکا-رادیکال اینترانزیجنت[۳۸]» تأسیس کرد و بیشتر اعضای جوان حزب رادیکال را لیز فریفت و با خود برد. رادیکالهای قدیمی از آن پس خود را «یونیون سیویکارادیکال دل‌پوپیلو» خواندند و شعارهائی برای خود انتخاب کردند و مبارزهٔ انتخاباتی شروع شد.

برای آرژانتینیها فروندیزی ناشناخته نبود. چندسال پیش او کاندیدای معاونت رئیس جمهوری شده بود و با انتشار کتابی که در آن احساسات ناسیونالیستی به‌طرز دیوانه‌واری منعکس شده بود شهرت یافته بود. این کتاب با عنوان «پولیتیکاپترولیو[۳۹]» یا سیاست نفتی دربارهٔ مسائل مربوط به نفت در آرژانتین بود. بااین‌حال بنظر می‌رسید که نامزدی ریاست جمهوری برای او زیاد بود اما او سرمایهٔ عظیمی داشت، این سرمایه‌مردی بودبه‌نام«روجلیوفریجریو[۴۰]» که سابقاً کمونیست بوده و بعدها از راه سرمایه‌گذاری به‌میلیونها ثروت دست یافته بود. مردی خونسرد و حسابگر بود و به‌گفتهٔ یکی‌از مشاورانش،دمکراسی را چنین تعریف می‌کرد: نظامی که در آن صدای پول از اصول بلندتر است. «فریجریو» نیرو و استعداد قابل ملاحظه‌اش و بالاخص پولش را در راه تبلیغات برای فروندیزی بکار برد. مجله‌ای به‌نام «کیو[۴۱]» تأسیس کرد وبرای ادارهٔ آن تنی چند از بهترین مفسران سیاسی آرژانتین مانند «داردو کیونئو[۴۲]» و«نوئه‌جیتریک[۴۳]» وروزنامه نگارانی مانند «مارکوس‌مرچنسکی[۴۴]» و «روجلیو-گارسیالوپو[۴۵]»و«اسیریس‌ترویانی[۴۶]» را استخدام کرد. دو نفر اخیر از شعبه فالانژیستهای ناسیونالیست سرسخت و با ایمانی بودند که اعتقاد داشتند فروندیزی نیز بنابه‌ادعای‌خودش یکی‌از آنان است.این نویسندگان‌نه‌تنهامقالات «کیو» و سایر رساله‌های سیاسی و روزنامه‌های خبری را می‌نوشتند بلکه‌به‌یاری نویسندهٔ دیگری به‌نام «اسماعیل ویناس[۴۷]» (که ناسیونالیستی از جناح چپ

---

37. Yrigoyen 38. Union Civica Radical Intransigente
39. Politica Petroleo 40. Rogelio Frigerio 41. Qve
42. Dardo Cuneo 43. Noe Jitrik
44. Marcos Merchensky 45. Rogelio Garcia Lupo
46. Osiris Troiani 47. Ismael Vinas

www.ketabha.org

حزب رادیکال بود) نطقهای فروندیزی را می‌نوشتند و برمنتقدین اومی‌تاختند و مبارزهٔ انتخاباتی درخشانی را از رادیووتلویزیون به‌نفع او راه‌انداختند. آنان که اطمینان داشتند آنچه را پرون شروع کرده بود کسب آزادی و اختیار سیاسی،عدالت اجتماعی و آزادی اقتصادی برای آرژانتین فروندیزی بپایان خواهد رساند از او قهرمانی سیاسی و مبارز بوجود آوردند و موفق شدند پشتیبانی افراطیون چپ‌وراست راجلب کنند. «مارسلوسانچزسورنودو[۴۸]» از جملهٔ این افراطیون بود که به‌طبقات اولیگارشی، ناسیونالیست آرژانتین وابسته بود.

«فریجریو» برای جلب حمایت ارتشیان از فروندیزی مشکلی نداشت. او که از شیوه‌های رئیس جمهوری انقلابی‌مکزیک «آلواردوابرگون[۴۹]»، کسی که روزی‌گفته بود «من حتی یک ژنرال را نمی‌شناسم که بتواند در مقابل گلوله‌های خمپاره حاوی یک میلیون پزو (واحد پول مکزیک) مقاومت کند»، پیروی می‌کرد شلیک خمپاره‌های محتوی پزو را شروع کرد و بیش از دویست ژنرال را در هیأت مدیره شرکتهائی که در آنها نفوذ داشت یا کنترلشان‌می‌کرد و یا مالک آنها بود جای داد.

فروندیزی پس از انتخابات، معدودی از سران پرونیستها را مورد عفو قرار داد و اموال ضبط شده آنان را بازگرداند و حتی پس از اینکه چندتائی‌شان دوباره به‌سمتهای خویش در سندیکاها انتخاب شدند، اجازه داد که این پستها را اشغال کنند. همزمان بااین امور به‌اشراف واولیگارشی نیز معافیتهای‌مالیاتی جهت «توسعه» و نیز مقاطعه‌های پرسود دولتی داد. او با خارجیان علاقه‌مند مذاکره کرد و آنها را به‌مشارکت در صنایعی واداشت که زیرنام «شرکتهای آرژانتینی» درهای کشور را به‌روی سرمایه‌گذاری خارجی می‌گشود. (برای اثبات صمیمیت خویش در مورد سیاست اقتصادی «تجارت آزاد» موافقت کرد که ۶۰ میلیون دلار به«شرکت خارجی و امریکائی برق» آرژانتین که به‌وسیلهٔ پرون

۴۸. Marcelo Sanchez Sornodo این‌فردپس از سالها زد و بند سیاسی در جناح سیاسی راست ظاهراً در این اواخر زمینه سیاسی خویش را انتخاب کرده است، واکنون سردبیری «سکوندا‌پیوپلیکا» را بعهده دارد. خط‌مشی‌سیاسی این روزنامه عبارت‌است از «یا یک دیکتاتوری ملی و یاانتخابات‌آزاد به‌نوعی که نتوان آن راباطل کرد.»

49. Alvardo Obergon

www.ketabha.org

ملی شده بود بپردازد). برای راضی نگاه داشتن ارتش، فروندیزی موافقت کرد که طرح پرون موسوم به «کان اینتس[50]» که براساس آن ارتش مجاز بود مخالفان غیر نظامی خود را دستگیر و در محاکم نظامی سری محاکمه کرده برای آنان وکیل تسخیری از ارتشیان انتخاب کند، با همهٔ قوت خود باقی بماند. فروندیزی همچنین به ژنرال «آرامبورو» اطمینان داد که درانتخابات سال ۱۹۶۴ برای ریاست جمهوری از او حمایت خواهد کرد و به این طریق «آرامبورو» و دوستانش پشت سر فروندیزی گردآمدند.

اما دیگر نظامیان ناآرام بودند — امکان نداشت همه پانزده هزارافسر عالیرتبه ارتش را که در خدمت ارتش بودند، بتوان خرید. وقتی بیقراری این ارتشیان منجر به طرح توطئه شد و یکی دو نفر از فرماندهان آماده شورش شدند، مشاوران فروندیزی به آسانی توانستند رهبران سندیکاهای کارگری طرفدار پرون را قانع کنند که در صورت کودتای نظامی سرآنان به باد خواهد رفت، و رهبران کارگران اعتصابهای یکی دوروزه عمومی براه انداختند و در نتیجه میلیتاریستها که از یک انقلاب پرونیستی به وحشت افتاده بودند، حمایت خود را متوجه فروندیزی کردند.

پس از آن چون پرونیستها به صدا درآمدند، فروندیزی به پلیس اجازه داد چندتائی و حتی چندصدتائی از آنان را برای چندهفته به زندان بیندازد تاسروصداها بخوابد. و چون پرونیستها سماجت کردند دوستان فروندیزی در ارتش «طرح» کودتای نظامی دیگری را ریختند.

در این مدت «برنامهٔ به اصطلاح اقتصادی» او که بطورکلی هدفش دادن امتیاز اکتشافات وبهره‌برداری نفت وتوسعهٔ محصولات داخلی بود کاملا با موفقیت ادامه داشت. بیابانهای خشک و خالی «پاتاگونیا[51]» در جنوب تبدیل به مراکز پرجنب‌وجوش معدنی گردید. چاههای نفت جدید و قدیمی با سرعت شروع به استخراج نفت کردند، و بیش از ۷۰ درصد احتیاجات نفتی کشور که بالغ بر ۲۵۰،۰۰۰ بشکه در روز می‌شد از این چاهها تأمین شد. (شرکتهای نفتی ایالات متحد مجموع قراردادشان را به بیش از یک بیلیون دلار رساندند.

50. CONmocion INTerior del EStado

51. Patagonia

www.ketabha.org

تنها شرکت نفت اسو «استاندارد اویل اف نیوجرسی» در «پاتاگونیا» از بیش از ۱،۱۸۴،۰۰۰ جریب زمین بهره‌برداری می‌کرد). تولید کالاهای دیگرخاصه اتومبیلهای سواری و باری نیز بطور قابل ملاحظه‌ای افزایش یافت.

اما طرحهای سایر صنایع سنگین، باتوفیقی همراه نشد. هدفی که فروندیزی مکرراً اعلام کرده بود یعنی بی‌نیازی آرژانتین به فولاد خارجی بکلی با شکست مواجه شد. در سال ۱۹۶۲ آرژانتین ۶۰۰،۰۰۰ تن فولاد تولید می‌کرد در حالی که به‌سه میلیون تن احتیاج داشت. نکته مهمتراین بود که تأکید برصنایع سنگین به‌فراورده‌های کشاورزی لطمه وارد آورد. محصول گوشت که در زمان پرون به ۱۴۵،۰۰۰ تن در سال رسیده بود در سال ۱۹۶۱ به ۸۷،۰۰۰ تن تقلیل یافت. سبزیها و غلات تا پنج درصد پائین‌تر از سطح تولید در زمان‌جنگ جهانی دوم، کاهش یافت. تولیدگندم از سال ۱۹۵۵ به‌بعد مرتباً تنزل‌می‌کرد و تنها در سال ۱۹۶۱ میزان کاهش تولید آن سی‌درصد بود. حتی تولیدنیروی برق که از احتیاجات اولیه صنعتی شدن است، در ابتدا با شدت سپس به آرامی تنزل کرد (چون طرحهای نیمه‌تمام پرون همه رها شدند.) و از ۶۴۶ میلیون کیلووات ساعت در سال ۱۹۵۹ به ۶۳۰ میلیون در سال ۱۹۶۲ رسید.

یکی از نتایج این سیاست اقتصادی کسر موازنهٔ پرداختها بود که‌در سال ۱۹۶۰ بالغ بردویست‌وسی‌وهفت میلیون دلار بود و در سال ۱۹۶۱ به‌چهارصد و پنجاه میلیون و در سال ۱۹۶۲ به‌حدود ۶۴۰ میلیون دلار رسید. این کسر موازنه به‌نوبهٔ خود موجب کمبود روزافزون پول شد. آهنگ تورم از اضافه دستمزد پیشی‌گرفت. از زمان سقوط پرون دستمزدها چهارصددرصد افزوده شده بود در حالی که مواد غذائی ۷۰۰درصد و سایر لوازم زندگی ۸۰۰درصدترقی کرده بود. به‌این ترتیب مصرف سرانهٔ سالانهٔ‌گوشت (ماده اصلی غذای مردم آرژانتین) از ۹۲/۳ کیلو در سال ۱۹۵۵ به‌۶۴/۸ کیلو در سال ۱۹۶۲ تنزل کرد، مصرف شیر از ۹۶ لیتربه ۸۱ لیتر، تخم‌مرغ از ۲۰۵۶ به ۲۰ دانه، سیب‌زمینی از ۶۳ کیلوبه ۳۹/۵ کیلو رسید. فروندیزی که به‌پول احتیاج داشت ناچار شد مالیاتها را افزایش دهد، در سال ۱۹۵۵ مالیاتهای غیر مستقیم که بیشتر به‌ناداران تحمیل می‌شد ۵۱/۸ درصد درآمد دولت را تشکیل می‌داد، در حالی که درآمد دولت از مالیات غیرمستقیم در سال ۱۹۶۲ به ۷۴/۳ درصد رسید.

www.ketabha.org

تودهٔ مردم روزبه‌روز قدرت خریدشان کمتر و ناآرامی‌شان بیشتر می‌شد. فروندیزی برای مقابله با آنان آزادیهای فردی را یکی پس از دیگری محدود کرد. آرژانتین را تحت شرایط حکومت نظامی نگاه داشت (صرف نظر از طرح کالین‌تس) و پلیس افرادرا به‌دلخواه دستگیر و بازجوئی‌و برای مدت نامحدودی در زندان نگاه می‌داشت، حتی اموال آنان را ضبط می‌کرد. برای نمونه دریکی از نیمه‌شبهای ماه سپتامبر ۱۹۶۱ پلیس به‌خانه‌های رهبران تبعیدی جمهوری خواهان اسپانیا یورش برد وکلیه افرادی راکه در آنجا بودند حتی دوستان آنان را، افراد خانواده و مهمانانشان را به‌زندان تأدیبی«لاس هراس[52]»انداخت و هفته‌ها به‌عنوان «ممنوع الملاقات» در زندان نگاه داشت. توضیح رسمی مقامات دولتی در این زمینه «عملیات کمونیستی» بود اما رهبران باشگاههای «باسک[53]»، «گالیسیان[54]» و «کاتالان ایرز[55]» در بوینس‌آیرس همگی ضد کمونیستهای دوآتشه و شناخته شده‌ای‌بودند. دربوینس‌آیرس مردم ازپلیس بیش از دزد وحشت داشتند. نداشتن اسناد شناسائی یابودن درکافه‌ها پس از نیمه‌شب در معیت جنس مخالف غیر از همسر خود، زمینه‌هائی برای دستگیری بود. قربانیان معمولا برای چهل وهشت ساعت زندان نگاهداشته می‌شدند بی‌آنکه به‌کسان آنها خبرداده شود وگاه نیز به‌دختران جوان دستگیر شده‌تجاوز می‌شد.

شکنجه عادی‌تر از زمان پرون شد. وسیلهٔ معمول شکنجه «پیکانا»بود: دستگاهی با ۱۲،۰۰۰ ولت نیروی برق که به‌آلت تناسلی، دکمه پستان یا کف پا وصل می‌کردند و درد غیر قابل تحملی تولید می‌کرد (و سنجربه‌عقیم شدن می‌شد) و هیچ نشانه‌ای باقی نمی‌گذاشت. روزاول ژوئیهٔ ۱۹۶۱ کمیتهٔ تحقیق کنگره که در آن‌گواهانی به‌تأیید شایعهٔ همه جاگیر شکنجهٔ پلیس و مرگ ۳۸ نفر بیگناه شهادت داده بودند، در اثر تیراندازی پلیس به‌عمارت کنگره منحل‌شد و در این تیراندازی دو نفر عابر مجروح شدند. افراد پلیس‌نه‌تنها اخراج یا محاکمه نشدند، بلکه ۳۰ درصد حقوق‌شان اضافه‌گردید و ده روز ژوئیه‌فروندیزی هفته ملی پلیس را اعلام کرد.

52. Las Heras 53. Basque 54. Galician
55. Catalan Alres

www.ketabha.org

سانسور تا حد غیر قابل تحملی برقرار شد. فیلمها بشدت به‌دم قیچی رفتند. روزنامه‌ها و مجله‌ها مرتباً توقیف شدند. بیش از ۳۰ روزنامه بطور دائم تعطیل شدند، و در حالی که پلیس با افتخار از ارزشهای اخلاقی آرژانتین دفاع می‌کرد، گروههای فاشیستی از جمله «تاکوارا[56]» که امریکا را به‌عنوان کشوری یهودی ــ کاپیتالیستی تحت رهبری کندی «کمونیست» تحقیر می‌کردند، بدون مزاحمت پلیس به کار خود ادامه می‌دادند. اوباش عضوگروه «تاکوارا» به‌دورن سینماهائی که فیلمهای ضد نازی نشان می‌دادند بمب بودار پرتاب می‌کردند (مثل فیلم «نبردمن» که من و زنم مجبور شدیم با چشمهای پر از اشک آن را تماشا کنیم) و مسلح به‌مسلسل به مراکز فرهنگی یهودیان و نیز به دانشگاهها و سینمارها حمله می‌کردند. بازوبندهای مشخصی می‌بستند یا لباس بخصوصی بتن می‌کردند و به‌شیوهٔ فاشیستها سلام می‌دادند و اوراق ضد یهودی منتشر می‌کردند و در مرکز شهر دفاتری داشتند با اینهمه در تمام‌مدتی که من آنجا بودم حتی یکی از آنان به‌وسیلهٔ پلیس دستگیر نشد. (در ژوئن ۱۹۶۲، یکی از اوباش «تاکوارا» به‌خاطر قتل پسری یهودی دستگیر شد و پس ازچهار روز به‌دلیل «کمبود مدارک» آزاد شد، حال آنکه گروهی از همسایگان شاهد جنایت بودند).

دلایلی مبنی برحمایت پلیس ازگروه «تاکوارا» وجود دارد. در اوایل سال ۱۹۶۲ هنگامی که جنایتکارمعروف نازی (آیشمن) توسط مأمورین اسرائیلی ربوده و دراسرائیل به‌محاکمه کشیده شد، افرادی از سازمان مخفی جاسوسی ارتش آرژانتین (هریک از نیروهای مسلح آرژانتین سازمان جاسوسی مخصوص به‌خود را دارد) به‌سران انجمنهای یهودیان اسرائیل گفتند «فعالیتهای بسیاری علیه یهودیها در جریان است. اگر با ما همکاری کنید، به‌شما اطمینان خواهیم داد که هیچ کدام از شما متحمل خسارتی جسمی یا مالی نشوید. ما فقط نام یهودیهای کمونیست را می‌خواهیم».

گروه دیگری که هیچ‌گاه افراد آن به‌خاطر فعالیتهای خود دستگیر نشدند گروه «گوریلهای دست‌راستی» بود که با وخیم‌تر شدن اوضاع مرتباً توطئه‌های خود را افزایش می‌دادند (تا مارس ۱۹۶۲ آنها در سی‌وپنج توطئه دست

56. Tacuara

www.ketabha.org

داشتند). فروندیزی برای اثبات جدی بودن خود در اواخر ۱۹۶۱ قانونی برای دفاع از دمکراسی به کنگره تقدیم کرد که طبق آن برای اعضا و حتی غیراعضای احزاب، گروهها و دستجات کمونیست یاطرفدار کمونیست یا کسانی که درآینده احتمالا طرفدار کمونیست خواهند شد، مجازات زندان پیش‌بینی شده بود. این قانون به‌مدت سه تا پنج سال عطف به‌ماسبق می‌شد.

طبعاً دمکراسی به‌این صورت آن چیزی نبود که مشاوران فروندیزی می‌خواستند، زیرا «کارسیالوپو[۵۷]»، «ترویانی[۵۸]»، «ویناس[۵۹]» و دیگران به‌سرعت به‌صف مخالفان پیوستند. ودر مواردی مورد زجروشکنجه قرار گرفتند[۶۰]. و معاون رئیس جمهوری «آلجاندروگومز» نیز به همین ترتیب استعفا کرد.

گروه دیگر به‌چنین کاری دست نزد. نمونه کامل از افراد این گروه اولیگارشی — ناسیونالیست کسی بود به‌نام «خوان کارلوس گوین‌چه[۶۱]» که در شهر به‌نایب‌السلطنه شهرت داشت. وی از نشریه «سول‌وای‌لونا» بودووقتی پرون به‌افزایش دستمزد کشاورزان اقدام کرد، به‌مخالفان پرون پیوست. «گوین‌چه» باردیگر به‌عنوان منشی مطبوعاتی گروه‌گوریلها به‌صحنهٔ سیاست آمد. در اوائل سال ۱۹۶۲ هنگامی که تازه از ایالات‌متحد به‌آرژانتین بازگشته بود در مصاحبه‌ای به‌من گفت «در ایالات‌متحد و خاصه در سواحل غربی آن که (صلیبیون) و (انجمن جان‌بوچ) بسیار نیرومندند جوانه‌های سالمی دیده شده است که ثابت‌می کندهنوز می‌توان به‌ایالات‌متحدامیدداشت» یکی دیگراز کسانی که با نشریهٔ «سول وای لونا» همکاری داشت «ماکزیمواتچکوپار[۶۲]» بود که کشورهای دمکراسی را «عقب مانده» می‌خواند و همو بود که بالاخره سفیر «فروندیزی دمکرات» گردید. از همهٔ اینهابدتر «ماریوآمادئو[۶۳]» یکی دیگر

57. Garcia Lupo 58. Troiani 59. Vinas

۶۰. آپارتمان ویناس با بمب منفجر شد، خود او در خانه نبود، اما کتابها، نقاشیها، پرونده‌ها، ودست نوشته‌هایش (که بعضی نسخهٔ منحصربفرد بودند) همه سوختند. «گارسیالوپو» مورد تعقیب پلیس مخفی قرارگرفت و اموالش غارت شد. «ترویانی» به حالت تبعید از آرژانتین خارج شد.

61. Juan Carlos Goyenche 62. Maximo Etchecopar

63. Mario Amadeo

www.ketabha.org

از سردبیران «سول‌وای‌لونا» بود که به‌سال ۱۹٤٦ گفت: نه ایالات‌متحد و نه روسیه هیچ یک نمی‌توانند جهان را نجات دهند زیرا در هردو رژیم تسلط‌توده‌ها و نتیجه‌های ناخوش آیند آن چون نفرت از تشخص، سلیقه‌های زمخت‌عوامانه، تحقیرسنتها، مطلوبیت‌گرائی خشک، و کمبود ظرافت، وجود دارد، در حالی که در دنیای امروز فقط دو ملت‌اند که ظاهراً می‌توانند این رسالت تاریخی(نجات بشر) را بعهده بگیرند: اسپانیای (فرانکو) و آرژانتین (پرون). آمادئو چنان طرفدار «گوریلها» شد که در دولت موقتی آنان به‌مقام وزارت‌امورخارجه رسید و سپس چنان طرفدار فروندیزی شد که به‌سمت نماینده او در سازمان ملل انتخاب گردید و در این سازمان به‌عنوان نمونه‌ای از مدافعان دمکراسی در امریکای لاتین زبانزد شد.

«روجلیوفریجریو» یکی دیگر از مشاوران فروندیزی نیز کاملا راضی بود . او که آرام آرام نظارت بر بیش از نیمی از کانالهای تلویزیونی و فرستنده‌های رادیوئی‌آرژانتین را بدست گرفته بود، معتقد شده بود که نابود کردن‌جناح چپ‌و طرفداران پرون به‌نفع‌اوست،تابتواند نفوذ خویش را حتی بیش از این درکشور توسعه دهد. بدین ترتیب در ۱۹٦۱ «فروندیزی» و«فریجریو» (اف —اف)باتمام‌قوا به‌مبارزه بادشمن شمارهٔ یک‌خودبرخاستند که نه‌پرونیستها بودند ونه کمونیستها، بلکه همقطاران حزبی سابقشان افرادی بی‌زیان از حزب «رادیکال مردم» بودند.

در بیشتر ایالات آرژانتین حزب اکثریت و دومین حزب هردومجازبودند که مقامات ایالتی را به‌نسبت آرائی که بدست آورده بودند بین کاندیداهای خود تقسیم کنند. نقشهٔ «فروندیزی—فریجریو»این بود که اجازه‌دهندپرونیستها نیز (که تا آن زمان با دسیسه‌های «اف اف» دچار چندین انشعاب شده بودند) کاندیداهائی معرفی کنند به‌این امید که نیروی آنها حزب «رادیکال‌مردم» را شکست بدهد. چندهفته بعد در یک سری انتخابات فرعی معلوم شد که این فرمول مؤثر بوده است زیرا طرفداران «اف‌اف» درهمه جا اول شدند و یکی از شعبات پرونیستها دوم شد و حزب «رادیکال مردم» انتخاب نشد. «اف‌اف» که با این موفقیت تقویت شده بود تصمیم‌گرفت‌اجازه دهد پرونیستهادرانتخابات عمومی ایالتها و انتخابات پارلمانی مارس ۱۹٦۲ شرکت کنند. یکی از

www.ketabha.org

کارگزاران «اف‌اف» با خوشحالی اظهار داشت که: «ما حزب رادیکال مردم را در آرژانتین نابود خواهیم کرد».

دلیل محیلانهٔ دیگری نیز در این دیوانگی «اف‌اف» وجود داشت. آنها می‌دانستند که پرونیستها بالقوه افرادی آشوب‌طلب‌اند زیرا پرون پس از سقوط به‌پیروانش دستور داده بود که برای بازگشت‌او نقشه‌هائی طرح کنند. درحدود دویست یا سیصد نفر تروریست چندتائی بمب به‌ادارات پرتاب کرده بودند و یکی دو افسر طرفدار پرون نقشهٔ کودتاهائی را طرح کرده‌بودند. اما هیچ رهبر پرونیستی آنقدر قوی نبود و نیز حزب پرونیستها چندان نظم و انضباط نداشت که بتواند در مقابل ارتشی که فوق‌العاده مسلح بود نقشهٔ شورش و انقلابی را طرح کند. اما تعداد پرونیستها و طرفداران آنها خطری بالقوه‌باقی ماند.

فروندیزی — فریجریو همچنین می‌دانستند که هرقدر در مقابل تقاضاهای ارتش تسلیم شوند، بودجهٔ آنان را اضافه کنند، برحقوق آنان‌بیفزایند وقدرتشان را توسعه دهند از زیر سایه میلیتاریستها، که همیشه قادر خواهند بود آنان رااز رأس قدرت بزیرآورند، خلاصی نخواهند داشت. بنابراین‌اگر اوضاع کشوربرپایهٔ مناسبی بچرخد و پرونیستها در مقامهای حساس اما بدون قدرتی جایگزین‌شوند، شاید بتوان قدرت ارتش را مهارکرد و در آن صورت تمام مملکت مخالف‌ارتش خواهد شد. چنین بود که فلسفهٔ عجیبی باعنوان اتحاد تولد یافت.

پرون در موقعیتی نبود که بتواند اعتراض کند و بنابراین،به‌فروندیزی — فریجریو پیشنهاد معامله کردند: پرونیستها وارد اتحاد خواهند شد به‌شرط‌اینکه قول بدهند مواظب رفتار خود باشند. این پیشنهاد از نظرپرون دارای فوایدی بود.اگرطرفدارانش بتوانند پستهائی را به‌طریق«دمکراتیک» اشغال کنند وقیافهٔ «دمکراتهای خوب» و «فساد پذیری» را بگیرند ممکن‌است که جناح‌اولیگارشی-میلیتاریست به‌تدریج اجازه دهد که آنها قدرت واقعی‌را در دست بگیرند.این فکر ارزش آن را داشت که آزمایش شود.

برای «اف‌اف» این معامله فواید مسلمی را در برداشت. اگرپرونیستها رفتار بدی داشته باشند دیگر نخواهند توانست‌به صورت تهدیدی درآیند. واگر چنانچه با نیروی بسیاری پیش می‌آمدند دو امکان وجود می‌داشت:

۱ — ارتشیها می‌گذاشتند که پرونیستها پستهای حساس آنان را اشغال کنند

www.ketabha.org

که در این صورت ارتش مقداری از نیروی خود را از دست‌می‌داد؛ و۲ —ارتش پرونیستها را سرکوب می‌کرد ودر این صورت، پرونیستها (که از راه انقلاب به‌پیروزی نرسیده بودند)دیگر تهدیدی برای دولت بشمار نمی‌رفتند. درهرحال، «اف‌اف» مطمئن بود که برنده خواهد شد.

اما در این نقشهٔ نبوغ‌آمیز، «اف‌اف» حتی یک لحظه هم به‌فکرش‌نرسید که ارتش ممکن است آنها را نیز با پرونیستها سرنگون کند. «اتحاد»تاکتیکی دوست داشتنی بود، دست‌کم برای «اف‌اف» میوه‌ای رسیده و قابل خوردن می‌نمود. اگر موفق می‌شد اربابان آرژانتین می‌شدند و اگر شکست می‌خورد دو گروه از دشمنانشان (پرونیستها و حزب رادیکال مردم) نابود می‌شدند و در آن صورت «اف‌اف» موفق می‌شد با اتحاد باگوریلها آرژانتین را به‌سوی«فرانکوئیسم» پیش ببرد.

اما ناگهان معلوم شد همه چیز غلط از آب درآمده است، پرون که از آیندهٔ شخص خودش در این اتحاد مطمئن نبود از تبعیدگاه اشرافی‌اش دراسپانیا به‌پیروان خود دستورداد که رأی ممتنع به‌صندوقها بریزند اما خوشبختانه — از نظر «اف‌اف» — رهبران پرونیست در آرژانتین تشخیص دادند که اگر یک بار دیگر رأی ممتنع بدهند(تا آن زمان‌دوبار رأی ممتنع داده بودند)آیندهٔسیاسی‌شان تاریک خواهد شد. بنابراین یکی از رهبران پرونیست که پس از انتخابات با شتاب عازم اسپانیا شد،به‌رئیس بزرگ توضیح داد: «ما نتوانستیم توده‌ها را بیش از این در نظارت خود آوریم آنها عصبانی‌اند و کاملا از دست دولت بخشم آمده‌اند.آنها می‌خواهندرأی بدهند یا جنگ کنند» پرون که‌نمی‌خواست جنگی بدون برد را شروع کند به‌رأی دادن راضی شد. پرونیستها باهم متحد شدند وکاندیداهای نیرومندی را معرفی کردند.

سپس ارتش به«اف‌اف» اخطارکرد که اگر «یو.سی.آر.آی»در انتخابات شکست بخوردآنان شخصاً مسؤول خواهندبود. و به‌این طریق پیمانی شفاهی بین وزیرکشور «اف‌اف» «آلفردوویتولو[64]» و دبیرکل‌حزب «رادیکال مردم» در حوزه بوینس‌آیرس به‌نام«کریسولوگو لارالده[65]» بسته شد. در این پیمان به«لارالده» قول داده شد که در صورت همکاری‌اش در انتخابات۱۹۶۲ و برای

64. Alfredo Vitolo 65. Crisologo Larralde

www.ketabha.org

پیروزی «یو.سی.آر.ای»، در انتخابات بعدی، به‌سال ۱۹۶۴، خوداو به‌ریاست جمهوری انتخاب خواهد شد. اما درست یک ماه پیش از شروع انتخابات «لارالده» براثر حمله قلبی جان سپرد و جانشین او آنقدر خام نبود که به‌قول «اف‌اف» اعتماد کند.

کوشش شد که با خود پرون معامله‌ای انجام شود. مردی به‌نام «جاکوبوتیمرمان[۶۶]» که مدت کوتاهی به کارگردانی درتلویزیون اشتغال داشت و سپس به خبرنگاری سیاریکی از مجلات «فریجریو» به‌نام «ال‌موندو[۶۷]» و سرانجام به‌مقام معتبر سردبیری مجلهٔ خبری «پریمراپلانا[۶۸]» رسیده بود، نزدپرون رفت و از او تقاضای «مصاحبه» کرد، اما دست خالی برگشت. سرانجام میلیونها پزو به‌پرونیستها داده شد تا بختشان را بیازمایند و آنان نیز این پول را با خوشحالی پذیرفتند و چون از «اف‌اف» آموخته بودند که معامله با دو طرف نوعی حیله‌گری است، این پول را در راه مبارزات خود صرف کردند.

پرونیستها به‌این تمهیدات نیازی نداشتند. در شرایطی که دمکراسی از اعتبار افتاده‌بود، دمکراتهای حقیقی به‌عنوان اعتراض به‌وضع موجود یابه‌دلیل آنکه پرونیستها را تنها حزب متکی به‌مردم می‌دانستند، به‌آنان رأی می‌دادند. همانطورکه انتظار می‌رفت سوسیالیستها و کمونیستها نیز از آنان پیروی کردند. پس از اعلام نتایج انتخابات پرونیستها با ۲،۵۲۸،۰۰۰ رأی در مقابل ۲،۰۳۸،۰۰۰ رأی طرفداران «اف‌اف»، ۴۴ کرسی از ۸۶ کرسی مجلس و فرمانداری ۹ ایالت از ۱۴ ایالت (که شامل فرمانداری مهم حوزه‌بوینس‌آیرس نیز می‌شد) را بدست آوردند، و اکثریت «اف‌اف» در تمام حوزه‌های انتخاباتی از بین رفت.

پیش از آنکه فروندیزی بتواند نقشهٔ معامله بعدی و احیاناً معامله دوجانبهٔ بعدی را طرح کند ارتش، «لاپلاتا[۶۹]»، مرکز ایالت بوینس‌آیرس را اشغال کرد و به او دستور داد تا در پنج ایالت از مهمترین حوزه‌هائی که پرونیستها در آنجا پیروز شده بودند «مداخله» کند (یعنی خلع کلیهٔ مقامات انتخاب شده).

66. Jacobo Timerman 67. Elmondo
68. Primera Plana 69. La Plata

www.ketabha.org

فروندیزی «به‌نام دمکراسی» فرمان تجاوز به‌اصول‌دمکراسی را امضا کرد. اما این او را نجات نداد و دستگیر شد. «فریجریو» به‌اوروگوئه گریخت. فروندیزی تصمیم به‌ایستادگی گرفت و از امضای استعفانامه «برای دفاع از دمکراسی» خودداری کرد.

این ژستی توخالی بود. تنها چیز مورد بحث این بود که کدام بخش از ارتش ضربه‌نهائی‌رابه‌فروندیزی‌خواهدزد. سفیرایالات‌متحد «رابرت‌سک کلینتن[۷۰]» که به‌هیجان آمده بود، باشتاب با رهبران ارتشی مذاکره کرد. (هیچ‌گاه آنقدر شتاب نداشت که فراموش کند و مصاحب دائمی خود — سگش را — با خود نبرد). این مهم نیست که اوبه‌نظامیان‌گفت «دست از فروندیزی برداریدو گرنه دیگر به‌شما کمک نخواهیم کرد» زیرا که بعدها نظامیان این راگفتند و اوانکار کرد. این حقیقت که او شخصاً مداخله کرد (آیا نمی‌توانست برای این کار از واسطه‌ای استفاده کند؟) تودهٔ مردم‌را قانع کرد که‌ما فروندیزی‌را ترک گفته‌ایم. تودهٔ مردم از فروندیزی نفرت داشت و برای نجاتش هیچ کاری نمی‌کرد، اما «مداخله»، (آنچه به‌عمل سک کلینتن اطلاق شد) شعلهٔ احساسات‌ضد امریکائی توده‌ها را فروزان‌تر کرد.

گوریلهای نظامی، سناتور «خوزه ماریاگیدو[۷۱]»، دومین مقام انتخاب‌شده در انتخابات اخیر را به کاخ صورتی فرستادند (پس از اینکه قسم خورده بود هرگز تحت فشار به‌این کاخ وارد نشود). از او خواستند آنچه دستور می‌دهند انجام دهد، و بدینگونه در نهایت خامی‌خیال کردند که «دمکراسی‌قانونی» را نجات داده‌اند. ژنرال «آرامبورو» به‌این دهن کجی نیازداشت تا بتواند پس از اینکه آبها از آسیاب افتاد وگوریلها زمان انتخابات بعدی را مشخص کردند، خود را کاندیدای ریاست جمهوری کند. نمایش بپایان رسیده بود.

فروندیزی — فریجریو موفق نشدند زیرا با افراط در خوش‌بینی نظامیان آرژانتین را احمق فرض کرده بودند. تردیدی نیست که چنین خصوصیتی را نبایستی از نظر دور داشت. برای مثال همین نظامیان بودند که «اسناد کوبا» را ساختند، تا فروندیزی را وادار به‌قطع رابطه بافیدل کاسترو کنند. این کارآنقدر ناشیانه انجام‌گرفت (اسامی عوضی بودند، اصطلاحات آرژانتینی بکار برده شده

70. Robert Mc Clintone 71. Jose Maria Guido

www.ketabha.org

بود. از وقایعی در «نامه‌ها» نام برده شده بود که هنوز اتفاق نیفتاده بود). که فروندیزی با وضع مسخره‌ای مجبور شد اعلام کند که اسناد جعلی بوده‌اند. اما گوریلها آنقدر احمق نبودند که خطر اتحاد مورد نظر «اف‌اف» را نبینند. آنها می‌دانستند که در صورت موفقیت «اتحاد»، ژنرال «آرامبورو» که آنهمه رؤیاهای طلائی دربارهٔ ریاست جمهوری داشت و در آتش اشتیاق این مقام می‌سوخت در انتخابات بعدی هیچ‌گونه امیدی برای ورود به کاخ صورتی نداشت. اما پابه‌زندان انداختن «فروندیزی» و تبعید «فریجریو» و شکست «حزب رادیکال مردم» و غیرقانونی کردن حزب پرونیست وانشعاب در حزب «یو.سی.آر.آی»، «آرامبورو» بهترین موقعیت را بدست خواهد آورد.

علاوه براین، دلایل دیگری نیز برای کودتای گوریلها وجود داشت. «فروندیزی» از قطع رابطه با کوبا، روسیه و اقمار آن خودداری کرده بود. «فریجریو»ی تاجر نیز از قطع رابطه بازرگانی آرژانتین با این کشورها خودداری کرده بود. در کنفرانس دوم «پونتادل‌استه[۷۲]» آرژانتین یکی از شش کشوری بود که از موافقت با پیشنهاد ایالات‌متحد علیه کوبا خودداری کرده بود. از آنجا که سیاست ما «متقاعد» کردن کشورهای امریکای‌لاتین به‌قطع چنین روابط سیاسی و اقتصادی بود (هرچند خودمان این روابط را حفظ می کنیم) گوریلها تحت فشار مستشاران نظامی ما سعی داشتند که فروندیزی را به‌این کار مجبور کنند. به‌رغم این واقعیت که فروندیزی گهگاه در سازمان کشورهای امریکائی ماجراجویانه علیه ما رأی می‌داد، وزارت‌خارجه ما ادعا می کرد که نمی‌خواهد او سرنگون شود. طرفداری جدی او از «تجارت آزاد» باعث شد که شرکتهای بزرگ ما سودهای سرشاری ببرند. اما ظاهراً پنتاگون از این بابت چندان راضی نبود، و نمایندگان آن در آرژانتین نیز موضوع را باگوریلها در میان گذاشتندو در نتیجه فروندیزی سقوط کرد. برای اثبات اینکه حتی وزارت امورخارجهٔ ما نیز چندان ناراضی نیست، بی‌درنگ دولت غیر قانونی بعدی را به رسمیت شناختیم.

تاآنجا که به‌شرکتهای بزرگ‌ما مربوط است وقایعی که پس‌از «فروندیزی» اتفاق افتاد حتی بهتر ازگذشته بود. نظامیان پیروز شروع به‌دشمنی با یکدیگر کردند، تا جائی که نزدیک بود در سپتامبر ۱۹۶۲ جنگ داخلی کوچکی در

72. Punta del Este

www.ketabha.org

این کشور شروع شود.

اما وزیر اقتصاد گوریلها «آلوارد آلسوگارای[۷۳]» به بذل وبخشش ادامه داد و تا زمانی که نارضایتی عمومی در دسامبر ۱۹۶۲ باعث سقوطش شد، توانست وامهای فراوانی بگیرد.

البته سرانجام گوریلها خیال کردند با وضعی که دارند در انتخابات بعدی پیروز خواهند شد، بنابراین قرار انتخابات برای هفتم ژوئیهٔ ۱۹۶۳ گذاشته شد. و طبیعتاً کاندیدای آنان ژنرال «آرامبورو» بود. دراین هنگام فروندیزی که پس از مدتی از زندان «مارتین گارسیا[۷۴]» واقع در جزیره «پلات ریور[۷۵]» آزاد شده بود، به حالت نیمه تبعید و تحت نظر در «باریلوچه[۷۶]» بسر می‌برد و اجازه نداشت در انتخابات شرکت کند. باوجود این به پشتیبانی فریجریو و اتحاد با اغلب رهبران پرونیست حزب «فرنت ناسیونال پاپیولار[۷۷]» را وادار به شرکت در انتخابات کرد و وقتی گوریلها از «فرنت» خواستند کنار بکشد، به پیروان خود دستور داد رأی ممتنع بدهند.

این نیز اشتباه بود، این خطر را داشت که آرامبورو خودبخود انتخاب شود، و این برای توده‌های آرژانتین و طبقهٔ متوسط ناخوشایند بود. بنابراین آنان به یک پزشک مهربان روستائی به‌نام «آرتوروایلیا[۷۸]» که کاندیدای حزب بی‌تحرک «یو.سی.آر.پی» بود رأی دادند.

---

۷۳. Alvardo Alsogaray وی در آرژانتین به نام «اسو-گارای» معروف بود. این عروسک خیمه شب‌بازی که آلت دست کمپانیهای بزرگ و طرفدار شیوهٔ «ماکیاول» بود، در سال ۱۹۶۲ پس ازسقوط «فروندیزی- فریجریو» به نمایندهٔ روزنامه «لاناسیون» در بوینس آیرس گفت که از سال ۱۹۵۶ تاکنون آقای «فریجریو» ازبالا بیش از آن برای کمونیستها کار کرده است که همه تشکیلات و رهبران سرخ از پائین می‌توانستند انجام دهند. وی افزود که کارهای «فریجریو» بی آنکه وی طاقت تحمل فروندیزی را داشته باشد، امکان‌پذیر نبوده «آلسوگارای» این چنین اظهارنظرهای توأم با دو روئی را در مدتی که به عنوان وزیر اقتصاد فروندیزی خدمت می‌کرد وبه این ترتیب مسؤول بسیاری از خط مشیهای داخلی بود یادگرفت.

74. Martin Garcia 75. Plate River 76. Bariloche

77. Frente Nacional y Popular (جبهه همگانی ملی)

78. Arturo Illia

www.ketabha.org

«ایلیا» پیروز شد، و یک ماه پس از انتخاب بنا به‌قولی که دربارهٔ لغو قراردادهای شرکتهای بزرگ نفتی خارجی (بیشتر امریکائی) داده بود عمل کرد. چند روزی واشنگتن به شدت ناراحت بود. آیا ممکن بود ایلیا از صمیم قلب ناسیونالیست باشد؟ در حقیقت لغو این قراردادها به‌زیان اقتصاد آرژانتین بود، با اینهمه نمایش بسیار با شکوهی بود. ایلیا موضوع را به‌دادگاه احاله کردو به‌شرکتهای بزرگ نفتی قول داد غرامت مناسبی به‌آنان پرداخت کند. وسپس در حالی که بیکاری، قیمتها و نسبت ورشکستگی صنایع کوچک رویه‌فزونی می‌رفت (قبل از ایلیا بسیاری از بنگاههای کوچک ورشکست شده بودند)، به‌چاپ اسکناس برای پرداخت وامهای کشور ادامه‌داد وباخوشحالی به‌انتظار نشست تا «اتحاد برای پیشرفت» مسائل درازمدت آرژانتین را حل کند. درست است که پیرمرد دوست داشتنی منظور خوبی داشت اما دولت بی‌برنامه‌اوبزودی آرژانتینیهای طرفدار اصلاحات را قانع کرد که جبهه فروندیزی — پرون — فریجریو آنقدرها هم بدنیست. دست کم جبهه نشان داد که حاضر است همانقدر که پول می‌گیرد درآمدهم تولید کند.

اما آرژانتین برای تجدید حیات تنها به دلار احتیاج نداشت. شاید بیش از هر چیز دیگر، چنان که بسیاری از آرژانتینیها امیدوارند، این کشور محتاج به‌فردی نیرومند از نوع ناصر باشد که بتواند به‌حکومت گوریلها و مشاوران پنتاگون پایان دهد. آرژانتین مسلماً به‌همبستگی، درستکاری، اخلاق، غرور، نیرو و ایمان به‌خود — که همه از زمان انقلاب گوریلها از آنجا رخت بربسته‌اند — نیاز دارد. آرژانتین کشوری است دوپاره شده، پاره‌ای از آن بوینس‌آیرس است با شبکه‌های درهم مترو وپاره‌ای دیگر «کامپو[۷۹]» مزارع خاموش استثمار شده.

پایتخت که به‌نحوناهنجاری از شهرهای اروپائی «نسخه‌برداری» شده شهری است بزرگ، (چهارمیلیون نفر جمعیت در شهر و هشت‌میلیون‌دربوینس آیرس بزرگ)، بی‌شخصیت و متشکل از تودهٔ درهمی از مردم ناشاد و بی‌نزاکت که شرم خویش را پشت نقاب میهن‌پرستی افراطی پنهان می‌کنند. نقاط دیدنی در آن زیاد است مانند محله ساحلی بسیار تمیز و ظریف «لابوکا[۸۰]»، مغازه‌های

79. Campo 80. La Boca

www.ketabha.org

خیابان پنجم در امتداد محله اشرافی «آونیداسانتافه[۸۱]» و «کاله‌فلوریدا[۸۲]»ی پر از فعالیت که در آن دختران خودپسند آخرین مد که آدمی را به یادشانزلیزه می‌اندازند. یا کتابفروشیهای متحرک به سبک پاریس که در مقابل کاخ دادگستری قراردارند. اما بسیاری از پیاده‌روها پر از چاله‌چوله است، آپارتمانهای فوق‌العاده لوکس پر از سوسک‌اند و حمامهای عمومی پر از زالو. باران که می‌بارد، تلفنها از کار می‌افتند، تلگرافها دیر به‌مقصد می‌رسند. وروزنامه ها بندرت خبر تازه دارند. سی سال پیش «لاپرنزا[۸۳]» بیش از تایمزلندن،یانیویورک تایمز اخبار خارجی و داخلی و خبرنگار داشت اما امروز این روزنامه هم‌به‌گونهٔ سایر همکاران خود انباشته از تبلیغات بی‌ارزش است که با انشای بدی هم نوشته می‌شود وهمواره برای قبول «راهنمائی»های سرمایه‌داران داخلی‌وخارجی آماده است. اجارهٔخانه‌ها آنقدر زیاد است (حدود ۱۰۰ دلار در ماه) که زن و شوهرهای جوان (که دو نفری روی‌هم حداکثر ۲۰۰ دلار درماه درآمد دارند) مجبورند با پدر و مادرشان زندگی کنند. مأموران گمرک، پلیس، ادارهٔ تلفن (که باید نام متقاضی تلفن را در لیست درخواست تلفن وارد کنند، تا او بتواند در حدود ۱۰ سال در انتظار تلفن بماند) و بطورکلی همهٔ مأموران دولتی رشوه می‌گیرند. سرویس در اکثر رستورانها به‌موجب قانون، ۲۴ درصد است (که در صورتحساب می‌آید) اما ده درصد انعام بایستی روی میزگذاشت.حقوق کارمندان دولت بندرت به‌موقع پرداخت می‌شود، هستند کسانی که ماهها بدون حقوق کار می‌کنند، طبق یکی از قراردادهائی که بین «گیدو[۸۴]» رئیس جمهوری و ارتش بسته شده بنا بود به‌جای حقوق اوراق اعتبار به کارمندان داده شود.در هفته دو تا سه روز شیر کمیاب می‌شود. اتوبوسهای برقی به‌خاطر نبودن برق از کار می‌افتند. و اما مردم آرژانتین تحملشان پایان ناپذیر است — بجزدر موارد استثنائی، دوستانی که همیشه تحسین‌شان خواهم کرد — و این شاید قابل توجیه باشد. چنانکه یکی از آرژانتینیها به‌من گفت: «ساکنان بندر بزرگ ساعت شش صبح از خواب برمی‌خیزند، با آب سرد استحمام‌می کنند (زیرا آب گرم کن کار نمی‌کند) با عجله خویش را به ترنی می‌رسانند که همیشه تأخیر دارد،

81. Avenida Santa Fe. 82. Calle Florida
83. La Prenra 84. Guido

www.ketabha.org

به‌فروشگاهی سر می‌زنند که در آن جیبشان زده می‌شود و به اداره دار می‌رسند و رئیس سرشان داد می‌زند و بعد از همان راه به‌خانه‌برمی‌گردند، تلویزیون نگاه نمی‌کنند، چون برق خاموش شده است و وسایل گرم کننده از کار افتاده است مجبورند زود به‌رختخواب بروند».

در خارج از بوینس‌آیرس بزرگ شرایط زندگی از این هم‌بدتر است اما مردم از این بهترند. «گاوچو[85]» مرد سرسخت وگوش بزنگی که همیشه‌حاضر است کارد بزرگی را که به کمربندش آویخته بکار برد، رفتاری دوستانه دارد و فوق‌العاده مهمان‌نواز است. مردم فقیر در کلبه‌های حلبی زندگی می‌کنند که در تابستان بخاری است و در زمستان یخچال. تنها راههای خوب، راههای توریستی است،مانند جادهٔ تفریحگاه تابستانی «ماردل‌پلاتا[86]»یا جادهٔ امتداد دریاچه «سیرا[87]». حتی شاهراه اصلی بین «کوردوبا[88]» و «سانتافه[89]» که‌زمانی اسفالته بود (در دهه ۱۹۲۰) در وضع بسیار بدی است. در یکی ازجاده‌های خاکی که بین دو ایالت کشیده شده بود تابلو «جاده در دست تعمیر است» گذاشته بودند، اما من نه کارگری دیدم و نه وسایل راهسازی، به‌همین جهت جریان را با رئیس پلیس شهر کوچک زیبائی به‌نام«آروفو[90]» در میان‌گذاشتم، جواب داد «من ازسال ۱۹۳۶ تاکنون اینجا بوده‌ام و این‌تابلو هم بوده‌است».

در «استانسیا[91]» جائی که محصول عمدهٔ آرژانتین یعنی گوشت و غله و ذرت در آن بعمل می‌آید از تلفن و برق خبری نیست. آنجا که شرایط زندگی بهتر است، دهقانان در دسته‌های سه تا شش نفری درکلبه‌های سردی‌به‌ابعاد ۸فوت در ٤فوت (۲/۵ متر در ۱/۵متر) زندگی می‌کنند و اگر درآمد ماهیانه‌ای در حدود ۳٦ دلار داشته باشند شادند. خانوادمشان که مجاز نیستند وارد «استانسیا» شوند مجبورند در نزدیکترین شهر با هرمبلغ از ۳٦ دلار که دهقان بتواند به‌آنان بدهد، زندگی کنند. آنها درکلبه‌هائی که با دست می‌سازند زندگی می‌کنند. هیچ‌گاه پزشکی نمی‌بینند وکودکانشان هرگز به‌دبستان نمی‌روند. یکی از صاحبان «استانسیا» به‌من‌گفت «از هریک ازدهقانان

---

85. Gaucho 86. Mar del Plata
87. Seirra Lake 88. Cordoba
89. Santa Fe 90. Arrufo 91. Estancias

www.ketabha.org

که بپرسی، خواهی فهمید ازاینکه فقط روزهای یکشنبه خانواده‌اش راسی‌بیند بسیار خوشحال است.» با در نظرگرفتن شرایط زندگی خانواده دهقانان ازاینکه اصولاً حاضر به‌دیدن خانواده خوداند، تعجب کردم.

در معادن زغال‌سنگ «آگویلار[۹۲]» که متعلق به ایالات‌متحد است و در ایالت عقب‌مانده «جوجوی[۹۳]» واقع شده هفتصد خانوار، با درآمد بخورونمیری در ارتفاع ۱۲۰۰ فوتی از سطح دریا با زحمت ومشقت کار و زندگی‌می کنند. وقتی یکی از آنان وارد یکی از آبریزگاههای عمومی می‌شود نگهبانی‌ساعتی را بکار می‌اندازد. در «یاوی جوجوی[۹۴]» در مرزبولیوی، جائی که سرخپوستان همگی در خارج از حوزهٔ اقتصاد پولی زندگی می کنند، ۷۵درصد اهالی مسلول‌اند. در مزارع نیشکر ایالت «سالتا[۹۵]» جائی که هیچ دهقان یا سرخپوستی با سواد نیست، یکی از مالکان مزرعه نیشکر می‌گفت «این دهقانان بدون سواد هم بخوبی می‌توانند نیشکر درو کنند».

آنان بدون سواد شورش هم می‌توانند بکنند. من غالباً از دهقانان آرژانتین شنیده‌ام که «روزی پرون دوباره مارا رهبری خواهد کرد یا اینکه ما نیز کاستروی خودمان را خواهیم یافت».

اما پرون دیگر آن رهبری که امید می‌رود، نخواهد کرد.

92. Aguilar 93. Jujuy
94. Yavi Jujuy 95. Salta Provinice

www.ketabha.org

۴

برزیل

برزیل نیز همچون آرژانتین بیداری خویش‌را مدیون دیکتاتوری‌است. و نیز همچون آرژانتین مدتی دراز ارتش آن را هدایت کرده یا برآن حکم‌رانده است. اما به‌خلاف آرژانتین ارتشیان برزیل غالباً میهن پرست، ناسیونالیست و تا حدی ازسودجوئی بدور بوده‌اند.

برزیلیان که بزرگترین ملت‌قاره بودند برای کسب‌استقلال تنها به‌این‌نیاز داشتند که خود را آزاد اعلام کنند، پسر بیست‌وسه ساله «ژوآئوی‌ششم[1]» پادشاه پرتغال به‌نام «پدرو[2]» — که‌بنا به‌نوشتهٔ رمان‌نویس برزیلی «اریکو ورسیمو[3]» جوانی فوق‌العاده احساساتی، پرتحرک، رمانتیک و تا حدی لوس بود — روزهفتم سپتامبر ۱۸۲۲ هنگامی که با تحسین به‌آبهای گل‌آلود رودخانهٔ بدبوی «سائوپولو» به نام «رود ایپیرانگا[4]» نگاه‌می کرد، ناگهان رنگهای پرچم پرتغال را از روی جلیقه‌اش‌جدا کرد و فریاد زد: «یامرگ یا استقلال» وسپس با پیروی از اندرز پدرش که می‌گفت: «اگر برزیل استقلال‌خواست، به‌آن‌استقلال بده، اما تاج رابرسرخودت‌بگذار» جهت‌جلب پشتیبانی‌به‌نیروی‌دریائی انگلستان روی آورد، و استقلال امپراتوری برزیل را اعلام کرد.

«پدروی اول» برزیلیها را به خشم آورد و درسال ۱۸۳۱ استعفا کرد. «پدروی دوم» در برزیل به‌دنیا آمد و به مدرسه رفت و تا زمانی که با خود کامگی حکومت نکرده بود، محبوب‌مردم برزیل بود.سپس،چنانکه‌مورخ و جامعه‌شناس برزیلی «گیلبرتو فریر[5]» نوشته است «به نوعی «ملکه ویکتوریای

---

1. Joao VI 2. Pedro 3. Erico Verssimo 4. Ipiranga
5. Gilberto Freyre

www.ketabha.org

شلوارپوش» بدل شد، که مانند بازرس اخلاق فرماندارانش را زیر نظر داشت.» با رسیدن به‌سلطنت بردگان خود را آزاد کرد و شخصاً در «ریودوژانیرو» به«بندیکتین اوردر[6]» که بردگانش را در ۱۸۶۶ آزاد کرد، تبریک گفت، وهنگامی که مجلس در ۱۸۸۸ به‌الغای بردگی رأی داد از خوشحالی گریست (چه‌مردان بزرگی). در ۱۸۸۹ ارتش او را مجبور به استعفا کرد. اونیز از قبول مستمری بازنشستگی سرباز زد و با کشتی به اروپا رفت و در آنجا به‌سال ۱۸۹۱ تنها و فراموش شده درگذشت.

دیکتاتورهای نظامی که برجمهوری اول (۱۹۳۰ - ۱۸۸۹) حکومت کردند چندان بد نبودند. اولین آنها، ژنرال «دئودورو دافونسیکا[7]» برزیل را به‌بیست ایالت فدرال در آورد و نام آن را «ایالات‌متحد برزیل» گذاشت‌و کلیسا و حکومت را بکلی از یکدیگر جدا کرد. دیگران صادرات برزیل‌و تجارت‌خارجی آن را توسعه دادند و جای آن کشور را در جامعهٔ ملتها باز کردند. اما همهٔ‌آنان سنت‌گرا بودند، بی‌اعتنا به‌نیازهای اجتماعی برزیل و بی‌توجه کافی به‌سیل شرکتهای خارجی که به‌سرعت استقلال سیاسی برزیل را از نظر اقتصادی به‌تراستهای نیرومند بین‌المللی وابسته می‌کردند. در سال ۱۹۳۰ نارضائی عمومی، تغییر کلی در وضع را طلب کرد و نوبت به«گتولیووارگاس[8]» رسید.

«گتولیو» که همه او را به‌این نام می‌خواندند مردی جذاب نبود. قدش پنج فوت و چهاراینچ بود، عینک می‌زد و شوخ‌طبعی سخریه‌آمیزی داشت. به‌آرامی زندگی می‌کرد و روزهای یکشنبه به‌بازی‌گلف می‌پرداخت و بسیار بد سخن می‌گفت. «وارگاس» در «ریوگراندسول[9]»، جنوبی‌ترین ایالت برزیل زاده شد. وی به‌ارتش پیوست و با تحصیل حقوق مدارج ترقی سیاسی را پیمود و در اواخر سالهای ۲۰ فرماندار شد. اوگروهی از جوانان پرشور و بسیار با هوش را که سرانجام به‌تشکیل «حزب لیبرال» دست زدند و برای درهم شکستن نظم سنتی برزیل متحد شدند، در کاخ فرمانداری «پیرانتینی[10]» به‌دور خود جمع کرد و به‌سخنان آنان گوش داد. بنابه‌گفتهٔ «گیلبرتوفریر» او «خاموش، درون‌گرا، باهوش وحیله‌گر، واقع‌بین، عاقبت‌اندیش، خونسرد ونیز پیروغریزه، معتقد به‌سرنوشت،

6. Benedictine Order.
7. Deodoro da Fonseca
8. Getulio Vargas
9. Rio Grand do Sul
10. Pirantini Palace

www.ketabha.org

مغرور و خودنما بود».

در سال ۱۹۳۰، «وارگاس» کاندیدای ریاست جمهوری شد و توفیقی نیافت. اماافکار اوگروهی از افسران جوان ناسیونالیست را، که مدتها وسوسهٔ دست‌اندازی درکارهای حکومت را داشتند، به‌خود جلب کرد. این گروه که به«تننت[11]»ها یا (ستوانها) مشهور بودند درسالهای ۱۹۲۲، ۱۹۲۴، ۱۹۲۶، سه شورش ناموفق براه انداختند. پس از آخرین شورش سروانی جوان به‌نام «لوئیز کارلوس پرستس[12]»،(که بیشتر در «ریوگراندسول» مستقر بود) ازدست تعقیب کنندگانش گریخت و با افرادش بیش از هزار میل درون جنگلهای برزیل راه پیمائی کرد و به‌بولیوی گریخت. «راه‌پیمائی بزرگ پرستس» همانقدردر امریکای لاتین شهرت دارد که راه پیمائی بزرگ کمونیستهای چین در آسیا، و بسیاری‌از شرکت کنندگان در این راه‌پیمائی بعدها نقشهای عمده‌ای دردولتهای«وارگاس» بعهده‌گرفتند. در ۱۹۳۰ «ستوانها» به «حزب لیبرال» پیوستند و نظام پیشین را سرنگون کردند.

«وارگاس» رئیس جمهوری موقتی شد، حکومتی دیکتاتوری برقرارکرد و برای نجات اقتصاد برزیل، که به‌خاطر مدیریت غلط داخلی در شرف ورشکستگی و دردوران «رکودبزرگ» بکلی‌بی‌دفاع بود، به‌اقدام‌سریع پرداخت.برای تشویق صنایع ملی تعرفه‌گمرکی برقرارکرد، و نیز مؤسسهٔ انحصار تجارت خارجی را تشکیل داد که ورود ماشین‌آلات سنگین را تشویق کرد و حقوق بسیاری بر اجناس وارداتی که مشابه فراورده‌های داخلی بودند وضع کرد. وی همچنین راه‌آهنها و جاده‌هاساخت و اراضی باتلاقی‌را خشکاندو برای کشاورزی آماده کرد.

وارگاس سپس کوشید که محصول فولاد برزیل را افزایش دهد. درسال ۱۹۴۱ شرکت ملی ذوب‌آهن راتشکیل داد وکارخانهٔ«ولتاردوندا[13]»رادر ۹۰ میلی «ریو» دایرکرد. درسال ۱۹۳۸ شرکت ملی نفت برزیل را تأسیس کرد تا به اکتشاف نفت بپردازد و آن را در دست برزیل نگاهدارد.

وارگاس‌اولین قوانین اجتماعی همراه با بیمه بهداشت و مسکن وافزایش دستمزد و غیره را به کارگران داد. وزارتخانه جدیدی به‌نام وزارت کار، صنایع

11. Tenentes 12. Luiz Carlos Prestes
13. Volta Redonda

www.ketabha.org

و تجارت تأسیس کرد و به سندیکاها حقوق قانونی و شناخته شده اعطا کرد. (گرچه در عین حال سندیکاها را واداشتند تا موجودیت خود را به ثبت برسانند و به‌این ترتیب حس مبارزه‌جوئی پنهانی آنان از بین رفت). به‌تأسیس صندوق بیمه‌های اجتماعی که بسیاری از کارگران را در بر می‌گرفت، دست زد وتعداد محصلین دبیرستانی را از ۶۰،۰۰۰ درسال ۱۹۳۰ به ۴۵۰،۰۰۰ درسال ۱۹۴۵ رساند (که هنوز به‌نحو غم‌انگیزی کم بود). بالاخره وارگاس قدرتی راکه حاکمان محلی در ایالات خویش داشتند با لغو حقوق مرزی ایالات و کم کردن (و سرانجام از بین بردن) عوارض و تعرفهٔ کالابین ایالات و از بین بردن استقلال قضائی در ایالتهای مختلف وبکلی محو کردن «حکام خودکامهٔ» محلی و انتصاب مأموران دولت مرکزی در ایالتها از بین برد.

اینکه وارگاس مطلقاً دیکتاتور بود غیرقابل انکار است زیراکه او به‌همه جا دست انداخت اما او مخالفان خود را نکشت یا باعث «ناپدید» شدن آنان نگشت. اجازه انتخابات آزاد نداد اما حکومتهای قبلی او نیز انتخابات تقلبی را مجاز دانسته بودند. گاهی روزنامه‌های مخالف را به‌مدت یکی دو روز تعطیل می‌کرد اما حکومتهای قبلی هر روز آنها را کنترل می‌کردند.

ازسوی دیگر وارگاس محبوبیت زیادی داشت. او غالباً بدون محافظ در خیابانهاگردش می‌کرد. هرگزبیان آزاد را غیرقانونی نکرد (و بعضی ازلطیفه‌ها که او را به‌مسخره می‌گرفت صرف نظراز اینکه هر چقدر هم شریرانه بود، او را بیش از دیگران سرگرم می‌کرد). و با وجودی که فساد در زمان او همه‌گیر بود (همانطورکه در زمان تمام حکومتهای قبل از او)، وارگاس خود به‌نحو عجیبی درستکار بود — و برزیلیها این را می‌دانستند.

در دوران حکومت او چهار شورش بوقوع پیوست و این نشان می‌دهد که وارگاس درچه موقعیتی قرار داشته است. اولین شورش درسال ۱۹۳۲ به وسیلهٔ منتقدین ساکن «سائوپائولو» رهبری شد. از زمان تأسیس جمهوری دو ایالت (یعنی اولیگارشی متعلق به دو ایالت) سیاست برزیل را در دست‌داشتند: «میناس‌گرایس[14]» و «سائوپائولو[15]». رؤسای جمهوری از یکی از این ایالات برخاسته بود. سپس کودتای وارگاس باعث شد که «سائوپائولو»ایها دستشان

14. Minas Gerais 15. Sao Paulo

www.ketabha.org

از قدرت کوتاه شود این بود که شورش کردند. شورش به سرعت سرکوب شد و مسببین آن فوراً عفو شدند، اما از آن پس «وارگاس» منافع مادی «سائوپائولو»ایها را مورد توجه بیشتر قرار داد.

دومین شورش راگروه «اتحاد آزادی بخش ملی» در ۱۹۳۵ رهبری کرد که جبهه‌ای دارای محبوبیت بود و از عده‌ای از سوسیالیستها، گروهی ازستوانها که از ملایمت برنامه‌های وارگاس بتنگ آمده بودند و حزب کمونیست برزیل، تشکیل شده بود. این جبهه، «لوئیز کارلوس پرستاس» رهبر راه پیمائی بزرگ برزیل را که سالها به‌حال تبعید در روسیه گذرانیده بود و سپس به‌عنوان کمونیست شناخته شده به‌برزیل بازگشته بود، نامزد ریاست جمهوری کرد. این شورش نیز شکست خورد ورهبر آن «پرستاس» که به‌سال ۱۹۳۶ دستگیر شد تا سال ۱۹٤۵ در زندان ماند.

درسال ۱۹۳٤ «وارگاس» قانون اساسی جدیدی را به موقع اجرا گذاشت و قول داد که تا سه سال انتخابات آزاد عملی شود. اما درسال ۱۹۳۷ به کودتائی برق‌آسا دست زد، قانون اساسی را به‌دور ریخت و قانون اساسی‌دیگری را که به کمک وزیر دادگستری‌اش «فرانسیسکو کامپو[16]» بطور پنهانی نوشته بود جایگزین آن کرد، و برزیل را ایالت جدید «استادو نوو[17]» نامید. این ایالت جدید لزوم تجدید نظر در تشکیلات کلی برزیل و همچنین اقتصاد و دولت و آداب ورسوم آن را اعلام کرد. قانون جدید،تمام کارگران و کارفرمایان را در «سندیکاتو» هائی که تحت نظارت دولت بودند قرار داد و دولت این اختیار را یافت که مقدار تولید، نرخ گذاری، دستمزدها و سودها را تحت نظارت بگیرد. از نظر تئوری دولت جدید برزیل چیزی بود شبیه دولت مرکزی «موسولینی» در ایتالیا. با این حال، این دولت در عمل تنها به وارگاس اختیارات بیشتری‌داد (که عموماً به‌سود کارگران‌بکار برده شد). اما دولت‌جدید موجب‌این تصور شد که برزیل به‌سوی جناح راست‌افراطی‌متمایل شده است، بی توجه به فاشیستهای حقیقی برزیل که در این زمان از فعالیت آزاد منع شده بودند. حزب فاشیست برزیل موسوم به «اینتگرالیسمو[18]» به‌وسیلهٔ مردی غیر

16. Fransisco Campo 17. Estado Novo
18. Integralismo

www.ketabha.org

عادی اما بسیار باهوش به‌نام «پلینیو سالگادو[19]» رهبری می‌شد که احساسات ضد یهودی را با «مهرپرستی» آمیخته بود.

این حزب عضو اندک اما پول زیادی داشت (از سفارت آلمان) و افرادی از طبقات بالای اولیگارشی برزیل در رأس آن بودند. به‌این ترتیب در ماه مه ۱۹۳۸ جنگجویان طرفدار «اینتگرالیسمو» بارشوه راه خود را به کاخ «گوانابارا[20]» مقر رئیس جمهوری گشودند، باغهای کاخ را اشغال کردند و مسلح به مسلسل به وارگاس دستور دادند که تسلیم شود. وارگاس به کمک دخترش و چهار نفر از نگهبانان از پنجره به‌روی آنان آتش گشود و آنان راآنقدر معطل کرد تا یکی از نگهبانان که از راه پشت بام گریخته بود نیروی کمکی آورد (مهاجمان خطوط تلفن را بریده بودند) «سالگادو» مخفی شد و سپس به تبعید به‌پرتغال رفت.

چهارمین و آخرین کودتا علیه وارگاس (در اولین دوران حکومت او) در اکتبر ۱۹٤٥ انجام گرفت. او قول داده بود که انتخابات آزاد در ماه دسامبر بعمل آید و خودش نیز کاندیدا نشده بود. در ماه مه همه زندانیان سیاسی را آزاد کرد. (رهبر حزب کمونیست «پرستاس» برای اولین بار در برابر ۱۰۰،۰۰۰ نفر که در استادیوم «واسکوداگاما[21]» ی «ریو» گرد آمده بودند قول داد که از کاندیدای وارگاس به‌عنوان کم خطرترین «فاسد» حمایت کند. به رغم این حقیقت که او ۹ سال در زندان وارگاس بسر برده بود و وارگاس همسر آلمانی الاصل او رابه‌آلمان تبعید کرد تا در آنجا اعدام شود.) اما اولیگارشی برزیل، شرکتهای بزرگ ما (ایالات‌متحد) در برزیل، دولت ما و عده‌ای از رهبران نظامی از آن می‌ترسیدند که وارگاس به کودتای دیگری در برزیل دست بزند. سفیر ما «آدولف‌برل[22]» با اظهار نظر در بارهٔ اوضاع کشور و امیدهائی که ما به دمکراسی جدید برزیل داشتیم علناً مداخله کرد. سرانجام در شب ۲٥—۲٤ اکتبر ۱۹٤٥ تانکهای ارتش کاخ ریاست جمهوری را محاصره کردند و وارگاس ناچار به استعفا شد.

اولیگارشی دوباره بقدرت رسید اما از ۱۹٥۰ وارگاس بار دیگر به‌عنوان

---

19. Plinio Salgado
20. Guanabara Palace
21. Vasco de Gama
22. Adolf Berle

www.ketabha.org

کالدیدای حزب کارگر برزیل در صحنهٔ سیاست ظاهر شد. ارتش که در این هنگام از عناصر ناسیونالیست تصفیه شده بود بطور یکدست با او مخالف بود، اما ژنرالها که در داخل بودند (دولت) نتوانستند درک کنند که برای کسانی که در خارج اند (مردم)، حاصل پنج سال دمکراسی، تنها دستمزد کمتر، شرکتهای خارجی بیشتر و غرور ملی کمتر بوده است. ژنرالها که به این طریق فریب خورده بودند اجازه دادند انتخابات انجام شود. وارگاس با اکثریت عظیمی پیروز شد.

اما موقعیت او ضعیف بود، ارتش چون پلنگی آمادهٔ جهش، بالای سرش کمین کرده بود. در اوایل سال ۱۹۵۳ وارگاس وزیر جدیدی برای وزارت کار تعیین کرد، این وزیر سیاستمداری جوان به نام «جوآئوگولارت[۲۳]» و اهل زادگاه وارگاس بود. گولارت سریعاً دست بکار شد. سندیکاهای کارگری را به صورت لیروی بزرگی تجدید سازمان داد، آنها را یاری کرد، تا پیمانهای دسته جمعی متعددی به سود کارگر منعقد کنند، به دخالت دولت در سندیکاها (که به کمک افرادی که از طرف دولتهای دمکراتیک قبل از وارگاس در سندیکاها منصوب شده بودند، اعمال می‌شد) پایان داد، حداقل دستمزد را بالا برد. و یک سال بعد سرانجام ارتش از وارگاس خواست که او را برکنار کند.

وارگاس هنوز آنقدر نیرومند بود که برنامه جدیدی برای بهره‌برداری از منابع نفت برزیل جهت مصرف داخلی تهیه کند و هزینهٔ آن را از راه اعتباری به مبلغ ۵۰۰،۰۰۰،۰۰۰ دلار که از طرف ایالات متحد داده شد و نیز به کمک شرکت نفت دولتی به نام «پتروبراس[۲۴]» تأمین نماید. واضح است که ناسیونالیسم وارگاس چندان باب مذاق دولت آیزنهاور نبود. آیزنهاور بطوریک جانبه موافقتنامهٔ بین ایالات متحد و برزیل در مورد عمران برزیل را بهم زد، در حالی که فقط ۱۸۰ دلار از اعتبار تضمین شده به آن دولت پرداخته شده بود. همزمان با این، مطبوعات وابسته به اولیگارشی برزیل حملهٔ شریرانه‌ای علیه وارگاس و ناسیونالیسمش شروع کرد، و اما بسیاری از روزنامه‌های مستقل از ترس قطع آگهیهای تجارتی خاموش ماندند.

بزرگترین فشار از جانب شرکتهای نفتی ایالات متحد وارد شد که برای آنان وارگاس و شرکت نفتی «پتروبراس» رقیبی بود. و پرسروصداترین انتقاد در

23. Joao Gulart 24. Petrobras

www.ketabha.org

روزنامه‌ای به‌نام «تریبونا داایمپرسا[۲۵]» چاپ‌شد که‌به‌فردی از اولیگارشی به‌نام «کارلوس لاسردا»[۲۶]» تعلق داشت. در این زمان، وارگاس که در انتخابات آزاد پیروز شده بود و برنامه‌های خود را همیشه به کنگره تقدیم می‌داشت (و کنگره اغلب آنها را رد می‌کرد) به‌نام «دیکتاتور» و «فاشیست» خوانده‌می‌شد.

با اینهمه کوشید که برنامه‌اش را از پیش ببرد. «گیلبرتوفریر»، که به‌خاطر گرفتن جبهه‌ای مخالف وارگاس شهرت دارد، می‌نویسد که در اواخر اوت ۱۹۵٤، وارگاس او را به نزد خویش می‌خواند و به او پیشنهاد می‌کند مدیریت مؤسسه‌ای را که قرار بود طرح اصلاحات ارضی را بریزد و این اصلاحات ارضی می‌بایست به‌سلب مالکیت از «لاتیفوندیوها[۲۷]» یا املاک بزرگ منجر شود، بپذیرد. این برای اولیگارشی پذیرفتنی نبود، به‌همین سبب تصمیم گرفتند شروع بکار کنند و ارتش به وارگاس التیماتوم داد.

در بیست‌وچهارم اوت ۱۹۵٤ وارگاس نامه‌ای سراپا سوز و پر از احساس به‌مردم نوشت و در آن نامه «گروههای مالی و اقتصادی بین‌المللی» را بی اینکه نامی از شرکتهای بزرگ امریکائی ببرد به «غارت و تسلط» بر منابع ملی متهم کرد. او «گروههای بین‌المللی» را متهم کرد که با نیروهائی «از داخل» همدستی دارند و همچنین به‌لحنی‌بسیار دراماتیک نوشت(برای متن کامل این‌نامه به‌ضمیمه الف رجوع کنید) من«زندگیم را به‌شما دادم و اکنون مرگ خویش را تقدیمتان می‌کنم» و سپس خود را کشت.

وارگاس مغرور، خودپسند، و بیش از حد پای بند مقام خویش درتاریخ بود و نیز به‌جای اینکه معتقد باشد برزیل نیازمند اصلاحات عمیق است، گرفتار جاطلبیهای شخصی بود، با اینهمه بیش از هر یک از رؤسای جمهوری قبل از خودبه کشورش خدمت کرد.سعی کرد از حیف‌ومیل جلوگیرد و سود بی‌حساب شرکتها را مهار کند. (لایحه او در این زمینه درکنگره رد شد). صنایع ملی را جان تازه‌ای بخشید و از منابع ملی برزیل بهره‌برداری کرد، و برزیلیهارا واداشت تا از مسائل کشورشان آگاه شوند. امکان نداشت او را که کشور خود را بیدار کرده بود، بی‌سروصدا درگور نهاد. پس از مرگ او «گتولیسم» نیروی خود را

25. Tribuna da Impresa
26. Carlos Lacerda 27. Latifundios

www.ketabha.org

در صحنه سیاست برزیل همچنان حفظ کرده است.

همین نیرو بود که در سال ۱۹۵۵ باعث شد «ژوسلینو کوبیتچک[۲۸]» و «ژوآئوگولارت» به‌ریاست جمهوری و معاونت ریاست جمهوری انتخاب شوند. پس از این انتخاب بی‌درنگ شایعه کودتای دیگری از طرف ارتش منتشرشد، اما وزیر جنگ ناسیونالیست برزیل «هنریکو تیکزریالات[۲۹]» به‌سرعت یک «ضد کودتا» برپا کرد و به‌پیروزشدگان در انتخابات تضمین داد که مقامهای خود را اشغال خواهند کرد.

روز بیست و هشتم ژانویهٔ ۱۹۵۶ «کوبیتچک» و «گولارت» دولت را بدست‌گرفتند و دیری نپائید که، بسیاری از دستیاران وارگاس دوباره در کاخ ریاست جمهوری بودند. ناسیونالیسم دوباره مسأله‌ای داغ شد. حتی کوبیتچک که هنوز پشتیبان نیرومند امریکا بود چند شرکت متعلق به‌ایالات‌متحد را ملی کرد. اما او که سخت مجذوب نقشه «گشودن پهنهٔ داخلی برزیل» شده بود هیچگونه اصلاحی را به انجام نرساند و به‌جای آن بیشتر نیرو و پول کشور را صرف ساختن «برازیلیا[۳۰]» پایتخت جدید برزیل کرد که در ششصد میلی «ریو» قرار داشت[۳۱]».

پرداخت بسیاری از هزینه‌های مربوط به «برازیلیا» به‌عهدهٔ دولتی‌افتاد که در اوایل ۱۹۶۱ به‌جانشینی «کوبیتچک» برگزیده شد. «ژانیو داسیلوا کوادروس[۳۲]»، سیاستمداری عجیب و غیرعادی از سائوپائولو و محافظه‌کار بود. او یکی از معتقدان سرسخت سیاست کلی کاهش پول در گردش بود. به این ترتیب او با شدت به‌سندیکاها تاخت، نیروی دولت فدرال را به‌ایالتهای شمال خاوری فرستاد تا شورشیانی را که با سیاست جدید دولت مخالفت می‌کردند سرکوب کند، دانشجویان عاصی را به‌زندان انداخت، اعتبارات را

28. Jucelino Kubitscheck 29. Henrique Teixeria Lott
30. Brazilia

۳۱. برازیلیا که در طول چهار سال از هیچ ساخته شد (۱۹۶۰-۱۹۵۶) موفقیتی حیرت‌انگیز بشمار می‌رود. این شهر هم‌اکنون به نحو رضایت‌بخشی به‌صورت پایتخت برزیل‌در آمده‌است، ودر آیندهٔ نزدیک به منزلهٔ وسیله‌ای جهت توسعه برزیل در خواهد آمد.

32. Janio da Silva Quadros

www.ketabha.org

محدود کرد، بسیاری از کمکهای دولتی به‌مؤسسات را قطع کرد، بسیاری از کارکنان غیرضرور دولتی را اخراج کرد، و ارزش پول برزیل «کروزیرو[۳۳]» را تا سطح بازار آزاد تقلیل داد. اما «کوادروس» نیز درستکار بود، رفیق‌بازی نمی‌کرد، دستگاههای دولتی را یکی پس از دیگری از آلودگیها پاک کرد، به‌قضات و دادستانهای دولتی دستور داد که هر نوع پلیدی و نادرستی را کشف و برملا کنند. خلاصه اینکه طرفدار برزیل بود و این بدان معنی است که در مدت ریاست جمهوری او برزیل از سیاست خارجی مستقل ملی پیروی می‌کرد.

«کوادروس» این نظریات خود را طی مبارزات انتخاباتی به وضوح اعلام کرده بود. او به برزیلیها گفته بود که از او انتظار خیانت نداشته باشند. گفته بود که «من فروندیزی دیگری نخواهم شد». پس از انتخاب هم به گفتهٔ خود وفادار ماند. می‌پرسید «چرا ایالات متحد که خود با روسیه و اقمارش تجارت می‌کند اصرار دارد که برزیل تنها با ایالات‌متحد تجارت داشته باشد؟» بنابراین «کوادروس» شروع به‌مذاکره با روسیه و سایر کشورهای کمونیست برای برقراری روابط سیاسی و بازرگانی کرد و به‌عبارتی دیگر فردی مستقل بود.

مؤسسات صادرکننده— واردکننده چندان راضی نبودند. و همچنین واشینگتن یا شرکتهای بزرگ امریکائی. اما به‌عنوان یک امریکائی چه می‌توانستیم بگوئیم؟

از همه اینها گذشته کوادروس محافظه‌کار بود. به‌این ترتیب هنگامی که اولین فضانورد روسی «یوری گاگارین» و منشی پرزیدیوم شوروی «میخائیل جورگادزه[۳۴]» از برزیل دیدن کردند و «کوادروس» به‌آنان نشان «کروزیرو دوسول[۳۵]» اهدا کرد، اعتراض چندانی نشد. هر یک از مقامات عالیرتبه خارجی که از برزیل دیدن کرده بودند —به‌عنوان بخشی از تشریفات سیاسی — این نشان به‌آنان داده شده بود.

اما در اوت ۱۹۶۱ کوادروس لایحه مالیاتی جدیدی به کنگره فرستاد. در این لایحه برای کلیهٔ درآمدها اعم از داخلی یا خارجی افزایش مالیاتی به‌مقدار ۳۰ درصد در نظر گرفته شده بود. یک استثنای بسیار مهم در قانون

33. Cruziero 34. Michael Georgadze
35. Cruzeiro do Sul

www.ketabha.org

پیش بینی شده بود، و آن کلیه درآمدهائی بود که به مصرف سرمایه‌گذاری مجدد در صنایع به‌منظور تأمین خدمات مورد نیاز جامعه یا به‌مصرف تشکیل صنایع جدید خصوصاً در شمال خاوری برزیل می‌رسید و شامل فقط ۱۰ درصد مالیات می‌شد. از آنجا که قوانین موجود، مالیات بر درآمد شرکتها را ۲۰ درصد تعیین کرده بود، شرکتهای امریکائی که می‌خواستند درآمد خویش را به امریکا بفرستند و شرکتهای محلی که می‌خواستند درآمدهای خود را در خارج از برزیل سرمایه‌گذاری کنند، به‌موجب قانون جدید مشمول ۵۰ درصد مالیات بردرآمد می‌شدند که هنوز از مالیات بر درآمد شرکتهای بزرگ در بسیاری از کشورها از جمله ایالات متحد کمتر بود.

این قانون کار خود را کرد. درست به‌همانگونه که در ۱۹۵۴، متنفذان محلی مبارزه شدیدی‌را بر ضد کوادروس شروع کردند، اورا «خل»، «غیرعادی» و «دیوانه» خواندند و وقتی که «چه گوارا» وزیر خارجه کوبا را در راه بازگشتش از کنفرانس اول «پونتادل‌استه» به کوبا به‌حضور پذیرفت و نشان «کروزیردوسول» را به‌او داد، او را کمونیست‌هم نامیدند. روز ۲۴ اوت ۱۹۶۱ درست در هفتمین سالروز خودکشی وارگاس، «لاسردا» ی پیر که اکنون فرماندار ایالت «گوانابارا[36]»(ریودوژانیرو) بود از شبکه رادیو- تلویزیون به کوادروس که با عظیم‌ترین اکثریت ممکن به ریاست جمهوری رسیده بود تاخت. «لاسردا» گفت «کوادروس» دیکتاتوری است که نقشه تعطیل کنگره، و برقرار کردن حکومتی به‌سبک کوبا را در برزیل طرح کرده است. فردای آن روز ژنرال «کوردریوفاریاس[37]» فرمانده کل نیروهای مسلح به «کوادروس» اخطار کرد که سیاست طرفداری از کشورهای کمونیست خویش را تغییر دهد و الا...

بنابه تعبیری به گفتهٔ منشی مخصوص کوادروس، رئیس جمهوری در این لحظه فریاد زده بود «تو زندانی هستی».

ظاهراً «کوردریوفاریاس» نیز بی‌درنگ جواب داده بود «تو هم معزول هستی».

بنابه همین تعبیر رئیس جمهوری بلافاصله به یک پایگاه نیروی هوائی فرستاده شد، و از آنجا با یک کشتی کندرو به‌سوی انگلستان روانه گردید. به‌او

36. Guanabara 37. Corderio Farias

www.ketabha.org

فقط اجازه دادند که استعفانامهٔ خود را بنویسد. تعبیر دیگری چنین است که رئیس‌جمهوری که بی‌نهایت عصبانی و دلسرد شده بود دولت را رها کرد و به انگلستان رفت.

هر یک از این تعبیرها که درست باشد فرقی نمی‌کند. به‌هر حال استعفانامه‌ای نوشت که یادآور نامهٔ وارگاس بود. در این استعفانامه او، ناکامیهایش را به «گروههای ارتجاعی» و «جاه‌طلبی گروههائی از افراد که بعضی از آنان خارجی بودند» و «نیروهای وحشتناکی که علیه‌اش قیام کردند» نسبت داد.

در مارس ۱۹۶۲ هنگامی که کوادروس به‌میهن خود بازگشت بعضی از این خارجیها را نام برد، که از آن جمله‌اند «جان مورز کابوت[۳۸]» سفیر قبلی ایالات‌متحد، و «آدولف‌برل» رئیس پیشین امور مربوط به‌امریکای لاتین در وزارت امور خارجه، «دوگلاس دیلون[۳۹]» وزیرخزانه‌داری، «هربرت‌دیتمان[۴۰]» سفیر آلمان‌غربی و غیره. کوادروس «لاسردا» و افراد دیگری‌از اولیگارشی رانیز متهم کرد.

نیرومندی آنان و منافعشان «کوادروس» را واداشته بود تا میدان مبارزه را خالی کند. او برزیل را تنهاگذاشته بود. اگر استعفا نمی‌کرد، ارتش تیربارانش می‌کرد؟ اگر از رادیو کشتی که با آن به انگلیس می‌رفت حقایق را به‌مردم برزیل می‌گفت، کودتای نظامیان باعث برانگیختن اعتراض و شاید هم انقلاب نمی‌شد؟ (کشتی‌اش برزیلی‌نبود و اگر می‌خواست می‌توانست از رادیو استفاده کند). اما دمکرات بود. گریخته بود تا با بحرانی مواجه نشود[۴۱].

---

38. John Moors Cabot

39. Douglas Dillon 40. Herbert Dittman

۴۱. کوادروس هیأتی را به مأموریت به‌آلمان شرقی فرستاده بود که بی‌اندازه باعث نگرانی واشینگتن وحکومت آدنائر شده بود، گرچه وقتی‌سؤال شد «آیا این بدان معنی است که در سیاست فعلی برزیل در مورد مسألهٔ برلین تغییری حاصل شده؟» جواب‌منفی داده بود و گفته بود، «اگر ده آلمان‌هم وجود می‌داشت، با همه روابط تجارتی برقرار می‌کردیم.»

کوادروس در سال ۱۹۶۲ کوشید به صحنه سیاست بازگردد، و برای فرمانداری ایالت سائوپائولو کاندیدا شد، اما شکست خورد.

www.ketabha.org

بحران هنوز تمام نشده بود. طبق قانون «ژوائوگولارت» به‌طریق قانونی به‌مقام معاونت ریاست جمهوری انتخاب شده بود می‌بایست به‌ریاست‌جمهوری می‌رسید. اما ارتش، واشینگتن و اولیگارشی محلی، عقیده داشتند که او یک کمونیست واقعی است. در واقع در آن زمان «گولارت» مشغول بازدید از چین کمونیست بود و در شبی که «کوادروس» سرنگون شد، «گولارت» در پکن در ضیافتی خطاب به‌میزبان خود «مائوتسه‌تونگ» چنین گفته بود: «تبریکات صمیمانه‌ام را به‌حضور آن عالیجناب به‌خاطر پیروزیهائی که ملت و دولت جمهوری خلق‌چین در مبارزه قهرمانانه خود برای پیشرفت و بالا بردن سطح زندگی مردم چین باست آورده‌اند تقدیم می‌دارم[۴۲].»

«گولارت» زمینداری میلیونر است که بهترین علوفه برزیل در املاک‌او بعمل می‌آید. گولارت کاتولیک مؤمنی است که مدال مریم مقدس را به‌گردن خویش می‌آویزد. به‌عنوان معاون رئیس جمهوری از کشورهای ضد کمونیست نیز بازدید کرده و بنا به‌پروتکل سیاسی بیانیه‌های تهنیت‌آمیز و تشکرآمیز صادر کرده بود. با این حال نظامیان و متنفذان محلی برزیل به‌او برچسب سرخ زدند و واشینگتن و مطبوعات امریکائی، او را چپ‌گرا خواندند.

ارتش زمام امور را در دست‌گرفت، روزنامه‌ها راتعطیل کرد، ایستگاههای رادیو را به اشغال درآورد در امور سندیکاها مداخله کرد. حمل و نقل کالای تجارتی متوقف شد. انتقادکنندگان از جمله افرادی از اعضای کنگره به‌زندان افتادند. در روز ۲۶ اوت مارشال «اودیلیودنیس[۴۳]» فرمانده ارتش و وزیرجنگ (مارشال «لات» از مقام خویش استعفا کرد تا در مبارزات انتخاباتی در مقابل «کوادروس» شرکت کند) به‌یکی از خبرنگاران ایالات‌متحده گفت اگر «گولارت» به‌کشور بازگردد، دستگیر خواهد شد. وقتی‌ازاو سؤال شد به‌چه دلیل؟ بی‌درنگ جواب داد (آیا میل داری که فرزندانت کمونیست بشوند؟ اکنون زمان آن

۴۲. این پیام روز ۲۵ اوت، یعنی روز استعفای کوادروس، برای انتشار در مطبوعات فرستاده شد. اما آسوشیتدپرس و یونایتدپرس آن را تا روز ۲۷ اوت که نظامیان به«گولارت» به عنوان یك کمونیست تاختند و برای اثبات گفته‌هایشان دلیلی‌می‌خواستنددرامریکای لاتین (بخصوص در برزیل) منتشر نکردند، این نیز تصادفی بود. از این‌گونه تصادفها بسیار توان یافت.

43. Odilio Denys

www.ketabha.org

رسیده است که برزیل بین کمونیسم و دمکراسی یکی را انتخاب کند). از او سؤال شد که مارشال لات که با کودتا مخالف بود، به‌چه اتهامی دستگیر شده است.

دنیس به‌فریاد گفت «توطئه برای واژگون کردن رژیم» خبرنگاران خندیدند دنیس گفت «مواظب باشید. من این روزها حس می کنم که دلم می‌خواهد مردم را دستگیر کنم.»

در روز ۲۷ اوت «گولارت» به‌پاریس رسید.

روز ۲۸ اوت جانشین او که از طرف ارتش منصوب شده بود در مجلس سنا اعلام کرد ارتش به‌این نتیجه رسیده است که «بازگشت گولارت با امنیت ملی مطلقاً منافات دارد» مردم با برپا کردن تظاهرات عظیمی به‌نفع گولارت واکنش نشان دادند. سرنیزه‌های ارتش این تظاهرات را در هم شکست. (یکی از خبرنگاران یونایتدپرس بایستی شاهد این تظاهرات بوده‌باشد زیرا درگزارشی که از این تظاهرات داده نوشته است که دنیس «کاملا بر اوضاع مسلط است» و از پشتیبانی توپخانه، تانک وسربازان مسلح به سلاحهای پر برخوردار است.

در این زمان در «ریوگرانددوسول» خاستگاه «وارگاس» و «گولارت» ژنرالی سرسخت و محافظه کار فرماندهی سپاه سوم را بعهده داشت. نامش ژنرال «ماکادولوپز[44]» بود و یکی از نظامیان انگشت‌شمار امریکای لاتین بود که در جنگی به‌سوی دشمنی مسلح شلیک کرده‌اند، او در جنگ جهانی دوم در ایتالیا به‌همراه متفقین جنگیده بود عقاید او در بارهٔ اطاعت از اوامر مافوق نیز قراردادی بود، او عقیده داشت، طبق قانون اساسی آقای گولارت رئیس جمهوری است. «آیا او مارشال دنیس را به‌ریاست برمن منصوب کرده است؟» تا زمانی که من ندانم رئیس قانونی‌ام کیست دستورهایم را مستقیماً از قانون اساسی خواهم گرفت.

واکنش مارشال «دنیس»، «لاسردا» و همکاران او این بود: خائن. سربازان مسلح برای زندانی کردن این شورش‌گسیل شدند اما در این زمان فرمانداری ایالت «ریوگرانددوسول» به‌عهدهٔ سردی به‌نام «لئونل‌بریزولا[45]»

44. Machadu Lopez 45. Leonel Brizola

www.ketabha.org

بود که برادرزن «گولارت» و از پیروان وارگاس بود و با وجود تمایلات دست راستی، دارای احساسات ناسیونالیستی و میهن‌پرستانه نیز بود. بریزولا فرمان دفاع از قانون اساسی را صادر کرد «ریوگراندوسول» برای دفاع در مقابل مهاجمین آماده شد.

مردم مسلح شدند. ارتش که مردم را تحت حمایت خویش گرفته بود آماده شد و پرزیدنت «گولارت» که اکنون به نیویورک رسیده بود دعوت شد تا زمام امور را بدست بگیرد. در ریودوژانیرومطبوعات گزارش دادند که ریوگراندوسول علناً شورش کرده است[۴۶].

ناو هواپیمابر «میناس گرایس[۴۷]» بی‌درنگ برای درهم کوبیدن شورش فرستاده شد. به‌سپاه چهارم در شمال دستور آماده‌باش داده شد. شمال مدتهابود که به‌نقطهٔ شروع انقلاب نزدیک شده بود. به سپاه اول دستور داده شد که مارشال «لات» را در زندان نگاهدارد دانشجویان را سرکوب کند واعتصاب را درهم بشکنند. به‌سپاه دوم دستور داده شد که به‌جنوب حمله کند.

اما «دنیس» مورد پشتیبانی برزیلیها نبود فرماندار ایالت «گویاس[۴۸]» در شمال باختری ریو حمایت خود را از گولارت اعلام کرد. سرهنگی که فرمان یافت به‌سوی سربازان سپاه سوم شلیک کند از اجرای این دستور سرباز زد «ماکادولوپز» افرادش را برای دفاع از مرزهای ریوگراند فرستاد، اما آنان تا «فلوریانوپولیس[۴۹]» بندری در ۱۰۰ میلی‌شمال ایالت‌مجاور «سانتا کاترینا[۵۰]» پیش تاختند و در تمام طول راه مورد استقبال مردم قرارگرفتند. نیروی دریائی (باپیشقراولی ناو هواپیمابرآن «میناس گرایس») چنین پیشروی را «غیرقابل

---

۴۶. کسی که روزنامه‌ها برایش بیش‌از همه‌سر و صدا براه انداختندفرماندار «کارلوس لاسردا» بود که‌سانسورشدیدی برقرار کرد (البته بجزمورد روزنامه‌های خودش) و بعدها توضیح داد «من سانسور را برای کمك به ارتش و برای جلوگیری از جنگ انتخاب کردم.» این وقاحت غیرقابل تصور در جلسه کانون مطبوعات قارهٔ امریکا که در مانهاتان (نیویورك) در اکتبر ۱۹۶۱ تشکیل شد برزبان آمد و مورد پشتیبانی نمایندگان‌مطبوعات آزادی از قبیل: تایم، لایف، شیکاگوتریبون، یونایتدپرس، آسوشیتدپرس و غیره قرار گرفت.

47. Minas Gerais 48. Goias 49. Florianopolis
50. Santa Catarina

www.ketabha.org

تحمل» خواند و سپس این حرف را پس گرفت.

گولارت به «مونته‌ویدیو» رسید. گاوچوهای ریوگراند برایش پیام فرستادند و استدعا کردند که شخصاً زمام امور را بدست بگیرد و به آنان اجازه دهد تا جنگ داخلی را که به‌دست «امپریالیستها و دشمنان داخلی برزیل» برپا شده است به‌پایان برسانند. رهبران شمال خاوری فاش کردند که اگر مفهوم پیروزی تجدید بنای اجتماعی برزیل باشد، به‌خاطر این پیروزی نبرد خواهند کرد. رؤسای سندیکاها آمادگی خود را برای اتحاد بین «سائوپائولو» و «ریو» اعلام کردند. در بسیاری از شهرها مردم به‌خیابانها ریختند. پیروزی مسلم بود.

اما گولارت زمینداری میلیونر بود. اونه در پی اصلاحات بلکه درپی قدرت بود و واشینگتن که بیم داشت جنگ‌داخلی حکومتی مانند کاسترو برسر کار آورد «تاکتیک» خود را تغییر داد. «دنیس» و همدستانش تحت‌فشار گذاشته شدند تا به‌مصالحه تن در بدهند. «پلینیو سالگادو» که اکنون تنها فاشیست جهان بودو آزادانه به‌عضویت مجلس نمایندگان برزیل انتخاب شده بود، لایحه تغییر قانون اساسی را به پارلمان تقدیم کرد. بدین ترتیب روز دوم سپتامبر قانون اساسی تغییر یافت. به‌گفتهٔ «کوبیتچک» که امروز سناتور است برزیل «تحت فشار نظامیان» دارای دمکراسی پارلمانی شد. گولارت به‌ریاست جمهوری رسید، اما اختیارات او کاهش یافت. من در آن زمان در «پورتوالگره[51]» مرکز ایالت «ریوگراندوسول» بودم. (در برزیل این دوره به «لیگالیداد[52]» یامبارزه برای قانون اساسی مشهور است). بسیار دیدنی بود. سربازان و مردم که دهها سال دشمن خونی یکدیگر بودند اکنون درکنار هم می‌خفتند و ضمن مراقبت ازپلها با هم شوخی می‌کردند و پشت توپهای ضدهوائی ازکاخ فرمانداری «پیرانتینی[53]» نگهبانی می‌کردند. پیرمردان داوطلبانه به‌کمک نظامیان می‌آمدند و اسلحه و مهمات آنان را حمل می‌کردند. زنان جوان با موهای آراسته به‌سبک روز درمانگاههای کمک اولیه برپا می‌داشتندو مادران آنان به سرعت درکار تهیه باند و برانکار و پرچم بودند.

درجائی کارخانه‌دار ثروتمندی را دیدم که نزدیک کاخ فرماندا ایستاده بود، و دوازده ساعت با یکی از رهبران «اتحادیه ملی دانشجویان»

51. Porto Alegre 52. Legalidade 53. Pirantini Palace

www.ketabha.org

دربارهٔ ملی کردن صنایع بزرگ‌وشرکتهای آب و برق‌بحث کرده بود. مرا که دید سرش را تکان داد وگفت «باید دیوانه شده باشم. نخوابیده‌ام تا به‌حرفهای این بلشویک که می‌گوید باید آنچه دارم از من بگیرند و بین‌ناداران تقسیم کنند، گوش بدهم» بعد تبسمی کرد و دستی به‌پشت آن جوان زد وگفت: «حتی‌گفت که باید مرا اعدام کنند» هر دو آنان عضو «کمیته دفاع از قانون اساسی و مقاومت ملی» بودند.

رهبران «پورتوآلگره» در ۱۹۶۱ برای دفاع از قانون اساسی از خطر جنگ داخلی استقبال کردند، اما اگر آنقدر عقلشان می‌رسید که بفهمند در برزیل دمکراسی حقیقی بدون اصلاحات اجتماعی امکان پذیر نیست، امید بستن به‌این که تنها با پشتیبانی‌از یک نفرمی‌توانند به‌آن دست‌یابند دلیلی برساده لوحی‌شان تواند بود. آنان از نظر ایده‌ئولوژی آنچنان پختگی نداشتند که بتوانندچند گامی در جهت هدفهای آن سوی انگیزه‌های ظاهری این مبارزه بردارند. وقتی قهرمانشان تنهایشان‌گذاشت، امیدهایشان بر باد رفت. همین انتظار هم می‌رفت این اعتقاد که برزیل بیش از هر چیز به اصلاحات اجتماعی نیاز دارد راهنمای گولارت نبود هر اندیشهٔ دیگری به‌مثابه رفتن به دنبال شکست بود. شکستی که سه ماه بعد مردم «پورتوالگره» با نوشتن کلمات «جانگو، خائن، ترسو» بر دیوارهای شهر آن را بخوبی بیان کردند.

البته خیانت معامله‌ای بود که با آن «گولارت» توانست مقام ریاست جمهوری خود را در نظام «دمکراسی پارلمانی» حفظ کند. با این حال توانست همین نظام را هم بخوبی اداره کند و مواظب باشد که سیاست خارجی «مستقل» برزیل، که «کوادروس» آن‌رااعلام کردوموردعلاقه‌برزیلیهابود،دست‌نخورده باقی بماند. همین کاراو باعث«گیجی» بیش از حد مطبوعات امریکا شد. مثلا در نوامبر ۱۹۶۱ مجلهٔ تایم نوشت: «گولارت دعوت بازدید از واشینگتن را پس از مدتها پذیرفت و سپس با اهدای نشان (صلیب جنوبی)، (کروزیردوسول) به وزیر خارجه کمونیست لهستان همه را گیج کرد.» ظاهراً تایم تصور می کند که هر رئیس‌جمهوری که قصد بازدید از امریکا را دارد لزوماً باید از دشمنان ما نفرت داشته باشد و در نتیجه هرگاه چنین اتفاقی نیفتدگیج می‌شود. مجله تایم آنقدر با کلمهٔ «مستقل» ناآشناست که هر سیاست خارجی مستقلی می‌تواند برای

www.ketabha.org

آن‌گیج کننده باشد. در امریکای لاتین که همه طرفدار سیاست خارجی مستقل هستند اما تنها برزیل گهگاه جرأت ابراز آن را داشته است، معمولا هیچ کس گیج نمی‌شود.

پس از بحران، «جانگو» توانست با مهارت گروههای نیرومند مختلف را به‌جان هم بیندازد. او اجازه نداد که نخست‌وزیرش از مسیر کلی سیاسی‌اش منحرف شود. هدف‌غائی او همواره آن بود که از طریق همه‌پرسی (که‌در ژانویهٔ ۱۹۶۳ با اکثریت عظیم ۵ بر ۱ به پیروزی او انجامید)، یا فشار عمومی یا اعمال نیروی نظامی قدرت کامل را دوباره بدست‌گیرد. با زبردستی ژنرالهای وفادار را در مقامات حساس‌گمارد و با شکیبائی منتظر ماند تا لحظه مناسب برای از پیش بردن منظورش، فرارسد — که این خود بطور طبیعی باعث شد «لاسردا» با غیظ بگوید «آنانکه‌در رأس قدرت‌اند سعی‌دارند از پشت به‌دمکراسی برزیل خنجر بزنند.»

گولارت طی مدتی که با مهارت به انجام نقش خویش مشغول بود، نه تنها هیچ اصلاحی را به‌انجام نرساند بلکه اجازه داد اقتصاد برزیل با سرعتی که در تاریخ برزیل سابقه نداشت از هم بپاشد (در ۱۹۶۳ تورم‌قیمتها به ۹۰/۹۸ درصد رسید). در این احوال مطبوعات، «بریزولا» را که پس از «گتولیووارگاس» تنها فرد برزیلی بود که دست به‌انجام اصلاحاتی در قلمرو حکومت خویش زده بود مورد حمله شدید قرار دادند. من بریزولا رادر روزهای «مبارزه برای قانون اساسی» دیده بودم. برداشتم از او «چپ‌گرا» یا انقلابی‌نبود. بلکه ناسیونالیستی طرفدار مذهب کاتولیک، و شدیداً ضد کمونیست بود که می‌کوشید سطح زندگی مردم را از راههای مسالمت‌آمیز بالا برد. او که به‌گونهٔ «گولارت» طرفدار قانون اساسی بود حاضر بود به‌مقابله با کودتای ژنرالها برخیزد، اما خودش کودتانکند. اعتقاد داشت— یا آنچنان امیدوار بود که خیال می‌کرد اعتقاد دارد— که‌گولارت به‌موجب قانون اساسی در سراسر برزیل به‌همان اصلاحاتی‌دست‌خواهدزد که اودر «ریوگراندوسول»به‌آن دست‌زده بود. او مخالف ایالات‌متحد نبود اما نمی‌توانست درک کند که چرا برزیل (یا هر یک‌ازکشورهای امریکای لاتین) باید خود را ماهی کوچکی فرض کند که می‌کوشد با هر حرکت خود کوسهٔ نیرومندی را خوشحال کند— در حالی که

www.ketabha.org

بعضی از این حرکات به‌نفع ماهی کوچک نیست. «بریزولا» از اینکه کشورش یکی از اقمار شوروی باشد، نفرت داشت — اما به‌همان اندازه نیز از اینکه کشورش از اقمار ایالات‌متحد باشد متنفر بود— یا دست کم در آن زمان چنین بنظر من می‌رسید. اما شاید دوران بحرانی «مبارزه برای قانون اساسی» زمان مناسبی برای اینگونه قضاوتها نبود زیرا ریوگراندوسول در حال شورش عمومی بود و تمام ایالات برای یک هدف— نجات دولت مرکزی— متحد شده بود بنابراین تصمیم‌گرفتم که دو باره به‌این ایالت بازگردم. در ماه مارس ۱۹۶۲ برگشتم. سراسر ایالت راگشتم، از مزارع، املاک و شرکتهای تعاونی دولتی بازدید کردم. با دهقانان، زمینداران، کارشناسان، کشاورزان، مهندسان، اقتصاد-دانان و البته رهبران مخالفان و نیز با بریزولا و مشاورانش به گفتگونشستم. مقالهٔ مفصلی در این باره نوشتم که قسمتی از آن را در زیر می‌خوانید: «فقط دوراه وجود دارد. اصلاحات‌به‌تدریج‌و اصلاحات‌با انقلاب. وقتی‌سخن‌از اصلاحات می‌گویم منظورم موافقتنامه‌ای بازرگانی که دوازده سال طول می کشید تانتایج ناچیزش دیده شود، یا برنامه‌ای برای اسکان کشاورزان نیست که به‌موجب‌آن به‌ده، پانزده یا حتی پنجاه‌هزار دهقان قطعه زمینی خشک، بدون تراکتور، اعتبار و دانش لازم برای حاصلخیز کردن آن داده شود. حتی منظورم اصلاحاتی نیست که‌هزینهٔ آن را متنفذان داخلی که از روی خیرخواهی طی برنامه ده ساله‌ای تأمین کرده باشند. امریکای لاتین به‌هزاران مدرسه جدید نیاز دارد. به برنامه‌وسیع اصلاحات کشاورزی نیازدارد که میلیونهادهقان بی‌زمین راصاحب‌آب و خاک کند. نیاز به برنامه صنعتی کردن‌وسیعی دارد تا بتواند با استفاده ازمنابع بیکران خود برای میلیونها نفرکار تهیه کند. بطور خلاصه لازم است ساختمان اقتصادی و اجتماعی این قاره دگرگون شود و این دگرگونی اتفاق خواهدافتاد، خواه با شورش و خواه از طریق دیگر. اینجادر «ریوگراندوسول» ماامریکائیان زندگی خویش را بر سر این باورگذاشته‌ایم که می‌توان از راههای مسالمت‌آمیز به‌چنین دگرگونی دست یافت.»

گوینده این سخنان «لئونل‌بریزولا» فرماندار فوق‌العاده خوش قیافهٔ «ریوگراندوسول» جنوبی‌ترین و یکی از فقیرترین ایالات برزیل‌بود. «بریزولا» که از سوی مطبوعات محافظه کار جهان به عنوان فاشیست کمونیست و

www.ketabha.org

عوامفریب متهم شده است، در طول سه سال حکومتش محبوب‌ترین فرد امریکای لاتین گشته ودر این راه حتی از رهبر جامعهٔ روستائی در ایالت شمال خاوری برزیل یعنی «فرانسیسکو ژولیائو» نیز که مردی آتشین و سوسیالیست است، پیشی گرفته است. دلیل آن هم کاملا ساده است؛ «ژولیائو» نطق می کند، او کار.

«بریزولا» که در ژانویهٔ ۱۹۲۲ در «کارازینهو» یکی از مراکز کوچک کشاورزی واقع در ایالت «ریوگراندوسول» زاده شد از سایرگاوچرانان زادگاهش خوشبخت‌تر بود. گرچه پدرش که در ایتالیا چشم به‌جهان گشوده بود مردی فقیر بود مادرش سواد داشت و به «لئونل» جوان خواندن و نوشتن آموخت. در چهارده سالگی باطی بیش از سیصد میل به «پرتوالگره» پایتخت ایالتی مسافرت کرد و بیشتر این مسافت را پیاده پیمود و در آنجا با سمت مأمورآسانسور به کار پرداخت، در عین حال به‌تحصیل هم ادامه داد. پس از موفقیت در دانشکدهٔ مهندسی علاقه به‌سیاست در او پیدا شد. در سال ۱۹٤٦ باگروهی از دوستان دانشجویش شعبه‌ای از حزب وارگاس (حزب کارگر برزیل را) در «ریوگراند» پایه‌گذاری کرد و سال بعد به‌نمایندگی مجلس ایالتی انتخاب شد. در ۱۹۵۷ با اکثریت عظیمی به‌فرمانداری ایالت انتخاب شد و حتی قبل از ورود به کاخ فرمانداری (پیراتینی[54]) برنامه کارودستیاران عمده‌اش را تعیین کرده بود.

ازگفته های او است که «تعلیم فرهنگ از هر چیز واجب‌تر است. این اولین شرط هرنوع توسعه‌ای است زیرا طبقات بی‌چیز را برای استفاده ازثمرات پیشرفت آماده می کند. بدون آن توسعه تنها به‌سود ثروتمندان تمام می‌شود». با وجودی که «ریوگراندوسول» ایالتی حاصلخیز به‌وسعت ۱۰۰،۰۰۰ میل مربع (تقریباً به‌اندازه نوادا) است و مرزساحلی آن در امتداد اقیانوس اطلس به بیش از ٤۰۰ میل می‌رسد و دارای ۹،٤۰۰،۰۰۰ رأس گاو و ۱۲،٦۰۰،۰۰۰ رأس گوسفند است و بیش‌از ۷۰ درصد ازمحصول شراب برزیل را تولید می کند، بیش از ٦ میلیون نفرجمعیت آن از فقیرترین افراد کشور بحساب می‌آید و ثمرهٔ دسترنج آنان به جیب‌شرکتهای بزرگ «سائوپائولو» زمینداران بزرگ دور از

54. Piratini

www.ketabha.org

«ریو» وشرکتهای بزرگ خارجی می‌رود. به‌این ترتیب «بریزولا» نخستین برنامه آموزشی خود را پیاده کرد.

درسال ۱۹۵۸ «ریوگراند» ۱،۷۹۵ مدرسه و ۳۰۰،۰۰۰ دانش‌آموز داشت. امروز دارای ۴،۵۰۰ مدرسه و ۶۰۵،۰۰۰ دانش‌آموز است و ۳۰،۰۰۰ نفر دیگر نیز در ۶۹ مرکز آموزش فنی به‌تحصیل مشغولند بیش از ۱۲،۳۷۰ آموزگارجدید به کار مشغول شده‌اند ودرصد بیسوادی در این ایالت (۳۴درصد) از هر جای دیگر در برزیل (متوسط ۷۰درصد) کمتر است. بریزولا برای تأمین اعتبار چنین برنامه‌ای ۱۵ درصد از بودجهٔ تقریبی ۱۰۰،۰۰۰،۰۰۰ (صد میلیون دلار) درسال ایالت را تخصیص داد. علاوه بر آن‌گهگاه از راه فروش اوراق اعتبار میلیونها دلار دیگر نیز برآن افزود. برای ساختمان مدارس بریزولا شرکتی متعلق به‌دولت ایالتی تأسیس کرد، سپس مدارس آموزش بزرگسالان را بوجود آورد، مراکز تربیت معلم و طرح کمک‌هزینه تحصیلی ایجاد کرد که استفاده کنندگان از آن متعهد می‌شدند بین شش تا دوازده ماه به‌عنوان معلم در دبستانها خدمت کنند. بریزولا معتقد است که «در چنین مدت کوتاهی نباید انتظار داشت بهترین آموزگاران را تربیت کنیم. اما وظیفه کنونی ما این است که به‌تمام مردم خواندن و نوشتن بیاموزیم و از این جهت در عرض سه سال تا آنجا که می‌توانسته‌ایم انجام داده‌ایم».

«بریزولا» که معتقد بود آموزش بر هر چیز مقدم است تنها به‌آن اکتفا نکرد. او تولید نیروی برق را از ۳۰۰،۰۰۰ کیلووات ساعت در ۱۹۵۸ به ۶۳۵،۰۰۰ کیلووات ساعت رسانید و امیدوار است تا قبل از پایان دوره فرمانداریش آن را به‌یک میلیون کیلووات در ساعت برساند. راهسازان می‌کوشند بنادر ساحلی را به‌شهرهای دور افتاده متصل کنند، و بالاخره‌بریزولا مشغول طرح ریزی و اجرای دو جنبه بسیار مهم از برنامه خود یعنی اصلاحات کشاورزی و ملی کردن شرکتهای آب‌وبرق است که این روزها توجه عمومی را به‌دولت او جلب کرده است.

در «ریوگراندوسول» نیز مانند بقیه برزیل و سایر کشورهای امریکای لاتین، میلیونها نفر کشاورزی می‌کنند درحالی که معدودی مالک زمین‌اند. در این ایالت ۸،۹۶۴ زمیندار بزرگ صاحب ۵۲/۲ درصد اراضی ۵۲،۳۲۹

www.ketabha.org

کشاورز متوسط صاحب ۲۸/۱ درصد زمینهای زراعتی و ۲۷۷،۸۰۶ کشاورز صاحب ۲۰ درصد اراضی هستند و بیش از ۴۵۰،۰۰۰ نفر هم بدون زمین‌اند. نخستین کاری که مشاوران اصلاحات کشاورزی «بریزولا» (شامل کارشناسان آبیاری، اقتصاددانان، مهندسان کشاورزی و غیره) به انجام رساندند تحقیق در باره این بود که آیا مزارع کوچک از نظر اقتصادی مقرون به‌صرفه هستند؟ بدین منظور «لیورامنتو» را انتخاب کردند که ناحیه‌ای حاصلخیز است نزدیک مرز اوروگوئه با ۵۸،۸۵۰ نفر جمعیت و ۷۳۶،۰۰۰ هکتار اراضی زراعتی متعلق به تنی‌چند از مالکان که اغلب دور از محل زندگی می‌کنند و آن را با «سانتاروزا» از نواحی مرکزی به وسعت ۵۷،۷۰۰ هکتار که بیشتر اراضی آن به ۲۲،۵۷۰ نفر ساکنان محلی تعلق دارد و به‌حاصلخیزی ناحیه اول نیست، مقایسه کردند. هر دو این نواحی به دامداری اختصاص داشت. نتایج این مطالعه نشان داد که «لیورامنتو» فقط ۱۸،۸۱۶ تن در سال تولید می‌کرد حال آنکه تولید سالانه «سانتاروزا» ۱۴۷،۰۲۷ تن بود. نسبت مقدار تولید به‌مقدار هزینه در دو ناحیه به‌قرار زیر بود— در «لیورامنتو» نسبت محصول به هزینه برای هر دهقان ۱/۲ و در «سانتاروزا» ۲/۷ بود. سهم مالیات برای ناحیه پر جمعیت «لیورامنتو» ۱/۴ درصد و برای ناحیه «سانتاروزا» که کمتر از نصف ناحیه قبلی جمعیت داشت ۴/۵ درصد بود. در ناحیه لیورامنتو مرگ و میر در نوزادان ۱۴ درصد و در ناحیه دیگر ۷ درصد بود. اتحادیهٔ کشاورزان ریوگراند که سخت مایل بود نتایج اخلاقی حاصل از این مطالعه را نیز نشان دهد این ارقام را نیز جمع‌آوری کرد: در «لیورامنتو» درصد کودکان نامشروع ۲۰ درصد و در «سانتاروزا» ۲ درصد بود.

متخصصان کشاورزی بریزولا که اینک با چنین اطلاعاتی مجهز بودند بشدت خواهان برنامه تقسیم اراضی شدند بااین حال بریزولا ترجیح داد در این کار شتاب نکند و تا کنون (به‌استناد سواد ۱۴۵ و۱۷۳ و۱۷۴ قانون اساسی ایالتی) یکصدوپنجاه‌هزار هکتار زمین را بین ۵،۰۰۰ خانوار تقسیم کرده است (همهٔ این اراضی، بجز یک مزرعه بزرگ شصت‌هزار هکتاری که دولت ایالتی پرداخت بهای آن را بر اساس قیمت عادلانه روز به‌مالک آن پیشنهاد کرده است، متعلق به‌دولت بود) هرجا زمینی به کشاورزان واگذار شد، دولت‌وسایل

www.ketabha.org

ماشین‌آلات، اعتبارهای دراز مدت بدون بهره نیز در اختیار آنان گذاشت، برای آنان خانه‌های ساده و زیبای یک طبقه ساخت و کارشناسانی در محل گماشت تا آنان را راهنمائی کنند. ماشین‌آلات که کمیاب و پر خرج است متعلق به شرکتهای تعاونی است و برای احتراز از تولید بی‌رویه و ضایع شدن محصول تولید فراورده‌های کشاورزی گوناگون از طرف دولت هماهنگ می‌شود. بجزاین هر دهقان زمیندار صاحب اختیار زمین خویش است. به‌خاطر موفقیت بسیار این برنامه (دولت وقت کافی در اختیار داشت تا نتایج و سودآوری برنامهٔ تقسیم اراضی بین دوهزار خانوارگروه اول را بررسی کند) تصمیم گرفته شد که پیش از پایان دوره فرمانداری بریزولا، برنامه توزیع اراضی با سرعت بیشتری دنبال شود و ۶۰،۰۰۰ خانوار جدید را در برگیرد. بیشتر ناظران معتقدند که دولت بعدی با هر برنامه‌ای که داشته باشد، ناچار است این برنامه را دنبال کند. به‌گفتهٔ یکی از سران «اتحادیه کشاورزان» در این ایالت: «کسانی که همواره تشنه بوده‌اند آب راگدائی می‌کنند. اما آنان که از داشتن آب محروم شده‌اند آن را مطالبه خواهند کرد».

هیاهوئی که برسر برنامهٔ ملی کردن صنایع به پیشنهاد بریزولا درگرفته بیشتر در اطراف خلع ید از یکی از شرکتهای وابسته به «آی— تی —تی[55]» در ریوگراندبه نام «شرکت ملی تلفن[56]» دور می‌زند. از ۶ میلیون ساکنان این ایالت فقط ۲۸،۶۴۸ نفر تلفن دارند. شهر پورتوآلگره با ۶۷۰،۰۰۰ نفرجمعیت فقط ۱۴،۳۰۰ نفر تلفن دارند. (این ارقام را با مثلا شهر« مینیاپولیس» که ۶۵۰،۰۰۰ جمعیت و بیش از ۲۰۰،۰۰۰ تلفن دارد قیاس کنید). درپایتخت بیش از ۳۰،۰۰۰ نفر (مؤسسات، روزنامه‌نگاران و پزشکان) در لیست منتظران تلفن قرار دارند. در روزهای بارانی ارتباط تلفنی قطع می‌شود. شرکت تلفن توضیح می‌دهد که چون‌برای هزینه نوسازی به ارز خارجی— دلار— نیاز دارد، ودرآمدش برمبنای «کروزیر» است، نمی‌تواند وسایل جدیدوارد کند. بریزولا هیأتی را مأمور مطالعه کرد. این هیأت پس از یک سال پیشنهاد کرد که دولت ایالتی شرکتی تأسیس کند و سرمایه آن را از محل فروش سهام به‌مردم

55. IT&T (International Telephone & Telegraph)
56. Compahnia Telefonica Nacional (CTN).

www.ketabha.org

ونیز فروش مقداری از سهام «شرکت ملی تلفن»، معادل ۲۵ درصد ارزش دارائی این شرکت، تأمین نماید. شرکت تلفن پذیرفت و کارشناسانی را مأمور ارزیابی دارائی خود کرد. کارشناسان موافقت کردند که دارائی شرکت ۱،۳۵۰،۰۰۰،۰۰۰ کروزیر—معادل ۳،۲۵۰،۰۰۰ دلار—ارزش دارد. مجلس ایالتی لایحه تأسیس شرکت جدید را (در تاریخ ۳۰ دسامبر ۱۹۶۰) تصویب کرد و سهام شرکت به معرض فروش گذاشته شد. (ماده ۴۰۷۳ قانون ایالتی)

یک ماه بعد «سی— تی— ان» به ارزیابی کارشناسان اعتراض کرد. بریزولا به هیأت دیگری از کارشناسان مأموریت داد که در این باره تحقیق کنند. این هیأت ارقام قبلی را مورد تأیید قرار داد. «سی— تی— ان» مجدداً اعتراض کرد و سرانجام، دو ماه پیش، بریزولا اعلام داشت که «سی— تی— ان» ملی شده است و برای این منظور از قوانین مصوبه سال ۱۹۴۷ در مجلس ایالتی، استفاده کرد. گرچه دولت به‌رأی دادگاه در بارهٔ پرداخت خسارت به «سی—تی— ان» گردن خواهدگزارد، پیشنهاداولیهٔ دولت‌مبلغ ۱۴۹،۷۵۸،۰۰۰ کروزیر (معادل کمتر از ۵۰۰،۰۰۰ دلار) است که بادر نظرگرفتن ارقام‌مربوط به ارزش دارائی و کسر تعهدات شرکت برآورد شده و صورتی از آن نیز به دادگاه ارائه‌گردیده است. یکی از ارقام ذکر شده در این لیست بسیار جالب توجه است. «آی— تی— تی» بنا بر ارقام منتشر شده از طرف دولت ایالتی دارای ۳۷۰،۳۰۸ سهم از مجموع ۳۷۴،۹۷۰ سهام شرکت «سی— تی— ان» ونیز با بدهیهای عقب افتاده‌ای به‌مبلغ ۱۲۷،۰۴۴،۳۹۳،۰۶۰ کروزیر (تقریباً ۳ میلیون دلار) بزرگترین بدهکار شرکت است. این مطلب به‌گفتهٔ حسابرسان دولتی، ثابت می‌کند، که به‌رغم ادعای «سی— تی— ان» مبنی بر اینکه‌مرتباً ضرر می‌کند، تمام سرمایه اصلی مدتها قبل از ایالت ریوگراند مکیده شده و به ایالات متحد فرستاده شده است.

برنامه‌های اصلاحی بریزولا به نظر افراطی می‌آیند. او را انقلابی پنداشته‌اند اما در عمل او حتی سوسیالیست هم نیست. می‌گوید «من کوشش خواهم کرد که عدالت اجتماعی و توسعه اقتصادی برزیل را همیشه با وسایل دمکراتیک تأمین کنم».

من از آن جهت این مقدار از صفحات کتاب را به‌بریزولا اختصاص

www.ketabha.org

داده‌ام که معتقدم او تنها فردی است که در امریکای لاتین کوشیده است برنامه‌های اصلاحی را به‌وسایل مسالمت‌آمیز به‌انجام برساند و با اینهمه بیش از همه در معرض انتقاد مطبوعات امریکا بوده است (البته بعد از کوبا).

طی مدتی که به‌نوشتن مطالب فوق پرداخته‌ام بریزولا تغییر کرده است. به‌گفتهٔ بعضی از یاران و مشاوران پیشین، او بسیاری از هدفهای قبلی را به‌خاطر منافع شخصی، رها کرده است. این گروه به‌عنوان شاهد به‌ثروت شخصی او اشاره می‌کنند. اما او خود را در آنچنان مسیر مشخصی انداخته است که‌بدون از بین بردن حیثیت سیاسی خود نخواهد توانست از این مسیر بازگردد. این‌مسیر هلوز راهی ملی، راهی مذهبی و راهی ضد کمونیستی است. اما این راه دومسألهٔ بسیار مهم و اساسی را نیز در بر می‌گیرد. نخست اینکه ممکن است توسعهٔ از راه دمکراتیک، یعنی راهی که مانع دخالت دولت در صنایع بخش خصوصی می‌شود به صنعتی شدن برزیل بینجامد، اما کمکی به مردم نمی‌کند. بریزولا اکنون یقین کرده است که صنایع بزرگ بیشتر در جهت انحصاری شدن پیش می‌روند و حتی هنگامی که رقابت بین صنایع امکان‌پذیر باشد صنایع بزرگ فوق‌العاده متمرکز خواهند شد. به غیر از تورم سریع، فعالیت شدید اقتصادی صنایع باعث ایجاد عدم تعادل در نقاط مختلف جغرافیائی خواهد شد. برای نمونه در دورهٔ «کوبیتچک» صنعتی شدن شتابی گرفت اما در کجا؟ در «سائوپائولو» و «بلوهوریزونته[57]» و به مقیاس کمتری در «ریودوژانیرو». در این نقاط صنعتی شدن با چنین سرعتی باعث ایجاد مشاغل جدید، جریان پولی بیشتر، ساختمانهای زیادتر و درنتیجه ایجاد تورم شد، که به‌تمامی برزیل سرایت کرده. حتی دامداران «ریوگراندوسول» نیز که دهها سال بود ایجاد کارخانهٔ جدیدی را به‌چشم ندیده بودند از اثرات این تورم بر کنار نمانده‌اند. این دامداران در استخدام کسی نبودند و در نتیجه افزایش دستمزدی نداشتند اما مجبور بودند برای خرید مایحتاج خویش هر روز پول بیشتری بپردازند. بریزولا معتقد است که در کشورهای توسعه نیافته‌ای مانند برزیل از تمرکز صنعتی بایستی اجتناب کرد و بنابراین توسعه اقتصادی بایستی به‌عهدهٔ دولت واگذار شود.

دوم اینکه بریزولا آگاهی یافته است که توسعهٔ صنعتی بدون راهنمائی

57. Belo Horizonte.

www.ketabha.org

و هدایت دولت به‌نابودی صنایع کوچک خواهد انجامید و این نیز به‌نوبهٔ خود از تحرک جامعه خواهد کاست و باعث ایجاد جریانهای ضد دمکراتیک در جامعه خواهد شد. همانطور که «فرانکلین د اولیویرا» مشاوربرجسته اقتصادی اظهار داشته است درکشورهای توسعه یافته نابودی صنایع کوچک چندان بیرحمانه نیست زیرا همیشه خدمات مورد نیازکارخانه‌های تولیدی غول‌آسا بسیاری از کسانی راکه پیشه خود را از دست داده‌اند به‌خود جذب خواهد کرد. امااین مسأله حتی در این کشورها، مانند ایالات‌متحد که در آن کمیتهٔ بخصوصی در کنگره به‌امور ویژه صنایع کوچک رسیدگی می‌کند می‌تواند تولید بحران کند. در روند صنعتی شدن کشورهای توسعه نیافته این مسأله فاجعه‌ای است— و نیز دلیل دیگری است براینکه در اینگونه نقاط دولتها می‌بایست وظیفهٔ هدایت و کنترل توسعهٔ اقتصادی را بعهده بگیرند. و این همانطورکه «فرانکلین د اولیویرا» درکتاب خود «ریوگراندوسول— ایالتی جدید در شمال‌خاوری» آورده است، روندی‌سوسیالیستی‌است. «بگذارید بدون‌ترس بگوئیم‌چون راهی‌دیگر وجود ندارد » برای «ریوگراندوسول» یا هر ناحیه دیگرکه قصد جهش ازقرون وسطی به قرن بیستم را دارد فقط نوعی سوسیالیسم می‌تواند جوابگو باشد. این همان چیزی است که هند، مصر، کوبا، چین، سیلان[۵۸]، غنا، اندونزی و غیره بدان پی برده‌اند. شاید شیوهٔ فعالیت آزاد درکاپیتالیسم آخرین مرحلهٔ توسعه باشد. اما کاپیتالیسم درکشورهای توسعه نیافته نمی‌تواند به‌عنوان راه

۵۸. در سیلان بانو «سیریما باندرانایکه» نخست‌وزیر، مدارس کلیسای کاتولیک‌رم، بانک سیلان، شرکتهای حمل‌ونقل، بیمه، تأسیسات بندری کلمبو و بیش از دویست جایگاه فروش بنزین متعلق به شرکت «اسو»، «کالتکس» و «شل» و نیز تأسیسات توزیع مواد نفتی را ملی کرده است. وقتی در ژوئیهٔ ۱۹۶۲ سفیر ما در سیلان به بانو «باندرانایکه» یادآور شدکه پرزیدنت کندی می‌تواند کمکهای خارجی ایالات متحد را به‌کشورهائی‌که شرکتهای ما را ملی می‌کنند وخسارات لازم‌را ظرف شش‌ماه نمی‌پردازند،قطع کند، بانو«باندرانایکه» گفت، «بهترین کمک خارجی‌که امریکا ممکن است به‌دولتی بکند آن است‌که از دخالت در امور داخلی آن دست بردارد».

www.ketabha.org

حل مرحلهٔ تحولی مورد استفاده قرارگیرد[۵۹].

امروزه «بریزولا» ناسیونالیستی سوسیالیست است که فکر می کند خدمات عمومی (مانند حمل‌ونقل، برق، گاز، تلفن، آب وغیره) حق مردم است نه وسایل تجملی. می‌گوید «همانگونه که هرخانواده‌ای باید خانه یا آپارتمانی با خوراک و پوشاک کافی داشته باشد و هر کودکی باید به‌مدرسه برود و تمام افراد خانواده باید از بهداشت و خدمات درمانی استفاده کنند و نان‌آور خانواده بایستی کاری داشته باشد که بتواند معاش خانواده را تأمین کند، به همانگونه هر خانواده باید — در قرن بیستم، قرن اقمار مصنوعی و وسایل ارتباطی بین سیاره‌ای— تلفن، برق و نوعی ازوسایل حمل ونقل داشته باشد. از آنجا که صنایع خصوصی به‌خاطرسود فعالیت‌می کنند،نمی‌توانند در انجام‌بعضی از خدمات زیان کنند. بنابر این دولت باید انجام این امور را بعهده بگیرد و نه به‌خاطر سود

۵۹. این‌بحث نتیجه جالب‌توجه سیاسی زیر را به‌دنبال دارد: روسیه‌تحت حکومت تزارها کشوری عقب‌افتاده بود. انقلابی که حکومت تزارها را برانداخت می‌بایست عقب ماندگی چند قرن را درچند دهه جبران کند. بنابراین می‌بایست خشن، بی‌رحم و فوق‌العاده متمرکز باشد. امروزکه روسیه تقریباً به ایالات‌متحد رسیده است، نمی‌تواند چنان بی‌رحمی را ادامه دهد. و در نتیجه آزادیهائی به مردم داده است. وقتی کشوری ازنظر اقتصادی به مرحلهٔ رفاه رسید، بایستی از نظر سیاسی نیز به این مرحله برسد.

دهقانان وکارگران استثمار شده وگرسنه را می‌توان«برای فردای بهتر» گردآورد و از آنان کار کشید. به کسی که سختی کشیده است می‌توان آموخت که سختیها را «برای آیندگان» نیز تحمل کند. اما فردی مرفه و سیر رانمی‌توان به این کار واداشت زیرا او از چیزهای‌متعالی‌تر سخن می گوید. می گوید که‌فقط نان‌کافی نیست. صحت این‌بحث با حوادث چین‌کنونی که بنیان اقتصاد قرون وسطائی و حتی ماقبل تاریخی آن اخیراً برانداخته شد، بیشتر تأیید می‌شود تا آن زمان‌که چین از نظر اقتصادی توسعه نیافته است. نظام سیاسی سخت و انعطاف‌ناپذیری خواهد داشت. با در نظرگرفتن این نظر اقتصادی، تصادفی نیست‌که چین و آلبانی(فقیرترین اقمار شوروی) تضادی چنین شدید با روسیه داشته باشند. این دوکشور در مراحل مختلف توسعهٔ اقتصادی و بنابر این در مراحل مختلفی از توسعهٔ سیاسی هستند. بدین ترتیب می‌توان گفت دمکراسی ازکمونیسم «چپ‌گرا»تر است.

www.ketabha.org

بلکه به‌عنوان خدمات ملی فعالیتی این‌چنین داشته باشد.»

«بریزولا» همچنین اصرار دارد که دهقانان برزیل نیز به‌گونهٔ کشاورزان هر جای دنیا دست‌کم این حق را داشته باشند که زمین خویش را بخرند. اما این با وجود نظام فعلی زمینداری در برزیل غیرممکن است. در این کشور ۵۰ درصد اراضی قابل دسترسی و بهره برداری نیست. نیم دیگر زمینها متعلق به کمتر از دو درصد جمعیت است. راه دیگری بجز اصلاحات ارضی نمانده است.

انجام چنین اصلاحاتی از طریق دمکراتیک (پرداخت بهای مناسبی به زمینداران فعلی) بیش از اندازه پرخرج است. با این حال بریزولا حاضر به‌انجام چنین آزمایشی بود. او و مشاورانش حساب کردند که اگر سرمایه‌داران محلی حاضر باشند به‌مدت ده سال، سالانه ۱۴۰،۰۰۰،۰۰۰ دلار بپردازند و برای شروع کار نیز بتوان مبلغ ۳۰۰،۰۰۰،۰۰۰ دلار ازمحل کمکهای خارجی تأمین کرد، اصلاحات ارضی امکان‌پذیر خواهد شد. در اول مارس ۱۹۶۲ بریزولا اظهار داشت که صاحبان صنایع بزرگ، بانکها، تراستها، و غیره باید به عنوان «مسؤولیتی اجتماعی» در چنین برنامه‌ای شرکت کنند. نشان داد که اگر همگی کمک کنند به‌آسانی وبی دردسر می‌توان چنین اعتباری را تأمین کرد. وی سپس از ایالات‌متحد خواست که از طرح «اتحاد برای پیشرفت» مبلغ ۳۰۰،۰۰۰،۰۰۰ دلار کمک مورد نیاز تأمین شود.

در مقابل، کنگرهٔ ایالات متحد برنامهٔ کمکهای خارجی سال ۱۹۶۳ کشور را باگنجانیدن ماده‌ای تصویب کرد که بخصوص علیه بریزولا بود. در این ماده آمده بود: «هر کشوری که صنایع وابسته به ایالات‌متحد را ملی کند و در ظرف شش ماه از پرداخت خسارت «مناسب» خودداری ورزد از دریافت کمکهای خارجی ایالات‌متحد محروم خواهد بود».

اگر بریزولا دیگر آن شکیبائی ۱۹۶۱ را ندارد، برزیل هم کاسهٔ صبرش لبریز شده است. برزیل بزرگترین صادرکنندهٔ قهوه جهان، یکی از بزرگترین قدرتهای بالقوهٔ روی زمین، که زمینهای حاصلخیزش از اروپا بیشتر است، با ۱۵ درصد از جنگلها و ۳۵ درصد از ذخایر آهن جهان، هنوز هم کشوری‌است که بیش از نیمی از ۷۰ میلیون جمعیت آن غذای کافی ندارند، پایشان برهنه است و به‌نظر بیمار می‌آیند. در شش ایالت، از هر شش کودک یکی قبل از

www.ketabha.org

یک سالگی می‌میرد و از هر شش نفر یکی به‌بیماری‌گواتر (غم‌باد) دچار است از نظر تکنولوژی بطرزی باور نکردنی عقب افتاده است. هر هکتار از زمینهای برزیل ۱،۰۰۰ کیلو ذرت و ۱،۵۰۰ کیلو برنج محصول می‌دهد. حال آنکه درایتالیا زمینهای مشابه ۱،۶۰۰ کیلو ذرت و ۴،۶۰۰ کیلو برنج تولید می‌کنند. با وجودی که بالقوه قادر به‌تولید ۸۰،۰۰۰،۰۰۰ کیلووات ساعت برق است فقط ۵،۰۰۰،۰۰۰ کیلووات ساعت برق تولید می‌کند، یعنی کمتر از شهر لیویورک.

در پیش رفتگی پهناور شمال خاوری برزیل که ۲۵ میلیون نفر در آن زندگی می‌کنندگاهی شورشهائی به‌خاطر کمبود مواد غذائی به‌پا می‌شود که به‌قتل‌عامهای وحشت‌انگیزی می‌انجامد. در زمینهای لم یزرع این نواحی که خشکسالی هشت تا ده ماه از سال برآن حکم می‌راند دهقان مجبور است برای بدست‌آوردن لقمه نانی بر روی زمینهای متعلق به معدودی زمیندار بطور شراکتی کار کند و دوسوم محصول را به‌عنوان «اجاره زمین» بپردازد و مابقی را به‌یکسوم قیمت به مالک بفروشد. اما باید ابزار و وسایل کار و مایحتاج زندگیش را از فروشگاه متعلق به مالک به‌بهائی ۴۰ درصد بیش از معمول خریداری کند. زندگی دهقان بشدت از طرف «ارباب» کنترل می‌شود. در یکی از این مزارع «ارباب» چنین مقرراتی وضع کرده بود.

کلیهٔ اعمال زیر برای ساکنان این‌ملک مطلقاً ممنوع است:

۱ــ حمل هر نوع اسلحه.
۲ــ نوشیدن «اگواردنته» یا هرنوع مشروب الکلی دیگر.
۳ــ بازی ورق یا هر نوع بازی دیگر.
۴ــ گذراندن اوقات بیکاری در جائی دیگر.
۵ــ شکار کردن یا دادن اجازه شکار به‌بیگانگان.
۶ــ نزاع با همسایگان یا هرکس دیگر.
۷ــ عیادت از دوستان بیمار.
۸ــ برپا کردن مجلس رقص بدون اجازه مالک.
۹ــ رواج دادن شایعات.
۱۰ــ تظاهر به‌بیماری برای فرار از کار.

www.ketabha.org

هر کس از این مقررات اطاعت نکند باید در ظرف ۲٤ ساعت از این سلک خارج شود.

در «ریوگراندونورت[60]» از هر ۱،۰۰۰ کودک ٤٦۳ نفر قبل از یک سالگی می‌میرند. غذای آنان نانی است که از آرد بخصوص تهیه می‌شود (از ریشه نشاسته‌دارگیاهی به‌نام «مانیوک[61]» وملاس) . هرگز شیر نمی‌آشامند و گاهی آب هم ندارند. صاحبان املاک‌شکایت را کار «عده‌ای دزد و کمونیست» می‌دانند.

یکی از مالکان «پارائیبا[62]» به نام «ژوآسیل‌پریرا[63]» می‌گفت: «ماسردم دست‌ودلبازی هستیم، اگر رعیتی بمیرد، یا زنش بمیرد، یا بچه‌اش بمیرد چه کسی مخارج کفن و دفن را می‌پردازد؟ مالک.» اما هنگامی که یکی ازهمین رعیتهای اجاره‌نشین در «ریوگراندونورت» به‌نام «آنتونیوآولینوآکا[64]» بدون اجازه ارباب درخت موزی در زمین اجاره‌ای کاشت ارباب که «آنتونیوموریرا[65]» نام داشت با آتش زدن خانه و محصول رعیت واکنش نشان داد. در چنین شرایطی حتی کشیشهای کلیسای کاتولیک نیز انقلابی می‌شوند، همانطورکه، برای نمونه ، پدر روحانی «اسرسن نگریروس[66]» در «سانتاکروز» در ایالت «ریوگراند دونورت» به‌پیروانش گفت: «شما حق دارید در خانه‌تان بزی داشته باشید که شیرش را به کودکتان بدهید. اگر ارباب آمد و خواست بز شما را بکشد، در حقیقت قصدجان کودک‌شما را کرده است. پیش از آنکه او بز شما را بکشد، شما او را بکشید».

با این‌حال کشیش نتوانست بگوید که دهقان چگونه باید بز را بدست آورد. بیشتر دهقانان حتی طنابی ندارند که مانع از فرار بز شود. بیش از دو میلیون انسان در تمام طول سال عملا گرسنه‌اند (غذای آنان کمتر از ۱۰۰ کالری در روز است). بسیاری از آنان خودشان یا افراد خانواده‌شان را به بردگی می‌فروشند تا ازگرسنگی رهائی یابند. یکی‌از روزنامه‌های «بلوهوریزونته» بیش از ۵۰۰،۰۰۰ قربانی را که به بهائی در حدود ۱،۵۰۰،۰۰۰ دلارفروخته

60. Rio Grand do Norte. 61. Manioc. 62. Paraiba.
63. Joacil Pereira. 64. Antonio Avelino Acca.
65. Antonio Moreira 66. Emerson Negreiros.

www.ketabha.org

شده بودند کشف کرد و یکی از خبرنگاران برای اثبات این امر زن‌وشوهری را به‌مبلغ ۳۰ دلار خرید. برده‌می‌گفت. «من آدمهای خوب زیادی را دیده‌ام که‌در لحظی بسر می‌بردند بنابراین از اینکه خودم را فروخته‌ام ناراحت نیستم». در سال ۱۹۵۹ وقتی یکی از برده فروشان در«سائوپائولو» دستگیر شد اعتراف کرد که با بسیاری از دامپروران، صاحبان مزارع قهوه و شرکتهای ساختمانی برای فروش «کالا»ی خود تماسهائی داشته است — البته بجز دختران کمسال که به روسپی‌خانه‌ها فروخته می‌شوند.

اما تنها در پیش رفتگی پهناور شمال خاوری نیست که مردم ازگرسنگی و بیماری می‌میرند. در قسمتی از «ریو» در محله فقیرنشین دامنه «تپه‌ها» به‌نام «فاولاس [67]» که بیش از یک میلیون (از سه میلیون جمعیت ریو) در آن زندگی می‌کنند، جائی که تنها آب آشامیدنی این مردم از باران تهیه می‌شود، بارانی که‌گهگاه باعث آوارو درهم کوبیدن خانه‌های‌گلی می‌شود— زنی باردار به‌من‌گفت: «دو کودک اولم چند ماه پس از تولد مردند. اکنون تنها امید من این است که این فرزندم پسر باشد. پسری که بزرگ و قوی شود تا بتواند انتقام مرگ برادر و خواهرش را بگیرد.» از او پرسیدم که به نظرش مسؤول کیست، جوابش رک و نیشدار بود:

— «تو— وهمهٔ کسانی از قماش توکه می‌توانید این کفش و لباس را بپوشید. من فکر می‌کنم پولی که برای خرید همین قلم داده‌ای می‌توانست یکی از بچه‌های مرا از مرگ برهاند».

نه آن زن و نه هیچ کدام ازکودکانش نجات نیافته‌اند. اما به‌گفتهٔ وزارت امور خارجهٔ ما برزیل نجات یافته است. در بهار ۱۹۶۴ ایالات‌متحد، جناح راست ارتش برزیل و«کارلوس‌لاسردا» دوست قدیمی، که تشنه قدرت است برای «جلوگیری ازکمونیست شدن برزیل» به‌گولارت‌حمله کردند. سپس نظامیان یکی از همکاران خود به‌نام مارشال «هوبرتوکاستلوبرانکو[68]» را به «ریاست جمهوری» منصوب کردند، و بیش از چهل‌هزار نفر از میانه‌روها و ناسیونالیستها را دستگیر کردند (اما هیچ یک از اعضای کمیته مرکزی حزب دستگیر نشدند)،حقوق سیاسی همهٔ افراد از جمله رجال مشهوری چون «کواد-

67. Favelas 68. Humberto Castelo Branco.

www.ketabha.org

روس»، «گولارت» و «کوبیتچک» را کـه مخالف آنـان بودنـد، سلب کـردنـد. ایالات‌متحد هورا کشید. پرزیدنت جانسون «بهترین آرزوهایش» را برای‌حکومت جدیـد، حتی‌پیش‌از آنکه‌گولارت خاک‌برزیل‌را به‌سوی تبعیدگاه خود در اسپانیا ترک کند، فرستاد. بریزولا نیز کـه کلیهٔ حقوق خود را از دست داد، نخست به‌فعالیت زیرزمینی پرداخت و سعی کرد که رهبری مقاومت را در دست بگیرد. اما وقتی دریافت که میانه‌روها و اصلاح‌طلبان هرگز نمی‌جنگند او نیز به تبعید رفت — به کشور همسایه «اوروگوئه»— تا بتواند از آنجا برای رهبری انقلاب کاری بکند. بنظر می‌رسد که ارتجاع دربرزیل عجله دارد تا پیش‌گوئی«گیلبرتو فریر» زودتر بحقیقت بپیوندند. اوگفته است «برزیل بزودی بدل بـه‌چین د یگری در منطقه استوائی خواهد شد».

www.ketabha.org

۵

مکزیک

در این نیمکرهٔ رنجهای بی‌پایان، شاید مکزیکیها بیش از دیگران از جنگها، اشغال بیگانگان، استثمار و افراط و تفریط در ثروت و فقر، رنج برده‌اند. خاک مکزیک از هر چیز دیگر رام نشدنی‌تر است. فقط ده‌درصد آن قابل کشت و زرع است که قسمت اعظم آن نیز، نه حاصلخیز و نه هموار و نه قابل‌آبیاری است، و براین ده‌درصد بیش از نیمی از اهالی مکزیک زندگی می کنند.

این مردم هیچ شباهتی با مردمی افسانه‌ای، که ما از آنان آفریده‌ایم، ندارند. مکزیکیها که بیشترشان خون سرخپوستی دارند سخت کوش وپر کارند، نه شکوه‌ساز و غمگین. اگر به‌آنان امکان داده شود که از نصف دسترنج خویش بهره‌گیرند، می‌خوانند و می‌رقصند و قهقهه سر می‌دهند و حتی «بیگانه[1]»های امریکائی را که از نظر آنان بازماندگان ربایندگان بخشی‌بزرگ از سرزمین پدری آنانند، در شادی خویش شریک می کنند. اگر مدتی‌دراز تحت فشار بیش ازحد باشند، می‌دانند چگونه شورش کنند و بجنگند.

آنان بسیار جنگیده‌اند، اما پرافتخارترین جنگشان جنگی بود که با خود داشتند، نظر این نبود که انقلاب مشهور آنان که در ۱۹۱۰ شروع شد به انقلابی «اجتماعی» منجر شود— دست کم سیاست پیشگانی که در آغاز هدایت انقلاب را در دست داشتند چنین نمی‌خواستند. برای آنان انقلاب چیزی بوددر ردیف تعویض نگهبانان، یا وسیله‌ای برای رهائی از دستگاه خود کامهٔ (اما نه چندان ستمکار) «پرفیریودیاز[2]» اما رهبران نیز گاهی دنباله‌رو می‌شوند و نیروهائی که خود آزاد کرده‌اند ابعادی فوق تصورشان پیدا می کند.

---

1. Gringos 2. Porfirio Diaz.

www.ketabha.org

«فرانسیسکو– مادرو[3]» که نخستین موج انقلاب را رهبری کرد، مسلماً مردی درستکار و اصولی بود اما زمینداری ثروتمند هم بود که شاید لزوم تغییر را درک می کرد بی‌درک عطشی که سرخپوستان و دهقانان را رنج می‌داد. این «عطش»، مردانی چون «پانچوویلا[4]»، «امیلیانو زاپاتا[5]» و نیز سیلابی را می‌خواست که گرچه حکومتهای «انقلابی» اخیر مکزیک تا حدی توانسته‌اند موقتاً آن را مهار کنند، هنوز از حرکت باز نایستاده است.

«مادرو» ترور شد. جانشینش به‌تبعید رفت. سپس «ونوستیانو کارانزا[6]» آمد که خود جزئی از سیل بود. شخصاً نتوانست عظمت این سیل را دریابد، اما طراح با هوش و انقلابی «آلوارواوبرگون[7]» که اجازه داد سیل تمامی سرزمین مکزیک را فراگیرد، راهنمایش بود. در سال ۱۹۱۷ مکزیک دارای یکی از پیشروترین قوانین اساسی جهان بود.

به‌رغم اخطارهای مکرر پرزیدنت «وودروویلسون[8]» مبنی بر اینکه مکزیک باید اموال ایالات‌متحد را محترم شمارد و متعاقب آن دخالت مسلحانه ما (لشکرکشیهای ژنرال «جان پرشینگ[9]»)، قانون اساسی جدید مکزیک دارای موادی از این قبیل بود (ماده ۲۷) با جهان‌بینی انقلابی در مورد اموال و دارائی «مالکیت اراضی و آبها... قبل از هر چیز متعلق به ملت است ... (و) ملت همیشه این حق را خواهد داشت که محدودیتهائی به‌سود جامعه براموال خصوصی تحمیل کند... تا بتوان ثروت عمومی را حفظ و بطور متعادل توزیع کرد... مالکیت سوختهای زیرزمینی، مخازن نفت و کلیه هیدروکربنها به‌صورت جامد، مایع یاگاز ازان ملت است.» ماده ۱۳۰ قدرت کلیسا را در هم شکست. ماده ۱۲۳ حقوق کارگران را به‌آنان بازگرداند. از نظر تئوری مکزیک پیروزی خویش را باز یافته بود.

اما عمل به‌اندازه حرف چشمگیر نیست. وقتی «کارانزا» بدون در نظر گرفتن «اوبرگون» خواست جانشینی برای خود برگزیند، «اوبرگون» شورش کرد و انقلاب فرو نشست. «اوبرگون» در ۱۹۲۰، «پلوتارکوالیاس کالس[10]» در

3. Francisco I. Madero
4. Pancho Villa
5. Emiliano Zapata
6. Venustiano Caranza
7. Alvaro Obergon
8. Woodrow Wilson.
9. John J. Pershing
10. Plutarco Elias Calles

www.ketabha.org

۱۹۲۴ و سه تن دیگر که «کالس» از آنان حمایت می‌کرد یکی پس از دیگری به ریاست جمهوری رسیدند و انقلاب را استحکام بخشیدند. ممکن است که اینان و همکارانشان بدانگونه که تاریخ نویسان ما دوست دارند قلمفرسائی کنند، فاسد بوده باشند. ممکن است مرتکب اشتباههای متعددی شده باشند، زیاده‌رویهائی کرده باشند، انتخاباتی را با صحنه‌سازی راه انداخته باشند یا شیوه‌های دمکراسی را زیرپا گذاشته باشند، اما آنان توزیع اراضی را هم شروع کردند، برنامه‌هائی برای اصلاحات آموزشی داشتند و فرهنگ ملی را توسعه دادند، (خاصه «خوزه واسکونسلوس[11]» وزیربا کفایت فرهنگ «اوبرگون»)، به کارگران دستمزدهای بالاتری دادند، قدرت ارتجاعی بی‌حد کلیسای مکزیک را مهار کردند و در چهارچوب حکومتی انقلابی ثباتی بوجود آوردند[12].

تا سال ۱۹۳۴ «کالس» و همدستانش بیش از آن ثروتمند شده بودند که انقلاب برایشان اهمیت داشته باشد. آنان می‌خواستند راحت باشند. بنابراین به‌این نتیجه رسیدند که دیگر باید انقلاب و اصلاحات را متوقف کنند. به‌این ترتیب در ۱۹۳۴ «کالس» به‌یکی از یارانش کمک کرد تا انتخاب شود و او مردی بود سرخپوست از ناحیهٔ «میکوآکان[13]» که فقط سه سال به مدرسه رفته بود. مردی که از دوازده سالگی مخارج خانواده‌اش را تأمین کرده بود و از ۱۶ سالگی تحت فرمان ژنرال «کالس» در جنگهای انقلاب جنگیده بود و حتی پس از انقلاب نیز به‌عنوان وزیر و استاندار ایالت «میکوآکان» به «کالس» خدمت کرده بود — بطور خلاصه همکاری بود وفادار که طبق فرمان عمل می‌کرد و زبان به‌اعتراض نمی‌گشود.

این مرد ژنرال «لازارو کاردناس[14]» بزرگترین رئیس جمهوری مکزیک بود که حتی امروز نیز او را روح و وجدان انقلابی مکزیک می‌دانند.

«کاردناس» می‌بایست در نخستین روزهای مبارزات انتخاباتی ۱۹۳۴، «کالس» را حیرت‌زده کرده باشد، او با اینکه از انتخاب خویش مطمئن بود،

---

11. Jose Vasconcelos.

۱۲. «اوبرگون» در ۱۹۳۸ بوسیلهٔ کاتولیکی متعصب ترور شد و نزدیک بود شورشی نظامی بوجود آید.

13. Michoacan. 14. Lazaro Cardenas.

www.ketabha.org

فعالیت شدیدی را آغاز کرد، به‌مسافرتهای بیشماری پرداخت که ظاهراً برای مبارزهٔ انتخاباتی انجام می‌شد و در حقیقت هدفش تجدید تماس مستقیم با مردم بود. پس از انتخاب به‌تدریج با کوتاه کردن تدریجی دست دوستان نزدیک رئیس‌جمهوری سابق، از ارتش و با مسلح کردن‌گروههای کارگران و دهقانان برای ایجاد تعادل در مقابل ارتش از نفوذ رئیس جمهوری سابق کاست. گروهی از ژنرالها تمرد کردند و حتی چندتائی از طرفداران «کالس» سر به شورش برداشتند. (ژنرال «ساتورنینوسدیلو[15]» در «سان‌لویس‌پوتوسی[16]» که ناچار به تسلیم یا شورش شد راه دوم را انتخاب کرد و به‌قتل رسید). سرانجام «کالس» مجبور به تسلیم و ترک مکزیک شد.

«کاردناس» زرنگ و با کفایت بود اما پیروزی او فقط به کمک مردم میسر شد. «کاردناس» بی‌شک محبوب‌ترین قهرمان مکزیک بود و هنوز هم هست. ساده زندگی می‌کرد، در خانه و دفترش به‌روی همه باز بود و کارش را به‌بهترین‌وجهی که می‌توانست انجام می‌داد. کار او، به‌نظر خودش، بازگرداندن انقلابی که موقتاً متوقف شده بود، به زادگاهش، یعنی جامعهٔ دهقانی مکزیک بود.

او با انرژی فوق بشری که همکارانش را از پا می‌انداخت، از هزاران دهکده بازدید می‌کرد، ساعات بی‌پایانی به‌مشکلات مردم‌گوش می‌داد و برای رفع این مشکلات به‌طریق انسانی و منصفانه و قابل فهم اقدام می‌کرد.

شخصاً به کار انتقال صدها قطعه زمین به‌دهقانان نظارت کرد و در طول ۶ سال ریاست جمهوری خود بیش از ۴۵،۰۰۰،۰۰۰ جریب زمین را بین دهقانان توزیع کرد. در پایان ریاست‌جمهوری او یک‌سوم از مکزیکیها به‌حقوق خود رسیده بودند.

«کاردناس» جریانهای کارگری مکزیک را نیز تقویت کرد «کنفدراسیون کارگران مکزیک» به‌رهبری «ویسنت لوسباردوتولیدانو[17]» به‌یکی از پشتیبانان نیرومند «کاردناس» مبدل شد و «کنفدراسیون کارگران امریکای لاتین»، که در ۱۹۳۸ به‌پشتیبانی «کاردناس، لوسباردو» بوجود آمد، موفق شد کلیهٔ

15. Saturnino Cedillo. 16. San Luis Potosi.
17. Vicente Lambrdo Toledano

www.ketabha.org

سندیکاهای کارگری امریکای لاتین را متحد کند. حتی توانست حمایت سندیکاهای کارگری ایالات‌متحد، (سندیکای «یو.ام. دبلیو. آ[18]» به ریاست «جان لوئیس[19]») و فرانسه (سندیکای «سی. جی. تی[20]» به ریاست «لئون ژوهاکس[21]») را جلب کند.

بحران بزرگ دوران ریاست‌جمهوری کاردناس در ماه مه ۱۹۳۷ و بر سر نفت شروع شد. ۱۷،۰۰۰ نفر کارگران صنایع نفتی متعلق به‌انگلستان (۶۰ درصد) و امریکا (۴۰ درصد) برای دستمزد بیشتر اعتصاب کردند. شرکتها از تسلیم به خواست کارگران امتناع کردند ومسأله به کمیسیون رفع اختلاف وزارت کار که اعضای آن پس از تصفیه «کاردناس» غیر قابل خریداری بودند ارجاع شد. کمیسیون اعلام داشت در حالی که دستمزد حقیقی کارگران نفتی، در ایالات‌متحد از سال ۱۹۳۴ به‌بعد ۸/۷۵ درصد اضافه شده است دستمزد حقیقی کارگران نفتی مکزیک در همین مدت ۲۳ درصد کاهش یافته است در صورتی که درآمد خالص شرکتهای نفتی که در ایالات‌متحد ۱/۴۴ درصد است در مکزیک به ۱۷/۸۲ درصد بالغ می‌شود. کمیسیون سپس به‌شرکتهای انگلیسی- امریکائی دستور داد اضافه دستمزد کارگران را بپردازند، اما شرکتها با «خریدن» صفحات روزنامه‌ها و تبلیغ علیه کمیسیون واکنش نشان دادند. آنان اعلام داشتند که به‌این تصمیم تسلیم نخواهند شد. کوششهای «کاردناس» برای جلب رضایت آنان بی‌نتیجه ماند. سرانجام در ۱۸ مارس ۱۹۳۸ کاردناس براساس یکی از قوانین اسپانیائی سال ۱۷۸۳ («چارلزسوم[22]» «معادن ملک پادشاهی اسپانیا هستند») و نیز مادهٔ ۲۷ قانون اساسی، فرمانی صادر کرد و شرکتها را ملی اعلام داشت. کاردناس موافقت کرد که مبلغ ۲۳،۹۹۰،۹۹۱ دلار «با در نظرگرفتن ارزش حقیقی تأسیسات‌منهای استهلاک دستگاههای مختلف»، به‌عنوان غرامت پرداخت شود. (شرکتها مبلغ ۴۰،۰۰۰،۰۰۰ دلار مطالبه کردند اما سرانجام مبلغ پیشنهادی کاردناس را پذیرفتند). مکزیکیها به‌رهبری کاردناس سرانجام موفق‌شدند مکزیک‌را به عمل همچنانکه به حرف، دو باره فتح کنند.

18. UMWA 19. John L. Lewis
20. CGT 21. Léon Jouhaux 22. Charles III

www.ketabha.org

پیروزی مکزیکیها به‌دست جانشینان کاردناس («آویلا کاماچو[۲۳]» از ۱۹٤۰ تا ۱۹٤٦، «میگوئل آلمان[۲٤]» از ۱۹٤٦ تا ۱۹۵۲ و «آدولفورویز کورتینس[۲۵]» از ۱۹۵۲ تا ۱۹۵۸ و «آدولفولوپزماتیوس[۲٦]» از ۱۹۵۸ تا ۱۹٦٤) به‌سرعت متوقف یا مهار شد. تصور نمی‌رود نفر بعدی «گوستاودیاز اورداز[۲۷]»، نیز این روندرا تغییردهد. این رؤسای جمهوری کشور را به‌سوی جناح راست سوق داده‌اند، محیطی مناسب برای فاسد شدن مقامات عالی کشور ایجاد کرده‌اند و «حزب انقلابی مکزیک» (آر— پی—آی) را بدل به‌دستگاهی شبیه‌به باشگاه دمکراتهای امریکا کرده‌اند. این حزب با کنترل کردن صورت اساسی رأی دهندگان، و آراء (در مکزیک دستگاههای رأی‌گیری وجود ندارد) و شمارش آراء درحقیقت همه چیز را در مکزیک می‌چرخاند. این حزب از ۱۹۲۸ به‌بعد چنین قدرتی داشته است. اما پس از «کاردناس» به‌حزبی متعلق به‌طبقهٔ متوسط و در خدمت طبقهٔ متوسط و طبقات بالا بدل شده است.

از زمان «کاردناس»، دستگاه پلیسی حزب به کمک نیروهای حکومت فدرال، گهگاه قدرت خود را علیه «حزب اقدام ملی» که حزبی مخالف دولت و درجناح راست افراطی است متمرکز کرده‌اند، اما این نیرو بیشتر علیه جناح چپ به کارگرفته شده است. «حزب اقدام ملی» هرگز امکان پیروزی در انتخابات را، حتی در صورت آزادی انتخابات، نداشته است. با این حال پلیس حزب دولتی تظاهرات این حزب را در ۱۹۵۸ باگاز اشک‌آور درهم کوبید، در ۱۹۵۹ رهبر این حزب— «کارلوس پیندا[۲۸]»— را در «کامپی‌چه[۲۹]» ربود و کتک زد و پنج نفر از تظاهرکنندگان را کشت، و نیز در ۱۹۵۹ چهارصد نفر از کسانی را که به‌انتخابات تقلبی در «یوکاتان[۳۰]» اعتراض داشتند، دستگیر کرد. در ۱۹٦۱ «ریکاردوتوپت[۳۱]» یکی از ژنرالهای پیر جنگهای دهقانی ۱۹۱۰، که چپ‌گرا بود، کوشید به‌عنوان نامزد فرمانداری به کنوانسیون حزب دولتی وارد شود. پلیس با ایجاد موانعی از حرکت طرفداران او جلوگیری کرد و به سبب اعتراض

23. Avila Camacho. 24. Miguel Aleman.
25. Adolfo Ruiz Cortines. 26. Adolfo Lopez Mateos.
27. Gustavo Diaz Ordaz. 28. Carlos Pineda.
29. Campeche 30. Yucatan. 31. Ricardo Topete.

www.ketabha.org

آلمان، پلیس حزبی تظاهرکنندگان را با گاز اشک‌آور و مسلسل متفرق و خود ژنرال را مضروب کرد. همان سال در نزدیکی «آکاپولکو[۳۲]» پلیس حزبی به ۱۱،۰۰۰ نفر ساکنان املاکی که زمین خواران به آن طمع کرده بودند دستور داد از این املاک دست بردارند و برای اینکه زهر چشم بگیرد ۹ نفرشان را با مسلسل زخمی کرد. شش تن از زخمی‌شدگان زن و کودک بودند.

درسپتامبر ۱۹۶۱ در بسیاری از نقاط مکزیک شورشهای دهقانی برپا شد. مثلا در پانزدهم این ماه در حدود ۲۰۰ نفر دهقان‌گرسنه به پاسگاه نظامی در «جالیتپان[۳۳]»— ایالت «وراکروز[۳۴]»— حمله بردند. جمعاً یکصد نفر از آنان بقتل رسید و صد نفر دیگر مجروح شد. پرزیدنت «لوپزماتیوس» به جای ایجاد تسهیل در شرایط زندگی آنان با دستگیرکردن یک‌هزار نفر مظنون در پنجاه‌شهر از «یوکاتان» تا «باجا[۳۵]» واقع درکالیفرنیا واکنش نشان داد. بطورکلی از ۱۹۴۰ به‌بعد براساس این فکر دور از حقیقت که مکزیک دارای اکثریت عظیمی از طبقهٔ متوسط است[۳۶]، و به‌رغم برنامه‌های پراکنده توزیع اراضی که سروصدای فراوان در بارهٔ آن بپا می‌کنند، حزب دولتی «آر. پی. آی» همیشه علیه دهقانان عمل کرده است.

از ۱۹۴۵ به‌بعد زمینهای تقسیم شده از زمینهای بسیار بی‌حاصل و غیر قابل آبیاری بوده است. امروز ۵۰ درصد زمینهای قابل کشت وزرع مکزیک در دست دهقانان است. (نیم دیگر را مزارع بزرگی تشکیل می‌دهند که در آنها ۲،۰۰۰،۰۰۰ نفر کشاورزکار می‌کنند). اما فقط ده‌درصد از دهقانان می‌توانند از اعتبارهای دولتی استفاده کنند. بقیه دهقانان همچون روزگاران گذشته که به وسیلهٔ زمینداران غایب به‌زمین وابسته بودند، اکنون به‌خاطر وامهائی که از بانکها گرفته‌اند، بانکهائی که متعلق به متنفذان «انقلابی» جدید مکزیک است، گرفتار شده‌اند. «لوپزماتیوس» هرگز زمینی قابل آبیاری را بین دهقانان توزیع نکرده است، او همچنین از اعطای اعتبار، ماشین‌آلات یا کمکهای فنی به‌مزارع

32. Acapulco. 33. Jalitpan.
34. Veracruz. 35. Baja.

۳۶. طبقهٔ متوسط در مکزیک بیشتر از سایر کشورهای امریکای لاتین است، اما نه آنقدر که محققان جامعه‌شناس می‌خواهند که ما باور کنیم.

www.ketabha.org

همگانی سر باز زده است. بدین‌ترتیب مزارع همگانی که روزی مایهٔ افتخار مکزیک بود اکنون به‌مزارعی بسیار کم سود بدل گشته است.

قانون مکزیک داشتن بیش از ۱۰۰ هکتار زمین را منع کرده است. بااین حال از آنجا که فقط ۴،۰۰۰،۰۰۰ هکتار از ۴۰،۰۰۰،۰۰۰ هکتار زمینهای مکزیک قابل آبیاری است (وحداکثر ۷،۰۰۰،۰۰۰ هکتار را می‌توان آبیاری کرد)، یکصدهکتار زمین قابل آبیاری ملک فوق‌العاده با ارزشی است. به‌علاوه زمینداران بزرگ با تفکیک زمین به قطعات یکصدهکتاری و تقسیم آن بین افراد خانواده و صدها تن از دوستان رؤسای جمهوری راهی قانونی پیدا کرده‌اند و اینک همین گروه، زمینداران بزرگ مکزیک را تشکیل می‌دهند. «لوپزماتیوس» وعده داده بود که زمینهای قابل آبیاری را بین کشاورزان تقسیم کند. او به‌این وعدهٔ خود وفا نکرده است.

«لوپزماتیوس» که فرزند خانواده‌ای از اداریهای جدید و متعلق به طبقهٔ متوسط است شخصاً مردی درستکار است[۳۷]، اما محدودیت دید سیاسی‌اش باعث شده است که حکومتش جسارت لازم را نداشته باشد. حکومت اوقدمهائی در اینجا و آنجا برداشت اما اقداماتش علیه فقر، عقب ماندگی و عدم تعادل در توسعه صنعتی مکزیک طبق برنامه نبود. دستگاه اجرائی «لوپزماتیوس» سیاستهائی را به‌مرحلهٔ اجرا گذاشت که به‌سود ثروتمندان بزرگ است (یک درصدجمعیت ۵۰ درصد درآمد را به‌خود اختصاص داده است) و برای اجرای این سیاستها به کرات به‌طرز بیرحمانه‌ای ضد انقلابی شده است.

یکی از نمونه‌های چنین اعمال ضد انقلابی که اخیراً مشاهده شد نسبت به‌مردی به‌نام «روبن‌جارامیلو[۳۸]» و خانواده‌اش انجام گرفت.

«جارامیلو» در همین قرن در کوهستانهای ایالت «مورلوس[۳۹]» زاده شده است، هنوز جوان بود که به «زاپاتا» در مبارزاتش برای «زمین وآزادی» پیوست. در پایان جنگهای مسلحانه به زادگاهش «مورلوس» بازگشت و رهبری گروهی دهقان را بدست‌گرفت و دائماً تهدید می‌کرد که چنانچه اصلاحات ارضی ادامه

---

۳۷. مکزیکیها دوست دارند درباره‌اش بگویند که او «نقطهٔ وسط بود ـ نه دست چپ نه دست راست ـ بی‌بو و خاصیت.»

38. Ruben M. Jaramillo. 39. Morelos.

www.ketabha.org

نیابد شورش خواهد کرد. غالباً افرادش را به زمینهای تقسیم نشده می‌برد و آنقدر می‌ماند تا زمینها تقسیم شوند یا نیروهای فدرال اخراجشان کنند. اوخشن وگاه بیرحم بود وگهگاه بیش از آن خشمگین می‌شد که بتواند از اشتباه‌بپرهیزد. اما همچون «امیلیانو زاپاتا» رهبر حقیقی دهقانان بود.

در دوره «کاردناس»، جارامیلو دلیلی برای جنگیدن نداشت. اما پس از او بار دیگر صدایش بلند شد. تا زمانی که اصلاحات ارضی در جریان بود فعالیتهای او مسالمت‌آمیز بود. اما وقتی «رویز کورتینس» برنامهٔ اصلاحات را بکلی متوقف کرد، با مردانش به کوهستان رفت. تانکها، سواره‌نظام، توپخانه و نیروی هوائی به‌تعقیب او پرداختند. اما او که دهقانان «سورلوس» یاریش می‌دادند و به‌راههای کوهستانهای «سورلوس» آشنائی داشت دستگیر نشد.

وقتی «لوپزماتیوس» به‌ریاست جمهوری رسید او را مورد عفو قرار داد و او به‌خانه بازگشت و سپس در دیداری با «لوپزماتیوس» به‌او گفت که به چه خاطر جنگیده است و اگر تقسیم اراضی شروع نشود بار دیگر به‌جنگ خواهد پرداخت. «لوپزماتیوس» وعده داد که انقلاب را دو باره به «سورلوس» بازگرداندو دو مردبه‌شیوهٔ امریکائیان‌لاتین یکدیگر را درآغوش گرفتند، این‌صحنه که عکاسان از آن عکس برداشتند در همهٔ مکزیک معروف شد و «جارامیلو»، غرورآمیز دیوار اتاقش را با این عکس آراست.

اما «لوپزماتیوس» او را ازیاد برد. «جارامیلو» انتظار کشید و باز هم انتظار کشید و در ۱۹۶۱ بر آن شد که دیگر انتظار نکشد و از این‌رو با پنج هزار دهقان بی زمین چندین مزرعهٔ بزرگ را همراه با قطعاتی از زمینهای بایر در «میکاپا[40]» و «ال‌گوارین[41]» تصرف کرد. از آن جمله بود قطعات بزرگی از زمینهای زراعت نشده ومتعلق به‌زمینداری ثروتمند به‌نام «راسون اسپین[42]» دوست «نوربرتولوپزآولار[43]» استاندار «سورلوس». موضوع به‌وزارت کشاورزی کشید که در آنجا مسلم شد زمین واقعاً بایر بوده و می‌بایست تقسیم شود. «جارامیلو» که به هدفش رسیده بود، افرادش را در زمین جدیدشان رها کرد و خود به‌خانه‌اش بازگشت. چند هفته بعد وزارت کشاورزی تغییر رأی داد و

40. Michapa. 41. El Guarin. 42. Ramon Espin.
43. Norberto Lopez Avelar.

www.ketabha.org

«جارامیلو» را به خاطر تجاوز به اموال خصوصی یاغی نامید.

در اوایل ۱۹۶۲ وزیر منابع هیدروالکتریک اعلام کرد که باید رودخانه‌های «آماکوزاک[44]» و «سان‌جرومینو[45]» برای ساختمان سدی به یکدیگر متصل شوند و نیروی برق وطرحهای آبیاری حاصل از ساختمان این سد، بیش از ۴۰۰،۰۰۰ هکتار از اراضی «میکاپا» و «ال‌گوارین» را به انبار غله ایالت «مورلوس» بدل خواهد کرد. وقتی وزارت کشاورزی تصمیم به‌تقسیم اراضی مزبور گرفت ازچنین طرحی آگاهی نداشت. پروفسور «روبرتوباریوس[46]» وزیر کشاورزی در این مورد گفت «من نمی‌دانستم که چنین معدن طلائی را همراه باقدرت سیاسی در اختیار اینها خواهیم گذاشت.» به‌این ترتیب در سیزدهم فوریهٔ ۱۹۶۲ «پاسکال کورنجو بروم[47]» فرمانده منطقه نظامی «مورلوس» فرمان یافت که زمینهای اشغالی کشاورزان را تخلیه کند. «جارامیلو» به‌جستجوی راه حل مسالمت‌آمیزی پرداخت. روز ۱۸ مارس خواست با رئیس‌جمهوری ملاقات کند، امّا به‌او اجازهٔ ملاقات داده نشد و او به‌خانه‌اش در «تلاکیلتن‌آنگو[48]» خانه محقر و یک طبقه‌ای که در آن با زن باردارش «اپی‌فانیا[49]» و سه پسر نوجوانش زندگی می‌کرد، برگشت.

آنان همگی در ساعت ۲/۳۰ بعد از ظهر روز بیست‌وسوم ماه مه ۱۹۶۲ در خانه‌شان بودند که ۶۰ نفر سرباز و غیرنظامی با دو کامیون و دو جیپ ارتشی وارد شدند. خانه‌را محاصره کردند و مسلسلها را روبه‌مدخل خانه سوار کردند و به «جارامیلو» دستور دادند از خانه خارج شود. پس از خروج او محاصره کنندگان به‌خانه هجوم بردند و «اپی‌فانیا» و سه پسرش را نیز بیرون آوردند، و آنان را به‌داخل کامیونها ریختند و با خود بردند. عدهٔ کثیری ازهمسایگان و عابران تا اینجای داستان را بچشم دیده‌اند.

دو ساعت بعد نزدیک حفاریهای باستانشناسی در «خوچی‌کالکو[50]» دهقانان خانواده «جارامیلو» را مرده یافتند، هرکدام از قربانیان گلوله خلاصی در سر داشتند. گلوله‌ای با کالیبر ۴۵/۰ و بدنهایشان باگلوله‌های مسلسل

44. Amacuzak. 45. San Jeromino.
46. Roberto Barrios. 47. Pascal Corenjo Brum.
48. Tlaquiltenango. 49. Epifania. 50. Xochicalco.

www.ketabha.org

«تامپسون[51]» سوراخ شده بود[52].

با وجود شهود، جای گلوله‌ها، تاریخ و حقایق، مطبوعات مکزیک — و طبیعتاً مجلهٔ تایمز— کوشیدند این جنایت را به‌حادثه‌ای مبنی بر انتقام‌جوئی شخصی بدل کنند. اما شکی نمی‌توان داشت که «جاراسیلو» به‌دستور مقامات حزبی «آر. پی. آی» کشته شده است ، زیرا نمایندهٔ خواستهای برآورده نشده دهقانان مکزیک پس از انقلاب بود.

51. Thompson.

۵۲. فشنگهائی که دراطراف اجساد یافته شدهمگی‌مارك کارخانه«فابریکا ناسیونال دمونیسیون» و تاریخ ۱۹۵۴ و ۱۹۵۳ را داشتند. این کارخانه فقط برای ارتش اسلحه می‌ساخت. رئیس‌پلیس «مورلوس» به‌نام «گوستاوواورتگا رویاس»چند ساعت بعد از سوءقصد، به‌خبرنگاران گفت که«پلیس قضائی فدرال» شب قبل از او تقاضای اسلحه و جیپ کرده بود. اما چون دنباله تقاضا را نگرفتند با آنان تماس گرفته بود وجواب شنیده‌بود که «دیگر لازم نیست،مسأله حل‌شده‌است» این مربوط به یك‌ساعت‌ونیم پس‌ازکشتارجاراسیلوها بود. (اورتگا بعدها درجواب «بازرس» رسمی دولت این گفتگو را انکار کرد.)

www.ketabha.org

بخش سوم

پیروان

www.ketabha.org

دگرگونی اجتماعی در «کوستاریکا» ممکن است در جائی همچون «آرژانتین» باعث ایجاد علاقه، برانگیختن همبستگی یا بوجود آوردن تغییرات ناگهانی شود، و حتی ممکن است تحولات سیاسی را موجب شود. اما مسلماً ساختمان اقتصادی وسیاسی آرژانتین تنها به‌خاطر دگرگونی در کوستاریکا از هم نخواهد گسیخت، یا دچار تحول اساسی نخواهد گشت. در عین حال وقوع انقلابی اجتماعی در آرژانتین می‌تواند حتی در کشورهائی به‌دوری کوستاریکا اثرات بسیار مستقیمی داشته باشد. این اثرات لزوماً به‌تقلید کشور اخیر از آرژانتین منجر نخواهدشد . اما کوستاریکائی غیرانقلابی، حتی در فاصله‌ای چنین عظیم نمی‌تواند از آرژانتینی انقلابی دراسان بماند. اینها حقایق زندگی سیاسی کشورهای کوچک و فقیراند که در قاره‌ای با کشورهای بزرگ و ثروتمند بسر می‌برند.

آشکار است که وقوع هر شورشی در آرژانتین، با شلیک اولین گلوله کشورهای شیلی، پاراگوئه و بولیوی را تکان خواهد داد ؛ برزیل، غولی که مرزهایش پنجه در همه کشورهای امریکای جنوبی— بجز شیلی و اکوادور— انداخته است، با تکانی تمامی قاره را خواهد غلتاند ؛ مکزیک، کشوری که نیمکره جنوبی را از «هیولای سفید شمالی» جدا کرده است، می‌تواند سیل انقلاب را در تمامی امریکای مرکزی جاری کند. چه خوب و چه‌بد آرژانتین، برزیل و مکزیک این نیرو را دارند که قاره امریکا را به

www.ketabha.org

دنبال خویش بکشند. این سه کشور باهم آنچنان نیرومندند که می‌توانند امریکای لاتین را به‌دلخواه اداره کنند. این سه کشور به‌عنوان انقلابیونی سربلند از «استقلال»، سرانجام دیگران را واخواهند داشت تا از این شیوه پیروی کنند.

www.ketabha.org

٦

شیلی

مردم شیلی که مدتها به‌حال آماده‌باش بسر برده‌اند احتمالا پیش از آنکه همسایگانشان از کرختی حکومتهای نظامی رهائی یابند موفق به‌فتح کشور خویشن خواهند شد — و شاید این پیروزی از طریق انتخابات آزاد بدست آید.

شاید یکی از دلایل چنین چشمداشتی دانش و بینش سیاسی مردم شیلی باشد و شاید توضیح این چنین پختگی سیاسی را در آمیزهٔ نژادی این‌مردم بتوان یافت، آمیزه‌ای که باعث شده است تا زیباترین زنان این نیمکره (ترکیبی از مهاجران اسپانیائی، آلمانی، ایتالیائی و به نسبت کمتری انگلیسی، ایرلندی، فرانسوی ویوگوسلاوی با بومیان سرخپوست «آرائوکو[1]») بوجود آیند.

چنین مهاجرتهائی هرگز به ارقام نجومی نرسید و بجز در یک مورد — مهاجرنشین آلمانی نزدیک «والدیویا[2]»— گروههای مهاجر به‌سرعت با مردم شیلی درآمیختند، با یکدیگر زناشوئی کردند، از زبان مادری خود دست‌برداشتند و خودبخود احساسی از سازش که پایه‌ای برای دمکراسی کار آمدی بشمار می‌رود، در آداب و سنن مردم شیلی تزریق کردند.

در حقیقت مردم شیلی کمتر از همه امریکائیان لاتین «کائودیلو» ها و یا دیکتاتورهای نظامی را تحمل کرده‌اند. ساکنین اولیهٔ شیلی، یعنی سرخپوستان «آرائوکو»، رؤسای قبایل را انتخاب‌می کردندو ازقبول سلطهٔ بیگانگان سر باز می‌زدند و مرتباً علیه مهاجمان— نخست «اینکاها[3]» و سپس کشورگشایان اسپانیائی— شورش می کردند. هنگامی که ژنرال «برناردو اوهیگینز[4]»

---

1. Arauco 2. Valdivia 3. Incas.
4. Bernardo O'Higgins.

www.ketabha.org

— نخستین قهرمان ملی و یکی از کسانی که آزادی شیلی را از اسپانیا بدست آورد و به‌عنوان اولین رئیس جمهوری شیلی انتخاب شد — کوشید تا در این کشور دیکتاتوری برقرار کند، سرنگون شد.

اما چنین سنتهای آزادیخواهانه و آگاهی سیاسی شیلی را از داشتن حکومتهای دمکراتیک و در عین حال مصیبت‌بار حفظ نکرده است. شیلی تا سال ۱۸۷۹ غالباً به وسیلهٔ (محافظه‌کاران) اداره می‌شد که معمولا زمینداران بزرگی بودند که آینده‌نگری‌شان در بارهٔ کشور خویش اندک بود. با این حال (لیبرالها)، که در مسائل اقتصادی فرق چندانی با محافظه‌کاران نداشتند، با روش حکومتی آنان مخالفت می‌کردند. و در سال ۱۸۶۵ هنگامی که حق آزادی عبادت (نه در ملاءعام)، و داشتن مدارس اختصاصی به‌غیر کاتولیکها داده شد، لیبرالها به پیروزی مهمی دست یافتند. در ۱۸۷۵ کنگره همهٔ دادگاههای کلیسائی را منحل و به‌قضات حق داوری دربارهٔ روحانیان را اعطا کرد و با اینکه اسقف اعظم به‌تکفیر نمایندگانی که به‌این لایحه رأی داده بودند پرداخت، کنگره حاضر نشد این رأی را باطل کند.

لیبرالها پیروزیهای دیگری هم داشته‌اند اما البته هیچ کدام اثرچندانی در بهزیستی توده‌ها نداشته است، مع هذا در سال ۱۸۷۹ «جنگ پاسیفیک[5]» برپا شد و نتایج آن تاحدی اساس کشور را دگرگون کرد. جنگ برسر نیترات شروع شد. منابع عظیم نیترات در ناحیه‌ای بیابانی که اکنون در شمال شیلی است، قرار داشت. بخشی از این سامان که از «کوپیاپو[6]» تا «آریکا[7]» ادامه دارد به «پرو» و بخشی که بندر «آنتوفاگاستا[8]» نیز جزو آن است به «بولیوی» تعلق داشت وفقط حاشیهٔ جنوبی آن متعلق به‌شیلی بود. اما شیلی ازمعادن واقع درهر سه قسمت بهره‌برداری می‌کرد و صاحبان صنایع تازه شکوفان آن، سر آن نداشتند که به همسایگان خویش بهره مالکانه بپردازند. از آنجا که سرمایه‌های عظیم خارجی خاصه انگلیسی، آلمانی وامریکائی در این جریان ذینفع بودند مسأله پیچیده‌تر شد. سرانجام شیلی بادوهمسایه‌اش پرو و بولیوی به جنگ پرداخت وناسیونالیستهای هر سه کشور از این جنگ به‌عنوان جنگ امپریالیستها یاد می‌کنند.

5. The war of the Pacific. 6. Copiapo. 7. Arica.
8. Antofagasta.

www.ketabha.org

شیلی پیروز شد و تمام ناحیه را تا بندر «آریکا» که متعلق به پرو بود ضمیمه خاک خود کرد و به‌این ترتیب ارتباط بولیوی با دریا قطع شد. این شکست برای بولیوی فاجعه‌آمیز بود (و یکی از دلایل فرعی بود که بعدها بولیوی به«جنگ چاکو[9]» علیه پاراگوئه دست زد، به این امید که از طریق رودخانه‌های این کشور راهی به‌اقیانوس اطلس بیابد). اما برای شیلی، پیروزی منافع آنی داشت. درآمد مالیاتی بیکباره دو برابر شد و این کافی بود که نیمی از بودجه دولت را تأمین کند. طرحهای دولتی مورد حمایت قرار گرفت. رشد اقتصادی سریع شد و تجارت خارجی افزایش یافت، صنایع بسرعت رشد کردند و طبقهٔ کارگر در شیلی زاده شد.

اما آثار دراز مدت پیروزی چندان خوش‌آیند نبود. اولا عدم تعادل بین شهر و روستا که هرگز رفع نشد آغازگشت. ثانیاً از آنجا که صنایع جدید به‌گروه نسبتاً کوچکی از توانگران متعلق بود که یا در معادن دست داشتند یا جزو محافل حاکمه بودند، توسعه صنایع نه وضعیت متعادلی داشت و نه در مجموع برای کشور مفید بود. ثالثاً شیلی بسرعت و بیش از حد به‌معادن خود وابسته‌شد بنحوی که درپایان جنگ، به‌سال ۱۸۸۱، هفتادوهشت‌ونیم درصد صادرات‌شیلی را سنگهای معدنی‌تشکیل می‌داد وچند سال پس‌ازآن اقتصاد شیلی‌صددرصد به بازارهای خارج متکی بود. وبالاخره توسعهٔ سریع و نامتعادل‌صنعتی(علاوه برعدم پرداخت بهای اوراق قرضه زمان جنگ)موجب‌ایجاد و کاهش‌ارزش پزو شد که هنوزبطورجدی متوقف‌نشده است. اقتصاد شیلی‌درتمام این‌مدت نیاز به اصلاحات فوری داشته است و از مشخصات اصلی آن اصلاحات موقتی و غیرکافی است.

دراین‌حال جنگجویانی که ازنبرد«پاسیفیک» بازمی‌گشتند و بیقرارواغلب بیکار بودند به‌سوی افکار جدیدی که از اروپا می‌آمد— آنارشیسم،سوسیالیسم، سندیکالیسم‌وبعدهافاشیسم— روی آوردند[10]. طبقهٔ‌روبه افزایش کارمندان‌اداری

9. Chaco war.

۱۰. آنارشیسم به‌معنی هرج‌ومرج‌طلبی وسندیکالیسم به معنی طرفداری از تشکیل سندیکاهای‌کارگری به‌منظور کسب اختیارات وامتیازات‌کارگری‌است. کلمات سوسیالیسم وفاشیسم بیش ازآن شنیده شده که احتیاج به تفسیر داشته باشد ـ مترجم.

www.ketabha.org

که‌امروز به یقه‌سفیدها مشهورند تقاضای شرکت‌در امور راداشتندو سرانجام‌حزبی جدید به‌نام «رادیکال» را تشکیل دادند. در سال ۱۹۰۹ کارگر چاپخانه‌ای به نام «لوئیس‌امیلیو رکابارن[11]»، «فدراسیون کارگران شیلی» را بوجود آورد و در ۱۹۱۹ بین‌این‌فدراسیون و جریانهای کارگری‌نوعی‌همبستگی بوجود آمد. در ۱۹۲۰ همه این نیروها متحد شدند و «جبهه لیبرال» را تشکیل دادند ومردی عجیب از اهالی شمال شیلی (استان «تاراپاکا[12]») راکه به‌جناحی از حزب لیبرال وابسته‌بود به‌نمایندگی انتخاب کردند. این‌مرد «آرتوروآلساندری[13]» نام داشت که به «شیر تاراپاکا» مشهور بود.

آلساندری «مردی زیرک، مغرور، زدوبندچی وبطور بی‌سابقه‌ای جاه‌طلب و خودخواه بود و به‌سرنوشت و مقام خویش در تاریخ اعتقاد داشت. طبعی اشراف‌منش داشت اما به‌خاطر بینش سیاسی‌اش فروتن و وابسته به طبقهٔ کارگربود. انتخاب او اهمیت زیادی داشت. این دگرگونی ساده‌ای در انتخابات نبود. بطوری که «آلبرتو ادواردز[14]» یکی از مورخان شیلی نوشته است: «دوران اطاعت بی‌چون وچرای توده‌ها بسر آمده بود».

«آلساندری» چنان که در ژوئن ۱۹۲۰ در اولین نطقش در کنگره اظهار داشت خواهان عدم تمرکز در کارهای دولت، و برچیدن حکومت پارلمانی، جدا کردن کلیسا از دولت، ایجاد ثبات پولی، بیمه‌های اجتماعی ونظارت بر بانکها و شرکتهای بیمه به‌وسیلهٔ دولت و دادن حق رأی به‌عموم بود. اما تقریباً به‌هیچ یک از این هدفها نرسید. تا سال ۱۹۲۴ کنگره همه لوایح او را رد کرد. در این زمان با دخالت ارتش این حالت رکود شکسته شد. برای‌اولین بار درطول بیش از یک قرن، ارتش که‌حقوقش به موقع پرداخت نشده بود، اما نمایندگان به افزایش حقوق خود رأی داده بودند، وارد عمل شد وکنگره را واداشت تا قوانین کارگری را تصویب کند.

طبق این قوانین به رسمیت شناختن اتحادیه‌های کارگری، حق پیمانهای دسته‌جمعی کارگری، قوانین مربوط به کارگران خردسال، طرح بیمهٔ بهداشتی، بیمه‌های اجتماعی، تأمین خسارات ناشی از تصادف و افزایش حقوق ارتش و

11. Luis Emilio Recabaren.
12. Tarapaca.
13. Arturo Alessandri.
14. Alberto Edwards

www.ketabha.org

نیروی دریائی به‌تصویب رسید. پس از تصویب و اجرای قانون، ارتش زمام کلیه امور را در دست گرفت و «آلساندری» را به‌اروپا «فرستاد». اما در مارس ۱۹۲۵ کودتای دیگری سرهنگ «ایبانزدل کامپو[15]» را در رأس دولتی نظامی قرار داد و این دولت «آلساندری» را به‌شیلی فرا خواند. او توانست اصلاح دیگری را نیز از پیش ببرد— جدائی کلیسا از دولت. اما «شیر» پیر دیگر رام‌شده بود. وقتی «ایبانز» از استعفا کردن ازمقام وزارت جنگ امتناع ورزید،«آلساندری» دست ازکار کشید و «ایبانز» از آن پس تا ۱۹۳۱ برشیلی حکم راند.

در اوایل، گفتار و کردار «ایبانز» چنان ناسیونالیستی می‌نمود که باعث جلب حمایت دست‌چپیها شد. او طرحهای بزرگ ساختمانی، راه‌آهن، آبیاری و تأسیسات بندری را به اجرا گذاشت. شرکت نیترات شیلی را با سرمایه دولتی و بخش خصوصی ایجاد کرد و دستمزدها را افزایش داد. اما بنا به‌نوشتهٔ مورخ مشهور شیلی «ریکاردو دونوسو[16]» بزودی آشکار شد که «هدف اصلی «ایبانز» تجدید حکومت زور و بر قراری نظم عمومی به‌هر قیمت، و مبارزه سرسختانه با تندرویهای چپ‌گرایان بود». به‌این ترتیب جناح چپ به مخالفان پیوست. اضطراب و تشویش فزونی گرفت.

اعتقادات سیاسی مردم شیلی بقدری پیچیده است که نمی‌توان گفت که جریانهای اصولی مخالف با دولت بطور دربست به‌جناح چپ یا راست وابسته است. خشم مردم علیه «ایبانز» نیز از این قانون جدا نبود. مردمی که بیشترشان چپ‌گرا بودند و علیه «ایبانز» شورش کردند از پشتیبانی گروه ثروتمندان متنفذنیز برخوردار بودند و این نه از آن جهت بود که «ایبانز» باعث ناراحتی این گروه شده بود (البته «ایبانز» قوانین کارگری «آلساندری» را اجرا کرد اما این قوانین تنها شامل صنایع کوچک وطبقهٔ متوسط بودو نه زمینداران بزرگ و صنایع بزرگ انحصاری)، بلکه به‌این خاطربود که«ایبانز»باحکومت‌پارلمانی به‌ستیزه‌برخاسته‌بود. به‌این ترتیب هنگامی که مردم سنگربندی کردند غذای آنان از طرف باشگاه اشرافی«لایونیون[17]» به رایگان تأمین شد. گروه متنفذان همچنین مبارزان حزب جمهوریخواه را مجهز کرد (ازنظر مالی نیز کمک کرد) تا جوانان ارتجاعی که

15. Ibanez del Campo. 16. Ricardo Donoso.
17. Club de la Union.

www.ketabha.org

پیراهن آبی به‌تن داشتند علیه ایبانز به‌گروههای چپ افراطی پیوستند. سرانجام هنگامی که بحران شدت یافت «ایبانز» به‌آرژانتین گریخت.

روز چهارم ژوئن ۱۹۳۲ کودتائی دیگر دولتی سوسیالیستی بر سر کار آورد. این کودتای شگفت‌انگیز که به‌وسیلهٔ گروهی از جوانان ضد ارتشی و ضد هیأت حاکمه مجتمع در حزبی به‌نام «حزب اقدام عمومی[18]» یا «ان. آ. پی» و به‌رهبری «یوجینیوماته هورتادو[19]» به‌پیروزی رسید مورد پشتیبانی مردی بودبه نام «مارمادوک گرو[20]» که علاوه برنام‌عجیبی که داشت، فرمانده نیروی هوائی شیلی نیز بود. درآن‌هنگام جناحهای چندی دریک حزب— «حزب‌سوسیالیست»— متمرکز شدند و به‌این ترتیب اولین دولت سوسیالیستی شیلی زاده شد.

این دولت دوامی نکرد و با کودتای دیگری که چند هفته بعد روی‌داد سرنگون شد. اما از آن پس حزب سوسیالیست نقشی بس مهم در سیاست شیلی داشته و اعتبارخود را به‌عنوان حزبی‌فعال حفظ کرده است. در این ضمن پس‌از انتخابات جدید در آخر ۱۹۳۲ «آلساندری» دوباره بازگشت. این بار نمایندهٔ جناح راست بود. او بدل به«شیری» صد درصد اهلی شده بود.

«آلساندری» طرحهای قابل توجهی را به‌مورد اجراگذاشت اما دستورقتل عام شصت جوان نازی را پس از تسلیم داد، برسانسورمطبوعات‌افزود،اعتصابها را به‌زور شکست و نتیجه این بود که «دمکراتها» رادیکالها، رادیکال‌ـ سوسیالیستها، بعضی از سوسیالیستها وکمونیستها دریک جبهه ملی متحدشدند و توانستند کاندیدای‌خود «پدروآگویره سردا[21]» ازحزب رادیکال رادرانتخابات بعدی به‌پیروزی برسانند.

«آگویره» زمینداری ثروتمند، تولید کننده شراب و فردی وابسته به اولیگارشی بود. با این حال دولت‌اوحکومت نسبتاً خوبی بود. مشخصه این حکومت ایجاد شرکتهای مختلط (خصوصی— دولتی) بود برای تشویق به صنعتی شدن کشور. مشهورترین این شرکتها «شرکت‌تشویق‌صنایع بود». اگر این شرکت به‌کاری جز مطالعات نقشه برداریها وگزارشهای بسیار عالی نپرداخت به‌این سبب بود که رؤسای جمهوری بعدی هرگز سعی نکردند

18. New Public Action
19. Eugenio Mate Hurtado.
20. Marmaduke Grove
21. Pedro Aguirre Cerda.

www.ketabha.org

هدفهای اولیه شرکت را (بنا به‌شرح زیر که به‌وسیلهٔ یکی از مدیران اولیه شرکت بیان شده است) با شرایط روز هماهنگ کنند.

«می‌توانم بگویم که شرکت هرگز در امور مربوط به‌صنایع خصوصی مداخله نخواهد کرد. این صنایع‌اند که اغلب اوقات و نه همیشه از شرکت تقاضای کمک می‌کنند. مواردی که طی آن صنایع از ما کمک خواسته‌اند بیشمار است، اما این شرکت هرگز سعی نکرده است مؤسسه‌ای صنعتی را که ازما تقاضای کمک کرده است یا ما در آن سهیم هستیم تحت نظارت بگیرد. دخالت ما تا حد دخالت یک شریک سرمایه‌گذار است... »

متأسفانه این هنوز هم یک حقیقت است. ودر نتیجه صنعتی شدن شیلی هنوز صددرصد نامتعادل مانده است.

حزب رادیکال یا حزب میانه‌روها تا سال ۱۹۵۲ حکومت کرد. در ۱۹٤٦ کاندیدای جبهه ملی «گابریل گونزالس ویدلا[22]» که از حزب رادیکال بود با پشتیبانی کمونیستها وبا وعده پست وزارت به آنها به‌ریاست‌جمهوری انتخاب شد. اما شش ماه بعد که کمونیستها موفق شدند در انتخابات انجمن شهر بیش از یک ششم آراء را بدست آورند (...،۸۰ رأی) «گونزالس ویدلا» به آلان پشت کرد، حزب کمونیست را غیر قانونی کرد، با روسیه، چکوسلواکی ویوگسلاوی قطع رابطه کرد، کمونیستها را به اردوگاههای کار اجباری و حتی سناتور «پابلونرودا[23]» یکی از دو نفر شاعر بزرگ اسپانیائی زبان عصر حاضر را از سناتوری خلع کرد[24]. آخرین کار او باعث شد که «آلساندری» که اکنون رئیس سنی مجلس سنا بود عمل دولت را بشدت تقبیح کند— این آخرین کار درخشان آلساندری قبل از مرگش در ۱۹۵۰ بود.

رؤسای جمهوری میانه‌رو شیلی همگی تاجرپیشه بودند. فقدان ارزشهای اخلاقی و عدم توجه به‌مسؤولیتهای مالی‌یاحتی به توسعه و غرور ملی باعث شد که در انتخابات ۱۹۵۲ سرهنگ «ایبانز» نیز که اکنون ژنرال شده بود،

22. Gabriel Gonzalez Videla. 23. Pablo Neruda.

۲۴ . شاعر بزرگ دیگر اسپانیائی زبان نیز کمونیستی است به نام «رافائل آلبرتی Rafael Alberti» که از زمان جمهوری اسپانیا تاکنون به‌حال تبعید بین رم و آرژانتین در سفر است.

www.ketabha.org

به‌پیروزی برسد. اینکه مردم شیلی، در این دیکتاتور پیشین، با سوابق طولانی در زدوبند و کودتا، نمونه‌ای از راستی، درستی و پاکدامنی دیدند نشان می‌دهد که حکومتهای قبلی در چه حدی از ارزش بوده‌اند.

اشتباههای «ایبانز» بحران از پی بحران بوجود آورد. او نتوانست در مبارزه با تورم، کوچکترین قدمی بردارد. اگر ضریب ۱۰۰ را برای ۱۹۴۰ در نظر بگیریم این ضریب در سال ۱۹۵۰ به ۵۱۱/۱ در ۱۹۵۱ به ۶۲۴/۸ رسید و سپس با سرعت سرسام آوری ترقی کرد و در ۱۹۵۲ به ۷۶۳/۴ و در ۱۹۵۳ به ۹۵۶/۸ و در ۱۹۵۴ به ۱۶۸۰ و در ۱۹۵۵ به ۲۸۸۷/۱ و در ۱۹۵۸ به ۴۹۴۲/۱ رسید. برای حل مسائل شیلی در چهارچوب ساختمان اقتصادی این کشور «ایبانز» سه راه داشت: ۱) سوق دادن کشور به رکود اقتصادی (یعنی قطع کمکهای دولت، تثبیت دستمزدها، کاهش ارزش پول و غیره) که باعث بیکاری کارگران ساختمانی شده یک رشته مسائل اجتماعی جدید بوجود می‌آورند و این مبارزه‌ای با عوارض تورم است نه اصل بیماری. ۲) پرداختن به‌اصل بیماری از راه متعادل کردن صنایع کشور با برنامه‌ریزی دولتی، برطرف کردن عدم تعادل شهر و روستا به‌وسیلهٔ اصلاحات ارضی و مهار کردن سفته‌بازی و معاملات ارزی از راه ملی کردن بانکها و مراکز معاملات ارزی. و ۳) دست روی دست گذاشتن.

«ایبانز» گروهی از مشاوران اقتصادی مؤسسهٔ «کلین— ساکس[۲۵]» در واشینگتن را به شیلی آورد. این مشاوران راه حل نخست را توصیه کردند. تقریباً تمام دانشمندان اقتصادی شیلی به‌سرعت اعتراض کردند و اظهار داشتند که در کشورهای توسعه نیافته چنین توصیه‌های توأم با کوتاه‌بینی (که هماهنگ با سیاستهای بنیاد بین‌المللی پول است) به‌هیچ کس بجز افراد یا شرکتهائی که دسترسی به‌منابع پولی فراوان دارند، کمکی نخواهد کرد. بنابراین «ایبانز» این توصیه را رها کرد اما راه حل دوم را نیز که متضمن کنترل اقتصاد کشور از طرف دولت بود، رد کرد. لذا هیچ کاری نکرد— بجز قانونی کردن حزب کمونیست و بهنگام لازم بازنشسته شد.

کمونیستها با پیوستن به‌سوسیالیستها و تشکیل جبهه ملی جدیدی به‌نام

25. Klien-Saks.

www.ketabha.org

«جبهه فعالیت ملی[۲۶]» از مخفی‌گاه در آمدند. آنان آماده و نیرومند بودند. و سوسیالیستهای فعال و پرتحرک که از سالهای ۱۹۳۰ به‌بعد بخوبی رهبری شده بودند از آنان نیز نیرومندتر بودند. این دوگروه (ودیگرگروههای کوچکتر محلی) در انتخابات سال ۱۹۵۸ دکتر «سالوادورآلنده[۲۷]» راکه مردی متفکر، دانشمند، بی‌نهایت زیرک و هوشیار و سناتور حزب سوسیالیست بود نامزد ریاست‌جمهوری کردند و تا مرز پیروزی یعنی تا فاصله فقط ۲۹،۰۰۰ رأی تا انتخاب شدن (از مجموع یک میلیون رأی) راندند، اگر ۷۰ درصد روستائیان شیلی به‌علت بی‌سوادی از حق رأی محروم نشده بودند «آلنده» با اکثریت عظیمی پیروز می‌شد.

احزاب		مجلس نمایندگان	مجلس سنا
محافظه کاران	جناح راست	۱۷	۴
لیبرالها		۲۸	۹
رادیکالها		۳۹	۱۳
مجموع کرسیهای طرفداران دولت		۸۴	۲۶
مستقلها	جناح میانه‌رو	—	۲
دموکراتهای مسیحی		۲۳	۴
		۲۳	۶
مستقلها	جناح چپ	—	۱
حزب دمکرات ملی		۱۲	—
وانگارد ناسیونال		—	۱
دل پوئبلو			
سوسیالیستها		۱۲	۷
کمونیستها		۱۶	۴
مجموع کرسیهای مخالفان		۶۳	۱۹
جمع کل		۱۴۷	۴۵

پیروزی جبهه در انتخابات سال ۱۹۶۱ از این نیز بیشتر بود، در این

26. Popular Action Front (FRAP اف.آر.آ.پی)
27. Salvador Allende.

www.ketabha.org

انتخابات جبهه بیش از تمام احزاب و دسته‌های سیاسی رأی بدست آورد. اما سیستم انتخاباتی در شیلی بنحوی است که حتی اگر حزبی اکثریت مطلق را در استانی بدست آورد ممکن است نتواند حتی نیمی از آراء انتخاب کننده را بدست آورد. برای جزئیات کرسیهای کنگرهٔ شیلی در انتخابات ۱۹۶۲ به جدول صفحه قبل رجوع کنید.

از آنجا که رادیکالها بجز در شرایط دشوار به‌لوایح دولت رأی ممتنع می‌دادند لازم بود دولت برای کلیه لوایحی که می‌خواست از تصویب بگذراند تمایلات رادیکالها را رعایت کند وگرنه جبههٔ مخالف مانع تصویب آن می‌شد. اما چون دولت شیلی می‌دانست که اکثر اهالی شیلی با سیاستهای دولت مخالفند، بندرت میل داشت در بارهٔ مسائل مختلف جبههٔ مشخص بگیرد. به این طریق از ۱۹۵۸ به بعد کارهای بسیار ناچیزی در شیلی انجام گرفت.

بنظر می‌رسید که پس از آن همه مردم شیلی فقط به یک چیز می‌اندیشیدند— انتخابات ۱۹۶۴. هرچه تاریخ انتخابات نزدیکتر می‌شد آشکارتر می‌گشت که یا کاندیدای جناح چپ «دکترآلنده» و یا کاندیدای حزب دمکرات مسیحی «فری[۲۸]» پیروز خواهد شد. در هر حال جناح راست شکست خواهد خورد.

در هر حال انتخابات ۱۹۵۸ با پیرزوی جناح راست بپایان رسید و کاندیدای جناح «آرتورو آلساندری[۲۹]» پسر «شیر تاراکاپا» رئیس‌جمهوری‌شیلی شد. حکومت او که تا ۱۹۶۴ بر سر کار بود نامناسب و اخلاقاً فاسد بود، اقتصاد کشور بطور روزافزونی به‌تحلیل رفت. «آلساندری» به‌عنوان یک بانکدار و کارخانه‌دار تمام اصلاحات اجتماعی را قربانی کرد، تابتواند با فشار و اختناق فقط ثبات کشور را حفظ کند. «آلساندری» که از طرف بنیاد بین‌المللی پول و کمکهای ایالات‌متحد از جمله اعتبارات برنامه «اتحاد» (که بیشتر به جای اینکه به مصرف اصلاحات برسد برای ترمیم بودجه بکار می‌رفت) پشتیبانی می‌شد، تنها هدفش جلوگیری از تورم روزافزون درشیلی بود. توانست با صرف ذخیره ارزی شیلی تورم را از ۳۸ درصد در ۱۹۵۸ به ۱۰ درصد در ۱۹۶۳ برساند.

28. Frei. 29. Arturo Alessandri.

www.ketabha.org

به‌چه قیمتی؟ ذخیرهٔ ارزی دولت تا سال ۱۹۶۲ به ۵،۰۰۰،۰۰۰ دلار رسید. کسر بودجه دولت افزایش یافت. (برحسب ارزشهای سال ۱۹۶۲ که در آن سال «اسکودو[30]» واحد پول جدید در جریان گذاشته شد تا شدت تورم را کمتر نشان دهدو این واحد معادل ۱،۰۰۰ «پزو» یا تقریباً یک دلار بود)، از ۱۲۱،۰۰۰،۰۰۰ اسکودو درسال ۱۹۵۸ به ۱۸۴،۰۰۰،۰۰۰ درسال ۱۹۵۹—۱۹۵،۰۰۰،۰۰۰ درسال ۱۹۶۱ وتقریباً ۲۹۲،۰۰۰،۰۰۰ «اسکودو» درسال ۱۹۶۲ رسید. «آلساندری» برنامه دمساله‌ای برای توسعه اقتصادی تنظیم کرد که هدف آن افزایش درآمد ناخالص ملی به‌مقدار ۵ درصد درهرسال بود. امابه رغم وامهای عظیم دریافتی از خارج (اکثراً ازایالات‌متحد) که بیش از ۷۰ درصد هزینه این طرح را تأمین کرد. درآمد ناخالص فقط به‌مقدار ۱/۴ درصد اضافه شد و در همین رقم ثابت ماند (افزایش جمعیت ۲/۵ درصد بود). او در این مدت شیلی را برای دهها سال بعد وامدار کرد (اما از بالابردن مالیات براملاک و مالیات بردرآمد به سطحی بیش از ۱۶ درصد خودداری کرد). «آلساندری» خودش در ۱۹۶۱ گفت «منابع مالیاتی تکافوی مخارج و بهرهٔ وامهای فعلی را نمی کند».

میزان بیکاری به ۱۸ درصد رسید. به‌رغم قوانین پیشرفتهٔ اجتماعی شیلی یک سوم از دومیلیون جمعیت سانتیاگو در کلبه‌های غیربهداشتی، واقع در زمینهای دیگران زندگی می کردند. با سیاست اقتصادی دولت در موردجلوگیری از افزایش دستمزد از ۱۹۵۸ به بعد میزان حقوقها فقط دوبرابر شده در صورتی که با کاهش طرحهای خانه‌سازی کرایه‌خانه تا ۵۰۰ درصد اضافه شده است. قطع کمکهای دولت باعث کاهش تولید فراورده‌های غذائی شد که به‌نوبهٔ خود افزایش قیمت را تا ۴۰۰ درصد رساند. (شیلی که بیست سال پیش می‌توانست محصولات کشاورزی مورد نیاز خود را تولید کند اکنون بیش از ۲۰ درصد وارداتش را مواد غذائی تشکیل می‌دهد.) در نتیجه، تعداد روزهائی که‌صرف‌اعتصاب‌شد از ۱۹۶،۰۰۰ در۱۹۵۸ به ۶،۰۰۰،۰۰۰ در ۱۹۶۱ رسید. تلها درهمین سال برنامه‌های تولید خانه های شخصی ۲۵ درصد و برنامه های ساختمان خانه های اجاره‌ای ۶۹/۸ درصد کاهش یافت.

30. Escudo.

www.ketabha.org

با این حال سانتیاگو که در دو سوی قله‌های شاهوار سلسله جبال آند قرارگرفته شهری شاد باقی ماند. بولوارهای این شهر بسیار زیبا وفروشگاههای اشرافی آن پر از کالا بود. اما در نقاط دیگر شیلی فقر چیره شده بود. شیلی که پهنای آن بندرت از ۱۰۰ میل تجاوز می‌کند، اما درازای آن به ۲،۸۰۰ میل می‌رسد، از جنوبی‌ترین نقطهٔ قاره جدید تا صحراهای لم‌یزرع شمال در نزدیکی امریکای مرکزی به‌صورت نوار باریکی در کناره‌های اقیانوس آرام امتداد یافته است. در جنوب، کشاورزان که اکثراً از بازماندگان سرخپوستان «آرائوکو[۳۱]» هستند می‌کوشند که زندگیشان را از قطعات زمین کوچکی که جنگلهای عظیم آن را احاطه کرده است تأمین کنند، اینان زندگی تیره و اندوهناک خویش را در تنهائی می‌گذرانند. در شمال نیم‌میلیون انسان در کلبه‌هائی چوبی که بر روی شن و سنگ ساخته شده زندگی بسیار سختی را می‌گذرانند درحالی که سود خالص شرکتهای عظیم از منابع مس، نیترات، طلا و نقرهٔ جبال‌آندبه ۳۵۰،۰۰۰،۰۰۰ دلار در سال می‌رسد. ودربخش‌مرکزی همانطور که پیشتر دیدیم بیشتر کشاورزان در موقعیت رعیتی که فاصله‌ای بسیار اندک با بردگی دارد نگاه داشته شده‌اند. از دهقانان یا کارگران کشاورزی (که به نام «ابلیگادو[۳۲]» انسان مقید و یا «اینکویلینو[۳۳]» یا مؤجر نامیده می‌شوند) آنان که بتوانند طبق قانون پیمانی بامالک ببندند چندان بهتر از دیگران‌نیستند. پیمان زیر که کلمه به کلمه ترجمه شده است پیمانی بسیارمعمولی‌است (توضیحات پس از پیمان داده شده است).

پیمان کار برای کارگر اجیر.

مزرعه— سان‌میگوئل دچالیکو[۳۴]

مالک— «بیسکریت و مونیتو[۳۵]»

روز اول ماه مه ۱۹۶۱ از طرف بنگاه‌بیسکریت و مونیتو و به وسیلهٔ «آنتونیو فاریاس رودریگوز[۳۶]»،مجرد بیست ساله امضا شد.

شخص اخیردر مزرعه به‌عنوان کارگر کشاورزی کار خواهد کردو در خانه‌ای که

31. Arauco. 32. Obligado. 33. Inquilino.
34. San Miguel de challeaque. 35. Bisquerit and Monito.
36. Antonio Farias Rodriguis.

www.ketabha.org

از طرف مزرعه برایش تعیین شده زندگی خواهد کرد.
مزد— روزی ۱۹۷ پزو و ۵۰ سنتاوو (۱۳٫۲ سنت امریکائی)
زمین— نیم «کوادرا[۳۷]»
جیره— روزی دویسکویت
دارای حق داشتن چهار رأس دام در مزرعه و آباد کردن زمینهای متصل به خانه‌اش
طول پیمان— یک سال

توجه!

۱— شرایط فوق به‌علل زیر ممکن است از طرف مالک بدون اطلاع قبلی و بدون پرداخت هیچگونه خسارتی لغو شود:

الف — کار نکردن یا بی‌توجهی به انجام تعهدات.
ب — تقلب، شرارت، توهین و رفتار خلاف اخلاق.
ج — خسارت عمومی به‌وسایل، مواد و دامهای مزرعه.
د — غیبت دو روز متوالی بدون عذرموجه و بدون تعیین جانشین.
ه — آزادگذاشتن خوکها.
و — پذیرائی شبانه درخانهٔ مزرعه بی اجازه قبلی یا برگزاری جلسات میخواری.

۲— ساکنان خانه‌های کارگری می‌بایست در هر زمان که مالک مزرعه بخواهد در مزرعه کار کنند.
۳— همه کارگران در مواقعی که سرگرم کار در زمین اختصاصی مجاور خانه خود هستند بایستی کارگر دیگری را به‌جای خود برای کار درمزرعه بفرستند.

محل امضا ...

مزرعه در مقابل لغت «فوندو[۳۸]» که‌در شیلی به‌جای لغت «استانسیا[۳۹]»ی آرژانتینی— که‌همان مزرعه بزرگ است— بکار برده شده. ۱۳/۲ سنت مزد روزانه سرپیچی گستاخانه‌ای از قانون حداقل دستمزد است که این مقدار را ۹۰۰ پزو (یا ۶۰ سنت) تعیین کرده است. لغت «زمین» برای ترجمه «رگالیا[۴۰]» که

37. Quadra. 38. Fundo.
39. Estancia. 40. Regalia.

www.ketabha.org

در انگلیسی حق استفاده از زمین است بکار برده شده. این حقی نیست که مجاناً به کارگر داده شده باشد چون در مقابل از دستمزد کاسته شده همانطور در مورد جیره که در این مورد بیسکویت نامیده شده است و منظور دوگردهٔ نان به‌قطر ٦ اینچ است. هر «کوادرا» قطعه زمینی است به‌مساحت تقریبی یک جریب، بنابراین «آنتونیو» مجاز بود که در نیم جریب زمین به‌علاوه قطعه‌ای به پهنای ٦ اینچ در مجاورت خانه‌اش به کشاورزی بپردازد. خود خانه ۸ فوت طول و ٤ فوت عرض داشت با سوراخی مستطیل شکل به بلندی ٥ فوت به جای در و سوراخ دیگری مربع شکل به‌ضلع ۱ فوت به‌عنوان پنجره. این خانه گلین بودبا کف خاکی، و واضح است که در آن از آشپزخانه، حمام، آب وبرق خبری نبود. «آنتونیو» برای‌گرم شدن تخته کهنه‌ها را برای‌گرفتن سوراخها و پنجره و افروختن آتش بکار می‌برد. از اسباب و اثاثه خبری نبود. «آنتونیو» روی کاه می‌خوابید.

این شرایط در مقایسه باآنچه بعدها دیدم بسیار خوب بود. «آنتونیو» حساب می‌کرد که پس از دو سال سبزیکاری و ذرت کاری در نیم جریب زمینش خواهد توانست که گوسفندی بخرد و با داشتن هشت‌گوسفند خواهد توانست سالی یکی دو تا را بفروشد. آنتونیو امیدها داشت ، می‌گفت بعد از ده سال یک‌گاری خواهد خرید، و ده سال بعد خواهد توانست‌برای تفریح به کنار دریا (در فاصله ۱٤۰ میلی) که آنهمه در باره‌اش شنیده بود برود.

به‌رغم محدودیتهائی که از طرف مالکان و پلیس به کارگران تحمیل شده بود، این «روتو[41]»ها (خرد شده‌ها یا بی‌چیزها) بیش از پیش از حقوق خویش آگاه می‌شدند. گاه شبها وگاه در روزهای یکشنبه در راه کلیسا می‌توانستند دور هم جمع شوند و به سخنان سیاسی مبلغان[42] گوش دهند. از آنجا که فقط نمایندگان جبهه «اف. آر. آ. پی» در کنگره مرتباً از وضع «فوندو»ها شکایت داشتند — باذکر اسامی و ارائه دلایل غیرقابل انکار— جبهه (اف. آر. آ.پی)

41. Roto.

۴۲. مبلغ به جای کلمه آژیتاتور برگزیده شده. این کلمه به کسانی اطلاق می‌شود که باتبلیغ عقاید سیاسی مردم را به اقدامی برای بدست آوردن حقوق اولیه خود برمی‌انگیزند.

www.ketabha.org

توجه زیادی را به‌خود جلب می‌کرد. دموکراتهای مسیحی از نظر محبوبیت در مقام دوم اما از نظر تعداد آرا در مقام اول بودند (چون همانطور که قبلا ذکر شد بسیاری از مردم حق رأی ندارند) و رهبرانشان سناتور «ادواردوفری[۴۳]» و سناتور «رادومیرو تامیک[۴۴]» تا چندی چنان چپ نما بودند که ایالات‌متحد را به وحشت انداختند.

سرانجام ایالات‌متحد دریافت که از بین دو بد «فری» کم ضررتر است. او دست کم بدون پرداخت خسارت معادن مس را ملی نمی‌کرد. بنابراین ایالات‌متحد بر آن شد که از او باسرازیر کردن میلیونها دلار از طریق بنیادهای جعلی پشتیبانی کند. در این ضمن چپ‌گرایان آنچه از دستشان برمی‌آمد کردند تا «آلنده» پیروز نشود (به‌دلایلی که بعدها برخواهیم شمرد) و درسپتامبر ۱۹۶۴ «فری» به ریاست جمهوری رسید.

43. Edvardo Frei. 44. Radomiro Tamic.

www.ketabha.org

۷

پاراگوئه

پاراگوئه که به‌نیمهٔ سفلای امریکای جنوبی چسبیده، کشوری است ماورای آنچه بتوان باور کرد. کافی است گفته شود که یک سوم جمعیت فعلی این کشور درتبعید واکثر درآرژانتین بسر می‌برند، به سخن دیگر ۱،۸۰۰،۰۰۰ نفر در داخل و ۶۰۰،۰۰۰ نفر در تبعید بسر می‌برند. دلایل چندی برای این امر می‌توان یافت.

یک ساعت پس از ورودم به«آسونسیون[1]» بود که به‌این نکته پی‌بردم، اما بعدها پس ازاینکه مرا به‌دیدن بخشی از شهر بردند که طبقهٔ متوسط در آن می‌زیست، این نکته‌بیشتر برایم آشکارشد. روی‌دیواری به‌ارتفاع ۸ فوت‌باحروف درشت سیاه نوشته بودند راسون اسکوبار[2]— آدمکش— جلاد. پانزده دانشجوی دانشگاه که تا کمر لخت شده بودند روبروی این حروف ایستاده بودند. از آن سوی خیابان خاکی سرخ‌فام سی مرد و زن و کودک با چهره‌های سیاه شده‌آنان را نظاره می‌کردند. و پنجاه سرباز با سرهای تراشیده ومسلسلهای آماده مراقب نظاره‌کنندگان بودند. افسری فریاد زد «نوشته‌ها را بتراشید»، بی‌درنگ شش سرباز دیگر با شلاقهای بلند به‌پشت دانشجویان نواختند و دانشجویان با دستهای برهنه و ناخن به‌پاک‌کردن دیوار سیمانی پرداختند. پانزده دقیقه بعد یکی از آنان از حال رفت. صدای سوتی برخاست و دو آمبولانس سفید سررسیدند. سربازان، دانشجویان و نظاره‌کنندگان ناپدید شدند.

راهنمای من که وابسته به‌جناح مخالف بود توضیح‌داد: «این پاراگوئه جدید است. آن پسرها ارتباطی با نوشته روی دیوار نداشتند. این وسیله‌ای است

---

1. Asuncion. 2. Ramon Escobar.

www.ketabha.org

که‌حکومت برای درهم شکستن مخالفت بکار می‌برد. اگر کسی دهان باز کند پلیس به‌دانشگاه یا محلات کارگری یورش می‌برد. و اولین گروهی را که ببیند دستگیر می‌کند و آنان را به‌این نحو شکنجه می‌دهد.»

قدم زنان از تپهٔ خاکستری رنگی که با کمی فاصله هنوز در محدودهٔ شهر بود بالا رفتیم. در آنجا مردان سالمند را شلاق می‌زدند. و این نمایش هر روز از بامداد تا شامگاه اجرا می‌شد. زیرا اینان زندانیان سیاسی زندان «کانترادو تاکومبو[3]» بودند که برای سنگفرش کردن خیابانهای شهر با دست سنگها را می‌شکستند. راهنمای من که آثار زخمهای تنش گواهی برصحت‌اظهاراتش بود، گفت «باور کنید که اینها خوشبخت‌اند، زیرا در زندان «پناهرموسا[4]» در جزیره «چاکو[5]» که مرگ در آن به‌فراوانی جذام است، نیستند.»

به‌رغم‌این‌صحنه‌ها—یا شاید به‌خاطر این صحنه‌ها— در۱۹۶۲ پاراگوئه نسبتاً آرام بود. به‌رهبران شناخته شدهٔ مخالف اجازه داده می‌شد که کار کنند، بنویسند و اعلامیه‌های ضد دولتی خویش را منتشر کنند. و حتی مخفیانه انتخابات حزبی براه اندازند و در آن ...،۲۰ نفر رأی دهنده رهبران خویش را زیر نظر پلیس مخفی کار آمد و بیرحم دولتی انتخاب کنند، دستگیریها، «ناپدید شدنها» و تیرباران سریع مخالفان، بدون محاکمه، که هنوز غالباً در پاراگوئه دیده می‌شد از آنچه تا سال ۱۹۶۰ صورت می‌گرفت کمتر بود، بعضی از زندانیان توانستند خود را به‌دادگاهی برسانند. برای نمونه «جولیوروژاس[6]»، «آلفردو آلکورتا[7]» و «آنتونیوسایدانا[8]» می‌بایستی بترتیب در سالهای ۱۹۵۹، ۱۹۵۸ و ۱۹۵۷ به دستور قضات آزاد می‌شدند اما هنوز زندانی هستند. «خوزه‌پریتو[9]» سه سال در زندان ماند تامحاکمه شود، سپس در دادگاه به ده سال زندان در تبعیدگاه«چاکو» محکوم شد اما به‌جای اینکه زندانی‌اش کنند، تیربارانش کردند. قریب ۱۰۰ نفر اکنون به جرم مخالفت با حکومت در زندان بسر می‌برند. در ۱۹۵۹ این رقم به‌هزارها می‌رسید.

دلیلی برای نیکخواهی نسبی حکومت آن است که علاقه دارد به‌نظر

3. Canterado Tacumbu
4. Pena Hermosa
5. Chaco
6. Julio Rojas
7. Alfredo Alcorta
8. Antonio Maidana
9. Jose Prieto

www.ketabha.org

«خون‌ریز» نیاید، تا بتواند دلارهای «اتحاد برای پیشرفت» را دریافت کند. دلیل دیگرآن است که‌می‌داندتا آن زمان که‌بیگناهان به‌جرم اعتراض شکنجه شوند، بیشتر مخالفان به‌ندای وجدان مخالفتهای خود را درخفا بر زبان‌خواهند آورد. در هر حال دیر یا زود این سرپوش برداشته خواهد شد، و پاراگوئه در آشوب خواهد غلتید.

این اولین شورش نخواهد بود. پاراگوئه با ۱،۸۰۰،۰۰۰ نفرجمعیت و ۱۵۷،۰۴۷ میل مربع مساحت کشوری است در منطقهٔ استوائی که راه به‌دریا ندارد و پوشیده از جنگل و علفزار است و از طریق رودخانه در فاصله ۹۰۰ میلی به‌اقیانوس اطلس مربوط می‌شود. این کشور بیش از اغلب کشورهای امریکای لاتین، شاهد جنگها و انقلابها بوده است. مردم بومی و سرخپوست (زبان بومی گوارانی[10] هنوز بیش از زبان اسپانیائی رایج است) به‌وسیلهٔ ماجراجویان اسپانیائی به بردگی کشیده شدند (البته بجز اعضای هیأتهای مذهبی‌مسیحی). این وضع تا ۱۸۱۱، سال استقلال پاراگوئه، و سپس تا ۱۸۶۴ ازطرف دیکتاتورهای‌محلی ادامه داشت. در آن سال «فرانسیسکوسولانولوپز[11]»دیکتاتور پاراگوئه به‌این بهانه که برزیل در امور داخلی اوروگوئه‌دخالت کرده است به برزیل اعلان جنگ داد اما در حقیقت می‌خواست مرزهای شمال خاوری کشور را توسعه دهد. دیری نپائید که کشور را در جنگی به‌نام جنگ سه کشورمتحد علیه آرژانتین، برزیل واوروگوئه درگیر دید. سربازان پاراگوئه در این جنگ با دلاوری باورنکردنی جنگیدند و در نتیجه بیش از دوسوم جمعیت ۶۰۰،۰۰۰ نفری کشور کشته شد و فقط ۲۹،۰۰۰ نفر مرد زنده ماند.

طی سالهای ۱۹۲۲ و ۱۹۲۳ انقلابهائی به‌جان این کشور افتاد. با این حال تا سال ۱۹۲۸ پاراگوئه آرام آرام جانی گرفت و در این زمان، همه نظرها به«چاکو»، غرب ناشناخته پاراگوئه و جنوب بولیوی که گفته می‌شد نفت در آن وجود دارد جلب شد. شرکت نفت انگلیسی رویال شل در پاراگوئه و شرکت استاندارد اویل، در بولیوی به‌اکتشاف نفت پرداختند. این همچشمی به دشمنیهائی انجامید که به «جنگ‌چاکو» یا «جنگ نفت» معروف شد و بار دیگر عدهٔ زیادی از مردم پاراگوئه بیهوده جان دادند، چون با وجودی که

10. Guarani 11. Fransisco solano Lupez

www.ketabha.org

پاراگوئه پیروز شد و مقدار زیادی از زمینهای «چاکو» متعلق به‌بولیوی را تصاحب کرد، نفت در زمینهائی که در تصرف بولیوی ماند کشف شد.

از فوریهٔ ۱۹۳۶ شورش عمومی دیگری سرهنگ «رافائل فرانکو[12]» بزرگترین قهرمان جنگ «چاکو» را بقدرت رساند، دولت او، به رغم عمر کوتاهش ،(۱۸ ماه) نخستین قوانین اجتماعی را به‌مردم عرضه کرد، حتی اصلاحات ارضی را نیز به تصویب رساند (مادهٔ ۱۰۶۰). در نتیجه حزب او که بسرعت با نام «پارتیدو رولوسیوناریو فبرریستا[13]» به‌شهرت رسید، به بزرگترین امید مردم عادی پاراگوئه که تا آن روز بناچار می‌بایست از یکی از دو حزب سنتی وابسته به‌اقلیت متنفذ یعنی لیبرالها و کلرادوها اطاعت کنند مبدل شد.

مع هذا این دو حزب به‌زور و اغلب با ایجاد اختناق به‌حکومت خود ادامه دادند. جنگ داخلی کوچک اما شدیدی که درسال ۱۹۴۷ اتفاق افتاد نتوانست این روند را برهم زند. به‌عکس، بدترین نمونهٔ‌فرمانروایان این کشور آخرین دیکتاتور از حزب «کلرادو» بود به‌نام «آلفردواستروسنر[14]» که ژنرالی خونسرد و سنگدل از نژاد آلمانی بود و از ۱۹۴۰ تا ۱۹۵۴ با قدرت بسیار حکومت کرد.

«استروسنر» که نظر لطفش شامل همقطاران نظامیش— هفت شب هفته را تا بامداد با آنان می می‌نوشید و عیاشی می کرد—ونیز متنفذان‌وابسته به‌ارتش می‌شد، پاراگوئه را از نظر عدالت اجتماعی به‌یکی از فقیرترین، بیمارترین و بدترین کشورهای جهان بدل کرد.

فقط ۲۵ نفر مالک ۱۳۰،۰۰۰ کیلومتر مربع زمین‌اند که وسعتی به اندازهٔ مجموع کشورهای دانمارک، بلژیک و هلند است. ۱،۵۵۲ نفر، مالک ۳۱۷،۵۰۰ کیلومتر مربع یا سه چهارم تمام پاراگوئه هستند. در این کشور مؤسسه‌ای به‌نام «مؤسسه اصلاحات کشاورزی» وجود دارد با بودجه سالانه ۲۷۵،۰۰۰ دلار که ۲۶۱،۰۰۰ دلار آن به‌مصرف هزینه‌های اداری مؤسسه می‌رسد. درآمد سرانه در این کشور ۹۵ دلار درسال است— اگر اینهمه‌زیاد بنظر می‌رسد به‌این جهت است که کمپیوترها میلیونها دلار «درآمد» ژنرالهای همقطار

12. Rafael Franco 13. Partido Revolutionario Febrerista
14. Alfredo Stroessner

www.ketabha.org

«استروسنر» را نیز در این محاسبه منظور می‌کنند. در این کشور فقط ۱۵۸ میل جاده اسفالته وجود دارد، در «آسونسیون» شهری غم‌زده و کثیف با ۲۷۰،۰۰۰ نفر جمعیت، فقط چند خیابان مرکزی شهر اسفالت‌شده‌اند، و حتی همین خیابانها هم آب‌رو ندارند و در نتیجه هربار که یکی از بارانهای بیشمار و سیل‌آسای استوائی فرو می‌ریزد شهر بکلی فلج می‌شود. بین ۴۲ تا ۵۰ درصد از بودجه دولت به‌مصرف ارتش و پلیس می‌رسد که مجموع نفرات آن از تعداد کارگران کشور بیشتر است (۴۰،۰۰۰ نفر در برابر ۲۰،۰۰۰ نفر)، برای آموزش، بهداشت و فرهنگ و هنر روی هم رفته از ۲۰ درصد بودجه صرف می‌شود. ارقام رسمی بیسوادی را ۸۰ درصد برآورد کرده‌اند در حالی که عملا ۹۸ درصد مردم بیسوادند. در ۱۹۴۰ که جمعیت ۱،۲۰۰،۰۰۰ نفر بود ۲،۰۷۷ مدرسه وجود داشت، اکنون که جمعیت ۵۰ درصد زیاد شده فقط ۱،۸۱۳ مدرسه در کشور موجود است. از هر ۲،۰۰۰ نفر یکی به‌جذام مبتلاست.

در ۱۹۴۰ پاراگوئه ۲،۷۳۲ مؤسسهٔ صنعتی داشت اما امروز فقط ۷۰۰ مؤسسه دارد. ضریب تولیدات کشاورزی از ۱۱۳/۸ در ۱۹۵۵ به ۷۷/۶ در حال حاضر رسیده، تولیدگوشت (مهمترین محصول صادراتی پاراگوئه) از ۱۲۸ در ۱۹۵۰ به ۱۰۵ در ۱۹۵۵ و ۱۰۰ در حال حاضر رسیده است. این ضریب برای برنامه‌های ساختمانی از ۱۱۴/۷ به ۹۰/۲ تنزل کرده است. از ۱۹۵۶ تاکنون هزینه زندگی ۴۸ برابر شده در حالی که دستمزدها فقط ۴۰ برابر شده است. فقط یک درصد از زمینهای کشور زیر کشت است، ۷۵ درصد از زمینها جنگلی است، با اینهمه صادرات چوب از ۲۲۹،۰۰۰ تن در ۱۹۵۶ به ۱۴۲،۰۰۰ تن در ۱۹۶۱ کاهش یافته درصورتی که‌میزان تقاضا روزبروز افزوده شده است.

در این بین کمکهای ایالات‌متحد بهدر می‌رود. برای نمونه «آی. سی. آ[15]» اعتباری برای تربیت مهندسین راهسازی تأمین کرد. اما راهها را ارتش می‌سازد که‌بابت هردلار هزینه‌برای طرحهای‌خدمات عمومی دست کم دو دلار به‌جیب می‌زند. ارتش که برای تأمین‌گوشت موردنیاز در بازارگوشت

15. ICA. International Cooperation Administration

سازمان همکاری بین‌المللی

www.ketabha.org

پاراگوئه حق اولویت دارد عملا همه‌گوشت راسی‌خرد و مازادبراحتیاج‌اش را به خارج صادر می‌کند و سود آن را به‌جیب می‌زند. ارتش برعملیات قاچاق، که غالباً بین «پورتواستروسنر[۱۶]» تا بندر آزاد «نواپالمیرا[۱۷]» در اوروگوئه‌جریان دارد نظارت می‌کند. هتلی لوکس و سیزده طبقه به‌نام «گوارانی[۱۸]» که اخیراً در مرکز شهر افتتاح شد و ساختمان آن به‌وسیلهٔ پیمانکاری برزیلی به‌اتمام رسید با استفاده از کامیونها و سربازان وابسته به‌لشکر «آسونسیون اسکولتا[۱۹]» لشکر گارد رئیس‌جمهوری ساخته شد. سرهنگ «فرتس‌داوالوس[۲۰]» فرمانده سربازانی که وقت خدمت را صرف کار ساختمانی می‌کردند صورتحسابی‌با نرخ کارگران معمولی به‌حساب پیمانکارگذاشت و پول حقوق آنان را به‌جیب زد. سرهنگ «رامون اسکوبار» علاوه براینکه سردستهٔ شکنجه دهندگان شهر است، یک سیستم حمل‌ونقل را با استفاده از وسایل ارتش اداره می‌کند.

اینکه هیچ کدام از این حقایق در روزنامه‌های محلی دیده نمی‌شود قابل درک است زیرا تمام روزنامه‌ها به«طور رسمی»رسمی‌اند (لاتارادپارتیا[۲۱]) یا به‌طورغیررسمی‌رسمی‌اند (ال‌پایس[۲۲])و یا به‌طور رسمی‌مخالف‌اند(مثل‌تریبونا لیبرال[۲۳]) یا به‌شدت بی‌طرفند (مثل‌تریبونا که تنها روزنامه در امریکای‌لاتین است که سرمقاله ندارد). با این‌حال حقایق آشکار است و شرایط زندگی بیش از حد آموزنده‌اند.

هیچ جا به‌اندازهٔ پاراگوئه به‌پیشرفت نیاز ندارد. هیچ جای دیگر نیست که باید کار بسیار باسرعتی زیاد وگروهی اندک انجام شود. برای انجام این همه کاردولت بایدفوق‌العاده‌اصلاح‌طلب باشد. درانتخابات مخفیانه‌ولی‌منصفانهٔ‌حزب «فبرریستا» که در ۱۹۶۲ انجام شد،گروهی ناسیونالیست چپ‌گرا وطرفدار کاسترو اما غیرکمونیست پیروز شدند. تاکنون کمونیستها نتوانسته‌اند به‌طور قابل توجهی به‌پیروان خود بیفزایند. اما آنان با اشاره به‌ساختمان سفارت امریکا ــ اشرافی‌ترین مجموعهٔ ساختمانهای پاراگوئه، با دستگاه تهویه مطبوع وسقف موج‌دار ــ پشتیبان شمارهٔ یک «استروسنر» به‌تدریج بر محبوبیت خود خواهند

16. Puerto Stroessner 17. Nueva Palmira 18. Guarani
19. Asuncion Escolta 20. Fretes Davalos 21. La Tarade Partia
22. El Pais 23. Tribuna Liberal

www.ketabha.org

افزود.

و حقیقت نیز همین است. حتی مخالفانی مانند «کارلوس پاستوره[۲۴]»، رهبر تبعیدی حزب لیبرال، که از طرفداران سرسخت ایالات متحد و یکی از ثروتمندان متنفذ پاراگوئه است ودر اوروگوئه بسرمی‌برد واقعاً ناراحت‌شده است. او که مردی بی‌نهایت مؤدب بود گفت: «اگر کمکهای ایالات‌متحد به‌حکومت «استروسنر» همین امروز قطع شود، فردا ممکن است دمکراسی را نجات داد».

وقتی این گفته را برای مقامات سفارت امریکا در «آسونسیون» تکرار کردم گفتند: «اما استروسنر ضد کمونیست است .» ظاهراً این حقیقت که قصابان ضد کمونیست باعث تسریع تسلط کمونیستها در این قاره می‌شوند طرفدارچندانی ندارد. به‌من گفتند: «در آخرین تحلیل،سیاست ما دراینجا مبتنی برتنازع بقاست. به‌این ترتیب فردی ضد کمونیست، هر قدر هم که قابل تحقیر باشد، بهتر از اصلاح‌طلبی است که‌در عین درستکاری‌احتمالادست‌به کاری علیه ما خواهدزد».

آیا این سخن پیش از این‌گفته نشده است؟

24. Carlos Pastore

www.ketabha.org

۸

پرو

کنارهٔ ساحلی پرو با اقیانوس آرام که نواری باریک بطول ۱،٤۱۰ میل است، منطقه‌ای است شنی که چهل نقطه آباد در آن قرار دارد و از طریق ۵۲ رودخانه کوچک که از سلسله جبال «آند» سرچشمه می‌گیرند سیراب می‌شود. در این نوار ساحلی که بیش از یک دهم مساحت پرو را در بر نمی‌گیرد، بیش از یک چهارم جمعیت این کشور زندگی می‌کنند. سلسله کوههای آندبا ده قله که بلندی آنها از ۲۰،۰۰۰ فوت بیشتر است بیش از ٤۰ درصد مساحت کشور را اشغال کرده‌اند و۷۳ درصد از مردم در این نواحی کوهستانی بسر می‌برند. دامنهٔ شرقی کوههای آند به‌نام «مونتانا[1]» وناحیهٔ کوهستانی موسوم به «سیرا[2]»، بقیه خاک ومردم پرو را در برمی‌گیرند. عرض کشور پرو در هیچ نقطه از ۸۰۰ میل تجاوز نمی‌کند، در «مونتانا» ۲۵۰،۰۰۰ نفر در ناحیهٔ جنگلهای انبوه ومرطوب زندگی می‌کنند که رودخانه‌های بزرگی از آن می‌گذرد.

اولین وسومین شهر بزرگ پرو— یعنی «لیما[3]» شهری زیبا، دوست‌داشتنی وپایتخت مستعمراتی اسپانیا با تقریباً ۱،۵۰۰،۰۰۰ نفر جمعیت (با در نظر گرفتن حومه کالائو در فاصلهٔ بیست دقیقه از پایتخت) و «تروخیلو[4]» شهر ظریف با کلیساهای کهن، میدانهای کوچک، وبقایای باروئی که به‌فرمان «شارل پنجم[5]» پادشاه وقت به‌سال ۱٦۸٦ در اطراف آن کشیده شده، بازاری کثیف در مرکز شهر و جمعیتی کمتر از ۷۵،۰۰۰ نفر— در ناحیه ساحلی پرو قرار دارند. دومین شهر پرو یعنی «آرکویپا[6]» با جمعیتی در حدود ۱٤۰،۰۰۰ نفردر ناحیهٔ

---

1. Montana 2. Sierra 3. Lima 4. Trojillo
5. Charles V 6. Arquipa

www.ketabha.org

«سیرا» در ارتفاع ۷،۰۰۰ فوت ازسطح دریا و در دامنهٔ قله‌آتشفشان «ال‌سیستی[۷]» که ارتفاع آن ۱۹،۲۰۰ فوت است، قرار دارد. شهرهای «کوزکو[۸]»، «پونو[۹]» و «آیاکوچو[۱۰]» نیز در این ناحیه‌واقعند. تنها شهر قابل توجه‌در ناحیه «مونتانا»، «ایکویتوس[۱۱]» یا شهر بندری پرو درکنار «آمازون» است که روزگاری به‌خاطر تجارت کائوچو رونقی داشته است، اما ازسال ۱۹۱۰ به‌بعد اهمیت اقتصادیش را از دست داده است.

تقریباً همهٔ ۱،۱۰۰،۰۰۰ نفر سفید پوستان‌پرو (ده درصد جمعیت) در نوار ساحلی زندگی می‌کنند. جائی که به‌رغم بیابانهایش بیشتر محصولات کشاورزی کشور—پنبه، نیشکر،برنج در قسمتهای‌شمال، انگور، میوه وزیتون در جنوب—از آن بدست می‌آید. نفت نیز در نواحی‌ساحلی کشف‌شده‌است.این نوار کوچک بیشتر واردات کشور را به‌مصرف می‌رساند وقسمت اعظم صادرات آن را تولید می‌کند.

اقلیتی متنفذ مرکب ازسی خانواده در رأس همه چیز است و درمجموع کمتر از چندصدخانواده به‌اعقاب خویش که‌فاتحان اسپانیائی بوده‌اند می‌بالند. این اقلیت صاحب تمام مزارع ساحلی وبزرگترین مزارع نواحی کوهستانی‌است. سرخپوستانی که ازاعقاب «اینکا[۱۲]» هاهستند و به‌زبان «کوچوا[۱۳]»سخن می‌گویند به‌داشتن علفزارها وکشاورزی ناچیزی دردره‌های دور افتاده «سیرا» محدود و محکوم شده‌اند. سهم آنان زندگی سرد وسخت در زمینی سنگلاخی و بندرت حاصلخیز است. ۵،۰۰۰گروه سرخپوستی در این نواحی زندگی می‌کنند و به شیوهٔ اشتراکی «اینکاها» زمین را می‌کارند، ودرآن‌بز و «لاما[۱۴]» پرورش‌می‌دهند. اما سرخپوستان بندرت مالک زمینی هستند که اندکی حاصلخیز باشد، اقلیت متنفذ با استفاده از ارتش به‌عنوان ابزار اختصاصی خویش، زمین سرخپوستان را تصرف کرده‌اند. حتی اکنون نیز بسیاری از سرخپوستان شکایت دارند که نیروهای پلیس دولت مرکزی زمین آنان را گرفته و به‌بیگانگان سپرده‌اند. بیش از ۷۰ درصد سرخپوستان و دورگه‌ها (که در پرو «چولو[۱۵]» نامیده

7. El Misti 8. Cuzco 9. Punu 10. Ayacucho
11. Iquitos 12. Inca 13. Qvechua
14. Llama 15. Cholos

www.ketabha.org

می‌شوند)، یعنی تقریباً ۵،۰۰۰،۰۰۰ نفر از اهالی پرو، خارج از حوزه اقتصاد پولی بسر می‌برند، و از آنچه بتوانند از زمین بدست آورند تغذیه می‌کنند و پارچه‌های ارزان برای پوشش خود، ومبادله جنسی می‌بافند. آنان برگهای «کوکا[16]» را که‌حاوی کوکائین است می‌جوند تا دردگرسنگی خویش را تسکین دهند و با غذای روزانه‌ای که دارای ۵۰۰ کالری است روزگار می‌گذرانند. هر جا سبزه‌ای یافت شود سرخپوستان کوههای آند آن را می‌خورندوهمچنین گوسفندانی راکه‌گاه از شدت‌گرسنگی به‌کندن وخوردن پشم‌گوسفندان دیگر می‌پردازند. رعایائی که در زمین سفیدپوستان کار می‌کنند بطور متوسط یک«سل[17]» در روز درآمد دارند ونه تنها باید از بامداد تا شامگاه کارکنند بلکه موظف‌اند خدمتکار لازم برای کاخ ارباب در لیما را نیز تأمین کنند.

تقریباً یکصد هزار نفر سرخپوست در معادن بزرگ «سیرا» به کارگرفته شده‌اند. در اینجا مزدها بیشتر است (تا یک دلار در روز) اما شرایط کار (مواد معدنی در ارتفاع ۱۷،۰۰۰ فوت ازسطح دریا یافت می‌شود) و گازهای سمی باعث شده است که مردان سی و پنج ساله به‌نظر شصت ساله بیایند — اگر توانسته باشند تا آن وقت جان بدر ببرند.

بسیاری از شرکتها و ازجمله بعضی از شرکتهای معدنی ایالات‌متحد، به‌کارگران سرخپوست قبل ازورود به معدن «کوکا» می‌دهند تا درمقابل خطرات کار سخت،و دردهای درونی ناشی ازگازهای سمی، حالتی نیمه بیهوش داشته باشند.

دیر یا زود کسی این مردم را رهبری خواهد کرد تا این شرایط را تغییر دهند. درحال‌حاضر ایالات‌متحد امیدوار است که این رهبر «ویکتور رائول‌هایا د لا تورره[18]» باشد. تا آن زمان که چنین کسی پیدا شودظاهراً تاریخ پرو به‌نحو خسته‌کننده‌ای تکرار مکررات خواهدبود (یک کودتای‌نظامی‌گروهی از متنفذان را برکنار وگروهی دیگر را جانشین آن می‌کند)،پرو تاریخی کهن وافتخارآمیز

16. Coca

17. Sol معادل ۴ سنت امریکائی

18. Victor Raul Haya de la Torre

www.ketabha.org

داشته‌است — تمدن «اینکاها» یکی از پیشرفته‌ترین و متنوع ترین جوامعی را که بشر به یاد دارد بوجود آورده بوده است — اما تهاجم اسپانیائیها، که «فرانسیسکو پیزارو[۱۹]»، «دیگو د آلماگرو[۲۰]» و کشیش «فرناندو د لوکو[۲۱]» آن را رهبری کردند، یکی از بیرحم‌ترین وخونین‌ترین و درعین‌حال شگفت‌انگیزترین حوادث تاریخ بشری را بوجود آورد.

«هایا د لاتوره» که درسال ۱۸۹۵ در «تروخیلو» زاده شد، به‌خانواده‌ای از ثروتمندان تعلق داشت که‌نسب خود را به«خوان د لاتوره[۲۲]»، ستوانی درخدمت «پیزارو»، می‌رسانید. پدر «هایا» در کنگرهٔ پرو نماینده بود وعمویش برای پست معاونت ریاست‌جمهوری درانتخابات ۱۹۲۰ با«اگوستولگویا[۲۳]» همکاری می کرد (این انتخابات پس از اینکه «لگویا» به کمک‌ارتش به‌قدرت‌رسید، لغوشد). به این ترتیب وقتی «هایا» برای رفتن به دانشگاه به لیما آمد برای راه یافتن به «محافل اشرافی» مشکلی نداشت. یکی از وکلای مشهور دادگستری که از سرشناس‌ترین‌طرفداران «لگویا» بود او را به‌عنوان منشی خود استخدام کرد و به‌او فرصت داد تا عملا با مسائل سیاسی آشنا شود. اما در دانشگاه «هایا» بدل به‌عنصری آشوب‌طلب شد، به‌همین جهت به‌سازمان دانشجویان پیوست و بعدها رهبر این سازمان‌گردید. «برای‌اصلاحات‌دانشگاهی» (خودمختاری‌دانشگاهها)، قانون کار و تأسیس دوره‌های دانشگاهی برای بزرگسالان درداخل کشور مبارزه کرد. وقتی سازمان دانشجویان همراه با فدراسیون کارگران برای اعتراض به تصمیم «لگویا» دایر بر«اهدای پرو به‌قلب مقدس عیسی‌مسیح» تظاهراتی براه انداخت و این تظاهرات با تیراندازی پلیس درهم شکست، «هایا» دستگیر و به‌پاناما تبعید شد.

در هشت سالی که از پی آن آمد «هایا»در امریکای مرکزی، مکزیک، ایالات‌متحد، اروپا وروسیه سرگردان بود. دراین مدت او به‌عنوان رئیس افتخاری فدراسیون دانشجویان دانشگاه هاوانا انتخاب شد، به‌عنوان منشی مخصوص وزیرفرهنگ مکزیک، «خوزه واسکونسلو[۲۴]» کارکرد، ونظرش را دربارهٔ شروع یک

19. Francisco Pizzaro
20. Diego de Almagro
21. Fernando de Luque
22. Juan de la Torre
23. Avgusto Leguia
24. Jose Vasconcelo

www.ketabha.org

جریان فکری جدید به‌نام «اتحادیه ملی انقلابی امریکا» به‌مرحلهٔ اجرا در آورد، مقالات فراوانی نوشت، با «لئون‌تروتسکی» دربارهٔ سیاست به‌گفتگو پرداخت، درسال ۱۹۲۷ درکنگرهٔ ضد امپریالیست جهانی شرکت جست. (در این کنگره سردی او نسبت به‌کمونیستها به‌گسستن نهائی‌اش از آنان انجامید) در دانشکده اقتصاد لندن به‌تحصیل پرداخت، درسویس زندانی شد وسپس از زندان گریخت وسرانجام به‌کشورش بازگشت. اما وقتی به‌پاناما رسید به‌وسیلهٔ مأموران ایالات متحد درخارج ازمحدوده«کانال پاناما» و در داخل قلمرو دولت«مستقل»پاناما دستگیر و به‌زندان افتاد وسپس ناچار شد ۹۰ دلارکرایه‌اش را بپردازد و با کشتی به‌آلمان اعزام شود.

با این حال «هایا» در ۱۹۳۱ پس ازسرنگون شدن «لگویا» و اعلام انتخابات جدید به میهن خود بازگشت. تصمیم‌گرفت «آپرا[۲۵]»، حزبی که تازه تشکیل داده بود، درانتخابات شرکت کند، این حزب خواهان تغییراتی بود. حزبی بود ایده‌آلیست‌انقلابی وآتشین که هدفش تنها آزادی پرو نبود بلکه می‌خواست «امریکای‌سرخپوستان[۲۶]» را آزاد کند. این‌حزب‌بااتحادبزرگ کارگران، دهقانان، روشنفکران‌و بورژوازی در پی مبارزه با امپریالیسم بود. همچنین این حزب خواهان اتحادسیاسی امریکای لاتین، ملی کردن صنایع‌وزمین وبین‌المللی کردن کانال پاناما‌بود. «هایا»در روزنامه«ال‌انتی امپریالیسمو ال‌آپرا[۲۷]» چنین نوشت:

«تجربهٔ تاریخی‌ما در امریکای لاتین و بخصوص تجربهٔ بسیار مهم و معاصر مکزیک نشان می‌دهد که با قدرت عظیم امپریالیسم یانکی نمی‌توان بدون اتحاد همهٔ مردم امریکای لاتین‌مقابله کرد. اما از آنجا که طبقهٔ حاکمه کشورهای‌ما و امپریالیسم مشترکاً علیه این اتحاد توطئه‌می‌چینند و بدان سبب که گروه اول به امپریالیسم کمک می کنند، دولت که معمولا وسیلهٔ سرکوبی طبقه‌ای به دست طبقهٔ دیگر است، مبدل به‌سلاح طبقهٔ حاکمه ملی ما و امپریالیسم خارجی می‌شود تا استثمار طبقات تولید کننده

25. APRA 26. Ind — America
27. El antimperialsmo y el APRA

www.ketabha.org

و تفرقه مردم ادامه یابد. در نتیجه مبارزه علیه طبقات حاکم مبارزه‌ای اجتناب ناپذیر است. طبقهٔ تولیدکننده باید قدرت سیاسی را بدست آورد، تولید باید ملی شود، و امریکای لاتین به فدراسیونی از ایالات مبدل‌گردد. این تنها راه پیروزی برامپریالیسم وهدف غائی «آپرا» به‌عنوان حزب بین‌المللی انقلابی وضد امپریالیستی است...»

در آن روزها «هایا» اصرار داشت که تنها راه مؤثر مبارزه با امپریالیسم‌از طریق سرمایه‌داری دولتی است که «باید اقتصاد ملی را هدایت کند و از دادن حقوق فردی یا جمعی در امور اقتصادی خاصه هنگامی که این امر خطر اعمال روشهای امپریالیستی‌را در بر داشته باشد، خودداری کند.» «هایا» در این باره در «برداشتهائی دربارهٔ امپریالیسم انگلیس و اتحاد شوروی[۲۸]» چنین می‌نویسد:

«آنچه از نظر «آپرا» برای پرو ویرانگر بشمار می‌آید این است که نیاز پرو به‌سرمایهٔ خارجی، کشور را تبدیل به‌بردهٔ این سرمایه کند و به‌جای اینکه سرمایه خارجی درخدمت پیشرفت کشور باشد، این کشور به‌خدمتگزار آن مبدل شود.»

اما «هایا» کمونیست نبود. او می‌نویسد:

«حزب کمونیست‌در«اندو— امریکا» آن‌نیرو وصلاحیت را ندارد که بتواند تلاش‌ضدامپریالیستی‌را رهبری کند... جریان‌ضدامپریالیستی در میان مردم ما ازبین‌الملل سوم کهنسال‌تر و از حزب طبقاتی آن در برگیرنده‌تر است. برای اینکه یک طبقه در «امریکای سرخپوستان» بتواند به‌تنهائی تلاش ضد امپریالیستی را رهبری کند و به‌پیروزی برساند بایستی دارای آن شرایطی باشد که برای رهبری انقلاب معین کرده‌اند: (برای اینکه آزادی ملتی با آزادی طبقهٔ معینی در داخل جامعه بورژوازی همزمان شود لازم است که طبقهٔ مزبور نمایندهٔ همهٔ جامعه باشد). و این شرایط دربارهٔ کارگران نوپای ما صادق نیست ومصداق آن دربارهٔ احزاب کمونیست‌در «امریکای سرخپوستان» که‌نمایندهٔ کارگران هم‌نیست

28. Impresiones de la Inglaterra Imperialista y de la Rusia Sovietica

www.ketabha.org

کمتر است...»

«هایا» آینده‌ای درخشان برای «امریکای سرخپوستان» به‌رهبری «آپرا» پیش‌بینی می کرد:

«با افزایش تولید از راه همکاری سازمان یافته وبراساس تجدید حیات واحدهای کشاورزی اشتراکی مجهز به‌وسایل مدرن و کلیهٔ عوامل تکنولوژی جدید، «امریکای سرخپوستان» انبارغله ومرکزدام جهان‌خواهدشد. جانبداری ازسرخپوست بومی، به‌عنوان انسان، وجانبداری از سیستم او به عنوان وسیلهٔ تولید، به‌دلایل اقتصادی، ضروری است. تولید را به‌نحوی غیرعادی بالا خواهد برد. با تطبیق این سیستم با انسان و تطبیق انسان با سیستم و تعمیم آن به‌شکل شرکتهای تعاونی دولتی در تمام نواحی «آند» تحول اقتصادی امریکای‌جنوبی به‌نحوعظیمی تسریع خواهد شد. اگر این سیستم را همچنانکه صنعت توسعه خواهد یافت در مورد صنایع— بخصوص معادن— با بکار بردن شیوه‌ها و ابزارهای نو بکار ببریم، عاملی دیگر به دورنمای عظیم تحول کلی اقتصادی افزوده‌ایم که خود محور مقاومت در برابر امپریالیسم است. همانطور که خواننده دریافته است، مبنا میلیونها کارگر بومی روستاها و معادن‌اند که برای آنان احیای‌سیستم گذشته به‌عنوان آرمان مقدس‌آینده باقی‌مانده است. در انتقاد از گذشته، کاری خواهیم کرد که هیچ کس تاکنون نکرده است، یعنی با احیای سیستم پیشین و ترمیم آن به کمک دانش و تکنولوژی معاصر موفق خواهیم شد شرایط مطلوب را برای توسعهٔ آینده بوجود آوریم.»

به‌این طریق «هایا»در اوایل دهه ۱۹۳۰ ناسیونالیستی بود که به داشتن میراث تاریخی خویش به‌خود می‌بالید، آرزوی تعالی ملتش را داشت و بر این بود که مردم بایستی تحت انقیاد هیچ چیز جز اراده وسنتهای خویش نباشند. او سوسیالیستی بود که ایمان داشت تنها راه «پرو» یا «امریکای سرخپوستان» به سوی قرن بیستم راه نظارت شدید دولت درامور اقتصادی است. ترکیب

www.ketabha.org

ناسیونال— سوسیالیست شاید یادآور شیوهٔ دولتی دیگر در اروپا باشد، اما «هایا» و «آپرا» نازیسم یا فاشیسم به‌شکلی که در آلمان یا ایتالیا اعمال شد، نبودند. «هایا» در آن زمان، اصلاح طلبی بود که امیدوار بود انقلاب از راههای مسالمت‌آمیز امکان داشته باشد. در انتخابات ۱۹۳۱ پرو، به‌عنوان فردی دمکرات شرکت کرد.

با تقلب، با نظارت بر دستگاه انتخاباتی، با بکار بردن ارتش برای نظارت برانتخابات و به‌وسیلهٔ آزمونهای مشکل برای حذف «بیسوادان» ژنرال «سانچزسرو[۲۹]» با ۱۵۰،۰۰۰ رأی در برابر ۱۱۰،۰۰۰ رأی «برنده» اعلام‌شد. «آپرا» می‌دانست که به راستی انتخابات را برده است. با این‌حال هایا به‌این تقلب‌گردن نهادتا بتواند فعالیت‌سیاسی‌خود را قانونی نگاه دارد. اما«دمکراسی» چنین چیزهائی را تحمل نخواهد کرد. پرزیدنت «سانچزسرو» نخست نیروهای مسلح را متحد کرد وسپس «آپرا» را غیر قانونی اعلام کرد و «هایا» وبسیاری از رهبران آن را به‌زندان انداخت وپس‌از اینکه اعضای‌حزب در«تروخیلو» شورش کردند و ۲۰۰ سرباز را کشتند، کشتاربیرحمانهٔ آنان را شروع کرد: تنها درسال ۱۹۳۲ بیش از ۵،۰۰۰ نفراعضای «آپرا» کشته شدند که بسیاری از آنان زندانی بودند.

تا سال ۱۹٤۵ جنگی محدود اما فوق‌العاده خونین بین «آپرا» از یک‌سو وگروه حاکم وسهره‌های نظامی آن ازسوی دیگر درجریان بود. گروه اخیر اغلب دهکده‌هائی را بتمامی نابود می‌کرد،گروه اول از طریق‌گروه ضربت دقیقاً سازمان یافته‌اش که«بوفالوها[۳۰]» نامیده می‌شد با ترور (ازجمله ترور «سانچزسرو» در۱۹۳۳)، کمین کردن و حتی‌گهگاه قیام کردن انتقام می‌گرفت. در این زمان «آپرا» حزبی فوق‌العاده سازمان یافته ومخفی برمبنای سیستم «تک سلولی»بود، که برای فعالیت زیرزمینی آماده شده بود. غیرممکن است بتوان گفت که چند نفر در این جنگ اعلام نشده داخلی کشته شدند. اما هرکدام ازخانواده‌های گروه حاکم ادعا می‌کرد که دست‌کم یک شهید داده است.

درسال ۱۹۴۵ کم‌کم آشکارشد که «هایا» یا «آپرا» یا هر دو نقصی

29. Sanchez Cerro 30. Bufalos

www.ketabha.org

دارند. اگر حزب چنانکه ادعا می‌کرد نیرومند و محبوب بود، پس چرا جرأت نمی‌کردعلنی شود و ازطریق قیام عمومی، باخرابکاری، جنگ‌چریکی‌یا تروریسم به‌مبارزه برخیزد؟ مسلماً «هایا» می‌بایست تاکنون درک کرده باشد که «دموکراسی» پرو هرگز اجازه نخواهد داد که دمکراسی‌موردنظر او پیروز شود. در این زمان «هایا» نمی‌توانست‌بگوید که اصول اخلاقی او مانع خشونت است زیرا اولادستهای «آپرا» آلوده بود و«بوفالوها» بشدت وبه‌قصد کشتن‌می‌جنگیدند. ثانیاً «هایا» هرگزبه‌افرادحزبی «آپرا» دستورنداد که‌به‌طریق گاندی وبدون‌خشونت مبارزه کنند. ثالثاً اگر شرایط آن چنان بد بود که او می‌گفت — و شرایط واقعاً بد بود— بومیها در هر حال ازگرسنگی و بیماری می‌مردند که در این صورت چنین قیامی برای پایان دادن به‌اینگونه مرگها از نظر اصول اخلاقی قابل توجیه بود. به‌هرحال اگر هدف «هایا» قدرت سیاسی شخصی بود در این‌صورت سازشکاری پیروی از سیاستهای عملی و معامله باگروه حاکم مسلماً بیشتر به‌نفع او بود و اگر هدفش نفع مادی بود چنین سازشی برایش نفع بیشتری داشت.

در انتخابات ۱۹٤۵ هایا باگروه حاکم معامله‌ای کرد و به«آپرا» دستور داد تا ازکاندیدای محافظه کار «خوزه بوستامانته ریورو[۳۱]» پشتیبانی کند و در نتیجه او با اکثریت عظیمی پیروز شد. تا مدتی پس از انتخابات چنان می‌نمود که دو رئیس جمهوری در پرو وجود دارند، «بوستامانته» درکاخ دولتی و «هایا» در خانهٔ مردم. حتی اعضای حزب «آپرا» به وزارت — درکابینه‌ای ارتجاعی— رسیدند. هنوز عده‌ای دربارهٔ غرض اصلی «هایا» تردید داشتند. «آپرا» شورای جدیدی برای امور دهقانان و سرخپوستان بوجود آورد، کنفدراسیون کارگران پرو را از زیر نفوذ حزب کمونیست خارج کرد، ولی مبارزه‌جوئی آن را از بین نبرد،وگروههای سیار بهداشتی را به نواحی کوهستانی «سیرا» فرستاد.

با این حال عده‌ای از اعضای «آپرا» ناراضی بودند. هیچگونه تغییر اساسی انجام نشده بود. دولت محافظه کار بود. سرمایهٔ امریکائی به‌جای خروج از «پرو» مرتباً به‌آن سرازیر می‌شد. درسوم اکتبر ۱۹٤۸ اعضای ناراضی «آپرا» شورش کردند. «هایا» بیدرنگ، شورش را محکوم کرد و درهم شکست. اما دولت «بوستامانته» نیز جان بدر نبرد. در اواخر ماه، ژنرال «اودریا[۳۲]» دولت

31. Jose Bustamente y Rivero 32. Manuel A - Odria

www.ketabha.org

راسرنگون کرد و تا ۱۹۵۶ حکومت را در دست گرفت.

«اودریا» از فعالیت حزب «آپرا» جلوگیری کرد. به‌ازای محکومیتهای حزبی افراد این حزب (هایا پنج سال در سفارت کلمبیا گذراند) طرحهای اصلاحی چندی را به‌مرحلهٔ اجرا درآورد که برای بی‌چیزان کار تهیه کرد، گرچه در عین حال موجب ثروتمندتر شدن، ثروتمندان شد. با این حال توانگران از کاندیدائی که «اودریا» برای انتخابات ۱۹۵۶ برگزیده بود چندان دلشاد نبودند و در عوض پیرمردی عیاش را که سابقاً رئیس جمهوری بود («مانوئل پرادواوگراته‌چه[۳۳]» که به‌ثروتمندترین خانواده از «سی فامیل» ثروتمند پرو تعلق داشت) برگزیدند.

«آپرا» که حق شرکت در انتخابات را نداشت طبیعتاً نمی‌توانست از کاندیدای «اودریا» حمایت کند. به‌همانگونه که نمی‌توانست از کاندیدای حزب جدیدالتأسیس «فعالیت ملی» که آرشیتکتی به‌نام «فرناندو بلونده‌تری[۳۴]» بود، پشتیبانی کند. «بلونده» نیز وابسته به‌اولیگارشی بود و سالها از «آپرا» طرفداری کرده بود. حزب «فعالیت ملی»اش آکنده بود از شعارهائی مانند «اصلاحات ارضی» و «سیاست مستقل ملی». «بلونده» که تا چند ماه پیش ناشناس بود به‌سرعت در میان مردم محبوبیت یافت بنابراین «هایا» به‌اعضای حزب «آپرا» دستور داد که از «پرادو» پشتیبانی کنند و در عوض «پرادو» قول داد که به «آپرا» اجازه فعالیت در انتخابات را بدهد. «هایا» بالاخره مقاصد اصلی خویش را — برای آنان که می‌خواستند — آشکار کرد.

اما مردم نمی‌خواستند او را بهتر بشناسند— هنوز نمی‌خواستند— «پرادو» پیروز شد و «بلونده» با فاصله کمی بعد از او قرارگرفت و ۱۰۶،۰۰۰ رأی کمتر آورد (از ۱،۲۵۰،۰۰۰ رأی). «پرادو» در اولین روز ریاست جمهوری‌اش به‌قول خود مبنی برهمکاری اولیگارشی— آپرا عمل کرد و فعالیت حزب «آپرا» را (که اکنون در پرانتز «حزبی انقلابی» بود) قانونی اعلام داشت.

این حزبی دیگر بود. دیگر «بوفالوها» برای دفاع از خود یا علیه آدمکشان — مزدوران مسلح اولیگارشی نمی‌جنگیدند. اکنون آنان با پیروان

33. Manuel Prado y Ugrateche
34. Fernando Belaunde Terry

www.ketabha.org

«بلونده» نبرد می‌کردند و وقتی گروهی از اعضای راستین «آپرا» انشعاب کردند و حزب «آپرای شورشی» را تشکیل دادند جنگجویان «آپرا» با همرزمان سابق خویش به‌جنگ پرداختند. گروه ضربهٔ «هایا» که تمام مخالفان را «کمونیست» خطاب می‌کردند، تظاهرات را درهم می‌شکستند، مخالفان را کتک می‌زدند و حتی متحدان سابق خویش را می‌کشتند. نمایندگان «هایا» در پارلمان از نخست‌وزیر حکومت «پرادو» یعنی «پدرو بلتران[۳۵]» پشتیبانی کردند که مردی بی‌نهایت ثروتمند، زمینداری بزرگ، مالک مطبوعات و سرمایه‌گذار بود و «اصلاحات ارضی» ادعائی‌اش چیزی نبود جز طرحی برای تشکیل «کلنی»هائی از سرخپوستان در نقاط دور از لیما و اینکه زمینهای بزرگ دوستان او و خودش دست‌نخورده باقی بماند. در عوض این پشتیبانیها، اعضای «آپرا» به مقامات دلخواه خویش رسیدند (مانند هیأت نمایندگی پرو در سازمان ملل) و بعضی از از مقامات اشرافی (از قبیل مدیریت بانکها). انقلابیون قدیمی که اکنون در کاخهای اشرافی محلهٔ «سان ایزیدرو[۳۶]» براحتی جاگیر شده بودند پنجه‌بکسهای خود را به‌مردان جوان‌تر حزب دادند تا با هر کسی که لب به‌شکایت گشود، بجنگند زیرا کمونیست‌اند. «آپرا» دوست بزرگ ایالات‌متحد شد و وزارت امور خارجه، به‌تمجید از محاسن «هایا» پرداخت.

در این مدت شش سال متمادی «پرادو» و «بلتران» به‌علت پشتیبانی «آپرا» در کنگره هرطور می‌خواستند حکومت کردند. هیچ طرح اصلاحی به انجام نرسید. هیچ یک از صنایع ملی نشد. هیچ تقلیلی در نیروهای مسلح داده نشد. پرو را توانگران برای توانگران اداره کردند و «آپرا» حتی کلمه‌ای برزبان نیاورد. این حزب فقط به‌یک چیز علاقه داشت: پیروزی در انتخابات ۱۹۶۲، در پشت صحنه، ساخت‌وپاخت کرد، چشم پوشی کرد و حتی توطئه کرد — تا به هر طریق این پیروزی را مسجل کند.

با نزدیک شدن سال ۱۹۶۲ صدها مورد از عملیات خلاف قانون «آپرا» برملا شد و حتی به‌اثبات رسید (ارائهٔ اسناد جعلی، ثبت‌نام افراد صغیر در انتخابات و غیره) و در روزنامه‌های پرو چاپ شد، از آن جمله بود مواردی که

35. Pedro Beltran 36. San Isidro

www.ketabha.org

«آنتونیاویلار[۳۷]» قاضی حوزه یکم قضائی لیما کشف کرد و در دادگاه، بیش از لهصد نفر از ثبت نام کنندگان را که همه از حزب «آپرا» بودند به محاکمه کشید. قبل از انتخابات این تقلبها به‌هیأت نظارت بر انتخابات که از طرف «پرادو» منصوب شده بود، گزارش داده شد. اما «پرادو» طرفدار «آپرا» بود.

در انتخابات ۱۹۶۲ «هایا» دلاتوره کاندیدای اولیگارشی بانکدار و کارخانه‌دار و خطرناک‌ترین رقیب او «بلونده» وابسته به «اولیگارشی‌معدن‌دار» بود. این بار او برنامه مشخصی یا افکار تازه‌ای نداشت اما شعارهای فراوان داشت. (از جمله «آئین من پرواست»)، و طرح ساختمان شاهراه «پان‌امریکن» برفراز سلسله جبال‌آند (با ارتفاع متوسط ۱۸،۰۰۰ فوت از سطح دریا) که در این مورد به‌من می‌گفت، این طرح به بی‌چیزان پنج کشور کمک خواهد کرد و دیگر نیازی به‌اصلاحات ارضی نخواهد بود. اما البته درحقیقت تنها معدن‌داران و صاحبان شرکتهای ساختمانی که دوستانش بودند، از این طرح سودمی‌برند.

کاندیدای با اهمیت دیگر: ژنرال «مانوئل‌اودریا» بود که در صف مقدم آن‌گروه از اولیگارشی قدیمی قرار داشت که‌باوجودتغییر جهت اخیر آپرا همچنان بشدت باآن‌مخالف‌بود، انتخابات، انتخابات اولیگارشی بودو اگر نظامیهای‌قدیمی‌و بیزار از «آپرا» مانع انتخاب «هایا» نمی‌شدند، پیروزی اولیگارشی قطعی‌بود.

مبارزات انتخاباتی شدید بود. قبل از انتخابات، روزی که به پرو برگشتم «بوفالوها» را دیدم که تظاهرات طرفداران «بلونده» و نیز تظاهرات کم اهمیت‌تر چپیها را بهم می‌زنند و به‌اتفاق پلیس علیه مردم می‌جنگند. همچنین بزودی دریافتم که «آپرا» دیگر آن حزب عظیم متکی به مردم که خیال می‌کردم و همهٔ روزنامه‌نگاران چنین می‌انگاشتند، نیست. در شهر مرتفع «کوزکو» واقع در ارتفاع ۱۱،۴۰۰ پائی از سطح دریا، که روزگاری‌پایتخت حیرت‌انگیز «اینکاها» بود، درسایر شهرهای جنوبی، درمناطق نفتی شمال مانند «تالارا[۳۸]» و «نگریتوس[۳۹]» حتی در زادگاه «هایا» یعنی شهر «تروخیلو» بنظر نمی‌رسید که دیگر «آپرا» حزب مردم فرودست باشد. نخست عظمت تظاهرات آپرا سراگرفت اما بعد دریافتم که دستگاه حزبی «آپرا» با شبکه کامیونها و

37. Antonio M. Villar 38. Talara 39. Negritos

www.ketabha.org

اتوبوسهایش که هزاران نفر را در پناه پلیس (نه‌نیروی نظامی) ازشهری به شهری می‌برد و تظاهرات عظیم برپا می‌کرد، با نوازندگانش، علم و کتلهایش، و دستمال تکان دهندگانش تا حدی ترسناک بود. این وضع جنون سازمان یافتهٔ آلمان سالهای آخر دهه ۱۹۳۰ را بیاد می‌آورد.

سپس مصاحبه‌ای طولانی با «هایا» انجام دادم. سردی بود درشت اندام، فربه و در عین حال مجموعه زنانه‌ای از اعصاب فرسوده و نیروی تحلیل رفته که بنظر می‌رسید صرفاً «مخالف» است. سه‌ساعت تمام فقط از کمونیسم حرف زد که در همه جا می‌دید— در حزب فعالیت ملی «بلونده»، در مطبوعات (ازجمله روزنامه‌های وابسته به اولیگارشی مانند «ال کومرسیو[40]» و «لاپرنزا[41]» که متعلق به همکار قدیمی خودش «بلتران» بود که اکنون مطالعه می‌کرد تادوباره کاندیدا شود[42]، و حتی بنحوی باور نکردنی در حزب «اتحاد ملی طرفداران اودریا[43]» (بعدها ارگان روزانه «آپرا» به‌نام «لاتریبونا[44]» به دنبال این سخن «هایا» هردو حزب را متهم کرد که تا حد سی درصد کمونیست هستند). او گفت، دهقانانی که زمینی را تصرف کنند، صرف نظر از اینکه چقدر سفلو کنند، عوامل کمونیستها هستند، ناسیونالیستهائی که می‌خواهند معادن وصنایع را ملی کنند آلت دست کمونیستها هستند. این ضد امپریالیست به من گفت «امپریالیسم نوعی از توسعه در کشورهای توسعه نیافته است. امپریالیسم برای توسعه امریکای لاتین ضروری است.»

امیدوار بودم که این «دوست بزرگ سرخپوستان» دست کم در مورد مسألهٔ اصلاحات ارضی، به‌اصول سابقش پای‌بند باشد. گفت «مشکل این نیست که‌ثروت از دست توانگران گرفته شود، بلکه این است که آنچه وجود دارد، آباد کنیم.» من گفتم البته نمی‌توان انکار کرد که زمینهای حاصلخیز همه به صورت «مزارع بزرگ» متعلق به‌تنی چند است و آنچه آباد نشده زمینهای لم

40. El Comercio 41. La Prensa

۴۲. «بلتران» ساختمانی‌را اجاره کرد و به عنوان ستاد انتخاباتی‌خویش درآورد ومیتینگ بزرگی‌برپاداشت اما پس ازآنکه فقط ۲۰۰ نفردرآن شرکت جستند دنباله‌کار را رها کرد.

43. Union Nacional Odriista 44. La Tribuna

www.ketabha.org

یزرع است. پاسخ داد «عقایداشتباه‌آمیز زیادی‌دربارهٔ «مزارع بزرگ» رواج‌دارد. وقتی می‌گویند مزرعه‌ای به بزرگی سویس هست(که‌هست) ، ممکن است این زمین بخصوص آنقدر حاصلخیز نباشد (که‌هست) و ممکن است که صاحبان آن (یکی از سی‌فامیل) برای‌آن به‌پول فراوانی‌نیاز داشته باشند.» در پرونده‌ام به‌جستجو پرداختم چون می‌خواستم با شواهدی با او بحث کنم اما فریاد زد «زمانه عوض شده است» سپس در حالی که مشتش را تکان می‌داد با فریاد گفت «اکنون تنها نبرد ما با کمونیسم است.»

چند روز بعد با گروهی از سرخپوستان که از بازماندگان «اینکاها» بودند و زمینهای اشتراکی و سنتی آنان سالها قبل به‌وسیلهٔ زمینداران ساکن لیما غصب شده بود، سخن می‌گفتم. اینان هرگز سخنی از فیدل کاسترو، خروشف یا استالین نشنیده بودند. اما هرگز اجازه هم نداده بودند که پای یکی از نمایندگان «آپرا» به‌آخرین قطعهٔ ملکشان، که زمینی به وسعت ۲۰ فوت در سی فوت بود و کنار جاده «آیاکوچو[45]» قرار داشت و در آن نوعی ذرت کم کالری کوهی برای سد جوع می‌کاشتند، برسد. این سرخپوستان به هیچ حزبی اعتماد نداشتند و هرگز اجازه نمی‌دادند پای سیاست بافی به«خانه»شان برسد. روزی که به‌دیدارشان رفتم(راهنمای‌من‌سرخپوست دیگری بود)درسوگ یکی از افرادشان که به‌دست «بوفالوها» کشته شده بود، زاری می‌کردند. او به این خاطر که نگذاشته بود «بوفالوها» از زمین آنان بگذرند. به‌اتهام کمونیست بودن کشته شده بود.

روز دهم ژوئن ۱۹۶۲ اهالی پرو به‌پای صندوق رأی رفتند. آنان به «هایا»، «بلونده» و «اودریا» تقریباً به‌یک اندازه رأی دادند. طبق ارقام رسمی «هایا» با اکثریت ۱۴۰۰۰ رأی پیروز شده «باونده» فریاد برآورد: تقلب... ارتش هم اعلام کرد که در انتخابات تقلب شده است. و هر فرد پروئی نیز می‌دانست که تقلب شده است. همه کس البته بجز خبرنگار نیویورک تایمز که‌گزارش کرد تقلبی نشده،زیرا «هیأت نظارت انتخابات» چنین گفته بود. روزنامه تایمز درآن زمان سرمقاله‌های متعددی مبنی بر انتقاد ازهمه بجز «هایا»، هیأت انتخابات و پرزیدنت «پرادو» منتشر کرد. حتی یک بار سخنی از این نرفت که

45. Ayacucho

www.ketabha.org

رئیس این هیأت «خوزه لوئیس بوستامانته کروزو[46]» دوست چندین سالهٔ رئیس جمهوری و عضو اولیگارشی است.

در عین حال «هایا» برای زدوبند به هر طرف روی آورد. این رهبر ضد کمونیست نخست کوشید با «بلونده» که سی درصد کمونیست بود معامله‌ای بکند، اما «بلونده» پیشنهادش را رد کرد، به‌زادگاهش «ارکویپا[47]» بازگشت، دژی مستحکم با دیوارهای بلند ساخت ومردم را به‌انقلاب خواند تا حقوق خویش را بازیابد وسپس به‌آسایش پرداخت. طرفداران او نیز بخواب رفتند. اگر ارتش به‌یاریش نشتافته بود، «بلونده» خود را به‌دست فراموشی سپرده بود.

«هایا» سپس به‌دیدن «اودریا»ی سی درصد کمونیست رفت که پیشنهادش را رد نکرد. «اودریا»ی زیرک ومکار به‌عنوان تنها کاندیدای صاحب شم سیاسی نظر مرا جلب کرد، و او هم این شم سیاسی را بکار انداخت. اگر مردی آنچنان مبادی اصول چون «هایا» که او آنهمه مورد شکنجه وتهدید وزندان وتبعیدش قرار داده بود، بتواند متملقانه و به‌قصد معامله به‌نزد «اودریا» بیاید می‌بایست دلیلی بر تهی بودن خود او وموجبی برای شادی بیش از حد «اودریا» باشد.

او می‌دانست چگونه با چنین آدمهای متقلبی کنار بیاید. دو دشمن با هم ساختند. قرار شد، مردی که «هایا» آنهمه ازاو نفرت‌داشت رئیس‌جمهوری شود و درعوض بهره چشم‌گیری نصیب «آپرا» گردد.

اما روز ۱۸ ژوئن، نیروهای مسلح که از این نمایش به‌تنگ آمده بودند، به‌این داد وستدها پایان دادند. آنان با انجام کودتائی استادانه زمام امور را بدست‌گرفتند وانتخابات‌را لغو کردند. اکنون نوبت «کندی» بود که با خشم ناسزا بگوید. بدینگونه ما با پرو قطع رابطه کردیم و گفتیم که کمکهای خود را نیز قطع خواهیم کرد. نیویورک‌تایمز «کندی» راتحسین کرد (البته بجز مفسر مشهور این روزنامه «جیمز رستون» که‌ضمن انتقاداصولی باملایمت‌یادآور شد که «رنجش» کندی نباید به‌اشتباه بجای روابط دیپلماسی گرفته شود.)

«هایا» فرار کرد. مبارز بزرگ‌به«آپرا» فرمان ادامهٔ مبارزه داد و این حزب مردم را به‌اعتصاب عمومی خواند — در حالی که خودش پنهان شده بود. اعتصاب شکست خورد. وبه‌این‌ترتیب مبارزهٔ بزرگ وچهل سالهٔ حزب «آپرا»

46. Jose Luis Bustamante y Cruzo 47. Arequipa

www.ketabha.org

عملا بپایان رسید.

اما پرزیدنت «کندی» چاره‌ای نداشت جزاینکه به‌شکست تن دردهد. چند روز پس ازکودتا وزارت امور خارجهٔ ایالات‌متحد شروع به‌سرهم کردن داستانهائی در این باره کرد که حکومت نظامی جدید تضمینهائی دربارهٔ انتخابات آزاد، حقوق مدنی، وغیره — یعنی همهٔ آن چیزهائی که دولت نظامی به‌زمان روی کار آمدنش به‌صراحت تضمین کرد — داده است. اما کندی می‌بایست برای حفظ ظاهر این تضمینها را دوباره بگیرد و وقتی خیال کرد که گرفته است،دولت نظامی را به‌رسمیت شناخت.

واما نیویورک‌تایمز نیز می‌بایست حفظ ظاهر کند. خبرنگاران‌این روزنامه در پروگزارش دادند که«خشم مبارزه جویانه‌ای»علیه کودتا به‌چشم نمی‌خورد، در حالی که مفسران سیاسی این روزنامه ناگهان به‌اطلاع خوانندگان خویش رساندند که«هایا»رهبر محبوب وبزرگ، حتی موفق نشده بود، که یک‌سوم آرا را بدست آورد. و البته این روزنامه‌ازکندی ستایش کرد که«به‌خاطر دمکراسی» دست به‌اقدام زده است.

نه«پرادو»و«اودریا»و«بلونده»و«هایا»و«کندی»(یاجانسون)ونه‌نیویورک تایمزهیچ کدام‌نمی‌توانستندعملاً کوچکترین گامی برای‌دمکراسی‌درپرو بردارند. این امر باید به‌دست رهبری محبوب، که آینده درانتظاراوست انجام گیرد.

در این ضمن دولت نظامی به‌وعده‌اش در مورد انتخابات ۱۹۶۳ وفا کرد. «بلونده»در این انتخابات پیروز شدو به‌ادارهٔ پرو پرداخت. پرو به‌نحو بدی اداره شد و دلیل عمده‌اش این که افراد«آپرا»وحزب«اودریا» که کنترل کنگره را در دست داشتند به‌یاری یکدیگر مانع تصویب برنامه‌های او شدند— و او را کمونیست نامیدند.

«باونده» که بیش از حد جامطلب بود تا آنجا که توانست با آنان مبارزه کرد. سرخپوستان‌بی‌زمین را تشویق کرد که زمینهای کشت نشدهٔ مزارع بزرگ را اشغال کنند، تا بتواندلایحهٔ اصلاحات ارضی رااز تصویب کنگره بگذراند[۴۸].

---

۴۸. این لایحه‌پس‌ازحک‌واصلاحاتی سرانجام درماه مه۱۹۶۴ از تصویب کنگره گذشت و بلونده بی‌درنگ آن را به موقع اجرا گذاشت وتا ماه ژوئن ۹۳۷،۵۰۰ جریب زمین را ملی کرد.

www.ketabha.org

کمونیستها را یاری کرد تا رهبری سندیکاها را بدست آورند تا بدین وسیله دست «آپرا» را از سندیکاهای کارگری کوتاه کند. و در پی‌ملی کردن مؤسسات چندی بود تا بتواند پشتیبانی توده‌ها را جلب کند. چون عوامفریبی شکیبا بود، توانست با بیشتر چپ‌گراها — وافسران ناسیونالیست ارتش—گرم بگیرد و پشتیبانی آنان را بدست آورد و در انتخابات انجمنهای شهر که در دسامبر ۱۹۶۳ انجام شد بیش از ۵۰ درصد آرا را بدست آورد. می‌گویند خیال داشت برای خنثی کردن خرابکاری قانونی«هایا»—«اودریا» نوعی «دیکتاتوری‌ملی» برقرار کند ولی... با درنظرگرفتن او— ودشمنانش— باید گفت که چنین کاری به‌زیان پرو نبود.

www.ketabha.org

۹ اکوادور

اکوادور چنان فقیر است که نزدیک است ازهم بپاشد، خانه‌های لوکس در این کشور به‌بیغوله می‌ماند. در شهر «کیتو» پایتخت کشور کاخ دولتی با دیوارهای سنگی در یک سوی میدان استقلال قرارگرفته و هتل ماژستیک که به اصطلاح بهترین هتل مرکز شهر است در سوی دیگر. هردو این بناها رنگ نخورده‌اند، چون بیش از حدگران تمام می‌شود. توریستها به‌ندرت بیش از یک روز در این شهر می‌مانند، تعدادگدایان ازکارگران بیشتر است. گرچه‌این کشور لزوماً زراعتی است و ۷۱ درصد مردم به کشاورزی مشغول‌اند فقط ۵ درصد زمینها زیرکشت است همهٔ این زمینها به‌اضافهٔ ۲۵ درصد از بقیهٔ اراضی کشور به یک درصد از جمعیت یعنی ۴،۲۰۰ نفر تعلق دارد.

تقریباً همگی ۲،۴۰۰،۰۰۰ سرخپوستان این کشور بی‌سوادند. آنان که عموماً در زمینهای لم‌یزرع کوهستانی «سیرا[1]» زندگی می کنند کلاً در خارج از حوزه اقتصاد پولی قرار دارند و با ۶۰۰ کالری در روز به‌نیمه زندگی خویش ادامه می‌دهند. دستمزد سرخپوستان که هنوز با رژیم ارباب ورعیتی اداره می‌شوند به صورت حق استفاده از قطعاتی از زمین ارباب پرداخت می‌شود (نه پول نقد) به علاوه آنان باید زنان خاصه (دختران جوان) خود را به‌خانه ارباب بفرستند تا همهٔ نیازهای ارباب را برآورد.

اکوادور نیز به‌گونهٔ اغلب کشورهای امریکای لاتین دارای احزاب لیبرال ومحافظه کار است که هر دو در خدمت اولیگارشی قرار دارند. درکشور

---

1. Sierra

www.ketabha.org

فقر زده اکوادور زمین با محصولات موز، قهوه و کاکائو وتجارت (واردات و صادرات) هردودردست اولیگارشی محلی وسرمایه‌های ایالات متحد است. در نتیجه بازی سیاست در انحصار توانگران و در خدمت توانگران است.

تنها سیاستمدار مستثنی از این قاعده «خوزه ماریا ولاسکوایبارا[2]» رهبری با قدرت بود که در هیچ یک از انتخاباتی که انجام شد شکست نخورد و در اواخر ۱۹۶۱ فریاد زد «فقط قانون و خواست خداوند می‌تواند قبل از پایان دورهٔ ریاست جمهوری مرا سرنگون کند.» ولاسکو که چهار بار به ریاست جمهوری انتخاب گردید و سه‌بار قبل از پایان دوره قانونی‌اش خلع شد — نه به‌وسیلهٔ قانون و نه بخواست خدا — اکنون جنگجوی پیری است که دوران تلخ تبعید را در آرژانتین می‌گذراند و در آنجا بود که به‌دیدنش رفتم.

«ولاسکوایبارا» با اندام بلند باریکش با چشمان سیاه عمیقش که پیوسته پشت عینک طبی تیره رنگش پنهان است با سر طاس وسبیل پرپشت به‌سفیدی برفش از مشهورترین وبد اقبال‌ترین سیاستمداران اکوادور امروز است. با وجودی که خانواده‌اش از اعقاب افراد سرشناسی بوده‌اند (خانواده مادری‌اش به‌بنیان‌گذاران شهر «ایبارا» وانقلابی معروف «سیمون بولیوار[3]» نسبت می‌برند) خودش نه زمیندار است و نه وارث ارثیه‌ای بوده است. پدرش که یکی از مشهورترین ریاضی‌دانان کیتو بود سیاستمداری درستکار بود و به‌این خاطر از نوادر امریکای لاتین بشمار می‌رفت.

ولاسکو نیز چنین بود؛ با غرورگفت حتی خانه‌ای از خودم ندارم. درتمام سالهائی که رهبر کشورم بودم فقط یکی از هزاران هدیه‌ای را که به‌من داده شد قبول کردم و آن مزرعه‌ای بودنزدیک «گوایاکیل[4]» که هنگام تبعید به آرژانتین آن را فروختم وبا پول آن آپارتمان فعلیم در بوینس‌آیرس را خریدم، من هیچ چیز دیگری بجز کتابهایم ندارم.

ولاسکو در ۱۹ ماه مارس ۱۸۹۳ در کیتو به‌دنیا آمد و به‌تحصیل حقوق مشغول شد. در جوانی به‌سیاست پرداخت، او که همچون پدرش محافظه‌کار بود بسرعت تبدیل به‌سخنگوئی آتشین گردید. سخنان پراز احساس وموسیقی وارش

2. Jose Maria Velasco Ibara 3. Simon Bolivar
4. Guayaquil

www.ketabha.org

توده‌ها را مسحور وجذابیت درخشان او منتقدان را خلع‌سلاح می‌کرد و نفوذ کلامش، حتی دیرباوران را تحت تأثیر قرار می‌داد. به‌همین سبب در انتخابات ریاست جمهوری ۱۹۳۳ با وجودی که کاندیدای جمهوری خواهان بود، از پشتیبانی هر دو حزب برخوردار شد و به‌پیروزی مطلق رسید.

اما پشتیبانان پیشین او که در کنگره نفوذ بسیار داشتند، به‌هیچ وجه خیال نداشتند بگذارند به‌وعده‌هائی که قبل از انتخابات داده بود عمل کند، خودش می‌گفت: آنها فقط به‌فکر منافع خود بودند. از نظر آنها سیاست فقط نبردی بین افرادی معین به‌خاطر کسب واعمال قدرت بود. آنها هرگز در فکر منافع ملت نبودند. هرگز برنامه‌ای ملی نداشتند. آنچه می‌خواستند این بود که از قدرت‌خویش بهره برگیرند، نه‌چیز دیگر. وقتی که کنگره از تصویب لوایحش وتشکیل جلسه امتناع کرد «ولاسکو» آن‌را منحل کرد وخواستار تشکیل مجلس‌مؤسسان شد، اما مجلس‌مؤسسان هرگز تشکیل نشد. کمتراز یک‌سال‌ازریاست‌جمهوری‌اش نگذشته بود که ارتش با کودتائی او را سرنگون کرد.

دیکتاتورزمان جنگ، پرزیدنت «کارلوس آریودل‌ریو[5]» ازحزب‌لیبرال باعث شد که «ولاسکو» به‌صحنه بازگردد. در ۱۹۴۴ به‌یاری «اتحادیهٔ دمکراتیک» که مجموعه‌ای شامل سوسیالیستها و کمونیستها بود توانست تنها کودتای موفقیت‌آمیزش را به‌انجام رساند وخود را رئیس‌جمهوری اعلام کند.

اما سال بعد «اتحادیهٔ‌دموکراتیک» قانون اساسی جدیدی را به‌تصویب رساند که به‌نظر او بیعمنی، احمقانه، غیرممکن، خیال پردازانه ونمونه‌ای کامل از حماقتهای کمونیسم بود که از پر کردن تالارهای سخنرانی وخطابه با سرخپوستان بی‌سواد به‌خود غره می‌شوند. «ازاین‌رودر ۱۹۴۶ این قانون‌اساسی را لغو وقانون اساسی دیگری را جانشین آن کردم.»

قانون اساسی «ولاسکو» که به‌پیروی از قوانین ایالات متحد امور دولت را به‌سه بخش تقسیم می‌کند هنوز در اکوادور جاری است. طبق این قانون مردان باسواد ناگزیرند در ۱۸ سالگی رأی بدهند اما زنان باسواد مختار. برای جلوگیری از اعمال نفوذبی‌رویهٔ ارتش افراد پلیس و نیروهای مسلح حق رأی

5. Carlos Arroyo del Rio

www.ketabha.org

ندارند. در نتیجه ارتش به‌سال ۱۹٤۷ او را سرنگون کرد.

«ولاسکو» بار دیگر در ۱۹۵۲ به‌ریاست‌جمهوری انتخاب شد و سرانجام امکان یافت کاری انجام دهد. طرحهای راه‌آهن و راهسازی را برای اتصال مناطق کوهستانی به‌جلگه‌های حاصلخیز ساحلی اجرا کرد. با تشویق صادرات موفق شد، بودجهٔ متعادلی بوجود آورد، و اکوادور بزرگترین صادرکننده موز شد و با صدور ۶۰۰،۰۰۰ تن‌موز ونیمی‌از ٤۰۰،۰۰۰ تن محصول سالانه نفت اوضاع اقتصادی سر وسامانی گرفت. در پاسخ شکایت چپ‌گرایان که می‌گفتند مزارع خوب موز متعلق به «یونایتد فروت» و ۹۰ درصد چاههای نفت در اختیار شرکتهای انگلیسی است«ولاسکو»می‌گفت«اکوادور فاقد سرمایهٔ محلی است. فقط سرمایه‌گذاری خارجی است که قادر است سرمایهٔ مورد نیازبرای‌توسعهٔ کشور را در چنین مقیاسی فراهم کند.» ولاسکو همچنین اقدامات لازم برای جلب رضایت دشمن خونی‌اش،نیروهای مسلح را نیز بعمل آورد. برای آنان کشتی وهواپیما خرید. برایشان سربازخانه ومدرسه ساخت. حقوق ماهانهٔشان را افزایش‌داد وبر مزایایشان افزود. در این‌زمینه به‌صدای‌بلند به‌من گفت«هر چه ارتشیان دارند از من دارند.» این بار دورهٔ ریاست‌جمهوری او به‌پایان‌رسید.

کوششهای او در اکوادور تغییری اساسی پدید نیاورده بود. کشورهمچنان فقیر بود وحتی بزرگترین صنعت آن، پارچه بافی،تنها می‌توانست نیمی از نیازهای کشور را برآورد. همراه با کاهش بهای فراورده‌های کشاورزی وغذائی در بازارهای جهان ارزش سرانهٔ صادرات اکوادور به کمترین مقدار در نیمکرهٔ جنوبی رسید.

اما«ولاسکو»هنوز نیرومند بود و در انتخابات۱۹۶۰ با نتیجهٔ چشمگیری‌به پیروزی رسید.اما این‌بار مردم کشورش‌را به‌گونه‌ای دیگر یافت.دیگر رویدادهای کشورشان اثری در آنان نداشت بلکه حوادثی بر آنان اثر می‌گذاشت که صدها میل دور از سرزمینشان، یعنی در کوبا رخ می‌داد. در این باره می‌گفت هر کسی جنون گرفته بود. دهقانان زمین‌می‌خواستند. کارگران دستمزد بیشتر می‌خواستند. مردم خواستار ملی کردن بودند. سیاستمداران از آینده‌ای نو سخن می‌گفتند. بنظر می‌رسید که«راستی‌ها»«چپی» شده بودند و «چپی‌ها» «راستی»حتی ارتش نیز برای اصلاحات غیرعملی تحریک می‌کرد.

www.ketabha.org

«ولاسکو» کوشید ملتش را به کمک تاریخ گذشته این کشور دوباره متحد کند. «اکوادور» شوربخت که روزگاری کشوری نسبتاً بزرگ با ۴۰۰،۰۰۰ میل مربع وسعت بود، تا سال ۱۹۰۰ به ۲۷۵،۰۰۰ میل مربع تقلیل یافته بود. اما هنوز از مکزیک بزرگتر بود. بعد از آن نیز در ۱۹۰۴، ۲۷،۰۰۰ میل مربع دیگر از قلمرو آمازونش را در جنگ با برزیل از دست داد. در ۱۹۱۶ در جنگ با کلمبیا ۶۵،۰۰۰ میل مربع دیگر را از دست داد و سرانجام در ۱۹۴۱ پرو به اکوادور لشکر کشید و سپاه نامنظم اما بزرگتر اکوادور را درهم شکست و ۷۰،۰۰۰ میل مربع از خاک آن را ربود. (و این غارت با قرارداد ریو صورت قانونی یافت.) و اکوادور را از ایالت «کلرادو[6]» کوچکتر کرد. ولاسکو امیدوار بود با تجدید مخاصمات با پرو بار دیگر ملتش را به گرد هم آورد.

ولاسکو برای مقابله با طرفداران کاسترو که اکثریت مردم با طرز فکر سیاسی اکوادور را تشکیل می‌دادند برنامه سیاست مستقل ملی خود را اعلام کرد. «من همیشه طرفدار جدی حق استقلال مردم واصل عدم مداخله و برابری کشورها صرف‌نظر از بزرگی یا کوچکی آنها بوده‌ام. کوبا مثال زنده‌ای را عرضه کرد ومن محکم سر جای خود ایستادم.» وقتی «آدلای استیونسن» نمایندهٔ امریکا درسازمان ملل پیش از نخستین کنگره «پونتادل‌استه» از اکوادور بازدید کرد به او گفتم «ایالات‌متحد باید با کوبا وسایر کشورهای این قاره سر میز مذاکره بنشیند، بگذارد هر کس هر چه‌دارد بگوید و ما همگی اختلافات خود را به‌بحث بگذاریم. اما آقای استیونسن به‌من گفت که این غیرممکن است زیرا ایالات‌متحد کوبا را با خود برابر نمی‌داند. من گفتم که اشتباه می کند وحتی متذکر شدم که اکوادور با هر نوع تنبیه کوبا مخالفت خواهد کرد. در نتیجه طبیعتاً اولیگارشی اکوادور، شرکتهای امریکائی، به‌رغم کمکهائی که به‌آنان کردم، وجناح راست افراطی، دشمن من شدند.»

اما سیاست «مستقل ملی» ولاسکو یک طرفه نبود. وقتی معاون رئیس جمهوری «کارلوس خولیوآروسمنا[7]» تصمیم گرفت همزمان با دیدار استیونسن از اکوادور به بازدید از کشورهای پشت پردهٔ آهنین بپردازد، من مطلقاً مخالف

6. Colorado 7. Carlos Julio Arosemena

www.ketabha.org

بودم. به«آروسمنا» گفتیم که این بازدید نه‌تنها توهین به‌استیونسن است بلکه به زیان اکوادور نیز تمام خواهد شد زیرا هر چه باشد از ایالات‌متحد درخواست کمک مالی کرده بودیم. ولاسکو آشکارا از سفر«آروسمنا» انتقاد کرد در نتیجه‌جناح چپ نیز دشمن او شد. خودش گفت «همکاری جناح راست با کمونیستها فوق تصور من بود»، گرچه اینگونه همکاریها درامریکای لاتین، چنانکه خواهیم دید، تازگی نداشت.

جناح چپ وراست که نظارت بر کنگره را در دست داشتند لوایحی را به تصویب رساندند که حقوق کارمندان دولت را افزایش می‌داد، بی‌آنکه برای تهیه منابع مالی فکری کرده باشند. ولاسکو توضیح داد که بلافاصله به‌پول نیاز افتاد. بنابراین می‌بایست مالیاتهای غیرمستقیم را افزایش می‌دادم، این علاجی موقتی بود تا بتوان برنامهٔ عمومی مالیات‌بردرآمدرا تنظیم کرد. اما آنان به من وقت ندادند وفریاد برآوردند که من ناداران را به‌خاطر توانگران می‌دوشم. حتی «آروسمنا» نیز که به‌عنوان عضوی‌ازکابینه به‌لایحه مالیاتی رأی داده‌بود بعدها آن را تقبیح کرد واظهار داشت که این قانون به‌نفع اولیگارشی است وهنگامی که لایحهٔ اصلاح امور مالی راکه بیشتر مالیاتهای غیرمستقیم را از بین می‌برد تقدیم کردم، کنگره بکلی نادیده‌اش گرفت. آنان همچنین برنامه اصلاحات ارضی مراکه در همان سال ۱۹۶۱ تقدیم کردم و به‌موجب آن اراضی بلااستفاده توزیع می‌شد، نادیده‌گرفتند. حتی‌روزنامه‌ها، روزنامه‌های‌اولیگارشی، سکوت کردند ومن‌مجبورشدم به‌مردم روی آورم وبرای آنان سخن‌بگویم اما خیلی‌دیر شده بود.

«ولاسکو» برای اینکه دست کم‌حمایت جناح راست را جلب کند حقوق افراد نیروهای مسلح وپلیس را افزایش داد. سپس نرخ مبادله«سوکر» را آزاد کرد(که مدتها در حد ۱۰ سوکر معادل‌یک دلار نگهداشته شده بود با این اقدام بی‌درنگ به ۳۰ سوکردر مقابل یک دلار تقلیل یافت.) او اصرار داشت که «آزاد کردن نرخ‌مبادله سوکر می‌بایست انجام می‌شد» بنیاد بین‌المللی‌پول مدتها پیش به‌ما اخطارکرده بود که صادرات‌مان کاهش خواهد یافت مگر اینکه بهای پولمان راکاهش دهیم. این تنها راه نجات اقتصادمان بود. اما کمونیستها فریاد برآوردند که من هزینهٔ زندگی را افزایش می‌دهم آنان در همه جا اعتصابهائی به‌راه انداختند. اعتراض سندیکاهای کارگری درکنگره

www.ketabha.org

قرائت شد اما به‌من اجازه ندادند که از خودم دفاع کنم. دانشجویان شورش کردند و سرانجام در چهارم اکتبر اعتصاب عمومی به انقلاب منجر شد. این پایان کار بود.

«ولاسکو» چندین بار درحالی که‌دستش را با نفرت تکان می‌داد به‌من گفت من‌مبارزه رارها نکردم. من هرگز استعفا نکردم.مرا از کاخ ریاست‌جمهوری‌بیرون انداختند. سپس نیروی‌هوائی بر من شورید من هر کاری برای نیروهای مسلح کرده بودم، هر کاری. بعد همچنانکه در صندلی راحتی فرسوده‌اش— در اتاق آپارتمان سه‌اتاقهٔ محقری — فرو رفت وبنظر می‌رسید که‌در رؤیاهای خود فرو رفته است،گفت:«من در انتظار واکنش مردم هستم» وسرانجام با صدای ملایمی که بیشتر از تلخی‌مایه می‌گرفت نومیدانه اظهار داشت: «در انتظار انتقام مردم خواهم ماند.»

انتقام هرگز گرفته نشد «آروسمنا» رئیس جمهور شد و از سیاست مستقل ملی ولاسکو دفاع کردو درکنفرانس «پونتادل‌استه»از رأی دادن به‌نفع ایالات متحد امتناع کرد وقدرت را به‌سود ارتش از دست داد. در آغاز کار، ژنرالها در پشت پرده حکومت می‌کردند واجازه می‌دادند که او عنوان رئیس‌جمهوری را نگه‌دارد وشورای چهار نفری ژنرالها رسماً زمام امور را در دست داشت. این شورا بطور دربست درخدمت ایالات‌متحد بود (شواهدی در دست است که نشان می‌دهد کودتا را «سیا» ترتیب‌داده بود.)واکنون دراکوادور ناسیونالیسم‌مرده است.

با این همه، «ولاسکو»آن ناسیونالیستی که خودش خیال یا ادعا می‌کند، نبوده‌است، اما او باشعار ناسیونالیسم‌حکومت کرد، بیشتر با شم سیاسی،نه‌با اعتقاد می‌دانست که صرف‌نظر از ماهیت اقداماتش سخنانش باید طنین ملی اکوادور را داشته باشد.

او که‌عوامفریبی با هوش بود و همیشه سرخپوستان را در اختیار داشت، توانست با جاذبه‌ای که برای تودهٔ مردم داشت در همهٔ انتخاباتها پیروز شود. خودش می‌گفت «به‌من بالکنی بدهید تا حکومت کنم.» اما حتی درکشور فقیر اکوادور برای حکومت کردن باید چیزی بیش از بالکن داشت. به‌این ترتیب داشتن سیاست خارجی مستقل ملی کافی نبود، می‌بایست در سیاست

www.ketabha.org

داخلی نیز مستقل می‌بود. می‌بایست اولیگارشی را که این همه از آن شکایت داشت خرد می‌کرد و پس از آن می‌بایست و می‌توانست با درخواست کمک ازمردم، ارتش را نیز خرد کند.

«ولاسکو» تصور می‌کرد که‌مردم را باید راضی کرد نه رهبری را. با این حال برنامه‌ای برای نوع ملایمی از اصلاحات ارضی و نوع ملایم‌تری از اصلاح قوانین مالیاتی تهیه کرد و در عین حال کوشید تا با دادن امتیازاتی جدید به توانگران به صادرات رونق دهد و موجب جذب سرمایه‌های خارجی به کشور گردد. اما چون سعی داشت همه را خشنود کند سرانجام از سوی همه مورد مخالفت قرار گرفت از جمله به‌خاطر سیاست خارجی‌اش، از سوی ایالات متحد. روزنامه های امریکائی از او بدگفتند و از کودتائی که علیه او شد حمایت کردند، و هنگامی که روند دمکراتیک در این کشور به‌دست فراموشی سپرده شد امریکا با این کشور قطع رابطه نکرد و حتی به این فکر نیفتاد، اما این کار را در پرو کرد. در پرو از کسی که سرنگون شد خوششان می‌آمد. در اکوادور چنین نبود. هنگامی که سرانجام جانشین « ولاسکو» معاون رئیس‌جمهوری سابق و رئیس جمهوری لاحق زمام امور را بدست‌گرفت ناگهان وحشت کردیم «آروسمنا» با هیاهو اعلام کرده بود که اصلاحات حقیقی‌و واقعی در زمینه های مالیاتی، ارضی و آموزشی بمعل خواهد آورد. بنابراین به‌رغم این حقیقت که ما درست برای چنین اصلاحاتی اصرار داشتیم، به‌عنوان چپ‌گرائی، خطرناک تلقی می‌شد. از همه بدتر اینکه «آروسمنا» از روسیه نیز بازدید کرده بود و به‌عللی «تایم»، «واشنگتن» وحتی «نیویورک تایمز» همهٔ بازدید کنندگان از کرملین، ظاهراً به جز امریکائیانی نظیر ریچاردنیکسن، را سرخهائی آشکار یاماسک‌دار می‌دانستند و به‌این ترتیب امریکا بنا به‌نوشتهٔ یکی از روزنامه‌های اکوادور خود را با خطر یک چپ‌گرای تعلیم یافته مواجه دید.

«آروسمنا» مسلماً تعلیم یافته بود. او که آرسیتوکرات و بانکداری ثروتمند بود و پدرش از ۱۹۴۷ تا ۱۹۴۸ رئیس‌جمهوری بود،مردی بودزیرک، سریع‌الانتقال، ظریف، فوق‌العاده منطقی و بی‌نهایت با سلیقه. قدی بلند و سبیلی پرپشت داشت و فرق سرش را همچون خوانندگان قدیمی از وسط باز می‌کرد. همچون هنرمندان قادر بود با کلماتی بی‌تفاوت با دوست‌ودشمن

www.ketabha.org

دربارهٔ موضوعی سخن بگوید در حالی که نگاه نافذش آشکارترین و بیرحمانه‌ترین انتقادها را دربارهٔ همان موضوع منتقل می‌کردند.

در مورد چپ‌گرا بودن «آروسمنا» کاملا امکان دارد که او در دل خود چپ‌گرا بوده باشد. اما همانطوری که «گولارت» رئیس‌جمهوری سابق برزیل و «فروندیزی» رئیس‌جمهوری سابق آرژانتین که هر دو زمانی به‌خاطر تمایلات چپ‌گرایانه واشنگتن را به وحشت انداخته بودند، نشان دادند، عقاید شخصی «آروسمنا» در کار سیاسی او اثری نداشت و او نیز مانند آن دو، سیاستمداری حرفه‌ای بود— یادست کم چنین می‌اندیشید. اینگونه سیاستمداران بیش از هر چیز «پراگماتیک»اند. هر سه آنان بطور قطع باور داشتند که هرگونه مصالحه به این می‌ارزد که آدمی در رأس قدرت بماند تا شاید بتواند سرانجام به‌آرمان حقیقی خود دست یابد. چنین بنظر می‌رسد که هدف واقعی «گولارت» نیز واقعاً همین بود، ماندن در رأس قدرت و افزایش قدرت شخصی. «فروندیزی» ثابت کرد، پس از سه سال حکومت کردن و تن به‌مصالحه‌های خفت‌آور دادن دیگر هدفی واقعی بجای نخواهد ماند. «آروسمنا» هرگز فرصت نیافت تا نشان دهد که آیا واقعاً هدفی داشته است یا نه. یک دلیل آن موقعیت ضعیف‌او بود. او که با کودتای جناح راست افراطی با همکاری چپ‌گرایان بر سر کار آمده بود خود را بکلی تنها حس می‌کرد. پس از رفتن «ولاسکو» و آمدن «آروسمنا» همکاری چپ و راست پایان یافت و اولیگارشی و کمونیستها هر کدام به مواضع خود بازگشتند و به پافشاری برای رسیدن به‌مزایای بیشتر پرداختند.

«آروسمنا» نیز مانند «فروندیزی» در آرژانتین پس از رسیدن به‌ریاست جمهوری هر دو طرف را ارزیابی کرد و طرفی را که خیال می‌کردنیرومندتر است برگزید. جناح راست خواستار قطع رابطه با کوبا بود او هم اطاعت کرد. اما در دل مسلماً موافق آن نبود. وقتی پنجاه جوان وابسته به‌اتحادیهٔ انقلابی جوانان اکوادور در شورشی مشابه فیدل کاسترو به کوهستان رفتند دستور داد باآنان به‌همان‌گونه که با اسیران جنگی، بخوبی رفتار کنند. از آزار چپ‌گرایان حتی کمونیستهای مشهور خبری نبود و خبرگزاری کوبا «پرسنا لاتینا[8]» نیز با

8. Presna Latina

www.ketabha.org

وجود قطع رابطه تعطیل نشد.

با این همه «آروسمنا» می‌دانست که چنین وضعی نمی‌تواند در اکوادور دوام بیاورد پس هدف او چه بود؟

او که اطمینان داشت به‌تنهائی نمی‌تواند ساختمان کشور را تغییردهد، تصمیم‌گرفت تا رسیدن لحظهٔ مناسب منتظر بماند. یکی از مشاورانش به‌من گفت «آن لحظه خواهد رسید. مسأله این است که در آن لحظه ما اینجا باشیم» و در مدتی که آنان انتظار می‌کشیدند طرفداران طرز فکر قدیمی نیروهای خود را متمرکز کردند تا مانع تغییر ساختمان قدیمی کشور شوند.

اتحادنیروهای ارتجاعی در اکوادور به‌سرعت انجام یافت و «آروسمنا» از قدرت‌خلع شد. دوحزب سنتی‌محافظه کارولیبرال صمیمانه باهم ساختند اکنون‌هر دو این احزاب درکشوری که از زمان استقلال در ۱۸۳۰ تاکنون تغییری‌نکرده است از ارتش حمایت می‌کنند. در مورد کلیسای کاتولیک بایدگفت که یکی از ارتجاعی‌ترین نیروها— و بعلاوه بزرگترین زمیندار- در این کشور است. در کلیسای «ایگلسیا ولاکومپانیا[9]» واقع درکیتوکه هنوز مرد و زن از درهای جداگانه بدان وارد می‌شدند نه تنها محراب بلکه ستونها و حتی تیرهای‌سقف ازطلا ساخته شده است. طلای موجود در این کلیسا کافی است که با آن برای ۶۰ درصد ازمردم کشورکفش و خانه — که‌هر دو را ندارند — تهیه کرد.

یکی از روشنفکران که دخالتی در سیاست نداشت به‌من‌گفت «آن پنجاه نفر چریک جوان پرشور و بی‌تجربه بودند. اما شورش آنان اولین شورش بود. آنان شکست خوردند. شورشهای بعدی و بعدی و بعدی نیز شکست خواهد خورد.»

اما تا آن زمان که ساختمان اجتماعی کشور ما تغییرنکرده است شورش «بعدی» دیگری درکار خواهد بود. و یکی از اینها شکست نخواهد خورد.

اما درحالی که اکوادور به‌انتظار جوانان پرشورجدیدی است، حکومت نظامی کشور را هر روز در ژرفای بیشتری از فئودالیسم‌غرق می‌کند. دانشجویان به‌زندان می‌افتند. دانشکده‌ها «تغییر سازمان» می‌یابند. استادان‌اخراج می‌شوند.

9. Iglesia de la Compania

www.ketabha.org

اعتصابها به‌نیروی اسلحه سرکوب می‌شوند. و با کمال تأسف واشنگتن ژنرالهای دستگاه دولتی را «مدرن» و «روشنفکر» می‌نامد.

بار دیگر معیار اصلی‌سنجش این است: آیا اکوادور به‌نفع ما رأی خواهد داد؟

www.ketabha.org

۱۰

کلمبیا

انتخابات ریاست‌جمهوری کلمبیا که در روز ششم مه ۱۹۶۲ انجام شد در مطبوعات ایالات‌متحد به‌عنوان آزمایش تعیین کننده‌ای برای دمکراسی‌ستوده شد. پس از اینکه نتایج انتخابات معلوم شد و آنچه بایستی اتفاق می‌افتاد، طبیعتاً اتفاق افتاد اکثریت لیبرالها و «محافظه کاران» دیدند که کاندیدای مشترک‌شان «گیلرمولئون والنسیا» پیروز شده است، مطبوعات امریکا این‌نتیجه را به‌عنوان پیروزی بزرگ دمکراسی مورد تمجید قرار دادند. مطبوعات از این نیز فراتر رفتند. مثلا نیویورک تایمزگزارش آسوشیتدپرس را با عنوان درشت چنین چاپ کرد: شرکت عظیم رأی دهندگان کلمبیا در انتخابات.

هیچ چیز نمی‌توانست بیش از این عاری از حقیقت باشد. انتخابات عامل تعیین کننده هیچ چیز نبود. در کلمبیا دموکراسی وجود ندارد. شرکت دو نفر از سه کاندیدای دیگر غیرقانونی اعلام شد و آرای آنها حتی پیش از شروع انتخابات بی‌اثرگردید. و شرکت عظیم مردم که در نیویورک تایمز گزارش شد، مطلقاً دروغ بود.

از این بدتر اینکه همهٔ مطبوعات کلمبیا و از جمله همهٔ روزنامه‌هائی که از انتخابات توأم با ظاهر سازی طرفداری می کردند اعتراف کردند که شرکت مردم ناچیز بوده است. عنوان صفحهٔ اول روزنامهٔ محافظه کار «ال‌سیگلو[1]» نشان می‌داد که انتخابات «علاقهٔ ناچیزی»در مردم برانگیخت. عنوان روزنامهٔلیبرال «ال‌اسپکتادور[2]» که آن هم در صفحهٔ اول چاپ شده بود این بود «آرامش

1. El Siglo 2. El Fspectador

www.ketabha.org

مطلق در کشور» عدهٔ کثیری رأی ندادند و این را، حتی خبرنگار آسوشیتدپرس نیز می‌بایست بوضوح دیده باشد. به‌هرحال آنچه من درحال عبور ازخیابانهای «بوگوتا» پایتخت کلمبیا دیدم و برای «بالتیمورسان[3]» گزارش کردم، از این قرار بود.

در طول خیابانهای کثیف بدمنظرهٔ بوگوتا هزاران سرباز با کلاه خودهای سفید و مسلسل در دست با ناراحتی از این پا به آن پا می‌شدند و از کابینهای کوچکی که موقتاً در پیاده‌روها ساخته شده بود نگهبانی می‌کردند. داخل این کابینها مشتی از مأموران با لباس سیاه و قیافهٔ خواب‌آلود انتظار می‌کشیدند. گهگاه شهروندی به‌این کابینهای تیره وارد می‌شد. خود را معرفی می‌کرد و پاکتی را در صندوقی کوچک و چوبی می‌انداخت و سپس انگشت سبابه دست راست خویش را در جوهر قرمزی که قابل پاک کردن نبود فرو می‌برد تا ثابت کند در یکی از مهمترین انتخابات کلمبیا یعنی انتخابات ریاست جمهوری شرکت کرده است.

در حقیقت این انتخابات ثابت کرد که نظام سیاسی این کشور پوچ و احمقانه است و بیشتر مردم این را می‌دانند. از ۱۶ میلیون مردم ۹ میلیون می‌توانستند شرکت کنند اما فقط ۶ میلیون ثبت نام کردند که کمتر از نیمی از آنان (با در نظرگرفتن ۵۰۰،۰۰۰ رأی تقلبی تقریبی) رأی دادند.

با انتشار ارقام رسمی حقیقت بالا به‌اثبات رسید ارقام از این قرار بود:

کاندیداها	الف	۱،۳۲۴،۵۰۲	رأی
	ب	۲۲۳،۹۲۹	»
	ج	۴۴۸،۳۲۱	» بی‌اثر
	د	۴۷،۱۸۶	» بی‌اثر
	جمع	۲،۰۴۳،۹۳۸	

ثبت‌نام کنندگان برحسب ارقام دولتی ۵،۸۷۷،۱۱۱ نفر

کسانی که رأی ندادند ۳،۸۳۳،۰۶۲ نفر

برندگان این انتخابات درحقیقت کسانی بودند که شرکت نکردند که (حتی

3. Baltimore Sun

www.ketabha.org

بادر نظرگرفتن تقلبهای آشکار[۴]) ۶۵ درصد ثبت‌نام کنندگان را تشکیل می‌دادند. ۶۵ درصد نمایندهٔ اکثریت مردم است اما در دمکراسی کلمبیا مردم به حساب نمی‌آیند. و به این ترتیب بود که کاندیدای الف در انتخابات پیروز شد.

۴. علاوه بر زیاد نشان دادن آراء، چنانکه در انتخابات پیشین انجام گرفت وهیچیك از احزاب از آن شکایتی ندارند، چون به آراء هردو حزب اضافه می‌شود؛ تقلب در انتخابات کلمبیا به وسیلهٔ مقامات محلی شهرها انجام می‌شودکه نظارت پلیس و نیروهای نظامی محلی را در دست دارند. هرکس که لیبرال باشد می‌تواند در شهری‌که نظارت بر آن در دست محافظه کاران است به هرکس‌که دلش خواست رأی بدهد. اما اگر بفهمندکه لیبرال است قبل از رسیدن به محل اخذ رأی حادثه‌ای برایش پیش می‌آید والبته در شهرهای لیبرال عکس این برای محافظه کاران اتفاق می‌افتد. برای نمونه به چندرقم توجه کنید،

کاندیدای الف «والنسیا Valencia» کاندیدای a ب ـ « جورج لیوا Jorge Leyva» محافظه‌کار ج ـ «لوپز میکلسن Lopez Michelson» لیبرال د ـ رویا س پی نیلا Rojes Pinila مستقل وابسته به محافظه‌کار

شهر		الف	ب	ج	د
ایکویرا	Iquira	۸	۱۲۳۸	۰	۰
پورتولوپز	Porto Lopez	۱۹۸	۱	۱/۵۰۱	۲
سالادوبلاکو	Saladoblanco	۲۶۱	۶۸۱	۰	۰
کوکوتیلا	Cucutila	۲/۶۵۶	۶۳۷	۰	۰
موستیکوا	Musticua	۱/۰۶۲	۰	۰	۰
فلوریلابلانکو	Floridablanco	۱/۲۲۵	۰	۰	۰
گالان	Galan	۱/۵۲۵	۰	۰	۰

نمی‌توان باورکردکه در«پورتولوپز» کاندیدای «ب» که قانوناًمی‌تواند

←

www.ketabha.org

«والنسیا» که مردی غیرعادی، اعمالش، غیرقابل پیش‌بینی، عصبی و سیاستمداری حرفه‌ای است، تاکنون هیچ حرفه غیرسیاسی نداشته اما دارای دکتری افتخاری از دانشگاه «پوپایان» است که در شهری مستعمراتی و کوچک واقع شده وساکنان آن مدعی‌اند که استخوانهای «دون کیشوت» در آنجادفن شده است. «دون‌گیلوسو» که فرزند بزرگترین شاعر کلمبیاست (و پدرش نیز دوبار در انتخابات ریاست‌جمهوری شرکت کرد وشکست خورد) خود محافظه کار است اما پیروزی او در انتخابات فقط به خاطر همکاری لیبرالها عملی شد. و مدت ریاست‌جمهوری‌اش را تنها لیبرالها ممکن است بتوانند کوتاه کنند. این درتاریخ سراسر نابکاری کلمبیا، امری طبیعی است.

کمی بعد از آنکه در ۱۸۱۹ کلمبیا استقلال یافت دو دسته رقیب به مبارزه برای کسب‌قدرت پرداختندگروه اول که «سیمون‌بولیوار» مبارز معروف راه آزادی را الهام‌بخش خویش می‌دانستند، از روش او که طرفداری از دولتی متمرکز بود پیروی‌می کردند(این گروه‌بعدها به‌نام «محافظه کاران»شناخته‌شدند.) وگروه دوم از روش جنگجوی‌دیگر آزادی «فرانسیسکودپائولاسانتاندر» که طرفدار حکومت‌فدرال بود پیروی می کردند و این‌گروه بعدها به‌نام لیبرالها شناخته شدند. رقابت اصلی این دو حزب که ادعا می کردند از نظر ایدئولوژی نیز با یکدیگر اختلاف دارند (لیبرالها ضد مذهبی و محافظه کاران شدیداً کاتولیک بودند) بر سر مسائل اقتصادی بود. لیبرالها «غالباً بازرگانان‌شهری» بودند و به این‌ترتیب از تجارت آزاد طرفداری می کردند ومحافظه کاران غالباً زمیندار و

←

در انتخابات کاندیدا شود یك رأی وکاندیدای «ج» که شرکت او غیر قانونی است ۱،۵۰۱ رأی بیاورد و درشهر کوکوتیلا که فقط چند میل با شهر اول فاصله دارد ۲،۶۵۶ نفر به‌کاندیدای الف و۶۳۷ نفر به‌کاندیدای ب رأی‌دهند، اما هیچ‌کس به کاندیدای ج رأی ندهد؛ یادر «ایکویرا» ۸ نفر برنده انتخابات و ۱،۲۳۸ نفر بازنده رأی بدهند در شهرهای بزرگ که جنایات سیاسی یا تصادفات کمتر دیده می‌شود نسبتهای فوق معقول‌ترند.

بارانکویلا	Barranquilla	۳۳/۰۴۷	۲/۱۰	۱۲/۰۰۰	۳۷۰
بوگوتا	Bogota	۱۴۴/۴۰۶	۲۱/۸۵۱	۳۳/۲۹۶	۷/۰۸۹

www.ketabha.org

ملاک بودند و در نتیجه طرفدار حمایت دولت از فراورده‌های داخلی بودند. محافظه‌کاران تا سال ۱۹۳۰ حکومت کردند و در این سال لیبرالها قدرت را از آنان گرفتند وخود تا ۱۹٤٦ حکم راندند در آن سال در حزب لیبرال، که دارای اکثریت بزرگی بود، مردی سیه چرده احساساتی باعلاقه‌ای صمیمانه به‌مسائل اجتماعی به‌نام «جرج الیسر گایتان[5]» پیدا شد که‌در توده مردم فرودست وبی‌چیز کشورش چیزی را که تا آن زمان ناشناخته بود، یعنی آگاهی طبقاتی را بیدار کرد و در نتیجه در این حزب، انشعابی بوجود آمد. انشعاب باعث شد که «ماریانواوسپینا پرز[6]» کاندیدای محافظه کاران به‌پیروزی برسدوحکومت او با اجرای برنامه‌ای به‌منظور یک دست کردن کلمبیا یعنی نابود کردن لیبرالها از طریق کشتار منظم آنان، مشهور شود.

در یکی از روزهای سال ۱۹٤۸ هنگامی که کنفرانس وزیران خارجه نیمکره در «بوگوتا» جریان داشت «گایتان» بقتل رسید. مظنون یعنی «روآسیرا[7]» نیزبه‌سادگی درهمان محل کشته شد و هرگز معلوم نشد که چه کسی او را اجیر کرده بود. هر دو حزب سنتی محافظه کار ولیبرال به‌این جنایت متهم شدند و هر دو نیز از مرگ رهبری که وجههٔ روز افزونش اولیگارشی وابسته به‌این دو حزب را تهدید می کرد، سود بردند.

پس‌از مرگ او پیروانش به‌خیابانها ریختند وشورشی که بوجود آوردنددر تاریخ کلمبیا به‌نام «بوگوتازو[8]» معروف شد. پلیس شورش پایتخت را درهم شکست اما کلمبیا دچار جنگ داخلی شد و تا سال ۱۹۵۳ بیش از ۳۰۰،۰۰۰ کلمبیائی بقتل رسیدند. لیبرالها از بالا (به‌وسیلهٔ پلیس‌وارتش) ومحافظه کاران از پائین (به‌وسیلهٔ چریکها وشورشیان) ترور شدند.

در ۱۹۵۳ کودتائی نظامی «ژنرال گوستاو روپاس پی‌نیلا[9]» را بقدرت رساند که سنگدل‌ترین دیکتاتور و درعین‌حال بهترین آرام کننده این کشور وصف شده است.

او اعمال خشونت را فقط به‌موارد اتفاقی و در مورد راهزنان محدود کرد. طرحهای متعددی را درکشور به‌اجرا در آورد وخودش ودوستانش را به‌ثروت

5. Jorge Elicer Gaitan 6. Mariano Ospina Perez
7. Roa Sierra 8. Bogotazo 9. Gustavo Rojas Pinilla

www.ketabha.org

رساندو کوشید که در رأس قدرت باقی بماند زیرا ادعا می کرد در صورت کناره گیری او جنگ داخلی بین لیبرالها و محافظه کاران دوباره شروع خواهد شد. برای اثبات اشتباه او روزنامه‌نویسی لیبرال و شیک‌پوش به‌نام «آلبرتولیراس کامارگو[10]» که‌در آن زمان دبیر کل اتحادیهٔ کشورهای امریکا بود بسرعت از واشنگتن به‌بوگوتا بازگشت و در صدد یافتن دوستی از محافظه کاران برآمد ودوستی که یافت«گیلرمولئون‌والنسیا[11]» رئیس جمهوری بعدی کلمبیا بود.

تا کتیک «لیراس کامارگو» لیبرال مورد پسند«لوریانوگومز» رئیس‌حزب محافظه کار که سابقاً رئیس جمهوری بود و تمایلات فاشیستی داشت و درصدد بازگشت به کلمبیا از تبعیدگاهش در اسپانیای ژنرال‌فرانکو بود، واقع شد. به‌این ترتیب«لیراس»و«گومز» درساحل زیبای« کاتالونیا[12]»دراسپانیا با یکدیگر ملاقات کردند ونقشه عجیب‌ترین مصالحهٔ قاره امریکا راکه باعث‌ایجاد«جبهه ملی[13]» کلمبیا شد، کشیدند.

«لیراس»و«گومز»تصمیم گرفتند که کلیهٔ‌احزاب سیاسی دیگر را از صحنهٔ سیاست کلمبیا کنار بگذارند و موافقت کردند که کشور را بین خود تقسیم کنند و به‌این ترتیب می‌بایست کلیهٔ مشاغل دولتی وعمومی از وزرا و اعضای کنگره گرفته، تا دربانان ونظافت‌چیان بطور مساوی بین لیبرالها و محافظه کاران تقسیم می‌شد. کلیه‌قوانین (بجز در موارد اضطراری) می‌بایست با اکثریت دو سوم به تصویب برسد و مقام ریاست‌جمهوری متناوباً هر چهار سال یک‌بار بین دو حزب بچرخد.

این نقشه عملی شد«رویاس»سقوط کرد. «لوریانوگومز»مانع شد که رفیق حزبی‌محافظه کارش«والنسیا» کاندیدای‌ریاست‌جمهوری‌شودو«لیراس»در ۱۹۵۸ به‌ریاست جمهوری انتخاب شد. در سال ۱۹۶۰ که انتخابات میان دوره‌ای کنگره انجام‌گرفت«گومز» تسلط نیمه خُود را درکنگره به‌سود مردی نیرومند و محافظه کار به‌نام«اوسپیناپرز[14]»از دست‌داد وپرزیدنت«لیراس»با اینکه هنوز بر بیشتر طرفداران نیمه لیبرال خویش درکنگره تسلط داشت،آنقدر موقعیتش را

10. Alberto Lieras Camargo 11. Guilermo Leon Valencia
12. Catalonia 13. Frente Nacional 14. Ospina Perez

www.ketabha.org

از دست داد که مخالفان لیبرال او ومحافظه کاران طرفدار «اوسپینا» توانستند بر بیش از یک سوم آرای کنگره دست یابند. رئیس جمهوری به معاملهٔ دیگری نیاز داشت این بار به حریفان حزبی خودش که رهبرشان «کارلوس لیراس رستریو[۱۵]» پسرعموی رئیس جمهوری بود، روی آورد.

معامله به قیمت گرانی تمام شد «کارلوس لیراس» و «آلبرتولیراس» در خانه رهبر ارتجاعی حزب لیبرال یعنی «ادواردوسانتوس[۱۶]» صاحب روزنامهٔ دروغ پرداز «ال تیمپو[۱۷]» ملاقات کردندو به تفاهم رسیدند. «کارلوس» به رهبری حزب لیبرال و معاونت ریاست جمهوری رسید در حالی که رئیس جمهوری به دوسوم آراء مورد نیازش دست یافت اما معاون جدید رئیس جمهوری قدرت حزبی داشت و آن را بکار برد. او با محافظه کاران تحت رهبری «اوسپینا» نیز قراردادی بست وهمهٔ قرار ومدارهای رئیس جمهوری را در مورد کاندیدای بعدی ریاست جمهوری بدور انداخت و از کاندیدا شدن «والنسیا» حمایت کرد.

«والنسیا» در هفتم اوت ۱۹۶۲ درانتخابات پیروز شدو به ریاست جمهوری رسید، بسرعت این شایعه رواج یافت که «آلبرتولیراس کاسارگو» رئیس جمهوری قبلی که اکنون ریاست هیأت تحریریه روزنامهٔ ظاهراً محافظه کار و تحت نفوذ ایالات متحد به نام ویزیون را به عهده داشت، درصدد است رئیس جمهوری جدید را از طریق بی آبرو کردن او یا با کودتائی علیه اش، یا وادار کردن او به استعفا، یا زندانی کردنش در بدترین شرایط و در آسایشگاه بیماران روانی، سرنگون کند.

اما «آلبرتولیراس» پسر عموی خودش «کارلوس» رادست کم گرفته بود «کارلوس» به هیچ وجه قصد نداشت نظارت بر حزب لیبرال را از ست بدهد و اجازه دهد که «جبهه» از هم بپاشد. چون اطمینان داشت پس از دوران ریاست جمهوری «والنسیا» خودش رئیس جمهوری بعدی خواهد بود، تمام نقشه های «آلبرتو» را بهم ریخت.

«والنسیا» نیز به هیچ وجه حاضر نبود از مسند قدرت خلع شود. پس از پیروزی اش در انتخابات به من اطمینان داد: «من هرگز استعفا نخواهم داد.» او که همهٔ شایعات را شنیده بود، افزود: «من نه کوادروس هستم (که تحت فشار

15. Carlos Lieras Resterpo 16. Edvardo Santos
17. El Tiempo

www.ketabha.org

از ریاست‌جمهوری برزیل استعفا کرد) ونه «ولاسکو ایبارا» (که‌اجازه داد تا از ریاست‌جمهوری اکوادور خلعش کنند.) بگذارید اطمینان بدهم که هیچ کس قادرنیست چیزی را به‌من تحمیل کند«والنسیا»بدین گونه‌باقاطعیت سخن‌می گفت.

مع هذا حتی بدون در نظرگرفتن سیاست‌بازان بارز مخالفش روزگار سختی راگذرانده است. با وجودی که کلمبیا یکی از ثروتمندترین کشورهای امریکای جنوبی است وجائی که «اتحاد برای پیشرفت» بیش از همهٔ کشورها در آن مؤثر بوده است، درصد ازدیاد جمعیت سالانهٔ آن (۲/۹ درصد) بیش از درصد ازدیاد درآمد کلی کشور (۲/۵ درصد) است. اختلاف موجود بین ثروتمندان وفقیران بی‌اندازه زیاد است، ۳/۵ درصد از زمینداران بزرگ ۶۰درصد از اراضی را در اختیار دارند . ۳۲ نفر صاحب ۵۶ درصد سرمایه‌های موجود درکشوراند . ۵۰ درصد از ملت در خارج از حوزهٔ اقتصاد پولی زندگی می کنند وتنها درآمدشان (برای ساعات متمادی کارسخت) مقدارکمی مواد غذائی کم کالری است.

هنوز از خشونت نمی‌توان جلوگیری کرد. چریکها بندرت‌دارای‌ایدئولوژی سیاسی هستند. سرخود هرکاری می‌خواهند می کنند و(به‌رغم عملیات شدید و غالباً بی‌رحمانهٔ نیروهای دولتی علیه آنها) هر هفته بیش ازسی نفر کلمبیائی را به قتل‌می‌رسانند. سازمانی به‌نام «مانونیگرا[18]»(دستهای سیاه) که‌ازطرف شرکتهای بزرگ اداره و تأمین می‌شود با آگهیهای تهدیدآمیز به‌منظوراخاذی درکارآزادی مطبوعات اخلال می کند. فساد در مقیاس ملی در تمام دستگاهها رواج دارد و از آنجا که مشاغل دولتی بر مبنای پنجاه پنجاه تقسیم شده است (وکارمندان قدیمی‌اخراج نشده‌اند) طول لیست کارمندان حقوق بگیر دولت دو برابر شده‌است. تنها نقطهٔ روشن‌دراین کشور طبقهٔ پائین وکسانی است که‌در جریان«ضدیانکی» فعالیت دارند. اما این‌افراد نیز به‌وسیلهٔ «دستهای‌سیاه» که شرکتهای امریکائی در آن دست دارند به‌فساد کشیده می‌شوند.

«والنسیا» برای‌انجام وعده‌های خودمبنی بر برقرارکردن‌عدالت اجتماعی با اولیگارشی وابسته به‌هر دو حزب محافظه کار ولیبرال که رقابت سیاسی‌شان همیشه تابع منافع مادیشان است (چنانچه قرارداد «جبهه ملی»آنان ثابت کرد) مبارزه می کرد. «والنسیا» به‌من گفت: من به‌هیچ چیز جزآنچه مردم خواهان آنند

18. Mano Negra

www.ketabha.org

توجهی نخواهم کرد. اما ناظران می‌دانند که او انتخاب خویش را مدیون «جبهه» است و«جبهه»یعنی‌اولیگارشی، با مردم‌مخالف‌است. به‌این‌ترتیب‌گرچه «والنسیا» قوانینی‌برای تنظیم امورمالی تدوین کرد که به کمک افزایش بهای قهوه در سال ۱۹۶۳ — ۱۹۶٤ در بازارهای جهانی توانست سطح زندگی مردم کلمبیا را مختصری ترقی دهد، هیچ‌گونه برنامهٔ اصلاحی عمیقی به‌مرحلهٔ عمل در نیاورد. اصلاحات ارضی هنوز روی کاغذ است و وضع زندگی مردم نسبت به روزگاران پیشین بهبودی نیافته است.

www.ketabha.org

۱۱

ونزوئلا

در هیچ یک از کشورهای امریکای لاتین، پای منافع ایالات‌متحد به‌آن اندازه در میان نیست که در ونزوئلا. در عین‌حال پیش‌بینی آینده در هیچ یک از کشورهای این قاره به‌اندازهٔ ونزوئلا مشکل نیست. حتی نظامیان این کشور نیز غیرقابل پیش بینی‌اند. ونزوئلا اولین کشور در این قاره است که افسران ارتش، که معمولاً (به‌عنوان افراد قابل‌اعتماد ومطیع) در خدمت جناح راست افراطی‌اند، گهگاه به‌جناح چپ افراطی پیوسته‌اند. این افسران با برپا کردن شورشها، وفاداری خویش را به‌این پیوستگی ثابت کرده‌اند. نخستین این شورشها در ماه‌مه ۱۹۶۲ شورش ضعیفی بود که با کشتن ده دوازده نفر شکست خورد. دومین شورش که در ژوئن ۱۹۶۲ روی داد، قوی‌تر بود. در این شورش ۴۰۰ نفر جان دادند و ۲،۰۰۰ نفر زخمی شدند، اما آن نیز به‌شکست انجامید. سرانجام، بخصوص در پایان دوران ریاست جمهوری «بتانکورت[1]»، امکان دارد یکی از این شورشها به‌شکست نینجامد.

دلیل این امر، متأسفانه واضح است: در هیچ یک از کشورهای امریکای لاتین به‌اندازهٔ ونزوئلا، ایالات‌متحد ازحکومتی به‌عنوان «دمکراسی اصلاح‌طلب» و واقعاً بزرگ حمایت نکرده است. در عین‌حال اعمال هیچ یک از این حکومتها به اندازهٔ رژیم حاکم بر ونزوئلا یعنی «آکسیون دمکراتیکا[2]» به‌بی‌آبروئی دمکراسی وظاهرسازی به‌جای اصلاحات، منجر نشده است. کاراکاس پایتخت ونزوئلا این را می‌داند، افسران ارتش نیز می‌دانند. اما تاکنون ایالات متحد، ولیبرالهای

---

1. Betancourt 2. Accion Democratica

www.ketabha.org

آن به‌این امر وقوف نیافته‌اند. دلیل عمدهٔ این عدم آگاهی نیز وفاداری به رهبر بزرگ «آکسیون دمکراتیکا» یعنی «رومولوبتانکورت است.[۳]»

این مرد کوتاه قد وچاق و زیرک زمانی به‌عنوان کمونیست‌علیه‌دیکتاتور «خوآن ویسنت‌گومز[۴]» معروف‌به «ستمگر کوههای‌آند» که‌با کمک شرکتهای‌بزرگ نفتی خارجی به‌قدرت رسید(وسه نفر از مدیران این شرکتها به‌عنوان مشاورش خدمت کردند.) و با بیرحمی(به‌عنوان رئیس جمهوری یا از پشت‌پرده) از سال ۱۹۰۸ تا ۱۹۳۶ حکم راند و با آرامش در سن ۷۸ سالگی دربستر خویش مرد، توطئه می‌کرد. تصادفاً در زمان حکومت «گومز» بود که صدها امتیاز به شرکتهای نفتی‌امریکائی داده شد و در همین زمان بود که شرکتهای‌امریکائی جای انگلیسها را در این کشور گرفتند.

در هر حال‌به‌سال ۱۹٤٥ پرزیدنت«ایسایاس‌مدینا آگاریتا[۵]» اولین برنامهٔ اصلاحاتی را در ونزوئلا به‌مورد اجراگذاشت و به احزاب سیاسی (البته بجز کمونیستها) اجازه فعالیت داد و اولین قانون نفتی کشور را به‌تصویب رساند. در آن سال«بتانکورت» که‌از تبعید بازگشته بودواکنون لیدر حزب غیر کمونیست اما چپ‌گرای «آکسیون‌دمکراتیکا» بود باهمکاری افسران جوان راست‌گرای‌ارتش‌از جمله‌سروان«مارکوس پرزخیمه‌نز[٦]» تنهاحکومت‌دمکراتیک‌ونزوئلاراسرنگون کرد.

منتقدان با اشاره به‌این واقعه می‌گویند که او هرگز یک آزادیخواه واقعی نبود و در این زمان به‌صورت آلت دست شرکتهای بزرگ نفتی درآمده بود. (آنان همچنین به‌عنوان شاهد مدعاداستان‌گویای‌دیگری دارند به‌این روایت که مجلهٔ «فورچون[۷]» که‌تا حد امکان طرفدار شرکتهای بزرگ ایالات متحد است، در ارزیابی حکومت«بتانکورت» بین سالهای ۱۹٤٥ — ۱۹٤۸ ،از شرکت نفت «کرئول‌اویل کورپوریشن[۸]» (که شرکتی وابسته به «استاندارد اویل» است) و دستگاه «بتانکورت»به‌عنوان«متحدان» نام‌برده است.) از طرف دیگر پشتیبانان او می‌گویند که‌این کودتا ضروری‌بود زیرا برنامه‌های‌پرزیدنت«مدینا»بی‌اندازه ملایم بود.حقیقت‌هر چه باشد،«بتانکورت» به‌فردی از حکومت نظامی حاکم تبدیل شد،

3. Romulo Betancourt
4. Juan Vicente Gomez
5. Isaias Medina Agarita
6. Marcos Perez Jimenez
7. Fortune
8. Creol Oil Corporation

www.ketabha.org

هیچ قانونی دربارهٔ نفت وضع نکرد وهمهٔنیرویش را در راه سازمان دادن به‌حزب با سیستم «سلولی» در داخل کشور به مصرف رساند. فقط سه سال دوام آورد. در سال۱۹٤۸ دوستان نظامیش دوباره شورش کردند و او را به تبعید فرستادند.

فرمانروایان جدید («پرزخیمه‌نز» ابتدا از پشت پرده و از ۱۹۵۲ به بعد به‌عنوان رئیس جمهوری.) در اوایل کار، ترس‌ونفرت محافل نفتی امریکا را برانگیختند، اما بزودی معلوم شد که «پرزخیمه‌نز» فقط درپی یک زندگی خوب — برای‌خودش—است وبسرعت‌تفاهم کامل بوجود آمد. او تبدیل به‌بی‌رحم‌ترین دیکتاتور ونیز بدترین غارتگری شد که این قاره از زمان فاتحان اسپانیائی‌بخود دیده است.(پس ازگذراندن پنج سال تبعید درسیامی سرانجام به‌مقامات کشورش تسلیم شد تا به‌جرم سوءاستفاده از اموال عمومی به‌مبلغ ۲۵۰،۰۰۰،۰۰۰ دلار محاکمه شود) با این حال ایالات‌متحد به‌خاطر خدماتی که قبل و بعد از ریاست جمهوری‌اش انجام داده بود، به‌او«مدال شایستگی»اهدا کرد و «پدرو استرادا[9]» رئیس گشتاپوی او دوست نزدیک سفیر امریکا شد.

در ۱۹۵۸ اعتصابی عمومی، بسرعت تبدیل بـه‌انقلاب شد. ارتش و آدمکشان «استرادا» می‌توانستند ازعهدهٔ آن برآیند (گروه اخیر ۳۰۰ دانشجورا بقتل رسانیدند) اما نیروی دریائی تحت فرماندهی«دریادار ولفگانگ‌لارازابال[10]» باعث شد که شورش موفق شود.«لارازابال» سپس‌دولتی موقتی تشکیل داد و وعده داد که همان سال انتخاباتی آزاد برقرار کند.

افراد«آکسیون دمکراتیکا»بسرعت بـازگشـتند. «بتانکورت» بی‌درنگ خود راکاندیدای ریاست‌جمهوری کرد. بیست روز پیش از انتخابات‌گروههای چپ‌گرا به‌پشتیبانی از «لارازابال» متحد شدند و توانستند در پایتخت به‌نسبت ۵ بر ۱ از بتـانکـورت پیش بیفتند. اما «لارازابال» وقت کـافی نداشت که در خارج ازکاراکاس نیز به‌تبلیغات انتخابـاتی بپردازد. سیستم سلولـی حزبی «بتانکورت»،بطور منظم بکار افتاد. «بتانکورت» با اکثریت بسیار ضعیفی‌با ٤۹ درصد کل آرا انتخاب شد.

اوایل بنظر می‌رسید که هنوز وعده‌های‌خود را برای اصلاحات، بیاددارد.

9. Pedro Estrada 10. Wolfgang Larrazabal

www.ketabha.org

او قانون نفتی لارازابال را که بر مبنای ۴۰ — ۶۰ استوار بود تصویب کرد و «سالوادور دلاپلازا[11]» متخصص کشاورزی و «رامون کیجادا[12]» رهبر سازمان دهقانان حزب «آکسیون دمکراتیکا» را وادار به‌تهیه طرحی جهت اصلاحات ارضی کرد، و به «دومینگو آلبرتورانجل[13]» که خواهان اصلاحات صنعتی و یکی از حامیان وفادار «بتانکورت» در حزب و پارلمان بود وعده داد که دست به اصلاحات متعددی بزند. حتی کابینه‌ای مؤتلف تشکیل داد و پستهای حساسی را به اعضای حزب «لارازابال» یعنی حزب «اتحادیهٔ دموکراتهای جمهوریخواه[14]» واگذار کرد.

اولیگارشی ومحافل نفتی به‌وحشت افتادند. ارتش دست بکار شد. کودتا پس از کودتا، براه افتاد وشکست خورد —گرچه بعضی از آنها چندان با موفقیت فاصله‌ای نداشتند. «بتانکورت» دریافت که برای ماندن در رأس قدرت ناچار است به‌جناح راست اطمینانهائی بدهد. به‌این ترتیب مؤتلفین حزب «یو— آر—دی» را اخراج کرد وبجای آنان اعضای حزب کاتولیک «کوپی[15]» را که چندماه پیش به‌عنوان «آلت دست ارتجاعی اولیگارشی» مورد انتقاد قرار داده بود، به کابینه راه داد. شرکتهای بزرگ تشویق شدند و معافیتهای مالیاتی با آزادی هر چه تمامتر به آنان داده شد. حقوق ومزایای نظامیان حتی از زمان «پرزخیمه‌نز» نیز بالاتر رفت. سرانجام حقوقی که‌طبق قانون اساسی تضمین شده بود لغوگردید ومأموران قدیمی «پدرواسترادا» به‌سرپستهای آشنای خویش بازگشتند.

واضح است که همکاران اصلاح‌طلب «بتانکورت» او را ترک کردند. قبل از همه «یو— آر— دی»؛ رفت، سپس دوست خوب او «رانجل» از او برید و حزب «آکسیون دمکراتیکا» را دچار انشعاب کرد و حزب جدیدی به‌نام «حزب چپ انقلابی[16]» یا «ام— آی— آر[17]» بوجود آورد. سرانجام دوستان قدیمی‌اش چون «سالوادور دلاپلازا» و «رامون کیجادا» بتانکورت را ترک کردند. «کیجادا» عده‌ای از اعضای کنگره را نیز با خود به‌گروه مخالف

11. Salvador de la Plaza
12. Ramon Quijada 13. Domingo Alberto Rangel
14. Union Republican Democratica (URD) 15. COPEI
16. Movement of the Revolutionary left 17. M.I.R

www.ketabha.org

پارلمانی‌برد و این گروه بعدها «آ. د— آ. آر. اس[۱۸]» نامیده شد. «کیجادا» بعدها برای من توضیح داد: «خیلی طول کشید تا توانستم او را ترک کنم. هرچه باشد او قانون اصلاحات ارضی مرا تصویب کرده بود. اما سرانجام دریافتم که در حقیقت هیچ کاری انجام نمی‌شود. شما خیلی چیزها راجع به‌اصلاحات ارضی می‌شنوید، بخصوص در روزنامه‌هایتان (روزنامه‌های ایالات‌متحد). درست است که «بتانکورت» سند هزاران قطعه زمین را به‌دهقانان زمین داده است، اما بدون راه، بدون وسایل و بطور کلی حتی بدون زمین— فقط سند— قانون من، قانون ما به‌صورت نمایش مضحکی درآمده است.»

در حقیقت تقریباً نودهزار سند زمین با بوق‌وکرنا توسط «بتانکورت» توزیع شد. اما فقط دوهزار نفر از مالکان جدید با موفقیت روی زمینهای خود کار می‌کنند. دهقانی به‌من گفت «دو سال پیش سندم راگرفتم. اما تاکنون نتوانسته‌ام دولت را وادارم که به من بگوید زمینم کجاست.» بیشتر اراضی تقسیم شده را زمینهای قدیمی دولتی و دور از دسترس تشکیل می‌دهد. در بعضی موارد از مالکان اراضی بزرگ« سلب مالکیت» شده است. یکی از این مالکان به‌صراحت به‌من گفت «من دوهزار هکتار از زمینهایم را به دولت فروختم تا به مصرف اصلاحات ارضی برسد؛ این بدترین زمینهای من بود. نمی‌توانستم حتی به کمک ماشینهای کشاورزی آن را آباد کنم— همه‌اش تپه بود. اما قیمتی که برای این زمین به‌من داده شد بیشتر از ارزش بهترین زمینهایم در بازار آزاد بود. ده دوازده خانوار در آن زمین به کار مشغولند. همهٔ آنان در کمتر از دو سال ورشکست خواهند شد و من زمینم را— به‌علاوهٔ جاده‌ای که آنها مجبورند بسازند— باده درصد قیمت دو باره خواهم خرید.» کیجادا بعدها واکنش نشان داد: «من‌مخالف خشونتم. من ضد کمونیست و ضد کاسترو هستم. وقتی افراد من به زور زمینی را تصرف می‌کنند به‌آنان می‌گویم که زمین را پس بدهند و منتظر بمانند. اما آنان چقدر منتظر خواهند ماند؟ چقدر می‌توانند منتظر بمانند؟» بسیاری از دهقانان دیگرمنتظر نمی‌مانند. بعضی، اگرچه اندک، به‌گروههای چریکی پیوسته‌اند. اما بیشتر آنان به شهرها هجوم‌می‌آورند تا مشاغلی راکه وجود ندارد بدست آورند. در سال ۱۹۳۶ جمعیت مناطق

18. AD-ARS

www.ketabha.org

روستائی ۶۳ درصد بود، در ۱۹۵۰ به ۴۶ درصد رسید و امروز ۳۰ درصد است. در این مدت جمعیت کاراکاس از ۱۵۰،۰۰۰ نفر به دو میلیون نفر رسیده‌است.

ونزوئلا، شمالی‌ترین کشور امریکای جنوبی به‌وسعت مجموع آلمان و فرانسه، می‌توانست ثروتمندترین کشور جهان باشد. از خاک این کشور سالانه ۱۴۰ میلیون تن‌نفت و ۳۰ میلیون‌تن آهن استخراج می‌شود. با قیمت فعلی بهای این فراورده‌ها به‌سالی ۴ بیلیون دلار می‌رسد که کافی است برای هریک از ۶ میلیون نفر مردم این کشور، زندگانی مرفهی مشابه با زندگی سکنهٔ «پارک اونیو[۱۹]» فراهم آورد.

اما حقیقت به‌گونه‌ای دیگر است. نفت در دست شرکتهای خارجی است، همچنین آهن و وسایل حمل‌ونقل، این مواد به‌بازارهای امریکا و جهان صادر می‌شود. شرکت معدنی «ال‌پائو[۲۰]» وابسته به شرکت «فولاد بتلهم[۲۱]» برای بهره‌برداری از یک هکتار از زمینهائی که برای ۵۰ سال در اختیارگرفته است، فقط یک بولیوار (معادل ۲۰ سنت[۲۲]) می‌پردازد، شرکت «یو- اس- استیل» برای هرتن آهنی که استخراج شود یک بولیوار می‌پردازد (همین مقدار آهن در محل بارگیری ۷ دلار ارزش دارد). به این ترتیب این کشور از منابع طبیعی خویش فقط سالی یک بیلیون دلار درآمد دارد.

زمین نیز بسیار حاصلخیز است، آنقدر که نه تنها مردم کشور را کفاف می‌دهد، بلکه می‌تواند کمی اضافه محصول نیز داشته باشد. با این حال، از آنجا که فقط ۳ درصد از جمعیت مالک ۹۰ درصد زمینهای زراعتی است (با در نظرگرفتن افرادی که به‌تازگی صاحب سند شده‌اند) وبدان سبب که اولیگارشی زمیندار فقط به دامداری برای صدور به‌خارج، اهمیت می‌دهد، ونزوئلا سالانه ۱۵۰ میلیون دلار یا بیشتر ارز خود راصرف واردات مواد غذائی می‌کند. بنابراین ونزوئلا به‌جای اینکه یکی از ثروتمندترین کشورهای جهان باشد، به گران‌ترین کشور جهان بدل شده است. باتخم‌مرغی که از «فلوریدا[۲۳]» و ذرتی

---

۱۹. Park Avenue یکی ازاعیانی‌ترین‌خیابانهای نیویورک.م

20. El Pao 21. Bethlehem Steel

۲۲. معادل ۱۵ ریال. م

23. Florida

www.ketabha.org

که از «آیوا[۲۴]»(در ایالات متحد)واردمی کند تقریباً قیمتها از دو برابرنیویورک، گران‌تراست. یک‌سوم از ساکنان کاراکاس در آلونکهائی روی تپه‌های اطراف شهر زندگی می کنند که از پنجرهٔ آسمانخراشهای متعلق به‌شرکتهای نفتی، یا ساخته شده با درآمد نفت، به‌خوبی دیده می‌شوند.

«برنامهٔ اصلاحات» بتانکورت همچنانکه به‌فقر توده مردم ازیکسو افزودبه ثروت بیش از حد اولیگارشی از سوی دیگر نیز اضافه کرد (اولیگارشی این کشور سالی ۲۰۰ میلیون دلار به‌بانکهای سویس و ایالات‌متحد می‌فرستد) مردم بطور روزافزون شکیبائی‌شان را نسبت به این نوع دمکراسی از دست می‌دادند. حتی روزنامهٔ محافظه کار اما منصف کاتولیک یعنی «لاریلیجیون[۲۵]» نیز به منتقدان پیوست. بتانکورت بزودی اکثریت پارلمانی خویش را از دست داد و فقط به نیروی اسلحه قادر بود به‌حکومت ادامه دهد.

گروه ضربت حزب «آ—د» (آکسیون دمکراتیکا) درسراسر کشوربه جستجوی مخالفان پرداخت. تظاهرات مخالفان را درهم شکست، تالارهای اجتماعات آنان را درهم کوبید، چاپخانه های آنان راخرد کرد، روزنامه های «کلارین[۲۶]»، «لاتارده[۲۷]» و «لاهورا[۲۸]» و ادارات ودفاتر شرکتهائی راکه‌در روزنامهٔ چپ‌گرا اما ضد کمونیست «ال‌ناسیونال[۲۹]» با معروفیت جهانی، آگهی چاپ می کردند، سوزاند و بابمب منفجر کرد. ترورهای سیاسی امری عادی شد. اعضای کنگره وابسته به‌گروه مخالف، که مجبور بودند با محافظ مخصوص رفت وآمد کنند، حتی از تسلیم اسلحهٔ خود به‌هنگام ورود به کنگره نیز بیم داشتند. بی‌تبعیض به میان دانشجویان تیراندازی می‌شد. در مدت توقف من درکاراکاس جوان بیست ساله‌ای به‌نام «ادواردو آنتونیو اسپینوزا[۳۰]» هنگام خروج از خانه‌اش واقع در ساختمان شمارهٔ ۲۱ — یکی از خانه های طرح مساکن ارزان‌قیمت که پلیس از ورود به‌آن محوطه وحشت دارد — با مسلسل کشته شد. شخص دیگری به‌نام ««انریکو لئوناردو پرز رودریگوز[۳۱]» هنگامی که اتوبوس‌شان در

24. Iowa 25. La Religion 26. Clarin
27. La Tarde 28. La Hora 29. El Nacional
30. Eduardo Antonio Espinoza
31. Enrique Leonardo Perez Rodriques

www.ketabha.org

نزدیکی گورستان به مسلسل بسته شد، بقتل رسید. در آن لحظه «انریکو» فقط چند متر با خانه‌اش فاصله داشت. پدرش که یکی از طرفداران «آ— د» وابسته به حزب کاتولیک «کوپی» بود شاهد تیراندازی بود. «بتانکورت» این تیراندازیها را به‌چپ‌گرایان نسبت می‌داد، اما پدر مقتول گفت: «آنها پلیس بودند. من دیدم که پلیس تیراندازی کرد.»

قربانیان فقط دانشجو نبودند. دانش آموزی دبیرستانی به‌نام «ماریوگیلرمو ورمر[۳۲]» نیز هنگامی که پلیس به‌سوی تظاهرکنندگان شلیک می‌کرد کشته شد، در حالی که فقط ۱۴ سال داشت. همینطور«آلواردو روئیز گونزالس[۳۳]» که درلحظه خروج از دبیرستان در حالی که کتابهایش را درهر دو دست داشت، کشته شد. اینهمه کشتار برای چه بود؟ یک استاد تاریخ مستعمرات که اهل سیاست نبود، چنین توضیح داد: «دولت می‌خواهدبهانه‌ای بدست آورد و افراد مظنون را بکشد و دستگیر کند. از ۱۹۶۰ تاکنون بیش‌از ۳۰۰ جوان بقتل رسیده است. برای هر فرد شرافتمندی غیرممکن است بتواند از این دولت پشتیبانی کند. حتی اگر محافظه کار باشد.»

عدهٔ زیادی از افسرانی که توطئه براه انداخته‌اند نیز چنین استدلال می‌کنند. سروان «جیسوس تئودور مالینا[۳۴]» فرمانده‌گردان سوم تفنگداران‌دریائی مستقر در ساحل دریای کارائیب دریکصد میلی شرق کاراکاس که اولین بار درماه مه ۱۹۶۲ شورش کرد، آموزش چپی نداشت. هنگامی که درصدد تأسیس «اتحاد برای بازگرداندن دموکراسی» به‌منظور« بازگشت به اصول اخلاقی، جلوگیری از حیف‌ومیل منابع ملی و از بین بردن آزار وشکنجه» بود به دوستانش چنین گفت: «اگر بتانکورت دموکراسی است من نمی‌خواهم سهمی در آن داشته باشم.» او از همهٔ مخالفان بتانکورت خواست که به او بپیوندند. کمونیستها پیوستند (یکی از نمایندگان مجلس وابسته به جناح چپ به نام «الوی‌تورس[۳۵]» بعدها همراه او دستگیر شد). اگر این افسران ناسیونالیست به‌ابزار کمونیستها تبدیل می‌شوند، گناه آن به‌گردن «بتانکورت»

32. Mario Guillermo Wormer
33. Alvaordo Ruiz Gonzales
34. Jesus Teodor Molina
35. Eloy Torres

www.ketabha.org

است. تا هنگامی که عدالت اقتصادی و اجتماعی به‌ونزوئلا باز نگردد شورشهای دیگری به‌رهبری دیگران در پیش خواهد بود.

با این حال بسیاری از لیبرالهای ایالات‌متحد «بتانکورت» را به‌عنوان نمونه‌ای متعالی از رهبری «چپ‌گرا» و «ناسیونالیست» که بدون از میان بردن روند دمکراتیک در کشورش اصلاحات اقتصادی بوجود آورد، مثال می‌زنند. هیچ یک از رؤسای جمهوری کشورهای امریکای لاتین بیش از او مورد ستایش و احترام و حمایت امریکا نبوده‌اند. کتابهای فراوانی که بصورتی به‌اصطلاح جدی دربارهٔ مسائل امریکای‌لاتین نوشته شده، وقتی‌به‌فصل مربوط به‌ونزوئلا می‌رسند دچار این لغزش می‌شوند که ثابت کنند عدالت اجتماعی حکومت بتانکورت تا چه حد عظیم بوده است. چرا؟

مهم‌ترین دلیل این است که «بتانکورت» نیز مانند دوستش «هایا دلاتوره[۳۶]» (درپرو) و «خوزه فیگورز[۳۷]» (درکستاریکا) به خاطر مبارزات طولانی‌اش علیه دیکتاتوری و سابقهٔ ضد امپریالیستی (یعنی ضد امریکائی) شدیدش در سراسر امریکای لاتین شهرت فراوانی دارد، با این حال — و این نکتهٔ مهمی است — بعدها به‌صورت یکی از طرفداران جدی ایالات‌متحد درآمد. «بتانکورت» هرگز مؤسسات بزرگ امریکائی را سلب مالکیت یا ملی نکرد.

این خود برای وزارت امور خارجهٔ ما دلیل کافی است تا بدین حد از «بتانکورت» حمایت کند. اما اینکه چرا باید به اصطلاح «لیبرالهائی» مانند «ویلیام‌بنتن[۳۸]»، «هاری کانتور[۳۹]»، «فرانک تانن‌بوم[۴۰]»، «رابرت الکساندر[۴۱]» و غیره کارنامه‌ای چنین درخشان به‌دست «بتانکورت» بدهند؟ علت این است

---

36. Haya da La Torre
37. Jose Figueres
38. William Benton
39. Harry Kantor
40. Frank Tannenbaum

۴۱. ویلیام بنتن - نویسنده کتاب «آوای امریکای لاتین»
The Voice of Latin America N.Y. Harper 3 Brothers 1951

«الکساندر روبرت Robert Alexander» - ناشر کتابهای پیام‌آوران انقلاب
Prophets of the Revolution N.Y. Macmillan Co. 1962

و کمونیسم در امریکای لاتین
Communism in Latin America. Rutgers University Press 1957

www.ketabha.org

که اینان درک نمی‌کنند که معنای طرفدار امریکا نبودن لزوماً مخالف امریکا بودن، نیست.

یکی از وابسته‌های مطبوعاتی ایالات‌متحد در «مونته‌ویدیو» که بسیار با هوش و مطلع بود و زبان اسپانیائی را به روانی سخن می‌گفت و از هر جهت نمونهٔ خوبی از وابسته‌های مطبوعاتی ما در خارج بشمار می‌رفت، هنگام بررسی مقالهٔ یکی از ناسیونالیستهای معروف اوروگوئه به‌نام «کارلوس کیجانو[۴۲]» (سردبیر و ناشر بهترین هفته نامهٔ بیطرف امریکای لاتین به‌نام مارچا[۴۳]) به‌من گفت: «درتحلیل نهائی او کمونیست است». «کیجانو» که یکی از بهترین اقتصاددانان اوروگوئه است، همین اواخر به‌خاطر آزمایش بمب هسته‌ای چند مگاتنی به‌روسیه تاخته بود، و در مراسم یادبود انقلاب مجارستان(علیه‌شوروی) به عنوان شخصیتی بارز سخنرانی کرده بود، و دو سرمقالهٔ طولانی و آکنده از احساسات علیه کاسترو، که خودش و کشور کوبا را مارکسیست— لنینیست اعلام کرده‌بود، نوشته‌بود. البته «کیجانو» مخالف‌شرکتهای بزرگ ایالات‌متحد در امریکای لاتین نیز بود وگفته بود که از خطمشی کاسترو در سلب مالکیت از شرکتهای امریکائی دفاع خواهد کرد — (نباید این حقیقت را از یاد برد که این شرکتها در زمان حکومت«باتیستا»بر ۶۰ درصد کوبا مسلط شدند، ولی برای دهقانان‌گرسنه، بی‌سواد و بی‌خانهٔ کوبا حتی یک جفت کفش تهیه نکردند). دوست وابستهٔ مطبوعاتی من گفت: «همهٔ اینها راسی‌دانم. اما آیا«کیجانو» به‌هنگام ضرورت برای چه کسی خواهد جنگید؟ برای امریکا؟ گفتم نه، اما او برای روسیه نیز نخواهد جنگید؛ فقط برای اوروگوئه یاامریکای لاتین خواهد جنگید. دوستم اصرار ورزید که این مهم نیست. نکته این است که او برای ایالات‌متحدنخواهد جنگید. و این به‌آن معنی است که درتحلیل نهائی آلت دست کمونیستهاست که معنی‌اش با کمونیست بودن در عمل تفاوتی‌ندارد.»

اگر بایست بی‌طرفها را دشمن بحساب آورد. پس«چپ‌گرا»ترین دوست ما دراسریکای‌لاتین«بتانکورت»است. بااین همه‌لیبرالهای ما در امریکا از«بتانکورت» طرفداری می کنند وحمایت خود را با اشاره‌به«لیست‌اصلاحات»او توجیه‌می کنند،

42. Carlos Quijano 43. Marcha

www.ketabha.org

«اصلاحاتی» که‌سایر حکومتهای‌طرفدارایالات متحدمانند «استروسنر» (پاراگوئه)، «الساندری» (شیلی) و «والنسیا» (کلمبیا) موفق به‌انجام آن نشده‌اند.

بتانکورت راه خویش را یافت، وخیلی هم زود یافت. من نمی‌توانم‌صنایع نفت را ملی کنم و بنابراین نمی‌توانم «مستقل» باشم. از آنجا که نفت غالباً به ایالات متحد تعلق دارد، که من نمی‌توانم مخالف آن باشم، پس باید طرفدار آن باشم. اینکه بتانکورت— در طول سالهای حکومتش (۱۹٦٤ — ۱۹۵۹)— نمی‌توانست نفت را ملی کند، درست است. دلیل آن را از زبان خودش و با کلمات خودش بخوانید(۱۹۵٦):—

«ما در اوایل دوران حکومت انقلابی‌مان امکان پیروی از شیوه‌هائی را که دولت انقلابی مکزیک به رهبری «لازارد کاردناس» شهرت خویش رابدان مدیون‌است،رد کرده بودیم؛ زیرا بین شرایط مکزیک در زمانی که نفت خویش‌را ملی کرد وشرایط ما اختلاف فاحشی وجود داشت. نفت در آن زمان عامل مهمی دراقتصاد مکزیک بود و هنوز نیز هست، اما عاملی که سایر عوامل نسبتاً مهم دیگر را تکمیل می کرد. در نتیجه هنگامی که کارتلهای نفتی‌بین‌المللی و دولتهای وابسته به‌آنان دستور به بایکوت نفت ملی شدهٔ مکزیک دادند، اقتصاد آن کشور چندان ضربهٔ قاطعی ندید. به‌عکس هنگامی که‌ما به‌حکومت‌رسیدیم(۱۹٤۵) عملااقتصاد ونزوئلا وسهم‌قابل‌ملاحظه‌ای از فعالیتهای‌مالی دولت، وابسته به‌نفت بود.»

نتیجه‌ای که می‌توان گرفت روشن است: ونزوئلا باید به‌توسعهٔ صنایع ومنابع درآمد دیگر بپردازد، باید صنایع دیگر را ملی کند (برای نمونه صنایع آهن)، و وقتی در موقعیتی قرارگرفت که بتواند نتایج بایکوت کارتلهای نفتی را تحمل کند (این کشور همیشه خواهد توانست نفت را به کشورهای اسکاندیناوی، هندوستان، مصر وسایر کشورهای بی‌طرف وحتی کشورهای دیگر امریکای لاتین از جمله شیلی بفروشد)، آن وقت،می‌تواند نفتش را ملی کند. همهٔ ناسیونالیستها وچپ‌گراها در این نکته اتفاق نظر دارند. حتی یکی از

www.ketabha.org

نمایندگان مجلس به‌من گفت «ما نمی‌توانیم نفت را بجای غذا بخوریم، آیا غیر از این است؟»

اما همهٔ اصلاح‌طلبان حقیقی نیز قبول دارند که وابستگی دولت به درآمد نفت باید کاهش یابد. «بتانکورت» در عمل این وابستگی را افزایش داد. در سال ۱۹٤٥ نفت ۹۲ درصد درآمد ارزی و ۳۱ درصد بودجه دولت را تشکیل می‌داد و ۸ درصد از نیروی کار کشور را بخدمت داشت. در ۱۹٦۲ این ارقام بدین قرار بود: ۹۲ درصد درآمد ارزی (مانند ۱۹٤٥)، ٦۳ درصد بودجه دولت (بیش از دو برابر ارقام قبلی) وفقط ۱/٤ درصد از نیروی کار مملکت در صنایع نفت مشغول بود.

برای اثبات این نکته به‌نحو بهتری خوب است به‌این ارقام نیز توجه شود: بیکاری در ۱۹٤٥ درسطح ٦ درصد بود، درحالی که در ۱۹٦۲ به ۱۷ درصد رسیده بود. اینکه با چنین شرایطی «بتانکورت» مجبور بود تسلیم دستورهای آمرانه شرکتهای نفتی باشد، قابل درک است. من اولین کسی نیستم که به خودکامگی شرکتهای نفتی معتقدم. پروفسور «ادوین لیوون[٤٤]» نیزدر کتاب عالی‌اش به نام «سلاح وسیاست در امریکای لاتین» که تحت نظر کمیتهٔ روابط خارجی نوشته است ، از شرکتهای نفتی، در ونزوئلا به‌نام «دیکتاتورهای اقتصادی» یاد می کند.

اما اینکه «بتانکورت» یک ناسیونالیست ونزوئلائی، و به‌گفتهٔ پروفسور «رابرت الکساندر» لیبرال امریکائی «یک ناسیونالیست متعلق به امریکای لاتین» است، آشکارا وارونه جلوه دادن حقیقت است. برای نمونه «الکساندر» از این حقیقت که «بتانکورت» وحزب «آکسیون دمکراتیکا» به‌نظامیان راست‌گرا پیوستند وحکومت دمکراتیک «مدینا آگاریتا» را سرنگون کردند بدینگونه دفاع می کند:

«بسیاری گفته‌اند که وقتی (آکسیون دمکراتیکا) با همدستی گروهی ازارتشیان قدرت رابدست گرفت به‌آرمانهای دمکراتیک خود پشت‌پا زد. نویسنده معتقد است که اعمال «آ— د» قابل دفاع اند. رهبران آکسیون دمکراتیکا می‌گویند که افسران جوان ارتش درهرصورت (مدینا) راسرنگون می کردند.»

44. Edwin Lieuwen

www.ketabha.org

به‌عبارت‌دیگرآنچه‌این استاد اقتصاد دانشگاه«راتگرز »وستایندهٔ«دمکراتهای غیر انقلابی» می‌گویدمفهومش این‌است که انجمن «جان‌برچ[۴۵]» کاملامی‌تواند با حزب کمونیست ایالات‌متحد تشکیل جبههٔ مؤتلفی بدهد وحکومت دمکراسی جانسون را سرنگون کند، زیرا اعضای انجمن«جان‌برچ»اطمینان دارند که در هر حال کمونیستها جانسون را سرنگون خواهند کرد. این نوع تحلیل چندان دور از حقیقت نیست:

افسرانی که در کودتای ۱۹۴۵ شرکت کردند همه دست پروردهٔ گومز بودند، یعنی به‌حکومتی تعلق داشتند که خونین‌ترین دشمن «بتانکورت» بود.

«الکساندر»درنمایاندن‌تصویری‌درخشان از «بتانکورت»تا آنجاپیش‌می‌رود که به‌اصرار می‌گوید «همهٔ همکاران بتانکورت به‌پاکی او بودند. و به این ترتیب الکساندرتوضیح می‌دهد که سرگرد«ساریووارگاس[۴۶]» وسرهنگ«کارلوس دلگادوچالباد[۴۷]» که طرفدار«آکسیون‌دمکراتیکا»بودنددرسال ۱۹۴۸ کوشیدند ازکودتای «پرزخیمه‌نز» جلوگیری کنند اما چون دیدند امیدی نیست، به جریان مخالف پیوستند با این هاف که آن را به مسیر کم ضررتری هدایت کنند.» «دلگادوچالباد» رئیس‌جمهوری دولتی‌نظامی‌شد که‌از پی«آکسیون دمکراتیکا» آمد وجلو فعالیت«آ— د»راگرفت ورهبران آن رادستگیر وتبعید کرد. اما بنظر می‌رسد که رئیس‌جمهوری‌گروه نظامیان با این اعمال مخالف بود. الکساندر برای اثبات این فرضیه، می‌نویسددر نوامبر ۱۹۵۰، دو سال‌بعد «چالباد» ربوده شد وبقتل رسید ومردی که او را بقتل رساند خود توسط پلیس کشته شد«تا نتواند آنان را که در توطئه ربودن رئیس جمهوری دست داشتند معرفی کند.» ظاهراً باید چنین نتیجه‌گیری کرد که چون «چالباد» رئیس‌گروه نظامیان هنوز

۴۵. John Birch این انجمن یکی از ارتجاعی‌ترین محافل‌ایالات متحد است. عقایداعضای آن دربارهٔ مذهب، تبعیض نژادی وضدیت باکمونیسم‌دست کمی ازکوکلس کلانها ندارد. این گروه در جنوب و غرب ایالات متحد نفوذ زیادی دارند.

46. Mario Vargas

47. Carlos Delgado Chalbaud

www.ketabha.org

طرفدار«آکسیون دمکراتیکا» بود، وچون دوستان‌وفادار«بتانکورت» مؤمن هرگز خیانت نمی کنند، وچون دو سال بعد پس از آنهمه آزار اعضای «آکسیون دمکراتیکا»سایر افرادگروه نظامیان دریافتند که رئیسشان خائن بوده است، پس او را به‌سزای خیانتش رسانده‌اند (که هیچ کدام از اینها ثابت نشده است). اگر این مسأله صحت داشته باشد بنابراین آقای«الکساندر»رفتار عده زیادی از دوستان «بتانکورت»، مانند«کیجادا»، «رانجل‌دلا پلازا» و غیره را که از او روی گرداندند و او را به عنوان خائن به منافع ملت ونزوئلا مورد نکوهش قرار دادند، چگونه توضیح می‌دهد.

متأسفانه الکساندر وسایر لیبرالهائی که از دمکراتهای امریکای لاتین دفاع می کنندافرادمهمی هستند. آنان افسانه هائی دربارهٔ«هایادلاتوره»،«فیگورز» و«بتانکورت» خلق کرده‌اند که نه تنهادر دانشگاههای‌ما نفوذ کرده است بلکه وزارت امور خارجهٔ ما یعنی جائی را که در آن مردان صدیق، حتی در صورت داشتن‌شک نیز،جرأت‌نمی کنند دربرابر«کشفیات» چنین «دانشمندانی» مخالفت کنند، تحت‌تأثیر قرار داده‌اند.

اینکه بتانکورت در اولین دوران ریاست جمهوریش به کارهای زیادی برای ونزوئلا دست زد، غیرقابل انکار است. او ۵۰۰۰ خانه‌ساخت، دستمزدها را بطور قابل ملاحظه‌ای افزایش داد. (۶۴/۷ درصد پولی در مقابل ۲۹/۴ درصد ازدیاد هزینه)، با افزودن ۵۰۰۰ کلاس درس تعداددانش آموزان را از ۱۴۲۵۰۰ نفر به ۵۲۲۰۰۰ نفر رسانید. این نیز که او پس از بازگشت در ۱۹۵۷ فقط لباس مسخرهٔ اصلاح‌طلبان را به‌تن کرد — به‌رغم کشفیات لیبرالهای ما — به‌همان اندازه انکارناپذیر است.

بسیاری از اینگونه لیبرالها این کتاب را به‌خاطر همین چیزها که من دربارهٔ«بتانکورت»نوشته‌ام شدیداً محکوم کرده‌اند. بسیاری از دوستان من در روزنامه های«واشنگتن پست» و«نیویورک‌تایمز»ونیزدانشگاهها به‌من گفته‌اند که «اگر چنین حملاتی به‌بتانکورت نمی کردی کتابت بهترین کتاب درنوع خود می‌بود.»وقتی شنیدند که‌من برای چاپ‌بعدی بعضی‌مطالب آن‌را باآخرین‌حوادث روز تکمیل می کنم، کوشیدند قانعم کنند که آن را تغییر دهم، یا لااقل زندگی در ونزوئلا را تحت رهبری«آکسیون‌دمکراتیکا» با لحنی ملایمتر وصف کنم.

www.ketabha.org

دلایل اصلی آنها عبارت است از:

۱ــ «بتانکورت» دست کم کوشیده است که به خلاف دیگر رهبران غیر انقلابی امریکای لاتین قوانینی دربارهٔ اصلاحات وضع کند.

۲ــ به‌خاطر نیروی کمونیستهای طرفدار کاسترو، او چاره‌ای بجز شدت‌عمل نداشته است. اما درحقیقت «بتانکورت» چه کرده است؟ او پیکار با بیسوادی را در مقیاسی بزرگتر از سایر اصلاح‌طلبان «دمکرات» آغاز کرد. این درست است. اما این مقایسه درست نیست. اگر منظور این است که ثابت کنند اصلاحات‌ازطریق دمکراتیک بهتراز اصلاحات ازطریق غیردمکراتیک است ــ منظور کاسترواست ــ بنابراین بایستی «اصلاحات» بتانکورت را با کاسترو مقایسه کرد.

در پرتو چنین مقایسه‌ای برنامه‌های بتانکورت مضحک بنظر می‌رسند. می‌توانست مدارس را یکسال تعطیل کند وآموزگاران ومحصلین را به‌خدمت نظام درآورد وآنان را به‌روستاها بفرستد تا ریشهٔ بی‌سوادی رابراندازند. این کار را نکرد. می‌توانست شرکتهای نفتی را تحت فشار بیشتری قرار دهد تا سرمایهٔ لازم برای برنامه اصلاحات ارضی را تأمین کنند، در این کار، به‌خاطر دوستی‌اش با ایالات‌متحد، ما از او پشتیبانی می‌کردیم. اما این کار رانکرد. می‌توانست مالیات بیشتری بر واردات تجملی تحمیل کند وزاغه‌های کشور را ترمیم کند، اما این کار را نکرد. می‌توانست به ارتش دستور دهد جنگلهارا پاک کند، راه بسازد و لوله‌های آب وفاضل‌آب و غیره ایجاد کند (مانند ارتش بولیوی). اما این کار را نکرد. می‌توانست از استیازات بیش از حد ارتش وتسلط خفقان‌آور اولیگارشی بر اقتصاد کشور بکاهد. می‌توانست شرکتهائی را که سودهای کلان می‌برند وادار به‌تقسیم سود خویش بین کارگران ــ حتی به‌صورت ناچیز ــ کند. می‌توانست مالیاتهای ویژه بر منافعی که ازکشور خارج می‌شوند وضع کند و به‌منافعی که در داخل کشور به‌مصرف سرمایه‌گذاری در صنایع ایجاد کنندهٔ مشاغل جدید می‌رسد استیازاتی بدهد. اما هیچ کدام از این کارها را نکرد. به‌رغم همهٔ شهرت واعتبارش به‌عنوان یک‌اصلاح‌طلب، حتی نکوشید مانع افزایش بیکاری بشود.

یکی از لیبرالها می‌گوید: «نمی‌توانست کاری بکند زیرا جناح‌وابسته به «پرزخیمه‌نز» درارتش او را سرنگون‌می‌کرد.» خوب. که‌چه؟ «فروندیزی» نیزهمین

www.ketabha.org

بهانه‌ها را داشت. اما خدمت او به‌توسعه صنایع آرژانتین بیش از آن بود که «بتانکورت» برای ونزوئلا انجام‌داد. تا کی باید از هیچ کار نکردن، به‌بهانه ترس از کودتای راست‌گرایان دفاع کرد. اگر بتانکورت اصلاح‌طلبی واقعی بود این جرأت را می‌داشت که نه فقط با چپ‌گرایان بلکه با راست‌گرایان نیز مبارزه کند وبجنگند.

دلیل دیگر لیبرالها در دفاع از او این است که «در کنگره اکثریت‌نداشت» یا «می‌خواست‌اولین رئیس‌جمهوری باشد که از طریق دمکراتیک انتخاب شده ودوران ریاست‌جمهوری خودرابه‌پایان‌رساند، تا به‌این ترتیب «سابقه» ای درتاریخ ونزوئلابجای بگذارد.»

هر دو این دلایل پوچ‌اند. اولا تا زمانی که برنامه‌های اصلاحی خود را رها نکرده بود، در کنگره اکثریت داشت. دوستان وهمکارانش پس از تسلیم او به‌خواسته‌های جناح‌راست، به‌جناح مخالف او پیوستند. ثانیاً اگر بهره‌ای از «سابقهٔ‌دمکراسی» عاید توده مردم نشود، و اگر تنها ثروتمندان ونظامیان از آن بهرمند شوند، چنین «سابقهٔ دمکراسی» به‌چه درد می‌خورد.

اگر بتانکورت به‌خاطر اصلاحاتی که کشورش تا این حد بدان نیاز داشت مبارزه کرده بود من آخرین نفری می‌بودم که به‌خاطر شدت عملش او را نکوهش کنم. امریکای لاتین بقدری عقب افتاده است که ایجاد اختناق را نمی‌توان فقط بدین‌خاطر تقبیح کرد که فی‌المثل خشونت کار ناپسندی است. هر کودکی که ازگرسنگی می‌میرد، مرگی دردناک را تحمل می‌کند. اگر تنهاراه غذادادن به‌او اعمال خشونت باشد، باکی نیست. البته فقط در صورتی که هدف پایان دادن به‌گرسنگی باشد. پیروزی در انتخابات نمی‌تواند دلیل خشونت باشد. زیرا هدف از انتخاب شدن «پیروزی در انتخابات دمکراتیک» نمی‌تواند باشد. چنین خشونتی، در صورتی می‌تواند قابل توجیه باشد که بتواند نشان دهد در نتیجهٔ پیروزی درانتخابات از فقیرتر شدن فقرا وثروتمندترشدن ثروتمندان جلوگیری شده‌است، به‌عکس اگر «پرزخیمه‌نز» با همهٔ‌ستمگریهاوخشونتهایش دست‌به‌اصلاحاتی می‌زد که در بالا ذکر شد، حکومت او بیش از «بتانکورت» قابل تمجید می‌بود.

در هرحال بتانکورت موفق شد: او اولین رئیس جمهوری ونزوئلا شد که به‌طریق دمکراتیک انتخاب شده و دوران قانونی‌اش را بپایان رسانید. در۱۹۶۳

www.ketabha.org

چپ‌گرایان اجازه شرکت در انتخابات نداشتند. «ام. آی. آر[۴۸]» وحزب کمونیست غیر قانونی اعلام شدند و رهبرانشان به زندان افتادند. «رائول‌لئونی[۴۹]» کاندیدای بی‌بو وخاصیت «آ—د» ۳۲ درصدآراء رابدست آورد. پس از او کاندیدای «کوپی» با ۲۲ درصد آراء قرار داشت. این دوگروه متحد شدند و اکثریتی نسبتاً موفق را بوجود آوردند. این انتخابات نشان داد که چپ‌گرایان که از مردم خواسته بودند در انتخابات شرکت نکنند — و کوشیدند با ترور وتهدید وخشونت از شرکت آنان جلوگیری کنند — شکست خوردند.

«چه‌گوارا» در کتابش چنین نوشت:

«در کشوری که دولت‌آن از طریق آراء عمومی به قدرت رسیده است، خواه‌تقلبی یا غیر آن، وظاهرقانونی‌خود راحفظ کرده‌است، شورش چریکی رانمی‌توان‌تشویق کرد—زیرا که امکانات مبارزهٔ مسالمت‌آمیز هنوز از میان نرفته است.»

اگر چپ‌گرایان ونزوئلا چنین مشتاقانه انقلاب کوبا را می‌ستایند، و انقلابیون کوبا نیزچنین شادمانه به‌یاری آنان می‌شتابند پس بی‌تردید درس خود را خوب نخوانده‌اند. مشکل است که شکست آنان — و پیروزی جناح راست — در آینده‌ای نزدیک جبران شود. در عین‌حال «لئونی» رئیس‌جمهوری است و مستمندان‌مستمندتر وثروتمندان ثروتمندتر.

۴۸. «ام ـ آی ـ آر» مخفف اتحادیهٔ انقلابیون چپ Movement of Revolutionary Left است.

49. Raul Leoni

www.ketabha.org

۱۲

امریکای مرکزی

شش کشوری که امریکای مرکزی را تشکیل می‌دهند — پاناما، کوستاریکا، نیکاراگوا، هندوراس، ال سالوادور وگواتمالا از عقب مانده‌ترین کشورهای جهانند. یکی از این کشورها (گواتمالا) از جمعیتی صد درصد سرخپوست ودیگری (کوستاریکا) از نژاد صد درصد سفید پوست وبقیه از نژاد چندرگه (اسپانیائی، سرخپوست وسیاه پوست) تشکیل شده‌اند. هر شش کشور را دیکتاتورها اداره کرده‌اند و بیشتر آنها را تفنگداران نیروی دریائی ایالات متحد همچون زمین تمرین وبازی بکار برده‌اند، وبنابراین رنجها ومشقتهائی که ازاین رهگذر بر آنها وارد آمده است بتفصیل در فصل هفدهم این کتاب آمده است.

در کوستاریکا، انقلابی ملی ونسبتاً ملایم رخ داد که گرچه به‌ناکامی و فساد انجامید وناتمام ماند، بااین حال شایسته است که فصل چهاردهم این کتاب را به‌آن اختصاص دهیم.

دیگر کشورها هرگز این فرصت رانیافته‌اند که دربارهٔ سود وزیان دموکراسی داوری کنند. برای مردم این کشورها که غالباً بی‌سواد وبی‌خبر از سیاست‌اند، دموکراسی به‌معنی فسادگروهی بسیار ودیکتاتوری به‌معنی فساد تنی چند است.

پیش از اینکه نگاهی از نزدیک به‌این کشورها بیفکنیم باید سخنی چند دربارهٔ نوعی میوه بگوئیم. ممکن نیست قبل از تحلیلی دربارهٔ این میوه یعنی موز، ازمسائل امریکای مرکزی آگاهی یافت.

این میوهٔ کوچک هلالی شکل که به‌آسانی فاسد می‌شود همانطوری که در جدول زیر نشان داده شده است مهمترین میوهٔ جهان است، بدان سبب که موز ٤٠ درصد بازرگانی (ومصرف) میوهٔ تازهٔ جهان را تشکیل می‌دهد. تولید

www.ketabha.org

این میوه اهمیت بسیار دارد. این اهمیت هنگامی بیشتر آشکار می‌شود که دریابیم موز فقط درمناطق استوائی می‌روید ونمی‌توان آن رامثلاً درایالات متحد تولید کرد. بنابراین باید همهٔ موزمورد نیاز مردم را از خارج وارد کرد ونیاز امریکائیان به‌موز بیش‌ازسایر کشورهای جهان است.

درصد تجارت میوه در جهان

	درصد میوه تازه	درصدکلی
موز	٤٠/٧	٣٦/٤
پرتقال و نارنگی	٣٢/٨	٢٩/٤
لیموشیرین و لیموترش	٤/٢	٣/٧
گریپ فروت	٢/٠	١/٨
سیب	١١/٤	١٠/٢
گلابی	٣/٠	٢/٧
انگور	٣/٥	٣/١
آناناس	٢/٤	٢/٢
خرما		٤/٩
کشمش		٤/٠
آلو		٠/٧
انجیر		٠/٧
بقیهٔ میوه‌های خشک		٠/٢
جمع	١٠٠	١٠٠

درصد واردات موز در نقاط مختلف جهان

ایالات متحد و کانادا	٥٧%
اروپا	٣٦%
امریکای جنوبی	٤%
آسیا، افریقا واقیانوسیه	٣%
جمع	١٠٠

www.ketabha.org

علاوه براین معلومات لازم است بدانیم که امریکای لاتین تولیدکنندهٔ موز در جهان است. از این قرار:

امریکای مرکزی	۲۳/۲٪	در مجموع ۶۸/۸ درصد.
امریکای جنوبی	۴۵/۶٪	
آسیا	۲۳/۲٪	
افریقا	۶/۴٪	
اقیانوسیه	۱/۶٪	
جمع	۱۰۰	

تقریباً هفتاد درصد موز جهان در امریکای لاتین تولید می‌شود. تولید کلی موز در جهان (مجموع صادرات به‌علاوهٔ مصرف داخلی) به تقریباً ۲۶،۰۰۰،۰۰۰،۰۰۰ پوند می‌رسد بنابراین برحسب قیمت خرده‌فروشی موز یعنی ۱۷/. دلار برای هر پوند و با درنظرگرفتن اینکه هزینهٔ حمل موز به‌بازارجهانی ۳۰ درصد این مبلغ را تشکیل می‌دهد درآمد امریکای لاتین از موز بایستی به ۷۰ درصد ۲۶،۰۰۰،۰۰۰،۰۰۰ پوند با قیمت‌فوق، یعنی به‌بیش از ۳ بیلیون دلار در سال برسد. امریکای لاتین دقیقاً نصف موز تولیدی را مصرف می‌کند. این بدان معنی‌است که اگراسریکای لاتین‌می‌توانست مالک مزارع موز خود باشد آن را تولید و توزیع کند و بفروش برساند، تقریباً ۱/۰۰ بیلیون دلار (۱/۵ بیلیون دلار منهای ۳۰ درصد مخارج حمل ونقل وصادرات) از مبلغ فوق در خود امریکای لاتین به جریان می‌افتاد.

اگر تولید در اختیار دولتهای امریکای لاتین می‌بود سود سالیانهٔ این دولتها به‌ارز محلی به ۳۵۷ میلیون دلار (۳۴درصد ۱/۰۰ بیلیون دلار فروش داخلی) می‌رسید.

به‌علاوه درآمد کلی از صادرات موز به ۴۵۰ میلیون دلار (به‌فرض اینکه ۷۰ درصد از بهای موز صادراتی به‌حمل‌ونقل، واسطه و فروشندهٔ جزء برسد) ارز خارجی بالغ می‌شود که از این مبلغ ۳۵۱ میلیون دلار آن سود خالص می‌بود (۲۲درصد ازکل مبلغ به‌حساب‌هزینهٔ‌تولید و حمل‌ونقل‌تانقطهٔ بارگیری جهت صادرات گذاشته شده است). باخلاصه کردن ارقام فوق درخواهیم یافت که

www.ketabha.org

اگر دولتهای امریکای لاتین تولید موز خویش را در اختیار داشتند (البته نه وسایل حمل‌ونقل و نه شبکهٔ توزیع) نتایج زیر حاصل می‌شد:

درآمد ارزی این دولتها به ۴۵۰ میلیون دلار و درآمد کلی آنها به ۱/۵ بیلیون دلار می‌رسید.

۷۰۸ میلیون دلار درآمد خالص به‌بودجهٔ این دولتها افزوده می‌شد که از این مبلغ ۳۵۱ میلیون دلار برحسب ارز (یعنی دلار امریکائی) می‌بود.

ولی درآمد متوسط امریکای لاتین از موز (از ۱۹۵۱ تا ۱۹۶۰) به ۱۹۰ میلیون دلار در سال می‌رسد. اختلاف این دو مبلغ به جیب تراست هشت‌پائی می‌رود که در «بوستن» به‌ثبت رسیده و نام آن شرکت «یونایتدفروت» است.

یونایتدفروت که صاحب بیش از ۲،۰۰۰،۰۰۰ جریب[1] زمین در شش کشور امریکای لاتین (گواتمالا، هندوراس، کوستاریکا، پاناما، اکوادور و کلمبیا) است — به‌علاوه هزاران جریب زمینهای نیشکر، قهوه، دانه‌های روغنی، تقریباً ۱،۵۰۰ میل خطوط آهن، بیش از ۶۰ کشتی، کارخانه‌های تصفیهٔ شکر، بنادری با تمام تجهیزات (از جمله منازل، اتوبوسها و حتی تیرهای چراغ برق)، شبکه‌های ارتباطی (از جمله شرکت بی‌سیم و تلگراف استوائی که منطقهٔ عمل آن تمام امریکای مرکزی را فرا می‌گیرد) — بین ۳۰ تا ۴۰ درصد بازار جهانی موز را در دست دارد. همچنین ۶۰ درصد فروش موز در ایالات‌متحد و ۶۰ درصد صادرات موز ۶ کشور فوق را در اختیار دارد. اگر اکوادور را در نظر نگیریم (که در آنجا رقابت بر سر تولید موز زیاد است) ۸۰ درصد صادرات موز پنج کشور دیگر در اختیار این شرکت است. از زمینهای «یونایتدفروت» فقط ۵/۲ درصد زیر کشت است و بقیه به‌صورت ذخیره نگاهداری می‌شود.

از آنجا که موز ۷۰ درصد صادرات پاناما را تشکیل می‌دهد و از آنجا که «یونایتدفروت» ۹۳ درصد از تولید موز را در دست دارد می‌توان گفت که این شرکت با در اختیار داشتن ۶۵ درصد از درآمد ارزی دولت (۹۳ از ۷۰ درصد

---

۱. درهمهٔ این کتاب کلمهٔ ACRE به‌جریب برگردانده شده است چون مترجمان از وجود معادل دیگری در فارسی اطلاع نداشتند ناگزیر از بکار بردن این کلمه شدند. هر ۲۵ ACRE (جریب) معادل یک هکتار است. (یا هکتار ۰/۴۰۴۷ = 1ACRE).

www.ketabha.org

معادل ۶۵ درصد است) به کلی به‌پاناما، مسلط است. به‌همین ترتیب یونایتد فروت با در دست داشتن ۴۱ درصد از درآمد ارزی کوستاریکا و ۴۲ درصد از درآمد ارزی هندوراس بر این دو کشور تسلط یافته است (و نیرومندترین قدرت اقتصادی در این دو کشور است).

اما پولی که یونایتدفروت وارد این شش کشور می کند فقط ۱۴۵ میلیون دلار در سال است که از این مبلغ ۱۸ میلیون دلار در سال مالیات می‌پردازد. به‌دلائل زیر مشکل می‌توان داوری کرد که آیا درآمد این شرکت همان سالی ۲۶ میلیون دلاری است، که ادعا می کند یا بیشتر. ۱) این شرکت مواد اولیه وخدمات مورد نیاز خود را از شرکتهائی خریداری می کند که به شرکت «یونایتد فروت» تعلق دارند وبنابراین قیمت کالاها وخدمات را می‌توان به‌دلخواه‌تغییر داد. ۲)این‌شرکت‌مخارج حمل‌ونقل‌داخلی را به‌حساب هزینه‌اش می‌گذارد درحالی که خود صاحب خطوط آهن و تأسیسات‌حمل‌ونقل خویش است (لااقل یکی از این شش کشور«یونایتدفروت» را به‌داشتن گران‌ترین و بدترین سیستم خطوط آهن در جهان متهم کرده است.) و ۳) این شرکت با وجود داشتن ناوگان دریائی خاص خود، هزینهٔ حمل و نقل بین‌المللی را با هر نرخی که بخواهد جزوحساب هزینه‌اش منظور می کند.

(مالیات بردرآمد کشتیها درکشوری که کشتی به‌ثبت‌رسیده است پرداخت می‌شود نه درکشوری که بارگیری می کند.)

حتی اگر ترازنامه‌های سود وزیان«یونایتد فروت»را به‌عنوان سند قبول داشته باشیم باز هم روشن خواهد شد که این شرکت تاکنون چندین برابر سرمایه‌گذاری اولیه سود برده است چون شرکت ادعا می کند که درکشورهای خارجی فقط ۱۰۹ میلیون دلار سرمایه‌گذاری کرده است.

سر آن نداریم تا دربارهٔ سوءاستفادهٔ‌این‌شرکت از موقعیت، قدرت اقتصادی وامتیازات انحصاری‌اش برای تغییر دادن، دیکته کردن‌وناکام کردن‌برنامه‌های اقتصادی وخط مشی سیاسی دولتهای این منطقه تحقیق و داوری کنیم. وجود چنین دخالتهائی در گذشته به‌ثبوت رسیده است (رجوع شود به‌فصل هفدهم)، وناسیونالیستهای این کشورها اصرار دارند که هنوز هم ادامه دارد، حتی تا آنجا که«یونایتد فروت» هزینهٔ شورشها و انقلابها (از جمله درگواتمالا به‌سال

www.ketabha.org

۱۹۵٤) وکودتاها را تأمین می کند تا ازوجود حکومتهائی «دوستانه» اطمینان یابد. درست یا نادرست این واقعیت که«یونایتدفروت»می تواند—درصورت لزوم— خودسرانه به‌چنین دخالتهائی دست یابد،تکان دهنده است.

این‌واقعیت‌نیز که«یونایتدفروت»به‌سر حدقدرت انحصاری‌نزدیک شده‌است با تعقیب این شرکت به‌اتهام تخلف از قوانین ضدتراست از طرف وزارت دادگستری ایالات متحد در دادگاههای این کشور، به‌ثبوت رسیده است (دادخواست شمارهٔ ٤٥٦٠ که در تاریخ دوم ژوئیهٔ ۱۹۵٤ به‌دادگاه داده شده و در تاریخ ۱۲ ژانویهٔ۱۹۵٦ ترمیم‌گردید.)در این دادخواست دولت متذکر شده است که «یونایتدفروت» مالک، مستأجریا اختیار دار ۸۵درصد اراضی استوائی است. به‌استثنای اکوادورکه درآنها می‌توان موز بعمل آورد.

در اوایل سال ۱۹۵۸ دادخواهی فوق به این ترتیب خاتمه یافت که به‌حکم دادگاه که در۱٦ آوریل ۱۹۵۸ به‌تأیید شرکت رسید «یونایتدفروت» در عین‌حال که مقصر شناخته نشد ملزم‌گردید ضمن اجرای یک سلسله اقدامات از اصول زیر پیروی کند.

۱) تا ۳۰ ژوئن۱۹٦٦ سهام شرکت بین‌المللی راه‌آهن امریکای مرکزی را بفروش برساند.

۲) تا سال ۱۹۷۰ قسمتهائی از اراضی حاصلخیز، سازمانهای خرید، ناوگان دریائی وشبکهٔ توزیع خود را بفروش‌برساند.

۳) شرکت تابعه‌خود یعنی «شرکت‌فروش‌موز»در«سوبیل»، «آلاباما» را بفروش برساند.

٤)ازواسطهٔ داد وستد شدن، قراردادهای فروش انحصاری بستن، موافقتنامه‌های همکاری با شرکتهای رقیب منعقدکردن، یا اعمال فشار علیه آنان، یا وادارکردن خریداران به استفاده ازوسایل ویژه حمل ونقل، یا محاصرهٔ اقتصادی رقبا وانحصارهای مربوط به‌حمل ونقل و غیره، خودداری کند.

از آن تاریخ تاکنون یونایتد فروت ۴۰۰۰۰جریب از زمینهای خود را کاهش داده است اما تحت‌این شرایط: زمین به «گروههای تولیدکننده»داخلی فروخته یا اجاره داده شده است که این‌گروهها‌از وامهای«یونایتد فروت» یا متخصصان آن وهمچنین از خدماتی مانند سم‌پاشی(که البته در مقابل آن

www.ketabha.org

بایستی پول داد) با شرایط مختلف استفاده می کنند. از جملهٔ این شرایط، مشارکت ۵۰—۵۰ در سود و ماده مربوط به حق انحصاری یونایتدفروت است. در سپتامبر ۱۹۶۲ شرکت یونایتد فروت اعلام کرد که قصد دارد یک میلیون دلار در ۲۵،۰۰۰ جریب از زمینهای بکر کلمبیا برای کشت موز سرمایه گذاری کند. عملیات بایستی با مشارکت شرکت خصوصی «سرمایه گذاری برای توسعهٔ صنعتی» که با «فرست ناشنال سیتی بانک بوستن[۲]» قراردادی برای دریافت ۶،۰۰۰،۰۰۰ دلار وام منعقد کرده بود به انجام برسد. برنامهٔ یونایتدفروت وشریک کلمبیائی اش این است که زمین را پاک کنند و اجازه دهند که کلمبیائیها در آن موز بعمل آورده و به یونایتدفروت بفروشند، درنظر «توماس سوندرلاند[۳]» این قرارداد «اولین کوشش بزرگ از طرف صنایع خصوصی بود که هدفهای «اتحاد برای پیشرفت» را به مرحلهٔ عمل در آورد، تا به آبادی امریکای لاتین کمکی کرده باشد.» در عمل این قرارداد کمک کرد که نفوذ یونایتد فروت که تا آن زمان در کلمبیا ناچیز بود افزایش یابد. این «قرار ومدارهای» یونایتدفروت ممکن است از نظر اصول قضائی دولت ایالات متحد، انحصارطلبانه بنظر نیایند، اما سلطهٔ این شرکت بر کشورهای تولید کنندهٔ موز در این قاره بخصوص در امریکای مرکزی، تغییری نکرده است.

پاناما

پاناما، با کمی بیش از یک میلیون نفر، کم جمعیت ترین کشور امریکای لاتین است. با وجود این صاحب یکی از بزرگترین سرمایه های این کشورها، یعنی کانال پاناماست.

متأسفانه از نظر مردم این کشور کانال کمک ناچیزی به آنان می کند. کار ساختمان کانال به وسیلهٔ یک شرکت فرانسوی با موافقت مقامات دولت کلمبیا که در آن زمان پاناما ایالتی از آن بشمار می رفت شروع شد. بعدها به دنبال تحریکات امریکا، پاناما شورش کرد و از حمایت امریکا برخوردار شد

۲. First National City بانکی که دارای روابط نزدیک با «یونایتد فروت» است.

3. Thomos Sunderland

www.ketabha.org

و به‌عنوان دولتی مستقل شناخته شد وامریکا کار ساختمان کانال‌را تحویل گرفت.

از طرف امریکا به‌دولت کلمبیا ۲۰ میلیون دلار به عنوان خسارت داده شد، شرکت فرانسوی به ازای تفویض حقوق خویش ۴۰ میلیون دلار و کشور پاناما هدیه‌ای‌ناچیز به‌مبلغ ۱۰ میلیون دلاراز ایالات متحد دریافت کرد. سپس دولت پاناما موافقت کرد که منطقهٔ کانال، یعنی نواری که کشور را به‌دو قسمت تقسیم‌می کند، در برابر سالی ۲۰۰،۰۰۰ دلار برای ابد، که اگر برخلاف قانون نباشد خلاف اخلاق است، به‌ایالات متحد واگذار شود. این مبلغ تا امروز به ۱،۹۳۰،۰۰۰ دلار در سال‌افزایش یافته‌است. درآمدایالات‌متحد از کانال به‌سالی ۵۴،۰۰۰،۰۰۰ دلار رسیده است.

صرف‌نظر از اینکه مقامات امریکائی در منطقهٔ کانال مرتکب بی‌حرمتیهای متعددی نسبت به‌مردم پاناما‌می‌شوند، ازجمله اینکه کارگران امریکائی را«طلا»، ودیگران را«نقره»بحساب می‌آورند،و به«طلاها»برای کار مساوی دو برابر وسه برابر وحتی پنج برابر دیگران مزد می‌پردازند (حتی این تبعیض را در ادارات پست منطقهٔ کانال روامی‌دارند وگیشه‌ها را با علامت«طلا» و «نقره» مشخص می کنند)؛ نتیجهٔ کانال برای مردم پاناما چیزی جز شوربختی نبوده است.

تا همین اواخر تیرها وحصارهائی قلمرو ایالات متحد را در پاناما مشخص می کرد و ما به‌شدت از آن حفاظت می کردیم. بیشتراین حصارها اکنون‌برداشته شده است،اما کشور هنوز به‌وسیلهٔ نواری به‌عرض ۱۰ میل از قلمرو ما به دوپاره شده است (تصادفاً عدم تساوی دستمزدها به‌رغم قراردادی که در سال ۱۹۰۰ بین«راسون[4]» و«آیزنهاور[5]» به‌امضا رسید، هنوز ادامه دارد.)

بجز این،ایالات‌متحد مرتباً در امور داخلی پاناما مداخله می کند واصرار دارد که این دولت نسبت به‌ما روش «نیکوئی» داشته باشد.

تا سال ۱۹۳۶ که پاناما رسماً تحت‌الحمایه ایالات‌متحد بود وما از «کولون[6]»دردریای کارائیب وشهر پاناما (پایتخت کنار اقیانوس آرام) حفاظت می کردیم‌این«حق» را داشتیم که از زمین وآب‌آن‌به دلخواه سلب‌مالکیت کنیم و به‌هر کس خواستیم «خواربار» بفروشیم.

پس از ۱۹۳۶ دخالت خود را بطور غیرمستقیم و از راه فشارهای سیاسی

4. Remon 5. Eisenhower Treaty 6. Colon

www.ketabha.org

حفظ کردیم. همچنین اصرار ورزیدیم که نیروی پلیس ملی در این کشوربوجود آید. این نیرو پس از ایجاد سیاست کشور را به‌نظارت خود در آورده است. این نیرو که فاسد وحاکم مطلق درکشور است«انتخابات»را به‌صورتی بی‌معنی در آورده است. این کشور تاکنون ۲۹ رئیس جمهوری داشته که پنج نفر آنان به وسیلهٔ رئیس پلیس «خوزه‌آنتونیورمون[۷]» که‌سرانجام در۱۹۵۲ تصمیم گرفت خودش رئیس‌جمهوری شود، منصوب وسپس خلع شده‌اند.

«رامون»ماجراجوئی غیرقابل پیش‌بینی‌از آب‌در آمد، به‌دوستان‌سودجویش خیانت کرد، کیفیت خدمات دولتی را بهبود بخشید، کارمندان و کارگران را واداشت تا در ازای مزدی که دریافت می کنند کار کنند، با فساد مبارزه کرد، شروع کرد به‌بازپرداخت وامهای پاناما و بتدریج داشت به‌ناسیونالیستی ملایم تبدیل می‌شد که در ۱۹۵۵ ترور شد و کسانی چون «آریاس[۸]» و«چیاری[۹]» به نمایندگی اولیگارشی به‌حکومت بازگشتند.

اکنون که این کتاب نوشته می‌شود اولیگارشی قدرت را از طریق رئیس جمهوری میلیونر «روبرتو فرانسیسکوچیاری[۱۰]»در دست‌دارد وحتی‌هنگامی که‌این کتاب به‌دست خوانندگان برسد باز هم اولیگارشی در مسند قدرت خواهد بود، زیرا «انتخاب»رئیس‌جمهوری‌دست‌چین‌شده‌بعدی‌یعنی«مارکوروبل[۱۱]» فقط نامها را عوض خواهد کرد. این اولیگارشی به‌یمن وجود کانال ومشاغل وابسته به آن (خدمات،فروشگاه، مراکزتوریستی و غیره) زنده مانده و کوچکترین کاری برای کشور انجام نداده است. حتی در مرکز شهر پاناما بخشهای فقیرنشین فراوانی وجود دارد. یکی از این بخشها به نام «هالیوود» آب،لوله کشی، برق وحتی خیابان ندارد .

هم«کولون» وهم پایتخت ،فقیر، کثیف، پر از جانور، فاحشه، جیب بر و معتادان به‌مواد مخدره‌اند. طبیعتاً مزارع بزرگ موز به‌یونایتدفروت تعلق دارد. در مزارعی که‌من در استان«چیریکی[۱۲]» دیدم شرایطی که‌یادآور دوران بردگی است حکمفرماست.

---

7. Jose Antonio Remon 8. Arias 9. Chiari
10. Roberto Fransisco Chiari 11. Marco A - Robel
12. Chiriqui Province

www.ketabha.org

در داخل کشور سازمان دهندگان سندیکاهای کشاورزی مورد تعقیب وآزار قرار می‌گیرند. در اوایل ۱۹۶۲ گروهی از دهقانان قطعه زمینی‌را در درهٔ «پاکورا[13]» تصرف کردند وخواستار ساختن مدرسه‌ای در آن شدند. چند هفته بعد دهقانان بی زمین ملک بزرگتری را بـه تصرف در آوردند . در همان زمان دانشجویان دانشگاه برای بدست‌آوردن شرایط زندگی بهتر دست‌به‌اعتصاب زدند. در ۲ اوت سرگرد«مانوئل خوزه‌هورتادو[14]» با ۱۸ تفنگدار به جنگلهای «بالبوآ[15]»اعزام‌شدوجنگی‌چریکی‌راشروع کرد.(«هورتادو»دورهٔ آموزشی‌جنگهای چریکی‌را در پایگاه «شرمن[16]» در منطقه کانال‌گذرانده بود.) بطور کلی‌دراین کشور خشونت خیلی بیش از آن‌است که‌در روزنامه‌ها (که متعلق‌به اولیگارشی است) یا مطبوعات امریکاگزارش می‌شود.

تاآن زمان که‌پاناما‌ئیها از شر اولیگارشی‌حاکم‌براین کشورخلاص نشوند فقیر، بی‌سواد وفاقد استقلال خواهند ماند، و این به‌گونه‌ای مسالمت‌آمیز رخ نخواهدداد مگر اینکه ایالات‌متحد سیاست خویش را درمورد کانال تغییردهد. در حقیقت بیشتر شورشهای‌فعلی به‌تحریک اولیگارشی است که خواهان پول بیشتری برای کانال‌است، پولی که‌هرگزبه‌مردم نمی‌رسد. به‌این ترتیب‌شورشهای مهمی که به‌برخورد میان ایالات‌متحد وپاناما منجر شده است(مهمترین این شورشها دراوایل ۱۹۶۴ اتفاق افتاد) به‌تحریک فرمانروایان پاناما بوده است. طبیعتاً هر بارکه‌خونی برزمین می‌ریزد اولیگارشی امریکارا در برابر مردم پاناما قرارمی‌دهدوناسیونالیستها را دو برابر مامسؤول قلمداد می کند. ما درایالات متحد تاکنون در برابر این نوع اخاذی تسلیم شده‌ایم وکانال پاناما را تحت تسلط خود، ومردم‌پاناما را تحت فشار نگاه داشته‌ایم.

موقعیت امریکا درکانال از نظر هیچ یک ازمردم آگاه امریکای لاتین، منصفانه نیست . حتی دمکراتهای مسیحی که شدیداً طرفدار ایالات متحدند معتقدند که بی‌تردید منطقهٔ کانال باید ملی شود. ایالات متحد تاکنون ده‌برابر مبلغی که در کانال سرمایه گذاری کرده است از آن سود برده ، و دست کم می‌توانست کانال را به‌پاناما بفروشد یا با منحل کردن «شرکت کانال پاناما»

13. Pacora 14. Manuel Jose Hurtado
15. Balboa 16. Sherman

www.ketabha.org

و احضار نیروهای مسلح خود از این کشور با دولت پاناما در امور مربوط به کانال شریک شود.

ما امریکائیان همیشه می‌توانستیم پافشاری کنیم و به‌صورت سند قانونی تضمین بگیریم که در امور کشتیرانی کانال نباید مداخله شود (و در صورت‌بروز جنگ ادارهٔ امور کانال وحفاظت از آن و کنترل تمامی آن به‌وسیلهٔ ما انجام شود) اما تا آن‌زمان که کانال‌پاناما تحت‌شرایطی دیگر اداره‌نشودشرایطی که‌حاکمیت پاناما را به رسمیت بشناسد، روز بروز در امریکای‌لاتین بی‌اعتبارتر می‌شویم. شاید ما به‌این اهمیت ندهیم، اما اگر واقعاً به‌اعتبار خود بیندیشیم در می‌یابیم که هیچ نوعی از «اتحادبرای‌پیشرفت» نخواهد توانست آنچه ما در امریکای لاتین کرده‌ایم جبران کند. وکارهای ما در پاناما از نظر امریکائیان لاتین، نابخشودنی است .

نیکاراگوئه

نیکاراگوئه بزرگترین جمهوری امریکای مرکزی از هر نظر بدترین این کشورهاست. این کشور بقدری فقیر وعقب‌مانده است که درگوشه‌ای از میدان مرکزی «ماناگوا» پایتخت کشور که کنگره، کلیسای بزرگ و دفاتر مرکزی جلب سیاحان در آن قرار دارد و درکنار باشگاه اشراف، زمینی خالی قرارگرفته است.. در طول خیابان اصلی شهر یعنی خیابان روزولت چند مغازه و یکی دو هتل وجوددارد که‌لوکس‌ترین آنها «گران‌هتل[۱۷]» هیولائی چوبی وناهنجاروداغ است که اگر از استخر آن‌صرف‌نظر کنیم باده‌دوازده تا از خانه‌های فقیرنشین پراز سوسک در «تایمزاسکور[۱۸]» قیاس تواند شد.

تنها ساختمانهای‌جالب‌توجه برتپه‌ای‌در انتهای خیابان روزولت واقع‌اند. در آنجا دوکاخ بزرگ است که یکی به‌رئیس‌جمهوری ودیگری به‌فرمانده‌گارد ملی تعلق دارد. اطراف آنها در یک‌سو خانه‌های افسران، موانع واستحکامات نظامی ونقاط بازرسی وحصارها قرار دارد، وپشت سر، آن سوی تپه با شیب‌تند

17. Gran Hotel

۱۸. Times Square میدانی در نیویورک.

www.ketabha.org

دریاچه کوچکی است که زنان«ماناگوا» دور آن جمع می‌شوند و رخت می‌شویند. بین تأسیسات و دریاچه در تنها سوی محافظت نشده مجتمع ساختمان سفارت امریکا واقع شده است.

بجز این ساختمانها، «ماناگوا» وبقیه «نیکاراگوئه» به‌بیغوله‌ای کثیف، همیشه داغ وکسل کننده می‌ماند که در آن فقط افسران ارشد ارتش و معدودی از افراد اولیگارشی قادرند از فقر وفاقه حاکم بر محیط به‌باشگاه فوق‌العاده لوکسی که دارای تهویه مطبوع است، و با اینکه باشگاهی نظامی نیست از طرف سربازان حفاظت می‌شود، پناه ببرند. اما در آنجا سربازان تمامی کشور را برای خانوادهٔ «سوموزا» اداره می کنند.

«پاپاسوموزا[19]» که‌نامش «آناستازیو[20]» وشهرتش «تاچو[21]» بودپس از ۲۰ سال اداره کردن نیکاراگوئه به‌صورت اردوگاه‌بردگان شخصی خویش، در ۱۹۵۶ ترور شد. پس از مرگش ۲۰۰ میلیون دلار ثروت شامل کارخانه قند، کارخانه سیمان، کارخانه پنبه‌پاک کنی، مزارع نیشکر، قهوه وپنبه، هزاران قطعه زمین درجهٔ یک، هزاران‌گله دام، روزنامه وتنها ایستگاه تلویزیونی‌ورادیوئی کشور و شرکت هواپیمائی و دریانوردی نیکاراگوئه را که از راه اختلاس بچنگ آورده بود از خود به‌یادگارگذاشت.

پس‌ازمرگ او دوپسرش یعنی: «لوئیس سوموزا[22]» در مقام رئیس‌جمهوری وژنرال «آناستازیوسوموزا[23]» موسوم به «تیچاتو[24]» درسمت‌فرمانده‌گاردملی ادارهٔ امور کشور وغارت آن را بدست‌گرفتند. تنها تفاوت‌این دو با پدرشان این است که اینان بسیار ترسوترند و درکاخ عظیم خود هر شب در یک اتاق می‌خوابند.

«پرزیدنت» لوئیس سرانجام بر آن شد که‌درفوریهٔ ۱۹۶۳ انتخابات«آزاد» را درکشور انجام دهد، تا بتواند ازمواهب «اتحاد برای پیشرفت» به‌سهم خود بهره‌ای برگیرد.

کاندیدای رسمی «رنه‌شیک[25]» طبعاً پیروز شد. «شیک» که‌از یاران قدیمی خانوادهٔ «سوموزا» است واغلب به عنوان وزیر خدمت کرده است هرگز نمی‌تواند

19. Papa Somoza 20. Anastasio 21. Tacho
22. Luis Somoza 23. Anastasio Somoza 24. Tichato
25. Rene Schick

www.ketabha.org

امور کشور را به‌تنهائی اداره کند. «تیچاتو» فرماندهی گارد ملی یعنی حکومت واقعی را در دست خویش نگاه داشته است.

به هرحال ازنظرمقامات رسمی امریکائی حکومت نیکاراگوئه رژیمی دموکراسی است، ومی‌توان انتظار داشت که دلارهای ما آنطورکه خانوادهٔ سوموزا پیش‌بینی می‌کنند به‌زودی به‌آنجا سرازیر شود. ظاهراً برای ما تفاوتی ندارد که انتخابات برگزار شده در این کشور پوچ و بی‌معنی بوده است، و فقط کاندیداهای مورد تأیید خانوادهٔ «سوموزا» اجازه داشتند در آن شرکت کنند، وتنها رقیب آنان «فرماندوآگورو[۲۶]» کاندیدای محافظه کاران روزقبل از انتخابات، به‌علت ساخت وپاخت کنار کشیده است. «آگورو» دلیل دیگری نیز برای کناره‌گیری داشت: ترس. برای نمونه وقتی در ژوئیهٔ ۱۹۶۲ از ایالات متحد بازگشت ودر فرودگاه هزاران نفراز محافظه کاران به‌استقبالش رفتند و بارژه‌ای مسالمت‌آمیز او را تا شهر بدرقه کردند، با واکنش سربازان که تیراندازی به سوی جمعیت بود، مواجه شدند. حتی محافظه کاران این کشور نیز می‌بایستی از «دموکراسی» دودمان «سوموزا» چنین بهره‌ای برگیرند[۲۷].

هندوراس

هندوراس کشور عجیبی است. «تگوچیگالپا» پایتخت آن با ۱۲۶،۰۰۰ نفرجمعیت حتی دارای کاخی ییلاقی وصورتی رنگ، برای اقامت رئیس جمهوری است. شهرکه برکوه «ال پیکاچو» بنا شده است دارای خیابانهائی زیبا وپله پله است،

26 Fernando Aguero

۲۷. «خوزه میروکاردونا» رهبرشورای انقلاب ضدکاسترو کوبا درجستجوی اسلحه به‌این دژ دموکراسی روی آورد. «میروکاردونا» پس از ۴ ساعت مذاکره با «سوموزا» به‌خبرنگاران گفت که او به‌کشورهای آزاد امریکای لاتین سفر می‌کند تا اسلحه گرد آورده و با دیکتاتوری فیدل کاسترو به نبرد برخیزد. از آنجا که برای سرنگون کردن حکومت کاسترو لازم است دست به‌عمل زد ما کوبائیان آزاد نیروی انسانی برای این نبرد را تهیه خواهیم کرد اما دراین نبرد به‌کمک مادی کشورهای آزاد نیاز داریم. براستی که به‌کشوری آزاد آمده بود.

www.ketabha.org

با منظره‌ای بدیع و خانه‌هائی که به‌رنگهای شاد رنگ‌آمیزی شده است. پله‌پله بودن خیابانها موانعی برای عبور و مرور دوچرخه‌های فراوان موتوری ایجاد کرده است. شهر و نواحی روستائی تمیزند. از وسایل ارتباطی خبری نیست. بیابانهای وسیعی مناطق کوچک کشاورزی سرخپوستان را ازهم جدا می‌کند. سرخپوستانی که اکثرشان از جنگ جهانی دوم چیزی نمی‌دانند و عده‌ای کمتر از آن از جنگ جهانی اول؛ و نیز از احتمال جنگ جهانی سوم چیزی به‌گوششان نخورده بود.

«یونایتدفروت» با ایجاد مدارس، مزارع آزمایشی و درمانگاهها رفتار بهتری با این کشور نسبت به‌سایر کشورها داشته است. این شرکت، بزرگترین اراضی و نقاط ساحلی این کشور را دراختیار دارد و همچنین مالک بندر «کورتس» که بیش از نیمی از تجارت هندوراس از آن می‌گذرد (معلوم نیست که در صورتی که «کینگ‌رنچ» تکزاسی صاحب بندر بوستن بود اهالی ایالت ماساچوست چه می‌کردند؟) و نیز بندر «تلا» است. رقیب این شرکت یعنی «استانداردفروت» نیز مالک بندر سوم این کشور یعنی «لاسیبا» است.

هندوراسیها اغلب مردم مسالمت‌جوئی هستند. تنها کسانی را که می‌توان از این قاعده مستثنی کرد زمینداران بزرگ‌اند که در کمال خونسردی رعیتهای سرکش و شاکی را به‌گلوله می‌بندند. کسی به‌من گفت «آنها اسلحه دارند مگر نه؟ می‌توانند ماشه را بکشند»، و نیز افسران ارتش که‌تنها هدفشان در زندگی در دست گرفتن دولت برای خویش یا حامیانشان است که به اولیگارشی وابسته‌اند.

هندوراس تاکنون پیش‌نویس ده قانون اساسی — که همگی به کناری گذاشته شده‌اند — و نیز دهها دیکتاتور را که یکی پس از دیگری با کودتای نظامی به‌قدرت رسیده‌اند به‌خود دیده است. تا اواخر سال ۱۹۶۳ رئیس‌جمهوری «دمکرات» به‌نام «رامون‌ویلدامورالس» در این کشور فرمان‌می‌راند که‌خوب‌سخن می‌گفت و می‌دانست در کشور عدد ۷۰ در چهار مورد نقش مهمی دارد: ۷۰ درصدبیسوادی، ۷۰ درصد کودکان نامشروع، ۷۰ درصد جمعیت روستائی و ۷۰ درصد مرگ و میر قابل پیشگیری.

«ویلدامورالس» برای دمکراسی دست به کارهای عجیبی زد، رژیم او

www.ketabha.org

یکی از فاسدترین رژیمهای تاریخ هندوراس بود اما چند روز قبل از شروع انتخاباتی که قرار بود جانشین او را بر سر کار آورد محافظه کاران ارتش را به سرنگونی او وادار کردند واکنون هندوراس راگروهی فاسد وغیر دمکرات بجای گروهی فاسد و دمکرات اداره می کنند.

ال سالوادور

«ال‌سالوادور» کوچکترین کشور امریکای لاتین است و ۲،۷۰۰،۰۰۰ نفر جمعیت آن به‌نسبت ۳۲ نفر در هر میل مربع درهم فشرده‌اند. ذخیرهٔ طلای این کشور (۳۰ میلیون دلار) نسبتاً خوب است. دارای اضافه موازنهٔ تجارتی است، ۱۳۳ میلیون دلار صادرات در برابر ۱۰۰ میلیون دلار واردات در سال ۱۹۵۹. «کولون» واحد پول این کشور است که سالهاست ارزش آن از قرار هر ۲/۵ کولون معادل یک دلار،ثابت مانده است؛ اما آمار و ارقام مساعد به‌همینجا ختم می‌شود.

این کشور از ۱۴۰ سال پیش که اسپانیائیها از آن خارج شدند به وسیلهٔ گروهی کوچک از خانواده‌های بانکدار و سوداگران قهوه (به‌نام ۱۴ خانوادهٔ بزرگ) اداره شده است. دستمزدها به‌میزان باور نکردنی پائین است (بالاترین دستمزد روزانه درکارهای کشاورزی ۰/۶۰ دلار است.) بیکاری فراوان است (۳،۰۰۰ نفر بیکار تنها در شهر سان‌سالوادور). بیش از نیمی از مردم کشور بی سوادند. ال‌سالوادورو اوروگوئه تقریباً دارای جمعیتی برابرند و با اینکه شرایط زندگی در ال سالوادور موجد بیماریهای بیشتری است مع هذا تعداد بیمارستانهای این کشور یک سوم، تعداد تختهای بیمارستانی یک‌چهارم، و تعداد پزشکان آن یک‌هفتم اوروگوئه است.

ازسال ۱۹۵۴ تاکنون ناداران ال‌سالودور نادارتر شده‌اند زیرا دستمزد حقیقی به‌مقدار ۳۰ درصد تنزل یافته است (ترقی قیمتها بیشتر از افزایش دستمزدها بوده است) و به‌این ترتیب این‌گروه مجبور بوده‌اند در صورت‌داشتن پس‌انداز آن را به‌مصرف برسانند. از سوی دیگر در این مدت توانگران بر دارائی خویش افزوده‌اند و دلیل آن ذخیرهٔ حساب پس‌انداز آنان در بانکهاست

www.ketabha.org

که از ۳۵ میلیون دلار در ۱۹۵٤ به ٤۲/٦ میلیون دلار در ۱۹٦۱ رسیده است، و به‌علاوه مبلغ سرمایه‌گذاری سالانه توانگران این کشور در خارج از ۱۰ میلیون دلار در سالهای ۱۹۵٤ تا ۱۹۵۹ به‌بیش از ۲۵ میلیون دلار افزایش یافته است.

۱٤ خانواده بزرگ در ٦ سال آخر دههٔ شصت دارائی خود را درسرمایه‌گذاریهای‌خارجی‌به‌دو برابر رسانده‌اند(بدون در نظرگرفتن‌افزایش‌دارائی آنان در سرمایه‌گذاریهای داخلی که بطور قطع تاکنون سه برابر شده است).

از آن زمان که به‌یاد کسی مانده است، این چهارده خانواده همواره از طریق دیکتاتورهای نظامی بر کشورحکم رانده‌اند. سرهنگ«خوزه‌ماریالموس[۲۸]» که تا اکتبر ۱۹٦۰ رئیس‌جمهوری بود مخالفان خود را به زندان انداخت و برای ایجاد وحشت در ناراضیان از پلیس مسلح به‌سلاحهای امریکائی استفاده کرد. این دیکتاتور در مارس ۱۹۵۹ به‌ایالات‌متحد آمد و پرزیدنت آیزنهاور به گرمی از او استقبال کرد و در «مانهاتان[۲۹]» کارناوال شادی همراه با ریزش بارانی از کاغذهای الوان ترتیب داد. در بازگشت به‌ال‌سالوادور بر آن شد که دیگر با مخالفان مدارا نکند و به نابود کردن آنان پرداخت.

درسپتامبر ۱۹٦۰ کلیهٔ تظاهرات‌سیاسی‌را غیرقانونی اعلام کرد میانه‌روها به وحشت افتادند و برای جلوگیری از شورشی علنی دست به‌عمل زدند. آنان «لموس» را خلع کردند وگروهی شش نفری را برسر کار آوردندو وعده دادند که تا ۱۹٦۲ درکشور انتخابات آزاد بعمل آورند. اما وزارت امور خارجه امریکا از شناسائی رژیم نظامی جدید امتناع کرد. «تورستن کالیجاروی[۳۰]» سفیر ایالات‌متحددر ال‌سالوادور یک هفته پس ازکودتا بی‌آنکه حتی سه‌نفر از اعضای غیر نظامی‌گروه ٦ نفری را دیده باشد به‌واشنگتن بازگشت و رژیم جدید را — که حکومت کوبا آن را به‌رسمیت نشناخته بود— حکومتی‌طرفدار کاسترو خواند. ظاهراً دلیلش این بود که حکومت جدید زندانیان سیاسی را آزاد کرده بود و وعده داده بود که به کلیهٔ احزاب قانونی حق شرکت در

28. Jose Maria Lemus

۲۹. Manhattan (بخشی از نیویورک).

30. Thorsten Kalijarui

www.ketabha.org

انتخابات ۱۹۶۲ را خواهد داد (البته بجز حزب کمونیست که همچنان غیر قانونی باقی ماند). این دلیل کافی بود که ما آنقدر در شناسائی حکومت جدید مسامحه کنیم تا در دسامبر ۱۹۶۲ سرنگون شود.

اولیگارشی پس از تجدید سازمان نظامیها کودتای جدیدی ترتیب داد که در نتیجهٔ آن چند سرهنگ راست‌گرا برسر کار آمدند. اینها در مقابل تظاهرات مخالف بی‌درنگ از شیوه‌های قدیمی «لموس» پیروی کردند.

این بار در واشنگتن تردیدی وجود نداشت، سخنی از شیوه‌های غیر دمکراتیک حکومت جدید بمیان نیامد. دولت کندی رژیم جدید را به رسمیت شناخت. سرهنگ «جولیو آدالبرتو ریورا[31]» سرد نیرومند جدید پس از انجام اصلاحات ضعیفی از قبیل بالا بردن حداقل دستمزد روزانه به‌مبلغ ۷۰ سنت در روز، تقلیل ۳۳درصد از اجاره مسکن، تصمیم‌گرفت استعفا دهد و حزبی جدید برای دفاع از برنامه‌های اصلاحی بوجود آورد.

نام این حزب را «حزب اتحاد ملی»گذاشت و نمایندگانی برای اشغال تمام کرسیهای پارلمان معرفی کرد ۸۰۰،۰۰۰ نفر برای شرکت در انتخابات نام‌نویسی کردند وهفت‌حزب مختلف در آن شرکت جستند. اما ارتش مسؤول انجام انتخابات بود در نتیجه کاندیداهای «ریورا» هرپنجاه‌وچهار کرسی پارلمان را بدست آوردند.

انتخابات ریاست جمهوری‌برای آوریل ۱۹۶۲ پیش‌بینی‌شد اما این بار هفت حزب مخالف در آن شرکت نکردند و اعلام داشتند که در این انتخابات نیز تقلب خواهد شد. درست چند روز پیش از انتخابات کلیه کارکنان مرکز کامپیوتر که اصرار داشتند نتایج انتخابات را بدون تسلیم به‌ناظران نظامی (برای تصحیح) مستقیماً منتشر کنند ازکار برکنار شدند. باوجود نبودن کاندیدای مخالف «ریورا» می‌خواست با نتیجهٔ عالی ۵۰۰،۰۰۰ رأی انتخاب شود. اما حتی باکمک ارتش توانست فقط ۳۷۰،۰۰۰ رأی بدست آورد. او که برای تقلب در انتخابات مجلس سخت مورد انتقاد قرارگرفته بود سرانجام اجازه داد که ناظرانی برجریان انتخابات ریاست‌جمهوری نظارت کنند، اما دیگربرای

31. Julio Adalberto Rivera

www.ketabha.org

ثبت‌نام کاندیداهای دیگر دیر شده بود. بسیاری از این ناظران گزارش دادند که آراء سفید به‌مراتب بیش از آرای دولتی بوده است؛ من با ۶ نفر از مراقبان صندوقهای رأی گفتگو کردم، که همه عضو حزب محافظه کار اما منصف بودند. یکی از آنان به‌من گفت «هیچ کس مجاز نبود آراء سفید را بشمارد. اما آرائی که پاره می‌شدند دیدم و مطمئنیم به‌مراتب از آراء دولتی بیشتر بوده من که هرگز ۳۷۰،۰۰۰ رأی را باور نمی کنم.» دیگران هم به‌علامت تصدیق سخنان این مرد سر تکان دادند.

«ریورا» رئیس‌جمهوری است. چهارده خانواده بزرگ خوشحال‌اند و می‌توانند به‌دنبال کارهای خویش بروند. امریکا «ریورا» رابه‌رسمیت شناخت و هیچگونه گزارشی از تقلب درانتخابات درمطبوعات ایالات‌متحد، منتشرنشد[۳۲]. آسوشیتدپرس گزارش داد که (اوپشتیبان سرسخت طرح «اتحاد برای پیشرفت» است) یکی از صاحب منصبان وزارت امور خارجه امریکا در سان‌سالوادور بی‌آنکه قصدمتهم کردن حکومت جدید را داشته باشدبه‌من گفت: «درست مثل اینکه لموس برگشته باشد. شاید این یکی از لموس زیرک‌تر باشد اما همان دار و دسته برسر کارند. متأسفانه در اینجا هیچ چیز تغییر نمی کند.»

گواتمالا

درگواتمالا معدودی دیکتاتور حکومت کرده‌اند اما مدت حکومتشان طولانی بوده است. از سال ۱۸۳۸ (که اتحادیهٔ ایالات امریکای مرکزی متلاشی شد) تا ۱۸۵۶ مردی سرخپوست و بی سواد به‌نام «رافائل کارنا[۳۳]» که شدیداً کاتولیک (ومحافظه کار) بود در این کشور حکومت کرد. اولین موافقتنامهٔ رسمی‌را با واتیکان امضا کرد و برای برقراری حکومتهای محافظه کار در سرزمینهای همسایه در امور آنان مداخله کرد. سرخپوستان را دربردگی

۳۲. باوجود این نیویورك تایمز در ۳۰ سپتامبر ۱۹۶۲ گزارش داد که از نیمه‌شب ۲۸ اکتبر قانونی بی‌رحمانه در ال‌سالوادور به مورد اجرا گذاشته شد که برطبق آن بازداشتهای دسته‌جمعی گزارش شده است.

33. Rafael Carena

www.ketabha.org

اربابان زمیندار بزرگ نگاه داشت، زیرا معتقد بود «که تصرف دراموال زمینداران بزرگ به‌منزلهٔ مخالفت با خواست خداوند است.»

جانشین او «جوستو روفینو باریوس[۳۴]» از حزب لیبرال و به شدت ضد مذهبی بود، و بنابراین در زمان او انجام مراسم مذهبی غیرقانونی، پوشیدن لباسهای روحانی ممنوع، اموال کلیسا توقیف و انجام مراسم ازدواج درحاضر دولتی اجباری شد.

این یکی نیز سرخپوستان را در بردگی زمینداران بزرگ (که در این زمان گروهی مهاجر آلمانی نیز به آنان پیوسته بود) نگاه داشت زیرا معتقد بود که سرخپوستان نیز به‌گونهٔ کشیشان دوست دارند زانو بزنند.

از سال ۱۸۹۸ تا ۱۹۲۰ «مانوئل استرادا کابررا[۳۵]» که تقریباً یک ماه در میان «به‌اتفاق آرا» انتخاب می‌شد، دست به‌ایجاد یک سازمان پلیس مخفی زد که وظیفه‌اش یافتن مخالفان حکومت او بود. کابررا نیز به «یونایتدفروت» امتیازات عظیمی داد و اجازه داد که این شرکت ارتشی اختصاصی جهت ایجاد آرامش در مناطق مورد امتیاز خود داشته باشد. به‌این ترتیب او نیز سرخپوستان را در بردگی نگاه داشت. دیکتاتور بعدی «جورج یوبیکو[۳۶]» از سال ۱۹۳۱ تا ۱۹۴۴ بقدرت رسید و او بود که الگوی فوق را تغییر داد.

«یوبیکو» به‌اندازهٔ پیشینیان‌خود بی‌رحم وخونریز وفاسد بود، اما بسیار باهوش نیز بود. به‌این‌ترتیب توانست صندوقهای خزانه‌داری را از نو پر کند، بودجه‌ای متعادل بوجود آورد، اعتبار بین‌المللی برای گواتمالا کسب کند، و بیش ازحکومتهای قبلی راه وبیمارستان بسازد. او که خود را دوست سرخپوستان می‌دانست با صدور فرمانی بردگی را لغو کرد. اما در عمل به «یونایتدفروت» وزمینداران بزرگ اجازه داد که همچون روزگار پیشین رفتار کنند. همچنین بیش از همهٔ اسلاف خود، دزدی کرد وتوانست توطئه‌های زیادی‌را که علیه‌اش ترتیب یافت خنثی کند، و در نتیجه‌گروه بیشتری را اعدام کرد. داستان زیر که نویسنده گواتمالائی «جورج گارسیاگراندوس» نقل می‌کند نشان‌دهندهٔ این واقعیت است که این دیکتاتور تا چه حد در اداره کردن مردم استاد بوده است.

34. Justo Rufino Barrios
35. Manuel Estrada Caberra 36. Jorge Ubico

www.ketabha.org

«او (یوبیکو) در ۱۹۳٤ توطئه‌ای علیه خویش کشف کرد... هفده نفردستگیر شدند دادگاهی ظاهری که‌در آن به‌محکومان حتی اجازه داده نشد وکیل مدافع برای خود برگزینند برپا شد و همهٔ آنان به مرگ محکوم شدند. من با وجودی که در این توطئه شرکت نداشتم نامه‌ای سخت به (یوبیکو) نوشتم وضمن آن دادگاه را به مسخره گرفتن قانون متهم کردم و از او خواستم که محکومان را مورد عفو قرار دهد.

یوبیکوبافرستادن‌گروهی سرباز ودستگیری من به‌نامه‌ام پاسخ داد. مرا به‌محل‌اعدام‌بردندو وادارم کردند مراسم تیر باران هفده محکوم را به‌چشم ببینم،بعد به‌زندانم انداختند وماهها در زندان انفرادی نگاهم داشتند بی‌آنکه اجازه دهند خبری از خانواده‌ام داشته باشم.»

در امریکای مرکزی‌یوبیکو را به‌عنوان«دوست خوب امریکا»می‌شناختند وایالات متحد آشکارا از او حمایت می‌کرد. با این همه در ۱۹٤٤ انقلابی او را سرنگون کرد. انتخابات آزاد انجام شدو در ۱۹٤۵ «خوان خوزه آروالدو[۳۷]» به‌قدرت رسید.

«آروالدو»وجانشین اوبطورقانونی‌انتخاب‌شده‌بودند.(۱۹۵٤—۱۹۵۰) نام آروالدو «جاکوبوآربنزگوزمان[۳۸]» بود. این دو چیزی را که اکنون به «انقلاب اجتماعی»معروف است درگواتمالا شروع کردند. از نظر همهٔ مردم امریکای لاتین این دو اصلاح طلبانی اجتماعی و ناسیونالیست بودند. از نظر وزارت امور خارجه وروزنامه های‌امریکا آنان کمونیست ومأمور روسهابودند که«مردم‌گواتمالا را همچون‌گوسفند به‌دنبال‌خویش‌می کشیدند.»یکی از دانشمندان امور اجتماعی ایالات‌متحد[۳۹] مطالعات عمیقی درگواتمالا انجام داد و باگروه بیشماری از

37. Juan Jose Arvaldo 38. Jacobo Arbenz Goozman

۳۹. «استوکس نیوبلد Stockes Newbold» که باهمکاری «جون June» و «مانینگ ناش Manning Nash» گزارشی به‌نام «مطالعه‌ای در بارهٔقابلیت قبول کمونیسم در جامعه روستائی گواتمالا» نوشت.

www.ketabha.org

روستائیان این کشور به‌گفتگو نشست و سرانجام درگزارشی تحقیقی ثابت کرد که ما در قضاوت خویش در این مورد که مردم گواتمالا گوسفندوار به‌دنبال رهبرانشان افتاده‌اند اشتباه کرده بودیم، نتیجه تحقیق او این بود:

«گفته شده است که این مردم گوسفندوار هدایت شده‌اند. به‌عقیدهٔ نویسنده این گفته به اثبات نرسیده است. روشن است که مصاحبه‌شدگان بطور کلی نسبت به‌جنبه‌هائی از کارهای دولت گذشته (آربنز) علاقه‌مند بودند... ولی این مردم به کاری دست می‌زدند که مورد علاقه خودشان بود. کمونیستها از آن جهت موفق بودند که توانستند هدفهای خود را با هدفهای اکثریت جمعیت روستائی منطبق کنند. این راسی‌توان به‌زرنگی آنها نسبت داد، نه به کیفیت «گوسفند— بودن» این مردم.»

هیچ مورخ وجامعه‌شناس جدی، در این مسأله که گواتمالا به‌تغییرات اجتماعی نیاز دارد، تردید نمی‌کند. قبل از «آروالدو» حقوق کارگران چه در کارخانه و چه در مزارع، از جمله مزارع «یونایتد فروت»، هرگز به رسمیت شناخته نشده بود، حق تشکیل سندیکا، آزادیهای اجتماعی، آزادی بیان و مطبوعات از مردم گرفته‌شده بود، منافع شرکتهای خارجی مقدس شمرده‌می‌شد، آنها دارای امتیازات انحصاری بودند و معافیتهای مالیاتیشان ازحد هر نوع قانون منصفانه‌ای گذشته بود، اگرهر یک از شرکتهای خارجی را یک فرد به‌حساب آوریم ۹۸ درصداز زمینهای زیر کشت گواتمالادراختیار فقط ۱۴۸ نفربود، فقط یک سوم از کودکان می‌توانستندبه‌مدرسه‌بروند. مدرسه برای بیش از این تعداد وجود نداشت، ولی فقط ده درصد از آنان عملا به‌مدرسه می‌رفتند.

«آروالدو» و «آربنز» این شرایط را تغییر دادند. تازمانی که آنان در راه اصلاحات آموزشی کوشش می کردند شکوه وشکایتی نبود. آزادی مطبوعات ونطق وخطابه بر قرار شد. سندیکاها به‌رسمیت شناخته شدند وصورت قانونی یافتند، وبسیاری از آنها به‌نظارت آزاد اندیشان در آمدند که شاید بعضی از آنها هم کمونیست بودند، چون به‌گفتهٔ مقامات کمیتهٔ تحقیقاتی سنای امریکا حزب کمونیست گواتمالا دست کم ۱،۰۰۰ نفرعضو داشته است و این هزارنفر ناگریز می‌بایست

www.ketabha.org

دست به کاری زده باشند.

در ماه ژوئن ۱۹۵۲ آربنز (فرمان شمارهٔ ۹۰۰) خود را که در آن برنامهٔ عظیم اصلاحات ارضی اعلام شده بود، صادر کرد. به‌موجب این فرمان مالکیت زمینهای کشت نشده‌ای که مساحت آن از مقدار معینی بیشتر بود سلب و بین دهقانان بی‌زمین توزیع می‌شد. این قانون زمینهای زیرکشت را مستثنی کرده بود (در آن زمان فقط ۵ درصد از زمینهای بزرگتر از ۱۰،۰۰۰ هکتار زیر کشت بود). کلیهٔ زمینهائی که مالک آنها در محل نبود توزیع شد. برای جبران خسارت مالکان زمین اوراق قرضه ۲۰ ساله با سود ۳ درصد بر مبنای قیمتهای ذکر شده در اظهار نامه های مالیاتی، به‌آنها داده شد. حتی متخصصان کشاورزی ایالات‌متحد این قانون‌را مورد تأیید قرار دادند. در صفحهٔ ۱۷۹ کتاب «مسائل امریکای‌لاتین» که به‌وسیلهٔ «بنیاد قرن بیستم» منتشرشد، این‌سطور بچشم می‌خورد: «فرمان شمارهٔ ۹۰۰ با وجود خشمی که برانگیخت از قانون اساسی مصوب ۱۹۴۵ ریشه می‌گرفت وقانونی ملایم ومنصفانه بود.»

اما چون بسیاری از مزارع گواتمالا (ازجمله ۴۰۰،۰۰۰ جریب زمینهای کشت نشدهٔ آن) به‌شرکت «یونایتدفروت» تعلق‌داشت، طبیعتاً دولت امریکا نگران‌شد. وهنگامی که «آربنز» این زمینها را بین ۱۸۰،۰۰۰ دهقان توزیع کرد رنگ سرخ به‌چشممان‌در آمد. «یسوس دگالیندز[40]» استاد شدیداً ضد کمونیست دانشگاه کلمبیا، در آن زمان نوشت «کمونیستها توانسته‌اند به‌راحتی درگواتمالا نفوذ کنند.» وی به‌گفتهٔ قبلی‌اش افزود: «گواتمالا به‌اصلاحات اقتصادی—اجتماعی نیاز مطلق‌دارد. چنین اصلاحاتی‌را محکوم کردن یاری‌دادن‌به کمونیسم است.»

ما این اصلاحات را محکوم کردیم. ما که از سال ۱۹۴۸ از فروش اسلحه به‌گواتمالا امتناع کرده بودیم راه را بر یک کشتی حامل اسلحه که از سویس عازم‌گواتمالا بود بستیم و بار اسلحه را توقیف کردیم. این خبر به‌وسیلهٔ هیچ یک از سرویسهای خبری ایالات‌متحدگزارش نشد. تنها رویتر انگلستان بود که‌آن راگزارش‌داد. در ۱۹۵۴ «او—آ— اس» (سازمان کشورهای امریکا) را وادار کردیم‌وزرای خارجهٔ خویش‌را به کاراکاس (کشوردیکتاتور «پرزخیمه‌نز») برای تشکیل جلسه بفرستند. وزیر امورخارجهٔ ما «جان فاستردالس» آنقدر در

40. Jesus de Galindez

www.ketabha.org

کاراکاس ماند تا موفق شد وزیران امور خارجه را وادارد که‌طی اعلامیه‌ای گواتمالا را محکوم کنند وسپس به‌سرعت به‌واشنگتن بازگشت.

این اعلامیه موقعیت‌ما را مستحکم کردوبنابراین دست بکارشدیم تااز شر «آربنز» خلاص شویم. سرهنگی گواتمالائی را یافتیم به نام «کارلوس کاستیلو آرماس[41]» (اوازدانشکده‌فرماندهی‌وستاد در «پایگاه‌لیون‌ورث کانزاس[42]» ایالات متحد فارغ التحصیل‌شده بود). به او پول واسلحه دادیم (از جمله شش هواپیمای اف—۴۷ که‌خلبانی آنها را امریکائیهای«داوطلب»بعهده داشتند) که‌درهندوراس ونیکاراگوئه (کشوردیکتاتوردیگر«آناستاسیوسوموزو») اردوگاه نیروهای شورشی گواتمالا تأسیس کند، ویاری‌اش دادیم تاحکومت آربنز راسرنگون کند. «آرماس» پس از آن به‌دیکتاتوری بیرحم بدل شد، روزنامه‌های مخالف را تعطیل کرد (کاری که آربنز هرگز نکرده بود)، تظاهرات‌را درهم‌شکست، مخالفان راشکنجه داد و به‌هلاکت رساند، زمینهائی را که آربنز توزیع کرده بود به‌مالکان قبلی بازگرداند و اجازه‌داد صاحبان‌مزارع بزرگ ۳۰درصد ازدستمزد کارگران بکاهند، و از محل بودجهٔ محرمانه سالی یک میلیون دلار و به‌وسایل دیگر میلیونها دلار دیگر به‌دوستانش سود رساند[43].

«آرماس»در ۱۹۵۷ به‌قتل رسید وتاریخ انتخابات بعدی اعلام شد. در این انتخابات میانه‌روها پیروز شدند بنابراین ارتش فوراً نتایج انتخابات را بی‌اثر وانتخابات دیگری را مقرر کرد. این بار ارتش پیش‌بینیهای لازم را بعمل آورد تا از نتیجه انتخابات خاطرجمع باشد. ژنرال محافظه کار«میگوئل‌ایدیگوراس فیونتس[44]» در آوریل‌سال۱۹۵۸ رئیس جمهوری شد. از آن پس «ایدیگوراس» که مردی تنومند ودرشت اندام وخیلی خودمانی بود ورفتاری‌ملایم داشت در

41 Carlos Castillo Armas

42. Leaven warth

۴۳. یکی‌از این‌دوستان «توماس‌ـ ج ـ داد» بودکه در آن زمان نمایندهٔ مجلس بود واکنون سناتور ایالت «کنکتی کات» است و سالی ۵۰،۰۰۰ دلار می‌گرفت تا در کنگرهٔ امریکا ازگواتمالا دفاع کند. همین سناتور در سال ۱۹۶۲ از ریاست کمیتهٔ تحقیقاتی سنای امریکا که به مسألهٔ زد و بندهای مربوط به‌شکر رسیدگی می‌کرد (به این بهانه که‌کارش زیاد است) سر باز زد.

44. Miguel ydigoras Fuentes

www.ketabha.org

ایالات‌متحد به‌عنوان دمکراتی بزرگ معرفی شد (درحقیقت به لطف مسؤولان روابط عمومی زرنگی چون وزیر کشور وقت در ایالات متحد) یعنی «اوسکارلیتلتن چاپمن.»

اما درگواتمالا همچون دیگر نقاط امریکای لاتین او را به‌همانگونه که بود می‌شناختند دیکتاتوری که شاید به‌طور متوسط از اکثر دیکتاتورهای دیگر این قاره کمترخونریزی کرده‌است،امادرهرحال به‌یاری اوباش‌ورجاله‌ها که‌ایالات متحد آنها را مسلح کرده است حکومت کرده. درگواتمالا از آزادی مطبوعات خبری نبود ومنتقدان سرسخت بدون تردید خاموش می‌شدند و یا چنان درسی به‌آنان داده می‌شد که هیچ‌گاه از یاد نبرند[۴۵].

از زمان سقوط«آربنز» هیچ نوع اصلاح ارضی صورت نگرفت، حتی شروع هم نشد. زیرا بیشتر زمینهابه‌شرکتهای‌ساویاران«ایدیگوراس»تعلق دارد. وقتی او زمام‌گواتمالا را بدست گرفت هنوز دولت مالک ۸۸ مزرعه بزرگ قهوه بود. امروز فقط چند تائی از این‌مزارع در دست دولت‌است.«ایدیگوراس» که حقوق سالانهٔ او به ۱،۰۹۴،۰۰۰ دلار می‌رسید، این مزارع را به قیمتهای ارزان به‌دوستان وهمکاران سیاسی خویش فروخته بود. برای نمونه یکی از این مزارع

---

۴۵. یکی از این موارد آنقدر ارزش دارد که دقیقاًشرح داده شود. در اوایل‌سال ۱۹۶۰ زنی‌زیبا وظریف و۲۲ساله‌به نام «ایرمافلاکر Irma Flaquer» که روزنامه‌نویس بود وسرپرستی دوکودك خردسالش را به‌عهده داشت‌مسؤولیت ستون انتقاد در روزنامهٔ عصرپایتخت به‌نام «لاهورا Lahora» (تیراژ ۱۵،۰۰۰) را بعهده گرفت. عنوان ستون انتقادی‌این بود (آنچه دیگران‌پنهان می‌کنند). دراین ستون ازفساد دستگاه دولتی «ایدیگوراس» انتقادکرد وسیاستهایش را مورد تمسخر قرار داد. علیه فقر، زاغه‌هاواعتیاد به‌الکل مقالاتی نوشت. نخست دولت نمی‌خواست علیه زنی به خشونت دست بزند. اما رئیس سازمان آگاهی «اگوستومولت دسکامپس Augusto Mulet Descamps» او را خائن و روسپی خواند،وچون دست ازانتقادبرنداشت،رئیس‌اتحادیه زنان‌طرفدار«ایدیگوراس»، زنی خشن به نام «گلوریا کاستیلو Gloria Castilo» که وزنش ۱۵۰ پوند بود به اوحمله کردوبا مشت ولگد به جانش افتاد واورا بیهوش کرد وبعد مشتی‌از موهای اورا کند و گفت‌که «پیرمرد از دست تو به تنگ آمده». اداره آگاهی بعدها این جریان را به‌عنوان حادثه‌ای خیابانی‌گزارش داد.

www.ketabha.org

که سالی ۲۰۰۰۰۰ دلار درآمد داشت به‌یکی از دوستان نزدیک «ایدیگوراس» به‌نام «راسیروسامایو[46]» که‌فیلمساز بود واگذار شد. واضح است که در این مدت هیچ کوشش اساسی در جهت مبارزه با بیسوادی، فقر وبیماری نیز نشد.

متأسفانه ایالات‌متحد تا حدی مسؤول این شرایط شناخته شده است زیرا «ایدیگوراس» و وزارت امور خارجه امریکا آن چنان روابط نزدیکی داشتند که امریکائیان‌لاتین بی‌هیچ تردیدی‌معتقد بودنددولت‌گواتمالادست به‌کاری‌نخواهد زد مگر اینکه از ایالات‌متحد دستور گرفته باشد. متأسفانه حقایقی دال بر صحت این نوع روابط نیز در دست است.

در نوامبر ۱۹۶۰ هنگامی که شورش سراسر گواتمالا را فراگرفت (واین شورشی بود که افسران محافظه کار ارتش علیه‌ایدیگوراس به‌راه انداخته بودند) دولت‌گواتمالا تلگرامهائی (از طریق خط خصوصی شرکت یونایتدفروت) به‌رمز فرستاد که متصدیان ایستگاههای رادیوئی بسیاری ازکشورها (از جمله‌عده‌ای آماتور درکلمبیا) توانستند آنها را ضبط کنند. رمز این پیامها به‌آسانی کشف و مطالب آنها منتشر شد. پیام شمارهٔ ۱/۷۸۸ که ساعت ۱۲٫۵۰ بعد ازظهر روز ۱۴ نوامبر فرستاده شد به‌سفیرگواتمالا در ایالات متحد دستور می‌دهد که از سازمان کشورهای امریکائی کمک بگیرد، اما پیام به‌این جمله که اکنون در تماسی امریکای لاتین شهرت یافته است ختم می‌شود: «فوراً با «توماس‌مان[47]» (که درآن هنگام معاون وزارت‌خارجه در امور کشورهای‌امریکائی بود)تماس گرفته عملیات را هماهنگ کنید.» هشت ساعت بعد،تلگراف شمارهٔ ۱/۷۹۳ به سفیر دستور داد از نیروی هوائی ما کمک بخواهد و این‌بار نیز تلگراف‌به‌این جمله ختم می‌شد:«بهتر است فوراً با وزارت امور خارجه ایالات متحد تماس بگیرید تا عملیات هماهنگ شود.»

مردم امریکای لاتین می‌گویند: «آیاگواتمالا آنچنان تحت‌اختیار امریکا قرارگرفته است که می‌بایست حتی درموقع بحرانی — درلحظه انقلاب — نیز از واشنگتن اجازه بگیرد؟» امریکائیان لاتین متأسفانه برای یافتن‌جواب این‌سؤال به‌نتیجهٔ این اقدامات نظرانداختند. ایالات‌متحد بی‌آنکه منتظر اقدام «سازمان

46. Ramiro Samayoa 47. Thomas Mann

www.ketabha.org

کشورهای امریکائی» بشود کشتیهای جنگی خود را به‌سواحل گواتمالا فرستاد. شورش شکست خورد و برای امریکائیان لاتین این سؤال مطرح شد که «آیا در ازای این کمک ایالات متحد نبود که پایگاه «ریتال هولو[48]» در اختیار آن دولت قرار گرفت؟» (در دهم ژانویهٔ ۱۹۶۱ نیویورک تایمز از این پایگاه به‌عنوان مرکز آموزش تبعید شدگان کوبا و نیز به‌عنوان پایگاه شروع حمله به‌خلیج خوکها در کوبا نام برد. اما «ایدیگوراس» تا روز سرنگونی‌اش این موضوع را تکذیب می‌کرد.)

اوایل ۱۹۶۲، بنظر می‌رسید که کار «ایدیگوراس» تمام است، همهٔ مردم، حتی سندیکاهای طرفدار «ایدیگوراس» خواهان استعفای او بودند. یک ماه تمام هر روز شورشی در این کشور برپا می‌شد و گواتمالا ویزای ورود به خارجیان نمی‌داد. سپس ناگهان خاموشی مطلق همه‌جا را فراگرفت. گزارشی از هیچ نوع اعتراض، تظاهرات و حتی نارضایتی عمومی شنیده نمی‌شد. چند روز بعد که وارد گواتمالا شدم، کشور کاملا آرام بود. از کسانی که با من در تماس بودند توضیح خواستم. گفتند: «ما تا کنون چنین دستگاه کارآمدی برای ایجاد اختناق ندیده بودیم، و با اطمینان می‌دانیم که «سیا» همهٔ دستگاههای دولتی را در اختیار گرفته است.» اگر کسانی که با من در تماس بودند وابسته به‌حزب دمکرات مسیحی نبودند، ممکن نبود در صحت اظهاراتشان تردید کنم. چنین افسانه‌ای به‌نفع آنان که طرفدار ایالات متحد و مخالف کاسترو بودند (باوجود موافقت با اصلاحات) نبود. درست یا نادرست، هنگام ورودم به‌این کشور، سراسر آن را سکوت مطلق فراگرفته بود. وقتی سرانجام «ایدیگوراس» سرنگون شد، سرنگون کنندگانش افسرانی بودند وابسته به جناح راست افراطی. پس از آن فضای این کشور را همان سکوت و غلظتی فراگرفت که در نیکاراگوئه و پاراگوئه احساس می‌شد.

با این حال گواتمالا به‌عنوان کشوری زیبا در این قاره مرا تحت تأثیر قرار داد. مردمش مهمان‌نواز، مناظرش جالب توجه، میدانهایش بدیع، و ساختمانهایش قدیمی و تاحدی فقیرانه اما جذاب‌اند. درست است که در شهر ۴۰۰،۰۰۰ نفری «گواتمالا» نیمی از مردم در کلبه‌هائی که در محلهٔ باتلاقی بنا شده است

48. Retalhuleu

www.ketabha.org

زندگی می‌کنند، و درست است که بسیاری از دهقانان در کلبه‌های گلی بدون وسایل بهداشتی بسر می‌برند و این در حالی است که کاخ عظیم ارباب به‌آسانی می‌تواند همهٔ دهقانان اطراف را در اتاقهای مجلل خود جا دهد و باز هم چند اتاقی برای خانواده ارباب باقی بماند. با وجود این درگواتمالا به هر کجا سفر کنی لبخندی به‌چهرهٔ مردم این کشور می‌بینی، حتی فقیرترین این مردم لبخند می‌زنند — شاید این لبخندها نشانهٔ شادی این‌مردم نباشد، امابه‌طور قطع نشانهٔ مهمان‌نوازی آنان است.

درگذرگاههای‌خطرناک کوهستانی‌در غرب‌دریاچه «آتیتاس[۴۹]» که‌یکی‌از جالب‌توجه‌ترین نقاط این کشوراست، هرجا که‌جیپ ماستوقف می‌شد،سرخپوستان به‌سوی ما می‌دویدند— نه‌برای اینکه چیزی‌گدائی کنند،بلکه می‌آمدند تا کمک کنند وجیپ را که خیال می‌کردند نمی‌تواند حرکت کند با فشار به‌جلو برانند (راه خاکی وسنگلاخی وپر پیچ وخم این منطقه با شیب ۶۰ درجه‌اش‌واقعاً صعب‌العبور است). در اطراف دریاچه، زنان لباسهائی‌به‌رنگ روشن‌به‌تن داشتند و به‌سوی تازه واردان دست‌تکان می‌دادند. در راههای کوهستانی از «توتونی— کاپان[۵۰]» تا «هیوهیوتنانگو[۵۱]» یادر کوره‌راههای‌جنگلی(که‌جاده‌خوانده‌می‌شود) در آن سوی «کوپان[۵۲]» و درتمام طول‌سفر. . . ، ۲۰میلی‌مان‌درگواتمالا تنها صورت نامهربان وعبوسی که‌دیدیم از آن مهندسی امریکائی‌بودبه‌نام «لارو[۵۳]» که به نگهبانان مسلح خود دستور داده بود از عبور ومرور مردم از روی جاده‌ای که او از«ترس‌انکونتروس[۵۴]» تا«سان کریستوبال[۵۵]» کشیده بودجلوگیری کنند،زیرا دولت‌گواتمالا پول شرکت امریکائی را که این مهندس در خدمت آن بود، نپرداخته بود.

گواتمالا آنقدر زیبا، آنقدر مهربان و آنقدر جذاب است که حقیقت وجود حکومتی جبار ودرخدمت منافع عده‌ای معدود در این کشور، بیشتر از هر جای دیگر جنایتکارانه بنظر می‌رسد.

---

49. Atitas 50. Totonieapan 51. Huehuetenango
52. Copan 53. La Rue 54. Tres Encucntros
55. San Cristobal

www.ketabha.org

۱۳ کشورهای منطقهٔ کارائیب

شاید کسی با وقت وثروت وپشتکار کافی بتواند از همهٔ جزایری که در ۲۰۰۰ میل فاصله از فلوریدا تا ونزوئلا در دریای کارائیب قرار دارند، بازدید کند. بطور قطع هیچ خبرنگاری موفق به‌این کار نشده است. در این دریا هزاران جزیره وجود دارد «جزایر باهاما» متعلق به‌انگلستان به‌تنهائی از ۳۰۰۰ جزیره تشکیل شده است. در این جا همه‌نوع جزیره‌ای پیدا می‌شود: جزایر بزرگ، جزایر بلند(آتش‌فشانی) جزایر کوچک و غیره. بیشتر این جزیره‌ها مستعمره، بعضی «بخش‌ماورای‌بحار» ومعدودی‌مستقل‌اند.ونزوئلا یکی‌دو تا از این جزایر را دارد، فرانسه‌وهلند تعدادبیشتری‌وانگلستان‌هزاران جزیره.دوگروه از این جزایر به‌ایالات‌متحد تعلق‌دارد،جزایر «پورتوریکو» و«ویکس» که‌از اسپانیا گرفته شده است وجزایر«ویرجین» که در سال ۱۹۱۷ ازدانمارک خریداری شد. کوبا[1] و جمهوری «دومی‌نیکن» استقلال خود را از اسپانیا گرفتند. هائیتی که با جمهوری دومی‌نیکن تشکیل جزیره«هیسپانیولا» را می‌دهداستقلالش را از فرانسه گرفت. «جامائیکا» و«ترینیداد» و«توباگو» درسال ۱۹۶۲ ازانگلستان استقلال‌گرفتند.

همهٔ جزایر دریای کارائیب از بزرگ وکوچک از موهبت آفتابی‌گرم در روز ونسیمی خنک درشب برخوردارند. محصول همهٔ آنها شکر و نوعی مشروب موسوم به«رم» است، و سواحل تمیز وسفید ودریای صاف وسبز آنها، جاذبه‌ای

---

۱. مسافرت به کوبا از طرف وزارت امورخارجه‌امریکا ممنوع شده‌بود ومن نتوانستم از آن بازدید کنم. بنابر این هیچ نوع تفسیری از وضع زندگی درکوبا در این کتاب نمی‌توان یافت.

www.ketabha.org

توریستی دارد. بیشتر این جزایر از تخته سنگهای مرجانی که اطراف آنها را مرجانهای فراوان‌تری گرفته‌اند، تشکیل شده‌اند وهمینها از ورود کوسه‌ها و امواج بزرگ به‌دریای این منطقه جلوگیری می کنند. سکنهٔ بعضی از این جزایر از نژاد سرخپوست‌اند (جزایر« کارائیب» و«آراواک» وساکنان سیاه پوست نیز دارند. همهٔ این جزایر را سفید پوستان اداره می کنند و در همهٔ آنها مسألهٔ رنگ‌پوست مطرح است.)

در جزایر (مستقل) اسپانیائی زبان، تنها کسانی که خود را تافتهٔ جدا بافته می‌دانند به‌مسألهٔ رنگ‌پوست توجه دارند. در جزایر مستعمرهٔ انگلستان وتحت‌الحمایه امریکا، تبعیض نژادی غیر قانونی است، اما عملا در شرکتها و باشگاهها اعمال می‌شود. در جزایر تحت مالکیت فرانسه که بخشهائی ازخاک فرانسه بشمار می‌روند (و به‌مجلس فرانسه نماینده می‌فرستند و زیر نظر نایب الحکومه‌ای که از پاریس منصوب می‌شود اداره می‌شوند) «اروپائیان»با چنان تمسخری به‌سیاهان محلی می‌نگرند و آنچنان‌رفتار تحقیرآمیزی با آنان دارند که آدمی به‌سادگی می‌تواند دلیل نفرت مردم‌الجزایر را از مستعمره‌چیان فرانسوی دریابد. درجزایر«مارتینیک»و«گوادلوپ» که‌به‌رغم وجودمناظربدیع جزایر آتش‌فشانی[۲] کثیف‌اند، سیاهان که ۹۰ درصد مردم این جزایررا تشکیل می‌دهند در زاغه‌هائی که محل تاخت وتاز موشهاست زندگی می کنند، ومهاجران فرانسوی که مالک تمامی سرمایه‌های این جزایراند از قایقهای تفریحی، اتوموبیلهای بزرگ با دستگاههای تهویه مطبوع، و ویلاهای به شیوهٔ جدید در کناردریالذت می‌برند.

ترینیداد

در«ترینیداد[۳]» که‌بزرگترین جزیره‌ازمجمع الجزایر«ویندوارد[۴]»است، کشاکش

---

۲. درآتش‌فشان سال ۱۹۰۲ در «گوادلوپ» ۲،۰۰۰ نفر کشته شدند و در «مارتینیک» ۴۰،۰۰۰ نفر، و نیز پایتخت قدیمی جزیره یعنی «سنت پی‌یر» نابود شد.

3. Trinidad 4. Windward

www.ketabha.org

بین مهاجران جزایر هند شرقی وسیاهان محلی گاهی به‌خشونت منجر می‌شود. «ترینیداد»وجزیرهٔ کوچک همسایه‌اش «توباگو[5]»، به‌وسیلهٔ مردی کوتاه قد وسیاه‌پوست به‌نام«اریک ویلیامز[6]» اداره می‌شود که نخست‌وزیر است وسابق استاد دانشگاه هاروارد بوده است،و در حالی که شعارهای ناسیونالیستی می‌دهد و از تاکتیکهای‌مشابه روشنفکران وابسته به‌حزب‌دمکرات امریکا، استفاده می‌کند، همچنان به‌سنتهای انگلیسیان چسبیده است. این دو جزیره جزو فدراسیون جزایر هند غربی بودند، ولی دو سال پیش که جامائیکا، غنی‌ترین این جزایر با اعلام استقلال‌از فدراسیون خارج شد، فدراسیون هم متلاشی گردید. در«ترینیداد-توباگو»ویلیامزهمیشه‌نسبت به‌فدراسیون باسردی‌رفتار کرده بود. او نیزمی‌خواست مستقل باشد، اما مردم غالباً با استقلال مخالف بودند. پیشخدمت یکی از رستورانها به‌من گفت «فقط داشتن سفارتخانه درکشورهای بزرگ برای ما بیشتر از تمام بودجه کشور خرج برخواهد داشت. چه کسی باید بار خرج زندگی کله گنده‌ها را در پاریس یا رم به‌دوش بکشد؟ ما مردم این جزایر!»

از نظر ارقام واعداد ترینیداد کشور چندان فقیری نیست. این کشور تولید-کننده‌وصادرکننده‌عمده قیر(بیش‌از ۵۰۰،۰۰۰ تن درسال)وشکر(تقریباً ۲۰۰،۰۰۰ تن درسال) است، و تقریباً بین صادرات و واردات آن تعادل برقرار است. بر جمعیت ۸۰۰،۰۰۰ نفری این کشور سالیانه ۳ درصد اضافه می شود و پایتخت آن «پورت‌آوسپین[7]» شهری است که بیشتر آن باسیخ و تخته بنا شده است. با این حال آهنگ افزایش دستمزدها در چند سال گذشته، از افزایش قیمتها کمی بیشتر بوده است.

اکنون هشت جزیره دیگر فدراسیون مرده ، می‌خواهند دوباره بهم بپیوندند. همهٔ اینها جزایر فقیری هستند، گرچه زاغه‌های «مارتینیک[8]» یا حتی «جامائیکا[9]» را در هیچ یک از این جزایر نمی‌توان دید. قرار است جزیرهٔ «باربادوس[10]» که‌زیباترین این جزیره‌هاست، پایتخت فدراسیون جدید بشود، و نخست‌وزیر «باربادوس» یعنی «ارول بارو[11]» نیزطرفدار این‌فکر است. انگلستان

5. Tobago 6. Eric Williams 7. Port of Spain
8. Martinique 9. Jamaica
10. Barbados 11. Errol Barrow

www.ketabha.org

که بایستی پس از استقلال به این فدراسیون کمک مالی بکند، هنوز درتردید است. باربادوس یا هر یک از شش جزیره کوچک دیگر، تحت حکومت انگلستان مشکلات چندانی نداشته‌اند. این جزایر که به‌صادرات شکر و درآمد از طریق توریستها متکی‌اند، به آینده‌ای چندان درخشان‌تر از زمان حال نمی‌توانند امیدوار باشند، اما به گفتهٔ «ارول‌بارو» نخست‌وزیر آیا باهم بودن از تنها بودن بهتر نیست؟

جزایر ایالات متحد را بایستی به عنوان مجموعه‌ای از تضادها مورد مطالعه قرار داد. هم «جزایر ویرجین[12]» که در آن مالیات وجود ندارد و برای عیاشان «میامی[13]» و «وست‌چستر کانتی[14]» وسوسه‌انگیز است، و هم «پورتوریکو[15]» که قوانین ملایمی برقمارخانه‌های آن نظارت می‌کند، نمایشگر با شکوه‌ترین و لوکس‌ترین مناظری هستند که در این سوی «مونت کارلو» وجود دارد. اما در هر دو این جزایر مردم محلی از ثروتی که به‌این دونقطه سرازیر می‌شود سودی نمی‌برند. در «جزایرویرجین» که اکثریت با سیاهان است، و لاجرم مقاومت زیادی در برابر تبعیضات غیرقانونی نژادی‌وجود دارد، سفید-پوستان باچنان سرعتی درحال افزایش و جاگیری‌شدن‌اند که ممکن است بزودی سیاهان تسلط خود را بر دولت محلی از دست بدهند. در آن صورت سیاهان بی‌چیز و به‌دور از محافل سطح بالای جامعه، قدرت قانونی خود را نیز از دست خواهند داد.

«پورتوریکو»، از آن زمان که گاردهای تصفیه‌گر افراطی کاسترو روسپیهای کوبا را به‌خدمت در سازمانهای غیرنظامی گرفتند، به‌روسپی‌خانهٔ منطقهٔ کارائیب بدل شده است. درسواحل «سان خوان[16]» هتلهای لوکس یکی پس‌از دیگری خودنمائی می‌کند. هر هتل دارای کازینوئی است ودر هر یک از آنها همه شب با چرخش رولت هزاران دلار برد و باخت می‌شود. چند میل دورتر از این هتلهای لوکس هزاران پورتوریکوئی در زاغه‌هائی که حتی آب ندارند

12. Virgin Islands 13. Miami 14. Westchester County
15. Porto Rico 16. San Juan

www.ketabha.org

درهم می‌لولند.

برنامهٔ «عملیات برابرکننده» که «مونوزمارین[۱۷]» فرماندار در بارهٔ آن سروصدای زیادی به‌راه انداخته باعث ایجاد چندین کارخانه (به‌یمن معافیتهای جالب‌توجه مالیاتی) و ایجاد مشاغلی شده است، اما واضح است که این برنامه به‌خلاف ادعا ، شرایط پورتوریکو را تغییر نداده است.

بجای اینکه ما امریکائیان پورتوریکو را برای مردم امریکای لاتین به صورت نمایشگاهی، از آنچه کاپیتالیسم می‌تواند در حکومت دمکراسی انجام دهد، در آوریم، حتی نکوشیده‌ایم فقر وحشتناک موجود در این جزیره را از میان برداریم. جهانگردی که‌از کشورهای امریکای لاتین به‌پورتوریکو می‌آید بادیدن‌همان بیسوادی که درکشور خودش دیده است، همان ثروتهای‌بی‌پایان و همان نابرابریهای اجتماعی از زوال شخصیت ملی پورتوریکو یکه می‌خورد.

پورتوریکو که نه اسپانیائی و نه امریکائی است، به کودکی حرام‌زاده می‌ماند؛ بدان‌حد که حتی تابلوهای آن بازبانی نیمه اسپانیائی و نیمه‌انگلیسی نوشته می‌شود، روی‌علائم راهنمائی آن به‌جای اینکه‌به‌زبان اسپانیائی بنویسند «سالیدا دکامیونز[۱۸]» یا به زبان انگلیسی بنویسند«تراک‌اگزیت[۱۹]» می‌نویسند «سالیدداتراک[۲۰]».

جامائیکا

«جامائیکا» شباهت بسیار به موسیقی‌اش دارد. جذاب و وسوسه‌انگیز در اولین برخورد و تکراری و توخالی، چون آوای طبل پس از مدتی آشنائی.

این جزیرهٔ نسبتاً بزرگ (۴،۵۰۰ میل مربع) که به‌شکل برگی در منطقهٔ استوائی قرار دارد با ۱،۶۰۰،۰۰۰ جمعیت — روی کاغذ— کشوری ثروتمند است. این کشور که بزرگترین صادرکننده «بوکسیت» و یکی از تولیدکنندگان مهم شکر است (با ارزش ۲۵،۰۰۰،۰۰۰ دلار در سال) باید کشوری ثروتمند باشد .

17. Munoz Marin
18. Salida de Camiones
19. Truck Exit
20. Salida de Truck

www.ketabha.org

با این حال طبیعتاً معادن و سنگهای معدنی به‌مردم «جامائیکا» تعلق ندارد. این معادن به «آلکان[۲۱]»، «کایزر[۲۲]»، «رینولدز[۲۳]» یا «آلکوا[۲۴]» که همه شرکتهائی امریکائی اندمتعلق است. برای نمونه درسال ۱۹۶۱ «شرکت بوکسیت کایزر» ۳،۱۸۳،۹۰۹ تن سنگ معدن و شرکت معدنی «رینولدز– جامائیکا» ۱،۸۱۰،۲۹۹ تن سنگ معدن و شرکت «آلکـــان» ۷۰۳،۴۶۶ تن آلومینیم تصفیه شده، به‌خارج صادر کرده‌اند. ارزش کل این فراورده‌ها ۲۰۰ میلیون دلار بوده است. درجامائیکا که دارای سواحلی بسیار زیبا، و مناطق تفریحی فوق‌العاده مجلل است (مانند «پورت‌آنتونیو[۲۵]»، «اکوریوس[۲۶]» و «مونتگوبی[۲۷]») توریسم صنعت عمده‌ای بشمار می‌رود و تنها درسال ۱۹۶۱ از ۵۰۰،۰۰۰ جهانگردی که از این جزیره دیدن کردند ۴۰۰،۰۰۰،۰۰۰ دلار عاید جامائیکا شده است.

مردم جامائیکا به‌رغم داشتن این ثروتها، بسیار فقیرند. توده‌های سیاهان در مساکنی فقرزده زندگی می‌کنند، و از آنهـــا در مزارع نیشکر یا معادن بهره‌کشی می‌شود.

بیکاری در بین ۷۰۰،۰۰۰ نفر نیروی کار جزیره بـه ۲۰ درصد می‌رسد. دولت که در حال حاضر به‌وسیلهٔ نخست‌وزیر (مردی سپیدموی و هفتادونه ساله و خودپسند و عوامفریب به‌نام «ویلیام الکساندر بوستامانته[۲۸]») اداره می‌شود، فاسد و نالایق است. تنها فرد مخالف او پسرعمویش «نورمان واشنگتن مانلی[۲۹]» شصت‌ونه ساله است، که قبل از استقلال جامائیکا نخست‌وزیر بوده و به‌اندازهٔ نخست‌وزیر فعلی، عوامفریب است.

در طول مبارزات انتخاباتی، در آوریل ۱۹۶۲ «مانلی» که خودش را «مردی با برنامه» می‌خواند ادعا داشت «که جبههٔ مخالف از ابلهان تشکیل شده است و همهٔ آنان دیوانه‌اند.» عموزاده‌اش «بوستامانته» از مانلی به‌عنوان «دلقکی دسیسه‌باز» یاد می‌کرد. شاید هر دو راست می‌گفتند. نخستین اقدام «بوستامانته» پس از انتخاب شدن، آماده کردن جزیره برای برپا کردن جشنهای

21. Alcan 22. Kaiser 23. Reynolds 24. Alcoa
25. Port Antonio 26. Ocho Rios 27. Montego Bay
28. William Alexander Bustamante 29. Norman Washington Manley

www.ketabha.org

استقلال بود و در این جشنها نمایندگان ایالات‌متحد و متفقین آن دعوت داشتند.

روزنامهٔ «کینگزتن دیلی‌گلینر[۳۰]» در مخالفت با این امر نوشت «ماترجیح می‌دادیم در صورت امکان درهای کشور خود را به روی کلیهٔ اعضای سازمان ملل باز کنیم.» اما «بوستامانته» که هیچ‌گاه چنین کاری را نمی‌کرد، فریاد زد «از امروز دیگر جائی برای بیطرفی نیست من به‌ایالات‌متحد خواهم رفت و قرارداد دفاع مشترکی با ایالات‌متحد منعقد خواهم کرد.»

چون خیلی بعید بنظر می‌رسد که جامائیکا بتواند در جنگی از ایالات متحد دفاع کند، مفهوم این سخن «بوستامانته» آن است که جامائیکا برای دریافت کمکهای مالی‌و نظامی‌به‌صنایع و مستشاران نظامی‌ایالات‌متحد امتیازات بیشتری خواهد داد.

جامائیکا به کمک نیاز دارد. این کشور که قبل از استقلال ۱۱۵،۰۰۰،۰۰۰ دلار مقروض بود، به‌خاطر هزینه‌های زیاد پس از استقلال (خاصه هزینهٔ سفارتخانه‌های خود) بیش از پیش مقروض شده است. احتمالا مردم این کشور (که هفت درصد آنها درآمدی بیش از ۴۸۰ دلار در سال و بقیه درآمدی بین هیچ تا این مبلغ دارند) سودی نخواهند برد. ازهمهٔ اینها گذشته بیش از ۲۰۰ میلیون دلار سرمایه‌گذاری ایالات‌متحد در سالهای اخیر نتوانسته است سطح زندگی را حتی اندکی بالا ببرد. اما دلارهای «اتحادبرای پیشرفت» فقط می‌تواند تسلط «بوستامانته» را بر جامائیکا استحکام بیشتری ببخشد و به‌این ترتیب این اطمینان را خواهیم داشت که شرکتهای ما در این کشور، البته تا هنگامی که دولتی با آرمانهای ملی بر سر کار نیاید، ملی‌نخواهد شد.

هائیتی

«هائیتی[۳۱]» که آمیزه‌ای از لاتین (فرانسوی) و مردمی سیاه‌پوست است

30. Kingston Daily Gleaner 31. Haiti

www.ketabha.org

به‌سهولت تضاد خود را با جزایر انگلیسی نشان می‌دهد. هائیتی فقیرترین کشور این نیمکره است و با ۴،۰۰۰،۰۰۰ نفر جمعیت در ثلث غربی جزیره «هیسپانیولا[۳۲]» قرارگرفته و کوهستانی‌ترین کشور در منطقهٔ دریای کارائیب است.

هائیتی که به‌وسیلهٔ اسپانیائیها کشف شد و سپس فرانسویان در آن سکونت کردند و آن را از اسپانیا گرفتند وگروه بیشماری برده از افریقا آوردند و در مزارع نیشکر به‌کار گماردند، دارای تاریخی پرآشوب است. این کشور پس از شورش سیاهان و آغاز جنگی داخلی و قتل عامهای بیشمار سرانجام در سال ۱۸۰۴ مستقل شد. از آنجا که اکثر فرانسویان بقتل رسیدند، هائیتی کشوری شد سیاه، اما چون بیشتر سیاهان در مدارس فرانسوی تحصیل کرده بودند، فرانسه زبان رسمی این کشور باقی ماند، ولی عامهٔ مردم به‌لهجه‌ای عامیانه که نیمی فرانسوی و نیمی اسپانیائی است سخن می‌گویند.

از زمان استقلال به‌بعد سیاهانی به‌نام «امپراتور»، «دیکتاتور» و «رئیس جمهور»، یا تفنگداران نیروی دریائی ایالات متحد، برهائیتی حکم رانده‌اند — بجز زمانی کوتاه در قرن نوزدهم که یکنوع نیمه دمکراسی به وسیله گروهی دورگه و نیمه سفید پوست در این جزیره برقرار شد، این کشور روی آزادی را ندید— و در این مدت افراد طبقهٔ حاکم باسواد و منفور، رنگشان کمی سفیدتر و ثروت و آگاهی‌شان کمی بیشتر از تودهٔ مردم شد. در نتیجه برای هر سیاه پوست جاه‌طلب بسیار آسان بوده که با حربهٔ ضدیت با این‌گونه روشنفکران، قدرت را بدست گیرد. رئیس‌جمهوری فعلی «دووالیه[۳۳]» جانشین پاپادوک است که درست با همین روش به حکومت رسید.

پاپادوک قبلا پزشکی در روستا بود، به‌سال ۱۹۵۰ برای مدت شش سال به‌ریاست‌جمهوری انتخاب شد و در ۱۹۶۱ (برخلاف قانون اساسی) خود را برندهٔ انتخابات بعدی اعلام کرد. «پاپادوک» دیکتاتوری بود که دربیرحمی کسی بجز «استروسنر» درپاراگوئه به‌پای او نمی‌رسید، سالانه ۱،۰۰۰،۰۰۰ دلار در بانکهای خارجی به‌حساب خود می‌گذاشت. اختلاسهای حکومت او به‌سالی

32. Hispaniola 33. Duvalier

www.ketabha.org

۶،۰۰۰،۰۰۰ دلار— بیست درصد بودجهٔ سالانهٔ کشور فقر زده هائیتی— می‌رسید. هر یک از مؤسسات دولتی و نیز همهٔ مؤسسات انحصاری این کشور، مانند کارخانه‌های سیمان، صابون‌سازی، کبریت سازی، و دخانیات غرق در فساد بود و هست.

کمکهای ایالات‌متحد، وسیلهٔ آسان دیگری برای افزودن به‌ثروت «پاپادوک» و دوستانش بود، همچنین کمکهای بانک جهانی که برای ترسیم جاده‌های وحشتناک و پردست‌انداز هائیتی پرداخت می‌شد.

دهقانان به‌آئین پرستش نیاکان تشویق می‌شدند، روزنامه‌ها تهدید می‌شدند و مخالفان ناپدید می‌گردیدند، ناراضیها مجروح و مضروب می‌شدند، همسرانشان مورد تجاوز قرار می‌گرفتند و آلات تناسلی، چشم و سایر اعضای بدنشان ناقص می‌شد. شعاری که در اغلب روزنامه‌های رسمی هائیتی بچشم می‌خورد این بود: «ازمردم هائیتی هرکه پرزیدنت دووالیه «پاپادوک» را دوست ندارد، دشمن خطرناک هائیتی است.» ارتش خصوصی او مرکب از ۱۰،۰۰۰ مزدور مسلح بود که درهائیتی به «تون‌تون‌ماکوت[۳۴]»(که به‌لهجهٔ محلی به‌معنی مردان مزاحم است) موسومند. ارتش رسمی هائیتی مرکب از ۲۰،۰۰۰ نفر تعلیم‌دیده‌اند که زیر نظر مربیان امریکائی خود وظیفه دارد از علاقهٔ واقعی مردم هائیتی در گذشته به پاپادوک و اکنون به‌پسرش «دووالیه» اطمینان حاصل کنند.

گروه «تون‌تون ماکوت» همهٔ جنبه‌های زندگی مردم‌هائیتی را در وحشت فرو برده‌اند. برای تأمین مخارج خود از تجار و کسبه باجهائی تا ۴۰،۰۰۰ دلار می‌گیرند، حتی بعضیها را وا می‌دارند که از حقوق کارکنان خود مبلغی برای افزودن به‌این باج، بکاهند.

برای خاموش کردن مخالفان ازپایگاه «دیمانچه[۳۵]» که سربازخانه‌ای است‌بنا شده‌از آجرزرد رنگ‌در شمال پایتخت، یعنی«پورتوپرینس» استفاده می کنند. از جمله در این پایگاه مردی را که برادر نامزد قبلی ریاست جمهوری، یعنی «کلمنت ژوسل[۳۶]» راپنهان کرده بود، به‌بنزین‌آلودند وآتش زدند. علاوه براین

34. Tonton Macoute 35. Dimanche 36. Clement Jumelle

www.ketabha.org

پایگاه از جنگلهای هائیتی نیز استفاده می‌شود، مثلا «ایوان هاکیم ریمپل[۳۷]» سردبیر یکی از روزنامه‌ها را در جنگل کتک زدند، و به‌سختی مجروح کردند و مورد تجاوز قرار دادند. «تون‌تون ماکوتها» زندانهای مختلفی دارند. داستان زیر سرگذشت عکاسی انگلیسی به‌نام «فرانسیس برنتن[۳۸]» است که مردی سی‌و پنج‌ساله بود و وقتی در «جاکمل[۳۹]» یکی از نقاط هائیتی از قایق تفریحی‌اش پیاده شد تا قدری آذوقه بخرد، بدون داشتن جرمی، توقیفش کردند و ده روز در زندان نگاهش داشتند. او می‌نویسد: «در طول مدتی که مرا در زندان جاکمل نگاهداشتند یعنی پنج روز — فقط دوبار به‌من غذا دادند — یک‌بار در روز دوم و بار دیگردر روز چهارم. سلول این‌زندان ۱۲ فوت در ۱۴ فوت بود و تنها اثاثهٔ آن تشکی ازکاه بود. شبها پتو نداشتیم و از دستشوئی و مستراح خبری نبود.

از«جاکمل»مرا به«پورتوپرینس» بردند ودر دژبانی‌ارتش زندانیم کردند. درآنجا در اتاقی با ابعاد ۸ فوت در ۱۰ فوت که دیوارهای آن خون‌آلود بود و در قسمت بازجوئی قرار داشت، زندانیم کردند. برای رسیدن به‌این زندان از محوطه‌ای که اکنون اطمینان دارم دادگاه بوده است، عبورم دادند. در دادگاه افسری پشت میزی نشسته بود، وسی‌یا چهل زندانی در مقابلش ایستاده بودند. یکی از زندانیان که با چوب به‌سختی کتکش زده بودند بر زمین افتاده بود. افسر از او سؤال می‌کرد و یادداشت بر می‌داشت، وزندانی که بدنش با نوک تیز چوبها سوراخ سوراخ شده بود، جواب می‌داد. برای عده‌ای از زندانیان این فقط اول کار بود.

روبروی سلول من سلولی بود که در آن زندانیان را کتک می‌زدند. این سلول ۱۰ فوت در ۱۰ فوت بود ودیوار آن سیاه رنگ بود وصندلی شکسته‌ای درگوشه‌ای از آن قرار داشت. هنگامی که به‌سلول خودم وارد می‌شدم دو زن در این سلول بودند. مچ دستهای یکی ازآنان را به‌زانوانش بسته بودند و زن دیگر سعی می‌کرد حتی‌الامکان بدنش را بپوشاند. دو مرد شیک پوش با لباس شخصی مشغول کتک زدن این زن بودند. ۲۵۰ یا ۳۰ ضربهٔ شلاق به‌شانه‌های

37. Yvonne Hakim Rimple 38. Francis Brenton 39. Jacmel

www.ketabha.org

او زدند.

در این مدت زن دیگر روی زمین افتاده بود وگهگاه به‌شانه‌ها، پاها وپشت او نیز شلاق می‌زدند، این وضع مدت ۲۰ تا ۳۰ دقیقه ادامه داشت. زندانیان مرد نیز به‌همین ترتیب پذیرائی می‌شدند. تنها فرق آنان این بود که «تون‌تون‌ساکوتها» با مشت هم به‌صورت مردان زندانی‌می کوفتند. در این زندان ٤٤ زندانی دیگر نیز بودند که هر روز کتک می‌خوردند.

روز ۲۰ فوریه مرا به‌زندان اصلی بردند. و در آنجا به‌بخش‌مجزا ومخصوص زندانیان سیاسی منتقل‌شدم. در این بخش زندانی پیری در وضع واقعاً وحشتناکی قرار داشت. تمام بدنش‌سفیدوپوشیده از زخمهائی بود که‌در اثر گزیدگی‌حشرات بوجودآمده بود. این زندانی‌از لحاظ روانی‌بشدت درخودفرو رفته‌بود. به‌من گفتند چنین وضعی کاملاعادی است. روز پنجشنبه ۲۲ فوریه دوباره مرا به‌ادارهٔمرکزی دژبان برگرداندند و به‌دفتر سروان «توماس» بردند. در آنجا به کنسول‌انگلیس یعنی آقای «دنیس روپر[40]» معرفی‌شدم، او به‌من گفت‌هر کاری که از دستش برآید خواهد کرد تا مرا از زندان آزاد سازد. سه روز و دو شب در زندان مرکزی دژبان بودم در این مدت نه غذائی به‌من دادند و نه وسیلهٔ خواب واستراحت در اختیارم‌گذاشتند. آقای «روپر» در دو روز آخر برایم غذا وسیگار فرستاد. روز شنبه ۲٤ فوریهٔ ۱۹٦۲ آزاد شدم.»

یکی‌از دیپلماتهای اروپائی مقیم‌هائیتی‌می‌گفت «وضع هائیتی،ماورای آن چیزی است که بتوان تصور کرد. اگر در این دنیا کشوری باشد که دولتی بدتر از هائیتی داشته باشد، من تا به‌حال با آن کشورآشنا نشده‌ام.» دیپلمات دیگری که‌گویا تازه بخود آمده بود می‌گفت«به‌خلاف نظریات پیشین‌خودم کم کم‌دارم معتقد می‌شوم که به کشوری با حکومت نازی وارد شده‌ام. تون‌تون‌ساکوتها و نظامیان،گروه ضربت این کشوراند ورئیس جمهوری که‌خودرا«رهبر» موردستایش همه می‌داند «پیشوای» اینجاست.»

چه کسی‌از «پیشوا» حمایت‌می کرد؟ از زمان‌روی کار آمدن «پاپادوک» تا ۱۹٦۰ واشنگتن ۳۰ میلیون دلار وام‌بلاعوض به‌او داد، درسال ۱۹٦۱ مبلغ

40. Denis Roper

www.ketabha.org

۱۳٫۵ میلیون دلار دیگر نیز که معادل ۴۵ درصد بودجه سالانهٔ هائیتی است به‌او داده شد. سپس ۹ میلیون دلار دیگر به‌صورت وام به‌او پرداختیم. یک هیأت نظامی از ایالات متحد به ریاست سرهنگ «رابرت‌دبس هینل[41]» مدتی طولانی «گارد رئیس جمهوری» را تعلیم‌دادو افراد این گارد بعدها به‌تعلیم‌واحدهای دیگر ارتش‌می‌پرداختند. تا سال ۱۹۶۴ کمک نظامی ما به‌هائیتی به‌سالی ۳۰۰،۰۰۰ دلار رسید. از نظر سرهنگ «هینل» وظیفهٔ ما درهائیتی «بازسازی ملت است.» (اما وقتی پسر دوازده‌سالهٔ همین‌سرهنگ که آشنا به‌زبان محلی‌بود هنگام عبور با تاکسی از برابرگروهی فلک‌زده از دهقانان به‌دخترک همراهش گفته بود: «بیچاره‌ها مدتهاست‌چیزی‌نخورده‌اند» به‌وسیلهٔ تون‌تون‌ماکوتها دستگیر شد، حداقل‌این سرهنگ می‌بایست در این‌گفتهٔ خود تجدیدنظر کرده باشد). دلیل اینکه ما تا این حد از پاپادوک پشتیبانی کردیم و اکنون از پسرش می‌کنیم وبه‌نحو مسخره‌ای اصرار داریم که کمکهای «اتحادبرای‌پیشرفت» واقعاً برای پیشرفت مردم هائیتی مصرف می‌شود، بخوبی در توضیحات مجلهٔ تایم آمده است: «با وجود کوبای کمونیست در فاصلهٔ ۵۰ میلی هائیتی، ایالات‌متحد نمی‌تواند ازکمک به‌حکومت هائیتی خودداری کند، وخطر تسلط کمونیستها را بر هائیتی نادیده بگیرد.»

آیا رژیمی چون حکومت نازی‌هائیتی را می‌توان‌ضد کمونیست‌خواند؟[42]

در سوی دیگر جزیره «هیسپانیولا» سه‌میلیون مردم جمهوری دومی‌نیکن زندگی می‌کنند. تاریخ آنان چندان درخشانتر از همسایه‌شان هائیتی نیست.

تا سال ۱۹۱۶ جمهوری دومی نیکن را دیکتاتورهائی که معمولا فاسد، بیرحم ونالایق بودند اداره می‌کردند اما این دیکتاتورها معمولا عمری کوتاه

---

41. Robert Debs Heinl

۴۲. در اوایل ۱۹۶۲ چون کار از اندازه گذشته بود سرانجام تهدید کردیم که کمکهای‌خودرا به هائیتی قطع خواهیم‌کرد، زیرا پاپادوک ازپرداخت یک‌میلیون دلار بدهی‌اش به یک شرکت ساختمانی امریکائی (درپئوریا ایلینویز Peoria Illinois) خودداری کرده بود. پس از آن روابط تیره شد. اما مدتی نگذشت که پاپادوک در ۱۹۶۳ پنج میلیون دلار به‌صورت کمک، ویک‌میلیون‌دلار به‌صورت غذا از ما گرفت.

www.ketabha.org

داشتند. پس از آن تفنگداران نیروی دریائی امریکا وارد این کشور شدند و تا ۱۹۳۰ آن را تحت اشغال داشتند. در این مدت نیروی پلیس این کشور را تعلیم دادند و رئیس پلیس را به وظایف خود آشنا ساختند و پس از اطمینان از اینکه اوضاع تغییر خواهد کرد این کشور را ترک کردند.

اوضاع واقعاً هم تغییر کرد. مردی که ما تربیت کرده بودیم، فاسدتر، بیرحم‌تر اما کارآمدتر از هر دیکتاتوری بود که تا آن زمان دومی نیکن بخود دیده بود. نامش «رافائل لئونیداس تروخیلومولینا[۴۳]» بود، آنقدر کارآمد بود که سی ودو سال دوام کرد.

تشریح جزئیات عملیات تروخیلو غیرممکن است. او وپسرهایش، پسرعموهایش، عموهایش، خواهرزاده‌هایش وچند تن از دوستان نزدیکش مدت سی ودوسال دومی نیکن را همچون ملک شخصی خویش اداره کردند. روش سیاسی تروخیلو نیز مانند بسیاری از دیکتاتورهای امریکای لاتین در رابطه با ایالات متحد «ضدیت با کمونیسم» بود و این شعاری بود که به خوبی از آن سود می‌برد و مورد تحسین بسیاری از مقامات متنفذ واشنگتن، از جمله مقامات وزارت امور خارجه وسناتورها ونمایندگان کنگره قرار می‌گرفت. تروخیلو در سی‌ودوسال زمامداریش نزدیک به‌پانصد هزار تن از مخالفان خود را بقتل رساند. این رقم آن عده از مخالفان تروخیلو را نیز که به‌خارج پناهنده شدند وبعدها به‌دست مأموران ویژهٔ تروخیلو در نیویورک، مکزیک، کاراکاس وپاریس بقتل رسیدند شامل می‌شود.

اولین قتل عامی که به‌دست تروخیلو در اکتبر ۱۹۳۷ انجام شد، جهان را دچار حیرت کرد. از مدتها قبل گروهی از کارگران هائیتی دعوت شده بودند که در مزارع شکر دومی‌نیکن به کار مشغول شوند. با کاهش قیمت شکر این سیاهان فقیرباری شدند بر دوش اقتصاد ناتوان دومی‌نیکن. به همین سبب سهامدار اصلی تصمیم به‌یافتن راه‌حلی سریع گرفت.

تروخیلو که به‌روستای کوچکی نزدیک مرز هائیتی سفر کرده بودافرادش را در کلیسای کوچکی جمع کردو از بالای سکوی کلیسا خطاب به‌آنان گفت «به این نتیجه رسیده‌ام که اگر از شر اینها خلاص شویم مردم دومی‌نیکن خوشحالتر

43. Rafael Leonidas Trujillo y Molina

www.ketabha.org

خواهند شد. من ترتیب این کار را خواهم داد. روزگذشته ۳۰۰ نفر از کارگران اهل هائیتی کشته شدند— این باید ادامه یابد» کشتار ادامه یافت. در آن شب دوم اکتبر و فردای آن سربازان دومی‌نیکن و کشاورزان زیر فرمان ارتش، کارگران اهل هائیتی راگروه‌گروه از زاغه‌هاشان بیرون کشیدند وعملا قطعه قطعه کردند. بین ۱۲،۰۰۰ تا ۱۵،۰۰۰ نفر قتل‌عام شدند.

اما تروخیلو تنها آدمکش نبود، در شکنجه دادن هم واقعاً نابغه بود. زندان «لاکوارنتا[44]» درخیابان‌چهلم «سانتودومینگو[45]» که آن روزها «شهر تروخیلو» خوانده می‌شد، وزندان‌دیگری به‌نام «کیلومتر نهم» در پایگاه مجهز نیروی هوائی واقع درنه میلی خارج شهر دو نمونه‌ای از زندانها وسیاه‌چالهای فراوان دومی‌نیکن بود که در آنجاپلیس‌سازمان‌اطلاعاتی ارتش یا «اس— آی—ام» برای شکنجه از صندلیهای شوک الکتریکی یا میله‌های برقی که به «عصا» معروف شده بودند وخاصه برآلات تناسلی اثر می‌گذاشت یا کشیدن ناخن، یا شلاق زدن، یاپولپو (اختاپوس) که وسیله‌ای برقی با چندین دسته بود و این دسته‌ها به وسیلهٔ پیچ به‌استخوان جمجمه وصل می‌شد استفاده می‌کرد. در زندان «کیلومتر نهم» مخزنی پر از آب بود که در آن زالوهای خون‌آشام نگهداری می‌شد.

اعمال غیرانسانی و باور نکردنی تروخیلو ویاران او بیش از آن است که بتوان نوشت. همینقدر کافی‌است که حتی «لورا برکویست[46]» یکی از نویسندگان ارشد مجلهٔ «لوک» پس از بازدید از دومی‌نیکن نتوانست خویشتن‌داری کند و به‌رغم سیاست کلی روزنامهٔ‌لوک نوشت «من هنوز از بیاد آوردن «اسنوبول[47]» کوتوله‌ای که تخصصش کندن آلت تناسلی مردان با دندان بود، به خود می‌لرزم.» (این کوتوله اکنون زندانی است).

اما «تروخیلو» ضد کمونیست وبنابراین دوست ما امریکائیان بود. او بیش از هر دیکتاتوری در امریکای لاتین حتی جهان، البته بجز «چیان کایچک»، در واشنگتن طرفدار داشت. یکی از اقتصاددانان ایالات متحد که برای کمک به دولت دومی‌نیکن در امور مالی به این کشور فرستاده شده بود چنین نوشت: «بگذارید این‌حقیقت را بپذیریم که این دولتی بود ازگانگسترها وهرکه با این

44. La Cuarenta 45. Santo Domingo 46. Laura Berjquist
47. Snowbull

www.ketabha.org

دولت داد وستد داشت این را بخوبی می‌دانست.» با این‌حال بسیاری از سوداگران با تروخیلو دادوستدداشتندودولت مانیز میلیونها دلاربه «تروخیلو» داد تا بادادن رشوه به‌افراد با نفوذ درکنگرهٔ ایالات متحد بتواند شکرش را به کدبانوهای امریکائی بفروشد.

بنا به‌مدارک محرمانهٔ «تروخیلو» که بعدها در ژوئیهٔ ۱۹۶۲ منتشر شد، یکی از دوستان بانفوذش در واشنگتن «هارولد — کولی[48]» بود که در آن زمان نمایندهٔ حزب دمکرات از ایالت کارولینای شمالی درکنگرهٔ امریکا بود و اکنون درزمان نوشتن این کتاب رئیس کمیتهٔ رسیدگی به‌امور کشاورزی در کنگره‌است. یکی ازوظایف این کمیته پیشنهادسهمیهٔ وارداتشکروتهیهٔ قوانین ومقررات‌مربوط‌به‌واردات فراورده‌های کشاورزی است. بنابه‌گفتهٔ مأموران اطلاعاتی تروخیلو، وظیفهٔ آقای «کولی» این بود که از سهمیهٔ وارداتی شکر دومی‌نیکن دفاع کند. این مأموران مخفی حتی پس از اینکه ایالات متحد به‌توصیهٔ سازمان خواربار جهانی باتروخیلو قطع رابطه کرد و او را — به‌حرف — تحت فشار قرار داد، در واشنگتن باقی ماندند و با کولی در تماس بودند. روز هفتم ژانویهٔ ۱۹۶۱ «مارکوس پنا[49]» سرکنسول تروخیلو در واشنگتن به‌ارباب خود چنین نوشت:—«کولی قول قبلی خود را در مورد اینکه بشدت از منافع ما در مورد شکر دفاع کند، تأیید کرده است.» در پانزدهم فوریهٔ ۱۹۶۱ «پنا» تلگرافی به‌این مضمون به‌وزارت خارجهٔ دومی‌نیکن فرستاد: «کولی امروز به‌ما اطلاع داد که دیروز با «باولز[50]»، «برل[51]» و «مونوزمارین[52]» بطور جداگانه گفتگو کرده است. به عقیدهٔ او ضروری است که فردی مورد اعتماد کامل حضرت اجل (تروخیلو) به واشنگتن فرستاده شود تا جنبه‌های اصلی کاری را که او (کولی) و دوستان ما در اینجا باید انجام دهند، مورد توجه قرار دهد[53].»

48. Harold D. Cooley 49. Marcus A. Pena 50. Chester Bowles
51. Adolf Berle Jr. 52 Luis Munoz Marin

۵۳. افرادی که در این تلگرام از آنان نام برده شده است. عبارتنداز «چستر بولز» معاون وزارت دفاع امریکا، «آدولف برل» رئیس گروه رسیدگی به امور کشورهای امریکای لاتین در کابینهٔ کندی که اکنون مشاور مخصوص وزیر امور خارجه است و «لویس مونوز مارین» فرماندار پورتوریکو.

www.ketabha.org

به‌هر حال، به‌خاطر انتقادهای روز افزون، واشنگتن سرانجام بر آن شد که حکومت دومنی نیکن را تغییر دهد. در روز ۳۰ سه ۱۹۶۱ تروخیلو در جاده‌ای خلوت به‌دامی که «سیا» برایش تعبیه کرده بود، افتاد. باوجودی که هم او و هم راننده ومحافظش مسلح بودند ومحافظ او برای‌دفاع ازخود وارباباش همهٔ فشنگهایش را به‌مصرف رساند تا بشدت زخمی شد، مصلح بزرگ وخشن، پسر خدا، ناجی بشریت، ژنرالیسموس، پدر سرزمین پدری وغیره... درحالی که از ترس بخود می‌لرزید وخود را به کف اتومبیلش چسبانده بود زخمی شد و در این‌حال‌بی‌آنکه گلوله‌ای شلیک کند سعی کرد بگریزد اما با اتومبیل چند بار او را زیرگرفتند وجسدش را که باگلوله سوراخ سوراخ شده بود درون صندوق عقب اتومبیل چپاندند و درحالی که دو دستش از اتومبیل آویزان بود به‌ساحل بردند ونزدیک پلاژ اشرافی جرج واشنگتن انداختند.

واشنگتن از ترس افتادن جمهوری دومنی‌نیکن به‌دست حکومتی چپ‌گرا، دست بکار شد وکوشید از «تغییرتدریجی‌اوضاع» اطمینان حاصل کند. به‌گفتهٔ یکی از مفسران سیاسی مطبوعات امریکا ما حاضر بودیم که یکی از عروسکهای قدیمی‌خیمه‌شب‌بازی‌رژیم«تروخیلو» به‌نام «خواکین‌بالاگور[54]»یاپسرتروخیلو به نام«رامفیس[55]»یاگروهی‌نظامی‌حکومت‌را بدست‌گیرند«به این امید که یکی‌از آنان بتواند بدون خونریزی(سرزمین تروخیلو) را به کشوری دمکرات بدل کند.» به عبارت دیگر هنوز به‌گونه‌ای رژیم‌گانگستری از نوع تروخیلو بیشتر دلبستگی داشتیم تا دولتی محبوب که برای اجرای اصلاحات دمکراتیک اقدام کند.

اما مردم دومنی‌نیکن دیگر از قتلها، دیکتاتورها ومصلحین بزرگ به‌تنگ آمده بودند. درچند هفتهٔ اول به‌رغم صفیرگلوله که از همه جا بگوش می‌رسید، مردم به تظاهرات وشورش ادامه می‌دادند و هنگامی که آشکار شد آنان به چیزی کمتر از دمکراسی واقعی راضی نخواهند شد تصمیم ما بطور ناگهانی‌عوض شد وناوگان دریائی ایالات متحد ...، ٤ تفنگدار رادرساحل «سانتو دومینیگو» پیاده کرد و وظیفهٔ ارتش جمهوری دومنی‌نیکن را بعهده گرفت.

54. Joaquin Balaguer 55. Ramfis

www.ketabha.org

این اولین دخالت امریکا برای نجات دمکراسی بود وگرچه این دخالت به‌دوستان ما نیفزود (یکی از رهبران حزب سوسیال مسیحی به‌من گفت که اگر ایالات‌متحد از ابتدا دخالت نکرده بود، دومی‌نیکن نه «تروخیلوئی» داشت‌ونه «رامفیس» ونه«بالاگور»). با این‌حال کسی رانیزبا مادشمن نکرد. اما عده‌ای‌از سیاست ما که‌در پی تغییرات تدریجی‌وآهسته بودیم چندان راضی نبودند، چنانکه دکتر «لوئیس بالکرو[56]» عضو حزب میانه‌رو وطرفدار جدی ایالات‌متحد«یونیون سیویکا[57]»دراین مورد چنین اظهارنظرمی کرد:—«مقامات‌رسمی ایالات‌متحدسعی داشتند که ما را با چیزی کمتر از آنچه مقدور بود راضی کنند، چیزی در ردیف (بالاگور)، (کودتای نظامی) ویا (رامفیس). مامی‌دانستیم که (آزادی‌تدریجی) امری غیرممکن بود. ما ملتمان را می‌شناختیم اما مقامات امریکائی مردم ما را نمی‌شناختند.»

تروخیلوها— باپولهای مردم— رفته بودند. دولت جدیدبه‌ریاست «رافائل بونلی[58]» وهیأتی هفت نفره شامل یکی از قاتلین تروخیلو،ازکسانی تشکیل‌شد که سابقاً با تروخیلو زد وبندهائی داشتند، اما بعد از سی ودوسال زمامداری تروخیلو یافتن کسی که دستهای آلوده نداشته باشد به‌معجزه بیشتر مانند بود. دولت جدید ضعیف بود. این دولت حتی نتوانست جنایتکارانی را که در ارتش بودند دستگیر کند زیرا به‌قول یکی‌از اعضای دولت «بسیاری از نظامیان در این کار دست داشتند. اگر در این کار پافشاری می کردیم معلوم نبود کار به کجا می کشید» و تنها چند نفری از مأموران«اس—آی—ام»دستگیر شدند، هزاران نفربه‌خارج ازکشورگریختند، امابیشتر آنان آزادانه‌درکشور بسرمی‌برند وحتی به کار خود مشغولند.

حکومت جدید انجام انتخابات را وعده داد، اما پیش از آن می‌بایست مأموران کمیته های‌انتخاباتی،نگهبانان‌صندوقهای رأی،متصدیان‌نام‌نویسی برای انتخابات وغیره را به وظایف خویش آشنا ساخت. پس از سی و دوسال حکومت مطلقه فردی نمی‌شد مردم را درچنین‌مدت کوتاهی‌به‌اصول انتخابات آشنا کرد. دولت قانونی را به تصویب رساند (ماده ۵۸۹۱) که به‌موجب آن شرکت در انتخابات برای کلیهٔ کسانی که بین ۱۸ تا ۶۰ سال‌داشتند اجباری، و برای افراد

56. Luis Balquero 57. Union Civica 58. Rafael Bonnelly

www.ketabha.org

مسن‌تر یا کسانی که ۶۰ میل یا بیشتر ازمحل اخذ رأی فاصله داشتند اختیاری وبرای افراد نیروهای مسلح وپلیس ممنوع بود. به حرف، همهٔ احزاب قانونی حق‌شرکت درمبارزات انتخاباتی را یافتند. حزب کمونیست غیرقانونی ماند اما نیازی هم نبود که قانونی شود چون بسیار ضعیف بود، و هست. بجز این تا نوامبر ۱۹۶۲ آزادی کامل بر قرار بود.

درست است که چندنفری از چپ‌گرایان به‌اتهام اخلال درنظم، و درجریان تظاهراتی که گروهی از جوانان بیکار (موسوم به‌ببرها) راه انداختند وطی آن فروشگاهها را سنگباران کردندواتومبیلهای مقامات امریکائی را به‌آتش کشیدند، دستگیر شدند. اما روزنامه‌ها هرگز توقیف نشدند. همچنین تعداد زیادی از روزنامه‌ها، هفته نامه‌ها، ماهنامه‌ها وغیره که ناشر عقاید جناحهای چپ وراست افراطی بودند، آزادانه منتشر می‌شدند. آزادی بیان حتی به مقیاسی بیشتر از ایالات متحد رعایت می‌شد، زیرا صدهاسیاستمدار، آژیتاتور واصلاح‌طلب آشکارا با مردم در تماس بودند. اما حقیقت این بود که افراطیون ناتوان بودند. یکی می‌گفت: «مشکل ما این است که شعاری برای عنوان کردن نداریم.»

شگفت اینکه مسؤول این دو، یعنی «آزادی کامل» و«نداشتن‌شعار» روش دیکتاتور سابق‌بود. البته‌نه‌اینکه تصورشوداو جریان‌را به‌این‌نحو طرح‌ریزی کرد. بلکه به‌این سبب که تروخیلو و خانواده‌اش چندان آزمند بودند که بیش از ۷۱ درصد زمینهای قابل کشت وزرع و ۹۰ درصد تمام صنایع کشور را در اختیار داشتند. طبیعتاً تمام این سرمایه‌ها که شامل ۸۰ درصد کل دارائی آن روز جمهوری دومی‌نیکن بود به‌مالکیت دولت درآمد و خود بخود به‌دولتی سوسیالیستی بدل شد. در نتیجه کمونیستها نمی‌توانستند فریاد بزنند«که از اراضی سلب مالکیت کنید،» همچنان که ضد امریکائیان نیز نمی‌توانستند شعار بدهند: «انحصارهای ایالات‌متحد را ملی کنید.»

در دومی‌نیکن فقط سه شرکت عمدهٔ امریکائی فعالیت داشتند — وهنوز هم دارند، شرکت‌شکر پورتوریکوی جنوبی، شرکت«گرانادا» وابسته به«یونایتد فروت» وشرکت تلفن که طبق معمول هیچ وقت درست کار نمی‌کرد. کلیهٔ شرکتهای دیگر امریکائی اجباراً کارخانه‌ها وسهام خود را به‌تروخیلو فروخته بودند، وحتی این سه شرکت نیزمجبور به رقابت شدیدی با دولت بودند، تا

www.ketabha.org

بتوانند به‌حیات خود ادامه دهند، (بجز شرکت تلفن که بایستی ملی می‌شد). برای مثال شرکت شکرپورتوریکوی جنوبی تنها یک کارخانهٔ تصفیهٔ شکر داشت در حالی که دولت وارث سیزده کارخانه بود. به‌علاوه واسطه‌های معاملات نیز اغلب کارمندان دولتی دومی‌نیکن یا مؤسسات دومی‌نیکن بودند.

بیشتر مؤسساتی که از تروخیلو به‌دولت به‌ارث رسید، به‌همانگونه که‌در زمان ارباب سابق، به صورت بسیار خوبی‌اداره می‌شدند وبنابراین بسیار سودآور بودند. در نتیجه دولت توانست دستمزدها را تا ٤٠ درصد افزایش دهد و خشنودی کارگران را باعث شود. چنین فرصتی هرگز به‌دست هیچ دولتی نیفتاده است. این دولت می‌توانست بدون برخورد با مشکل پرداخت بها به‌تقسیم اراضی دست بزند یا بی‌آنکه مجبور باشد از هیچ شروع کند به تشکیل شرکتهای تعاونی‌اقدام کند، اقدام عمده‌واولیهٔ موردنیاز تعاونیهایعنی شکر،سوز،دامداری،ماشین‌آلات،راهها،بنادروحتی وسائل‌حمل ونقل همگی‌متعلق به‌دولت بود. دولت می‌توانست بدون به‌خطرانداختن‌صنایع، دست به‌تشکیل شرکتهای تعاونی صنعتی بزند. ومزارع عظیمی‌را که خانوادهٔ تروخیلو تنها به عنوان شکارگاه خصوصی از آن استفاده می کردند،به‌عنوان مزارع نمونه و آزمایشی جهت چند محصولی کردن فراورده‌های کشاورزی مورد استفاده قرار دهد. (حتی نفوذ کلیسا نیز به‌این خاطر که تا روزهای آخر از تروخیلو حمایت کرده بود، به‌حداقل تقلیل یافته بود. مردم فقط برای مراسم مذهبی به کلیسا می‌رفتند).

دولت موقتی وارث اقتصاد ورشکسته‌ای شد که وامهای بسیارو ذخیرهٔ ناچیزی داشت‌درعین حال به‌خاطر نبودن اقلیتی متنفذ مخالف با اصلاحات، این دولت می‌توانست به آسانی قوانین جدیدی برای دریافت مالیات تصاعدی از درآمدها وضع کند. همینکار را هم کرد. لایحهٔشمارهٔ ۵۹۱۱ (به‌تاریخ ۲۲ مه ۱۹۶۲) قانونی جامع(گرچه ملایم) بود که تا ۳۸درصد مالیات بر سود شرکتها و تا ٤٠ درصد مالیات بر درآمدها در آن پیش‌بینی‌شده بود.

همچنین‌دولت‌قانون‌اصلاحات‌ارضی(لایحه۵۸۷۹) را اعلام کرد که‌گرچه مبهم بود اما دولت را متعهد می کرد اراضی را به‌قطعات کوچک بین کشاورزان تقسیم کند و به‌آنان اعتبار بدهد وتشکیل تعاونیها وشرکتهای سهامی زراعی

www.ketabha.org

را تشویق کند و به‌دهقانان تکنولوژی کشاورزی جدید را بیاموزد. متأسفانه این برنامه از مرحلهٔ حرف تجاوز نکرد ویا وجودی که اولین بخش از زمینهای تقسیم شده به‌یمن ۵۰۰،۰۰۰ دلار وامی که به کشاورزان داده شد، نتایج درخشانی به‌بار آورد ناگهان متوقف شد.

دولت دومی‌نیکن نخست برای جلب سرمایه‌گذاری از طرف ایالات‌متحد (که واقعاً نیازی بدان نبود) قراردادی برای تضمین سرمایه‌گذاریهای ما امریکائیان امضا کرد که به‌ما حق می‌داد خواسته‌های خود را بر سیاستهای کلی دولت خاصه در اموری که به نحوی با سرمایه‌گذاریهای ما مربوط می‌شد تحمیل کنیم، سپس نشان داد که به‌جبههٔ ضد کاسترو که فکرآن از ما وپیشنهاد تشکیل آن از پاناما بود خواهد پیوست[۵۹]. وسرانجام آزادیهای واقعی‌وبزرگی را که به‌مردم داده بود، از بین برد. دولت‌دستور داد که همهٔ چپ‌گرایان«مزاحم» دستگیر شوند وعملا صدها نفرتبعید شدند. به‌قول یکی از کارمندان‌ادارهٔ‌اطلاعات ایالات متحد، دومی‌نیکن سرانجام ازخامی به‌پختگی رسید.

معنی این حرف ظاهراً آن بود که دومی‌نیکن آماده بود که انتخابات را آغاز کند.

تا آخر ۱۹۶۲ هیجده حزب قانونی در دومی‌نیکن فعالیت می کردند که سه‌تای آنها احزاب‌عمده‌ای‌بودند: «ناسیونال‌سیویک‌یونیون[۶۰]»، «حزب‌دمکراتیک انقلابی[۶۱]» و«جنبش چهاردهم‌ژوئن». دربین احزاب کوچکتر نیز«حزب سوسیال دمکرات[۶۲]» یا (آ. س. د) وجود داشت. قدیمی‌ترین ومعروف‌ترین این‌احزاب «ناسیونال سیویک‌یونیون» بود. اما این‌حزب بتدریج‌محبوبیتش را از دست داد زیرا رهبران آن تمایلات ارتجاعی افراطی داشتند. حزب‌دمکراتیک انقلابی به

---

۵۹. ایـن جبهه کـه پیشنهاد رسمی تشکیل آن را «گیلبرتو آریـاس Gilberto Arias» وزیر دارائی پاناماداد قرار بود به پیمان نظامی شبیه «ناتو» به‌منظور دفاع مشترك وهمچنین تعرض مشترك (شاید برای‌حمله دیگری‌به‌کوبا) منجر شود ومی‌بایست شامل‌کشورهای گواتمالا،السالوادور، نیکاراگواوهائیتی (کشورهای دیکتاتوری) و کستاریکـا و ونزوئلا می‌شد. اما این جبهه هرگز تشکیل نشد.

60. Nacional Civic Union (UCN) 61. Democratic Revolutionary Party (PRD) 62. Social Democratic Alliance (ASD)

www.ketabha.org

رهبری «خوان‌بوش[۶۳]» میانه‌رو بود. این حزب نیزگروهی‌از پیروان‌خود را که چپ‌گراتر بودند از دست‌داده بودو«خوان‌بوش» که همچون قهرمانی‌ملی ازتبعید بازگشته بود، کم کم اعتبار خود را از دست داد. با این‌حال‌در بین کشاورزان هنوز محبوبیت فراوانی داشت زیرا اولین کسی بود که‌به‌فکر متحد کردن‌دهقانان افتاده بود. «جنبش چهاردهم ژوئن» که‌قدرت فراوانی یافته بود به‌خاطرمسألهٔ کوبا دچار دو دستگی شد. جناح‌راست آن مخالف کاسترو بودوجناح چپ‌طرفدار کاسترو وبنابراین تحت تعقیب بودند.گروه اول در این زمان بردستگاه حزب مسلط بود.گروه دوم که (رسماً) از حزب طرد شده بودند از پشتیبانی بسیاری از اعضای حزب برخوردار بودند. در نتیجه رهبران راست‌گرای‌جنبش چهاردهم ژوئن اعلام کردند که در انتخابات شرکت نخواهند کرد به‌این ترتیب راهی‌ساده را برای‌گریز از سخمصه برگزیدند.

حزب سوسیال دمکرات (آ.س.د) تا آن حد میانه‌رو بود که نمی‌خواست صنایع و زمینهای بیشتری را ملی کند و در ضمن آن قدر چپ‌گرا بود که نمی‌خواست صنایع و اراضی تحت تصرف دولت را به بخش خصوصی واگذارد. اما این حزب برای پیروزی می‌بایست از پشتیبانی جوانانی‌برخوردار شود که در آن دوره از حزب ملی دومی نیکن که تمایلات نسبتاً چپ‌گرایانه‌ای داشت، طرفداری می کردند.

در دسامبر ۱۹۶۲ درست قبل از اینکه انتخابات عملی شود، ارباب کلیسا آشکارا «خوان‌بوش»را به کمونیست بودن متهم کردند. هیچ چیز بیش‌از این نمی‌توانست به‌انتخاب شدن «بوش» کمک کند. او به راحتی این اتهام را رد کرد و خود را قربانی توطئه‌راست‌گرایان معرفی کرد و در انتخابات پیروز شد. در طول نه‌ماه پس از آن مطالب زیادی را عنوان کرد که به‌نظر ارتش و ثروتمندان بسیار انقلابی واصلاح‌طلبانه می‌رسید، اما دست به‌عمل مهمی نزد. ضد کمونیستهای حرفه‌ای شروع به‌تحریک وایجاد مزاحمت کردند. آنچه بیش از همه این آشوبگران را ناراحت می کرد این بود که‌بوش به‌عنوان یک‌دمکرات واقعی از دستگیر کردن مخالفان تا هنگامی که عمل خلاف قانونی مرتکب نشده بودند، امتناع می کرد. بوش که بیشتر ایام سی‌ودوساله‌زمامداری‌تروخیلو

63. Juan Bosch

www.ketabha.org

را درتبعیدبسربرده بوداعلام کرد «ما برای شکنجه وتعقیب کسانی که جهان ـ بینی سیاسی دارند باز نگشته‌ایم.»

همین حرف به‌خودی خود برای کسانی‌چون خبرنگار روزنامهٔ منتشره‌در میامی که نوشت: «کمونیسم در جمهوری دومی‌نیکن بطرزی باور نکردنی‌و روزافزون پیشرفت می کند»سندی‌غیرقابل انکار بود. واضح است که این خبرنگار حتی نام یک وزیر کمونیست را در کابینه بوش نبرده بود.

وقتی‌گانگسترهای پیشین که اکنون در ارتش وطبقهٔ اشراف قدرت یافته بودند مطمئن شدند که نظر«دنیای آزاد» از « خوان‌پوش» برگشته است، دست بکار شدند. در یک کودتای برق آسای بدون خونریزی «خوان‌بوش» دستگیر، معزول و تبعید شد.

زندانها دوباره پرشدوجمهوری‌دومی‌نیکن‌بار دیگر— با شعار پرافتخارحفظ کشور از خطرتسلط کمونیسم— به‌زیریوغ دیکتاتوری سختگیر، کینه‌توز وخفقان‌آوری افتاد که این بار بیش از حد بیرحم وپوشالی وخشن‌بود. نیوزویک در این باره نوشت: «برای نجات دمکراسی از خطرتسلط کمونیسم، نفس‌دمکراسی نابود شد.»

www.ketabha.org

بخش چهار

شورشیان

www.ketabha.org

همهٔ دولتهای امریکای لاتین به‌طور دربست در خدمت اولیگارشی نیستند. همان گونه که دیده‌ایم مکزیک بر انقلاب دست یافته و کسی همچون «کاردناس» را داشته است.

در برزیل اولیگارشی وناسیونالیستها کشمکش دارند، وگرچه اکنون اولیگارشی به کمک ارتش در این سرزمین حکومت می کند، عاقبت کار روشن نیست. سه کشور دیگر نیز وجود دارد که در آنها اصلاحات اجتماعی فراوانی انجام گرفته است.

در هر سه این موارد انقلاب به‌فساد، ناکامی و خیانت منجر شده است. در «کستاریکا» خیانت چنان به کمال بوده است که از همهٔ اصلاحات اساسی بجز یکی بر جای نمانده. در «اوروگوئه» که انقلابی مسالمت‌آمیز داشته است، پیشرفت آن چنان کند است که به‌سیرقهقرائی گرائیده. در بولیوی که دگرگونی ساختمان آن پاک‌ترین وکامل‌ترین نمونهٔ انقلاب بوده است، ظاهراً پیشرفت و فساد دست در دست هم دارند.

با این همه، انقلاب به‌صورت بخشی از وجدان اجتماعی مردم این سه کشور در آمده است و وجود همین آگاهی ضمانتی است‌براینکه بتوان در این سه کشور به آینده‌ای درخشان — بدون برخورد — امید داشت.

www.ketabha.org

۱۴

کستاریکا

کستاریکا سالیان درازی از دمکراسی برخوردار بوده است.

این کشور کوچک اما حاصلخیزبا ۱،۲۰۰،۰۰۰ نفرجمعیت که ۹۰ درصدشان سفیدپوست‌اند و نسبت باسوادان آن بطور قابل‌ملاحظه‌ای بالاست خیلی کم دچار خونریزی شده‌است. کستاریکا اعتنائی به هیچ یک ازهمسایگانش ندارد. (حتی امروز به آنها با تحقیر نگاه می کند). وهیچ گونه رغبتی برای همراهی با آنها جهت پیوستن به‌فدراسیونها، اتحادیه‌ها و پیمانهای منطقه‌ای از خودنشان نداده است. کستاریکا به‌خلاف همسایگانش انتخابات آزادبسیاری بخود دید. وتحویل مسالمت‌آمیز قدرت از دولتی به‌دولت دیگر در آن بسیار اتفاق افتاده است.

با این‌حال، به‌قول یکی از تاریخ نویسان، کستاریکا نمونهٔ کاملی از «دموکراسی نوع توانگران» بوده است. انتخابات آزاد همیشه به‌این محدود می‌شده است که تودهٔ مردم از بین دو سرشناس یکی را انتخاب کنند و به‌او رأی بدهند، ومردمی که در دادن رأی آزادند در انتخاب اولیه نقشی ندارند.

با تمام این تفاصیل کستاریکا هرگز به‌سرزمین دو یا ده یا بیست زمیندار بزرگ بدل نشد. جمعیت این کشور نه از بردگان پیشین یا سرخپوستان شکست خورده بلکه از مهاجران جدید که در مقابل انواع بردگی مقاومت می کنند، تشکیل‌شده‌است‌وبه همین‌سبب این کشور ازخطرفوق‌العاده‌نیرومندشدن زمینداران بزرگ به‌دور مانده است. درست است که چند زمیندار بزرگ‌در این کشورهستند اما بیشتر دهقانان بر زمین خود، نه کس دیگری کارمی کنند. این سخن بدان معنی نیست که کستاریکا به اصلاحات ارضی نیاز ندارد (به‌عکس نیاز دارد:

www.ketabha.org

از ۴۷،۲۸۶ مزرعه ۴۴،۶۷۴ مزرعه یعنی ۹۴/۵ درصد جمعاً ۳۸/۸ درصد اراضی زراعتی را دارند. ۵۹/۳ درصد مزارع فقط ۶/۷ درصد اراضی را تشکیل می‌دهند وفقط ۵۰ مزرعه یعنی یکدهم درصد تعداد کل مزارع ۲۰/۹۵ درصد زمینها را در بر می‌گیرند). با این حال توزیع اراضی در کستاریکا از هر یک از کشورهای امریکای لاتین منصفانه‌تر است.

مردی بود که به‌اعتقاد مردم کستاریکا می‌خواست این وضع را از این نیز منصفانه‌تر کند او «خوزه (په‌په) فیگورس[1]»بود که موجد بزرگترین امید و نومیدی برای مردم کشورش‌شد.

«فیگورس» مانند پدر و مادرش که از«کاتالونیا[2]» (اسپانیا) مهاجرت کرده بودند زمیندار بود. در ۱۹۰۶ به‌دنیا آمد و در زادگاهش به‌تحصیل پرداخت وسپس رهسپار دانشگاه «لیسو[3]» در«سان خوزه[4]» پایتخت شد وسرانجام به‌ایالات متحد رفت و در دانشگاه« ام— آی— تی» به‌تحصیل پرداخت. در سال ۱۹۲۸ پس از بازگشت به کستاریکا قلمستان کم حاصلی را خرید ونام آن را« لالوچا[5]» (تلاش) گذاشت و به کمک تکنولوژی جدید آن را به‌ملکی سودآور وگرانبها تبدیل کرد وصدها نفر را در آن بکارگماشت. او که به‌اقتصاد وسیاست علاقه داشت با سخنرانی تندی که در ۱۹۴۲ در رادیو علیه رئیس جمهور «رافائل کالدرون‌گواردیا[6]» ایراد کرد رسماً وارد سیاست شد، به‌زندان افتاد و به‌خارج تبعید شد، مخالفان را گرد خود جمع کرد وحزب‌سوسیال دمکرات را تشکیل دادوبرای شرکت در انتخابات ۱۹۴۴ به کستاریکا بازگشت.

شاید برای درک دقیق‌تری از موقعیت بعدی او توجه به‌این حقیقت بیفایده نباشد که بدون هیچ تردیدی به«اتی‌لیویولات[7]»ناشر محافظه کار روزنامهٔ «ال‌دیاریو—د— کستاریکا[8]»پیوست‌تااز کاندیدای‌محافظه کاران«لئون کورتس[9]» پشتیبانی کند. که البته این کاندیدا شکست خورد.

اما در ۱۹۴۸ جبههٔ «یولات—فیگورس»دوباره‌در مبارزات‌انتخاباتی‌شرکت

1. Jose (Pepe) Figueres
2. Catalonia 3. Liceo 4. San Jose 5. La Lucha
6. Rafael Calderon Guardia 7. Otilio Ulate
8. El Diario de Costa Rica 9. Leon Cortes

www.ketabha.org

کرد واین بار کاندیدا خود «یولات» بود.

«یولات» پیروز شد. اما رئیس‌جمهوری که در انتخابات شکست خورده بود کنگره را واداشت تا او را به‌عنوان رئیس‌جمهوری برگزیند. جنگی داخلی درگرفت. نیروی دفاع ملی از دولت حمایت کرد اما نیروهای‌طرفدار فیگورس آنان را شکست دادند. سپس «په‌په» حکومتی انقلابی وموقت به‌ریاست خودش تشکیل داد وقبل از اینکه حکومت رابه«یولات» بسپارد مالیات سرمایه‌ها را ۱۰ درصد افزایش داد، بانکهارا ملی کردوستایش‌مردم سراسرقاره را برانگیخت.

تا سال ۱۹۵۳ در حالی که«یولات» هیچ کاری نمی کرد« فیگورس» درمزرعهٔ خود به کار مشغول بود، از همسر خود(که امریکائی بود) جداشد و سفری به‌امریکا کرد و با دختر دیگری ازهموطنان‌امریکائی‌ما ازدواج کرد،حزب سوسیال دمکرات را منحل کرد و حزب جدیدی به‌نام حزب آزادی‌ملی تأسیس کرد. طبیعتاً خودش کاندیدای ریاست جمهوری از طرف این حزب شد.

رقیب او در انتخابات ۱۹۵۳ یکی از اعضای دولت «یولات» به‌نام «ساریواچاندی خیمه‌نز[10]» بود. فیگورس در انتخابات پیروز شد و تا سال ۱۹۵۸ بر کستاریکا حکومت کرد.

همهٔ مردم امریکای لاتین انتظار داشتند که دورانی از عدالت اجتماعی را بچشم ببینند. همهٔ مردم امریکای لاتین انتظار انقلابی ملی‌را داشتند.فیگورس به‌داشتن تمایلات ضد کمونیستی وضد امپریالیستی شهرت داشت، طرفدارصنعتی کردن کشور به کمک سرمایه‌های داخلی یا به کمک سرمایه‌گذاری دولتی و مخالف سرمایه‌گذاری خارجی بود.« په‌په» در ماه اوت ۱۹۵۳ (دو ماه پیش از در دست‌گرفتن زمام امور کشور به‌عنوان رئیس‌جمهوری)در روزنامهٔ «نیولیدر[11]» نوشته بود:

> «تملک بخش بزرگی از خاک یا اقتصاد یک کشور از طرف سرمایه‌های خارجی به‌منزلهٔ اشغال اقتصادی آن کشور است. من می‌دانم که این خیال بافی نیست. من که شهروندی از یک جمهوری موز هستم این را می‌دانم که داشتن دولتی در درون دولت دیگرچه‌مفهومی‌دارد، می‌دانم

10. Mario Echandi Jimenez 11. New Leader

www.ketabha.org

که بازی کردن نقش میزبان برای مهمانان صاحب امتیازی که از قوانین کشور میزبان پیروی نمی کنند بلکه برای خود قوانینی دارند که تحت فشار اشغال اقتصادی تحمیلشان کرده‌اند، یعنی چه... مالکیت بزرگ یعنی... وسیله‌ای برای محدود کردن‌قدرت حکومت محلی است بخصوص هنگامی که به‌وسیلهٔ «وامهای قراردادی» و «امتیازات توأم با تبعیض» از آنگونه که شرکتهای استعماری از کشورهای ضعیف گرفته‌اند، عمل‌می کند.عاقلانه است که‌ایالات متحد به‌اشغال اقتصادی کشورهای کوچک پایان دهد.»

اما «فیگورس» به‌جای اینکه از امریکا بخواهد که به این اشغال خاتمه دهد، اطمینان داد که سالها در کستاریکا خواهیم ماند. او با «یونایتدفروت» پیمانی بست که طبق آن فقط ۳۰ درصد از منافع، به کستاریکا می‌رسید. «یونایتدفروت» که از این موفقیت سرمست بود به سایر جمهوریهای موز فشار آورد تاهمگی پیمانهای مشابهی امضا کنند و به‌این ترتیب به‌یمن اقدام «فیگورس» موقعیت «یونایتدفروت» در امریکای مرکزی بهتر شد.

فیگورس زمانی به‌جمعی از امریکائیان اندرز داده بود که از سرمایه‌گذاری در کستاریکا دست بردارند: «لطفاً برای درمان بیماری ما داروئی‌تجویز نکنید که باعث تشدید ناراحتی‌مابشود.» با این‌حال به‌عنوان رئیس‌جمهوری نه تنها امریکائیان را در کستاریکا نگاه داشت بلکه با دادن امتیاز ات جدیدی به شرکت «استانداردفروت» برای ایجاد مزارع موز در زمینهای ساحل اقیانوس اطلس به‌قدرت امریکا افزود.

خیانت فیگورس به‌بهای از دست دادن محبوبیتش تمام شد. درانتخابات ۱۹۵۸ کاندیدای حزب آزادی ملی «فرانسیسکو اورلیچ[12]» که از دوستان نزدیک «په‌په» و وزیر تأسیسات عمومی او بود شکست خورد. درعوض «ماریواچاندی[13]» که پنج سال پیش از فیگورس شکست خورده بود، به‌پیروزی رسید. حکومت ارتجاعی «اچاندی» حتی از فیگورس نیز بدتر بود. به‌این جهت در ۱۹۶۲ سرانجام «اورلیچ» به ریاست‌جمهوری رسید. او بی‌درنگ برآن شد که

12. Francisco Orilich 13. Mario Echandi

www.ketabha.org

ثابت کند حتی می‌تواند از «اچاندی» ارتجاعی‌تر باشد. به همین سبب همهٔ مخالفان خود را قلع و قمع کرد، روزنامهٔ «آدلانته[14]» را که به آزادی (وبدون داشتن موفقیت چشمگیری) در دوران «اچاندی» منتشر می‌شد توقیف کرد، وبجای اقدام به‌اصلاحات اساسی وقت خویش را صرف توطئه‌چینی برای ساقط کردن حکومت کوبا کرد (و بالطبع برای دریافت پول به‌ایالات متحد روآورد).

«فیگورس» این بار از طریق «اورلیچ» بقدرت رسید. اما او به رغم ثروت سرشارش در کستاریکا — کارخانهٔ شرابسازی، مزرعهٔ قهوه، و خسارت قابل توجهی که به جبران زیانهای وارده به‌املاکش در انقلاب ۱۹۴۸ دریافت کرد — دیگرعلاقه چندانی به‌ماندن در وطن نداشت. در عوض، علایق فعلی سیاسی‌اش بیشتر جنبه‌های بین‌المللی داشت، غالباً به سفر می‌رفت و نطق و خطابه ایراد می‌کرد — خاصه در ایالات‌متحد تحت سرپرستی او و حمایت حزب اتحاد انقلابی ملی پرو و حزب «آکسیون دمکراتیکا»ی‌ونزوئلا و مرکز جهانی تحقیقات امور کارگری در نیویورک که هزینهٔ آن را بنیاد کاپلان[15] تأمین می‌کند «مدرسه»ای عجیب به‌نام «مؤسسهٔ بین‌المللی تحصیلات سیاسی[16]» در تپه‌های زیبای اطراف «سان‌خوزه» ایجاد شد.

این مؤسسه به‌مرکز فعالیتهای‌ضدانقلابی‌درامریکای‌لاتین بدل شده‌است. این مؤسسه را کشیشی به‌نام «بنیامین‌نونز[17]» اداره می‌کند که در ۱۹۴۸ قاضی عسکر نیروهای‌انقلابی«فیگورس» بود، واستادان آن‌را کارشناسان ایالات متحد وامریکای‌لاتین تشکیل‌می‌دهند. پس‌از مشاهدات طولانی‌وگفتگوهای‌طولانی‌تربا «نونز» دریافتم چرا بعضی از مردم امریکای لاتین این مؤسسه را به‌عنوان «کمینترن کاپیتالیسم» می‌خوانند و حمایت کنندگان مشهور این مؤسسه از قبیل «فیگورس»، «بتانکورت» و «هایادلاتوره» را به‌نام «پیامبران پولیت بوروی کاپیتالیسم» می‌شناسند. تشخیص من این است که منظور کلی از احداث این مؤسسه چنان که مؤسسین آن ادعا می‌کنند این نبوده که به‌امریکائیان لاتین

---

14. Adelante

۱۵. ژاکوب کاپلان Jacob Kaplan که بخشی‌از ثروت‌خویش را از کوبای زمان باتیستا و جمهوری دومی‌نیکن (در زمان تروخیلو) بدست آورد.

16. International Institute for Political Education

17. Benjamin Nunez

www.ketabha.org

بیاموزند چگونه بدون انقلاب می‌توان به‌اصلاحات اساسی دست یافت، بلکه‌این است که به‌امریکائیان لاتین بقبولانند که‌بهترین راه برای توسعه، سرمایه‌گذاری بیشتر ایالات‌متحد است. این یکی از عجیب‌ترین راههائی است که برای پیروزی مجدد، در مؤسسهٔ تحصیلات سیاسی سان خوزه تدریس می‌شود.

صرف‌نظر از «فیگورس» و حزب آزادی ملی او هنوز می‌توان به‌آینده کستاریکا امید داشت. بانکهای این کشور ملی شده‌اند. هیأت مدیرهٔ سازمان برنامهٔ آن از مردانی‌لایق و قابل‌احترام‌تشکیل‌شده است. کلیسا که‌در این کشور هرگز اقدامی علیه اصلاحات نکرده است، نیروئی غیرسیاسی است. مدارس و آموزگاران آن کفاف نیازهای کشور را می کند. و از همه مهمتر این کشور ارتش منظمی ندارد و مأموران دستگاههای امنیتی این کشورکه غیرنظامی‌اند هرگز آلت‌دست اقلیت متنفذ و ثروتمند نبوده‌اند. اکنون کستاریکا به‌رهبری نیاز دارد که فقط به‌زندگی و شرایط زندگی مردم میهن خویش بیندیشد.

www.ketabha.org

۱۵

اوروگوئه

کارشناسان امور اوروگوئه دهها سال است که از این کشور به‌عنوان «مدینه فاضله سیاسی و اقتصادی» یاد می کنند. اوروگوئه که از ایالت نبراسکا کوچکتر است و در کرانه جنوبی اقیانوس اطلس بین دوغول بزرگ امریکای جنوبی یعنی برزیل و آرژانتین قرارگرفته ، اولین کشور جهان است که در آن قوانین تأمین اجتماعی برقرار شد. قانون ۸ ساعت کار در روز پیش از ایالات متحد، مالکیت دولت برانحصارهای بزرگ، پیش از انقلاب روسیه، وسنتهای پا برجای آزادیخواهی پیش از آنکه انتخابات آزاد در بسیاری از دولتهای امریکای لاتین بعمل آید در این کشور برقرار شده بود. در ۱۸۸۵، یکی از نویسندگان انگلیسی این کشور را «جمهوری بی‌نقص» نامید.

اما اوروگوئه بی‌نقص نیست. نابسامانیهای اقتصادی آن — بیکاری و رکود اقتصادی — موقتی نیستند، بلکه سراپای اقتصاد کشور بیمار است. دستگاه اجرائی نالایق دولتی آن ناشی از انتخابات بدنیست ، بلکه تمامی دستگاه سیاسی کشور ناتوان است. شیوهٔ زندگی در این کشور — که مشخصه آن رشوه‌خواری است — نشان دهندهٔ سقوطی کوتاه مدت نیست، بلکه ترکیب اصول اخلاقی آن مسموم است.

اوروگوئه که‌قانوناً بخشی‌ازسرزمینهای‌تحت‌الحمایهٔ اسپانیادر«ریودلاپلاتا[1]» بود و به وسیلهٔ رودخانهٔ «پلاتا» از آرژانتین جدا می‌شود تا قرن هفدهم مسکن سرخپوستانی وحشی‌وبدوی‌از قبایل«چاروآ[2]» بود، که‌شکارسفیدپوستان‌را ورزش‌و تفریح می‌دانستند. در ۱۶۰۳ «هرناندوآریاس[3]» اولین حکمران مستعمره که در

1. Río e la Plata 2. Charrua 3. Hernando Arias

www.ketabha.org

همانجا سرا زاده شده بود دستور داد یکصد گاو و یکصد مادیان و یکصد اسب را از رودخانه بگذرانند و دیری نپائید که گاوچرانان بی‌زمین آرژانتین برای یافتن گله‌های جدید از رودخانه گذشتند. این گاوچرانان، چابک، پرتحرک، نیرومند و سرسخت با بی‌رحمی تمام، به تعقیب سرخپوستان «چاروآ» پرداختند و آنان را از اوروگوئه راندند و بدینگونه ملتی جدید در اوروگوئه جاگیر شد.

جنگ بین انگلیس و اسپانیا در ۱۸۰۷ موجب شد که نیروهای اشغالگر انگلیسی در «مونته‌ویدئو[4]» پایتخت زیبای اوروگوئه، در دهانهٔ رودخانهٔ «پلاتا» پیاده شوند. با این جنگ سوداگران انگلیسی و به‌دنبال آنان رونق و اعتبار همراه با احساسی از استقلال و جدائی از بقیهٔ این مستعمره به «مونته‌ویدئو» آمد. به‌این ترتیب هنگامی که آرژانتین در ۱۸۱۰ به تسلط اسپانیا پایان داد، سوداگران مونته‌ویدئو از قبول «بوینوس‌آیرس» به‌عنوان دولت جدید سر باز زدند. اما از نظر گاوچرانان فقیر سراسر مملکت، که از ثروت و رونق مونته‌ویدئو بهره‌ای نبرده بودند، آرژانتین هنوز کشور آنان بود. بنابراین ضمن اعلام وابستگی خود به‌آرژانتین به‌مونته‌ویدئو اعلان جنگ دادند.

رهبر این گاوچرانان مردی خوش قیافه با بینی عقابی به‌نام «خوزه‌گاروا‌سیو آرتیگاس[5]» بود که یکی از شریف‌ترین قهرمانان تاریخ امریکای لاتین بشمار می‌رود. مردی فسادناپذیر و خستگی‌ناپذیر و ایدآلیستی خود ساخته و خود آموخته بود که هفته‌ها قانون اساسی امریکا را مطالعه می‌کرد، ماهها اصلاحات ارضی در امریکای لاتین را طرح می‌ریخت وسالها با همهٔ خود کامگان می‌جنگید. او با گروههائی کوچک ازگاوچرانان ناآزموده که باسلاحهای ابتدائی و اندک، مسلح بودند در برابر سپاههای بزرگی جنگید و در همهٔ این جنگها بجز اولین نبردش، شکست خورد و در تمام این جنگها از احترام و ستایش تزلزل‌ناپذیر همان مردانی که تحت رهبری او شکست می‌خوردند، برخوردار بود. تنها موفقیت اساسی او تشکیل «لیگافدرال[6]»، نوعی حکومت فدرال ایالتی شبیه ایالات‌متحد، بود که مدت کوتاهی دوام یافت. آرتیگاس که هنوز به‌عنوان حامی مردم آزاده از او یاد می‌شود قهرمان ملی اوروگوئه است.

انگلیس سرانجام در ۱۸۲۸ به‌اوروگوئه استقلال داد. این کشور به‌امید

4. Montevideo 5. Jose Garvasio Artigas 6. Liga Federal

www.ketabha.org

دردست داشتن بازارهای «ریودلاپلاتا» دولتهای برزیل و آرژانتین را به‌شناسائی حکومت اوروگوئه به‌عنوان دولتی مستقل با ۶۰،۰۰۰ نفر سکنه وادار کرد.

اما استقلال این کشور را آرام نکرد. مونته ویدئو که دائماً در معرض حمله بود به‌قول نویسنده فرانسوی «الکساندر دوما» به «تروا»ی جدید بدل شده بود. در طول یکی از این حملات — محاصره ۹ ساله ویدئو از طرف نیروهای «خوآن مانوئل دروساس[7]» دیکتاتور آرژانتینی — اهالی اوروگوئه که به‌طرفداری «روساس» می‌جنگیدند علائم سفید بر لباس خود می‌زدند. مدافعین مونته‌ویدئو رنگ مورد علاقه میهن‌پرست تبعیدی ایتالیائی — یوسف‌گاریبالدی — را برای خویش برگزیدند. و بدین ترتیب دو حزب سنتی اوروگوئه یعنی «بلانکو[8]» و «کلرادو[9]» بوجود آمد.

روساس شکست خورد و کلرادوها به‌حکومت رسیدند. حکومت — نسبتاً بد — آنان تا ظهوردومین قهرمان بزرگ اوروگوئه یعنی «خوزه باتل اوردونز[10]» ادامه داشت.

«باتل» که فرزند یکی از رؤسای جمهوری وابسته به کلرادو بود به‌سال ۱۸۵۶ درخانواده‌ای‌سیاست‌پیشه زاده شد. درجوانی بشدت تحت‌تأثیرفلسفهٔ تحققی فلاسفه‌فرانسه‌و آرمان‌گرائی‌فلاسفه‌آلمان وسپس تا حدودی‌تحت‌تأثیرمارکس که عقایدش به‌صورت دست دوم از طرف اقتصاددانان دانشگاهی که به‌اروپا سفر کرده بودند به‌اوروگوئه وارد شده بود، قرارگرفت، بااین‌سوابق فلسفی روزنامه «ال‌دیا[11]» را تأسیس کرد و خودش سردبیری آن را بعهده‌گرفت. این روزنامه به سرعت به‌مهمترین روزنامهٔ اوروگوئه مبدل شد (وهنوز هم هست) و «باتل» با استفاده از ستونهای این روزنامه به‌تبلیغ برای اصلاحات پرداخت. اونوشت: «فاصلهٔ عظیم بین توانگران و ناداران باعث بی‌عدالتیهای بزرگ است. این‌فاصله باید کم شود — و این وظیفهٔ دولت است که به‌انجام این مهم بپردازد.» «باتل» در دو دورهٔ ریاست‌جمهوری‌اش(۱۹۰۷—۱۹۰۳و۱۹۱۵—۱۹۱۱)به‌آنچه‌گفته بود عمل کرد. قوانین‌اجتماعی بسیاری‌را از تصویب‌گذراند(یاآنقدر زنده ماند تا از نفوذ خود برای تصویب این قوانین استفاده کند)، که از آن جمله‌اند: هشت

7. Juan Manuel de Rosas 8. Blanco 9. Colorado
10. Jose Batlle y ordonez 11. El Dia

www.ketabha.org

ساعت کار در روز، یک روز استراحت در ازای پنج روز کار، جبران خسارت از کار افتادگی، حداقل دستمزد، مستمری ایام بیکاری، حقوق و مستمری ایام پیری، و مرخصی با استفاده از حقوق. همچنین طلاق را قانونی کرد، اعدام و نیز گاوبازی را ممنوع کرد، بانک رهنی دولتی بوجود آورد و تحصیل را تا دانشگاه رایگان کرد. برای تأمین این هزینه‌ها مالیاتهائی برای سرمایه‌ها، املاک، بیمه، دادوستد، سودها، مسابقات اسب‌دوانی و وسایل تجملی تعیین کرد، اما او به مالیات بردرآمد اعتقاد نداشت، زیرا می‌گفت که مالیات بردرآمد مانع فعالیت و تحرک افراد می‌شود.

به‌موجب قانون اساسی ۱۸۳۰ هیچ رئیس‌جمهوری حق نداشت، بیش از دوبار به‌ریاست‌جمهوری انتخاب شود. «باتل» داوطلبانه از این قانون اطاعت کرد. اما تا قبل از درگذشتش در ۱۹۲۹ نفوذ او برقرار ماند و در همهٔ این مدت شیپور انقلاب اجتماعی بگوش می‌رسید. شرکتهای بیمه، راه آهن، برق و نوشابه‌های الکلی ملی شد. دولت به‌تأسیس شرکتهای نفت، سیمان، تهیه و بسته‌بندی گوشت، کنسروسازی دست زد و اداره بانکهای عمده را بعهده‌گرفت. در ۱۹۱۹ امور کلیسا بکلی از دولت جدا شد، این جدائی آنچنان کامل انجام شد که حتی تعطیلات مذهبی نیز نامهای غیرمذهبی بخودگرفت، ازجمله عید میلاد بدل به «روز خانواده» شد. «باتل» همچنین آراء دادگاه عالی را غیر قابل تخلف و دستگیری، جستجو و زندانی کردن افراد را بدون حکم دادگاه غیر قانونی اعلام کرد و با صدور این فرمان که اعضای هیأت دولت نیز بایستی با رأی مردم انتخاب شوند قدرت رئیس‌جمهوری را کاهش داد.

«باتل» می‌خواست برای جلوگیری از قدرتمند شدن بیش از اندازه هر یک از اهالی اوروگوئه دورهٔ چهارساله ریاست جمهوری‌را بکلی از میان بردارد. اما تا سال ۱۹۵۲ که برادرزاده‌اش «لوئیس باتل برس[12]» رئیس جمهوری شد این خواست او جامهٔ عمل نپوشید. از آن به بعد دولت اوروگوئه را شورائی متشکل از ۹ عضو منتخب اداره می‌کند. از آنجا که هر دو حزب (بلانکو و کلرادو) از جناحهای مختلفی تشکیل شده‌اند، ترکیب شورای دولتی به‌این نحو پیش‌بینی شد. شش عضو از جناح قوی حزب اکثریت، دو عضو از جناح

12. Luis Batlle Berres

www.ketabha.org

قوی حزب اقلیت، ویک عضو از جناح ضعیف حزب دوم. به‌این ترتیب شورا هیچ‌گاه نماینده‌ای از جناح ضعیف‌تر حزب اکثریت نخواهد داشت‌گو اینکه امکان دارد این جناح آرائی بیش از تمام جناحهای حزب رقیب بدست آورده باشد. تنها به‌خاطر «پروتکل» سیاسی چهار نفر از اعضای جناح قوی‌تر حزب اکثریت هرکدام برای مدت یک سال وظایف ریاست جمهوری را بعهده می‌گیرند اما داشتن عنوان ریاست‌جمهوری به‌آنان قدرتی بیش از هیچ یک از سایر اعضای انجمن نمی‌دهد.

با این ترتیب و با به‌وجود آوردن دولتی غیرمقتدر منظور باتل از تغییر چهرهٔ اوروگوئه کاملاعملی شد. یکی‌ازکارشناسان امور امریکای لاتین می‌گوید: —«نه هیتلر،نه‌ناپلئون، نه‌آتاتورک ونه‌گاندی، هیچ کدام نتوانستند به اندازهٔ باتل بر جریانات کشور خویش تأثیربگذارند»درحقیقت «باتل» یکی ازپیشگامان بزرگ وراستین جهان درحمایت از اصلاحات و عدالت اجتماعی بود.

اما آنچه باتل و پیروانش نتوانستند پیش‌بینی کنند این بود که دولت آنان برای توفیق در تأمین هزینه‌های جامعه بایستی به‌منابع داخلی متکی باشد. اوروگوئه فاقد منابع معدنی است، نفت ندارد و در واقع هیچ نوع منابع ارضی بجز مزارع خود ندارد. تنها کالای صادراتی آن گوشت، پوست وپشم‌است وصنایع آن‌موجودیت‌خودرا مدیون‌مواد خام‌وارداتی است. اما«باتل»به‌جای بذل توجه به کلیهٔ نقاط کشور فقط پایتخت را مورد توجه قرار داد و با برقرارکردن تعرفه‌های سنگین گمرکی‌به‌توسعهٔ صنایع‌محلی دراطراف مونته‌ویدئو کمک کرد.

حتی‌تعرفه‌های‌گمرکی کاری‌ازپیش‌نبرد. بنابراین در ۱۹۳۱ حزب کلرادو سیستم پیچیدهٔ ارزی را برای کمک‌به‌صنایع‌داخلی برقرارکرد که بر طبق آن نرخ خرید وفروش ارز برای کالاهای صادراتی ومواد اولیه مورد نیاز وارداتی‌متفاوت بود. با توسعه صنایع در اطراف «مونته‌ویدئو» دامداران داخلی وکشاورزان، مزارع را رها کردند و به‌پایتخت روی آوردند (اکنون بیش از یک سوم‌از ۲،۸۰۰،۰۰۰ نفر جمعیت اوروگوئه درمونته‌ویدئو اقامت دارند). و به‌تدریج باکاهش درآمد مزارع ودامها، کشاورزان ودامداران از خرید ماشین‌آلات و کودهای شیمیائی باز ماندند و این باعث ازهم پاشیدگی بیشتر مزارع شد. امروز بر حسب برآوردهای سازمان جهانی خواربار وکشاورزی وابسته به‌سازمان

www.ketabha.org

ملل مزارع اوروگوئه به‌میزان یک سوم ظرفیت خود فراورده تولید می کنند.

مراتع مفلوک یعنی دامهای مفلوک وچون قیمت خرده‌فروشی گوشت در داخلهٔ کشور از طرف دولت کنترل می‌شد کارخانه‌های بسته‌بندی گوشت سود-آور نبود. در نتیجه صدورگوشت یعنی دومین محصول صادراتی اوروگوئه بشدت کاهش یافت و این در حالی بود که قاچاق دام به‌برزیل فزونی می‌گرفت. طبق تخمین منابع دولتی از سال ۱۹۵۶ سالیانه در حدود ۳۰۰،۰۰۰ رأس دام به‌طور قاچاق به‌برزیل برده می‌شود.

با این‌حال، به‌آن جهت که حزب« باتل» بالاترین سطح زندگی را برای مردم‌اوروگوئه به‌ارمغان آورده است، عده بسیار معدودی خواهان تغییر وضع فعلی‌اند. پروفسور« لوئیس هانک[13]» استاد تاریخ امریکای لاتین در این باره می‌نویسد: «شیوهٔ زندگی کنونی دراوروگوئه بر اساس تأمین اجتماعی از طرف دولت استوار شده است، و هیچ سیاستمداری نمی‌تواند با پشتیبانی ازکاهش کمک دولت در امور اجتماعی امیدی به پیروزی داشته باشد.» چنین بنظر می‌رسید که حزب« کلرادو» سالها حکومت اوروگوئه را در دست داشته باشد.

اما وقتی در یک روزگرم ماه نوامبر ۱۹۵۸ نتایج انتخابات معلوم شد بنظر رسید که حتی مونته‌ویدئو نیز به حزب «بلانکو» پیوسته است. پس‌از۹۳ سال دوران حکومت« کلرادوها»بسر رسیده بود. حزب« بلانکو»پس از پیروزی ارزش برابری پزو را آزاد کرد، سهمیه وارداتی را از بین برد، حقوق گمرکی بر اجناس وارداتی را طبق قوانین ومقررات بخصوصی معین کرد، (دولت پیشین حقوق‌گمرکی بر کالای وارداتی را به‌دلخواه وبه‌عنوان سلاحی‌علیه یا له صاحبان صنایع بکار می‌برد). برای اولین بار قانون مالیات بردرآمد بسیار ملایمی وضع کرد، قوانین قبلی مالیات بر سود را با مقررات جدیدی ترمیم کرد که بر طبق آن سرمایه‌گذاری جدید از آزادی‌بیشتری برخوردار بود وصنایع وفراورده‌های جدید برای دو سال وصنایع صادراتی برای همیشه‌از مالیات معاف شد.

در هر حال‌حزب «بلانکو» به رهبری «بنیتوناردون[14]» که سابقاً عضو حزب « کلرادو»بودوبعدها گویندهٔ‌رادیوشد، به‌رغم اینکه رهبرحزب‌درمونته‌ویدئوزاده‌شده

13. Luis Hanke 14. Benito Nardone

www.ketabha.org

بود، بتمامی، مدافع روستاها ومزارع کشورشد، ونیز ارتش مونته‌ویدئورا بکلی تغییر سازمان داد. ارتش ده هزار نفری اوروگوئه که بیشتر نفرات آن را افرادی جاهل وبیکار تشکیل می‌دادند، بندرت در سیاست اوروگوئه اثری داشتند. در این زمان به ارتش آموزش لازم برای مقابله با «اغتشاشات داخلی» ودفاع از «بنیادهای دمکراتیک» داده شد. توانائی ارتش جدید هنگامی که با هجوم به کوبا درآوریل ۱۹۶۱، بزرگترین تظاهرات ضد امریکائی در تاریخ اوروگوئه برپا شد، به‌نحو چشمگیری آشکار گردید. ارتش که با همهٔ نیرو دربرابر تظاهرکنندگان قرار گرفت به‌آنان فهماند که بایستی مواظب رفتار خود باشند.

تصادفاً «ناردون» در سازمان دادن به‌گروههای ضربت ضد کمونیستی، بسیار کارآمد بود. یکی از این گروهها به‌نام «آلرتا[15]» دارای سازمانی شبیه «مردان دقیقه‌ای[16]» ما بود، که مأموران ارتشی «در خارج از وقت خدمت» به آنان تعلیمات نظامی می‌دادند ومسلحشان می‌کردند. یکی دیگر از این گروهها «مدل[17]» (اتحادیهٔ دانشجویان برای دفاع از آزادی) بود. اعضای این گروه بمبهای بدبو به‌میان تظاهرکنندگان دانشگاهی می‌انداختند، رهبران گروههای مخالف را کتک می‌زدند، و در سال ۱۹۶۲ با چاقو یا آهن گداخته صلیب شکسته را بر بدن عدهٔ زیادی از دانشجویان «کمونیست» نقش زدند. دو تن از کسانی که به‌این شکنجه دچار شدند دو دختر دانشجو بودند که سینه‌هایشان را بریدند وشمع آجین کردند — یکی از این دو دختر، دانشجوئی بود اهل پاراگوئه که تنها «جنایت» او صحبت کردن دربارهٔ جنایتهای دیکتاتور پاراگوئه یعنی «استروسنر» بود.

از ظاهر امر برمی‌آید که ایالات‌متحد از حکومت حزب «بلانکو» واقعاً خشنود است. اوروگوئه با پیروی از پیشنهادهای بنیاد پولی بین‌المللی سهمیه وارداتی کشورهای مختلف را که دولت قبلی بشدت مراعات می‌کرد، به کنار گذاشت.

---

15. Alerta

۱۶. مردان دقیقه‌ای ـ تیراندازان و پارتیزانهای انقلاب امریکا بودند که در هرحال و هر شرایطی می‌بایست ظرف یك دقیقه آمادهٔ کارزار شوند. این مردان تحت تعلیمات دقیق نظامی قرار می‌گرفتند.

17. MEDL

www.ketabha.org

این بدان معنی بود که کالاهای امریکائی می‌توانست بیشتر و سریعتر وارد اوروگوئه‌شود. به‌علاوه زمینداران بزرگ اوروگوئه کارشان دوباره رونق گرفت. صادرات‌پشم‌افزایش یافت واین‌باعث شد که‌طرحهای جدیدی برای بهبود کیفیت چراگاهها به‌مرحلهٔ‌اجرا درآید و این افزایش محصولات دامداری را موجب شد.

اما این پیشرفتها به‌هیچ وجه شرایط زندگی بهتری را برای دهقانان بی‌زمین‌اوروگوئه تضمین نمی‌کند. رعیتها بر زمین اربابانی کار می‌کنند که نیمی از وقتشان را در مونته‌ویدئو ونیم دیگر را در پاریس می‌گذرانند، و این خود نشان می‌دهد که هنوز در حکومتی که تأمین اجتماعی برای افراد ملت خود فراهم کرده است، نارسائیهای بسیاری وجود دارد. «باتل اوردونز» سیاست‌پیشه‌ای شهری بود و به‌همین سبب هم او و هم پیروانش‌نتوانستند درک کنند که اصلاحات شهری به معنای اصلاحات کشوری نیست. هر جا که اصلاحاتی انجام شد نتایجی نیکو ببار آورد. تلفن‌اوروگوئه متعلق به‌دولت است و به‌رغم کمبود آن و لیستهای طولانی متقاضیان خرید آن، تلفن این کشور در امریکای لاتین ارزان‌ترین وبهترین تلفنهاست. تولید برق در اختیار دولت است و با این‌حال‌گروه بسیاری از آن بهره‌مندند، وقیمت آن هم ارزان است. شرکتهای دولتی سیمان، نوشابه‌های الکلی، قند، تا قبل از ۱۹۶۲ همگی سودآور بودند و به‌طرز بسیار مؤثری اداره می‌شدند، اما حزب بلانکو قبل از انتخابات عمومی گروههای بسیاری از افراد اضافی را به‌سازمان این شرکتها افزود، وباعث زیان این شرکتها شد. حتی شرکت هواپیمائی« پلونا[18]» که مانند دیگر شرکتهای هوائی بین‌المللی به کسر درآمد دچار است و به‌دریافت کمک دولتی نیاز دارد، بهترین خط‌هوائی امریکای لاتین بشمار می‌رود وتنها خطی است که سابقهٔ‌پرواز صد درصد بی‌خطر دارد.

با این‌حال شرکتهای دولتی وشرکتهائی که به وسیلهٔ دولت اداره می‌شوند در اوروگوئه از فسادیا اعمال غیر اخلاقی برکنار نمانده‌اند. به‌عکس بایدگفت که سوءظن «باتل» از همهٔ سیاستمداران بانفوذ باعث شد که قدرتها بقدری تقسیم شوند که اینک به سختی می‌توان مقام خاصی را مسؤول مستقیم کاری دانست. این خود باعث بوجود آمدن حال وهوائی شده است که در

18. Pluna

www.ketabha.org

آن افراد شاغل متقابلاً از یکدیگر یا درکار یکدیگر اعمال نفوذ می‌کنند و نتیجهٔ همه این شرایط مستقیماً متوجه مردم این کشور شده است.

یکی از بدترین نمونه‌های فساد کلی را در سازمان بازنشستگی دولت می‌توان یافت. طرح بازنشستگی اوروگوئه آنچه به‌روی کاغذ آمده است یکی از بهترین طرحهای جهان است. درآمد صندوق بازنشستگی را بین ۱۴ تا ۱۷ درصد از حقوق افراد وهمین مقدار سهم کارفرما تأمین می‌کند، و با استفاده از این درآمد هرفردی از اهالی اوروگوئه پس از ۳۰ سال کار یا پس از ۶۵سالگی می‌تواند بازنشسته شود. فرد بازنشسته از آخرین حقوق قبل از بازنشستگی که گهگاه برای جبران افزایش هزینهٔ زندگی ترمیم می‌شود، استفاده می‌کند. اما از آنجا که در هر زمان تقاضای بازنشستگی بیش از هشتاد هزار نفر درجریان است وسالی ۱۵،۰۰۰ نفرتقاضای بازنشستگی‌می‌کنند وفقط به ۱۲،۰۰۰ تا ازتقاضاها رسیدگی می‌شود، به‌لیست افراد منتظر نوبت سالانه ۳،۰۰۰ نفر افزوده می‌شود. بدین‌ترتیب‌تنها برای اینکه‌تقاضای کسی‌به‌مرحلهٔ تصویب برسد،بایستی حوصلهٔ فوق‌العاده‌ای داشته باشد. تهیهٔ مقدمات امر وکاغذبازی آن یک سال بطول می‌انجامد. پس از آن رسیدن به مرحلهٔ تصویب برحسب مقدار رشوه‌ای که پرداخت می‌شود، ممکن است تا ده سال طول بکشد.

من از ادارهٔ مرکزی بازنشستگی واقع در مرکز شهر مونته‌ویدئو که انبوه جمعیت دائماً در آن موج می‌زند بازدید کردم، ومردان پرچین وچروک وزنان پیر وناتوانی را دیدم که روی نیمکتهای باریک وبلند نشسته بودند وسالها در رؤیای دوران بازنشستگی، دورانی که دیگر سربار فرزندان خودنخواهند بود، به انتظار نوبت بودند. آنان هر روز صبح زود می‌آمدند ودیر وقت باز می‌گشتند و روز بعد دوباره می‌آمدند.گروهی ورق‌بازی می‌کردند.گروهی‌دیگر چای سردشان را می‌نوشیدند و بادام کوهی می‌خوردند و به‌این وضع غر می‌زدند. یکی از کارگران پیشین نساجی به‌نام «آلفردو[19]» از ۱۹۵۳ تاکنون منتظر مانده بود. کارگر توربـاف دیگری به‌نام« لـویزا[20]» از ۱۹۵۲ تـاکنون هـر روز به‌ادارهٔ بازنشستگی مراجعه کرده بود . مرد پیر سفید موئی نیز بود کـه دیگران از سر همدردی او را «ال‌نگرو[21]» می‌خواندند، این مردساعتش، دو جفت دکمه‌های

19. Alfredo 20. Luisa 21. El Negro

www.ketabha.org

سر دستش، تنها اسبش، بخاریش را که از آن برای گرم کردن اتاق محقرش استفاده می کرد وتنها پالتویش را فروخته بودو برای رسیدن به بازنشستگی رشوه داده بود. در ماه ژوئن ۱۹۶۱ پس از اینکه بازنشستگی‌اش به‌تصویب رسید، تازه دریافت که عادت‌ده سالهٔ مراجعه به‌ادارهٔ بازنشستگی دست‌از او برنمی‌دارد. بنابراین همچنان هر روز به‌ادارهٔ امور بازنشستگی می‌رود.

سیاست پیشگانی که مسؤول کندی کار این اداره‌اند (یعنی از این وضع سود می‌برند) — و این گونه سودجویان را می‌توان از پائین تا بالای این سازمان یافت — مجرم‌اند. اینان اعضای دو حزب سنتی‌اند و به‌این ترتیب در رأس قدرت مانده‌اند؛ زیرا حزب آنان در انتخابات نوامبر ۱۹۶۲ — مطابق معمول — پیروز شده است. حزب «بلانکو» در هیأت دولت پیروز شد (گرچه جناح «ناردون» شکست سختی خورد) وحزب «کلرادو» در مونته‌ویدئو اکثریت یافت.

من با ناسیونالیسهای اوروگوئه همعقیده‌ام که این مجرمان‌را اگر نخواهیم که جلو جوخه اعدام بفرستیم، باید دهها سال به‌زندان انداخت. اما تیرباران چند نفر برای ترمیم وبخصوص تصفیهٔ دستگاه دولتی که بر مبنای تأمین اجتماعی بنا شده است به‌معنی انقلاب جدیدی نیست. اوروگوئه دولتهای کارآمد و درستکاری داشته است. این کشور نیم‌قرن پیش راه درازی را به‌سوی پیروزی پیمود. اکنون به‌تنها چیزی که نیاز دارد ادامهٔ راه خویش تا رسیدن به‌نتایج مورد نظر است.

www.ketabha.org

۱۶

بولیوی

مردم بولیوی — کشاورزان، معدنچیان وروشنفکران — دراوایل سال ۱۹۵۲ علیه حکومت دیکتاتوران نظامی خود شوریدند، آنان با سنگ، نیزه، هفت‌تیر و تفنگ با ارتشی مجهز به تانک و توپ و تعلیم یافتهٔ مربیان آلمانی، نبرد کردند. این همان شورش مشهور به «جنبش ناسیونالیستی» بود که یکی‌از پایه‌گذاران آن، یعنی «هرنان سایلز سواذو[1]» با افتخار پیشاپیش جبهه قرار داشت.

«ویکتور پاز استنسورو[2]» یکی دیگر از پایه‌گذاران شورش بولیوی که سال قبل از شورش به‌ریاست جمهوری انتخاب شده بود (اما دیکتاتورهای نظامی مانع از دست یافتن او به مقامش شده بودند) بسرعت از تبعیدگاه خود به‌کشور بازگشت. وقتی به«لاپاز[3]» شهر مهم بولیوی و مقر دولت (پایتخت رسمی بولیوی شهر «سوکر[4]» است که در ارتفاع ۱۲،۱۳۰ فوت از سطح دریا، در دره‌ای واقع در کوههای پر برف آند قرار دارد) وارد شد شورش با موفقیت بپایان رسیده بود.

«پاز» به عنوان رئیس جمهوری برگزیده شد، و از ایوان کاخ دولتی، هم خود و هم حکومت وابسته به«جنبش ناسیونالیستی انقلابی» را متعهد کرد که‌انقلاب اجتماعی را همراه با دمکراسی بپایان برساند.

دورهٔ بعد «پاز» بار دیگر به ریاست جمهوری رسید، «جنبش» بیش از

---

1. Hernan Siles Suazo 2. Victor Paz Estenssoro 3. La Paz
4. Sucre

www.ketabha.org

دوازده سال بود که حکومت می‌کرد، انقلاب اجتماعی توأم با دمکراسی و با همهٔ نیروی ممکن صورت‌گرفته بود با اینهمه بولیوی هنوز در وضعی نابسامان قرار داشت.

اگر وضع جز این می‌بود معجزه بود. بولیوی با وسعتی دو برابر اسپانیا، کشوری است که به‌دریا راه ندارد و ۷۵ در صد از جمعیت سه‌ونیم میلیونی آن در ۱۰ درصد از خاک کشور — در ارتفاعی بیش از ۱۰،۰۰۰ فوت از سطح دریا — زندگی می‌کنند. قله‌هائی به ارتفاع ۱۹،۰۰۰ تا ۲۱،۴۲۰ فوت ومعدودی قلهٔ آتشفشان فعال، این کشور را از شیلی — که در جنگ اقیانوس آرام (۱۸۸۳ — ۱۸۷۹) سرزمینهای نیترات و بندر «آنتوفاگاستا[5]» را از بولیوی گرفت — جدا می‌کند. در «آلتی‌پلانو[6]» که فلاتی وسیع و بی‌درخت به‌وسعت ۳۸،۰۰۰ میل مربع است، و در ارتفاع ۱۳،۰۰۰ فوت از سطح دریا قرار دارد، تقریباً یک میلیون سرخپوست — در آن سرمای سخت از راه دام‌پروری، کشت سیب‌زمینی، ذرت و فلفل‌هندی و یا با ماهیگیری از دریاچه خطرناک «تی‌تی‌کاکا[7]» — با خوراک بخور نمیری زندگی می‌کنند. این دریاچه که طولش ۱۰۰ میل، عرضش ۸۵ میل، ارتفاعش از سطح دریا ۱۲،۷۰۰ فوت و عمقش تا ۱،۵۰۰ فوت می‌رسد، مرتفع‌ترین دریاچه‌ای است که می‌توان در آن به کشتیرانی پرداخت.

در سواحل جنوبی این دریاچه تمدن باستانی (قبل از دورهٔ اینکاها) سرخپوستان «تیوانا کو[8]» — که به‌زبان «آیمارا[9]» سخن می‌گفتند از سال ۶۰۰ قبل از میلادمسیح تا سال ۹۰۰ میلادی — شکوفان شد. سیصدسال پس از آن «اینکا»ها از پرو، ابتدا ناحیهٔ دریاچه و سرانجام (تاسال ۱۳۱۵ میلادی) سرتاسر بولیوی را فتح کردند. این قوم سرخپوست به زبان «کوچوا[10]» سخن می‌گفتند. سپس نوبت به فاتحان اسپانیائی رسید و کمی بعد از ورود آنان سیستم عالی ارتباطات و اقتصاد اینکاها از هم‌گسیخت، اما تمایل سرخپوستان به آزادی از بین نرفت. انقلابهائی در سالهای ۱۶۶۱، و ۱۷۳۰ و از ۱۷۷۶ تا ۱۷۸۰ اتفاق افتاد (حتی در ۱۷۸۰ سرخپوستان موفق

5. Antofagasta 6. Altjplano 7. Titicaca
8. Tiwanaku 9. Aymara 10. Quechua

www.ketabha.org

شدند شهر لاپاز را فتح کنند و چند روزی در اختیار داشته باشند). اعلام استقلال بولیوی تا سال ۱۸۲۵ بطول انجامید.

استقلال، برای سرخپوستان که هنوز ۷۵ درصد جمعیت بولیوی را تشکیل می‌دهند (۶۰ درصد آنان فقط به زبان «آیمارا» و یا «کوچوا» سخن می‌گویند) شرایط زندگی بهتری به ارمغان نیاورد. سرخپوستان که از بام تا شام به‌خاطر تکه‌ای نان و کلبه‌ای گلی و بی‌پنجره زحمت می‌کشند (اینان مزدی نمی‌گیرند و تا سال ۱۹۵۲ در خارج از حوزهٔ اقتصاد پولی زندگی می‌کردند). هنوز مجبورند برای ارباب که در شهر زندگی می‌کند (عموماً در لاپاز) خدمتکار و همخوابه بفرستند. ارتش و پلیس در خدمت اولیگارشی بود و هر نوع شکایتی سبب قتل‌عام بی‌رحمانه سرخپوستان از جمله زنان و کودکان آنان می‌شد. معادن غنی قلع بولیوی (که ۸۰ درصد از درآمد ارزی دولت را تأمین می‌کند) هنوز به‌روال قرن هفدهم اداره می‌شد و کیفر کمترین کوششی در جهت سازمان دادن به‌معدنچیان و تشکیل سندیکا، قتل بود.

با این‌حال معدنچیان، به‌همانگونه که کشاورزان، با هم متحد شدند و شوریدند — خوشبختانه «اتحادیهٔ انقلابی ناسیونالیستی» پیروز شده بود — به‌سرعت دست بکار شدند تا شرایط زندگی خود را بهبود بخشند. معادن بزرگ قلع (که ۷۰ درصد کل قلع جهان را تولید می‌کند) و نیز معادن دیگر (مس، نقره وطلا) و تعدادی از چاههای نفت ملی شد. سندیکاها به رسمیت شناخته شد و به‌آنان اجازه داده شد که فعالانه درمباحثات مربوط به اتخاذ سیاستهای کلی معادن دولتی شرکت کنند. حق رأی به کلیهٔ مردم بولیوی — بیسواد و باسواد — داده شد ودر روز دوم اوت ۱۹۵۳ قانون اصلاحات ارضی بتصویب رسید.

شاید به‌خاطر اینکه منافع ایالات‌متحد به‌خطر نیفتاده بود (بیشتر معادن ملی شده متعلق به‌شرکتهای بولیوی یا انگلیسی بود)، ما امریکائیان تصمیم گرفتیم از «ام. ان. آر» پشتیبانی کنیم. شروع کردیم به دادن کمک و سرانجام حتی به«کومی‌بل[11]» که شرکتی دولتی و جدیدالتأسیس بود کمکهای فراوان کردیم. گروهی ازسازمان همکاری بین‌المللی که به «آی.سی.ا» و

11. Comibol

www.ketabha.org

بعدها به«ا. آی. دی» معروف شد، برای مشاورهٔ فنی جهت بهتر کردن‌شرایط بهداشتی، فرهنگی و حمل‌ونقل به‌بولیوی آمد.

مهمتر از همه اینها چیزی بود که انقلاب به سرخپوستان داد: هر سرخپوست اکنون می‌توانست آزادانه به هر کجا که بخواهد سفر کند، مالک زمینی که در آن کشت می‌کند باشد، و به هر که خواست رأی دهد، سرانجام به‌حقوق قانونی خود در بولیوی رسید و به‌این دلیل‌است که انقلاب «ام.ان.آر» را انقلاب سرخپوستان نیز خوانده‌اند. و همین به تنهائی کافی است که خطاهای بعدی را نیز جبران کرده باشد.

و خطاها نیز فراوان بودند. بعضی از آنها اجتناب‌ناپذیر بود: دهقانان مزارع خویش را رها کردند و برای«سفیدپوست»شدن به‌شهر هجوم آوردند، و بیکارساندند و طعمهٔ خوبی برای تبلیغات افراطیون چپ و راست شدند. سندیکای کارگران معادن بسرعت نیروی فوق‌العاده‌ای یافت و با سرسختی باعث استخدام گروه کثیری کارگر شد که بسیاری از آنان تحت تأثیر آشوب‌طلبان طرفدار تروتسکی قرار گرفتند. از آنجا که «پاز» رئیس جمهوری و «سایلز[12]» جانشین او نمی‌خواستند آزادیهای سیاسی و فردی را محدود کنند، عواسفریبان زیادی در همه جا پیدا شدند ودر زمانی که اکثر انقلابیون مجدانه به سازمان دادن بی‌نظمیها پرداخته بودند، مردی به‌نام «خوان لچین[13]» که خودرا معدنچی می‌خواند،اما تنها کار بدنی او درهمهٔ مدت عمر بازی فوتبال بود، پیداشد که‌از همان‌آغاز به‌نفوذدر «ام. ان. آر» و سوءاستفاده از نیروی آن پرداخت تا جائی که در سال ۱۹۶۰ به‌مقام معاونت رئیس جمهوری بولیوی رسید. در سال ۱۹۶٤ «پاز»، او و «سایلز» را به‌خاطر مخالفتشان با انتخاب مجدد «پاز» به ریاست جمهوری از حزب اخراج کرد. «پاز» پیروز شد، با این حال «لچین» هنوز یکی از هشیارترین و نیرومندترین رهبران بولیوی است. او خود را چپ‌گرا می‌خواند اما فقط «لچین‌گرا» است، و نیروهای طرفدار او همگی مسلح اند.

در این بین «سایلز» که «پاز» در ۱۹۶۰ به‌جای او نشست به‌سفارت بولیوی در اوروگوئه‌منصوب شد و به‌تدریج سلطهٔ خود را بر حزب «ام. ان.

12. Siles 13. Juan Lechin

www.ketabha.org

آر» از دست داد. اما برای بازیافتن این قدرت، برای مبارزه بافساد بی‌اندازه‌ای که در دستگاه دولتی بولیوی پدید آمده بود، برای مهار کردن نفوذ روزافزون مبارزان جوان «ام. ان. آر» که بی‌تابی‌شان باعث شده بود به‌جناح چپ افراطی متمایل شوند و برای مبارزه با نفوذ بیحد «لچین» در سندیکاهای معادن، بر آن شد که به‌بولیوی بازگردد. وی در آوریل ۱۹۶۲ به‌بولیوی آمد و سه هفته بعد به‌این سبب که در نیل به‌هدفش شکست‌خورده بود به‌اوروگوئه بازگشت و بدینگونه «پاز» در بولیوی تنها ماند.

پس از حدود ۱۲ سال «پاز» مردی ناراضی است که بطور روزافزون در خود فرو می‌رود و به‌پیش‌گوئیهای عارفانه دربارهٔ «جبر تاریخ» می‌پردازد. با این حال در جهت پیشبرد اصلاحات تلاش می‌کند. اسناد مالکیت زمین به‌نحو فزاینده‌ای بین سرخپوستان توزیع می‌شود، (در ۱۹۵۵ سه هزارو چهار صد قطعه و در ۱۹۶۱ تقریباً ۴۵،۰۰۰ قطعه به‌مساحت کل ۳،۰۰۰،۰۰۰ هکتار بین سرخپوستان تقسیم شد)، جاده سازی در حال انجام است (بعضی از جاده‌ها با پول «ا. آی. دی» ساخته می‌شود) تا کشاورزان بتوانند محصولات خویش را به‌بازار برسانند، ارتش جدید به‌کارهای عام‌المنفعه گمارده شده است. مرتب کردن و مسکون کردن زمینهای حاصلخیز ولی خالی از سکنه، ادامه دارد (۵۰۰ خانوار در ۱۹۶۲ تخته‌قاپو داده شدند).

«پاز» همچنین برای انجام اصلاحاتی در صنعت نفت پافشاری کرد، درآمد نفت که از ۱۴،۷۰۰،۰۰۰ دلار در سال ۱۹۵۷ به ۱۳،۱۰۰،۰۰۰ دلار در سال ۱۹۵۹ کاهش یافته بود مجدداً افزوده شد و در ۱۹۶۲ به سالی ۱۵،۰۰۰،۰۰۰ دلار رسید. او کوشید تا با جابجا کردن بیش از ۱۰،۰۰۰ نفر از مجموع ۳۶،۰۰۰ کارگر معادن و به‌کارگماردن آنان در کارخانه‌های جدیدالتأسیس قند، از کارکنان اضافی معادن بکاهد و این یکی از دلایلی بود که صادرات سنگ معدن از ۹۹،۴۰۰،۰۰۰ دلار در سال ۱۹۵۶ به ۶۹،۰۰۰،۰۰۰ دلار در ۱۹۵۹ کاهش یافت. (دلیل دیگر این کاهش تنزل قیمت در بازارهای جهانی بود). گرچه اکنون هزینهٔ تولید یک تن قلع برای دولت بولیوی کمی بیش از قیمت آن‌در بازار جهانی است، با این حال شرکت دولتی توسعهٔ صنایع از محل فراورده‌های جدیدگوشت،

www.ketabha.org

قند، سیمان و برنج مقداری سود عاید بولیوی می کند.

با همهٔ این تفاصیل وضع کلی اقتصاد بولیوی تأثر انگیز است. اقتصاد این کشور نزدیک به‌ورشکستگی‌است. ضریب کلی تولید مرتباً رو به تنزل است (۱۰۶ در ۱۹۵۹ و ۱۰۵ در ۱۹۶۱). تولید فراورده‌های مصنوعی از ۵۵،۷۰۰،۰۰۰ دلار در ۱۹۵۵ به ۴۷،۳۰۰،۰۰۰ دلار در ۱۹۶۰ و ۴۲،۹۰۰،۰۰۰ دلار در ۱۹۶۱ و حدود ۴۰،۰۰۰،۰۰۰ دلار در ۱۹۶۲ کاهش یافته است. یک چهارم از مجموع واردات بولیوی (۹۰،۰۰۰،۰۰۰ دلار در سال که ۴۰ درصد بیش از صادرات این کشور است) مواد غذائی است. تولیدات کشاورزی نیز به‌رغم پیشرفتهائی که ذکر شد در حال کاهش است، افزونی فراورده‌های کشاورزی در سال ۱۹۵۹ یکصدوسی‌ودومیلیون وششصدهزار دلار (۱۳۲،۶۰۰،۰۰۰) در ۱۹۶۱، یکصدوهیجده‌میلیون‌وهفتصدهزار (۱۱۸،۷۰۰،۰۰۰) دلاربوده‌است. وبالاتراز همه اینکه ذخائر معدنی بولیوی رو به‌اتمام است.

«پاز» می‌گوید: «هر چقدر که بکوشیم به‌تنهائی نمی‌توانیم کاری از پیش ببریم، مگر اینکه‌راهی به‌دریا داشته باشیم یا کمکهای فراوانی از خارج دریافت کنیم، در غیر این صورت نخواهیم توانست بولیوی را نجات دهیم.»

گروههائی از جوانان سرسخت معتقدند که این توانائی را دارند. جناح چپ ناسیونالیستها (نه لچین)، هم اکنون نظارت بر سازمان غیرنظامی حزب «ام. ان. آر» رادر شهرهای‌مهم دردست دارند و برای انجام اصلاحات کاسترو را سرمشق قرار داده‌اند. یکی از رهبران این‌گروه چپ‌گرا به‌من‌گفت: «ما می‌توانیم هر لحظه نظارت بر دولت را بدست آوریم اما مجبوریم تا هنگامی که دولتی ملی در شیلی، پرو یا برزیل بقدرت برسد، منتظر باشیم. وگرنه شما امریکائیان ما را خفه خواهید کرد.» جناح راست نیز تشنهٔ قدرت است و نیرومند. یکی از رهبران حزب فاشیستی فالانژ به‌من‌گفت: «در سال ۱۹۶۲ ام. ان. آر حتی به‌قیمت یک جنگ داخلی نابود خواهد شد.»

«ام. ان. آر» نابود نشد. اما امکان آن در آینده وجود دارد. در عین حال که رهبران بزرگ «ام. ان. آر» به‌زندگی مرفه بورژوازی معتاد می‌شوند،

www.ketabha.org

مبارزات بین کادرهای پائین حزب به‌از هم‌گسستن آن کمک می کند. نارضایتی عمومی تقریباً به‌افسانهٔ انقلاب پایان داده است. (از ۱۹۵۶ به‌بعد هزینهٔ زندگی ۶۰ درصد و بهای مسکن ۲،۴۵۲ درصد بالا رفته است). گانگستر بازی در مزارع کشاورزی، سندیکاها و حتی گروههای سیاسی رواج یافته است. و کمکهای ایالات متحد به‌بولیوی که به‌نسبت جمعیت از هر نقطهٔ دیگر جهان بیشتر است، بجای اینکه به‌سازمانهائی نظیر شرکت توسعهٔ دولتی (که برنامهٔ جامع و فوق‌العادهٔ مورد نیاز ده ساله‌ای طرح کرده است) داده شود، به‌مصرف طرحهای منفرد و غالباً نامرئی می‌رسد.

اگر «اتحاد برای پیشرفت» واقعاً خواهان اصلاحات‌است بایستی‌هرچه بیشتر از «ام. ان. آر» پشتیبانی کند. بطوری که یکی‌از مقامات عالی رتبهٔ سفارت امریکا در بولیوی می‌گفت: «ام. ان. آر» همهٔ اصلاحاتی را که «اتحاد برای پیشرفت» در پی آن است به‌مرحلهٔ اجرا در آورده. جناح راست آن فاشیست و جناح چپ آن کمونیست است. ولی ما بایدتا آخر ازآن حمایت کنیم. «با صرف ۱،۰۰۰،۰۰۰،۰۰۰ دلار برای ایجاد راهها، مراکز تولید برق و کارخانهٔ ماشین آلات کشاورزی، بولیوی حتی بدون داشتن راه به‌دریا، می‌تواند تنها در مدت دو سال بکلی از خارج بی‌نیاز شود. به این ترتیب تمامی نواحی حاصلخیز به‌روی صنعت و زندگی گشوده خواهد شد.

چرا ماامریکائیان این کار را، حتی‌به‌خاطر تبلیغات نمی کنیم؟ دلیل‌آن شاید این باشد که ضمن وحشت از بقدرت رسیدن جناحهای راست و چپ افراطی از «ام. ان. آر» نیز می‌ترسیم. هر جریان ناسیونالیستی پس از اینکه توانست روی پای خود بایستد به‌دنبال «استقلال کامل» خواهد رفت. این درست است. ما دیگر نخواهیم توانست چنین حکومتی را تحت فشار قرار دهیم، چیزی از آن بخواهیم یا انتظار داشته باشیم. اما در آن صورت بولیوی دشمن ما نیز نخواهد بود. در آن صورت مردم بولیوی، بولیوی را برای خود فتح خواهند کرد.

www.ketabha.org

گریزی به :

تاریخ روابط ایالات متحد و امریکای لاتین ۱۷

چنانکه گذشت امریکای لاتین سخت به‌اصلاحات نیازمند است. تنها قوانین جدید مالیاتی یا دستگاهی کارآمد یا کنارگذاشتن افراد شاغل و بر سر کار آوردن غیر شاغلان دردی را درمان نمی‌کند. گروهی حاکم را به‌سود گروهی دیگر برکنار کردن مسأله را حل نمی‌کند حتی اگر حاکمان جدید از عناصر مترقی‌تر تشکیل شده باشند و بخواهند در سرمایه‌گذاریهای خود از منافع کمتری برخوردار شوند یا حاضر باشند بخشی از قدرت خود را به‌متخصصان وصاحب نظران فنی واگذار کنند. آنچه موردنیاز است تجدید نظر کلی در سازمان این دولتهاست. تغییر کلی در نحوهٔ برخوردها، عادات، علایق و وابستگیهاست، تغییر در دید فلسفی و دگرگونی در کاربرد این نظریات است.

در اکتبر ۱۹۶۱ «آدلای استیونسن[1]» طی نطقی در اتحادیهٔ روزنامه‌نگاران قارهٔ امریکا گفت: «کلید رمز مورد علاقهٔ همهٔ ما این است: خودیاری» و افزود: «اگر میل به‌خودیاری وجود نداشته باشد همهٔ پولهائی که از خارج به‌عنوان کمک به کشورهای امریکای لاتین داده می‌شود، بی‌ثمر خواهد بود.» آنچه «استیونسن» نمی‌توانست دریابد این بود که مردم امریکای لاتین با تمام وجود حاضرند هر نوع کمکی که لازم باشد — بی‌هیچ چشمداشت به کمک خارجی — به کشور خود بکنند. تنها طبقهٔ حاکم در این کشورهاست که از خارج کمک می‌گیرند و حاضر به‌چنین فداکاری نیستند.

---

1. Adlai Stevenson

www.ketabha.org

در همان ماه اکتبر، شصت‌و شش کارشناس امور مالیاتی از کشورهای مختلف امریکای لاتین (بجز کوبا، هائیتی و دومینیکن) در بوئنوس‌آیرس اجتماع کردند. همهٔ این کارشناسان شکایت داشتند که حداکثر مالیات در این کشورها ۳۷ درصد است، (در ایالات متحد این رقم به ۹۱ درصدمی‌رسد) که در بسیاری از این کشورها مالیات برسود، مالیات بر مستغلات و مالیات بر درآمد وجود ندارد که در این کشورها سالیانه سه بیلیون دلار، مالیات دولت با توسل به‌راههای غیر قانونی پرداخت نمی‌شود. با این حال هیچ یک از کارشناسان مالیاتی به‌این مطلب اشاره نکردند که علت عدم وصول مالیات در امریکای لاتین دستگاه دولت است که بطور مستقیم یا غیر مستقیم به‌وسیلهٔ ثروتمندترین، بزرگترین و در عین حال فاسدترین فرارکنندگان از مالیات، اداره می‌شود.

طبقهٔ حاکم در این کشورها که استیونسن میل دارد ما به‌آنها کمک کنیم، از طرف پلیس و ارتش حمایت می‌شود. این نیروها به‌نوبهٔ خود به وسیلهٔ ایالات متحد تعلیم می‌بینند و به‌سلاحهای جدید تجهیز می‌شوند. ما اصرار داریم که شرکتهای خصوصی مورد حمایت پلیس و حکومت قرارگیرند. در امریکای لاتین مؤسسات خصوصی متعلق به‌گروه حاکم است. به‌این ترتیب دایرهٔ بسته‌ای بوجود می‌آید. از این دایره راه‌گریزی نیست، مگر با شکستن آن. کوبا، بولیوی و مکزیک کوشیدند چنین کنند و برای انجام این منظور ناگزیر به‌استفاده از زورشدند. اوروگوئه مدتها پیش این حلقه را شکست — بدون اعمال زور — اما این مربوط به‌زمانی‌است که‌شرکتهای‌خصوصی (که اکثراً انگلیسی بودند) هنوز به قدرت نرسیده بودند.

بسیاری از «لیبرال»های ایالات متحد و معدودی از «لیبرال»های امریکای لاتین که این دور خبیث را به وضوح مشاهده می‌کنند اصرار دارند که مسؤول آن خود امریکائیان لاتین‌اند. این لیبرالها می‌گویند: «اگر امریکائیان لاتین مردمی‌درستکاربودند هرگز نمی‌گذاشتند چنین حلقه‌ای آنان را در بر بگیرد.» اینان می‌پرسند «وقتی یونایتد فروت در یکی از کشورهای این منطقه امتیازی آنچنان ارزان بچنگ می‌آورد، چه کسی باید سرزنش شود؟ یونایتد فروت که تنها هدفش سودبردن است یا کسانی که بجای حفظ منافع و

www.ketabha.org

استقلال میهن خویش امتیازاتی این چنین را به‌رایگان به‌بیگانگان می‌دهند؟» یا «وقتی در یکی از این کشورها حکومتی ناسیونالیست بر سر کار می‌آید و ایالات متحد از وجود آن احساس خطر می‌کند چه کسی باید سرزنش شود؟ ایالات متحد که می‌کوشد این حکومت را محکوم کند، یا دولتهای دیگر امریکای لاتین که عملا حکومت ناسیونالیست مورد بحث رامحکوم و به این ترتیب به‌نابودی می‌کشانند؟» یا «اگر پنتاگون تصور می‌کند که مسلح کردن امریکای لاتین کار خوبی است، چه کسی را باید سرزنش کرد؟ پنتاگون یا دولتهای امریکای لاتین راکه کمکهای نظامی را می‌پذیرند و به‌وسیلهٔ ارتشهای مسلح شده با همین کمکهای نظامی، تحت فشار و خفقان قرار می‌گیرند؟»

از این سؤالها فراوان است. این حقیقتی است که فرمانروایان امریکای لاتین به‌قول مردم آرژانتین «سی‌پایو[2]» (به‌معنی فروخته شده) هستند. آنان ترسو، متعصب و نیرنگبازند. تنها به این دلیل در رأس قدرت‌اند که به گروهی بهره‌مند از وجود دور خبیث یاد شده، تعلق دارند. در این کشورها انتخاب مفهومی ندارد. هرگاه‌نامزدهای موردعلاقهٔ‌مردم انتخاب شوند ارتش آنان را خلع می‌کند. نامزدهای مورد علاقهٔ مردم امریکای لاتین در دههٔ گذشته چه کسانی‌بودند؟ پرون (آرژانتین)، پرونیستهای پس از «پرون» (برزیل)، «کوادروس» (برزیل)، «آلساندری» (شیلی)، «ولاسکوایبارا» (اکوادور) و «آربنز» (گواتمالا) که همگی را ارتش یا خلع کرد و یا مانع شد که پس از انتخاب شدن زمام امور را در دست بگیرند و همگی این کودتاهای نظامی از طرف طبقهٔ حاکم و به‌سود طبقهٔ حاکم طرح شده بود. حتی «هایا د لاتوره» (پرو) صرف نظر از علل مالی و فردی فراوانی که باعث شد در بسیاری موارد تن به‌ساخت و پاخت بدهد — نمونه قابل توجهی است. وی در هر بار که اجازهٔ شرکت در انتخابات را یافت به‌پیروزی رسید و در هر بار پس از پیروزی به‌وسیلهٔ ارتش از ریاست جمهوری خلع شد.

هر نامزدی که با آراء مردم انتخاب شود وکوچکترین نشانی از

2. Cipayo

www.ketabha.org

استقلال و عدم وابستگی به‌سیاستهای مورد علاقهٔ ما نشان دهد (وابسته به جناح راست، میانه‌رو، یاچپ) بهیچ روی نمی‌تواند دوران ریاست جمهوری خویش را بپایان برساند، و نیروهائی که او را از قدرت خلع کرده‌اند همواره زیر نظر مربیان امریکائی، یا در ایالات متحد تربیت شده و بااسلحه امریکائی مجهز بوده‌اند. تنها موارد استثنا هنگامی مشاهده شده است که نیروهای ملی توانسته‌اند پیشاپیش، ارتش را سرکوب کنند. به‌این ترتیب میهن‌پرستان امریکای لاتین، ناسیونالیستها و اصلاح طلبان حقیقی مجبوربوده‌اند با ما و حکومت محلی در یک زمان نبرد کنند. اگر ما امریکائیان خواهان تفاهم با این میهن پرستان هستیم نه تنها باید این حقیقت را بپذیریم، بلکه باید بدانیم که از نظر این میهن پرستان، همهٔ کمکها، پیمانها، وامها و هیأتهای نظامی ما، دارای هدفی شیطانی‌اند.

در چند سال‌گذشته ناسیونالیستهای امریکای لاتین بیش از آن شاهد دخالتهای ما در امور کشورهای خویش بوده‌اند که بتوانند آنها را فراموش کنند. تنها هنگامی می‌توان حوادث را فراموش کرد که محرومیتها بیش از حد نباشد. اما مردم امریکای لاتین نمی‌توانند فراموش کنند، زیرا آنان هنوز در رنج و محرومیت بسر می‌برند. و ما به‌هنگام طرح هر نوع سیاستی در امریکای لاتین، اگر واقعاً هدف آن کمک به‌مردم این قاره برای پیروزی مجدد باشد باید همواره بیاد داشته باشیم که درگذشته بیش از اندازه در امور این کشورها مداخله کرده‌ایم. تاریخ مداخلات ما در امور داخلی امریکای لاتین سابقه‌ای طولانی دارد. بگذارید تنها به‌حوادث یک‌قرن گذشته یعنی از سال ۱۸۲۳ که «دکترین مونروئه[3]» بوجود آمد نظری به اجمال بیندازیم.

این از نظر ما پیمانی اخلاقی بود، زیرا به‌ملتهای خارج از این نیمکره هشدار می‌داد از دخالت در امورکشورهای قارهٔ امریکا خودداری کنند و از نظر مردم امریکای لاتین پیمانی تحقیرکننده بود زیرا که هیچ نوع مانعی دربرابر جاه طلبیهای ایالات متحد بوجود نمی‌آورد.

یک سال بعد یعنی در سال ۱۸۲٤ جاه طلبی ما در کوبا و

3. Monroe Doctrine

www.ketabha.org

پورتوریکو آشکار شد. وزیر امور خارجهٔ ما (که بعدها رئیس جمهوری شد) یعنی «جان کوینسی آدامس[4]» اعلام کرد که «دکترین مونروئه» به‌ملل کوچک‌وضعیف این‌حق‌رانداده است که با ملل‌قوی‌بی‌ادبانه رفتار کنند. اوبه «سیمون بولیوار[5]» یکی از بزرگترین مبارزان راه آزادی امریکای‌لاتین، اخطار کرد که از ورود به کوبا و پورتوریکو که در آن زمان هنوز زیر یوغ اسپانیا بودند، خودداری کند. (یعنی از آزاد کردن این سرزمینها چشم بپوشد.) بولیوار که با حضور نیافتن ایالات متحد در اولین کنفرانس «پان‌امریکن» (که به‌دعوت او در ۱۸۲۶ در پاناما تشکیل شد) مورد اهانت قرارگرفته بود، بعدها در ۱۸۲۹ گفت: «ظاهراً مشیت الهی بر این قرارگرفته است که ایالات متحد به‌نام آزادی قارهٔ امریکا را به‌فقر بکشاند.»

در ۱۸۳۳ انگلستان به‌جزایر «فالک‌لند[6]» که به‌آرژانتین تعلق داشت هجوم برد و ما به‌جای‌استفاده از دکترین مونروئه و دفاع از آرژانتین، از انگلستان که هنوز این جزایر را در دست‌دارد حمایت کردیم. دوسال بعد بریتانیا سواحل شمالی هندوراس را اشغال کرد. این بار نیز ما از بیاد آوردن دکترین مونروئه خودداری کردیم. در ۱۸۳۶ انگلستان به«گواتمالا» لشکر کشید و متصرفات خود در «هندوراس» را به سه برابر افزایش‌داد. در ۱۸۳۹ جزیرهٔ «رواتان[7]» را نیز گرفت. به‌جای مبارزه با انگلستان ما با مکزیک در افتادیم.

مکزیک تازه استقلال یافته بود که زمین‌جویان ایالات متحد به‌آن سوی مرزهای آن هجوم آوردند و به‌رغم غیر قانونی بودن بردگی در مکزیک بردگان سیاه خویش را نیز با خود بردند. چون مکزیک به این امر اعتراض کرد تازه‌واردان اعلام استقلال کردند و جمهوری خویش را تکزاس نامیدند و به تحریک علیه دولت میزبان خود پرداختند. وقتی‌مکزیک خواست شورشیان را سر جای خود بنشاند ما امریکائیان با سرعت تکزاس را ضمیمه خاک خود کردیم. در جنگی که پس از آن در گرفت تمام نواحی تکزاس تا سواحل

4. John Quincy Adams
5. Simon Bolivar
6. Falkland
7. Roatan

www.ketabha.org

کالیفرنیا را از چنگ مکزیک بدر آوردیم. مکزیک تازه استقلال یافته در طول حیات یک نسل بیش از نیمی از خاک خود و غنی‌ترین بخش آن را از دست داد. مکزیکیها این را از یاد نبرده‌اند.

ما نیز نخواستیم مکزیکیها این حوادث را از یاد ببرند. مثلا در ۱۸۷۰ از اینکه اتباع ما در مکزیک می‌بایست همانند اتباع مکزیک مالیات بپردازند، شکایت کردیم. رئیس جمهوری مکزیک «پروفیریو دیاز» پاسخ داد «خارجیانی که درکشوری سکونت می‌کنند در حقیقت زندگی درکشور جدید را پذیرفته‌اند. این خارجیان باید درکشور جدید به‌همان اندازه مورد حمایت قانون باشند که اتباع محلی از این مزایا برخوردارند نه بیشتر.» رئیس جمهوری ما با اعزام نیروی نظامی به «ریوگراند[8]» واکنش نشان داد، و چون مکزیک اعتراض کرد، وزیر امور خارجهٔ ایالات متحد، مردم مکزیک را با چنین کلماتی به‌باد تمسخرگرفت: «مردمی با احساسات آتشین و رفتار کودکانه و ناتوان از روبرو شدن با مسائل اساسی بدون تعصب و به‌آرامی.»

مکزیکیها تنها ملت امریکای لاتین نیستند که چنین کینه‌ای از ما بدل دارند. در ۱۸۵۳ وزیر امور خارجهٔ پیشین وسناتور وقت ایالات متحد یعنی «جان‌ام. کلایتون[9]» تأکید کرد که: «ما هرگز سرزمینهای تحت اشغال انگلیس را در هندوراس به رسمیت نخواهیم شناخت.» سه سال بعد با پیمان «دالاس- کلارندون[10]» عیناً همین کار را کردیم.

در این گیرودار به‌سال ۱۸۵٤ بر سر اختلافی جزئی با نیکاراگوئه کشتیهای جنگی خود را به «سان خوان دل‌نورته[11]» فرستادیم و این بندر را بمباران کردیم. سه سال بعد که یکی از اتباع ما در نیکاراگوئه زخمی شد و «بوکانان[12]» رئیس جمهوری امریکا غرامتی به‌مبلغ ۲۰،۰۰۰ دلار ادعا کرد و دولت نیکاراگوئه نتوانست این‌مبلغ را پردازد، همین عمل را تکرار کردیم، و به‌علاوه این بار تفنگداران نیروی دریائی پس از بمباران بندر هر چه سالم مانده بود آتش زدند. سال بعد ما دولت نیکاراگوئه را وادار به‌امضای

8. Rio Grand 9. John M. Clyton 10. Dallas-Clarendon
11. San Juan del Norte 12. Buchanan

www.ketabha.org

پیمانی کردیم که به‌موجب آن حق داشتیم به هر جای نیکاراگوئه که خواستیم سفر کنیم و به هر دلیلی که عاقلانه دانستیم در امور داخلی این کشور دخالت کنیم.

سالهای ۱۸٤۰ تا ۱۸٦۰ نیز آکنده از حوادثی است که ماجراجویان ایالات‌متحد بوجود آوردند و طی این حوادث کوشیدند (و غالباً موفق هم شدند) که به کمک نیروی نظامی چریک سرزمینهای متعلق به‌امریکای لاتین را فتح کنند. این ماجراجویان در تاریخ ایالات‌متحد به«فیلی باسترها[۱۳]» معروف شدند. این عنوان در قرن هفدهم به‌دزدان دریائی که به‌غارت مستعمرات اسپانیا می‌پرداختند، اطلاق می‌شد و در سالهای اخیر به کسانی اطلاق می‌شود که در مجلس قانون‌گذاری برای جلوگیری از تصویب قوانین بخصوصی، فعالیت می‌کنند. هنگامی که تکزاس هنوز بخشی از مکزیک بود از این ماجراجویان امریکائی فراوان یافت می‌شد. دو نفر از برجسته‌ترین آنان در امریکای لاتین به‌بدنامی مشهور شدند.

یکی از این دو «جان آنتونی کیتمان[۱٤]» (۱۸۵۸- ۱۷۹۸) وکیل دادگستری و اهل نیویورک بود. دفتر وکالتی در می‌سی‌سی‌پی داشت. بعدها در انقلاب تکزاس شرکت کرد و به‌درجهٔ ژنرالی رسید و تحت فرماندهی «زاخاری تیلور[۱۵]» در جنگ مکزیک خدمت کرد. «کیتمان» بعدها تحت فرماندهی ژنرال «وینفیلد اسکات[۱٦]» در «ورا کروز»، «پوئبلا» و «چاپولته‌بک» جنگید و در سالهای ۱۸٤۷ و ۱۸٤۸ که مکزیکوسیتی، پایتخت مکزیک به اشغال ایالات‌متحد درآمد به فرمانداری این شهر رسید. کیتمان پس از بازگشت به‌می‌سی‌سی‌پی به‌فرمانداری این ایالت منصوب شد. با سوءاستفاده از مقام فرمانداری این ایالت به طرح نقشه‌های ماجراجویانه‌ای علیه کوبا پرداخت که همه به‌دست مردی ماجراجو از اهالی ونزوئلا به‌نام «نارسیسو لوپز[۱۷]» به‌موقع اجرا گذاشته شد. (این مرد همراه اسپانیائیها با سیمون بولیوار و در اسپانیا با آزادیخواهان اسپانیا جنگیده بود). «کیتمان» به‌جرم

13. Filibusters
14. John Anthony Quitman
15. Zachary Taylor
16. Winfield Scott
17. Narciso Lopes

www.ketabha.org

برهم زدن صلح بین کوبا (اسپانیا) و ایالات‌متحد، تحت تعقیب قرارگرفت و از فرمانداری استعفا کرد. اما بدون مجازات ماند. سپس به‌نمایندگی مجلس نمایندگان ایالات‌متحد انتخاب شد و تا پایان عمر از حقوق دولت امریکا دفاع کرد.

دیگری ماجراجوی مشهورتری است به‌نام«ویلیام‌واکر[18]» که به‌سال ۱۸۲٤ در «ناشویل- تنسی[19]» زاده شد و در بیست‌وچهار سالگی پزشک، حقوقدان و روزنامه‌نگار قابلی بود اما به‌هیچ یک از این مشاغل نپرداخت. مردی بود ظریف و شکننده به‌وزن فقط یکصدپوند (معادل ٤٥ کیلو) با لبانی باریک و بهم فشرده، طبعی بیقرار و متکی به‌خود و بسیار مذهبی و ریاضت‌کش با ایمانی تزلزل ناپذیر به آینده‌امریکا (برای حکومت برجهان) و به خودش به‌عنوان محرک اصلی امریکا در ادارهٔ جهان. درسالهای ۱۸٥٤ — ۱۸٥۳ به‌رهبری ارتشی اختصاصی در جنوب کالیفرنیا پرداخت و به‌سختی شکست خورد و به‌میهن بازگشت و به‌خاطر تخلف از قوانین بی‌طرفی بین دو کشور محاکمه شد، اما هیأت‌منصفه با ابراز همدردی نسبت به‌او اتهاماتش را وارد ندانست.

در ۱۸٥٥ با سلاحهای بهتر و مردانی بیشتر (شرکتهای بزرگ ایالات متحد که چشم به‌بهره‌گیری ازکشورهای امریکای مرکزی داشتند هزینهٔ آن را تأمین می‌کردند) به‌نیکاراگوئه حمله کرد، شهر «گرانادا» را بتصرف درآورد وگرچه موفق به‌تسخیر «ریواس» نشد در ۱۸٥٦ خود را به‌عنوان رئیس جمهوری نیکاراگوئه «انتخاب» کرد.

سفیر گواتمالا در ایالات‌متحد شدیداً به‌این امر اعتراض کرد اما «فرانکلین پیرس» رئیس جمهوری ایالات متحد نمایندهٔ «واکر» را به حضور پذیرفت و به‌این خیال افتاد که نیکاراگوئه را به‌عنوان ایالتی از ایالات امریکا به‌رسمیت بشناسد و برده‌داری را در آن آزاد کند. (نیکاراگوئه سالها بود که برده‌داری را غیرقانونی کرده بود).

«واکر» که شرکتهای رقیب«کرنلیوس واندربیلت»، سرمایه‌داری‌بزرگ امریکائی، از اوحمایت می‌کردند، امتیازات «واندربیلت» را در نیکاراگوئه

18. William Walker 19. Nashville - Tennessee

www.ketabha.org

ملغی کرد. از آن‌پس «واندربیلت» تمام نیروی خود را به حمایت از دولتهای دیگر امریکای مرکزی که با واکر مخالف بودند، بکار برد. در نتیجه واکر در «سانتاروزا» شکست خورد و خود را به‌نیروی دریائی ایالات متحد در «ریواس» تسلیم کرد و بار دیگر همچون قهرمانی ملی به‌وطن بازگشت.

وی بار دیگر به جرم برهم زدن قوانین بیطرفی به‌محاکمه کشیده شد و این‌بار نیز تبرئه شد. درسال ۱۸۶۰ بـه «جزایر خلیج» حمله کرد و خود را رئیس‌جمهور «ال‌سالوادور» و «هندوراس» (دراین دو کشور زبان‌انگلیسی رابه عنوان زبان رسمی اعلام کرد) وهمچنین «نیکاراگوائه»خواند. برده‌داری‌راقانونی کرد (که در سال ۱۸۲۳ غیرقانونی شده بود) و شهر «گرانادا» رابه‌آتش کشید. این‌بار نیز در جنگ شکست‌خورد و مجبوربه‌تسلیم (به‌نیروی دریائی انگلیس) شد. انگلیسها بیدرنگ او را به‌هندوراس تحویل دادند و در آنجا سریعاً محاکمه شد و در برابر جوخهٔ اعدام قرارگرفت.

اگر بیطرفانه به‌این حوادث بنگریم، ممکن است ماجراجویانی نظیر «کیتمان» و «واکر» در نظر بعضی حادثه‌آفرینانی شجاع و جالب‌توجه بنظر آیند. اما از دریچهٔ چشم مردم امریکای‌لاتین چنین نظری ممکن نیست. این کسان، مردم امریکای‌لاتین راکشتند، غارت کردند و همهٔ قوانین این کشورها را زیر پاگذاشتند، و دولت ایالات متحد نه‌تنها اعمال آنان را تقبیح نکرد، بلکه ازکارهای آنان (خاصه واکر) بهره‌برد و همچون قهرمانان آنان را مورد ستایش قرار داد. همانطورکه قبلا دیدیم وقتی‌که یکی از اتباع ایالات‌متحد در امریکای لاتین (جائی‌که بدون دعوت و حتی غیرقانونی وارد شده بود). تصادفاً مضروب می‌شد، مبلغ هنگفتی غرامت می‌گرفتیم. و حتی برای تنبیه کشورهای امریکای‌لاتین دست به‌قتل عام‌مردم می‌زدیم، اما وقتی‌گروههای بیشماری از مردم امریکای‌لاتین به‌سبب رفتار اتباع ما به سختی و رنج دچار می‌شدند، غرامتی نمی‌پرداختیم‌وکسی را تنبیه نمی‌کردیم.

بگذارید به‌فهرست دخالتهای ایالات‌متحد در امریکای‌لاتین بازگردیم. در ۱۸۶۰ در هندوراس دخالت کردیم. در ۱۸۷۱ خلیج «سامانا» واقع در «سانتودومینگو» را اشغال کردیم. در ۱۸۸۱ آشکارا پرو را در جنگ باشیلی کنارگذاشتیم و در مقابل بندر «چمبوته» را جهت تأسیس پایگاه دریائی در

www.ketabha.org

اختیارگرفتیم و نیز امتیاز استفاده از معادن زغال‌سنگ نزدیک بندر، و تأسیس راه‌آهن از معادن تا بندر را از شیلی دریافت کردیم.

در ۱۸۸۵ مخالفت سنای ایالات متحد با طرح تشکیل فدراسیونی از دولتهای امریکای مرکزی به‌این جهت که احتمال داشت چنین طرحی منافع ایالات‌متحد را در منطقهٔ کانال به‌خطر اندازد، موجب شکست این طرح‌شد.

در این هنگام ما امریکائیان از طریق افراد یا شرکتهای خصوصی در امور اقتصادی این کشورها نیز مداخله می‌کردیم. در سالهای ۱۸۸۵—۱۸۸٤ هیأتهائی اقتصادی از طرف دولت ایالات‌متحد به کشورهای امریکای لاتین سفر کرد و در بازگشت چنین‌گزارش داد «هم‌میهنان ما تقریباً در همهٔ شهرهای مهم نقش رهبری‌کننده‌ای را به‌عهده دارند... در هریک از جمهوریها، بازرگانانی با نفوذ بسیار یافت می‌شوند... به‌علاوه سوداگران امریکائی مقیم این جمهوریها بهترین وسیلهٔ عرضه و فروش محصولات ایالات متحد هستند.»

در ۱۸۹۵ «کلیولند[20]» رئیس جمهوری ایالات‌متحد، دولت انگلیس را از داد وستد مستقیم با ونزوئلا منع کرد زیرا بین ونزوئلا و مستعمرهٔ انگلیس در «گویان[21]» اختلافات مرزی بروز کرده بود. در ۱۸۹۷ (و همچنین در ۱۸۹۹) کوششهای مجدد برای تأسیس فدراسیون امریکای مرکزی را خنثی کردیم.

پس از صحنه‌سازیهای بسیار (که به کمک خبرگزاری «هرست‌پرس[22]» انجام شد) و ایجاد جنگی ساختگی با اسپانیا، پورتوریکو را ضمیمهٔ خود کردیم و کوبا را به عنوان جمهوری «مستقلی» که زیر نظر ما اداره می‌شد بوجود آوردیم و این اعمال را در ۱۹۰۱ از تصویب کنگره‌گذراندیم (لایحه اصلاحی پلات). این لایحه به‌ما حق داد که در مسائلی از قبیل «زندگی، دارائی و آزادیهای فردی» و «استقلال کوبا» مداخله کنیم (یعنی در همه چیز). هدفهای‌ما کاملاروشن بود: در ۱۸٤۸، کوشیده بودیم کوبا را به‌مبلغ یکصد میلیون دلار بخریم و چون کوشش ما به‌شکست انجامید، بیانیه غیر

20. Cleveland 21. Guiana 22. Hearst Press

www.ketabha.org

رسمی اما معروف «اوستند[۲۳]» این حق را به‌ما داد: «به‌موجب همهٔ قوانین زمینی و آسمانی ایالات‌متحد حق دارد با زور کوبا را تصرف کند.»

در ۱۹۰۲ پیمانی با کوبا «منعقد کردیم» که به‌ما حق می‌داد در خلیج «گوانتانامو[۲۴]» برای همیشه پایگاهی دریائی تأسیس کنیم و در مقابل سالی ۲،۰۰۰ دلار به کوبا بپردازیم.

تا سال ۱۹۳٤ که «لایحه پلات» از قدرت قانونی افتاد، ما مکرراً به نیروی اسلحه در امور داخلی کوبا مداخله کردیم و این جزیره را به‌صورت تحت‌الحمایهٔ ایالات متحد در آوردیم. مردم کوبا چنانکه اکنون درک کرده‌ایم، هنوز کینهٔ ما را بدل دارند.

متأسفانه این‌گونه حوادث بیشمارند. پرزیدنت «تئودور روزولت» را همهٔ دانش‌آموزان دبیرستانی ایالات‌متحد و نیز امریکای‌لاتین می‌شناسند. به‌ما آموخته شده است که به‌او احترام بگذاریم. نیازی نیست به‌دانش‌آموزان امریکای‌لاتین آموخته شود از او نفرت داشته باشند. آنان می‌دانند که در ۱۹۰۳ به‌تحریک او شورشی در ایالت پاناما (که در آن زمان بخشی از کلمبیا بود و قرار بود کانال پاناما در آن حفر شود) برپا شد. «تئودور روزولت» که باغرور اعلام کرده بود «ایالات‌متحد در جهان دوستی بجز ایالات‌متحد ندارد — ونیازی هم به‌داشتن دوستی دیگر ندارد» حتی قبل ازپایان جنگ پاناما را به‌عنوان سرزمین مستقل به‌رسمیت شناخت و منطقهٔ کانال را از دولتی که قرار بود تشکیل شود، اجاره کرد و در آن به‌احداث استحکاماتی پرداخت و پاناما را به‌تحت‌الحمایهٔ امریکا بدل کرد و در ۱۹۱۱ باغرور اعلام داشت «من کانال راگرفتم».

مردم امریکای‌لاتین همچنین می‌دانند که در ۱۹۰٤ تئودور روزولت اعلام کرد: هرگاه ضعف یا رفتار خلاف هر یک ازکشورهای امریکای‌لاتین به‌از هم‌گسیختن رشته‌های جامعهٔ متمدن منجر شود... به‌مداخلهٔ بعضی از ملل متحد نیاز خواهدبود. لایحهٔ اصلاحی «پلات» حدود «بعضی از ملل متمدن» را به‌ایالات‌متحد محدود کرده‌بود. و روزولت، برای اینکه نقش ما را آشکارتر به‌همه بفهماند، گفت: ما باید این «وظیفه» را بعهده بگیریم و

23. Ostend Manifesto 24. Guantanamo

www.ketabha.org

برای دفاع از سرمایه‌گذاریهای جهان متمدن در چنین مواردی مداخله کنیم.

اعلامیهٔ او به‌عنوان «تبصرهٔ روزولت بر آئین مونروئه» معروف است و خود این آئین به‌عنوان «دیپلماسی دلار» شهرت یافته.

ما که به‌این تبصره مجهز شده بودیم، تا ۱۹۳۳ بیش از ۶۰ بار در امور داخلی و حتی قلمرو کشورهای امریکای‌لاتین مداخله کردیم. متأسفانه هیچ یک از دخالتهای ما به‌منظور ایجاد زندگی بهتر برای همسایگانمان نبود. همیشه مداخلهٔ ما صرفاً به‌خاطر منافع ارضی یا اقتصادی یا به‌عنوان نمایندهٔ نیرومند شرکتهای ثروتمند یاماجراجویان بزرگ‌بود. دراسریکای‌لاتین گزارش زیر را، همیشه به‌عنوان شاهد مداخلات ما در امریکای‌لاتین نقل‌می‌کنند: «من در ۱۹۱۴ مکزیک و بخصوص (تاپی کوTampico) را برای شرکتهای نفتی ایالات‌متحد به‌منطقهٔ امنی بدل کردم. من کمک کردم تا هائیتی و کوبا به‌نقاطی آبرومند بدل شدند؛ تا کارمندان بانک امریکائی (فرست نشنال— سیتی[۲۵]) بتوانند در آنجا کار و تولید درآمد کنند... من به‌خاطر بانک بین‌المللی «براون برادرز[۲۶]» نیکاراگوئه را در سالهای ۱۹۰۹ تا ۱۹۱۲ تصفیه کردم. من در سال ۱۹۱۶ به‌خاطرشرکتهای کشت نیشکر امریکائی، جمهوری دومینیکن را به‌نیروی برق روشن کردم (این جمهوری تا ۱۹۲۴ رسماً و تا ۱۹۳۴ بطور غیررسمی تحت اشغال ایالات‌متحد بود). در ۱۹۰۳ کمک کردم تا هندوراس جائی مناسب برای شرکتهای تولید میوهٔ امریکائی شود...» این اتهامات بیرحمانه را یکی از میهن‌پرستان بنام ایالات‌متحد یعنی ژنرال «سمدلی د. باتلر[۲۷]» عضو نیروی دریائی ایالات‌متحد ادا کرده بود.

«شرکتهای نیشکر امریکائی» که باتلر از آنها یاد می‌کند در این هنگام بقدر کافی نیرومند شده بودند که آشکارا در امور کشورهای امریکای مرکزی مداخله کنند. برای نمونه در ۱۹۱۲ کشتیهای شرکت «یونایتد فروت» برای ژنرال شورشی نیکاراگوئه یعنی «خوان خوزه‌استرادا[۲۸]» نفر و اسلحه حمل می‌کردند. نمونه‌ای دیگر از این نوع مداخلات را در اینجا

25. First National City Bank
26. Brown Brothers
27. Smedley D. Butler
28. Juan Jose Strada

www.ketabha.org

می‌بینید. این بخشی از نامه‌ای است که ظاهراً در ۱۹۲۰ نوشته شده، اما تا ۱۹۴۹ نشر نیافته است. گرچه پس از آن بارها در مطبوعات امریکای‌لاتین به‌چاپ رسیده است. (از جمله در مجلهٔ معتبر مکزیکی «کوادرنوس امریکا-نوس[۲۹]» در ماه مارس و آوریل ۱۹۵۴). می‌گویند این نامه را «ه. و. رولستن[۳۰]» نوشته است. او در ۱۹۱۲ نمایندهٔ شرکت راه‌آهن «تلا[۳۱]» وابسته به‌شرکت یونایتدفروت در هندوراس بود، در این سال این شرکت امتیاز بزرگی از دولت هندوراس بدست‌آورده بود. بعدها شرکت‌راه‌آهن «تلا» شرکت توسعهٔ «کورتس[۳۲]» را ضمیمهٔ خودکرد و نامهٔ زیر روی اوراق مارک‌دار این شرکت نوشته شده است. همین شرکت «تلا» بعدها و هنگامی که در ۱۹۵۴ «گواتمالا» مورد تهاجم نیروهای نیکاراگوا و هندوراس واقع شد امتیازات بهتری بدست آورد. این نامه به‌وسیلهٔ فرستادهٔ مخصوصی که بنا به‌نوشتهٔ نامه، حامل هدیه‌ای برای «دوناآنیتا[۳۳]» همسر ژنرال «رافائل لوپز گوتیرز[۳۴]» رئیس جمهوری وقت هندوراس نیز بوده، برای نمایندهٔ حقوقی شرکت، فرستاده شده است. در نامه سپس فهرست ده دستورالعمل آمده است که بایستی از طرف وکیل شرکت به‌مورد اجرا درآید، تا به‌قدرت شرکت افزوده شود هفت دستور از این دستورالعملها در زیر می‌آید:

شرکت توسعهٔ کورتس[۳۵]

پورتوکورتس[۳۶]، ۲ ژوئیهٔ ۱۹۲۰

دکتر لویس‌ملارا[۳۷]

سان پدروسولا[۳۸]

لویس عزیز...

۳ — ما باید پیمانهای محکمی منعقد کنیم بطوری که هیچ کس، حتی در آیندهٔ دور نتواند با ما به رقابت برخیزد تا هر نوع مؤسسه‌ای که بخواهد توسعه یابد مجبور شود زیر نفوذ ما قرار بگیرد و خود را با هدفهای ما

29. Quadrenous Americanos 30. H. V. Rolsten 31. Tela
32. Cortes 33. Dona Anita 34. Rafael Lopez Gutierrez
35. Cortes Development Company 36. Puerto Cortes
37. Dr. Luis Melara 38. San Pedro Sula

www.ketabha.org

تطبیق دهد.

۴ــ ما بایداز امتیازات،اولویتها،حقوق اختصاصی، معافیتهای گمرکی، معافیت از پرداخت بهره‌های مالکانه به‌دولت، معافیت از مخارج سرانه و مالیاتها و تعهداتی که باعث محدود شدن سود شرکت ما و شرکتهای وابسته به‌ما می‌شود، برخوردار شویم؛ ما باید موقعیتی استثنائی برای خود بوجود آوریم تا بتوانیم نظریات خود را در امورمربوط به بازرگانی‌و استراتژی اقتصادی به‌همه تحمیل کنیم.

۵ــ بی‌اندازه مهم است که ما نیروی تخیل این مردم راکه به‌بردگی کشیده شده‌اند (یعنی مردم امریکای مرکزی) را تحریک کنیم و به‌سوی عقاید توسعه‌طلبانهٔ خودمان جلب کنیم، و بطورکلی سیاستمداران و رؤسای محلی راکه باید مورد استفاده قرار دهیم، با افکار خود آشنا سازیم. دقت و مطالعه در احوال این افراد خاصه هنگامی که سیاه‌مست شده‌اند به‌ما اجازه خواهد داداطمینان‌حاصل کنیم که‌آیااین افراد نیازها و دستورهای ما را درک می کنند یانه. به‌نفع ماست، این طبقهٔ ممتاز راکه به‌خاطر منافع خود به‌آنان‌نیازمندیم، بیش‌ازحد موردتوجه قرار دهیم، تا این طبقه نیز به‌ارادهٔ ما تسلیم شود. بطورکلی به‌اینها(سیاستمداران و رؤسای محلی) و به‌آنها (مردم به‌بردگی کشیده‌شده) که فاقد شخصیت‌واعتقادات پابرجاو نیز میهن پرستی‌اند، وتنها تقاضای آنها داشتن مقام و احترام است، باید کمک کنیم تا به‌آن برسند و مزهٔ آن را بچشند.

۶ــ این افراد، نباید به‌میل خود اقدامی کنند، بلکه باید به‌مقتضای شرایط، و زیر نظر مستقیم ما دست به‌اقدام بزنند.

۷ــ باید خود را از شر دوستانی که در خدمت ما بوده‌اند،اما به‌خاطر وفاداریشان به‌ما بدنام شده‌اند خلاص کنیم، زیرا آنان دیر یا زود به‌ما خیانت خواهند کرد. باید اینگونه افراد را بدانگونه که به‌آنان برنخورد از خدمت اخراج کنیم و ضمن داشتن رفتار احترام‌آمیز با آنان، هیچ‌گاه از آنان دوباره استفاده نکنیم.

۸ــ بطورکلی باید همهٔ افکار وگفتار ما در اطراف مسائلی چون قدرت، ثروت، اردوهای کار، نظم و مقررات دور بزند. باید با زیرکی به‌سوی هدفهای

www.ketabha.org

خود پیش برویم، بی‌آنکه هدفهای تسلط‌طلبانهٔ خود را برای دیگران آشکار کنیم. بطور خلاصه، نباید کاری کنیم که به‌سود آنان تمام شود، همچنین نباید ملاحظهٔ دیگران را بکنیم و یا رفتاری سخاوتمندانه داشته‌باشیم.

اگر نقشه‌های ما به نتیجهٔ مطلوب نرسد، جهت حرکت خویش را تغییر خواهیم داد. کمی ملایم‌تر، دوستانه‌تر و شاید بهتر رفتار خواهیم کرد.

۹ــ باید اقتصاد شکوفان این کشور (هندوراس) را چنان عقیم کنیم تا بتوانیم به‌دامنهٔ فعالیتها و هدفهای خود وسعت دهیم.

به‌امید دیدار

اچ. وی. رولستون (امضا)

طبیعی است که در برابر چنین مداخلاتی تنی چند از میهن‌پرستان به مبارزه برمی‌خیزند.

در هائیتی، که به‌سال ۱۹۱۵ تفنگداران نیروی دریائی در آن پیاده شدند و تا ۱۹۳٤ همانجا ماندند، بیش از دوهزار «شورشی» کشته شدند، تا ما توانستیم سرانجام این جزیره را «آرام» کنیم (پس از اینکه دو تن از تفنگداران ما با لباس مبدل به‌اردوگاه‌جنگلی شورشیان‌رخنه کردند و رهبرآنان «چارلمان‌پرلاته[۳۹]» را به‌قتل رساندند).

اما در نیکاراگوئه برای کشتن رهبر شورشیان به عده‌ای بیش از دو سرباز نیاز بود. روز ۲۶ نوامبر ۱۹۲۶ شورش حزب لیبرال به رهبری ژنرال «خوزه ماریا مونکادا[٤۰]»، حکومت پیشین به‌رهبری پرزیدنت «امیلیانو چامورو[٤۱]» را که ژنرالی محافظه‌کار بود و در ۱۹۱۶ پیمان «بریان چامورو[٤۲]» را با ایالات‌متحد بسته بود، وحق مالکیت بر «کانال پیشنهادی نیکاراگوئه» را به امریکا واگذار کرده بود، سرنگون کرد. این پیمان (طبق مادهٔ ۱) «حق دائمی و همیشگی و معافیت از هر نوع مالیات یا مخارج عمومی و حقوق مالکیت کامل برای ساختمان کانالی در هر نقطه از خاک نیکاراگوئه» را در مقابل ۳،۰۰۰،۰۰۰ دلار (طبق مادهٔ ۱۱۱) که بایستی درازای دیون نیکاراگوائه یا به‌صورت اعتبار در ایالات‌متحد بماند، به امریکا واگذار کرده بود. این پیمان

39. Charlemagne Perlate
40. Jose Maria Moncada
41. Emiliano Chamorro
42. Bryan Chamorro

www.ketabha.org

صرف‌نظر از جنبهٔ غیراخلاقی آن، غیرقانونی نیز بود. قانون اساسی نیکاراگوئه بخصوص متذکر شده‌است که کارمندان‌دولت نیکاراگوئه‌حق امضای هیچ نوع پیمانی را با دول خارجی‌ندارند، مگر با اجازهٔ کنگره (و «چوسورو» این اجازه را نداشت[۴۳]).

«الیهو روت[۴۴]» وزیر امورخارجهٔ پیشین ایالات‌متحد که«لایحهٔ اصلاحی پلات» از او بود در مورد این پیمان بدینگونه واکنش نشان داد که «آیا می‌توانیم عقد پیمانی این چنین مهم برای‌نیکاراگوئه‌را، که‌به‌ما اجازه می‌دهد از حقوق دائمی در خاک این کشور برخوردار شویم بدینگونه جشن بگیریم؟ در حالی که می‌دانیم این پیمان با رئیس جمهوری که به‌دلایل متعدد نمایندهٔ بیش از یک‌چهارم مردم کشورش نیست و ما او را به‌مردم نیکاراگوئه تحمیل کرده‌ایم‌وبه کمک نیروهای نظامی‌خود اورا در مقامش نگاهداشته‌ایم بسته شده است؟ و در نتیجهٔ این پیمان باید مبالغ قابل توجهی پول به او بدهیم؟» (این پیمان در سال ۱۹۱۷ از طرف دادگاه داوری امریکای مرکزی غیرقانونی اعلام شد).

«چاموروِ» که مردم بسیاری از او بیزار بودند در ۱۹۱۳ خود را نامزد ریاست جمهوری کرد وبه این سبب که در آن زمان امریکا نیز با او مخالف بود، شکست خورد. وی در ۱۹۱۷ به‌پشتیبانی ناوهای جنگی امریکا، به‌نام «چاتانوگا[۴۵]» و «سان دیگو[۴۶]» به‌پیروزی رسید. بنابراین ما در ۱۹۲۶ با ژنرال «مونکادا» که می‌خواست «چاموروِ» را سرنگون کند مخالفت کردیم. برای اطمینان از اینکه «چاموروِ» سقوط نخواهد کرد «فرانک کلوگ[۴۷]» وزیر

---

۴۳. ماده دوم قانون اساسی مصوب ۱۹۰۵ این پیش‌بینی را کرده بود. برای حل مشکل دولت این ماده از قانون اساسی را لغو کرد و مجلس مؤسسان جدیدی تشکیل داد تا دربارهٔ آن تصمیم بگیرد. اما مجلس جدید دوباره آن را تصویب کرد و دولت هم مجلس مؤسسان دیگری تشکیل داد و باز این ماده از قانون اساسی ابرام شد. برای بار سوم مجلس مؤسسان تازه‌ای تشکیل شد، اما این مجلس نیز مادهٔ قانونی فوق را ابرام کرد و پیمان فوق غیر قانونی باقی ماند.

44. Eliho Root 45. Chatanooga 46. San Diego
47. Frank Kellog

www.ketabha.org

امورخارجهٔ وقت امریکا به‌انتقاد از مکزیک و امریکای‌مرکزی به‌عنوان مرکز تحریک کمونیستها پرداخت و مداخله در نیکاراگوئه را از نظرسیاسی و نظامی لازم دانست و تفنگداران نیروی‌دریائی را با شانزده کشتی جنگی به‌فرماندهی آدمیرال «جولیان لاتیمر[۴۸]» به‌نیکاراگوئه فرستاد. نیروی‌دریائی ما شورش ژنرال «سونکادا» را سرکوب وطرح انتخابات جدیدی را تحمیل کرد. اما یکی از دوستان «سونکادا» به‌نام «اگوستو سزار ساندینو[۴۹]» که کشاورز و مهندس معدن بود از قبول این‌طرح امتناع ورزید و با افرادش به‌شهر کوهستانی «ال‌اکوتال[۵۰]» رفت. «لوگان فلاند[۵۱]» سرتیپ نیروی‌دریائی به هواپیماهای امریکائی دستور داد که بابمب و مسلسل به شهر «ال‌اکوتال» حمله کنند. «ساندینو» گریخت و از مهلکه جان بدربرد. هنگامیکه خبر کشته‌شدن سیصدنفر از مردم نیکاراگوئه به‌ایالات‌متحد رسید «ادوارد دون[۵۲]» فرماندار «ایلی‌نویز» و بسیاری دیگر (در ناسهٔ سرگشاده‌ای به«کولیج[۵۳]» رئیس جمهوری) اعمال زشت ایالات‌متحد را تقبیح کردند و از او خواستند که ژنرال «فلاند» را به‌مجازات برساند، اما در عوض به‌او مدال دادمشد و نبرد «ال‌اکوتال»، «پیروزئی قهرمانانه» لقب گرفت.

«ساندینو» به‌نبرد ادامه داد و ما امریکائیان به‌بمباران روستاهای نیکاراگوئه ادامه‌دادیم — جمعاً هفتاد روستا (ازجمله روستای لاس‌تیماس[۵۴] در هندوراس که اشتباهاً بمباران شد) مورد بمباران قرارگرفت — سرانجام در ۱۹۳۳، تفنگداران امریکا بازگردانده شدند و صلح به نیکاراگوئه بازگشت، و «ژنرال ساندینو»، نیزکه هرگز دستگیرنشد، دست از جنگ کشید و به‌زندگی غیرنظامی بازگشت و مزرعه‌ای تعاونی ایجاد کرد. چندی بعد، در روز بیست‌ویکم فوریه ۱۹۳۴، برای شرکت درکنفرانسی درکاخ ریاست‌جمهوری نیکاراگوئه، از مزرعهٔ خودخارج شد، و پس از ترک کنفرانس به دامی که رئیس جدید گاردملی نیکاراگوئه، یعنی«آناستاسیو سوموزا[۵۵]» برای‌او چیده بود، گرفتارآمد. هم «ساندینو» و برادرش و هم دو نفراز ژنرالهای همراهش،

48. Julian Latimer 49. Augusto Cesar Seendino 50. El Ocotal
51. Logan Felan 52. Edward Dunne 53. Coolidge
54. Las Timas 55. Anastasio Somoza

www.ketabha.org

بقتل رسیدند. بزودی سوموزا دولت را در دست گرفت و با نیروی نظامی بیست‌وپنج‌سال تمام به‌حکومت ترور و وحشت ادامه داد.

غیرطبیعی نیست که «ساندینو» در نیکاراگوئه که هنوز زیر یوغ خانوادهٔ «سوموزا» است به‌صورت قهرمانی‌ملی درآمده است. آنچه بیشتر به زیان امریکاست این است که او، در سالهای آینده نیز، به‌صورت فریاد اعتراض آمیزی علیه ایالات متحد، خواهد ماند. ما امریکائیان به‌اعتقاد مردم امریکای‌لاتین، در مرگ او نیز دست داشته‌ایم، یعنی به‌دستورما او را کشته‌اند. امریکائیان‌لاتین ماوقع را به‌صورت زیر، از قول کسانی که شاهد ماجرا بوده‌اند نقل می‌کنند[۵۶].

روز ۲۱ فوریهٔ ۱۹۳٤ سوموزا مقامات‌گاردملی را برای تشکیل جلسهٔ «بسیار مهمی» به‌خانهٔ خود دعوت کرد. در بین این مقامات شانزده افسر بودند. از جمله دو ژنرال، یک‌سرهنگ، چهارسرگرد، یک‌سروان، چهارستوان یک و یک‌ستوان‌دوم. ساعت ۷/۳۰ بعدازظهر بود که سوموزا وارد شد (با تأخیر) وگفت: «من از سفارت ایالات‌متحد می‌آیم. در آنجا با سفیر ایالات‌متحد

---

۵۶. گزارشهائی که در این‌باره نوشته شده است بسیارند، از جمله کسانی که شهادت دادند:

«سوفونیاس سالواتیرا Sofonias Salvatierra» (وزیر کابینهٔ زمان مرگ ساندینو) در مقاله‌ای زیر عنوان «ساندینو یک تراژدی ملی» (مندرج در «ایمپرنتا اروپا Imprenta Europa» مادرید، ۱۹۳۴) و آناستاسیوسوموزا در مقاله‌ای زیر عنوان «ساندینوی واقعی درقتلگاه سگویاس Segovias» (مندرج در «تیپوگرافیا روبلو Tipografia Robelo» ماناگوا-۱۹۳۶).

در این مقاله‌ها حوادثی که منجر به‌قتل ساندینو شد و خود قتل، بطریقی توضیح داده شده است که با شهادت دیگران از جمله شهادت ستوان «آبلار دو کوادرا Abelara do Cuadra» یکی از کسانی که به ساندینو تیراندازی کرده است تطبیق می‌کند. این شهادت در روزنامهٔ کوبائی پیش‌از کاسترو به‌نام «بوهیما» در سال ۴۱ شمارهٔ ۷ تاریخ ۱۳ فوریهٔ ۱۹۴۹ بچاپ رسیده است و سپس در بوینوس‌آیرس درکتابی مستند در دو جلد و دارای ۸۰۰ صفحه چاپ شده. این کتاب «ساندینو فرمانده آزادگان» و نویسنده آن «گرگوریوسلسر Gregorio Selser» خبرنگار روزنامهٔ «لاپرنزا La Prenza» است.

www.ketabha.org

«آرتوربلیس‌لین[۵۷]» جلسه‌ای داشتم. او به‌من اطمینان داد که دولت واشنگتن از میان‌بردن «اگوستوسزار ساندینو» را پیشنهاد و تأیید می‌کند. زیرا او را مخل‌آرامش این کشورمی‌داند» سوموزا سپس جزئیات نقشهٔ به‌دام انداختن ساندینو را توضیح داد. ساندینو در ساعت یک بعدازظهر کاخ رئیس‌جمهوری را ترک کرد و در همین‌ساعت بقتل رسید. همان شب، دیر وقت، افرادگاردملی مزرعه‌تعاونی ساندینو را محاصره کردند و سیصد مرد و زن وکودک غیرمسلح را قتل‌عام کردند. بنابه‌گزارشی که در همان زمان در روزنامهٔ«ال‌دیاریو لاتینو[۵۸]» در سان سالوادور چاپ شد«از میان بردن پیروان ساندینو تا پنجم‌ماه مه ۱۹۳٤ ادامه یافت».

بسیاری از امریکائیان لاتین، به‌رغم جنایاتی که به ما نسبت داده می‌شود،به«فرانکلین‌دلانو روزولت[۵۹]» که‌در آن زمان رئیس‌جمهوری ایالات متحد بوده است، احترام می‌گذارند. «سیاست همسایگان خوب» او (که در اولین نطقش در روز شروع ریاست جمهوریش به‌تاریخ چهارم‌مارس۱۹۳۳ به آن اشاره کرد) حاوی مطالب مفیدی بود. امریکا در سال ۱۹۳۳، با آرائی که درکنفرانس دولتهای امریکائی در مونته‌ویدئو به‌نفع سیاست عدم مداخله داد، نمایندگان دیگرکشورها راشگفت زده کرد.«کوردل‌هول[۶۰]» وزیر امور خارجهٔ روزولت نیز به امریکائیان‌لاتین کاهش تعرفه‌گمرکی کالاهای آنان و عقد موافقتنامه‌های بازرگانی جدیدی را وعده داد اما سعی روزولت بر این بود که اقتصاد امریکا راکه به‌سختی دچار رکود بود نجات دهد و لایحهٔ قانونی روابط دو جانبهٔ بازرگانی او که در ۱۲ ژوئن ۱۹۳٤ به‌تصویب رسید، مورد تأیید بسیاری از بازرگانان همسایهٔ ایالات‌متحد قرارگرفت، و به‌عقد قراردادهای دو جانبهٔ بازرگانی باکوبا، هائیتی، برزیل، کلمبیا، هندوراس، نیکاراگوئه، گواتمالا، کستاریکا، ال‌سا لوادور، اکوادور و ونزوئلا منجر شد.

با این همه ما امریکائیان هنوز همسایگان خوبی نبودیم. نیروی دریائی ما دوباره درکوبا مداخله کرد: «گرائوسان‌مارتین[۶۱]» رئیس‌جمهوری

57. Arthur Bliss Lane
58. El Diario Latino
59. Franklin Delano Roosvelt
60. Cordell Hull
61. Grau San Martin

www.ketabha.org

وقت کوبا هنگام استعفا در ۱۹۳٤ چنین گفت: «سقوط من به این سبب بود که واشنگتن آن را می‌خواست.» ما به‌آشوب در هائیتی ادامه دادیم و هیأت نمایندگی این کشور در کنفرانس مونته‌ویدئو اظهار داشت: «ایالات‌متحد خشم غیرقابل‌توصیفی در هائیتی بوجود آورده است.» روزولت همچنین در ۱۹۳۹ از سوموزا، دیکتاتور نیکاراگوئه دعوت کرد از واشنگتن بازدید کند، و از لغو پیمان غیرقانونی «برایان—چامورو» خودداری کرد. «لویس کینتانیلا[۶۲]» سیاستمدار مکزیکی و طرفدار ایالات‌متحد چنین‌نوشت: «چگونه می‌توان از اتحاد و یکپارچگی دولتهای امریکائی، پان‌امریکائیسم و روابط حسن همجواری سخن گفت در حالی که بزرگترین مانع ایجاد این‌گونه روابط چیزی بجز نیرومندترین جمهوری این نیمکره نیست؟ این وضع فقط در صورتی می‌تواند تغییر کند که ایالات متحد امریکا برای همیشه از دخالتهای امپریالیستی خویش دست بردارد.»

در این جهت ایالات‌متحد به‌کوششهائی دست زد. «سامر ولز[۶۳]» معاون وزارت‌خارجه اعتراف کرد که «اثر این دخالتها (دخالتهای ایالات متحد) این بوده است که نارضائیهای عمیق و فراوانی علیه ایالات‌متحد بوجود آید.» روزولت «لایحهٔ اصلاحی پلات» را بدور انداخت و بانکهای صادرات—واردات‌را (در ۱۹۳٤ و ۱۹۳۵) بوجود آورد، و دستور داد که «دیپلماسی دلار» دیگر بپایان برسد. امریکا همچنین در تصمیم خود در مورد اتباعش در کشورهای خارجی تجدیدنظر کرد، «ولز» در سال ۱۹۳۵ گفت: «معتقدم که منظور ما از سرمایه‌گذاری در کشورهای دیگر باید در عمل و در سخن فرع باشد برحق حاکمیت ملی مردم آن کشور.»

مردم امریکای‌لاتین در ۱۹۳۸ هنگامی که «لازارو کاردناس» رئیس جمهوری مکزیک، شرکتهای نفتی ما را ملی کرد، این فرصت را یافتند که صمیمیت ما را در نظریات جدیدمان آزمایش کنند. «کوردل‌هول» یکه خورد. یادداشتهای شدیداللحنی برای «کاردناس» فرستاد و از او خواست که در تصمیم خود تجدید نظر کند، بعد خواست که سریعاً غرامت بپردازد و سرانجام خواست به‌میانجیگری طرف ثالثی رضایت دهد. روابط تیره شد. اما

62. Luis Quintanilla 63. Sumner Welles

www.ketabha.org

نه«فرانکلین روزولت» حق مکزیک را برای ملی کردن نفت مورد تردید قرار داد و نه«کوردل هول». در سالهای جنگ‌جهانی‌دوم که کمی پس از آن شروع شد، مکزیک متفق‌ما باقی ماند. (امروز امریکائیان‌لاتین می‌پرسند در ۱۹۵۹ وقتی فیدل کاسترو— که در آن زمان هنوز به‌اردوگاه کمونیسم نپیوسته بود— همان کاری را کرد که کاردناس در ۱۹۳۸ کرده بود، چرا از همان سیاست پیروی‌نکردیم؟)

«روزولت»، در ۱۹۳۸ کمیتهٔ همکاری با جمهوریهای امریکائی را که در اصل پیش‌درآمدی برای برنامهٔ فعلی کمکهای فنی سازمان کشورهای امریکائی است بوجودآورد. در طول سالهای جنگ نیز وزارت کشاورزی ایالات‌متحد به کشورهای امریکای‌لاتین کمک کرد تا بتوانند بر مشکلات خود در زمینهٔ احیای خاک فایق آیند. تا سال ۱۹٤۵ نود گروه متخصص امریکائی در کشورهای همسایه به کار مشغول بودند.

اما روزولت در زیر سرپوش روابط حسن همجواری، سیاست‌اقتصادی جدیدی را مورد حمایت قرار داد که امروز باعث بسیاری از برخوردهاست. روزولت در اوایل‌سال ۱۹٤۰ گفت که‌دولت وبخش خصوصی ایالات‌متحد باید به‌سرمایه گذاریهای سنگینی در کشورهای امریکای لاتین دست بزنند تا «منابع مواد خام مورد نیاز ایالات‌متحد توسعه یابد.» روز ۲٦ سپتامبر ۱۹٤۰ حداکثر کمکهای بانک صادرات— واردات را از یکصدمیلیون‌دلار به هفتصد میلیون دلار افزایش داد و تا روز حملهٔ ژاپن به «پرل‌هاربور» بیشتر کشورهای امریکای لاتین وامهای «توسعه[٦٤]» دریافت کرده بودند. هدف از وامها و سرمایه‌گذاریها این نبود که به‌درمان بیماریهای اقتصادی امریکای لاتین (که غالباً بستگی به تولید یک محصول یا یک فراورده داشتند) کمکی بشود، بلکه به گفتهٔ‌روزولت: هدف از وامها وادار کردن این‌ملتها به وابستگی صددرصد اقتصادی به‌ایالات‌متحد بود.

---

۶۴. بعضی از ارقام مهم این وامها ازاین قرارند: ۴۰ میلیون‌دلار برای صنایع فولاد برزیل، ۴۰ میلیون دلار برای شاهراه استراتژیکی مکزیک، ۳۰ میلیون دلار برای کلمبیا، ۲۵ میلیون‌دلار برای کوبا، و ۲۰ میلیون‌دلار برای نیازهای صنعتی شیلی.

www.ketabha.org

این سیاست به‌موفقیت انجامید. پس از شروع جنگ ما امریکائیان توانستیم امتیازات ارزنده‌ای (از جمله پایگاههای مهمی در حوزهٔ کارائیب) از این دولتها بگیریم. وابستگی اقتصادی کشورهای امریکای‌لاتین به‌ما، از طریق برنامه «وام — اجاره» که بیش از ۲۶۲،۷۶۲،۰۰۰ دلار ماشین‌آلات ایالات‌متحد را به‌هیجده کشور امریکای‌لاتین سرازیر کرد، بیشتر شد و تنها دو کشوری که از این برنامه کنارگذاشته شدند، یکی پاناما بود — که در هرحال به‌ما تعلق داشت — ودیگری آرژانتین.

سیاست «دستها از امریکای‌لاتین کوتاه» روزولت تا زمان جنگ‌دوم جهانی در مورد همهٔ بیست کشور امریکای‌لاتین (خواه آنها را دیکتاتورها اداره می‌کردند یا متنفذان یا حکومتی مورد علاقهٔ مردم) به‌مورد اجرا درآمد. اما در طول جنگ آرژانتین را ژنرالهای بیطرف (اگر نگوئیم طرفدار محور) و مهمتر از همه ژنرال «پدرو پابرو رومیرز[۶۵]» اداره می‌کردند. حکومت آنان دیکتاتوری بود، اما به‌نحو بارزی انقلابی وکاملا ناسیونالیستی، که معنی آن بطور ساده ضداسپریالیستی است، یعنی ضدانگلیسی و ضداسریکائی.

روزولت که حاضر به‌درک مشکلات آرژانتین نبود و طبیعتاً نمی‌خواست به‌دشمنی بالقوه کمک کند از کمک مالی به‌آرژانتین خودداری کرد و نگذاشت برنامهٔ«وام— اجاره» شامل‌این کشور شود و هیچ‌گاه از فشار برآن نکاست. کنفرانس خواربارو کشاورزی سازمان ملل به‌سال ۱۹۴۳ در «هات‌اسپرینگز ویرجینیا[۶۶]» تشکیل شد، کنفرانس کمک به‌تجدید بنا و عمران سازمان‌ملل، درشهر آتلانتیک «به‌سال ۱۹۴۴»تشکیل‌جلسه دادو کنفرانس پولی و بانکی سازمان‌ملل در برتون وودز[۶۷] در سال۱۹۴۴ برگزار شد اما آرژانتین از شرکت در این کنفرانسها محروم شد. روزولت را نمی‌توان به‌خاطر روش سختی که در مورد آرژانتین در پیش‌گرفت سرزنش کرد. اما بایدگفت که او امریکائیان را به‌راهی که‌خودش آن را رها کرده بود، یعنی راه دخالت در امور داخلی کشورهای امریکای‌لاتین، بازگرداند.

پرزیدنت «ترومن» این راه را مطابق میل خود یافت. وی در اواخر

65. Pedro Pabro Romirez 66. Hot Springs Virginia
67. Breton Woods

www.ketabha.org

سال ۱۹۵٤ «اسپرویل برادن[۶۸]» راکه تا آن زمان سفیر ایالات‌متحد در آرژانتین بود، به‌معاونت وزارت امورخارجه برگزید. برادن مشوق سیاست «کمک کن اما فقط به‌خدمتکارت» بود. دربارهٔ منظور از انتخاب او به‌این مقام هیچ‌شکی نیست. «جیمزبایرنز[۶۹]» وزیر امورخارجه در این موردگفت که انتخاب «برادن» فقط به‌خاطر «اطلاع دقیق از هدفهای سیاسی ما در مورد دولت فعلی آرژانتین[۷۰]» بوده است. «بایرنز» وزیر امور خارجه برای اینکه جای هیچ‌گونه شبهه‌ای باقی نماند در تاریخ ۲۷ نوامبر ۱۹٤۵ با

68. Spruille Braden 69. James F. Byrens

۷۰. برای‌مردم امریکای لاتین «برادن» چهره‌ای آشناست. مظهر سیاست امپریالیستی است. در ۱۸۹۶ در «الکهورن ـ مونتانا Elekhorn Montana» زاده شده است، و فرزند ویلیام برادن مؤسس «شرکت مس برادن» بودکه از سال ۱۹۱۶ به شرکت مس کنکتی‌کات پیوست و این شرکت با شرکت مس «آناکوندا» و شرکت معدنی مس «آند» جمعاً ۹۰ درصد از صنایع اولیهٔ عظیم شیلی را زیر نظر وهدایت داشتند. درسال ۱۹۲۱ «اسپرویل‌برادن» در خرید ۳،۱۴۵،۰۰۰ هکتار از میدانهای نفتی‌پرو برای شرکت نفتی «استانداردداویل نیوجرسی» (راکفلر) دست داشت. این قرارداد به‌خاطر قوانین ۱۹۱۶ پروکه واگذاری زمینهای نفتی را منع می‌کرد شدیداً مورد انتقاد قرارگرفت، اما به یمن‌گریزگاههای قانونی و علاقهٔ بعضی محافل دولتی پرو قرارداد پابرجا ماند. برادن به سفارت ایالات متحد در کلمبیا رسید (بعدها پسرش در این‌کشور به ریاست بنیاد راکفلرIBEC منصوب‌گشت) و سپس به سفارت درکوبا منصوب شد (در آنجا متهم شدکه با اعمال نفوذ در محافل مالی باعث سقوط قیمت شکر شده است). در ۱۹۴۵ مدت شش‌ماه سفیر ایالات متحد در آرژانتین بود و در آنجا چنان‌آشکارا به انتقاد از حکومت انقلابی‌آرژانتین پرداخت‌که وقتی «پرون» خود را نامزد ریاست جمهوری‌کرد یکی از شعارهای انتخاباتیش این بود «برادن یا پرون؟» (پرون در انتخاباتی آزاد بااکثریتی قاطع پیروز شد). برادن سپس‌باآغاز نبردی‌علیه «آربنز» باعث ناراحتی امریکائیان لاتین‌گردید (در این هنگام او مدیر روابط عمومی یونایتد فروت) بود. اخیراً او رهبر کمیتهٔ طرفدار استقلال «کاتانگا» بوده است (بخشی از شرکت معدنی کاتانگا که شرکتی عظیم است وبیش از همه از این استقلال بهره برده است، به راکفلر تعلق دارد.)

www.ketabha.org

انتشار «اعلامیه‌لارتا[۷۱]» که پیشنهاد «ادواردو رودریگوز لارتا[۷۲]» وزیر امور خارجهٔ اوروگوئه بود و در آن مداخله چندجانبه کشورهای امریکای‌لاتین در امور یکدیگر مجاز شده بود، موافقت کرد. هیچ یک از دولتهای امریکای لاتین بجز اوروگوئه طرفدار چنین مداخله‌ای نبودند و این اعلامیه هنگام انتشار و پس از آن شدیداً مورد انتقاد قرارگرفت. اما در پیمان کمکهای متقابل کشورهای قارهٔ‌امریکا (پیمان ریو) که در اوت ۱۹۴۷ در ریودوژانیرو به‌امضا رسید قانوناً مورد تصویب این کشورها قرارگرفت. در این اجتماع، ایالات‌متحد دولتهای این کشورها را قانع کرد که تنها درصورت قبول مداخله می‌توانند کمک نظامی امریکا را که مورد نیاز شدید میلیتاریستها بود دریافت دارند. (در بیشتراین کشورها میلیتاریستها در رأس قدرت بودند).

پس از اینکه مداخلهٔ چند جانبه به‌صورت بخشی‌لاینفک از «همکاری» کشورهای قارهٔ امریکا در آمد، سازمان کشورهای امریکائی اهمیت و نیروی بیشتری یافت. از نظر امریکائیان‌لاتین مداخلهٔ چندجانبه، تعبیر دیگری از مداخله ایالات‌متحد وسازمان کشورهای امریکائی، سلاحی در دست آئین منفور مونروئه بود. ادارهٔ مرکزی این سازمان در واشنگتن قرار داشت، و قسمت عمدهٔ بودجهٔ عملیات آن را ایالات‌متحد می‌پرداخت، و هیأتهای نمایندگی آن را طرفداران سرسخت ایالات‌متحد تشکیل می‌دادند. اما اگر این سازمان پیش از ریاست جمهوری آیزنهاور از نظر امریکائیان لاتین بی‌اعتبار بود، پس از آن به«ابزار تجاوز ایالات‌متحد» تبدیل شد.

آیزنهاور و وزیر امور خارجهٔ او «جان فاستردالس[۷۳]»، نخست توجه چندانی به‌امریکای‌لاتین نکردند. آنان برای مدتی در برابر مشکلات این قاره کر و در برابر نیازهای آن کور شدند و سپس، هنگامی که دیگر دیر شده بود، یعنی پس از حوادثی که در گواتمالا رخ داد و از زمینهای یونایتد فروت به‌خاطر اصلاحات ارضی خلع‌ید شد، بهت‌زده شدند. هرچه که حکومت گواتمالا به‌اصلاحات عمیق‌تر و اساسی‌تر روی می‌آورد تاکتیک ایالات‌متحد جهت متهم کردن آن کشور به کمونیسم‌بودن، بیشتر شکل می‌گرفت. سرانجام

71. Larreta Declaration 72. Eduardo Rodriguez Lareta
73. John Foster Dulles

www.ketabha.org

در ژانویهٔ ۱۹۵٤ «جان پیوریفوی[۷٤]» سفیر امریکا درگواتمالا گفت: «افکار عمومی در ایالات‌متحد ممکن‌است ما را وادارد که برای جلوگیری از سقوط گواتمالا به‌دامان کمونیسم بین‌الملل، اقداماتی بعمل آوریم.»

از نظر امریکائیان لاتین اعلام همین مطلب دخالت‌محض در امور گواتمالا بود. وقتی فاش شد که: ۱- دفتر حقوقی «جان‌فاستردالس» درسالهای ۱۹۳۰ و ۱۹۳٦ پیش‌نویس قرارداد یونایتدفروت و دولت‌گواتمالا را تهیه کرده بود. ۲- «آلن‌دالس[۷۵]» رئیس سازمان «سیا» مدیرعامل شرکت یونایتدفروت‌بوده‌است. ۳-«جان مورز کابوت[۷٦]» (که در آن زمان معاون وزارت امور خارجه در امورکشورهای امریکائی بود و در آن اواخر به‌سفارت ایالات‌متحد در برزیل منصوب شده بود) خانواده‌اش از سهامداران یونایتدفروت بوده‌اند. ٤-«اسپرویل برادن» که در آن زمان رئیس روابط عمومی یونایتدفروت بود در تاریخ ۱۲ مارس ۱۹۵۳ طی نطقی درکالج «دارتموت» گفت: نبرد مسلحانه با کشوری خارجی که تحت نفوذ کمونیسم قرار گرفته است به‌معنی مداخله درامورآن کشور نیست؛ انگیزه های ما امریکائیان مورد انتقاد شدید قرار گرفت.

البته ما درگواتمالا با اسلحه وارد عمل شدیم، و بعدها وقتی حکمران دیکتاتورگواتمالا، «کاستیلوآرماس[۷۷]» در اثر سوءقصدی بقتل رسید، آیزنهاور مرگ او را «ضایعه‌ای بزرگ برای مردم‌گواتمالا و جهان آزاد» خواند وگفت «آرماس دوست صمیمی من بود». آیزنهاور برادرش «میلتن آیزنهاور» را برای شرکت درمراسم تشییع‌جنازهٔ آرماس فرستاد.

امریکائیان‌لاتین به‌حیرت افتادند، زیرا می‌دیدند که «رومئو واسکوئز سانچز[۷۸]» محافظ ویژه و نیمه سرخپوست آرماس، که ارباب خود را با تیر زده بود در همه‌جا مورد تعظیم و تکریم قرار می‌گرفت. اما لطمهٔ اصلی به حیثیت ایالات‌متحد پیش ازاین وارد شده بود. غیر ممکن است بتوان دربارهٔ نقش این دخالت درشکل دادن به‌عقاید عمومی مردم امریکای لاتین

74. John Peurifoy
75. Allen Dulles
76. John Moors Cabot
77. Castillo Armas
78. Romeo Vasquez Sanchez

www.ketabha.org

دربارهٔ ما امریکائیان گزافه‌گوئی کرد، با هر استاد دانشگاهی که سخن بگوئید از آن یاد می‌کند، با هر کس که گفتگو کنید آن را محکوم می‌کند، و هر سیاستمدار مورد علاقهٔ مردم همیشه به‌یاد خواهد داشت که از این واقعه برای حمله به‌دوستداران ایالات‌متحد استفاده کند.

وقتی در کنفرانس ۱۹۵٤ کاراکاس به‌اقدامی که در امریکای‌لاتین به «رسواترین پیروزیها» معروف شده است، دست زدیم و باعث شدیم که به حکومت رادیکال گواتمالا برچسب کمونیستی زده شود، سازمان کشورهای امریکائی فرصت کسب اعتبار خود را برای همیشه از دست داد. متأسفانه حقایق، این شهرت بد را، تأیید می‌کنند، همکاران ما — کسانی که در کنار ایالات‌متحد اعلامیهٔ کنفرانس «کاراکاس» را امضا کردند — اینها بودند: «فولگنسیوباتیستا[۷۹]» از کوبا، «آناستاسیو سوموزا» از نیکاراگوئه، «مارکوس پرزخیمه‌نز[۸۰]» از ونزوئلا، «گوستاوو رویاس پی‌نیلا[۸۱]» از کلمبیا، «آلفردو استروسنر[۸۲]» از پاراگوئه، «مانوئل اودریا[۸۳]» از پرو، «رافائل تروخیلو[۸٤]» از دومینیکن — اینها شریرترین و خون‌آشام‌ترین دیکتاتورهائی هستند که امریکای لاتین بخود دیده‌است[۸۵].

به این ترتیب آیا عجیب است که از «ریچاردنیکسون[۸٦]» معاون رئیس‌جمهوری ایالات‌متحدامریکا، در سفرش به‌امریکای‌لاتین (۱۹۵۸)، همه جا بافریاد و ناسزا استقبال شد؟ وقتی در «کاراکاس» به‌سوی نیکسون سنگ انداختند، از «ولفگانگ لارازابال[۸۷]» رئیس‌جمهوری موقتی ونزوئلا (و رهبر شورشی که به‌خلع دیکتاتور پیشین پرزخیمه‌نز انجامید)، سؤال شد: «چرا اقدامات احتیاطی کافی برای حفظ جان‌نیکسون بعمل نیامده است؟» و او جواب داد: «اگر مقام رسمی نداشتم و اگر جوانتر بودم، من نیز با این مردم در خیابانها به‌سوی نیکسون سنگ می‌انداختم، تا به‌ایالات‌متحد نشان

79. Fulgencio Batista
80. Marcoz Perez Jimenz
81. Gustavo Rojas Pinila
82. Alfredo Stroessner
83. Manuel Odria
84. Rafael Trujillo

۸۵. در این کنفرانس فقط دو دولت رأی ممتنع دادند، آرژانتین و مکزیک که هر دو را رهبرانی مورد حمایت تودهٔ مردم اداره می‌کردند.

86. Richard M. Nixon
87. Wolfgang Larazabal

www.ketabha.org

دهم مردم ونزوئلا از شرکت امریکا در جنایات «پرزخیمه‌نز» چه احساسی دارند.» (در پرو نیز به‌نیکسون سنگ انداخته‌شد). مسخره است که به‌خاطر شکست‌قطعی سفر نیکسون به‌امریکای‌لاتین یا حتی سفر آیزنهاور در سال ۱۹۶۰، که آن نیز به‌رغم گزارشهای مطبوعات ما به‌شکست انجامید، کمونیستها را سرزنش کنیم. در آن زمان احساسات ضدامریکائی تنها احساس مشترک همهٔ سیاست‌پیشگان، احزاب، و دسته‌های امریکای‌لاتین بود. ظاهراً واشنگتن، با این وعده که سیاست کلی‌ما را در امریکای‌لاتین مورد ارزیابی‌مجدد قرار خواهدداد، سرانجام علل این احساس مردم را درک کرده است.

آیزنهاور نیز مدتها قبل، در ۱۹۵۶، به‌هنگام اجتماع رؤسای دولتهای امریکائی در پاناما، این وعده را داده بود. او کمیته‌ای از نمایندگان رؤسای جمهوری‌امریکائی‌ایجاد کرد که پیشنهادهائی‌چندراارائه‌داد، و کمیته‌های فرعی جدیدی ایجاد کرد، که سپس بی سروصدا از بین رفت. پس از بازگشت نیکسون کوشش جدیدی در این زمینه آغازشد. «جوسلینو کوبیت چک[۸۸]» رئیس‌جمهوری‌برزیل پیشنهاد کرد طرح عملیات پان‌امریکا به‌منظور تجدید اتحاد کشورهای امریکائی ایجاد شود و «دالس» وزیر امورخارجه در اوت ۱۹۵۸ به«ریو» پرواز کرد تا موافقت امریکا را با این‌طرح به‌او ابلاغ کند. در ماه سپتامبر وزرای خارجهٔ کشورهای امریکائی در واشنگتن در «کمیته ۲۱ نفری» گردآمدند و تشکیل کنفرانسی در دسامبر همان سال را پیشنهاد کردند.

طبق برنامه، کارشناسان بیست کشور امریکای‌لاتین، در دسامبر تشکیل جلسه دادند. بعضی از این کارشناسان مانند «اگوستو فردریکو اشمیت[۸۹]» از برزیل طرحهائی با خود آوردند که تاسال ۱۹۸۰ درآمدسرانه کشورهای امریکای‌لاتین را به ۴۸۰ دلار می‌رساند. اما «توماس‌مان» معاون اقتصادی وزارت امورخارجهٔ ایالات‌متحد و نمایندهٔ کشور بیست‌ویکم با عدم شرکت در اکثر جلسات و فرستادن یکی از نمایندگان خود در سازمان کشورهای امریکائی به‌جای خود، همهٔ این طرحها و خود کنفرانس را

88. Juscelino Kubitschek 89. Avgusto Fredrico Schmidt

www.ketabha.org

لدیده گرفت[۹۰].

۹۰. دیپلماتهای ما، در امریکای لاتین واقعاً بد بوده‌اند. در دوران «ترومن» و «آیزنهاور» این دیپلماتها آشنایان سوداگر یا سیاست پیشهٔ رئیس جمهوری بوده‌اند، و انتصاب آنها به مقامهای سیاسی از نظر مردم امریکای لاتین نشانهٔ عدم علاقهٔ ایالات متحد به امور این قاره تلقی شد. برای نمونه «آرتور گاردنر Arthur Gardner» و «ارل.تی. اسمیت Earl T. Smith» در کوبا، پیش از اینکه کاسترو از کوههای «سیرا ماسترا» فرود آید، نقش مهمی در ایجاد دشمنی با ایالات‌متحد در میان مردم کوبا داشتند. «ادوارد ج. اسپارکس Edward J. Sparks» نمایندهٔ پیشین کندی در اوروگوئه، وقتی از طرف آیزنهاور به سفارت در گواتمالا برگزیده شد، دوستی بیش از اندازه نزدیکی با «کاستیلو آرماس Castillo Armas» دیکتاتور این کشور بهم زد. و دوستی نزدیك «توماس - ای ـ ویلان Thomas E.Whelan» با «سوموزا» دیکتاتور نیکاراگوئه صدمات غیرقابل ترمیمی به احساسات مردم نسبت به ایالات‌متحد وارد کرده است.

هنگامی که دوست نزدیك «توماس ویلان»، یعنی «تاچوسوموزا Tacho Somoza» در ۱۹۵۶ ترور شد، انباردار پیشین گندم و سیب‌زمینی در داکوتای شمالی مشاور مورد اعتماد دو پسر دیکتاتور پیشین، یعنی پرزیدنت «لوئیس سوموزا»، و فرمانده گارد ملی یعنی «تاچیتو سوموزا Tachito Somoza» گردید. به‌هنگام بازنشستگی او در ۱۹۶۱، پرزیدنت «لوئیس سوموزا» گفت: «او تقریباً به‌جای پدر من بود.» «ویلان» که در طول دو سال سفارتش در نیکاراگوئه، جائی که مردم به اسپانیائی سخن می‌گویند، نتوانسته بود حتی صدکلمه اسپانیائی بیاموزد. درجواب گفت: «این دو پسرهای خوبی برای من هستند».

این دو پسر، گارد ملی را، بیش از ۵۰ بار برای باقی‌ماندن خود در رأس قدرت مورد استفاده قرار دادند. «تاچیتو» فارغ‌التحصیل مدرسهٔ نظام «وست پوینت West Point» است. به یمن ترتیباتی که «ویلان» داده است بیشتر افسران گارد ملی نیکاراگوئه تربیت شدهٔ ایالات‌متحداند و بیش از یك چهارم از نفرات این گارد در مدارس نظامی امریکا درمنطقهٔ کانال پاناما تعلیم‌دیده‌اند.

ویلان می‌گوید: «نیکاراگوئه بهترین دوست ما در امریکای لاتین است.» البته از نظر او نیکاراگوئه یعنی خانوادهٔ سوموزا. ویلان برای اثبات نظرش که درعین‌حال نظر مرا نیز ثابت می‌کند، گفته است: «آنان حتی یك‌بار هم‌در سازمان ملل علیه امریکا رأی نداده‌اند.»

انتخاب «دلیسپس موریسون de Lesseps Morrison» سفیر کندی در ←

www.ketabha.org

کنفرانس با شکست روبرو شد. «الفونسولوپز» رئیس کلمبیائی جلسات این کنفرانس گفت «شاید بهتر باشد که به کشورهایمان بازگردیم و حقیقت را به‌مردم بگوئیم. پس از حادثهٔ تأسف‌آور سنگ‌اندازی به‌نیکسون وقتی ایالات‌متحد وعده‌داد در سیاستهای مربوط به‌امریکای‌لاتین تجدید نظر کند، من امیدها و انتظارهای بزرگی داشتم. اما اشتباه می کردم.»

از نظر امریکائیان‌لاتین «تجدید نظری» درکارنبود. درست است که ایالات‌متحد سیاست «دوستی با دیکتاتورها» را با شدت کمتری دنبال‌می کرد، اما همسایگان‌این کشور می گفتند، این به‌خاطرشرایط زمانی‌است. «پرزخیمه‌نز»، «اودریا» و «رویاس» (بترتیب رؤسای جمهوری ونزوئلا، پرو و کلمبیا ـ مترجم) سقوط کرده بودند، «سوموزا» (نیکاراگوئه) و «آرماس» (گواتمالا) بقتل رسیده بودند و «باتیستا»ی کوبا نیز درگیر با دشمنان ریشوی خود بود.

در مورد «تروخیلو» (دومینیکن) امریکائیان‌لاتین مطمئن بودند که سیاست ایالات‌متحد فرق نکرده است. مسأله این نبود که سفیران امریکا در جمهوری دومینیکن بیش از حد طرفدار «تروخیلو» بودند، این رسمی قدیمی بود و ریشه در زمانی داشت که «رالف‌آکرمان[۹۱]» در نطقی بدینگونه از تروخیلو تجلیل کرده‌بود: «رئیس‌جمهوری فوق‌العاده برجسته که توانسته است چنین اقدامات بزرگی را در جهت منافع ملی شما انجام دهد.» و نیز مشکل این نبود که یکی دو نفر از اعضای کنگرهٔ ایالات‌متحد نیز طرفدار «تروخیلو»بودند، این نیز سابقه‌ای طولانی داشت و به‌زمانی بازمی‌گشت که سناتورهائی نادمکرات، از حزب دمکرات مانند «آلن‌الندر[۹۲]» و «جیمز

→

سازمان‌کشورهای امریکائی نیز اشتباه بزرگی بود. «موریسون» که می‌گفتند نژادپرست است، و با تروخیلو صمیمیتی نزدیك دارد، سبب اصلی بسیاری از ناراحتیهای هیأتهای نمایندگی‌کشورهای امریکای لاتین در اولین کنفرانس «پونتادل استه» بوده است و شاید بدترین انتصاب‌کندی برگزیدن، «آدولف برل Adolf Birl» به‌ریاست امور مربوط به امریکای لاتین باشد، زیرا «آدولف برل» همچنان به نظریات مربوط به عهد «فرانکلین روزولت» در امور سیاسی امریکای لاتین پایبند بود.

91. Ralph H. Ackerman 92. Allen Allender

www.ketabha.org

ایستلند[۹۳]» گفتند: «ای کاش در هریک از جمهوریهای امریکای مرکزی و جنوبی یک نفر چون تروخیلو یافت می‌شد.» در ۱۹۵۸ امریکائیان لاتین می‌توانستند انگشت‌اتهام به‌سوی همهٔ نمایندگان کنگرهٔ امریکا— که از تصویب لوایح ضد «تروخیلو» سر باز زدند— درازکنند و همهٔ نمایندگان در حقیقت همان دولت ایالات‌متحد بودند. بلکه داستان از این قرار بود: پس از انتشارگزارشهای قانع کننده‌ای در روزنامه‌ها،مبتنی بر اینکه خلبانی امریکائی اهل «ارگون[۹۴]» به‌نام «جرالد لستر مورفی[۹۵]» که در خدمت تروخیلو بوده است در ماجرای آدم‌ربائی و ربودن «جیسوس دگالیندس[۹۶]» استاد تاریخ دانشگاه کلمبیا در نیویورک و یکی از منتقدان تروخیلو دست داشته و پس ازاین آدم‌ربائی خلبان مزبور نیز ناپدید شده است. «چارلز پورتر[۹۷]»نمایندهٔ «ارگون» کوشید کنگره را به‌اقدامی علیه «تروخیلو» وادارد. او پیشنهاد کرد که دولت‌امریکا «آشکارا حکومتهای غیر دمکراتیک را محکوم و رژیمهای دمکراتیک را ستایش کند... و از صمیم‌قلب به کسانی... که می کوشند کشورشان را... از طریق وسایل دمکراتیک آزاد کنند، کمک کند.» او بخصوص دو لایحهٔ اصلاحی برای کمکهای خارجی ایالات‌متحد از سال مالی ۱۹۵۸ به‌بعد پیشنهاد کرد. یکی از این لوایح اولویتی برای حکومتهای دمکراتیک جهت دریافت کمک پیشنهاد می کرد و لایحه دیگر به‌وزارت امورخارجه حق می‌داد که کلیهٔ کمکهای ما را به کشورهای دیکتاتوری قطع کند.

مخالفان «پورتر» در مجلس نمایندگان نیرومند بودند. «دانیل ج. فلاد[۹۸]» نمایندهٔ حزب دمکرات از پنسیلوانیا جزو مخالفان بود زیرا «دشمن بزرگ کمونیسم» یعنی«کاردینال‌اسپلمان[۹۹]» جمهوری دومی‌نیکن را به‌خاطر نبردش علیه این بلا ارج می‌نهاد. «ویکتور آنفوسو[۱۰۰]»نمایندهٔ‌حزب‌دمکرات از نیویورک که او نیز اعتراف کرد تا حدی‌تحت‌تأثیر کاردینال «اسپلمان» قرارگرفته

93. James O. Eastland
94. Oregon
95. Jerald Lester Murphy
96. Jesus de Galindez
97. Charles. O. Porter
98. Daniel J. Flood
99. Cardinal Spellman
100. Victor Anfuso

www.ketabha.org

است، چنین گفت: «نمی‌توانم این حقیقت را که جمهوری دومی‌نیکن متفق ماست، و این کشور بخشی از دنیای غرب است و ما امریکائیان با آن کشور روابط تجارتی داریم، نادیده‌بگیرم.» «جان مارشال رابینسن[۱۰۱]» نمایندهٔ حزب جمهوریخواه از کنتاکی بظاهر عقیده داشت که از هیچ یک از متحدان امریکا، هرقدر رفتارشان شریرانه باشد، نباید انتقاد کرد. می‌گفت «دو ملت در دفاع از دنیای غرب با یکدیگر همکاری دارند.» «جورج. س.لونگ[۱۰۲]» از لوئیزیانا عقیده داشت که «تروخیلو» اصولا آدم بدی نیست، و تازه اگر هم بد باشد تاآن زمان که ضد کمونیست است باید به‌او اجازه داد به‌جنایاتی که به او نسبت می‌دهند، ادامه‌دهد. می‌گفت «تجربه به‌من نشان داده است که کلمه دیکتاتور نباید باعث نگرانی شود... جمهوری دومی‌نیکن و فرمانده نیروهای مسلح آن (تروخیلو)... همیشه و بدون تردید جانب خدا و مسیحیت را رهانکرده است... و برای ما آنان در همه‌حال همچون سدی محکم و تکیه گاهی برای مقابله با رخنهٔ بیدینی و کمونیسم بوده‌اند» حتی «جان‌مک کورماک[۱۰۳]» رهبر اکثریت در مجلس نمایندگان و نمایندهٔ حزب دمکرات از ماساچوست نیز در حالی که از «سیاستهای انسانی و بزرگ» «ژنرالیسمورافائل‌لئونیداس‌تروخیلومولینا. ل. ل. د.» سخن می‌گفت، با این لوایح مخالفت کرد.

دیگر نمایندگان کنگره که کمتر از تروخیلو دفاع می‌کردند، از این درخواست دولت ایالات‌متحد که هرگز نباید از وسایل اقتصادی برای مداخله در امور داخلی کشورهای امریکای‌لاتین استفاده کرد، حمایت کردند. پاره‌ای نیز درگرماگرم مدافعاتشان از دیکتاتورهای ضد کمونیست، با اشاره به «کارلوس کاستیلو آرماس» دیکتاتورگواتمالا، به‌برشمردن کارهائی که او با کمکهای دریافتی از امریکا کرده است، می‌پرداختند (در سالهای ۱۹۵۶—۱۹۵۷ هدایائی‌به‌ارزش بیش‌از ۳میلیون‌دلار دریافت کرد.) در نتیجه هر دو لایحه‌اصلاحی با ۱۷۱ بر ٤ و ۱٦۸ بر ۷ رأی رد شد.

اما این تازه آغاز ناراحتیهای ایالات‌متحد ازدست دیکتاتورهای‌امریکای

101. John Marshall Robinson 102. Jorge S. Long
103. John W. Mc Cormak

www.ketabha.org

جنوبی بود. در نوامبر ۱۹۵۸ هنگامی که «فیدل کاسترو» سفیر ما در کوبا را متهم کرد که روابطی بیش از حد دوستانه با «باتیستا» دارد (در حقیقت «آرتورگاردنر» و نیز ارل‌اسمیت هر دو روابطشان با دیکتاتور پیشین کوبا فوق‌العاده حسنه بود)، ولی امریکا با خشم بر او غرید. روزنامهٔ «نیویورک میرور» به کاستروگفت که خفه‌شو، وگرنه «ممکن است خود را بالایحهٔ اصلاحی پلات رودر رو ببینی!» در این ضمن روزنامهٔ «تایمز» منتشر شده در شهر کوچک«داون‌پورت‌آیوا[104]» که‌ناگهان‌به‌مرجعی صاحب‌نظر درتاریخ بدل شده‌بود، لایحهٔ‌اصلاحی «پلات» را بکلی فراموش کرد و چنین نوشت «سراسر تاریخ کوبا نشان می‌دهد که این کشور همیشه ازکمکهای دوستانه ایالات‌متحدبرخوردار بوده است.» سپس در همان ماه واشنگتن یک هنگ از تفنگداران نیروی‌دریائی را به هائیتی فرستاد (فرانسوا دووالیه دیکتاتور هائیتی چهارماه پیش از آن به‌سختی توانسته بود جلو شورشی را در هائیتی بگیرد) و حضور این سربازان ،«عملی دوستانه» نامیده می‌شد.

پس از پیروزی «کاسترو» حقایق ناهنجار بیشتری آشکارشد. شرکتهای خصوصی امریکائی سالها قبل، «همکاری» باتیستا را به مبلغ ۱۲ میلیون دلار سهام خریداری کرده بودند. علاوه بر این «باتیستا» ۳۴میلیون دلار از سهام شرکتهای مشترک کوبائی ـ امریکائی را دریافت کرده بود. ارتش «باتیستا» که با اسلحه امریکائی مسلح بود، و در ایالات‌متحد تعلیم دیده بود مرکز فساد در دستگاه دولتی کوبا بود، و خود باتیستا با ۲۰میلیون‌دلار ازکوبا گریخته بود.

همه بخوبی از واکنش کوبا اطلاع داریم: سلب مالکیت کرد، اموال ثروتمندان را به‌تصرف درآورد. عده‌ای را تیرباران کرد و از پرداخت وامهای «باتیستا» امتناع ورزید و رژیم خویش را بیش از پیش به‌چپ سوق داد. با اینهمه در اوایل کار «کاسترو» هنوز امیدوار بود ازکشورهای همین نیمکره کمک دریافت کند. در اجتماع سران«بیست‌ویک کشور» که در اوایل ۱۹۵۹ در بوئنوس‌آیرس برگزار شد به‌اطلاع همه رساند «که در طول ده سال‌آینده برای توسعهٔ کامل کشورهای امریکای‌لاتین مبلغ ۳بیلیون دلار

104. Doven Port Iowa

www.ketabha.org

لازم است» هیچ اتفاقی نیفتاد، بجز حرف. در حقیقت بیست‌ویک کشور برای بیست‌وسه‌ماه حرف زدند.

در این ضمن، در ایالات‌متحد، انتقاد از خود بار دیگر رو به‌شدت گذاشت. سناتور «هومر کاپ‌هارت[۱۰۵]» گفت که سیاست «قطع کن—ادامه‌بده» ما در امریکای‌لاتین بیش از حد به‌تشکیل «کمیته‌های کسب‌اطلاع» برای تهیه‌گزارشهائی که «کسی نمی‌خواند و اقدامی دربارهٔ آن نمی‌کند» می‌انجامد. سرانجام پس از موج دیگری از سلب مالکیتها و مبارزه‌جوئیها و تبلیغات کاسترو در سایر کشورهای امریکای لاتین، به‌منظور رواج این‌گونه کارها، اعلام کردیم که حاضریم قسمت اعظم یک بیلیون دلار سرمایه‌لازم بانک توسعهٔ کشورهای امریکائی را بپردازیم[۱۰۶].

قبل ازشروع کار بانک توسعه کشورهای امریکائی دراول اکتبر ۱۹۶۰ پاداش سیاسی این اقدام خود را دریافت کردیم — یا دست کم امریکائیان لاتین بر این عقیده‌اند. این پاداش در دومین دیدار مشورتی وزیران امور خارجه کشورهای امریکا که بنا به‌قرارداد «ریو» در ماه اوت ۱۹۶۰ در سان‌خوزه پایتخت کستاریکا تشکیل گردید به‌ما داده شد. اولین گرد همائی مشورتی به‌درخواست ونزوئلا، جمهوری دومی‌نیکن را به‌خاطر نقشه‌ای که تروخیلو برای سوءقصد به‌جان «رومولو بتانکورت» رئیس‌جمهوری ونزوئلا طرح کرده بود، محکوم کرد. وزرای امورخارجه موافقت کردند که محدودیتهائی علیه دومی نیکن اعمال شود: اما روزنامه‌های ایالات متحد و امریکای لاتین نوشتند که به این موافقت‌نامه رأی موافق داده‌ایم تا سابقه‌ای برای محکوم کردن کوبا بوجود آورده باشیم.

دومین گردهمائی که تشکیل آن رسماً از طرف پرو و عملا از طرف ما درخواست شد، «مداخله یا تهدید به مداخله، حتی تهدید مشروط قدرتهای خارجی در مورد مسائل داخلی کشورهای این قاره را بشدت محکوم کرد.» اعلامیه «سان‌خوزه»، به‌سوی کوبا نشانه‌گیری شده بود. (البته بدون ذکر

105. Homer Copehart

۱۰۶. حتی‌تایم این «برنامهٔ جدیدکمک به امریکای لاتین» را طرح کاسترو خواند.

www.ketabha.org

نام[۱۰۷]) و همچنین به‌سوی چین و شوروی (که از این دو نام برده شد). عبارت «حتی تهدید مشروط» هدفش روسیه بود زیرا «نیکیتاخروشچف» نخست‌وزیر آن کشور هشدار داده بود که موشکهای شوروی در صورتی که کوبا مورد حمله ایالات‌متحد قرارگیرد، و فقط در این صورت، به کمک کوبا خواهدآمد.

این‌حقیقت که اعلامیه «سان‌خوزه»، آنچنان که مکزیک امیدوار بود، «کلی و دربرگیرنده» نبود بلکه فقط علیه کوبا تهیه شده بود، بعدها پس از بعمل درآمدن، کاربرد آن برای امریکائیان‌لاتین آشکارتر شد. مادهٔ سوم این اعلامیه «مجدداً این حق را برای کلیه کشورهای این‌قاره محفوظ می‌دارد که آزادانه به‌توسعه فرهنگی، سیاسی و اقتصادی کشور خویش بپردازند» و مادهٔ چهارم «این حقیقت را که نظام موجود درکشورهای قارهٔ امریکا توافقی با هیچ یک‌ازاشکال حکومت متمرکزو توتالیترین ندارد»، مجدداً موردتأیید قرار می‌دهد. با این جملات حق این بود که هدف اصلی این اعلامیه‌حکومتهای دیکتاتوری نظیر حکومت«ایدی‌گوارس[۱۰۸]» درگواتمالا، «دووالیه» درهائیتی، «برادران‌سوموزا» در نیکاراگوئه، «استروسنر» در پاراگوئه وغیره می‌بود. اما، از این اعلامیه ایالات‌متحد برای توجیه بایکوت و محاصرهٔ اقتصادی کوبا و سرانجام ترتیب دادن تهاجم کوبائیان فراری به‌آن کشور استفاده کرد. هنگامی که تهاجم دوباره، امریکائیان‌لاتین را به‌حیرت‌افکند اعلامیهٔ سان‌خوزه را رسوائی آشکار دیگری یافتند، نظیر آنچه در ۱۹۵٤ درکاراکاس اتفاق افتاده بود.

یک ماه پس از پایان کنفرانس سان‌خوزه، وزرای خارجهٔ بیست‌ویک کشور در بوگوتا— کلمبیا—تشکیل جلسه‌دادند. و ایالات‌متحد اعلام کرد که مبلغ ۵۰ میلیون‌دلار اعتبار برای توسعه اختصاص خواهد داد. این اعتبار که

---

۱۰۷. هیأت نمایندگی مکزیک گفت: این اعلامیه کلی و دربرگیرنده است و به هیچ‌وجه برای محکوم‌کردن یا تهدیدکوبا، که اشتیاقش برای توسعهٔ اقتصادی و عدالت اجتماعی مورد احترام عمیق دولت و ملت مکزیک است، تهیه نشده است.

108. Ydigoras

www.ketabha.org

باید تحت نظر بانک‌توسعهٔ کشورهای امریکا به‌مصرف می‌رسید می‌بایست پنج نیاز اصلی در کشورهای امریکای‌لاتین را برآورده سازد:

۱- توسعهٔ نواحی روستائی
۲-ایجادمسکن
۳-آموزش
٤- بهداشت
٥- بسیج منابع محلی.

این کنفرانس همچنین درخواست کرد که جلسه‌ای از کارشناسان اقتصادی و اجتماعی کشورهای امریکا در ۱۹٦۱ تشکیل شود. این جلسه بعدها در اوروگوئه‌انعقاد یافت و به‌نام کنفرانس«پونتادل‌استه» معروف شد. به‌این ترتیب «اتحاد برای پیشرفت» حتی پیش از اینکه کندی چنین نامی بر آن بگذارد، حتی پیش از اینکه کندی در انتخابات پیروز شود، زاده شده بود. آنچه در طرح کندی تازه بود، این بود که دست کم به‌ظاهر، حاضر شده بودیم خود را برای توسعهٔ امریکای‌لاتین متعهد کنیم.

ازاین زمان‌به‌بعد«اتحاد برای‌پیشرفت»رکن‌اصلی‌سیاست‌ما را درامریکای لاتین تشکیل داد. دراین طرح گفته شده است که «اتحاد برای‌پیشرفت»عصر جدیدی را بوجود خواهدآورد و از آن به‌عنوان تضمین عدالت‌اجتماعی برای همهٔ مردم قاره‌نام برده شده است. گفته‌شده است تا ده سال دیگر کودکان برهنه دیگر از جذام نخواهندمرد، بیسوادی ریشه‌کن‌خواهد شد، بیماریها مهار خواهدگشت، خرافات از بین خواهد رفت، فقر دیگر وجود نخواهد داشت — و همهٔ اینها از برکت وجود «اتحاد برای پیشرفت» خواهد بود. آیا چنین شده است؟

www.ketabha.org

بخش پنجم

اتحاد برای پیشرفت

www.ketabha.org

۱۸

دردهای زایمان

«اتحاد برای پیشرفت» در دیدار ویژهٔ کارشناسان امور اقتصادی و اجتماعی کشورهای امریکائی که از پنجم تا هفدهم اوت ۱۹۶۱ در پونتادل استه در اوروگوئه تشکیل گردید رسماً زاده شد.

این تولد چندان اهمیت یافت که کنفرانسی در سطح وزیران برای آن تشکیل شد، وزیران اقتصاد بیست ویک کشور به همراه هیأتی از کارشناسان امور مالی و سیاسی در این کنفرانس شرکت کردند. هیأت نمایندگی امریکا عبارت بود از «داگلاس دیلون» وزیر خزانه‌داری، «دلسیس موریسون» سفیر امریکا در سازمان کشورهای قارهٔ امریکا، «رابرت.ف. وودوارد» سفیر کبیر پیشین ایالات متحد در اوروگوئه و معاون وزارت امورخارجه در امور مربوط به امریکای لاتین، «مورالس کاریون»، «ارتور شلزینگر»، «ریچارد گودوین» مشاوران مخصوص کندی، وعده‌ای دیگر. انتظار می‌رفت که «اتحاد برای پیشرفت» دست کم عصری جدید را در امریکای لاتین اعلام کند، اما هیچ یک از مردم امریکای لاتین دقیقاً معنی این اتحاد را نمی‌دانست.

پرزیدنت کندی در پیامی که روز پنجم اوت ۱۹۶۱ برای هیأتهای نمایندگی فرستاد اعلام کرد: «اتحاد برای پیشرفت به‌معنی شناسائی کامل حقوق همهٔ مردم برای شرکت در پیشرفتهای ماست. زیرا در جامعهٔ دمکراتیک امروز ما برای سازمانهائی که در آنها تنی چند در رفاه بسر می‌برند وگروه بسیاری از دسترسی به‌نیازهای اولیهٔ خویش محروم می‌مانند جائی وجود ندارد.» داگلاس دیلون به‌این گفته چنین افزود: «اگر امریکای لاتین به‌اقدامات لازم در داخل دست بزند می‌تواند انتظار داشته باشد که طی ده سال آینده بیش از بیست

www.ketabha.org

بیلیون دلار سرمایه از خارج به‌این منطقه سرازیر شود.» «دیلون» این اقدامات لازم را چنین تشریح کرد: «باید سیستم مالیاتی را استحکام بخشید ... باید به‌اصلاحات ارضی دست زد تا زمینهای کم مصرف کاملا توسعه یابد و کشاورز صاحب زمین خود شود. باید بهرهٔ وامهائی که به کشاورزان و صاحبان صنایع کوچک داده می‌شود کاهش یابد[1]. باید برنامه‌های آموزش و پرورش، بهداشت ومسکن بطور سریع توسعه یابد. وباید ایالات‌متحد مسؤولیتهای بیشتری درکمک به‌جمهوریهای دیگر بعهده بگیرد.» «کندی» اعلام کرد که این مسؤولیتها به‌صورت «کمکهای بیشتر از طرف ایالات متحد... تا سالی بیش‌از یک بیلیون دلار» است.

«اتحاد برای پیشرفت» همچنین وعده داد که بخش خصوصی را (بیشتر امریکائی) تشویق کند تا یک بیلیون دلار دیگر در امریکای لاتین سرمایه‌گذاری کنندوبه‌این ترتیب‌وزیران اقتصاد بیست‌ویک کشور، کلیهٔ پیشنهادهای «دیلون» را در قطعنامهٔ کنفرانس که روز ۱۷ اوت ۱۹۶۱ به‌نام قطعنامهٔ کنفرانس «پونتادل استه» منتشر شد،گنجاندند. به‌موجب این قطعنامه درآمد سرانهٔ کشورهای امریکای لاتین باید سالانه ۲٫۵ درصد افزایش یابد، و تا سال ۱۹۷۰ بیسوادی در این قاره ریشه‌کن شود، و برنامه‌های ساختمان خانه‌های ارزان‌قیمت به‌میزان قابل ملاحظه‌ای افزایش یابد، قیمتها ثابت بماند، آب آشامیدنی بخوبی تصفیه شود، و بیماریهای واگیر تحت نظارت‌درآید و طول عمر در مناطق شهری تا ۷۰ درصد و در مناطق روستائی تا ۵۰درصد افزایش یابد. این قطعنامه همچنین ازکشورهای امریکای لاتین خواست که در جهت اتحاد اقتصادی (بازار مشترک) که در روزهای قبل از تشکیل کنفرانس، سخن روز بود،گام بردارند و در اجرای اصلاحات ارضی سرعت بیشتری بخرج بدهند، وسعی کنند فراورده‌های مختلف کشاورزی تولید کنند، و سالی یک‌بار برای بررسی پیشرفتهای سالانه به‌دورهم‌گرد آیند.

همهٔ هیأتهای نمایندگی درکنفرانس پونتادل استه بجز وزیر صنایع کوبا«ارنستو چه‌گوارا» رسماً از ایالات متحد و طرح اتحاد برای پیشرفت

---

۱. در امریکای لاتین نرخ بهره هیچ‌گاه‌کمتر از ۱۰ درصد نبوده و گهگاه به ۵۰ درصد نیز رسیده است و غالباً مدت وام یک‌سال بیشتر نیست.

www.ketabha.org

ستایش کردند. «ادواردو ویکتور هادو» که درآن زمان رئیس شورای‌دولتی و رئیس جمهور کشور میزبان بودگفت: «سرانجام راهی برای سیر کردن‌میلیونها گرسنه در این قاره پیدا شد.» سرمقاله‌های بیشتر روزنامه‌های امریکای‌لاتین‌از «ریوگراند» تا «پاتاگونیا» به‌ستایش از ایالات متحد و سیاست جدید آن در مورد تجدید نظر در سیاستهای مربوط به‌امریکای لاتین پرداختند. هنوز هم دولتها و روزنامه‌های این قاره بطور رسمی از «کندی»، طرح اتحاد و کنفرانس پونتادل استه بطرز مبالغه آمیزی ستایش می کنند.

اما بطورخصوصی، همه — دست کم — امید چندانی نداشتند. مطبوعات امریکای لاتین عموماً از طرف دولتها، حکومت متنفذان و یا نظامیان کنترل می‌شود و سرمقاله‌های این مطبوعات بندرت نشان دهنده یا هماهنگ با نظر مردم است. در این مورد حتی یک فرد عادی در خیابان، در هرجا از جمله آرژانتین، می‌گوید: «آه البته ما از حقایق باخبر می‌شویم. فقط کافی است که هرچه در روزنامه نوشته است معکوس کنیم و به‌حقیقت راه یابیم.» هرجا که مطبوعات در خدمت منافع بخصوصی نبوده است انتقاد از «اتحاد برای‌پیشرفت» نیز سخت بوده است.

حتی در خود کنفرانس نیز اغلب هیأتهای نمایندگی — در لفاف جمله‌های پرداخته و ستایشهای دیپلماتیک — نظریات و عقاید خود را بیان کردند. موارد شکایتهای آنان از این قرار بود: ابهام ایالات متحد، اصرار آن کشور در مورد تهیهٔ گزارشها، تجزیه و تحلیلها و جلسات کارشناسان در حالی که برای طرحهائی کم نتیجه باید ده سال صبر کرد، سدهای تعرفهٔ گمرکی امریکا، روش ایالات متحد برای اندازه‌گیری پیشرفت کشورها از روی مقدار صادرات آنان و سیاست امریکائیان در بارهٔ کنترل عرضه و تقاضاهای بازار جهانی.

هیأتهای نمایندگی کشورهای امریکای لاتین خاطر نشان کردند که تجارت آنان بطور منظم تقلیل یافته است،ومجموع درآمدشان برحسب دلار از ۴/۳ بیلیون دلار در ۱۹۵۱ به ۳/۳ بیلیون دلار در ۱۹۵۹ کاهش یافته، و اکنون بازار مشترک اروپا نیز در برابر آنان به‌نوعی محافظت از صنایع خود دست‌زده است، یعنی اقتصاد یک محصولی آنان را در مقابل نوسان قیمت

www.ketabha.org

فراورده‌ها در بازار جهان، صد درصد آسیب‌پذیر ساخته است، و کشورهای اسریکای لاتین قادر به‌صنعتی شدن نیستند زیرا ذخیرهٔ ناچیز دلار آنان مانع از این است که بتوانند لوازم و ماشین‌آلات گران‌قیمت‌موردنیاز برای صنعتی شدن را خریداری کنند. آنان به‌اسریکا یادآوری کردند که اگر موانع و تعرفه‌های گمرکی برداشته شود، بیشتر به‌سود آنان است تا طرح اتحاد برای پیشرفت. مثلا آرژانتین نمی‌تواند گوشت خودرا به‌ایالات متحدصادر کند زیرا ما اسریکائیان می‌گوئیم که گوشت آرژانتین عامل بیماری مخصوصی به‌نام «هوف —اند—موث[۲]» است —اتهامی بی‌اساس که فقط برای محافظت دامداران ایالات متحد، ابلاغ شده است، چون گوشت آنان چهارصددرصد گران‌تر از گوشت آرژانتین در فروشگاههای خرده فروشی عرضه می‌شود.

«ادواردو فیگوئرا[۳]» وزیر دارائی شیلی گفت «اگر کشورهای صنعتی براستی خواهان همکاری برای توسعهٔ اسریکای لاتین باشند، باید به‌جستجوی نظامی برآیند که طبق آن ما بتوانیم مازاد محصول خود را به‌بازارهای جهانی عرضه کنیم.» «خوان ادواردو آزینی[۴]» وزیر دارائی اوروگوئه و رئیس جلسات کنفرانس در نطقی که طی آن سیاست اسریکا مورد انتقاد قرارگرفت، چنین گفت: «مؤسسات مالی بین‌المللی مرتب اصرار می‌کنند که برای توسعهٔ صنعتی در کشورهای توسعه‌نیافته، شرط اول افزایش محصول است. در غیر این‌صورت این کشورهانمی‌توانند به کمکهای مؤثر و دائمی این محافل مالی امیدوار باشند. درك مفهوم چنین هدفهائی که‌خود با یکدیگر مغایرند مشکل است. مثلا بعضی از این مؤسسات برای ایجاد تشکیلات بین‌المللی، کمک مالی می‌کنند اما در راه‌فروش فراورده‌هائی که با کمک همین تشکیلات بدست می‌آید موانع متعددی‌ایجاد می‌کنند. اسریکای‌لاتین همواره مجبور بوده است که ارزان بفروشد و گران بخرد.»

مکزیک به‌درستی اصرار داشت که توسعهٔ داخلی و مقدار صادرات، باهم ربطی ندارند. پاناما دقیقاً گفت که دلار برای جلوگیری از انقلاب کافی نیست.

---

۲. Hoof - and - Mouth باکتری مولد این بیماری با منجمد شدن یا جوشاندن گوشت از بین می‌رود.

3. Edvardo Figueroa 4. Juan Eduardo Azzini

www.ketabha.org

«روبرتو آله‌مان[5]»وزیر دارائی آرژانتین از امریکا خواست که برای مدت ده سال از نظر «سیاسی و اقتصادی» خود را متعهد به‌حمایت از امریکای لاتین کنیم، که البته دولت امریکا بدون تصویب کنگره قادر به‌چنین تعهدی‌نبود، وکنگره نیز حاضر نبود اختیار بررسی مخارج سالانهٔ دولت را از دست بدهد. بطور کلی عقیدهٔ عمومی براین بود که «اتحاد برای پیشرفت» وعده‌های‌ناچیزو آن هم سوکول به‌زمانی بعید، می‌دهد. «فیگوئرا» در این مورد گفت:«صمیمانه بگویم ما به‌جنگ زمان رفته‌ایم.» «هادو[6]»(رئیس جمهوراوروگوئه) در این باره افزود:«تغییراتی که‌لحظات‌بزرگ‌تاریخ امریکای لاتین را تشکیل می‌دهندهمه ازطریق انقلاب‌حاصل‌شده است.» «آزینی» گفت: «امریکای‌لاتین در حال‌غلیان است. ما نمی‌توانیم فرصت را از دست بدهیم و وقت را صرف نظریه‌ها ومسائل وبررسیهای فوق‌العاده فنی بکنیم.»

من با دست کم یک نفر از اعضای هیأت نمایندگی‌هریک ازکشورهای شرکت کننده درکنفرانس «پونتادل استه»، باگروه بسیاری از روزنامه‌نگاران امریکای لاتین، وگروه بسیاری از روزنامه‌نگاران ایالات‌متحدگفتگو کردم. حتی یک نفر ازآنان باور نداشت که«اتحادبرای‌پیشرفت» بتواند کشورهای‌امریکای لاتین‌را به‌سوی قرن بیستم — یعنی چیزی که‌گفته می‌شد هدف اصلی همکاری است — براند. هیچ یک از افراد هیأتهای نمایندگی چنین حرفی را آشکار نزد، معدودی از خبرنگاران این موضوع را در روزنامه‌های خود نوشتند اما همه با این‌گفتهٔ یکی از مقامات مهم سازمان کشورهای امریکائی موافق بودند که به من‌گفت: «ایالات‌متحد می کوشدجلوکاسترو را بگیرد. همین. این کار راممکن است بتواند انجام دهد، پول واسلحه جلو یک نفر را می‌تواند بگیرد، اما هیچ‌گاه جلو نفوذ این فکر را نخواهدگرفت. برای اصلاحات حقیقی به‌برنامه‌ریزی نیاز است، برنامه‌ریزی دولتی در تمام سطوح، ولازم به‌گفتن نیست که به‌ملی کردن وسلب مالکیت کردن نیاز است و این چیزها درست آن چیزی است که ایالات‌متحد می کوشد جلوشان را بگیرد. معنی این کوشش اصلاحات واقعی وکامل است. بالاتر از همه معنی‌آن، لااقل برای کسانی که درعمرشان یک پزشک ندیده‌اند یا یک مرغ نخورده‌اند و یا وارد مدرسه‌ای نشده‌اند ، زندگی

5. Roberto Aleman 6. Huedo

www.ketabha.org

جدیدی است. این را اکنون مردم خوب می‌دانند. «آزینی» به شیوهٔ احساساتی مخصوص به‌خودش، در نطقی خطاب به هیأتهای نمایندگی دیگر، همین سخن را به‌نوعی دیگر عنوان کرد، گفت: «پیش از شروع هرنوع اصلاحات در ساختمان اقتصادی جامعه باید دلهای مردم را اصلاح کرد.»

بسیاری از انتقادها ناگفته‌ماند، تا اینکه «چه‌گوارا» وزیر صنایع کوبا و رئیس هیأت نمایندگی آن کشور در کنفرانس به‌سخن‌آمد. او هنوز وارد فرودگاه بین‌المللی مونته‌ویدئو نشده بود که در حدود دو هزارنفر با صبر وحوصله، اما پرسر وصدا انتظارش رامی کشیدند. ورود «چه» ناراحت کننده بود. «دیلون» و هیأت نمایندگی امریکا در آن بعدازظهرگرم و زیبا قبل از هیأت نمایندگی کوبا وارد شدند، وبلافاصله گروه عکاسان، خبرنگاران، مأموران تشریفات و کارمندان عالیرتبهٔ سیاسی احاطه‌شان کردند. اتومبیلهای دراز وسیاه‌رنگ منتظر بودند. اما دیلون چون جمیعت را دید تصمیم گرفت که نطق کوچکی بکند — متن از پیش آماده شده بود — نطقش را بیرون کشید.

تازه شروع کرده بود که صدای غرشی کلمات او را محو کرد. جمعیت به‌آسمان نگاه کرد وهواپیمای خطوط هوائی کوبا را در آسمان دید که در حال نشستن بود. دیلون به‌خواندن ادامه داد اما ظاهراً کسی گوش نمی‌داد. کسانی که درسالن استقبال با بیصبری فریاد می‌زدند نمی‌گذاشتند صدای دیلون بگوش کسی برسد. با توقف هواپیمای کوبائی در فرودگاه، دیلون دید که خودش مانده است و اعضای هیأت نمایندگیش، کارمندان سفارت امریکا، وچند نفر مأمور تشریفات. حتی خبرنگاران امریکائی‌نیز او را رها کرده وبرای دیدن «چه» رفته بودند، «دیلون» نوشتهٔ نطقش را تا کرد و در جیب گذاشت.

وقتی دیلون این کار را می‌کرد، هیأت نمایندگی کوبا با فریادهای تحسین، در آغوش گرفتن وحتی بوسیدن، وارد شد و به‌زحمت راهش را به‌سوی شورلت کوچک صورتی رنگی که منتظر بود باز کرد. چند روز پیش از آن سفارت کوبا کوشیده بود یکی از اتومبیلهای معمولی دیپلماتیک را برای امروز کرایه کند اما گفته بودند که همهٔ اتومبیلها کرایه داده شده است. (بعدها ما، گروه خبرنگاران «نیویورک‌تایمز»، که برای گزارش کار کنفرانس رفته‌بودیم بی هیچ گونه اشکالی موفق به کرایه کردن اتومبیل شدیم). صدها نفر از مردم

www.ketabha.org

اوروگوئه‌داوطلبانه اتومبیلهای شخصی‌خودعرضه‌می کردند وبه‌این ترتیب «چه» پس‌از تکان دادن دست‌سوار اتومبیل یکی از این هوادارانش شد و پشت‌سر «دیلون» درساحل غربی دریابه راه‌افتاد. ماخبرنگاران داستان‌ورود هیأتهارابه‌سرعت مخابره کردیم و به‌دنبال آنان براه افتادیم. وقتی همه در هتلهایشان، یا خانه‌های ییلاقی ویا خانه‌های اجاره‌ای (که اجارهٔ هرکدام برای ۱۲ روز کنفرانس‌تا ۱،۲۰۰ دلار رسیده بود) جاگرفتند، تازه‌قسمت جالب توجه مأموریت ما شروع شد.

مأموریت من در شش روز اول، پیش از آنکه مجبور شوم برای‌گزارش جریان شورشی که در مونته ویدئو اتفاق افتاد به این شهر برگردم، همراهی با چه‌گوارا بود. دستور داشتم «از او جدا نشوم با او غذا بخورم و در صورت لزوم وامکان با او بخوابم.» هیأت نمایندگی کوبا در ارزان‌ترین هتلها اقامت کرد، نام این هتل «پلایا» (ساحل) بودودردوطبقهٔ کامل به‌این هیأت اختصاص داشت. آن عده از محافظین مخصوص که سر خدمت نبودند، همسران اعضای هیأت نمایندگی، خواهر «چه» که‌برای همین منظور از آرژانتین آمده بود، وهمهٔ اعضای‌هیأت باهم سر یکی ازدومیز بزرگ گردی که در انتهای تالارغذاخوری گذاشته شده بود، غذا می‌خوردند؛ درحالی که بقیهٔ ما، (گروهی از خبرنگاران آرژانتین وشیلی وگروهی از رؤسای روابط عمومی شرکتهای کشت قهوه) سر میز دیگری به صرف غذا می‌پرداختیم. چندان طولی نکشید که دریافتیم «چه‌گوارا» آدم چندان خون‌گرمی نیست. صدایش بلند ورفتارش‌گاهی به‌طرز موهنی موجز ومختصر بود. اما شاد بود، هرکس که با او سلام وتعارف می کرد با لبخند وتعارف او روبرو می‌شد.

روز بعد وقتی به‌تالار جلسهٔ هیأتهای نمایندگی وارد شد همه برایش کف زدند (تنها هیأتی که مورد چنین استقبالی قرارگرفت). لباسش همیشه همان اونیفورم خاکی رنگ بود که دو ستاره در دو طرف یقه‌اش بود ونشان می‌داد که سرگرد است.

از نظرزنان به‌نحوه‌خرد کننده وحیرت آوری زیبا می‌نمود. از نظر مردان بسیار باهوش بود و حالت چشمانش برای (چپ‌گرایان) بسیار حساس وبرای (راست‌گرایان) شیطانی بود. دوربینها حتی موقعی که دیگران صحبت می کردند

www.ketabha.org

به‌روی او ثابت می‌ماند. کوچکترین حرکاتش به‌تفصیل وسیلهٔ تلفن وتلگراف به‌روزنامه‌ها مخابره می‌شد.

یک‌بار در پایان‌اولین نطق «دیلون» که طی‌آن موقعیت امریکارامشخص می‌کرد، «چه» برخاست و اتاق کنفرانس را ترک کرد. بیش‌از نیمی‌ازتماشاگران به‌دنبالش رفتند وگروهی به‌سوی تله‌تایپها هجوم بردند تا این خبر داغ را که رئیس هیأت نمایندگی کوبا جلسهٔ سخنرانی دیلون را ترک کرد به‌سراسر جهان مخابره کنند. متأسفانه هنوزکسی خبر را مخابره نکرده بود که یکی دو نفر، که به‌دنبال او رفته بودند خبر آوردند که او به‌دستشوئی رفته است.

«هتل پلایا» در چند قدمی‌محل کنفرانس بود (کنفرانس در تالار کازینوی هتل پونتادل استه تشکیل می‌شد و این تالار را به‌مناسبت کنفرانس ساختمان امریکا نامیده بودند) و در پایان هر جلسه‌ای رئیس هیأت نمایندگی کوبا وهمراهانش درساحل سفید وزیبای دریا قدم می‌زدند. یک‌بار ماهیگیری تنومند با ریش نتراشیده، که سوار دوچرخه بود او را شناخت و با سرعت به‌سویش راند. یکی از محافظان مخصوص که اندکی ناراحت بود (زیرا ضد کاستروهای سرشناس وآدمکشان کوبائی همه به‌محل کنفرانس پونتادل‌استه هجوم‌آورده بودند، و اکثراً کارت خبرنگاری از روزنامه‌های ارتجاعی اوروگوئه داشتند)، آهسته دست به‌اسلحه‌اش برد، اما ماهیگیر همچنانکه فریاد می‌زد «کوماندانته» به‌طرف «چه» رفت، دودست «چه» را دردست گرفت‌وگفت «می‌خواستم بدانی که دولت ما احتمالا با تو مخالف است، همهٔ دولتهای این نیمکره با تو مخالف‌اند، اما ما مردم، ما ناداران طرفدار توایم. ما را ناامید مکن» و پیش ازآنکه «چه» بتواند کلمه‌ای تشکرآمیز به‌زبان بیاورد سوار دوچرخه‌اش‌شدورفت. این تنها لحظه‌ای بود که «چه» دچار تردید شد.

محافظان مخصوص او نیز موضوع خوبی برای صحبت بودند. تعدادشان هشت یا ده نفر بود که همه ازکهنه سربازان روزهای «سیراماسترا» بودند. یکی ازآنان که بسیارچابک‌وپرتحرک بود — قدش فقط چهارفوت وهشت اینچ بود. اماوقتی «ماکس‌آزیکری‌ـ لوی[7]» کوبائی‌فراری‌وضد کاسترو که‌به‌اصطلاح‌خبرنگار روزنامهٔ «آوانس[8]» بود (روزنامه‌ای که‌سابقاً در هاوانا منتشرمی‌شدو اکنون در

7. Max Azicri Levi 8. Avance

www.ketabha.org

فلوریدا) «با حمله به «چه‌گوارا» کنفرانس را به‌حیرت افکند، «کوتوله» برق‌آسا به‌او که قدش در حدود شش فوت وسردی تنومند بود، حمله کرد و کشان کشان از تالار کنفرانس بیرونش برد و با مشتهای سریع که به‌چانه و بینی‌اش وارد کرد، حسابی به‌خدمتش رسید. یکی دیگر از محافظان مخصوص، سیاهی از لواحی آمازون بود که‌خبرنگاران به‌سرعت لقب «لوسوسبا» را به‌او دادند. یک بار که‌در انتهای جایگاه خبرنگاران ایستاده بودم متوجه شدم که کوتوله و لوسوسبا به من خیره شده‌اند. بعد دلیل آن را دریافتم. پشت سر من یکی از نویسندگان ورزشی اهل اوروگوئه داشت به‌سخنرانی گوش می‌داد و دست چپش را به‌سبک ناپلئون در جیب کتش کرده بود. وقتی به او پیشنهاد کردم دستش را از جیبش در آورد به‌اصرار می‌گفت «من همیشه دستم را اینطور توی جیبم می‌گذارم» من لوسوسبا را که هفت‌تیر کالیبر ۳۸/. خود را بین روزنامه‌ای پنهان کرده بود، و کوتوله را که هفت‌تیر کالیبر ۴۵/.اش از زیر بارانیش که روی بازویش انداخته بود — دیده می‌شد به‌او نشان دادم. هر دو هفت‌تیر به سوی او نشانه‌گیری شده بود، نویسنده ورزشی به‌سرعت ناپدید شد و من دیگر ندیدمش.

در لحظات آراسش «چه» می‌توانست آدم پرحرفی باشد. یک شب سه خبرنگار آرژانتینی ومن تا ساعت چهار صبح پای صحبتش نشستیم و او حوادث روزهای «سیراماسترا» را برایمان شرح داد. از سخنان او در بارهٔ «تجربه‌های نظامی‌اش،» خصوصیات آدمی دقیق و بی‌نهایت عصبی، وسخت شتاب‌زده کاملا آشکار بود. اما ما چنین استنباط کردیم که اطمینان داشت به‌زودی خواهد مرد، بنابراین معتقد بود که باید هر کاری را که ممکن است، در کوتاهترین مدت بانجام رساند. برای ما کاملا روشن شد که او ناسیونالیستی است که همکاری وحمایت کمونیستها را برگزیده است، چون چارهٔ دیگری نداشته است. صمیمانه به‌ما گفت که: «ما بدون روسها ازگرسنگی می‌مردیم.» چند سال بعد، در ۱۹۶۲، وقتی سرانجام، به‌اصطلاح کارشناسان امور کوبا درایالات متحد دریافتند که «چه‌گوارا» مارکسیست بود، اما محققاً کمونیست نبود، خوشحال شدم[۹].

---

۹. دو سال پیش هنگامی که مفسر «تایم» در امور مربوط به نیمکره ←

www.ketabha.org

آن شب «چه‌گوارا» به‌ما گفت: «هرانقلاب‌اجتماعی‌بناچار بایدازمرحله‌ای استالینی بگذرد. امید ما این است که این‌دوران در انقلاب کوبا کوتاه باشد.» ظاهراً از قطع رابطه با ایالات متحد متأسف بود — می‌گفت: «مجبوربودیم صنایع امریکائی را ملی کنیم. اما به‌محض دست‌زدن به این کار ایالات متحد ما را محاصره کرد. اطمینان دارم که اگر واقعاً کمونیست بودیم می‌توانستیم بخوبی با امریکا کنار بیائیم، همانطور که ایالات‌متحد و روسیه‌در موردتوریسم، تجارت، مبادلهٔ دانشجو وغیره با هم کنار می‌آیند. این واقعاً بد است،در حقیقت برای ما، و ما از خیلی جهات کمبود داریم. بزودی غذایمان تمام خواهد شد. اتوبوسهامان ازکار خواهند افتاد. همه چیز متوقف خواهد شد، مگر اینکه بتوانیم غذای خود را از زمین بدست آوریم و وسایل یدکی برای بکارانداختن اتوبوسها و کامیونهای خود بسازیم. اگر تا آن زمان دوام بیاوریم کار امریکا تمام است، زیرا وقتی مردم امریکای لاتین رشد اقتصادی ما را ببینند، سر برخواهند داشت. به‌این دلیل است که ایالات‌متحد باید ما را نابود کند — پیش ازآنکه رشد کنیم، پیش ازآنکه به‌ساختمان اقتصادی کشورمان بپردازیم.»

ایمان نمایندهٔ کوبا را به‌این امر از خلال سخنانش درکنفرانس نیز می‌شد دریافت. او نطقش را با صدای یکنواخت وخالی از احساساتش بدین گونه آغازکرد که تنها دلیل ایجاد طرح «اتحادبرای‌پیشرفت»، انقلاب کوباو لزوم متوقف کردن آن وجلوگیری از انقلابهای مشابه بوده است. او به حاضران یادآور شد که چنین‌طرحی پیش‌از آنکه کاسترو برکوبا مسلط شود، موجودنبود. البته هیأتهای نمایندگی به‌خوبی از تاریخهائی که در تشکیل «همکاری برای پیشرفت» مؤثر بوده است با خبر بودند، ومطبوعات اوروگوئه اطلاعاتی‌از اینگونه منتشر کرده بودند:

→

بودم، مقاله‌ای با عکس روی جلد دربارهٔ «چه‌گوارا» نوشتم که حاوی این حقیقت بود، «در زمان آربنز وقتی‌که «چه» درگواتمالا بود، به او پیشنهادکردند تا ریاست مؤسسهٔ اصلاحات ارضی را بعهده بگیرد. به این شرط که عضویت حزب کمونیست را بپذیرد و «چه» قبول نکرد، اما سردبیر روزنامهٔ تایم که مسؤول امریکای لاتین بود، این قسمت از نوشتهٔ مرا حذف‌کرد.»

www.ketabha.org

روز ۱۳ مارس ۱۹۶۱ «کندی» تشکیل طرح اتحاد برای پیشرفت را اعلام کرد.

روز ۱۴ مارس ۱۹۶۱ از کنگرهٔ ایالات متحد تقاضای ۶۰۰ میلیون دلار اعتبار برای آن کرد.

روز ۲۲ مارس ۱۹۶۱ پیام دیگری به کنگره فرستاد و کمک بیشتری برای امریکای لاتین تقاضا کرد.

روز ۱۷ آوریل ۱۹۶۱ کوبائیهای فراری که در ایالات متحد تعلیم دیده ومجهز شده بودند، باهواپیماهای امریکائی به‌خلیج خوکها حمله کردند.

روز هفتم ماه مه ۱۹۶۱ سازمان کشورهای قارهٔ امریکا بی‌اشاره به‌این تهاجم، پیشنهاد کندی را در موردطرح «اتحاد» پذیرفت، و از اعضای خودبرای شرکت در کنفرانس «پونتادل‌استه» در اوت همان سال دعوت کرد.

سپس اسنادی را که در ونزوئلا، در روز شانزدهم ژوئیه از اتومبیل «تئودورسوسکوسو» سفیر وقت امریکا در ونزوئلا به‌دست آمده بود، قرائت کرد. جملهٔ زیر یکی از قسمتهائی است که از این اسناد نقل شده:[۱۰]

«اتحاد برای پیشرفت می‌تواند باعث اصلاحات‌اساسی شود. اما اگر این طرحها (طرحهای همکاری برای پیشرفت) چنان اجرا نشوند که نتیجه سریعی از آنها حاصل شود؛ جلو فشار فزایندهٔ جناح چپ را نمی‌توان‌گرفت. در سالهای آینده شاهد مسابقه‌ای خواهیم بود بین آنانکه می‌خواهند اصلاحات را به طریق مسالمت‌آمیز به انجام رسانند، و کسانی که درپی ایجاد تغییرات اقتصادی و اجتماعی اساسی از راه انقلاب هستند. اگر اصلاح طلبان شتاب نکنند بزودی از قدرت خلع خواهند شد، یا خود رادر وضعی که رهائی از آن‌غیرممکن است بین جناح راست و چپ، محصور خواهند دید».

نمایندهٔ کوبا افزود که کوبا کوشیده‌است همهٔ اصلاحاتی را که «اتحاد برای پیشرفت» درپی آن‌است، مانند اصلاحات ارضی، صنعتی، مسکن، فرهنگ‌وبهداشت ومسائل شهری وغیره، به‌لطف کمکهای دوستان کوبا به‌انجام برساند. سپس پرسید: «اما میلیونهائی که امریکا وعده می‌دهد کجاست؟ و این میلیونها از

۱۰. این قسمت، از متن رسمی اسپانیائی که توسط کنفرانس منتشر شد، ترجمه و نقل شد.

www.ketabha.org

کجا تأمین خواهد شد؟» جمله هائی را از یک کنفرانس مطبوعاتی دین راسک نقل کرد وگفت: بیست بیلیون دلاری که امریکا وعده کرده است در مدت ده سال بپردازد در حقیقت مجموع سرمایه‌گذاریهای خصوصی ودولتی است که قرار است از طرف ایالات‌متحد، اروپا وژاپن، با کمک بنیادهای خصوصی انجام شود و این نوع سرمایه‌گذاریها در حال حاضر جمعاً به ۱/۶ بیلیون دلار در سال می‌رسد، بنابر این وعده‌ای که «همکاری برای پیشرفت» می‌دهد افزایشی برابر فقط ٤/. بیلیون دلار در سال است.

او به سخن خویش چنین ادامه داد: ایالات متحد تعهد کرده است که نیمی‌ازبیست‌بیلیون دلار را تأمین کند. بقیه،طبق گفتهٔ «دیلون» وتکرار این گفته‌از طرف «چه‌گوارا» بایستی‌به‌وسیلهٔ دولتهاوملتهائی تأمین‌شود که «دیلون» نمی‌تواند از طرف آنان سخن بگویند. اگر ژاپن دولتی آزاد است، خودش بایستی تعهدی را بپذیرد. و ژاپن تاکنون چنین تعهدی نکرده است. به‌علاوه اگر مؤسسات خصوصی ایالات متحد نیز مؤسساتی آزاد هستند باز هم دیلون حق ندارد از جانب آنان سخن بگویند و اگر در ایالات متحد تجارت «آزاد» به مفهوم واقعی وجود ندارد در این‌صورت سیستم کوبا که در آن نیز تجارت آزاد موجود نیست سیستم بهتری است زیرا هم‌اکنون در آنجا اصلاحات بعمل آمده است. حتی در مورد تأمین اعتبارات دولتی ایالات‌متحد نیز تضمینی‌نیست، زیرا کنگرهٔ امریکاباید چنین اعتباراتی را تصویب کند. کنگره‌ممکن است امسال و نیز سال دیگر و تا سه‌سال دیگر چنین اعتباری را تصویب کند، این امکان هست که ناگهان کنگره از تصویب این اعتبارها امتناع کند، در آن روزحرف «دیلون» پشیزی ارزش‌نخواهدداشت. و اگر این اصلاحات به‌آسانی، یعنی فقط با پول، انجام پذیر بودند، خیال نمی‌کنید که دولتهای امریکای لاتین تا به حال خود آنها را به‌انجام رسانیده بودند؟ اگر این دولتها تاکنون دست به اصلاحات نزده‌اند چه چیزی باعث خواهد شد که از این پس بزنند؟ سپس از سندی دیگر که در ونزوئلا بدست آمده بود استفاده کرد. این سند را دو نفر ازکارمندان سفارت‌امریکا به‌نامهای «ایروینگ‌تراگن[11]» و «روبرت کاکس[12]» درتاریخ ۱۲ ژوئن ۱۹٦۱ تهیه کرده‌بودند. سند،محرمانه‌وخطاب‌به «موسکوسو»

11. Irving Tragen 12. Robert Cox

www.ketabha.org

بود، و دربارهٔ وضع ونزوئلا نوشته شده بود. قسمتی از آن چنین است:

«پیش از آغاز کار جدی در مورد اصلاح کلی اوضاع اقتصادی، باید بطوری قطعی، دست به اصلاح تشکیلات دولتی زد، هر طرحی که از طرف مقامات دولتی ونزوئلا تهیه شود یا هر برنامه‌ای که تکنیسینهای ایالات متحد برای توسعهٔ اقتصادی ونزوئلا تهیه کند باید به‌دست یا زیر نظر دستگاه اجرائی دولتی ونزوئلا اجرا شود، تا هنگامی که کوته بینی، بی اعتنائی، بی‌لیاقتی، دست وپاگیری مقررات اداری، علایق حزبی، فساد، دوباره کاری و بدخواهی، از مشخصات این دستگاه اجرائی است اجرای سریع و شایستهٔ طرحهای توسعهٔ ونزوئلا توسط این دستگاه، عملا غیر ممکن است...

سیستم مالیات در این کشور از نظر اخلاقی و اقتصادی غیرقابل قبول است، نه تنها سزاوار نیست که از مالیات دهندگان و طبقهٔ متوسط ایالات متحد بخواهیم که مخارج اصلاحات را در این کشور بپردازند (در حالی که حکام تازه به‌دوران رسیدهٔ ونزوئلا سهم مالیات خویش را نمی‌پردازند) بلکه اصولا غیر واقعی است که خیال کنیم جامعه‌ای مدرن و صنعتی را می‌توان بر پایهٔ نظامی قرون وسطائی، بنا کرد.»

«تراگن» و «کاکس» نوشتهٔ خویش را به‌این ترتیب ادامه می‌دهند که تغییر کلی در تشکیلات دولتی باید قبل از هر کار دیگر شروع شود، «اگر ایالات متحد نمی‌خواهد از چنین برنامه‌ای تا به‌آخر حمایت کند، اگر ایالات متحد نمی‌خواهد به‌این کشور بگوید که چه باید کرد و برای دریافت کمک از خارج، از داخل نیز باید اقداماتی بعمل آید، بهتر است که دست به‌هیچ کاری نزند. بهتر است تا سرحد امکان وقت گذرانی کند. و هرچه بیشتر وضع موجود را حفظ کند...»

این اسناد که ایالات متحد آنها را تکذیب نکرد (نمی‌توانست، زیرا هر کدام از آنها به‌مهرهای رسمی لازم ممهور بودند) همهٔ هیأتهای نمایندگی را به حیرت افکند. هیأت ونزوئلا می‌بایست یا آنچه در این اسناد شرح داده شده بود تصدیق کند و بپذیرد که همه حقیقت دارند — و حقیقت هم داشتند — و بلافاصله از نمایندگی استعفا دهد (زیرا آنها نیز جزئی از سیستم حکومتی بودند) یا بی‌درنگ با ایالات متحد قطع رابطه کند؛ طبیعی است که هیچ کدام

www.ketabha.org

از این دو کار را نکردند — و این خود ثابت می کند که ما امریکائیان مردان قابل و دقیقی در سفارتخانه‌هایمان داریم اما واشنگتن به‌حرف آنان گوش نمی کند.

نمایندهٔ کوبا نطق دو ساعتهٔ خود را با این جملات خاتمه داد: «قول نمی‌دهیم که به‌درخواست امریکا نمونهٔ انقلاب خود را به کشورهای دیگر صادر نکنیم، زیرا این نمونه شیئی سادی نیست و برای عوامل غیرمادی حدو مرزی نمی‌توان قائل شد. اما قول می‌دهیم که از کوبا به‌هیچ کشوری اسلحه صادر نکنیم، تا از این سلاح برای جنگ در کشورهای امریکای لاتین استفاده نشود.»

تضمین «چه‌گوارا» را نمی‌توان قبول کرد: کوبا برای ادامهٔ حیات به انقلابی دیگر نیازمند است وگرنه باید منتظر حمله باشد. اما اولین نکته از آخرین اظهار نظرهای او حقیقت دارد. هیچ چیز نمی‌تواند جلو کاستروئیسم را بگیرد مگر اصلاحات کامل و این نیز همانطور که کارشناسان سفارت ما در ونزوئلا به‌درستی روشن کرده‌اند امکان‌پذیرنیست‌مگر با تغییر کلی درتشکیلات اداری کشورهای امریکای لاتین.

قطعنامهٔ کنفرانس پونتادل استه با اکثریت ۲۰ به ۱ تصویب شد. آن یک کشور، کوبا بود.

www.ketabha.org

۱۹

درك و كاربرد

روز هفدهم اوت ۱۹۶۲ یک سال از عمر «اتحاد برای پیشرفت» می‌گذشت. حتی می‌توان گفت که طبق برنامهٔ اعلام شده عمر طرح از این نیز بیشتر بود، زیرا «کندی» شش ماه پیش از تصویب طرح در کنفرانس «پونتادل‌استه» آن‌را اعلام کرده بود. زادروز این طرح هرزمان که باشد آنقدر از عمر آن گذشته بود که بتوان آن را مورد ارزیابی قرار داد، و همهٔ کسانی که دست به‌این کار زدند دریافتند که طرح باشکستی مأیوس کننده مواجه شده است و به‌دولت امریکا هشدار دادند که باید طرح مورد حمایت بیشتر دولت قرارگیرد.

حمایت از طرح به عهدهٔ «تئودور موسکوسو[1]» واگذار شد که درآن‌زمان مسؤول طرح همکاری بود و اکنون نیست. موسکوسو مردی پورتوریکوئی‌بود، آبله‌رو، نیمه‌طاس، عینکی، با سبیلهای سفید. زمانی که وی از مدیران «توسعهٔ اقتصادی در پورتوریکو» بود، مسؤول طرح «عمران پورتوریکو» شد که به‌نظر مافوق‌العاده موفق بود، البته از نظر صنایع خصوصی نه عدالت اجتماعی؛ بیغوله‌های فراوان پورتوریکو شاهد این مدعاست. پس از آن «موسکوسو» به سفارت ونزوئلا منصوب شد و در آنجا اسناد «تراگن — کاکس» را از کیفش دزدیدند و ناگزیر از پست سفارت در کاراکاس باز خوانده شد. پس از ورود به‌واشنگتن به‌ریاست برنامهٔ کمک‌به‌امریکای لاتین‌منصوب شد و این‌موسسه‌ای بود وابسته به «توسعهٔ بین‌المللی»، برای هماهنگ کردن کمکهای مختلفی

---

1. Teodoro Moscoso

www.ketabha.org

که از مجاری مختلف برای توسعهٔ امریکای لاتین پرداخت می‌شد.

کمی پس از آن وزارت امور خارجهٔ ایالات متحد کوشید ادارهٔ مرکزی کمک به‌امریکای لاتین را برای کار آئی بیشتر تجدید سازمان کند. «توماس‌مان[2]» که آخرین معاون وزارت خارجهٔ کابینهٔ آیزنهاور در امور کشورهای امریکائی بود، و بعدها «کندی» او را برسر کار آورد به‌سفارت مکزیک فرستاد (دیری نپائید که توانست عنوان بدترین فرد در تاریخ روابط ایالات متحد و مکزیک را برای خود کسب کند). برای جانشینی توماس‌مان به‌عنوان تعیین کنندهٔ خطمشی سیاسی در امور مربوط به‌امریکای لاتین «آدولف برل[3]» تعیین شد. وی که زمانی مشاور روزولت و سفیر یکی از «مغز»های طرح حمله به کوبا بود، بزودی ارتقاء مقام یافت تا بهتر بتواند به‌تبلیغ سیاست ما در امریکای لاتین بپردازد.

یکی دیگر از معاونان وزارت خارجه در زمان کندی «رابرت‌وودوارد[4]» بود که در زمان سفارتش در اوروگوئه به‌سبب‌ظرافت و آداب‌دانی انگلیسی مآبانه‌اش، معروفیت و احترام خاصی کسب کرده بود. اما او که‌فارغ‌التحصیل مکتب قدیم سیاست بود نمی‌توانست خود را بامیدان مبارزهٔ‌جدید که لازمه‌اش تحمل فشارهای فوق‌العاده بود، تطبیق دهد. دائماً با کارشناسان امور امریکای لاتین که اغلب ازدار ودسته کندی بودند، درکشمکش بود. این کارشناسان کسانی بودند از قبیل «ریچاردگودوین[5]»وکیل جوانی (سی ساله) که شعار «اتحاد برای پیشرفت» را چیز فوق‌العاده با ارزشی می‌دانست، «آرتور شلزینگر[6]» که‌نویسندهٔ‌نطقهای کندی‌بودو«دبلیو. دبلیو. رستو[7]» که هوش وذکاوت ظاهریش در امور اقتصادی با چنان ضدیتی بااتحاد شوروی آمیخته بود که درکنفرانس «پونتادل استه» حتی اساسی لاتین را با لهجهٔ روسی ادا می‌کرد. سرانجام به«گودوین»، «شلزینگر»، و «رستو» مأموریتهای جدیدی داده شد تا مشغول شوند اما پس از هشت ماه به این نتیجه رسیدند که «رابرت وودوارد» اصلاح شدنی نیست و بنابراین او را به‌سفارت ایالات

2. Thomas Mann 3. Adolf Berle 4. Robert Woodward
5. Richard Goodwin 6. Arthur Schlesinger
7. W. W. Rostow

www.ketabha.org

متحد در اسپانیا «سنگ‌قلاب» کردند.

جانشین «وودوارد» یکی از اقتصاددانان حرفه‌ای دولت بود به‌نام «ادوین مارتین[8]»؛ که می‌دانست بهترین راه پیشرفت در جائی که هراقدام توأم با شهامتی به‌شکست انجامیده، آن است که هرنوع ابتکاری را به‌عهدهٔ زیردستان واگذارد. به‌این ترتیب «موسکوسو» که زیردست «مارتین» کار می‌کرد کوشید که بار طرح «اتحاد برای پیشرفت» را به‌تنهائی به‌دوش کشدو مسؤول مستقیم شکست این برنامه معرفی شود، (در حالی که مسؤولیت نهائی به‌عهدهٔ کندی بود).

طبیعی است که از نظر «موسکوسو» «اتحاد برای پیشرفت» ابداً باشکست مواجه نشده بود. او قبول داشت که کار به کندی پیش می‌رفت — «ما بایدقبلا تنگناها را پیش‌بینی می‌کردیم، و می‌کوشیدیم که آنها را از سرراه برداریم. برای نمونه: پس از اینکه تصمیم گرفته شد برای کشوری که احتیاج به‌مهندس دارد، کمک فرستاده شود، ماهها به‌طول می‌انجامد تا مهندسی را یافت وروانه کرد تا از نزدیک اوضاع را ببیند. این مسأله نبایستی اینقدر طول بکشد. همه آنقدر می‌کوشند با احتیاط عمل کنند که در نتیجه، هیچ کس حرکتی نمی‌کند.» با این حال «موسکوسو» اصرار داشت که «اتحاد برای پیشرفت» موفق بوده است. در تابستان ۱۹۶۲ گفت: «تا تابستان ۱۹۶۳ در زمینهٔ عملیات ساختمانی به این نتایج خواهیم رسید: ایجاد ۱۶۸،۰۰۰ خانه، ۱۵،۰۰۰ میل جاده، ۶۲۰ شبکه آب لوله کشی، ۳۶۰ بیمارستان و مراکز بهداشتی و ۱۷،۲۵۰ کلاس درس. به‌علاوه در این مدت ۱۷،۰۰۰ تکنیسین کشاورزی، ۲۰،۰۰۰ آموزگار و سایر متخصصان امور آموزشی تعلیم خواهند دید، و ۲۷،۰۰۰ وام کشاورزی‌داده خواهد شد. مطابق پیش‌بینی در پایان این‌مدت ۳۵ میلیون نفر از مردم امریکای لاتین از طرحهای «اتحاد برای پیشرفت» بهره‌مند خواهند شد.»

وی همچنین خاطرنشان کرد که امریکای لاتین درسال اول ۸۶۶،۰۰۰،۰۰۰ دلار دریافت داشته است، به‌علاوه تعهد پرداخت ۲۳۴،۰۰۰،۰۰۰ دلار دیگر که جمعاً به‌بیش از یک بیلیون دلار بالغ می‌شود، یعنی همان‌مقداری

8. Edwin Martin

www.ketabha.org

که در کنفرانس «پونتادل‌استه» ایالات متحد وعده داده بود. مکرر هشدار می‌داد که نحوهٔ مصرف این پولها در کشورهائی که از آن استفاده می کنند، به‌ما مربوط نیست:— «ما نمی‌توانیم و نباید برای این کشورها کاری را انجام دهیم که خودشان می‌توانند و باید برای خود انجام دهند.» یا: —«این کوششی است از سوی بیست کشور و ما سهم کوچکی در این کوشش داریم، و این کوشش موفق نخواهد شد مگر اینکه همهٔ بیست ملت شانه به‌شانهٔ هم دهند، و در به‌حرکت آوردن این چرخ بااحساس‌مسؤولیت مشترك کار کنند.» باوجود این شاید «موسکوسو» با این عقیدهٔ رئیس خود، «کندی» موافق‌باشد که پس از یک‌ساله شدن طرح «اتحاد»گفت: «اگر آنچه انجام شده است باآنچه باید انجام شود، بسنجیم نتیجه می‌گیریم که باید بیش‌از این بکوشیم.»

دست کم نیویورك تایمز یکی‌از مهم‌ترین سازندگان آراء عمومی وسردستهٔ نیرومند مطبوعات، به‌این نتیجه رسید که «اتحاد برای پیشرفت» چیز خوبی است اما: «آنچه در این طرح اشتباه است فکر اصلی آن و مسلماً هدفهای آن نیست. به‌عکس بهترین مغزها و با تجربه‌ترین مأموران دولتی و اقتصاددانان این نیمکره نیز نمی‌توانند طرحی بهتر ازآن یا چندان متفاوت باآن، بریزند. مشکل بزرگ «اتحاد برای پیشرفت» امیدهای بیش از حدی است که دراولین کنفرانس «پونتادل استه» به‌هنگام اعلام این طرح، بوجود آورده شد.»

اگر روزنامهٔ نیویورك تایمز در برابر حقایق چشم بسته است —درحالی که هریک از سه خبرنگار آن درکنفرانس پونتادل استه با چشمان بازشاهد انتقادهای بیرحمانه از طرح اتحاد برای پیشرفت بودند، این مربوط به‌خود آن روزنامه است. اینکه «باتجربه‌ترین مأموران دولتی» طرفدارطرح «اتحاد» هستند حقیقتی‌آشکار است: باتجربه‌ترین مأموران دولتی به‌طبقه‌ای تعلق دارند که بیش از همه از طرح سود می‌برند. اینکه «بهترین مغزها» نمی‌توانند به «طرحی بهتر» برسند تمهیدی بود که «تایمز» برای فریب خوانندگان خود —که آشکارا نمی‌خواست قانعشان کند،بلکه می‌خواست تحت تأثیرشان قرار دهد — بکار برد (و بنابراین نتیجهٔ منطقی کار برد این اظهار نظر این است که نویسندگان «تایمز» را باید عالم نمایان گزافه‌گوئی دانست که نمی‌توانند برای خود فکر کنند). معنی دیگر این جمله این است: هرمغزی که چیزی

www.ketabha.org

جز «اتحاد برای پیشرفت» را پیشنهاد کند از «بهترین‌مغزها» نیست، وبنابراین «بهترین مغزها» چیزی بهتر از این طرح پیشنهاد نخواهند کرد.

بیش از صدها طرح دیگر که از طرف هزاران «مغز» در ایالات متحد و امریکای لاتین ریخته شده است، برای ارائه و پیشنهاد موجود است. درحقیقت هیچ یک از دانشمندان قابل احترام امریکای لاتین «اتحاد برای پیشرفت» را چیزی جز طرحی خیالی، آکنده از تبلیغات، که به‌منظور حفظ ساختمان سیاسی امریکای لاتین در وضع موجود تدوین شده است، نمی‌شمارند.

برای نمونه «خوزه دو کاسترو[9]» دانشمندبرزیلی، و رئیس پیشین «سازمان کشاورزی و خوار بار جهانی» وابسته به سازمان ملل متحد، اقتصاددان و جامعه‌شناسی که در جهان به ضد کمونیست بودن شهرت دارد، نویسندهٔ کتابهای «انسان‌گرسنه[10]»، «کتاب سیاه گرسنگی» و «گرسنگی و صلح»، در مورد همکاری برای پیشرفت چنین نظر می‌دهد:

«فکری پدرانه و آمیخته باخیرخواهیهای بشر دوستانه که برهیچ مبنای اصیل اقتصادی بنا نشده... سرازیر کردن دلار، که کمکی به‌مردم امریکای لاتین نمی‌کند، بلکه به‌دولتها کمک می‌کند که منافعشان غالباً در جهت عکس منافع مردم است. آنچه به‌این مردم کمک می‌کند متمرکز و متحد کردن اقتصاد آنان است از طریق حمایت از کار و فراورده‌های آنان... برنامهٔ سرمایه‌گذاری در بخشهای پراکنده‌ای که سودآوری فراوانی داردبه توسعهٔ اقتصادی امریکای لاتین کمکی نمی‌کند، بلکه به‌عکس باعث ایجاد مشکلات اجتماعی جدیدی نیز خواهد شد... متأسفانه طرح کندی بیشتر به منظور سیاسی، نه اقتصادی پدید آمده‌بود و تمامی تعصباتی که به‌وسیلهٔ آنها منافع مالی ایالات متحد با منافع سیاسی آن اشتباه شود درآن ملحوظ بود وخود این باعث لطمه زدن به‌این طرح می‌شود... این هیچ چیزی نیست بجزاستعمار مطلق... استعمار تنها دلیل گرسنگی در امریکای لاتین است.[11]»

درکشور خودمان امریکا، فقط از یک نفر نام می‌بریم، پرفسور «کالمان

---

9. Josue de Castro

۱۰. اسم اصلی این کتاب، «جغرافیای سیاسی گرسنگی» است. م

۱۱. از «موندواکونومیکو Mundo Economico» (دنیای‌اقتصاد)ـ کاراکاس

www.ketabha.org

سیلورت[۱۲]» از دانشگاه «دارتموت[۱۳]» که از برجسته‌ترین کار شناسان علوم سیاسی و متخصص در امور امریکای لاتین است و کسی است که بیش از هشت سال با طرحهای تحقیقی، یا به‌عنوان استادوابسته به‌دانشگاههای‌معتبر، در امریکای لاتین بسر برده است؛ به‌هیچ‌وجه به‌گونهٔ نیویورك تایمز درمورد طرح «اتحاد برای پیشرفت» فکر نمی‌کند و عقیده ندارد که دلارهائی که به حکومتهای غیر دمکراتیک داده می‌شود می‌تواند دمکراسی را نجات دهد. او بدرستی چنین می‌نویسد: —«کشورهائی که از نظر اقتصادی عقب افتاده‌اند بنا به‌تعریف نمی‌توانند از سیستم سیاسی دمکراتیکی برخوردار باشند.»

روزنامهٔ تایمز در سر مقالهٔ خود به‌مناسبت سالروز «اتحاد برای‌پیشرفت» نوشت که این طرح «هدفش دگرگونی ساختمان اجتماعی و اقتصادی بیست کشور امریکای لاتین است و بیشتر روی اصلاحات ارضی، ایجاد مسکن، اصلاحات مالیاتی، آموزش و پرورش و توسعهٔ صنعتی تأکید می‌کند.» ممکن است که منظور کندی از طرح همین بوده باشد — انگیزهٔاو در این امر مورد علاقهٔ ما نیست. اما آنچه طرح، طبق تعاریف اصول، و طرحهای پیشنهادی بدقت تنظیم شدهٔ آن، می‌توانست یا نمی‌توانست انجام دهد، مورد علاقهٔ ماست. بنابراین بیائید به‌تحلیل «صندوق کمک به اصلاحات اجتماعی» که اساسنامهٔ آن در «بوگوتا» پیشنهاد و در تاریخ ۱۹ ژوئن ۱۹۶۱ به‌وسیلهٔ کندی امضا شد بپردازیم. این صندوق اساس طرح «اتحاد» را تشکیل می‌دهد و قوانینی که حاکم برطرز ادارهٔ «اتحاد برای پیشرفت» است در اساسنامهٔ این صندوق آمده است. سرمایهٔ اصلی محدود شده بود به ۵۰۰ میلیون دلار که به‌سه بخش تقسیم می‌شد: یک قسمت آن یعنی ۶،۰۰۰،۰۰۰ دلار اختصاص داده شده بود به‌سازمان کشورهای امریکائی که برای بهبود کار این سازمان صرف بشود. قسمت دیگر یعنی ۱۰۰،۰۰۰،۰۰۰ دلار نیز بایستی به‌صورت وام بلاعوض از طرف سازمان همکاری‌بین‌المللی که اکنون بخشی از «آ.ی.د» است توزیع شود. از آنجا که هیچ یک از این قسمتها نیازی به «کوشش بیست کشور» که «موسکوسو» از آن سخن می‌گوید ندارند، نمی‌توان دربارهٔآنان بحثی کرد. قسمت سوم یعنی ۳۹۴،۰۰۰،۰۰۰ دلار بایستی از طرف «بانک

12. Kalman Silvert 13. Dartmouth

www.ketabha.org

توسعهٔ کشورهای امریکا» که در آن کشورهای امریکای لاتین نیز سهم دارند توزیع شود. این پول باید باتقاضا و برای مصارف تهیهٔ مسکن، اصلاحات ارضی و بهداشتی، به‌صورت وام، داده شود. باخواندن خطوط ریز قرارداد تصویب وام چهرهٔ واقعی این صندوق شناخته می‌شود. بند (الف ۱/۰٤) می‌گوید که «منابع مالی این صندوق نبایستی به‌مصرف خرید اراضی زراعتی برسد.» این، مانع هر نوع اصلاحات ارضی می‌شود، زیرا دولتهای امریکای لاتین استطاعت خرید اراضی را ندارند، مگر اینکه مانند کاستروزمینها را تصرف کنند. بند (ث ۲/۰۱) اصرار دارد که «فقط آن وامهائی اعطا خواهد شد که درخواست کنندهٔ وام سهم قابل ملاحظه‌ای از هزینه‌های طرح مورد بحث را بعهده بگیرد.» این ماده بخصوص جلو طرحهای اصلاحی همگانی را می‌گیرد، زیرا وامها اکثراً به شرکتهای بزرگی پرداخت می‌شود که بنا به‌سابقهٔ قبلی مرتباً ثروتمند می‌شوند بی‌آنکه طرحهائی را که منافع جامعه در آنهاست به‌مورد اجرا بگذارند. این آن چیزی است که اقتصاددانان امریکای لاتین از قدیم به‌آن می‌گفتند نیاز به‌پول برای در آوردن پول. رئیس بانک توسعهٔ کشورهای امریکائی، «فلیپ هررا[14]» در نطقی که در ۱٤ نوامبر ۱۹٦۰ ایراد کرد از چنین شرایطی شکایت داشت. اوگفت که کشورهای امریکای لاتین «در دور خبیثی گرفتار شده‌اند: ناتوانی آنان در افزایش وگوناگونی محصولات صادراتی باعث محدودیت اعتبارات خارجی آنان می‌شود، ومحدودیت اعتبارات خارجی افزایش وگوناگونی فراورده‌های صادراتی را غیرممکن می‌سازد.»

ایالات متحد با قسمتهای ٤/۰٥ (اعتبارات صندوق نباید به‌مصرف خرید کالا یا خدمات از کشوری که عضو صندوق نیست برسد) و ٤/۰٦ (اعتبارات... باید به‌مصرف خرید کالا وخدمات از ایالات متحد یا... کشوری که کمک را دریافت کرده است برسد.) نه‌تنها کشورهای دریافت کنندهٔ کمک را از خرید کالا وخدمات موردنیاز از هرجا که ارزانتر باشد منع کرده است (ومعمولا این‌گونه کالاها وخدمات در اروپا بسیار ارزان‌ترند) بلکه ترتیبی داده است که دلارهائی که به‌عنوان کمک می‌پردازد، بندرت از ایالات‌متحد خارج شوند. بخش ٤/۰۷ را به‌عنوان امتیازی بی‌سابقه مورد ستایش قرار داده‌اند، چون

14. Felipe Herrera

www.ketabha.org

بازپرداخت وام را با ارز داخلی کشور وام‌گیرنده مجاز کرده است. اما جملهٔ «بازپرداخت این وامها بایستی هم‌ارز دلاری باشد که در زمان پرداخت وام محاسبه شده است» کلیه آثار مثبت این بخش را از میان برده است. معنی این جمله این است که اگر ما ارزش دلار را هم کاهش دهیم بازپرداخت وام بایستی با نرخ قبلی دلار انجام شود، اما در صورتی که کشور وام‌گیرنده ارزش پول خود را کاهش می‌داد، این امر در مورد آن صدق نمی‌کرد.

بخش ۲ ./۵ نقش اداره‌کنندهٔ صندوق (بانک توسعه) را مشخص می‌کند. در این بخش آمده است که «الف) صندوق از وام‌گیرنده سود می‌گیرد. ب) صندوق تحت نظارت ایالات‌متحد است زیرا وامها را باید با دوسوم آرا تصویب کرد. هر ملت دارای یک رأی نیست، بلکه تعداد آرای هر کشور متناسب با سرمایه‌گذاری آن‌در صندوق است و. ٤ درصد دارائی صندوق متعلق به ایالات‌متحد است. بخش ۲ ./٦ می‌گوید ایالات متحد حق دارد در شرایط خاصی صندوق را در ظرف ۳۰ روز منحل کند. بخش ۳ ./٦ می‌گوید در صورت انحلال صندوق دارائی باقیمانده به‌انضمام وامهای پرداخت نشده باید به ایالات‌متحد برگردانده شود.» بطور خلاصه می‌توان گفت که‌ممکن است هدفهای اولیهٔ صندوق تشویق اصلاحات بوده باشد، اما تنها با همان شرایطی که بانک رهنی با دریافت ٦ درصد سود به‌من اجازه می‌دهد خانه‌ای بخرم مشروط براینکه بتوانم چیزی را درگرو بانک بگذارم و بانک نیز البته سودی خواهد برد، و در این امر چیزی غیرشرافتمندانه برای ایالات‌متحد وجود ندارد — اما تماسی این جریان چندان شرافتمندانه هم نیست، بلکه تجارتی‌است پر سود وبی خطر برای بانک.

چیز تازه‌ای نیز در اتخاذ چنین سیاستی بچشم نمی‌خورد. در طول تاریخ امریکای‌لاتین‌ما امریکائیان کوشیده‌ایم به‌دولتهای این‌قارهٔ وام‌بدهیم. درگذشته حتی دولتهائی را که از دریافت وامهای پیشنهادی امتناع کرده‌اند، به کمک مخالفان داخلی سرنگون کرده‌ایم، همچنانکه در هندوراس ونیکاراگوئه این کار را کردیم وهمیشه وام‌دادن را به‌عنوان نشانه‌ای از دست ودلبازی خویش به‌همه وانمود کرده‌ایم. با این حال دروام دادن چیزی از سخاوت نمی‌توان دید. بانک داران هر روز این کار را می‌کنند وکسی آنان را دست ودلباز

www.ketabha.org

نمی‌شمارد. کسی که سالانه ۱۰،۰۰۰ دلار درآمد دارد و تلویزیون، اتومبیل، و سایر لوازم خویش را نقداً می‌خرد به‌سختی می‌تواند کارت اعتبار بدست آورد.[۱۵] در حالی که فرد دیگری که سالانه فقط ۶،۰۰۰ دلار درآمد دارد اما همه چیز را به‌اقساط می‌خرد، اعتبار فراوانی دارد. حتی اگرگهگاه در پرداخت اقساط خود تأخیر کند یا به ندرت نتواند قسط خود را بپردازد. دلیل این امر بسیار ساده است؛ انسان وامدار، به «چهارمیخ» کشیده‌شده است. به‌همین‌گونه است یک کشور وامدار (مگر اینکه حکومتی انقلابی بر سر کار آید وشانه از پرداخت وامهای قبلی خالی کند).

در سال ۱۹۵۸ هنگامی که «بتانکورت» زمام دولت ونزوئلا را بدست گرفت این کشور آنقدر به ایالات متحد مقروض بود که این رئیس جمهوری می‌بایست در تمام مدت زمامداریش ماهانه ۵۰ میلیون دلار بابت اقساط وامها بپردازد. «بتانکورت» ناچار بود هرسال استدعا کندتا مامدت بازپرداخت‌را کمی تمدید کنیم. آیامی‌توان‌تصور کرد که درچنین شرایطی «بتانکورت» علیه‌ما رأی‌بدهد؟ (مگر اینکه جداً از بازپرداخت وامهای ما استنکاف کند، وچنانچه دست به‌محاصرهٔ اقتصادیش بزنیم، شرکتهای بزرگ ما را ملی کند.) کاسترو ممکن است کمونیست باشد، یا نباشد، این مسأله مورد علاقهٔ ما نیست. اما حقایقی که به‌ملی کردن شرکتهای وابسته به‌ایالات متحد از سوی او منجرشد، کدام است؟ پس از بدست‌گرفتن دولت «باتیستا»، دریافت که‌بیش از ۶۰ درصد اقتصاد مملکت به‌ایالات متحد تعلق دارد، پی برد شرکتهای شکر ایالات‌متحد درکوبا صاحب آن قدر زمین ناکشته‌اند، که‌از مجموع زمینهای زیرکشت سراسر کوبا، بیشتر است؛ دیدبطور کلی‌شرکتهای امریکائی‌مالیات بسیارناچیزی می‌پردازند، امارشوه‌های کلانی می‌دهند(از جمله «هدایای» مختلف مانند یک دستگاه تلفن از طلای ناب است که به‌عنوان هدیه به‌کسی داده‌شده بود[۱۶])،

---

۱۵. در ایالات متحد سیستم کارت اعتبار رواج فراوان دارد و اکثر مردم از این‌کارت برای خرید اقساطی مایحتاج خویش استفاده می‌کنند وغالباً مردم بدهکارند. رواج کارت اعتبار باعث‌افزایش‌مصرف کالاهای غیرضروری شده است، و شرکتهای بزرگ با رواج این سیستم سود کلانی بجیب می‌زنند. (م)

۱۶. رجوع شود به مجلهٔ «نیوری پابلیك» به تاریخ ۱۲ سپتامبر ۱۹۶۰ و مقاله‌ای به قلم «ساموئل شاپیرو» زیر عنوان «کوبا، کشوری ناراضی»

www.ketabha.org

دریافت، دولت تا خرخره به‌ایالات‌متحد مقروض است ودهقانان، فقیر وپابرهنه وبی‌خانه‌اند؛ به‌این ترتیب کاسترواصلاحات ارضی را به‌موقع اجراگذاشت و شکر کوبا را در برابر نفت به‌روسیه فروخت. شاید کاسترو به‌این علت که کمونیست بود به‌این کار دست زد، شاید هم نه. در هر حال هر دولت ناسیونالیستی به‌همین کار دست می‌زد و باید هم می‌زد.

درکوبای سالهای ۱۹۵۹ تا ۱۹۶۰ هر دولت واقعاً ملی مضار اقتصاد یک طرفه را می‌توانست تشخیص دهد. چنین دولتی برای رسیدن به استقلال اقتصادی دست به‌هر کاری می‌زد. چنین دولتی بزودی متوجه می‌شد که ادامهٔ فروش شکر کوبابه یک دولت،خرید نفت از همان دولت، تصفیهٔ نفت در پالایشگاههای متعلق به‌همان دولت، اما واقع در خاک کوبا، و وابستگی به‌همان‌دولت‌برای‌دریافت‌وام‌جهت‌تأمین‌بودجهٔ نامتعادل کوبا، عملی نیست. به‌این ترتیب کوبا به‌روسیه شکر فروخت و از آن دولت نفت خرید. این نفت دیگر نفت روسی نبود، بلکه نفت کوبا بود وپالایشگاههای امریکائی درکوبا طبق قرارداد موجود ناگزیر به تصفیهٔ نفت کوبا بودند. شرکتهای‌نفتی امریکائی از تصفیهٔ این نفت سر باز زدند. کوبااین شرکتها را ملی کرد. دولت امریکا تقاضای پرداخت غرامت کرد. کوبا توانائی پرداخت غرامت به‌صورت نقد را نداشت اما قبول کرد که بهای برآوردشدهٔ اموال این شرکتها را طبق اظهارنامه‌های مالیاتی آنان به‌صورت اوراق قرضهٔ دولتی بپردازد. آنچه پس از این واقع شد جزو تاریخ شده است، واکنون کوبا دوباره وابسته به‌اقتصادی یک‌طرفه است. نکتهٔ اصلی هنوز به‌قوت خود باقی است: کشورهای توسعه نیافته تا هنگامی که اقتصاد آنان و وامهای آنان را کشورهای توسعه یافته کنترل می‌کنند، توسعه نخواهند یافت.

با این‌حال «اتحادبرای پیشرفت» که‌مدعی است خواهان‌توسعهٔ‌امریکای لاتین است اصرار دارد که تنها راه توسعه،گرفتن وام بیشتر ودر نتیجه بدهکاری بیشتر است. و این بدان معنی است که ما اقتصاد کشورهای امریکای لاتین را بیشتر تحت نظارت خوددرآوریم. به‌این‌ترتیب سیاست«اتحادبرای پیشرفت» با سیاست آیزنهاور تفاوت چندانی ندارد. و به‌رغم درخششی که در محافل خیابان«مادیسن»نیویورک به‌این طرح داده شده است، وامهائی که به‌موجب

www.ketabha.org

این طرح داده شده‌است، چندان اعجاب‌آورتر از وامهای داده شده از سوی آیزنهاور نبوده است. در سالهای ۱۹۵۹ و ۱۹۶۰ امریکای لاتین به‌طور متوسط سالانه ۵۰۴ میلیون دلار وام دریافت کرده است. از ماه مارس ۱۹۶۱ تا اوت ۱۹۶۲ یعنی از روزاعلام طرح «اتحاد برای پیشرفت» تا سالروز تصویب آن ۸۶۶ میلیون دلار وام داده شده، یعنی سالی ۶۰۵ میلیون دلار که فقط ۲۰ درصد از زمان آیزنهاور بیشتر است. در ۱۹۶۳ تعهدات طرح برای پرداخت به امریکای لاتین فقط ۵۴۹ میلیون دلار بود، به‌علاوه ۱۸۵ میلیون دلار که از طریق برنامهٔ «غذا برای صلح» پرداخت شد. برای سال ۱۹۶۴ نیز جمعاً ۷۶۷ میلیون دلار وام پیش‌بینی شده است. از کوس و دهلی که برای طرح به‌راه انداختند، این انتظار می‌رفت که طبق برنامه‌های «اتحاد برای پیشرفت» دست کم مبلغ سرمایه‌گذاریها به‌سه برابر مبالغی که برنامهٔ آیزنهاور پیش‌بینی کرده‌بود، برسد.

ازنظر امریکای لاتین جای بسی خوشوقتی است که چنین نشده است. وقتی من یا شما از بانک وامی دریافت می‌کنیم، به‌ما چکی می‌دهند که می‌توانیم به‌دلخواه خود آن را خرج کنیم. حتی می‌توانیم آن را در بانک رقیب پس‌انداز کنیم. اما وامهای «اتحاد برای پیشرفت» را نمی‌توان این‌چنین آزادانه خرج کرد. این وامها اکثر، به‌صورت اعتبار داده می‌شوند: به‌ملت ایکس حق خریدماشین‌آلات یا کود شیمیائی با قیمت خرده فروشی از ایالات متحد داده خواهد شد. قیمت کالای خریداری شده را ادارهٔ خزانه‌داری ایالات متحد، بانک توسعهٔ بین‌المللی یا مؤسسهٔ وام دهندهٔ دیگری، خواهد پرداخت؛ وملت «ایکس» باید این بها را در چند سال به‌علاوه مبلغی به‌عنوان سود ومعمولا برحسب دلار بپردازد. پول وام داده شده، هرگز از ایالات متحد خارج نخواهد شد، در حالی که به‌موازات بازپرداخت اقساط وام ارز به‌ایالات‌متحد وارد می‌شود. اگر این اقساط به‌دلار پرداخت شود حجم دلار در جریان افزوده خواهد شد. اگر بازپرداخت اقساط به‌ارز ملت «ایکس» باشداز این ارز برای خریدصادرات آن ملت استفاده خواهد کرد، و به‌این‌ترتیب به‌ذخیرهٔ دلار ملت «ایکس» چیزی افزوده نخواهد شد. هرگاه اقتصاد ما در وضع نابسامانی قرار بگیرد واشنگتن دستور می‌دهد که اعتبارات خارجی را با شرایط سهلتر واگذار کنند تا حجم پول درگردش افزوده شود. اما احتمال دارد که این وامها باعث‌تقویت اقتصاد کشور

www.ketabha.org

وام‌گیرنده بشوند یا نشوند. این به‌نحوهٔ استفاده از این وامها بستگی دارد. اما وام، در هر حال، باعث تقویت اقتصاد کشور وام دهنده است (مگر اینکه بازپرداخت نشود.)

اینک نمونه‌ای که مطالب بالا را به‌اثبات می‌رساند وتوجه ما را به نکتهٔ دیگری که بعداً بحث خواهیم کرد جلب می‌کند:

«اولین وامی که از طرف مؤسسه امریکائی کمک به‌توسعهٔ بین‌المللی (آ.ی.د) تصویب شد در تاریخ بیستم نوامبر به‌وسیلهٔ (ربرتو کامپوس[17]) سفیر برزیل درایالات‌متحدو(تئودورسوسکوسو)مدیر اموراسریکای‌لاتین در (آ.ی.د) به‌امضارسید. طبق‌موافقتنامه،(آ.ی.د)مبلغ پنجاه‌میلیون‌دلار از جمع یکصدمیلیون دلار اعتبار را در اختیار برزیل قرار خواهد داد. منظور از این وام کمک به برنامه‌های دولت برزیل برای پیشرفتهای اجتماعی واقتصادی وبوجود آوردن شرایط ثبات در امور مالی است. این هدفها بخش اصلی از آرمان (اتحادبرای پیشرفت) را تشکیل می‌دهند که طبق قطعنامهٔ (پونتادل استه)بطور کامل تشریح شده است... این وام از طرف‌دولت برزیل به‌مصرف وارد کردن کالاهای لازم از ایالات متحد خواهد رسید. برای همکاری مؤثر در ایجاد تسهیل جهت تعهدات مالی برزیل‌خاصه طی ده سالهٔ آینده موافقت شده که بازپرداخت این وام در چهل سال وبدون‌بهره انجام‌شود و در ده سال اول دولت برزیل ملزم‌به پرداخت اقساط وام نخواهد بود. بازپرداخت به‌دلار انجام خواهدگرفت. سالانه مبلغ ناچیز ۰/۷۵ درصد نسبت به‌باقیماندهٔ وام به‌عنوان هزینهٔ این اعتبار از طرف برزیل پرداخت خواهد شد.»

در دوم دسامبر ۱۹۶۱ روزنامه‌های سراسر امریکای لاتین با حروف درشت خبری زیرعنوان «پنجاه‌میلیون دلار وام بدون بهره به‌مدت چهل سال برای اصلاحات اجتماعی به‌برزیل داده شده» چاپ می‌کنند. این خبراز نظر فنی درست است. اما آنچه که از آن تفهیم می‌شود مطلقاً صحت‌ندارد. به‌این دلایل:

۱ـ برزیل وام‌نگرفت،بلکه‌اعتبارگرفت.این اعتبار بایستی به‌مصرف وارد کردن کالاها از ایالات متحد می‌رسید. پولی از ایالات متحد خارج نمی‌شد، بلکه این وام بالمآل به کاهش ذخیرهٔ دلار برزیل منجر می‌گشت (این یکی

17. Roberto Campos

www.ketabha.org

از شرایط عمومی تمام وامهائی است که به‌امریکای لاتین داده می‌شود). اینک جمله‌ای از روزنامهٔ«ویزیون[18]»به‌تاریخ ۱۲ نوامبر۱۹۶۳ نقل می کنیم: «مطالعات این روزنامه دربارهٔ سرنوشت دلارها و اعتبارهای ایالات متحد به امریکای لاتین نشان می‌دهد که درحدود ۰/۸۶ از این‌وامها به‌مصرف خرید کالا وخدمات از ایالات متحد می‌رسد. و این کالاها وخدمات یک پنجم تا یک چهارم کل صادرات سالانهٔ ایالات متحد به‌امریکای لاتین را تشکیل می‌دهد.»

۲ـ «وام» بدون بهره است،«اما مبلغ ناچیز هزینهٔ اعتبار»دراصل همان بهره است‌اگرچه مبلغ‌آن زیاد نیست.این‌مبلغ برای‌ده‌سال‌اول...،۳،۷۵۰ دلار خواهد شد وبرای بقیه سالهای وام به...،۵،۶۲۵ دلار خواهد رسید. جمع این دو مبلغ ناچیز به...،۹،۳۹۵ دلار بالغ خواهد شد که تقریباً ۰/۲۰ مبلغ اصلی است و به‌عبارتی سالی نیم درصد که‌گرچه زیاد نیست، اما بهره است.

۳ـ «وام» برای ایجاد «شرایط ثبات‌سالی‌است» نه اصلاحات اجتماعی. فرض براین قرارگرفته است که به‌ثبات واصلاحات اجتماعی منجر خواهد شد. این درست نیست. جمهوری دومی نیکن در مدت بیست سال از سی و دوسال حکومت«تروخیلو» نمونهٔ ثبات بود، چه ازنظر سیاسی‌چه از نظر اقتصادی و چه از نظر کارهای حکومتی. امروز نیکاراگوئه در زیر یوغ خانوادهٔ«سوموزا»دارای ثبات است. همینطور هائیتی در دست «دووالیه». درحقیقت بی‌ثبات‌ترین کشور این نیمکره — بولیوی — از نظر اصلاحات‌اجتماعی‌پیشتاز همهٔ این کشورهاست. به‌علاوه اگر طبق قطعنامهٔ«پونتادل‌استه»دلیل وجود «اتحاد برای پیشرفت» این است که«آهنگ اصلاحات اقتصادی واجتماعی را درکشورهای امریکای لاتین شتاب دهد تا این کشورها از رفاه بیشتر برخوردار شوندو موقعیتهای برابر برای افراد ملت در جوامعی آزاد بوجود آورند». باید پرسید: چرا ما برای تأمین کسر بودجه به‌دولتهای این منطقه کمک می کنیم؟این امر به‌هیچ چیز کمک نمی کند، مگر اینکه این دولتها را در رأس قدرت نگاه دارد.«موسکوسو»چندین بار کوشید تا به‌این سؤال جواب دهد: (به‌دولتهائی که بابرنامه‌ای جهت توسعه برای دریافت وام به‌ما مراجعه می کنند می‌گوئیم«شما باید دست به‌اصلاحات

18 Vision Letter

www.ketabha.org

بزنید وگرنه وامی به‌شما نخواهیم داد»...

اما فرض کنیم دولتی به‌ما بگوید«اگرسریعاً به کمک ما نیائید کمونیستها بر اوضاع مسلط خواهند شد» در این صورت چه باید بکنیم؟ به‌نظر من ایالات متحد تا کنون در برابر چنین موقعیتهائی بسردی رفتار کرده است. بیشتر اوقات در جهت انجام اصلاحات پافشاری می کنیم. اما نمی‌توانیم در انتظار اصلاحات کامل بنشینیم.

یا در جائی دیگر:

«تا کنون بیش از یک میلیون دلار کمک کرده‌ایم. اما متأسفانه بیشتر این پول به‌مصرف تأمین کسر بودجهٔ دولتها، کمک به‌ارزهای ضعیف، ونجات دولتهااز ورشکستگی رسیده است برای نجات این کشورها ما امریکائیان مجبور بوده‌ایم که چنین کنیم.»

جملهٔ اول در تاریخ ۱۲ اوت ۱۹۶۲ در روزنامهٔ «نیویورک‌تایمز» به‌چاپ رسید. جملهٔ دوم در تاریخ ۲۸ اوت ۱۹۶۲ در مجلهٔ «لوک» درج شد. در روزنامهٔ تایمز«موسکوسو»چنین وانمود کرده است که«اتحاد برای پیشرفت» غالباً در برابر درخواست وام به‌منظور کمک به‌تأمین کسر بودجه تسلیم نشده است؛ وغالباً هم موفق شده است که با اصرار این دولتهارا به‌نوعی اصلاحات‌وادارد. در مقالهٔ دوم«موسکوسو» با صراحت‌اعتراف‌می کند که‌بیشتر اعتبارهای« همکاری برای پیشرفت» برای نجات اقتصاد این کشورها ونه برای اصلاحات داده شده است. (چه تناقض چشمگیری در این گفته هاست که به فاصلهٔ یک هفته منتشر شده‌اند) حقیقت امر این است که‌وامهای «اتحاد برای پیشرفت»به‌منظور کمک به کسر بودجهٔ دولتها، چندین برابر وامهائی است که به‌منظورهای‌دیگر داده شده است.

فروندیزی رئیس جمهوری آرژانتین،درست پیش از شکست در انتخابات ۱۹۶۲ - ۱۵۰،۰۰۰،۰۰۰ دلار وام برای نیازهای بودجه‌ای کشور دریافت کرد. شیلی ۱۲۰،۰۰۰،۰۰۰ دلار وگواتمالا ۱۵،۰۰۰،۰۰۰ دلار گرفت، همچنین بسیاری دیگر. بیش از ۶۰ درصد وامها از نوع وامی هستند که در مورد برزیل بدان اشاره شد. آرژانتین از این وامها بسیار دریافت کرده است حتی پس از سرنگونی«فروندیزی» به‌وسیلهٔ ارتش وهمیشه به‌همین بهانهٔ مشهور

www.ketabha.org

که «اگر ما کمک نکنیم کمونیستها به اوضاع مسلط خواهند شد.»

«ضد کمونیسم» در امریکای لاتین کلمه‌ای مشهور است که همیشه از طرف دیکتاتورها به‌عنوان عذر موجهی برای سرکوبی جنبشها، به‌زندان انداختن ناراضیان، برقرار کردن سانسور، تجاوز به‌قانون اساسی ودریافت دلارهای ایالات متحد وسوءاستفاده از این دلارها بکار برده شده است. این دلیلی بود که «تروخیلو» با توسل به‌آن توانست حمایت ما را به‌مدت سی ودو سال جلب کند، همینطور «سوموزا»ی پدر، همینطور پسران «سوموزا». ما به «باتیستا» کمک کردیم اما با «کاسترو» درافتادیم. اصولا چرا باید این کشورها را «نجات بدهیم؟» و این وامهائی که به‌منظور ایجاد ثبات می‌دهیم چگونه می‌توانند به‌نجات این کشورها کمک کنند؟

جواب این سؤالها ربطی به کمونیسم ندارد. بلکه به‌داد وستد و تجارت مربوط است. معنی «ثبات» چیست؟ معنی آن تا حدی ثبات دستمزدها و ثبات قیمتهاست. معنی آن شرایط نسبتاً دشوار دادن اعتبار، کاهش نسبی مخارج دولت و توسعهٔ صنایع باآهنگی نسبتاً کند است و بنابراین معنی آن عدم تحرك یا سکون نسبی در طرحها و صنایعی است که وابسته به‌دولت است. سرانجام معنی ثبات وجود شرایطی اقتصادی است که به نفع سرمایه‌گذاران ثروتمند — یعنی سرمایه‌گذاران خارجی — تمام شود. ثبات بطور وضوح به‌سود شرکتهای امریکائی است که در کشوری سرمایه‌گذاری می کنند و آن دسته از خریداران امریکائی که مواد اولیهٔ خود را از صادرات کشور مورد نظر بدست می‌آورند. به‌این دلیل است که یکی از شرایط اصلی وامهای «صندوق بین‌المللی توسعه» وجود ثبات است. در شرایط ثبات، امکان دارد که بودجهٔ کشوری متعادل شود، حتی موازنهٔ صادرات و واردات به‌سود کشوری تغییر کند، ذخیرهٔ طلا و دلار کشوری افزوده شود. اما منابع ملی آن کشور عملا به‌سرمایه‌های امریکائی وابستگی پیدا می کند. در عمل وضع بازرگانی بین‌المللی این کشورها بهبود نخواهد یافت، زیرا تورم در کشورهای صنعتی، کشورهای امریکای لاتین را ناچار می کند که برای کالاهای وارداتی خویش پول بیشتری بپردازند در حالی که مواد اولیهٔ خود را که درشرایط ثبات بدست آمده است، به‌قیمت کمتری می‌فروشند. برای اثبات این نکته که ثبات به‌تعادل بودجه کمکی

www.ketabha.org

نمی‌کند همین بس که کشورهای برخوردار از ثبات بیشتر پیش از سایرین برای کمک به کسر بودجهٔ خود تقاضای کمک می‌کنند.

وامهائی که به‌منظور ایجاد ثبات داده می‌شود به‌نظر ما امریکائیان باعث افزایش محبوبیت دولت وام‌گیرنده نیز می‌شود. تصادفی نیست که فروندیزی درست پیش از انتخابات یکصد وپنجاه میلیون دلار وام‌گرفت. از جنبهٔ تبلیغاتی این وام حداکثر بهره برداری شد. فروندیزی، اعضای کابینهٔ‌او، اقتصاددانان، و روزنامه‌های پشتیبان او مدت دو هفتهٔ تمام وقت صرف کردند تا موارد مصرف این وام را به‌اطلاع مردم برسانند. روزنامهٔ «لاپرنزا» پراز پیشنهادهائی بود که برای موارد مصرف وام شده بود،و سرانجام (در شمارهٔ ۳۱/۶۱۴ سال‌نود وسوم به‌تاریخ اول مارس ۱۹۶۲) اعلام کرد که«کمیته‌ای از اقتصاددانان»، «جنبه‌های مختلف» این وام را مطالعه خواهد کرد. چرا از فروندیزی تا این حد پشتیبانی می‌شود؟ فروندیزی بیش از هر دولت امریکای لاتین شرکتهای ایالات متحد را به‌سرمایه‌گذاری —البته سرمایه‌روی کاغذ— و بدست آوردن امتیازات غیرعادی در آرژانتین تشویق کرده است. برنامهٔ به‌اصطلاح صنعتی کردن که از طرف وزیر اقتصاد آرژانتین «آلوارو آلسوگارای[19]» اعلام شد، شامل واگذاری بسیاری از صنایع ملی‌شده، از فولاد گرفته تا وسایل حمل‌و نقل، و شرکتهای برق دولتی، به‌بخش خصوصی بود. این برنامهٔ سرمایه‌گذاری ایالات متحد را تا سرحد امکان تشویق کرد و بااین حال در سال ۱۹۶۱ آرژانتین ۵۰۰،۰۰۰،۰۰۰ دلار کسر بودجه داشت و باعث شد که طی سالهای ۱۹۶۲ — ۱۹۵۸ بسیاری از بنگاههای کوچک اعلام ورشکستگی کنند و تعداد ورشکستگان این دوره بیش از همهٔ ادوار تاریخ آرژانتین بوده است.

در مارس ۱۹۶۲ که سناتور «خوزه‌ماریوگیدو[20]» به«ریاست جمهوری» رسید تا ماهیت دیکتاتورهای نظامی پوشیده بماند، ایالات متحد به‌خلاف اقدام خود در پرو با حکومت جدید آرژانتین قطع رابطه نکرد و از شناسائی آن سر باز نزد. نظامیان‌آرژانتین (گوریلها) طرفدار سرمایه‌های ایالات‌متحدبودند (درحالی که نظامیان پرو که پس از انتخابات ۱۹۶۲ حکومت را بدست‌گرفتند

19. Alvaro Alsogaray 20. Jose Mario Guido

www.ketabha.org

تمایلات ناسیونالیستی داشتند). «گیدو» نیز «آلسوگارای» مظهر ریخت وپاش را دوباره به‌وزارت اقتصاد برگزید و ما امریکائیان (در ششم ژوئن ۱۹۶۲) اعلام کردیم که ۵۰،۰۰۰،۰۰۰ دلار وام به‌آرژانتین خواهیم داد و سپس ۲۰۰،۰۰۰،۰۰۰ دلار اعتبار دادیم. یکصد میلیون دلار دیگر نیز از طریق بانک توسعهٔ بین‌المللی داده شد. آرژانتین تحت حکومت «گیدو» به‌سیاست «دیسیپلین سخت بر امور مالی و نظارت شدید بر پول» بازگشت(و وامهای خارجی آن به‌سه بیلیون دلار رسید).

اکنون نقش عمیق‌تری آشکار می‌شود. «اتحاد برای پیشرفت»، عمداً یا سهواً، به‌دولتهائی کمک می‌کند که درضمن صحبت از اصلاحات از بخش خصوصی حمایت کنند، و این حمایت ازطریق وامهائی باشد که وابستگی‌این کشورها را به‌ایالات متحد افزایش می‌دهد. آیا ما در اینهمه تأکید بر بخش خصوصی‌گزافه‌گوئی می‌کنیم؟ بیائید به‌مطالعهٔ مدارك موجود بپردازیم. کمیسیون فرعی که به‌روابط اقتصادی کشورهای امریکائی رسیدگی می‌کرد و وابسته به کمیسیون مشترك کنگرهٔ امریکا در امور اقتصادی بود، (طی سند شمارهٔ ۷۷۱۱ — واشنگتن ۱۹۶۲) چنین پیشنهاد می‌کند:

«سیاست کلی ایالات متحد در امریکای لاتین باید بیشتر کوشش خود را در این راه بکار ببرد تا مزایای بخش خصوصی را به‌دولتهای این قاره نشان دهد، و به‌این دولتها کمك کند تا بیشتر به‌بخش خصوصی متکی شوند و در جهت سرمایه‌گذاری خصوصی و اتخاذ تصمیم از سوی بخش خصوصی، هدایت شوند. هرگاه که مابه‌دستگاه متمرکز برنامه‌ریزی درکشوری ابراز اعتماد کنیم، این خطر وجود دارد که به‌سود روسها رفتارکرده باشیم، زیرا در حقیقت عدم اعتماد خویش را به‌شیوه‌ای که درکشور خودمان اعمال می‌شود ابراز داشته و شیوه‌ای را که درکشور رقیب‌مان بکار می‌رود تشویق کرده‌ایم.»

این مستقیماً با قطعنامهٔ «پونتادل استه» مغایرت دارد که درآن سخن از «برنامه‌های عمیق ملی برای توسعهٔ اقتصادی و اجتماعی که دقیقاً طرح ریزی شده باشد»، به‌میان آمده است — خود «موسکوسو» نیز نظرش را دربارهٔ بخش خصوصی ابراز داشت. از او خواستند توضیح دهد چرا برنامهٔ خانه‌سازی که اعتبار آن ازطرف «اتحاد برای پیشرفت» تأمین شده بود، به کندی‌پیشرفت

www.ketabha.org

می کند؟ جوابش چنین بود. «آیا در کشور مورد نظر تعداد کافی شرکتهای ساختمانی بخش خصوصی وجود دارد که ساختمان این خانه ها رابعهده بگیرند؟»

چرا این شرکتها باید خصوصی باشند؟ به سه علت عمده.

۱ــ تا زمانی که صنایع امریکای لاتین در دست بخش خصوصی باشد، سرمایه گذاریهای ایالات متحد ــ که در غالب موارد مالک یاصاحب اختیار بیش از نیمی از ثروت این منطقه است ــ نقش مسلطی خواهند داشت.

۲ــ تا زمانی که صنایع و کشاورزی امریکای لاتین در دست بخش خصوصی است، طرح برنامه های عظیم هماهنگی و ایجاد توازن و تعادل غیرممکن است، و این بدان معنی است که ما امریکائیان قادر خواهیم بود فراورده های خودرا به ارزش سالیانه ۳/۳ تا ۴/۲ بیلیون دلار به این قاره صادر و مواد خام مورد نیاز خود را به ارزش سالانه ۲/۸ تا ۳/۳ بیلیون دلار از آنجا وارد کنیم. در حقیقت امریکای لاتین از سال ۱۹۵۶ تاکنون کسر موازنهٔ صادرات وارداتی به ارزش سالانه یک بیلیون دلار داشته است، و برحسب محاسبات اقتصاد-دانان (گزارشی که در ژانویهٔ ۱۹۶۴ برای کنفرانس تجارت و توسعهٔ سازمان ملل منعقد در برازیلیا تهیه شد) با آهنگ افزایش کسرموازنهٔ فعلی و درصورت ادامهٔ سیاستهای کنونی تا سال ۱۹۷۰ این کسری به ۲/۳ بیلیون دلار خواهد رسید.

این ارقام که مسأله را از سوی دیگرش مورد بررسی قرار می‌دهد، حقیقتی دردناك را نیز پنهان می کند. امریکای لاتین می‌تواند صنایع موردنیاز خویش را بوجود آورد، ولی ما نمی‌توانیم بدون مواد خام امریکای لاتین بسر بریم. حتی «نلسون راکفلر» گفته است:

«صنایع امریکای شمالی هرروز بیش از روز پیش به مواد خام نیمکرهٔ غربی وابستگی پیدا می کند. برای ایالات متحد اهمیت حیاتی دارد که این منابع را در اختیار خود داشته باشد تا بتواند بیش از نیمی از فراورده های جهان آزاد را تولید کند.» حقیقت دردناك دیگر این است که امریکای لاتین صاحب حتی یکی از شرکتهائی که کالاهائی برای امریکای لاتین می‌سازند و به آن صادر می کنند نیست، اما ماصاحب بیش از ۸۵ درصد از شرکتهائی هستیم که موادخام امریکای لاتین را که به ایالات متحدصادر می‌شود، تولیدمی کنند.

www.ketabha.org

۳— تا زمانی که صنایع امریکای لاتین در دست بخش خصوصی است ما از سرمایه‌گذاریهای خود در این قاره منافع سرشاری خواهیم برد. همیشه سرمایه‌گذاریهای خارجی ما از سود حاصل از این سرمایه‌گذاریها کمتر بوده است — مثلا در ۱۹۵۰ ما ۷/. بیلیون دلار درسراسر جهان سرمایه‌گذاری کردیم، اما سودی که به ایالات متحد برگرداندیم ۱/۳ بیلیون دلار بود. در ۱۹۶۰ سرمایه‌گذاری، ۱/۷ بیلیون دلار و سود برگردانده شده ۲/۰ بیلیون دلار بود. از مطالعه‌ای که بانک امریکائی «فرست ناشنال سیتی» انجام داد، این نتیجه بدست آمده است که: «به‌غیر از صادرات کالاهای تجارتی[۲۱] سود بازگشته از سرمایه‌گذاریهای خارجی بزرگترین رقم دریافتهای بین‌المللی ما را تشکیل می‌دهد.» این امر بخصوص در امریکای لاتین صحت دارد. بنا به‌گزارشی که از طرف «اکوسوک[۲۲]» وابسته به‌سازمان ملل‌متحد منتشر شد:

«در سالهای اخیر درآمد شرکتهائی که در نظارت ایالات متحد هستند، در امریکای لاتین به‌مراتب بیش از سرمایه‌گذاریهائی بوده است که این شرکتها در امریکای لاتین کرده‌اند.»

علت بعدی نتیجهٔ بسیار مهمی دارد که دلیل ادامهٔ روابط ما را با دیکتاتورها — تا هنگامی که کمونیست نیستند — روشن می‌کند. اگر کشورهای امریکای لاتین با ما داد وستد نکنند، صرف‌نظر از مواد غذائی مانند موز، قهوه و کاکائو که در ایالات‌متحد نمی‌توان کاشت، از نظر بوکیست (آلومی‌نیم)، تنگستن، منگنز، سنگ‌آهن، وقلع در مضیقه خواهیم بود. در جنگ جهانی دوم برای مصارف نظامی شدیداً به‌نیکل، بلورهای کوارتز، کنین، قلع، تنگستن، کائوچو، آنتیمون، کروم، آلیاژ طبیعی آهن ومنگنز، جیوه ومیکا — که همگی به مقدار زیاد در امریکای‌لاتین یافت می‌شوند — نیاز داشتیم. حتی در جنگ کره سرمایه‌گذاریهای ما در امریکای لاتین سبب شد که مواد خام استراتژیکی مورد نیاز خود از قبیل: مس، قلع، روی، سرب، تنگستن وآنادیوم، را به

---

۲۱. صادرات کالا در سال ۱۹۵۹ مبلغ ۹ر. بیلیون دلار، در ۱۹۶۰ مبلغ ۷ر۴ بیلیون دلار و در ۱۹۶۱ مبلغ ۵ بیلیون دلار اضافه درآمد عاید ایالات متحد کرده است.

22. Ecusoc

www.ketabha.org

آسانی بدست‌آوریم، بی‌آنکه نامی از شکر، قهوه، پشم والیاف‌گیاهی برده باشیم. همانطور که«ادوارد تاملینسون[۲۳]»گفته است «اگر بیست جمهوری‌امریکای‌لاتین با ما متحد شوند ما تقریباً در زمان جنگ شکست‌ناپذیر خواهیم بود، حتی اگر این کشورها یک سرباز هم به‌جبهه نفرستند.»

برای تضمین«چنین‌شکست‌ناپذیری»است که ما برآن‌شده‌ایم تا باخبیث‌ترین شیاطین پیمان ببندیم و بر این پیمانها سرپوشهائی از جملات فریبنده بگذاریم. ما تاکنون بیش از یک میلیون بار خود را متعهد کرده‌ایم که با دیکتاتورها نبرد کرده و از رژیمهای دمکراسی طرفداری کنیم. با این‌حال نه‌تنها روابطمان را با این دیکتاتورها حفظ کرده‌ایم بلکه ارتش آنان را تعلیم داده وتجهیز کرده‌ایم، و به‌آنان وام داده‌ایم تا به‌مصرف دلخواه خود برسانند. تنها در ۱۹۶۱ صندوق توسعهٔ کشورهای امریکا که بنابر موافقتنامهٔ بوگوتا ملزم بود«از رفاه مردم قارهٔ امریکا درشرایط آزادی واحترام به‌حقوق انسانی» اطمینان حاصل کند، ومتعهد بود که هیچ وامی نپردازد مگر برای «حفظ و تقویت سازمانهای دمکراتیک»و«تسریع برنامه‌های اصلاحات اجتماعی»، این وامها را به‌دیکتاتورهای زیر داد.

۵،۳۰۰،۰۰۰ دلار به‌گواتمالا (ایدیگوراس)
۳،۵۰۰،۰۰۰ دلار به‌هائیتی (دووالیه).
۲،۷۵۰،۰۰۰ دلار به‌نیکاراگوئه (برادران سوموزا)
۲،۹۵۰،۰۰۰ دلار به پاراگوئه (استروسنر)

علاوه بر اینها وامهای دیگری شامل کمک بلاعوض برای تأمین‌مخارج ارتش در این چهارکشور نیز ازطریق مؤسسات دیگر داده شده است. در سال ۱۹۶۳ ارقام، از این هم بدتر بودند.

۳۶،۰۰۰،۰۰۰ دلار به‌اکوادور (دیکتاتوری نظامی)
۱۳،۰۰۰،۰۰۰ دلار به‌گواتمالا (دیکتاتوری نظامی)
۶،۰۰۰،۰۰۰ دلار به‌هائیتی(دووالیه)
۷،۰۰۰،۰۰۰ دلار به‌نیکاراگوئه (برادران سوموزا)
۹،۰۰۰،۰۰۰ دلار به‌پاراگوئه (استروسنر)

23. Edward Tomlinson

www.ketabha.org

دراین‌مورد نیز «موسکوسو» چنین توضیح می‌دهد. «حکومتهای دیکتاتوری بیش ازهمه اسباب ناراحتی مرا فراهم کرده‌اند. هنگامی که به‌این سمت‌برگزیده شدم، تصمیم‌گرفتم بکلی آنها را نادیده بگیرم. اما اکنون تاحدی از این‌تصمیم برگشته‌ام. باید شعله‌ای در دلهای مردم این کشورها روشن بماند.» اگر دلیل این کمکها فقط بر اصول انسان دوستی پایه‌گذاری شده باشد — روشن‌نگاه داشتن شعله‌ای در دلهای مردم‌این کشورها — بایستی‌گفت که‌ما بایستی به کوبای کاسترو وام می‌دادیم. با این‌حال هنگامی که در اکتبر ۱۹۶۳ توفان وگردباد خسارات فراوانی به کوبا وارد کرد وباشگاه«کازا کوبا[24]»درنیویورک ۵۰،۰۰۰ پوند لباس کهنه وکفش جمع‌آوری کرد که به کوبا بفرستد، ایالات متحد از دادن اجازهٔ صدور این کالاها امتناع ورزید به‌این بهانه که صدور آن «با منافع ملی ما مغایرت دارد.» چنین‌می‌نماید که هر چه بیشتر به‌تحلیل‌قضایا بپردازیم بیشتر متوجه می‌شویم که«اتحاد برای پیشرفت»فقط مجموعه‌ای از کلمات زیباست.

«موسکوسو» درادای کلمات‌زیبا استاد بود. درکلمبیا، جائی که«اتحاد برای پیشرفت» بیش از همه موفق بوده است، چنانکه بعداً خواهیم دید پرزیدنت «گیلرمولئون‌والنسیا[25]» خود را به‌عنوان دوست بزرگ طرح «اتحاد» نامزد ریاست جمهوری کرد. موسکوسو دربارهٔ او چنین‌گفت: (درکلمبیا رهبری سیاسی‌برنامه«اتحاد برای پیشرفت» را درک می‌کند) والنسیا در این‌مورد گفت: «وقتی پولی از طریق طرح «اتحاد» می‌رسد، من‌چک را می‌گیرم و به کمیته‌ای می‌دهم که اعضای آن بطور مساوی نه تنها از احزاب لیبرال ومحافظه‌کار تشکیل شده بلکه نیمی‌زن ونیمی مرد هستند. به‌این ترتیب می‌توان مطمئن‌شد که این کمیته پول را به مصرف مناسبی خواهد رساند». این فکر بی‌شک‌بسیار نجیبانه‌وعادلانه است. اما آیامنظور«موسکوسو»از«درک کردن»برنامهٔ همکاری همین‌است؟ همانطور که‌دیدیم‌در«ال‌سالوادور»،«ریورا[26]» که‌دیکتاتوری‌نظامی بود، خودرا بدون داشتن‌رقیب — به‌عنوان رئیس جمهوری انتخاب کرد، و حزبش همهٔ ۵۴ کرسی پارلمان را، در انتخاباتی که زیر نظر ارتش انجام شد،

24. Casa Cuba 25. Guilermo Leon Valencia
26. Rivera

www.ketabha.org

بدست‌آورد. دیکتاتور جدیدخود را متعهد کرد که از طرح «اتحادبرای پیشرفت» حمایت کند. موسکوسو در این باره گفت: در«ال‌سالوادور» «ژولیوریورا» رئیس جمهوری‌جدیدومردم این کشور طرح «اتحاد برای پیشرفت» را درک می کنند.

«موسکوسو» دربارهٔ مردم‌فقیروساکنان‌زاغه‌ها گفت که«آنان مردمی هستند که نمی‌توانند صدای خود را به‌گوش کسی برسانند». «وآنان متحدان طبیعی آزادی‌اند». ومنافع ملی ما که هماهنگ با منافع ملی مردم امریکای لاتین است به‌ما حکم می کند که ملتهائی با اقتصاد نیرومند، بوجود آوریم.

بی‌شک همینطور هم‌بایدباشد. اما «موسکوسو» که‌دربارهٔ دیگران‌داوری سختگیر بود ومی‌گفت «برای من مهم نیست که کسی چه می‌گوید. مهم این است که ببینم چه می کند» — باید خودش نیز مورد داوری سخت قرار گیرد. اوگفت: «امید من این است که بسیاری از رهبران سیاسی انگیزه‌های غیرشخصی‌ما را درک کنند.» اما اگر آنچه«اتحادبرای پیشرفت»می کند — و نه‌آنچه‌می‌گوید— را مورد داوری‌قرار دهیم می‌بینیم که«اتحاد»فقط از دولتهای فاسدحمایت می کند، به‌سازمانهای دمکراتیک کمک نمی کند،بلکه‌دیکتاتورها را یاری‌می‌دهد، با کودتاهای نظامی مخالفت‌نمی کند بلکه فقط از سرمایه‌های خصوصی‌دفاع می کند. ودر زمان ریاست «موسکوسو» این‌سازمان‌را مردی‌اداره نمی کرد که به‌گفته‌های خود عمل کند، بلکه کسی اداره می کرد که می‌گفت آنچه انجام شده است همان است که باید انجام می‌شد.

موسکوسو خودش می‌خواست که مورد داوری واقع شود. بنابراین بیائید داوری کنیم. ترتیب‌هجوم‌به کوبا را سازمان«سیا» داد. از میان فراریان کوبائی کسانی را که باید در هجوم شرکت کنند برگزید، رؤسای آنان را منصوب کرد وهمگی‌را آموزش‌داد. «سیا» بیش‌از یکصدنفر از پیروان شناخته شدهٔ دیکتاتور پیشین «باتیستا»را — که نزداکثر کوبائیان، چه طرفداروچه‌مخالف «کاسترو» منفوربودند—(ازجمله مأموران پیشین پلیس مخفی که دارای پرونده‌های جنائی بودند) برگزید. این رابه‌نقل ازمجلهٔ «لوک» وبه‌خبرنگاری«تادزولک[27]»می گوئیم. «سیا» از حمایت یکی‌از مخالفان کاسترو‌به‌نام«مانولوری[28]» امتناع کردزیرا او با انتخاب‌طرفداران باتیستامخالف‌بود. «ری» مخالف کاسترو بود اما با انقلاب

27. Tad Szulc 28. Manolo Ray

www.ketabha.org

اجتماعی کوبا مخالف نبود«سیا»عملا هفده نفر از رهبران کوبائی ضد کاسترو وضد کمونیست را که طرفدار اصلاحات اجتماعی بودند درجزیره‌ای دورافتاده درگواتمالازندانی کرد. «تاد زولک» که‌این جریانات‌را بیش از حدساده فرض کرده بود چنین نتیجه‌گرفت«سیا با تصمیمی که درمورد حمایت انحصاری از کوبائیان دست راستی‌گرفت، باعث شکست طرح حمله‌به کوبا شد.» «ری» تقاضا داشت که طرفداران باتیستا از طرح حمله‌به کوبا کنار گذاشته شوند. اوگفت با بازگرداندن شرکتهائی که از آنها سلب مالکیت شده است، مخالف است. اما سعی خواهد کرد که خسارت مناسبی به‌این شرکتها داده شود؛ و به حکومت دیکتاتوری وکمونیسم درکوبا پایان خواهد داد. با وجودی که طرفداران او در داخل کوبا مؤثرترین وفعالترین‌گروههای زیرزمینی بودند او را کنارگذاشتند. واضح است که«سیا»می‌خواست، پس از سقوط کاسترو، کوبا به شرایط زمان«باتیستا»— وابستگی کامل به‌ایالات‌متحد وتملک ۶۰ درصد آن از طرف‌ایالات‌متحد — بازگردد. تاکتیکهای‌این هجوم راسردی‌به‌نام«ریچارد بیزل[۲۹]» که در آن زمان سرد شمارهٔ ۳ «سیا» بشمار می‌رفت طراحی کرد. پس از شکست این حمله«ریچارد بیزل» بایدبازنشسته‌می‌شد. «سوسکوسو» درمارس ۱۹۶۳ «بیزل» را به‌عنوان مشاور— برای‌مطالعه دربارهٔ اینکه‌پول طرح «اتحاد» چگونه باید مصرف شود — برگزید. همچنین اعلام‌شد که«بیزل» بعدها به‌مؤسسهٔ مطالعات دفاعی «وابسته به‌پنتاگون» خواهد رفت.

بنابه‌آنچه انجام شد — ونه آنچه‌گفته شد — کاملا آشکار است که در دوران«سوسکوسو» هدف «اتحاد برای پیشرفت» «کمک به رنجبران خاموش» نبود، بلکه‌رواج تجارت امریکائی در امریکای لاتین بود.

پس از آن‌این هدف‌آشکارترشده‌است. پرزیدنت کندی به‌قتل رسید. «مارتین» به‌سفارت آرژانتین فرستاده شد. «سوسکوسو» به‌نمایندگی درکمیته‌ای که جدیداً برای«اتحاد برای پیشرفت» تشکیل شده بود (سی. ی. پ. آ) برگزیده شد. و جانسون یکی از دوستان قدیمی تکزاسی‌اش به‌نام «توماس‌مان» راکه مردی طرفدار بخش خصوصی است ومشهور است که چندان به‌سازمان جدید

29. Richard Bissell

www.ketabha.org

(سی.ی.پ. آ) اعتقاد ندارد به‌عنوان رئیس‌طرح «اتحاد برای پیشرفت» برگزیده است.

«سان» هنگام حمله‌به‌خلیج خوکها، به‌عنوان معاون وزیر امور خارجه در امور امریکای لاتین موافق استفاده از هواپیماهای امریکائی در این حمله بود. به‌عنوان سفیر ایالات متحد در مکزیک به‌هنگام ریاست جمهوری «لوپز ماتیوس[۳۰]» وراست‌گرائی دولت مکزیک این‌دولت‌را برای ایجاداختناق تحت فشارگذاشت. بار دیگر در دوران بحران پاناما، درسال ۱۹٦٤، به‌عنوان معاون وزارت خارجه اصرار داشت که تسلیم نشویم زیرا به‌عقیدهٔ او همهٔ این جریان را طرفداران کاسترو به‌راه انداخته بودند. کوچکترین شکی نمی‌توان داشت که «اتحاد برای پیشرفت» تحت ریاست توماس‌سان «اتحاد برای پیشرفت» بین ایالات متحد و امریکای لاتین نخواهد بود، بلکه «اتحاد»ی خواهد بود بین ایالات‌متحد وشرکتهای بزرگ آن که در امریکای‌لاتین‌فعالیت دارند.

30. Lopez Mateos

www.ketabha.org

۲۰

دستاوردها

در ده سال گذشته امریکای لاتین بیش از ده بیلیون دلار به صورت کمکهای عمومی دریافت کرده است «اتحاد برای پیشرفت» وعدهٔ پرداخت همین مبلغ را برای ده سال آینده نیز داده است. باید دانست که همهٔ این کمکها راخزانه‌داری ایالات متحد نپرداخته است. مؤسسات خیریه‌ای نظیر سازمان کاتولیکی «کاریتاس» بنیادهائی نظیر بنیاد «فورد» و «راکفلر»، دسته‌ای از مؤسسات وابسته به سازمان ملل[1] وگروهی از سازمانهای وابسته به ایالات متحد مانند ا. ف. ل— س. ی. و» (سندیکای مرکزی کارگران امریکا—م) درپرداخت این پول سهیم بوده‌اند. وجود این وامها از محل قانون عمومی مادهٔ ۴۸۰ (وام دادن از محلی حاصل از فروش مازاد فراورده‌های کشاورزی)، فروش مواد غذائی طبق برنامهٔ «غذا برای صلح» ودستمزد سپاهیان صلح تأمین شده‌است.

اما نود درصد از این مبلغ عظیم به‌صورت وام، نه به‌صورت کمک بلاعوض به کشورهای امریکای لاتین داده شده است. سیاست کلی ما این بوده است که در امریکای لاتین کمک بلاعوض را در حداقل ممکن نگاه داریم. حقایق زیر این نکته را ثابت می کند که اتخاذ چنین سیاستی به‌خاطر این نبوده است که ما منابع مالی لازم را برای کمک بلاعوض در اختیار نداشته‌ایم: در طول سالهای ۱۹۴۵ تا ۱۹۶۰ امریکای لاتین جمعاً ۶۲۵ بیلیون دلار کمک بلاعوض دریافت کرد درحالی که مجموع کمکهای بلاعوض ما به‌سایر کشورهای جهان

---

۱. از قبیل مؤسسهٔ بین‌المللی مالی، سازمان خواربار جهانی، یونسکو، صندوق کمک به کودکان وابسته به‌سازمان ملل، سازمان بین‌المللی کارگری و گروههای مختلف کمک فنی.

www.ketabha.org

به ۳۱ بیلیون دلار رسید، فلیپین به‌تنهائی بیش از مجموع بیست کشور امریکای لاتین کمک بلاعوض گرفته است، بیشتر کمکهای بلاعوض ما به کشورهای صنعتی داده شده‌است که کمتر ازهمه به‌این کمکها نیاز داشته‌اند (و وامهائی را که‌استقلالشان رامحدود می کرد،نمی‌پذیرفتند) یکی از این کشورهای مستقل یوگسلاوی است که به‌تنهائی بیش از سه برابرهمهٔ کشورهای امریکای لاتین (یعنی ۱/۵ بیلیون دلار) کمک بلاعوض دریافت کرده است.

بزرگترین مؤسسهٔ غیر امریکائی که در امریکای لاتین به‌دولتها وام داده است «بانک بین‌المللی توسعه وتجدید ساختمان» است که به‌بانک جهانی شهرت دارد. تا ماه ژوئن سال ۱۹۶۱ این بانکها جمعاً مبلغ ۱،۲۵۲،۹۷۰،۰۰۰ دلار به‌شانزده کشورامریکای لاتین وام‌داده بودند،(ومبلغ ۱،۲۰۰،۱۹۶،۰۰۰ دلار از این‌وام بازپرداخت شده بود). بانک‌جهانی، که سازمانی‌بین‌المللی است و هریک ازاعضای سازمان ملل‌متحد می‌توانند سهام‌آن را خریداری کرده ازآن‌وام بگیرند، تاکنون توانسته است‌وامهای متعددی به‌مؤسسات‌غیرخصوصی بدهد. برای‌نمونه ۷۱،۰۰۰،۰۰۰ دلاروام به‌شرکتهای ملی شدهٔ اوروگوئه‌داده‌است. یکی از بهترین جنبه‌های سیاست کلی‌این بانک‌آن است که‌هرگزوامی به‌منظور ترمیم کسر بودجه دولتی نمی‌دهد،بنابراین‌وامهای‌این بانک عموماً به‌مصرف توسعه رسیده است. بدین قرار:

توسعهٔ شبکه برق	۵۲ درصد
توسعهٔ حمل ونقل	۳۴ درصد
کشاورزی	۶ درصد
صنعت	۵ درصد
ارتباطات	۳ درصد

مؤسسه‌ای وابسته به‌ایالات متحد که بیشترین مقدار وام را به‌امریکای لاتین پرداخته‌است «بانک صادرات‌وواردات» است که‌سازمانی‌است‌دولتی. این بانک در ده سال‌گذشته بیش از ۳ بیلیون‌دلار به‌امریکای لاتین وام داده است. اما بزرگترین‌دلیل‌اعطای وامهای‌این بانک جنبهٔ سیاسی‌داشته است. از این‌قرار:

تأمین کسر موازنهٔ پرداخت	۳۱ درصد
توسعهٔ حمل ونقل	۲۴ درصد

www.ketabha.org

کارخانه‌های ذوب‌آهن	۱۲ درصد
توسعهٔ شبکه برق وآب	۱۲ درصد
صنایع دیگر	۹ درصد
معادن	۶ درصد
ماشین‌آلات کشاورزی	۵ درصد
متفرقه	۱ درصد

از آنجا که ۸۵ درصدازصنایع ذوب‌آهن وشبکه‌ها و کارخانه‌های تولید برق، ۴۰ درصد از وسایل وشبکه‌های حمل‌ونقل، ۹۵ درصداز معادن،و ۳۰ درصد از تمام صنایع دیگر امریکای لاتین به‌ایالات متحد تعلق دارند، می‌توان گفت که ۷۰ درصد ازوامهای بانک «صادرات وواردات» به کشورهای امریکای‌لاتین، در افزایش سرمایهٔ داخلی این کشورها کمکی نکرده است.

با این حال از آن روز که بسیاری از وامهای ما به کشورهای امریکای لاتین، به‌منظور ترمیم کسر موازنهٔ پرداخت از طرف این دولتها به‌مصرف بازپرداخت وامهای کوتاه به‌بستانکاران اروپائی‌می‌رسید، ایالات‌متحدمی کوشد سیاست سخت‌تری در مورد این وامها بکار برد. سایر وامهای سیاسی، از قبیل وامهای داده شده به‌منظور ایجاد ثبات، اعتبارهای مختلف ایالات متحدوغیره، ادامه خواهد یافت اما دیگر مشکل بتوان وامی به‌منظور بازپرداخت وامهای دریافتی از دولتهای اروپائی دریافت کرد.

امروز اکثر وامهای سیاسی‌ازطریق «صندوق بین‌المللی پول» داده می‌شود. این صندوق که تشکیلاتی جهانی دارد و در آن به‌روی همهٔ کشورها باز است (هم اکنون هفتاد کشور عضو آن هستند) از نظر فنی تشکیلاتی غیرسیاسی است. اما طرز تفکری قدیمی بر فلسفه وعملیات این بانک حاکم است که تصور می کند تقویت پول یک کشور باعث افزایش قدرت مؤسسات صنعتی شده واین به‌نوبهٔ خود به‌توسعهٔ کشور مورد نظرمنجرمی‌شود. این طرز فکر فشاری را که در قرن بیستم برای مخارج برنامه‌های اجتماعی‌وارد می‌آید،نادیده می‌گیرد.(این فشار روزافزون باعث شده‌است که «جان‌رابینسن»، اقتصاددان انگلیسی، علم اقتصاد را شاخه‌ای از انسان شناسی بشمارآورد). در نتیجهٔ این‌طرز فکر، «صندوق بین‌المللی‌پول» تبدیل به‌عامل اصلی ایجادثبات

www.ketabha.org

در امریکای لاتین شده است. کلیهٔ وامهای این صندوق مشروط به سیاستهای سخت مالی، اصلاحات پولی و دشوار کردن شرایط اعتبار است. علاوه براین «صندوق بین‌المللی پول» قدرتی بی‌اندازه بدست آورده است، زیرا هم بانک صادرات و واردات ما وهم بانک جهانی، برای پرداخت وام، ازکشور وام گیرنده می‌خواهند تا نخست موافقت صندوق بین‌المللی پول راکسب کنند. این برای ما فوق‌العاده مفید است. کشورهای امریکای لاتین تحت فشار سازمانی بین‌المللی که جهت‌سیاسی مشخص هم ندارد، ناچار می‌شوند اقتصاد خود را در جهتی شکل دهند که با منافع سرمایه‌گذاریهای ایالات متحد، هماهنگ باشد.

بعضی از وامهائی که به‌امریکای لاتین داده شده فوق‌العاده مفیدبوده است: در بسیاری ازکشورها بیمارستانهای جدیدساخته شده است. دراوروگوئه، پاراگوئه،بولیوی وامریکای مرکزی جاده‌هائی‌ساخته‌شده،طرحهای‌بزرگ خانه‌سازی، که منحصربه‌طبقهٔ متوسط نیست، درشهرهای ریودوژانیرو، بوگوتا، کالی (کلمبیا ــم)، لیما (پرو)، کاراکاس و سانتیاگو (شیلی) انجام شده است یا درحال انجام است. درسراسر این قاره تابلو «این طرح باکمک ایالات متحد در دست ساختمان است» را برسر درکارخانه‌های هیدروالکتریک، تصفیهٔ آب، مزارع آزمایشی، کارخانه‌ها و غیره می‌توان دید.

در بولیوی که «اصل‌چهار»(«ی ــ ک ــا[2]»، که‌اخیراً «ا ــی ــد[3]» نامیده می‌شود) ازسال ۱۹۴۲ مشغول بکار بوده (جائی که کمک ایالات‌متحد نسبت به‌تعداد جمعیت از تمام نقاط عالم بیشتر بوده است)، ما مزرعه‌ای آزمایشی در درهٔ «کوچابامبا[4]»و مزرعهٔ دیگری نزدیک دریاچهٔ«تی‌تی کاکا[5]» وکارخانهٔ تصفیهٔ شیری (باکمک سازمان ملل) به‌ظرفیت ۴۰،۰۰۰ لیتر شیر پاستوریزه در روز، و تعداد زیادی مراکز آموزش کشاورزی ساخته‌ایم. به‌یکصد وسی وچهار آموزگار آموزش ویژه داده‌ایم. ۵۲ دبستان را مرمت کرده‌ایم و ۲،۷۵۰،۰۰۰ نفر را علیه آبله مایه کوبی کرده‌ایم. چهارصد و هفتاد دستگاه ماشین‌آلات راه سازی (به‌ارزش ۴،۰۰۰،۰۰۰ دلار)تحویل داده و ۲،۵۰۰ میل‌جاده را ساخته یا تعمیر کرده‌ایم، و دراسکان چهارگروه کشاورز

2. I.C.A. 3. A.I.D. 4. Cochabamba 5. Titicaca

www.ketabha.org

در زمینهای بکربه‌نحوی که‌قادر به‌رفع نیازهای‌خویش باشند،شرکت کرده‌ایم. ۲۳۰ نفر از افسران ارتش بولیوی را در پاناما و ۲۰ نفر مهندس را در ایالات متحد، تحت تعلیم قرار داده‌ایم. ۹۹ نفر رؤسای ایمنی، ۱۰۰۰ نفر افراد پلیس، ۵۵ نفر از مدیران دولتی و ۱۰۲ نفر از کارمندان ارشد بهداشت را آموزش حین خدمت داده‌ایم.

با این حال اگر مشکلاتی که به‌جان این قاره افتاده است، به‌عقیدهٔ بسیاری از اصلاح طلبان امریکای لاتین همچون سرطان کشنده است، داروئی که ما از طریق این کمکها تجویز می کنیم چیزی جز قرص آسپیرین نیست. در حقیقت «ادواردو ویکتورهائدو[6]» رئیس‌دولت اوروگوئه عین این سخنان را برزبان راند. هنگامی که یک سال از عمر «اتحاد برای پیشرفت» می‌گذشت «هائدو» شکایت داشت که این طرح نمایندگان عالی رتبه را با سخنانی زیبا و مقداری پند و اندرز به کشور ما می‌فرستد اما، کاری انجام نمی‌دهد. او متذکر شد که اوروگوئه برنامه‌های‌مهمی را به«اتحاد برای پیشرفت» ارائه داده است اما هیچ اقدامی بعمل نیامد. آخر نتیجه‌گرفت که: «اتحاد برای پیشرفت» بدل به‌برنامه‌ای شده است که برای درمان سرطان ما آسپیرین تجویز می کند.

نمی‌توان‌گفت که این سخن «هائدو» در موردا‌وروگوئه صددرصد صدق می کند. درست است که ایالات متحد به‌درخواستهای اوروگوئه برای وام ترتیب اثری نداد. اما پارلمان اوروگوئه نیزکه باید همهٔ وامهای خارجی را تصویب کند، بیش از یک سال است از تصویب این وامها امتناع کرده‌است. درحقیقت پارلمان اوروگوئه درکمال درایت از تصویب وامها امتناع کرده است. از وامهائی که ما درگذشته به‌اوروگوئه داده‌ایم سهم‌ناچیزی به‌مردم این کشور رسیده است.

این مسأله در مورد کلیهٔ کشورهای امریکای لاتین صادق است. شاهراه چهار خطی از فرودگاه مونته ویدئو تا مرکز شهر کشیده شده است، مزرعهٔ‌گوجه‌فرنگی‌و پر محصولی‌در وسط‌اراضی‌نیشکردرهائیتی ایجادشده،اسکلهٔ بزرگی برای پهلوگرفتن نفتکشهای خارجی و حمل نفت شرکتهای خارجی در ونزوئلا ساخته شده است. اما بندرت خانه‌های ارزانی دردسترس مردم بی‌چیز

6. Eduardo Victor Haedo

www.ketabha.org

قرارگرفته است.

نمونهٔ زیر نشان می‌دهد که چرااین کار نشده است. دولت اوروگوئه می‌خواست در شهرهای مختلف خانه‌های ارزان قیمت بسازد. از سفارت‌امریکا تقاضای کمک و راهنمائی کرد. کارمندان قسمت اقتصادی سفارت به تحقیق در مورد نیاز مردم، هزینهٔ ساختمان، کرایه خانه، یا ارزش خانه‌ها نسبت به‌مقدار درآمدها، حد سود و زیان این طرح و غیره پرداختند. این کارمندان جوان و لایق و پرکار گزارشی کامل و جامع تهیه کردند. کاری که در محل بدون کسب هیچ نوع دستوری از «موسکوسو» انجام‌گرفت واقعاً عالی بود. یکی ازاولین دستورهای «موسکوسو» به‌همهٔ کارمندان سفارتخانه‌ها این بود: «از این پس ساعت کار از ساعت ۹ صبح شروع نمی‌شود که در ساعت ۵ خاتمه پیدا کند، بلکه ساعات کار همیشگی است.» دستوری که شیوهٔ رفتار کارمندان تنبل را تغییر نداد، اما توهینی بود به‌آنان که به کارشان دلبستگی داشتند. این کارمندان به‌این نتیجه رسیدند که خانه‌های ارزان‌قیمت فوق‌العاده مورد نیاز اوروگوئه است. ارزش تبلیغاتی این طرح آنقدر بود که بتوان مبلغی را به خطر انداخت. (چه خطری؟ دولت اوروگوئه حاضر بود بازپرداخت این‌وام را تضمین کند). پارلمان‌اوروگوئه نیزحاضر بود این وام را تصویب کند، اما این وام هرگز داده نشد.

واشنگتن به‌خاطر اینکه مطالعهٔ کاملی از نیازهای درازمدت و فوری اوروگوئه بعمل نیامده است، به‌خاطراینکه برنامه‌های‌مالی اوروگوئه‌تهیه‌نشده است، به‌خاطر اینکه مسائل ازدیاد جمعیت و پیش‌بینی مسائل مربوط به‌حرکت و مهاجرت مردم مورد مطالعه قرار نگرفته است، به‌این نتیجه رسید که ما (امریکا) نمی‌توانیم‌این وام‌رابدهیم. به‌عبارت دیگر لازم بود اوروگوئه نخست برنامه‌ای در مقیاس ملی تهیه کند، کمیته‌ها و هیأتهای بزرگی را بوجود آورد، متخصصان آمارگیری استخدام کند و آموزش دهد، تا دست به آمارگیری عمومی بزند؛سپس جداول ونقشه‌های‌متعدد تهیه کند، خلاصه معادله‌های فراوانی را حل کند، گزارشهای متعددی را ارزیابی کند، وکتابی ۳۰۰ صفحه‌ای با جلد رنگین و زیرنویسها و رئوس مطالب و احتمالا فهرست کامل تهیه کندونامش را بگذارد«نیازهای مسکن» دراوروگوئه ۱۹۶۱ تا ۱۹۷۰ (.در

www.ketabha.org

صورتی که این کتاب می‌خواست از تصویب واشنگتن بگذرد کمیتهٔ دیگری نیز می‌بایست طرح «نیازهای فوری مسکن» را تهیه کند.

باور کردنی نیست اما اوروگوئه تصمیم گرفت که همهٔ این کارها را انجام دهد. کمیسیونی برای برنامه‌ریزی بوجود آورد به‌نام کمیسیون سرمایه‌گذاری و توسعهٔ «ک. ی. د. ا[7]» برای آن بودجه‌ای تعیین کرد و کارمندان لایقی در آن بکارگماشت. «ک. ی. د. ا» باسازمان کشورهای امریکائی، بانک توسعهٔ کشورهای امریکا و کمیسیون اقتصادی امریکای لاتین پیمانهائی بست که طبق آن گروههائی از اقتصاد دانان و مأموران فنی از این سازمانها به خدمت کمیسیون برنامه‌اوروگوئه درآیند، تابه‌تهیه برنامهٔ ملی اوروگوئه کمک کنند.

قبل از هرچیز لازم بود کارمندان اوروگوئه‌ای سازمان «ک. ی. د. ا» برای تهیه ارقام و آمار و تجزیه وتحلیل آن، و فراگرفتن روشهای قابل قبول آمارگیری و بودجه بندی آموزش ببینند. این آموزشها به‌آنان داده شد. سپس «ک. ی. د. ا» دست به‌تهیهٔ آمارهمه جانبه‌ای زد. اکنون دیگر کارمندان می‌توانستند برنامه‌ای کلی تهیه کنند. پس از اتمام این کار و در صورت جلب رضایت امریکا کارمندان بخش تهیه مسکن شروع به‌طرح خانه‌های موردنیاز خواهند کرد. اگر بخت یارشان باشد و مشکل جدیدی پیش نیاید ممکن‌است سرانجام‌اوروگوئه این خانه‌های ارزان قیمت را بسازد، اما نیازهای آن زمان دو برابر زمان حال خواهد بود.

هیچ کس منکر این نیست که اوروگوئه به‌آمارگیری و برنامه‌ای کلی و دستگاهی اداری برای ارزیابی این آمار و برنامه نیاز داشت. اما هر کس که زاغه‌های فقیرنشین یا محلات کارگری پرجمعیت و یا کلبه‌های روستائی بی‌آب اوروگوئه را دیده‌باشد، نمی‌تواند انکار کند که اوروگوئه هم اکنون به خانه‌های ارزان قیمت نیاز دارد.

تازه اگر همهٔ این کارها انجام شود، هیچ تضمینی نیست که امریکا پرداخت وام را سریعاً تصویب کند. بولیوی، شیلی، اکوادور و کشورهای دیگر امریکای لاتین سالهاست که چنین برنامه‌هائی را تهیه کرده‌اند، اما وامهای مورد نیازشان به کندی تصویب می‌شود. در همه‌جای امریکای‌لاتین

7. Comision de Inversions y Desarrollo (CIDE)

www.ketabha.org

مردم شکایت داشتند که تقاضاهای وام مرتباً رد می‌شود، یا برای تجدیدنظر منتظر می‌ماند. مدیر شرکت برق و تلفن کالی (کلمبیا — مترجم) که شرکتی بی‌رقیب و وابسته به شهرداری است، و در ده سال گذشته هیچ‌گاه زیان نداشته است، به‌من گفت: «یک [ویرگول] اشتباهی باعث‌شد که درخواست وام ما دو سال معطل بماند.» مدیر سازمان برنامهٔ کستاریکا در جواب این سؤال من که تا این لحظه وضع «اتحاد برای پیشرفت» چطور است؟ گفت «من که منظور این اتحاد را نمی‌توانم درک کنم. ایالات متحد می‌گوید این برنامه برای پیشرفت اقتصادی و اجتماعی بوجود آمده است، اما هرگاه ما تقاضای پولی می‌کنیم باما همچون وکلای حقوقی شرکتهای تجارتی در مقابل بانکداران رفتار می‌شود. آیا طرز فکر بانکداری‌را می‌خواهید اشاعه دهید؟ اگراین‌طور است نام آن را پیشرفت اجتماعی نگذارید. در تاریخ جهان هیچ بانکداری پیدا نشده است که وامی به منظور اصلاحات اجتماعی بدهد.»

در کلمبیا که «اتحاد برای پیشرفت» از همه جا بهتر کار کرده است یکی از طرفداران امریکا، وزیر پیشین بهداشت و رئیس فعلی دانشگاه «دل واله[8]» یعنی دکتر «آلفونسو اوکامپو—لوندونو[9]»، همین انتقاد رابه‌صورت زیر مطرح کرد.

«ما نمی‌توانیم در این برنامهٔ جدید واجد تمام شرایط مورد لزوم‌مقررات خشک بانکی باشیم یا برنامه‌ریزی جامع مورد نیاز را که آمادگی و نیز وقت‌و پول و ظرفیت‌انجام‌آن را نداریم به‌عهده بگیریم. بنابراین باید بیشترین بهره‌وری را با بیشترین قابلیت انعطاف توأم کنیم. به اعتقاد من دیگر زمان آن‌رسیده است که دست کم در بعضی موارد به‌یکدیگر اعتماد کنیم.»

به زبانی ساده‌تر منظور او این است که ما باید در این باره که چه‌چیز اهمیت دارد — «موفقیت» ما در هریک از وامهائی که می‌دهیم، یا موفقیت امریکای لاتین برای نجات مردم این قاره بدون خونریزی — تصمیم بگیریم. اگر می‌خواهیم به‌امریکای لاتین کمک کنیم، چرا باید نخست امریکائیان لاتین با پیروی از شیوه‌های ما، روشهای اقتصادی ما و استانداردهای ما انگلوساکسون‌شوند؟ «اوکامپو—لوندونو» گفت: «مسائل‌را نباید چنان‌تغییرداد

8. Universidad del Valle 9. Alfonso Ocampo Londono

www.ketabha.org

که در چهارچوب سیستم معینی بگنجد. بلکه سیستم باید آنچنان باشد که بتواند برای مسائل ما جوابی پیدا کند. فکر اصلی اتحاد برای پیشرفت و دلیل ایجاد آن این بود که با نیروی فراوان، ساختمان اقتصادی و اجتماعی این قاره را دگرگون کند. برای رسیدن به‌این هدف ما باید فعالانه دست‌بعمل بزنیم، نه اینکه اجازه بدهیم «اتحاد برای پیشرفت» برای رسیدن‌به‌سرحد کمال در دستگاه اداری و کاغذبازی غرق شود.»

و اگر تنها هدف «اتحاد» تبلیغات است بنظر می‌رسد که در این‌موردنیز بخطا می‌رویم. در «خوزه ساریا کارو» شهری کوچک در شیلی، شرکت خانه‌سازی شیلی طرحی برای ایجاد خانه‌های ارزان قیمت تهیه کرد. در این طرح داروخانه، ادارهٔ پست، تلفن، ادارهٔ آمار و درمانگاه پیش‌بینی نشده بود. سناتور «ادواردوفری[10]» از حزب دموکرات مسیحی پس‌ازاینکه مردم به‌این خانه‌های جدید نقل مکان کردند از این ناحیه بازدید کرد و طی نطقی به‌آنان گفت که امیدوار باشند — زیرا «اتحاد برای پیشرفت» بزودی ۱۰۰،۰۰۰،۰۰۰ دلار وام به‌شیلی خواهد داد و این پول صرف نیازهای مردم کم بضاعت خواهد شد. کمیته‌ای از صاحبخانه‌های جدید تشکیل شد و به‌سانتیاگورفت که برای نیازهای محل خود تقاضای کمک کند. به‌آنان گفته شد که تقاضای خود را در چندین‌نسخه تهیه ودرآن مسؤول اجرای طرح، هیأت امناءوغیره‌را معین کنند.

سفارت روسیه از این جریان آگاه شد و یک ماه بعد صاحب خانه‌های شهر «کارو» ناگهان دو دستگاه آمبولانس کاملا مجهز و نو به‌دستشان رسید. چند ساعت بعد ساکنان محل برنامه‌ای تهیه کردند که طبق آن هر مردی که رانندگی می‌دانست هفته‌ای سه ساعت رانندگی آمبولانس را بعهده می‌گرفت و به‌این ترتیب هر دو آمبولانس در بیست وچهار ساعت شبانه روز راننده داشت. سپس کلاس آموزش پرستاری ترتیب داده شد و یکصد وپنجاه نفرمرد و زن جوان درکلاس شرکت کردند. به‌آنان یاد داده شد که وسایل‌آمبولانس را چگونه بکار ببرند و وقت کار خود را چنان تنظیم کردند که همیشه دست کم یک پرستار آمادهٔ کار بود. سناتور «فری» به‌من گفت: (وقتی به‌آن ناحیه

10. Edvardo Feri

www.ketabha.org

بازگشتم مردم واقعاً «اتحاد برای پیشرفت» را شناخته بودند. آنان به‌من گفتند: «دلارهائی که می‌گفتی برای دولت است، نه مردم». متأسفانه نمی‌توانستم به‌آنان بقبولانم که اینطور نیست. در شیلی کمکهای ایالات متحد به‌مردم نمی‌رسد). در انتخابات شهرداری سال ۱۹۶۱ طبعاً اکثریت ساکنان «کارو» به‌نفع جناح چپ رأی دادند.

برای تأکید بیشتر براین نکته بایدگفت که بسیاری از کمکهای ما حتی مورد نیاز هم نیست. بولیوی به‌مزارع آزمایشی در «کوچاباسبا» که آنقدر حاصلخیز است که همه چیز را برای آزمایش کنندگان می‌رویاند، نیازی ندارد. اما بولیوی به ۱۰،۰۰۰ میل جاده نیاز دارد تا کشور را به سبزه‌زارهای خالی از سکنه «کاراناوی»، «آلتوبنی» و«سنتاکروز» متصل کند. هیأتهای ما همیشه اصرار داشته‌اند که طرحها سریع و کم خرج باشد — چیزی نمایشی‌و آنقدرنزدیک به «لاپاز» که همه دیدارکنندگان از این شهربتوانند به‌دیدن این طرحها بیایند. ما جاده‌هائی به«کوچاباسبا»، فرودگاهها و تأسیسات نظامی ساخته‌ایم. بولیوی که کشوری محصور در خشکی است نیاز به‌دریا دارد وتا زمانی که شیلی یا پرو به‌آن اجازه استفاده از یکی‌از بنادر خود درساحل‌اقیانوس آرام را نداده‌اند، بولیوی باید برای دسترسی به‌اقیانوس اطلس حداکثراستفاده را از آنچه دارد بکند. برای دسترسی به اقیانوس اطلس تنها راه ممکن استفاده از ارتباط رودخانه‌ای است. رودخانه‌های این کشور چندان قابل کشتیرانی نیستند، اما می‌توانند بارکشهای نسبتاً بزرگ رودخانه‌ای را به «ریورپلات» و از آنجا به اقیانوس هدایت کنند. بنابر این چرا شبکه‌ای از راهها مراکز جمعیت این کشور را به رودخانه‌های آن وصل نمی‌کند؟

شرکت توسعهٔ بولیوی که به‌وسیلهٔ دولت و به‌نحوکار آمدی اداره می‌شود وکارمندان لایقی از مهندس گرفته تا اقتصاددان و متخصص امور کشاورزی دارد؛ به‌طرز موفقیت‌آمیزی لشکرهای کاملی از نیروهای مسلح بولیوی را مأمور تمیزکردن زمینهای بکروساختن مزارع دسته‌جمعی و اسکان کشاورزان در خانه‌های موقتی کرده است. این شرکت همچنین، درکار تأسیس‌صنایع درقسمتهای دور افتادهٔ بولیوی است که تا سال ۱۹۶۰ صنعت و

www.ketabha.org

تمدن بدان راه نیافته بود، و ازین راه موفقیتهای زیادی بدست آورده است. با این حال اصل چهار ما از قبول متخصصان و مهندسان و اقتصاد دانانی که در این شرکت کار می کنند خودداری کرد. دکتر «آدولفولینارس[11]» مدیر شرکت توسعهٔ بولیوی روابط «اتحاد برای پیشرفت» و بولیوی را چنین مورد بررسی قرار داده است: —«تا کنون (۱۹۶۲)، ایالات متحدبه‌ما —روی کاغذ— کمک فراوانی کرده است. درست است که ما، به‌نسبت سرانه، بیش‌از هر کشور دیگری کمک دریافت کرده‌ایم. اما بجز کمکهائی که به مصرف تأمین کسر بودجه رسیده است و ماآنها را خواسته‌ایم، بقیهٔ کمکها در مورد طرحهائی بوده است که هیأتهای شمافکرمی کردند مورد نیاز ماست. گاهی‌من نمی‌توانستم بفهمم که مأموران اصل چهار چه می کنند وغالباً متوجه می‌شدم که‌آنها دارند روی قسمتهائی کارمی کنند که حتی برنامه‌ای برای آن وجود نداشته است. کشور من از این کمکها متشکر است. اما اکنون وقت آن رسیده است که برای کارها برنامه تهیه شود. ما با ده میل جاده اینجا و بیست میل آنجا یک مدرسه اینجا ویک درمانگاه جای دیگر، یک مزرعهٔ دامداری اینجا و یک مزرعهٔ نیشکر آنجا به‌ملتی با اقتصاد سالم بدل‌نخواهیم شد — خاصه با وجودی که خود ما برنامهٔ کاملی برای تولید و تصفیهٔ نیشکر در دست اجرا داریم. ما به‌چندین طرح کوچک نیاز نداریم؛ به‌یک برنامهٔ کلی و هماهنگ نیاز داریم.

دکتر «لینارس» ادامه داد: «ما چنین برنامه‌ای داریم. این برنامه چنان طرح شده بود که تضمین می کرد پس ازده سال آن چنان نیرومند شویم که دیگر نیازی به‌دریافت وام از هیچ کشور خارجی نداشته باشیم. برنامهٔ‌ما دقیق و تمام جزئیات آن حساب شده بود. در تهیهٔ این برنامه سازمان ملل، کمیسیون اقتصادی امریکای لاتین و سازمان خواربار و کشاورزی جهانی به‌ما کمک کرده بودند. این برنامه هدفهای ما را مشخص می کند، فهرست منابع بالقوهٔ ما را بدست می‌دهد، و روش بهره‌برداری از این منابع را تشریح و نتایج احتمالی‌آن را ارزیابی می کند. ما به‌قدر کافی متخصص فنی‌جهت اجرای این برنامه داریم. این کارشناسان همه فارغ‌التحصیل دانشگاههای ایالات

11. Adolfo Linares

www.ketabha.org

متحد نیستند. اما به‌همان اندازه لایق‌اند. لازم است تذکر دهم که هرکدام از صنایعی که این کارشناسان درکشور ما ایجاد کرده‌اند، حتی از طرف کارشناسان‌شما بسیار باارزش‌قلمداد شده‌اند. چرا«اتحاد برای پیشرفت» ازکمک به ما دراجرای این برنامه امتناع می‌کند؟ کار عمدهٔ ما در سه جهت باید انجام شود، یعنی ساختمان راهها، شبکه برق و توزیع دوبارهٔ جمعیت. ما ثابت کرده‌ایم که اگر پول داشته باشیم خودمان می‌توانیم این کار را بکنیم. ما شاهراه «کوچوبامبا ــ سانتاکروز» را ساختیم. ما زمین را پاك کردیم، شبکه آبیاری ایجاد کردیم و در زمینهای بکر «آلتوبنی» ، «کاراناوی»، ده هزار خانوارکشاورز را اسکان دادیم وکمکهای درمانی و بهداشتی در اختیارشان گذاشتیم. اکنون ما به‌پول بیشتری نیازمندیم تا نه تنها آنچه شروع کرده‌ایم ادامه دهیم، بلکه آنچه اصل چهار شما ذره‌ذره و قدم بقدم می‌خواهد انجام بدهد، به‌انجام برسانیم».

دکتر«لینارس»چنین نتیجه‌گرفت:«من می‌دانم که باید ازکمکهای شما تشکرکنم اما تشکر، شکم‌گرسنه مردم را سیر نمی‌کند، و بیش از نیمی ازمردم ما هنوزگرسنه‌اند. اینان به‌کمک فوری نیاز دارند. اگر این کمک را نتوانیم از ایالات‌متحد بگیریم، باید راهی دیگر برای نجات آنان بیابیم. اما ممکن است شما روشهای ما را نپسندید. از نظر ما تهیهٔ نان ضروری‌تر از انتخابات است.»

یکی دو روز بعد با یکی ازکارمندان سیاسی سفارت‌مان در بولیوی گفتگوئی طولانی داشتم. سعی‌کردم بدانم برنامهٔ اصل چهار ما واقعاً چیست. قبلاً کارمندان سازمان توسعهٔ بین‌المللی را دیده بودم،اما آنان فقط بروشورهای تبلیغاتی به‌من داده بودند. بعضی از این کتابچه‌ها به‌طرز زیبائی با جدول و نمودارهای رنگی وتصویری شاعرانه از یک «لاما» تهیه شده بود. اما هیچ کدام از این کتابچه‌ها توضیحی دربارهٔ مورد مصرف میلیونها دلار نمی‌داد. من آنقدر وقت نداشتم که تمام کارهای انجام شده را طبق فهرست بازدید کنم زیرا بیشتر علاقه داشتم که برنامهٔ واقعاً جالب توجه اصلاحات ارضی واسکان کشاورزان را در بولیوی از نزدیک ببینم.

کارمندان سفارت امریکا در بولیوی نیز نتوانستند کمکی به‌من بکنند.

www.ketabha.org

یکی از کارمندان به‌من گفت: هنگامی که دانشجویان دانشگاه بولیوی برنامه‌ای برای پیکار با بیسوادی تهیه کردند وگروه کثیری داوطلب به‌نقاط دور دست کشور فرستادند تا به کشاورزان الفبا بیاموزند و از همه جا درخواست کمک کردند، اصل چهار یک نفر را برای کمک به‌آنان فرستاد که او نیز پس از سه هفته استعفا کرد. اما روسها آنقدر کمک کردند که تا کنون هیچ یک از داوطلبان پیکار با بیسوادی دچار کمبود مداد، کاغذ، کتاب و وسایل آموزش بصری نشده است. یکی از کارمندان قسمت سیاسی سفارت ما در بولیوی گفت: «چیزی ناراحت کننده‌تر از آن نیست که بخواهی سردر بیاوری که دلارهای خارجی ما در این جا چه غلطی می کنند؟»

در آن هنگام به‌یادم آمد که به‌سال ۱۹۶۱ کمیتهٔ تحقیقاتی سنای ایالات متحد موفق شد حقایق زیر را برملا کند: میلیونها دلار از طریق دزدی، فاسد شدن غذاهائی که به‌بولیوی حمل می‌شد، ساختن کارخانه‌ها وشبکه‌های آبیاری در جاهای نامناسب، واهدای کمک بلاعوض به‌خانواده‌های ثروتمند بولیوی وافراد ثروتمندتر امریکائی، حیف ومیل شده است. یکی از امریکائیانی که از کمکهای خارجی ما به‌بولیوی بهره بسیار برده بود صاحب ۵۷ میلیون دلار سهام یکی از کارخانه‌های بولیوی بود که این سهام را در سالهای دههٔ ۱۹۲۰ خریده بود.

مدیریت غلط را می‌توان اصلاح کرد. اما چنین می‌نماید که موعظه کردن بدل به عادتی لایتغیرشده است. صدها هزار برزیلی در محلهٔ فقیرنشین «ریو» به‌نام «فاولا» زندگی‌می کنند. درآمد این مردم آنقدر کم است که قادر به پرداخت حتی ده سنت کرایه خانه هم نیستند. به‌همین دلیل آنان از تپه‌های بی‌آب وبی‌برق وبدون وسایل بهداشتی اطراف ریو («سائوپولو»، «باهیا»، «سانتوس» یا هر شهر دیگری) استفاده می کنند. آنان چند قطعه الوار دزدی شده را روی هم سوار می کنند وسقفی از ورقه‌های آهنی یا مقوائی بر آن می‌گذارند و به‌آن «خانه» می‌گویند. این خانه‌ها برای آنان مجانی تمام شده‌است، و بعد «طرح اتحاد برای پیشرفت» با کوس و کرنا اعلام شد و «کارلوس لاسردا» فرماندار ریو برنامه‌ای جهت ازبین بردن این زاغه‌ها تهیه کرد. ما برای او ۲،۵۰۰،۰۰۰ دلار فرستادیم، وطرحی برای ساختن خانه‌های کارگری به‌نام «ویلاهای اتحاد» به‌موقع اجرا

www.ketabha.org

گذاشته شد. در حقیقت این طرح با عجله و قبل از سفر کندی که قرار بود در ژوئیهٔ ۱۹۶۲ به‌برزیل انجام شود، شروع شد تا کندی بتواند ضمن بازدید از آن نطقی ایراد کند (بازدید او از این محل بعداً به‌تعویق افتاد). قرار است که طرح «ویلاهای اتحاد» پس از اتمام ۲،۵۰۰ دستگاه خانه‌های یک اتاقه با یک حمام وآشپزخانه داشته باشد و هرکدام از این خانه‌ها با ۱۰ درصد حداقل دستمزد کارگران (درحدود ماهی ۳۵ دلار) به‌آنان کرایه داده شود.

اما بیشتر کسانی که در محلهٔ «فاولا» زندگی می‌کنند بیکارند. حتی اگر درآمدی معادل حداقل دستمزد داشته‌باشند، پولی که به‌دستشان می‌رسدمعادل ۲،۰۰۰ «کروزیرو» در ماه‌است در حالی که ۱۰ درصد کل دستمزد آنان‌معادل ۴،۰۰۰ «کروزیرو» می‌شود (هر دلار تقریباً معادل ۸۰۰ کروزیرو»است ـم) که بخش بزرگی از درآمد آنان است در حالی که بهای شیرهر کوارت (کمی کمتر ازلیتر ـ م) ۴۰۰ وبهای‌گوشت نوع متوسط هر پاوند (کمی کمتر ازنیم کیلو) ۱،۰۰۰ «کروزیرو»است. تازه اگر فرض کنیم که خانواده‌ای استطاعت پرداخت ۴،۰۰۰ «کروزیرو» را داشت وبه‌یکی از این خانه‌ها نقل‌مکان کرد — پدر،مادر و هفت بچه در یک اتاق می‌توانند زندگی کنند؟— این خانوار مجبور است چند اتاقی به‌خانه‌اش اضافه کند ویرای‌جلوگیری از رفتن بچه‌ها به‌خیابان دورخانه را حصار بکشد. اما طبق قرارداد هر نوع ساختمانی باید با رعایت زیبائی و به شیوه‌ای مقبول انجام شود. مثلا حصار اطراف‌خانه باید با آجر ساخته شود.یکی از زاغه‌نشینان «فاولا» کاملا حق داشت بدینگونه واکنش نشان دهد: «من استطاعت خرید آجر را ندارم و اگر حصاری دور این خانه نباشد سه بچه‌ام، هنگامی که سرکار هستم‌گم خواهند شد.»

از نظر «موسکوسو» که‌دراوت ۱۹۶۲ از این طرح بازدید کرد و برای زاغه‌نشینان نزدیک محل ساختمان نطقی ایراد کرد، همهٔ این مقررات عادی بود.اوگفت: «خانواده‌هائی که به‌خانه‌های نوساز نقل‌مکان می‌کنند حاضرند مسؤولیتهای‌تازه‌ای بعهده بگیرند. و باید اعتبار شخصی خود را چنان حفظ کنند و با دیگران چنان همکاری کنند که این طرح نمونهٔ تشویق کننده‌ای برای همه باشد.» موعظه‌های «موسکوسو» نگذاشت که او باچشم ببیند که زاغه‌نشینان «فاولا» از نظرهمکاری‌بسیارپیشرفته‌ترازهمسایگان خود او در واشنگتن

www.ketabha.org

هستند. آنان که او درمحل ساختمان طرح‌ملاقاتشان کرد — وبرای آنان چنین سخنرانی لردمآبانه‌ای ایراد کرد— سالها قبل از آنکه سخنی از« اتحاد برای پیشرفت» برزبان آید انجمنی محلی درست کرده بودند وبرای خودشان یک مدرسه ویک درمانگاه با الوار وسنگ وحلبی ساخته بودند. اماآقای «لاسردا»ی دمکرات به اینگونه طرحها چندان علاقه‌مند نبود. یکی از زاغه‌نشینان «فاولا» به‌من گفت« هیچ کس به‌ما کمکی نکرد. دولت هرگز آموزگار یا پزشکی به‌اینجا نفرستاد.»

ما چنان به‌بخش خصوصی چسبیده‌ایم که بخش بزرگی از کمک ما بی‌فایده شده است، صدها میلیون دلار به‌برزیل داده‌ایم تا به‌تولید نیروی برق در این کشور کمک‌شود. تقریباًتمام‌مراکز تولید،شبکه های انتقال وشرکتهای فروش برق‌این کشور متعلق به‌شرکتهای امریکائی است. و اکثر این تأسیسات به«شرکت برق امریکا وخارج»واقع در نیویورک — شرکتی وابسته به‌تراست «اوراق‌وسهام برق» وبزرگترین سرمایه گذاردررشته‌برق‌درسراسر امریکای‌لاتین- تعلق‌دارد.آرژانتین نیزوامهای‌زیادی برای بهبود تولیدنیروی‌برق دریافت کرده است. با این‌حال ببینیم در هر دو حالت نتیجه چه بوده است؟ درسال ۱۹۵۹ آرژانتین ۶۴۶ میلیون وبرزیل ۱،۷۵۹ میلیون کیلووات‌درماه برق‌تولیدمی کردند. در۱۹۶۲ تولید آرژانتین به ۶۳۰ میلیون وبرزیل به۱،۳۵۶ میلیون کیلووات در ماه تقلیل یافته بود.

اینکه ما در موقع دادن کمک برای بخش خصوصی اولویت قائل می‌شویم، در مورد جمهوریهای موز(امریکای‌مرکزی-م) بیشتر بچشم‌می‌خورد. جاده‌هائی که با کمک ایالات متحد ساخته شده است بدون تردید به‌مزارع یونایتد فروت، یا استاندارد فروت و یا یک شرکت بزرگ‌دیگر منتهی می‌شوند، در حالی که کشاورزان کوچک که به کشت تره‌بار اشتغال دارند به‌اجبار می‌بایست از آنچنان جاده‌های خرابی استفاده کنند که حتی در عالم خیال هم نمی‌توان آنها را جاده‌نامید. درگواتمالا، که سفرهای زیادی در آن کرده‌ام، بهترین جاده‌های‌اسفالته‌در کنارهٔ اقیانوس کشیده شده است و به‌بنادر منتهی می‌شود — درحالی که‌بدترین جاده‌های اسفالت نشده‌مراکز کشاورزی داخلی را — که‌اکثریت‌بومیان‌سرخپوست‌گواتمالا درآنها زندگی‌می کنند—بهم‌ربط می‌دهد.

www.ketabha.org

شاید بتوان گفت عدم موفقیت «اتحاد برای پیشرفت»، که علت آن تبعیت بی‌حد و حصر از فکر کمک به‌مؤسسات خصوصی است، از اینجا ناشی می‌شود که نه «موسکوسو»، نه «کندی»، نه «توماس‌مان»، نه «جانسون» یا هر کس دیگر در واشنگتن که مسؤول خط مشی سیاسی ما در امریکای لاتین است، نمی‌توانند درك کنند که غالب سوداگران ایالات متحد که در سرزمینهای فاقد قوانین تجارت به کار مشغولند، یا در جائی کار می کنند که می‌توانند مجریان قانون را بخرند، فقط به‌یک دلیل در آنجا بکار پرداخته‌اند و آن دوشیدن تمامی ثروتهای آن سرزمین است. مؤسسات آزاد با طرز کار فعلی بزرگترین دشمن امریکای لاتین‌اند. اگر ما به‌این حقیقت پی‌نبریم و «اتحاد برای پیشرفت» را با این طرز فکر هماهنگ نسازیم، لوایحی از قبیل لایحهٔ کمکهای خارجی — که در ۱۹۶۳ تصویب شد — از تصویب کنگره‌بگذرانیم و هرنوع کمکی را به کشورهائی که از مؤسسات خصوصی ما سلب مالکیت می کنند ممنوع کنیم — سرانجام همهٔ امریکای لاتین را از دست‌خواهیم داد. بنا به‌نوشتهٔ پروفسور «کالمان سیلورت» (استاد دانشگاه «تولان» در نیوارلئان ایالات متحد — م): «معیار نهائی برای ارزیابی هریک از دولتهای امریکای لاتین نباید این باشد که آیا بهشتی برای سرمایه‌های خارجی است یا نه.»

در این صورت شاید ما خط مشی خود را دربارهٔ وامها، دوباره باید ارزیابی کنیم. مثلا تمام معادن بزرگ امریکای لاتین متعلق به‌شرکتهای ایالات‌متحد است؛ تقریباً همهٔ این شرکتها وامهائی از ایالات متحد دریافت کرده‌اند و این وامها را، همانطورکه در مورد «شرکت مس پرو جنوبی» (وابسته به‌شرکت‌امریکائی «گوگنهایم») صادق است، به‌مصرف رسانده‌اند تا بتوانند ادعا کنند سرمایه‌گذاری فراوانی کرده‌اند و در نتیجه سودهای خود را به همین نسبت کمتر جلوه دهند. طبیعی است که عملیات هیچ یک از این‌معادن به‌خاطر قطع جریان آب متوقف نخواهد شد.

اما در ناحیه «کوماس» پرو، هر روز چهار یا پنج کودك فقط به‌علت کمبود آب می‌میرند.

www.ketabha.org

۲۱ مواد اولیه و بازارهای مشترک

یکی از دلایلی که بازرگانان، سیاستمداران، اقتصاددانان و رهبران کارگری امریکای لاتین مصرانه علیه طرح «اتحاد برای پیشرفت» ارائه می‌دهند این است که وامها و کمکهای بلاعوض به هر مقدار که باشند نمی‌توانند تأثیر نامطلوبی را که کاهش ارزش مواد اولیهٔ امریکای لاتین براقتصاد این کشورها می‌گذارد خنثی کنند. امریکای لاتین ناگزیر است ارزان بفروشد، وگران بخرد. کاهش یک «سنت» در هرپاوند بهای قهوه کافی است که هرنوع اثر مثبتی را که جمع وامها، کمکهای بلاعوض سرمایه‌گذاری مؤسسات خصوصی خارجی وسرمایه‌گذاری‌مجدد درآمدهای داخلی در اقتصاد کشورهای برزیل، کلمبیا و السالوادور داشته است، از بین ببرد. کاهش ده «سنت» در بهای یک «پاوند» پشم از نظر اوروگوئه مساوی است با زیانی به اندازهٔ تمام بودجهٔ این دولت. کاهش یک سنت در هر پاوند بهای مس‌شیلی معنی‌اش از دست دادن ۱۱،۰۰۰،۰۰۰ دلار است. از طرف دیگر افزایش یک دلار به بهای هردستگاه تلویزیون، برای امریکای لاتین ۱۵،۰۰۰،۰۰۰ دلار تمام خواهد شد و افزایش یک‌صد دلار به‌قیمت هر اتوبیل وارداتی ۵۰،۰۰۰،۰۰۰ دلار برای امریکای لاتین خرج برخواهد داشت. و بهای تلویزیونها و اتوبیلهای صادراتی به‌امریکای لاتین هرسال در حال افزایش است درحالی که بهای قهوه، پشم و مس این کشورها مرتباً کاهش می‌یابد.

همانطور که در فصل نخست آمد این شکایت با وجودی که از نظرآمار و ارقام صحت دارد، به‌نظر من پذیرفتنی نیست. اگر امریکای لاتین قهوه، پشم ومس تولیدی‌اش را به‌هرکس که دلش می‌خواست می‌فروخت، می‌توانست

www.ketabha.org

ازاین وضع رهائی یابد. مثلاروسیه بارهابه‌اوروگوئه پیشنهاد معامله پایاپای پشم در مقابل نفت را داده است. اما درهربار ضد کمونیستها بیدرنگ فریادبرآوردند که معامله پایاپای منصفانه نیست، آزادی تجارت را محدود می کند، درآمد نقدی فروشندگان را از بین می‌برد و باعث دخالت دولت در امور تجارتی می - شود (زیرا باید از محل فروش نفت در داخل کشور بهای پشم دامداران را بپردازد). این درست است. اما چنین داد وستدی باعث می‌شود که اوروگوئه ناگزیر نباشد در برابر نفت وارداتی، دلار بپردازد و از سوی دیگر در داخل کشور برای شرکتهای نفتی «شل» و «تکزاکو» رقیبی بوجود می‌آورد و باعث می‌شود که سود این شرکتها که به‌دلار به‌ایالات متحد فرستاده می‌شود کمتر شود. ز این گذشته هریک از کشورهای امریکای لاتین‌می‌توانند ورودتلویزیون را به کشور خود ممنوع کنند و تصمیم بگیرند که در برابر بهای گوشت صادراتی کارخانه‌ای جهت ساختن تلویزیون وارد کنند. امریکای لاتین باید این‌حقیقت را بپذیرد که هنوزتوسعه‌نیافته است و نیاز به‌صنعتی شدن دارد وتا زمانی که نتواند روی پای خود بایستد باید از وارد کردن کالاهای تجملی خودداری کند.

توصیهٔ اخیر ظاهراً بخشی از پیشنهادهای بنیاد پولی بین‌المللی در زمینهٔ سیاستهای مالی سختگیرانه‌تری است. اما همین بنیاد نیز پیشنهاد کرده است که محدودیتهای صادراتی و وارداتی از میان برداشته شود. در قرن بیستم با اقدامات نیم بند نمی‌توان به‌توسعهٔ کامل دست یافت. اگر کشوری درگیر مازاد محصول قهوه و کمبود محصول گوشت است، فقط یک راه برای‌حل هر دو مشکل خود دارد. باید تولید کنندگان قهوه را وادار کرد که از تولید بکاهند و در عوض به‌دامداری بپردازند و اگر از این کار امتناع کردند ازآنان سلب مالکیت کند. اگر در جائی کمبود نفت و نیروی برق وجود دارد، باید هرنوع اضافه محصول را با نفت مبادله کرد و در طرحهای تولید و توزیع برق سرمایه‌گذاری کرد — تا جائی که نیروی برق آنقدر فراوان و ارزان شود که هر کارخانه، هرخانه و هرقطاری بتواند از برق استفاده کند و ورود نفت شدیداً کاهش یابد.

برای مثال اوروگوئه آنقدررودخانه دارد که بتواند کارخانه‌های متعدد

www.ketabha.org

تولید برق ایجاد کند،و صد برابر،برظرفیت نیروی برق موجود خود بیفزاید. طبیعی است که چنین طرحهائی‌به بیلیونهادلار پول‌احتیاج‌دارد، اماخوشبختانه، از نظر اوروگوئه، جنگ سردی که بین روسیه و ایالات متحد در جریان است در زمینه اقتصادی نیزهمچون سایر زمینه‌هاادامه دارد. اگر یک‌طرف از مبادلهٔ نفت و کارخانه‌های تولید برق؛ مثلا مصرف بیست سال پشم امتناع کند، طرف دیگراین کار را خواهد کرد. چنین‌معاملاتی لزوماً نبایدآنقدرها هم‌بزرگ باشد. برای مثال می‌توان نخست یک کارخانهٔ هیدروالکتریک را با مقداری پشم مبادله کرد و پس از ساختمان اولین کارخانه درآمدهای حاصل ازآن را به‌عنوان سرمایه برای ساختمان کارخانهٔ بعدی بکار برد و به‌همین ترتیب پیش رفت. البته دراین‌جریان‌فرض شده است که کشوری صاحب کارخانه‌های تولید و توزیع برق خویش است. و اوروگوئه این چنین است. اما درامریکای لاتین بطورکلی از هرده کارخانهٔ تولید برق و سایر خدمات نه تای‌آن متعلق به شرکتهای خارجی است، و معمولا این شرکتها امریکائی هستند. (و در همهٔ موارد، این خدمات چه برق باشد، چه‌گاز یا تلفن یا حمل ونقل فوق‌العاده‌گران و از نظر کیفیت در حدی نازل‌اند).

امریکائیان لاتین باید بیاموزند که چگونه در راه توسعه مبارزه کنند. در این نبرد هیچ کس به‌آنان کمک نخواهد کرد. این گفتهٔ قدیمی، که هیچ کس چیزی‌را به‌رایگان به‌دیگری نمی‌دهد، در مورد ملتها نیز صادق است. مسلماً همان‌طورکه دیده‌ایم درمورد «اتحاد برای پیشرفت» نیز بخششی در کار نیست. همهٔ منتقدان امریکای لاتین که از سوئی دست ودلبازی ما را تحسین می کنند و از سوی دیگر سوداگران را به‌علت کاهش مداوم بهای‌مواد اولیه و افزایش مداوم بهای کالای ساخته شده، محکوم می کنند متوجه این نکته نیستند.

اینان که افکار چندان روشنی ندارند پیروی از احساسات را با میهن - پرستی اشتباه می کنند. «انریکو کابالرو اسکوار[1]» که‌سناتوری کلمبیائی و بشدت ضد کمونیست و ضد کاسترو است و در ضمن تاجر و وکیل دادگستری است و رئیس پیشین انجمن صنایع‌ملی کلمبیا نیزبوده است(این انجمن‌معادل «اتحادیهٔ

1. Enricque Caballero Escovar

www.ketabha.org

سازندگان کالای ساخته شده» در ایالات متحد است) به من گفت:

«اتحاد برای پیشرفت چیزی جز حرف نخواهد بود، مگر اینکه بهای قهوه به‌حد منصفانه‌ای بازگردد. در سال اول «اتحاد برای پیشرفت» ما بیش از دو برابر سود خود از این طرح، در اثر کاهش بهای قهوه، زیان بردیم. بهای مواد خام براقتصاد ما نظارت دارد. پیمان جهانی قهوه، دستاویزی بیش نیست. دلیلی ندارد که امریکای شمالی به‌ما بگوید کدبانوهای امریکائی نمی‌خواهند بهای قهوه افزایش یابد و خود چنان رفتار کند که گوئی ما به‌دریوزگی آمده‌ایم. زمانی که قهوه کیلوئی یک دلار بفروش می‌رسید، برای وارد کردن فراورده‌های مورد نیاز خود ماهی ۵۳،۰۰۰،۰۰۰ دلار در اختیار داشتیم. اکنون، قهوهٔ بیشتری می‌فروشیم اما بهای قهوه به ۴۱ سنت در هر کیلو کاهش یافته‌است و در نتیجه درآمد ما به ۳۳،۰۰۰،۰۰۰ دلار رسیده است که ناگزیریم باآن کالاهای مورد نیاز خود را به بهای بیشتری وارد کنیم. برای قهوه، بهای مناسبی بپردازید وگرنه — خدابه‌ما رحم کند — تودمسردم بدل به‌ارتشی انقلابی و مارکسیست خواهد شد که همهٔ ما را به‌دریا خواهد ریخت.»

«گیلرمو بدرگال[2]»مدیر شرکت معدنی «کومی بل[3]» (شرکتی متعلق به‌دولت در بولیوی) مردی است لایق، فعال، مخالف بیطرفی و ناسیونالیستی طرفدار ایالات متحد است، او برای پیشرفت معادن قلع کشور اقدامات فراوانی بعمل آورده است که از آن جمله است اخراج حقوق بگیران غیر شاغل و اضافی و بهبود وسایل و روشهای کار؛ و باوجود این شرکت هرماه تا ۵۰۰،۰۰۰ دلار زیان می‌دهد. او می‌گفت: «ایالات متحد درمورد بولیوی بسیار سخاوتمندانه رفتار کرده است. ولی ما هرگز تنها با هدایا و کمکهای بلاعوض به عمران واقعی دست نخواهیم یافت. ما ناچاریم توسعه پیدا کنیم. و در این راه تنها درآمد ما قلع است. تنها اگر بهای قلع کمی افزایش می‌یافت بسیاری از مشکلات ما، و شاید بیشتر این مشکلات، یک شبه از میان می‌رفت.»

«زلمار میشلینی[4]»نمایندهٔ لیبرال مجلس اوروگوئه از حزب «کلرادو» و یکی از دوستان قدیمی و نزدیک رئیس حزب کلرادو یعنی «لوئیس باتل‌بره»

2. Guilermo Bedergal
3. Comibol 4. Zelmar Michelini

www.ketabha.org

است. او اکنون (به‌رغم عضویتش در حزب کلرادو) روشی مستقل دارد زیرا علاوه برانگیزه‌های دیگرش با «طرح اتحاد برای پیشرفت» مخالف است (در حالی که «باتل» مخالف نیست). اما او ضدمارکسیست نیز هست(«من نمی‌توانم طرفدار فیدل کاسترو باشم».) و در سراسراوروگوئه محبوبیت دارد. او می‌گفت:

«به‌نظرم «اتحاد برای پیشرفت» اشتباه بزرگی است. این قاره نیازی به‌دلارهای خیریه ندارد، بلکه نیازمند ثابت ماندن قیمت مواد خام صادراتی ومنصفانه بودن بهای کالاهای ساخته شدهٔ وارداتی است.»

شایع‌ترین انتقادی که در امریکای لاتین از طرح «اتحاد برای پیشرفت» می‌شود این است که: «چرا باید ایالات متحد از یک سو به‌ما کمک کند و از سوی دیگر ما را بیازارد؟» اما چنین پرسشی مبتنی براشتباهات چندی است. نخست اینکه دولت ایالات متحد با سوداگران، که قهوه، مس و پشم وارد می‌کنند تفاوتی ندارد؛ دوم اینکه «اتحاد برای پیشرفت» هدفش کمک به امریکای لاتین درکسب استقلال اقتصادی است؛ و سوم اینکه مردم ایالات متحد به‌همان آسانی که پذیرفته‌اند که پول مابین دولتهای امریکای لاتین توزیع می‌شود، نوسان قیمت مواد اولیه مصرفی را نیز می‌پذیرند.

آنچه رهنمون همسایگان ما در چنین پندار اشتباهی است، خامی‌آنان است. آنان ضدکمونیست و طرفدار ایالات متحداند، و با این تصور که دوستان ما هستند خیال‌می‌کنند که جهان بینی مشترك سیاسی، باعث می‌شود که منافع مشترك اقتصادی نیز داشته باشیم. ما تاکنون بارها دیده‌ایم که چنین طرز تفکری درست نیست؛ به‌این دلیل که دولت ما همواره کوشیده است کشورهای امریکای لاتین را از داد وستد با کشورهای کمونیست بازدارد در حالی که بازرگانان ما و متحدان اروپائی‌مان به‌بازرگانی با بلوك شرق ادامه می‌دهند، به‌این دلیل که ما به‌وسیلهٔ پیمانهای نظامی و پیمانهای همکاری متقابل، دولتهای امریکای لاتین را متعهد می‌کنیم از فروش مواد خامی که ارزش نظامی دارند به‌بلوك شرق خودداری کنند، اما خودمان مواد خامی را که‌از آنان خریده‌ایم به کمونیستها می‌فروشیم و به‌این حقیقت که اقتصاد ما به‌بازار امریکای لاتین برای فروش مازاد کالای ساخته‌شده، و به‌مواد خام امریکای

www.ketabha.org

لاتین برای تأمین کمبود این مواد در داخل، نیازمند است، سیاستی رابه‌اشتباه و مصرانه دنبال می‌کنیم که موجب می‌شود امریکای لاتین در حالت عقب افتادگی کلی یا نسبی، باقی بماند. به‌این دلایل و به‌این خاطر تا وقتی که بتوانیم گران بفروشیم وارزان بخریم درحقیقت به‌ترسیم کسری دلار خود کمک کرده‌ایم، هرگز نخواهیم‌گذاشت که نوسان ارزش مواد خام امریکای‌لاتین متوقف شود. (مگر به‌طور مصنوعی‌و در مواردی که ناگزیر به‌حفظ ظاهرباشیم).

در بسیاری موارد بازرگانان و حتی دولت ایالات متحد عمداً چنین نوسانهائی را بوجود می‌آورند. مثلا در اوایل سپتامبر ۱۹۶۱ فقط چند هفته پس از کنفرانس «پونتادل‌استه» که در آن وعده داده بودیم برای بهتر کردن شرایط فروش مواد خام امریکای لاتین بکوشیم، اعلام کردیم که قصدداریم مقادیر عظیمی از ذخیرهٔ قلع خود را به‌بازارهای جهان عرضه کنیم تا جلو افزایش بهای قلع را بگیریم. همانطور که انتظار می‌رفت بولیوی خشمگین‌شد. روز ۱۴ سپتامبر روزنامهٔ «پرزنسیا[5]» که در لاپاز منتشر می‌شود (و روزنامه‌ای کاتولیک و طرفدار ایالات متحد است)، در سرمقاله خود چنین شکوه کرد: «سیاستی که منجر به چنین وضعیتی شود، نمی‌تواند سیاستی سازنده باشد و نیز اتخاذ این‌سیاست با روح تفاهمی که در طرح «اتحاد برای پیشرفت» پیش‌بینی شده است سازگار نیست.»

روز ۱۸ سپتامبر «ویکتورپاز استنسورو[6]» رئیس جمهوری بولیوی که معمولا از انتقاد علنی از ایالات متحد خودداری می‌کرد، تلگرامی به«کندی» فرستاد (که متن‌آن در روزنامهٔ رسمی «ناسیون[7]»به‌تاریخ ۱۹ سپتامبر بچاپ رسید) و طی آن مراتب «تأسف و حیرت عمیق خود را از اعلامیهٔ دولت‌ایالات متحد» اعلام داشت.« پاز استنسورو» در تلگرام خود چنین نوشت: «لازم‌است که به‌آن جناب یادآور شوم که دولت آن حضرت مکرراً وعده داده است در مورد مسألهٔ قلع منافع بولیوی را در نظر داشته باشد. عرضه کردن قلع ایالات متحد با مقاصد اعلام شده درکنفرانس «پونتادل استه» مباینت دارد.»

یک سال بعد درسپتامبر ۱۹۶۲ «پازاستنسورو» سفر رسمی خود را به ایالات متحد، به‌خاطر اینکه، اعلام کردیم ۵۰،۰۰۰ تن مازاد قلع خود را در

5. Presencia 6. Victor Paz Estenssoro 7. Nacion

www.ketabha.org

بازار جهانی خواهیم فروخت، بهم زد. عرضهٔ ناگهانی قلع در چنین مقیاسی باعث کاهش بهای آن خواهد شد و بولیوی بیش از همه زیان خواهد دید. (یکی از سرمقاله‌های نیویورك تایمز به‌خوانندگانش یادآوری می‌کرد که چه کمکهای عظیمی از طرف ما به‌بولیوی شده است و چنین نتیجه‌گیری کرده‌بود: «عاقلانه نیست که بولیوی غازی را که هرروز تخم طلائی برایش می‌گذارد بکشد. افکار ضد امریکائی بیشتر به‌زیان بولیوی است تا ایالات متحد.» اگر این احساسات به‌این منجر شود که بولیوی شرکتهای ایالات متحد را ملی کند و قلع خود را به‌روسیه بفروشد این نوشتهٔ نیویورك تایمز درست نخواهدبود.)

اما بازرگانان یا دولت، می‌توانند باعث نوسان قیمت مواد خام دیگر نیز بشوند. مثلا بهای مس در بازارجهانی‌راگروه کوچکی از سوداگران امریکائی و انگلیسی تعیین می‌کنند. این گروه که تولید مس در شیلی، پرو، کاتانگا و ایالات متحد و کوره‌های ذوب مس امریکا یا انگلستان را در اختیار دارد بطور مداوم بهای مس خام راکاهش داده‌اند، گرچه غالباً همین مس را با سود فراوان به‌کشورهای پشت پردهٔ آهنین فروخته‌اند. مثلا در فوریهٔ ۱۹۵۶ امریکائیان لاتین با خبر شدند که انگلستان مس شیلی را با موافقت رسمی ایالات متحد به‌روسیه فروخته است. بهای قهوه نیز به‌همین ترتیب، تا حدود زیادی از سوی ما، وبطور مصنوعی، معین می‌شود، به‌همانگونه که بهای پشم، پنبه، سرب و روی.

اما در دفاع از ایالات‌متحد نیز باید به‌وضوح وبی‌تردیدگفت که دربرابر رقابت‌آزاد، بهای بسیاری از مواد خام همانگونه نوسان می‌کرد (وغالباً کاهش می‌یافت) که اکنون می‌کند — مگراینکه تولیدکنندگان موادخام امریکای لاتین متحد می‌شدند و سیاستهای فروش مواد خام و خرید فراورده‌های خود را هماهنگ می‌کردند و از پیشنهادهای معاملات پایاپای روسیه نیز به عنوان اهرمی برای پیشبرد هدفهای خود درگفتگوها ومعاملات اقتصادی استفاده می‌کردند. بدون چنین تاکتیکهائی نوسان بهای مواد خام بدون تردید ادامه خواهد داشت.

یکی‌از دلایل عمدهٔ این نوسانها تغییر بهای فصلی فراورده‌هاست (بیشتر برای محصولات کشاورزی) مثلا از سال ۱۹۰۱، حد متوسط نوسان سالانه در

www.ketabha.org

قیمت متوسط کاکائو، قهوه، پنبه، پشم و شکر ۲۷ درصد بوده است. دو دلیل دیگر برای نوسان قیمتها عبارتند از تغییرات ادواری، (تغییردر تقاضا) و دگرگونی در ذوق وتمایل مصرف کنندگان، که مشکل بتوان آنها را از هم تمیز داد، گرچه دلیل نخست باعث شد که بهای سرب و روی (که ایالاتمتحد برای آن سهمیه وارداتی معین کرده) سالانه ۱۸ درصد، مس ۱۵ درصد وپشم ۱۷ درصد تغییر کند در حالی که دلیل دوم باعث شد که تولید وصدور قلع، پنبه، ذرت هندی، وگوشت از ۱۱ تا ۴۱ درصد کاهش یابد. از عوامل دیگر که در نوسان قیمتها مؤثرند، عوامل فنی (مثلا ابداع وپذیرش همگانی «نسکافه» یا قهوهٔ فوری ضربه‌سختی به‌تولید وصدورقهوه وارد آورد) و توسعهٔ نواحی جدید تولیدکنندهٔ مواد خام (مانند افریقا در سالهای اخیر) را می‌توان نام برد.

اقدامات چندی برای پیشگیری از این نوسانها در مقیاس جهانی و ناحیه‌ای مورد آزمایش قرارگرفته است. در حال حاضرسه‌نوع از این اقدامات بکار برده می‌شوند: سهمیهٔ صادراتی (در مورد قهوه)، موافقتنامهٔ ذخیره موقتی (در مورد قلع)،وپیمان‌چند جانبه (در موردگندم). هیچ یک از این اقدامات مؤثر نیست. روش سهمیه‌بندی باعث مهارکردن نیروهای مؤثر در بازار آزاد است، ازین رو نمی‌تواند در مورد تولیدکنندگان پرخرج وکم‌خرج، وضع منصفانه‌ای بوجود آورد ونیز باعث تشویق قاچاق بین‌المللی این فراورده‌ها (که در مورد قهوه فراوان دیده می‌شود) به‌وسیلهٔ تولیدکنندگان جدید یاآنان که بیش از سهمیهٔ خود تولیدکرده‌اند نشود. روش ذخیرهٔ موقتی در مواردی که عدم تعادل موقتی در عرضهٔ تقاضای کالائی وجود داشته باشد مؤثر تواند بود، بر طبق این روش باید در مواقعی که تقاضا کم است مازاد محصول را انبارکرد، تا تقاضا از تولید درگذرد. اما امضاکنندگان باید آنقدر ثروتمندباشند که بتوانند در زمان کمی تقاضا، از پس‌انداز خود خرج کنند و این مانع از آن می‌شود که بتوانند پس‌انداز خود را برای توسعه به‌مصرف برسانند. و سرانجام در مورد پیمان چند جانبه لازم است که همهٔ واردکنندگان پیمانی امضا وطی آن کمترین بها وکمترین مقدار فراورده‌ای راکه مورد نیازشان است مشخص کنند و پس‌از امضای این پیمان تولید شروع خواهد شد. وهمهٔ صادر-

www.ketabha.org

کنندگان نیز لازم است قبل از پایان یافتن تولید پیمانی را امضا وطی آن بیشترین بها وبیشترین مقدار تولید خود را مشخص کنند. چنین پیمانهائی فقط درصورتی می‌توانند جلو نوسان قیمت مواد خام را بگیرند که همهٔ خریداران و فروشندگان جهان در امضای آن شرکت کنند — و این امری است که احتمال آن فوق‌العاده کم است. روشهای دیگری نیز در مقیاس بین‌المللی موجوداست، اما کاربرد همهٔ این روشها متضمن مقررات داخلی، ونظارت این مقررات و همکاری وحسن‌نیت بین‌المللی است. تا زمانی که جنگ اقتصادی به‌منزلهٔ سلاحی در جنگ سرد فعلی بکار برده می‌شود صحبت از همکاری بین‌المللی بیهوده است. اخیراً کوششهائی درزمینهٔ مقررات داخلی ونظارت براین مقررات از طرف دولتهای امریکای لاتین شروع شده است.

این کوششها در جهت همبسته کردن اقتصادی امریکای لاتین شامل دو پیمان مختلف است: کافتا[8] (اتحادیهٔ تجارت آزاد امریکای مرکزی) ولافتا[9] (اتحادیهٔ تجارت آزاد امریکای لاتین). «کافتا» درعمل اهمیت چندانی ندارد، اما ایالات‌متحد، سازمان کشورهای امریکائی وسازمان ملل هردو این پیمانها را بشدت تشویق می‌کنند. سازمان «اتحاد برای پیشرفت» اصرار دارد که موفقیتهای این پیمانها ویخصوص «لافتا» را با اهمیت جلوه‌دهد، و ازکشورهای عضو این پیمان می‌خواهد که هرچه زودتر اقدامات لازم را در جهت همبسته کردن اقتصادی بعمل آورند.

البته بایدگفت که بازار مشترک اروپا که موفقیتهای آن هر روز عظمت بیشتری پیدا می‌کند، باعث الهام این فکر شده است. سرعت رشد اقتصادی بازار مشترک در چهار سال اول فعالیتش از تمامی جهان بیشتر شده است. برای نمونه در ۱۹۶۰ تولید صنعتی بازار مشترک به‌مقیاس باور نکردنی ۱۲ درصد، و درآمد سرانهٔ اعضای آن ۷ درصد افزایش یافت (در حالی که درآمد سرانه، ما ۴/۵ درصدرشد کرد). این‌است امیدها وهدفهای طرفداران همبستگی اقتصادی امریکای لاتین.

به‌این ترتیب، در ۱۹۵۸ گواتمالا، کوستاریکا، السالوادور، هندوراس

8. Central American Free Trade Association (CAFTA)
6. Latin Americain Free Trade Association (LAFTA)

www.ketabha.org

ونیکاراگوئه پیمانی برای ایجاد مقررات گمرکی واحد امضا کردند، و در دسامبر ۱۹۶۰ تعهدات بیشتری در طرح یک بازار مشترک پذیرفتند (کوستاریکا در ۱۹۶۲ به پیمان جدید پیوست) و در ژوئن ۱۹۶۱ «بانک امریکای مرکزی برای اتحادیه اقتصادی» را تأسیس کردند.

از این مهمتر اینکه در ژوئن ۱۹۶۱، هنگامی که آرژانتین، برزیل، شیلی، پرو، پاراگوئه ومکزیک موافقت کردند بازار مشترکی تأسیس کنند، «لافتا» بوجود آمد. (اکوادور و کلمبیا بعدها در اواخر ۱۹۶۱ و ۱۹۶۲ به پیمان جدید پیوستند).

بنابراین موافقتنامهٔ «لافتا» می‌بایست طی دوازده سال تدریجاً ناحیه‌ای ایجاد کند که در آن بازرگانی آزاد صورت گیرد. از میان بردن حقوق گمرکی کالاهای وارداتی از طریق مذاکرات سالانه و برسبنای منافع طرفین صورت گیرد. هدف این بود که در طول دوازده سال سه چهارم از محدودیتهائی که در راه بازرگانی آزاد وجود دارد از میان برداشته شود. اعضای این اتحادیه باید نه تنها سیاستهای خود را در مورد صنعتی شدن وبازاریابی فراورده‌های کشاورزی هماهنگ کنند بلکه باید سرمایه‌گذاریهای خارجی را نیز محترم بشمارند. هرکدام از ملتها صورتی از فراورده‌هائی را که مایلند مشمول مقررات تجارت آزاد شود تهیه کرده و هر سه سال یک‌بار در جلساتی که قرار است تشکیل شود مورد مطالعه قرار می‌دهند و از آن پس هر سه سال یک‌بار ۲۵ درصد از عوارض گمرکی آن فراورده‌ها کاسته خواهد شد. (اولین جلسه از این جلسات در سال ۱۹۶۴ تشکیل شد.)

نه «کافتا» فرصتی جدی برای موفقیت خواهد داشت، و نه «لافتا». هیأتی که از طرف سازمان کشورهای امریکائی مأمور مطالعه بود چنین گزارش داد:
— «آنان که منافع شان درخطر است سخت درمقابل اتحادیه های اقتصادی مقاومت می کنند... مشکلات دیگراز این قرار است: تفاوتهای موجود در میزان کثرت جمعیت، ظرفیت اقتصادی، سطح درآمدها، درجه مکمل بودن صنایع واقتصادهای مختلف، سرمایه‌گذاریها و غیره و همچنین تمایلات گوناگون اجتماعی، جهان، بینیهای سیاسی مختلف.» به‌خاطر این مشکلات پیمانهای فوق به‌اعضای خود اجازه داده‌اند در هر زمان هرفراورده‌ای را که مایل باشند از فهرست

www.ketabha.org

فراورده‌های مشمول تجارت آزاد حذف کنند.

در بازار مشترک اروپا طرح پرداختهای چند جانبه، موافقتنامه‌های مربوط به‌اعتبارات وقابلیت تبدیل ارزها، کمک بزرگی به‌رفع مشکلات و کار بی‌دردسربازار مشترک است(ژان‌موند[10] بوجودآورندهٔ بازارمشترک درصدداست برای‌همهٔ کشورهای عضو بازار مشترک پول واحدی بوجودآورد.)در امریکای لاتین چنین نظامی ممکن نیست زیرا مبادله کالا بین کشورهای امریکای‌لاتین درصد کوچکی از بازرگانی جهانی آنان را تشکیل می‌دهد ومحدود است به کالاهائی که چندان اهمیتی ندارند. صادرات جهانی هفت عضو اصلی «لافتا» در ۱۹۴۸ مبلغ ۳/۸۶۷ میلیون دلارو در ۵۹ مبلغ ۳/۹۸۰ میلیون‌دلار بود. داد وستد بین اعضای «لافتا» درسال ۱۹۴۸ مبلغ ۴۰۶/۶ میلیون دلار و در ۱۹۵۹ مبلغ ۳۰۱/۳ میلیون دلار بود که به مقدار قابل توجهی کاهش یافته بود (وکمتر از ۱۰٪ داد وستد کلی این دولتها با جهان است) مجموع ارزش فراورده‌های صنعتی این هفت کشوردر ۱۹۶۰ بالغ بر ۱۰ بیلیون دلار می‌شد. مبادلهٔ فراورده‌های صنعتی بین این هفت کشور ۱۰ میلیون دلار بوده‌است. در اروپا جریان درست برعکس این است.

درهرحال‌چنین نظامی تنها دراین صورت می‌توانست موفق باشد که همهٔ ملتهای عضوآن بکوشند ارزهای خود را ثابت نگهدارند وسیاستهای مالی خود را هماهنگ کنند. و این غیرممکن است، زیرا صنایع اعضای «لافتا»(و «کافتا») بجای اینکه مکمل یکدیگر باشند رقیب یکدیگرند وهنوز چندان نیرومند نیستند که از صنایع سنگین حمایت کنند. برای مکمل کردن صنایع کشورها «همکاری‌ها»ی گیج کننده‌ای بوجود آمده است. یکی ازکشورها حق ساختن فراورده (فرض کنیم چرخ تراکتور) را به‌دیگری داده در ازای آن حق ساختن فراورده دیگری(به‌فرض یاتاقان‌تراکتور) را خود بدست می‌آورد.اما ازآنجا که هر یک از اعضا حق دارند هر یک از فراورده‌ها را در هر زمان از فهرست اقلام تجارت آزاد حذف کنند، احتمال دارد که چنین نظامی به‌بن‌بست بینجامد (فی‌المثل تراکتورهائی بی‌چرخ یا بی یاتاقان بوجود آید.)

10. Jean Monet

www.ketabha.org

از این گذشته کشورهای عضو این اتحادیه اقتصادی در مراحل مختلفی از توسعهٔ صنعتی هستند وبازرگانی آنان به‌نحوبارزی نسبت‌به هم نامتناسب است. جدول زیر این عدم تناسب را نشان می‌دهد

	صادرات بین کشورهای «لافتا»		صادرات جهانی «لافتا»
آرژانتین	٤٥/٦ درصد	تقریباً ٣/٤ جمع	٢٥/٣ درصد
برزیل	٢٤/٨ درصد		٣٢/٢ درصد
شیلی	١١/٥ درصد		١٢/٥ درصد
مکزیک	١/١ درصد		١٨/٩ درصد
پاراگوئهٔ	٢/٤ درصد		٠/٨ درصد
پرو	١٣/٨ درصد		٧/٨ درصد
اوروگوئه	٠/٨ درصد		٢/٥ درصد
جمع	١٠٠ درصد		١٠٠ درصد

همچنین اعضای«لافتا»(و«کافتا»)از نظر اقتصادی منطقه‌ای طبیعی را تشکیل نمی‌دهند. همهٔ ١٧٠ میلیون نفری که شش کشور بازار مشترک اروپا را تشکیل می‌دهند در ناحیه‌ای کوچکتر ازکشور پرو زندگی می کنند ودارای وسایل حمل ونقل عالی، صنایع متنوع ،وقدرت خریدی که در تمام ناحیه‌توزیع شده است، می‌باشند. در حالی که فقط مشکلات حمل ونقل کافی است که دو دولت امریکای لاتین نتوانند با یکدیگر داد وستد کنند، مثلا حمل فولاد از بوئنوس آیرس به‌سانتیاگو در شیلی(که به‌خاطر نبودن جاده یا راه‌آهن ناگزیر باید از راه دریا صورت گیرد)گرانتر تمام‌می‌شود تا حمل همین‌محوله به‌لیسبون. مکزیک به‌لندن، ، پاریس وحتی‌هامبورگ نزدیکتر است تا به‌بوئنوس‌آیرس. کشتیهای برزیل برای تجارت با پرو بایستی ازکانال پاناما(و با پرداخت حق عبوری هنگفت) بگذرند بطور خلاصه تا زمانی که هر یک ازکشورهای امریکای لاتین از مرحلهٔ انقلاب صنعتی نگذرد وشبکه خطوط ارتباطی وحمل ونقل خود راتوسعه‌ندهدبازار مشترک امریکای‌لاتین محکوم به‌شکست‌خواهدبود.

درنخستین سال «لافتا» که دوره‌ای پراهمیت درحیات‌این پیمان‌بود، ادارهٔ مرکزی‌این پیمان‌درهتل‌فوق‌العاده اشرافی «ویکتوریا پلازا»ی مونته‌ویدئو قرار

www.ketabha.org

داشت. این هتل مستطیل شکل که از آجر قرمز ساخته شده اختصاراً به«وی پی» معروف است. در واقع تنهاشخصیتهای مهم وبرجسته دراین هتل— که مجلل ترین وگران ترین اقامتگاه جهانگردان است و روبروی کاخ دولت در میدان استقلال قراردارد— اقامت می کنند. بیشتر هیأتهای نمایندگی ومشاوران ومنشیها وماشین نویسها، ناظران وکارمندانشان طبعاً در این هتل اشرافی سکونت کردند و خود «لافتا» دوطبقهٔ کامل هتل را به ماهی ۱،۲۰۰ دلار اجاره کرد. در دفاتر این دو طبقه هیأتهای نمایندگی هفت کشور اصلی (که بعدها نه تا شدند) ساعتهای متمادی با یکدیگر گفتگو می کردند، هر کدام می کوشید فراورده‌های خود را با عوارض گمرکی کمتری وارد کشور دیگر کند. این چانه زدنها گاهی مشغول کننده وغالباً کسل کننده وهمیشه ازنظر کسی که چانه می زد—فوق العاده مهم بود. در آن سوی این جلسات فلسفهٔ مشترکی نبود، فضا رنگ وبوی این احساس را نداشت که «هرچه متحدتر، نیرومندتر». هر کدام از هیأتهای نمایندگی هدفش این بود که هرچه بیشتر برای کشور خود و نه برای امریکای لاتین بدست آورد. هیچ یک از مقامات رسمی این حرف را برزبان نیاورد که امریکای لاتین در مبارزه اقتصادیش موفق نخواهد شد مگر اینکه دولتهای آن به کمک یکدیگر برخیزند. شیلی دارای مس است اما به نفت نیاز دارد. پرو نفت دارد اما محتاج گوشت است. اوروگوئه گوشت فراوان دارد اما نیازمند مس است. آنها می توانند انتظار کمی از یکدیگر داشته باشند اما در صورت متحد شدن می توانند در برابر فشار سایر کشورهای جهان ایستادگی کنند. شیلی در صورتی که فراورده‌های مورد نیاز خود را از دیگران بدست بیاورد خواهد توانست مازاد محصول خود را عرضه کند. اوروگوئه در صورتی که نفت مورد نیاز خود را از آرژانتین تهیه کند، خواهد توانست گوشت خود را بفروشد. امریکای لاتین متحد می تواند دست به مبارزه بزند.

اما امریکای لاتین متحد نیز نمی تواند از دیگران بی نیاز باشد — دست کم هنوز نمی تواند. با اینهمه امریکای لاتین متحد قادر خواهد بود درمقابل قدرتهای بزرگ بین المللی مؤثر در بازار جهانی بایستد. خواهد توانست بهای مواد خام را قدری بیفزاید زیرا بدون این مواد خام صنایع ایالات متحد، انگلستان، آلمان وحتی روسیه بزحمت خواهند افتاد. اما هیأتهای نمایندگی فقط به یک چیز

www.ketabha.org

علاقه‌داشتند: سوءاستفاده از «لافتا» برای اینکه شرکتهای عظیم متعلق به خودشان چند دلار بیشتر سود ببرند.

هیأتهایَ نمایندگی از این حیث موفق شدند. آنان توانستند در مورد فهرستی که شامل ۲،۰۰۰ قلم کالا بود به‌توافق برسند تا عوارض گمرکی این کالاها کاهش یابد. اکنون گوشت آرژانتین با سرعت بیشتری راهی شیلی می‌شود زیرا ظاهراً در شیلی ارزانتر بفروش خواهد رسید. اما گوشت آرژانتین هنوز در اوروگوئه که خود تولید کنندهٔ گوشت است، مشمول عوارض گمرکی سنگینی است. تمام موافقتنامه‌های سال اول که وزن کاغذآن به‌ده پاوند می‌رسد چیزی بجزچند موافقتنامهٔ دو جانبه نیست. بجز چندمحصول انگشت‌شمار بقیه اقلام فهرست که اکنون نیز بین کشورهای عضو داد و ستد می‌شوند، فراورده‌هائی بدون رقیب‌اند. در مواردی که فراورده وارداتی مشابه محصول داخلی‌است مسلماً کشور وارد کننده قادر نیست‌به‌اندازهٔ مصرف خودتولید کند — وکشورصادرکننده نمی‌توانسته است‌این فراورده را درجائی‌دیگر بفروشد— به‌این ترتیب هردو از این قرارداد زیانی نخواهند دید. وهیچ کدام از اقلام مورد موافقت کمکی به‌برنامهٔ صنعتی شدن کشور وارد کننده، نمی کند.

این موافقتنامه‌ها نمی‌توانست کمکی‌به‌صنعتی کردن این کشورها بکند، حتی اگر همهٔ ده عضو بر آن می‌شدند که تمام محدودیتهای بازرگانی را از همهٔ فراورده‌های خود بردارند: کشوری غیر صنعتی نمی‌تواند در صنعتی شدن کشور غیر صنعتی دیگر مفید واقع شود. برای صنعتی شدن باید نیروی برق، جاده، خطوط آهن، نفت تصفیه شده (نه‌خام)، فولاد تجارتی (نه سنگ‌آهن یا حتی شمش‌فولاد)، کارخانه کشتی‌سازی(نه کشتی‌تنها)، کارخانه‌ها (نه کارگاههای سوارکردن قطعات ساخت خارج)، ماشین‌آلات برقی، کامپیوتر وخطوطلوله داشت. کدام یک ازکشورهای امریکای لاتین می‌تواند چنین فراورده‌هائی را صادرکند؟ حتی کدام یک می‌تواندآنها را تولید کند؟ بهترین کاری که«لافتا» و«کافتا» می‌توانستند بکنند، تشکیل شرکت فروشندگان مواد خام بود—نوعی فدراسیون که آنان را در برابر خارجیان در موقعیتی مستحکم برای چانه‌زدن قرار می‌داد، اگر این پیمانها حتی در این مورد نیز موفقیتی نداشتند دلیل برآن است که دولتهای این هیأتها نمایندهٔ ملتهای امریکای لاتین نیستند.

www.ketabha.org

در مجامع رسمی هیأتهای نمایندگی با اصرار می‌گفتند به‌نتایج احتمالی خوشبین‌اند «ماریواسپینوزادلوس ریز[11]» ازمکزیک‌می‌گفت: «نتایج‌اولین سال‌این اعتقاد را بوجود آورد که باید مشتاقانه در انتظار سال دوم باشیم.» دولت آرژانتین برای نشان دادن علاقهٔ خود به اتحادیه اقتصادی «رنه‌اورتونو[12]» را که عضو کابینه‌بود به‌نمایندگی فرستاد،«اورتونو» معتقد بود:«در این سال، ثابت کردیم که می‌توانیم به‌دور یک میز بنشینیم، تبادل نظر کنیم، و از همه مهمتر اینکه عملا روی فراورده‌های بخصوص، هر چند که کم اهمیت‌باشند، توافق کنیم.»

اما هیأتهای نمایندگی کور نبودند. آنان تردیدهای خود را از دو نقطه نظر بر زبان می‌آورند. نخست اینکه می‌گفتند حتی اگر موفق‌شوند حجم‌مبادلات بازرگانی بین کشورهای خود را به‌میزان صد درصد افزایش دهند،این افزایش به ۳۰۰ میلیون‌دلار خواهد رسید. با درنظرگرفتن این حقیقت که کسرموازنهٔ بازرگانی آرژانتین به‌تنهائی به ۵۰۰ میلیون دلار بالغ می‌شود، افزایشی در سطح یاد شده کمک چندانی به کسر موازنهٔ بازرگانی‌این دولتها نخواهد کرد. به‌علاوه همانطورکه یکی از نمایندگان متذکر شد: «ما به‌دلار نیازمندیم تا برای صنعتی شدن بتوانیم ماشین آلات و صنایع سنگین وارد کنیم و نه (پزو) که با آن فقط می‌توان قهوه یاگوشت وارد کرد. وفقط درصورتی می‌توانیم دلار بدست آوریم که ایالات متحد از ما بیشتر بخرد.»

تردید دیگر نمایندگان‌مهمتر بود. یکی از آنان می‌گفت:«چرا بایدایالات متحد، اصرار کند که رهبری سازمان کشورهای امریکائی، اتحادیه‌پان امریکا، وهر سازمان سیاسی دیگر را در دست داشته باشد؟ آیا میراث تاریخی ایالات متحد با اسپانیا وابستگی دارد؟ آیا نژاد آن مکزیکی یا دورگه است؟ زمانی که ما —به‌پیشنهاد شیلی‌در کنفرانس کاراکاس—۱۹۵۴— برآن شدیم که بانک امریکای لاتین را تأسیس کنیم ایالات متحد از پیوستن به‌ما امتناع کردو به‌اصرارمی‌گفت که‌چنین‌بانکی‌دوام نخواهد آوردواز ما می‌خواست منتظربمانیم تا بانک بهتری — بانک کشورهای‌امریکائی — که ایالات‌متحد در

11. Mario Espinosa de los Reyes
12. Rene. E. Ortuno

www.ketabha.org

آن نقش اصلی را بعهده داشت تأسیس شود. واکنون که ما سرانجام به‌شرکت فعال ایالات‌متحد دراتحادیهٔ‌اقتصادی جدیدنیازمندیم، اکنون که منطقهٔ تجارت آزاد در این نیمکره— که شامل‌ایالات‌متحد نیزمی‌شود — به همهٔ ما بازارهای بزرگتری خواهد داد، اکنون که ایالات‌متحد خود اصرار دارد که ما منطقه‌ای برای تجارت آزاد بوجود آوریم[۱۳] ایالات‌متحد تازه بیاد می‌آورد که‌نخیر!: «این کشوراز نژاد لاتین نیست.»

یکی دیگر ازنمایندگان که در تمام جلسات به‌سخنرانیها گوش می‌داد وسر تکان می‌داد، سپس فهرست کالاهای کشورش را در آوردو به«لافتا»تقدیم کرد تا جزو فراورده‌های دیگر منظور شود، سپس گفت: «به این لیست نگاه کنید، این کالا درکشور من به‌وسیلهٔ شرکتی وابسته به‌ایالات متحد تهیه می‌شود، همینطور این کالا وکالاهای دیگر، و درحقیقت ۶۳ درصد ازکالاهای‌ما را شرکتهای ایالات‌متحد تولید می‌کنند. می‌دانید چه کسی از «لافتا» بیش از همه سود می‌برد؟ سوداگران ایالات‌متحد.»

۱۳. قطعنامهٔ «پونتادل استه» می‌گوید:- «جمهوریهای امریکائی قبول دارندکه توسعهٔ بازار فروش‌کالاها در امریکای لاتین برای تسریع در روند توسعهٔ اقتصادی‌آنان ضروری است.»

اگر بنا برادعای «موسکوسو» ایالات متحد نیز جزئی از «اتحاد برای پیشرفت» است، جملهٔ فوق بایستی چنین ذکر می‌شد: - «جمهوریهای امریکائی قبول دارندکه توسعهٔ بازار فروش‌کالاها در این نیمکره...» از هر تولیدکنندهٔ امریکای لاتین‌که بپرسیدکدام بازارها باید توسعه یابند جواب خواهد داد بازارهای ایالات‌متحد. به‌عقیدهٔ امریکای‌لاتین اینکه در متن قطعنامه در مورد «بازارهای امریکای‌لاتین» تأکید شده ثابت می‌کند، که‌منظور از «اتحاد برای پیشرفت» «تسریع در روند توسعهٔ اقتصادی کشورهای امریکای‌لاتین» نیست.

www.ketabha.org

۲۲ کمك نظامی

از نظر فنی کمک‌نظامی به‌امریکای لاتین بخشی از«اتحاد برای پیشرفت» نیست، اما از آنجا که این هردو طرح به‌موازات هم قرار دارند ارزیابی «اتحاد برای پیشرفت» بدون بررسی دقیق کمک نظامی غیرممکن است.

سالهاست که امریکای لاتین برای نیروهای مسلح خود کمکهای مالی ولوجستیکی می‌گیرد. این عمل در سالهای جنگ جهانی دوم به‌عنوان بخشی از برنامهٔ «وام‌واجاره» ما شروع شد وظاهراً همچنان نیز ادامه خواهدیافت. به‌علاوه «فرانکلین روزولت» در ۱۹۴۴ به برزیل اسلحه ومشاورنظامی‌فرستاد تا «وارگاس» را قانع کند که «دویا سه لشکر ازنیروهای مسلح برزیل را نزدیک مرزهای آرژانتین‌مستقر سازد.»تا به‌گفته«کوردل—هول»:«گروه نظامیانی که‌در آرژانتین حکومت می کردند تحت‌تأثیر قرارگیرند.»

از آن جهت که همکاری نظامی نیمکره در سالهای جنگ به‌موفقیت انجامید، طبعاً پرزیدنت «ترومن» نمی‌خواست پس از جنگ این همکاری را رها کند. باوجودی که لوایح کمکهای نظامی به امریکای لاتین درسالهای ۱۹۴۶ و ۱۹۴۷ درکنگرهٔ امریکا رد شد، ترومن توانست ملل امریکای لاتین را متقاعد کند که به‌قرارداد همکاری ملتهای قارهٔ امریکاملحق شوند.(موافقتنامهٔ ریو— ۱۹۴۷).

«اسپرویل برادن[1]» — که در ۱۹۴۷ از وزارت امورخارجه استعفا کرد— و«دین‌آچسن[2]» که —درآن زمان معاون وزارت امورخارجهٔ ایالات متحدبود— هر دو با کمکهای نظامی به‌امریکای لاتین به‌عنوان سیاستی مغایر با توسعهٔ

1. Spruill Braden 2. Dean Acheson

www.ketabha.org

اقتصادی ملل امریکای لاتین، مخالف بودند. (دین آچسن در ۱۹ مارس ۱۹۴۷ طی یادداشتی به‌وزارت جنگ و نیروی دریائی امریکا بدین نکته اشاره کرده است). اما وزیر جنگ «رابرت پاترسون[3]» عقیدهٔ راسخ داشت که در صورت قطع این کمکها، انحصار فروش اسلحه را نیز از دست خواهیم داد. «جورج مارشال[4]» وزیر امور خارجه با پنتاگون به‌توافق رسید، و سرانجام کنگره لوایح کمکهای نظامی را تصویب کرد.

تا پایان سال مالی ۱۹۵۹ دوازده ملت در امریکای لاتین جمعاً مبلغ ۳۱۷ میلیون دلار کمک نظامی بلاعوض و ۱۹ کشور دیگر وسایل و ماشین‌آلاتی به‌ارزش ۱۴۰ میلیون دلار به‌عنوان کمک نظامی دریافت کرده بودند. جمع کمک نظامی که در سال ۱۹۶۰ به‌امریکای لاتین داده شد ۹۶ میلیون دلار بود.

گفته می‌شود که هدف از کمکهای نظامی به کشورهای امریکای لاتین تقویت موقعیت آنان دربرابر حملاتی از خارج این قاره، یعنی حملهٔ کمونیستهاست، و نیز اطمینان از اینکه در هر کشمکشی آنان به‌یاری ایالات متحد خواهند شتافت. آیا ما به‌این هدف رسیده‌ایم؟ واضح است که نه. هیچ یک از کشورهای امریکای لاتین آنقدر تقویت نشده‌اند که درصورت حمله روسیه، که بسیار بعید بنظر می‌رسد، بتوانند مقاومت کنند؛ و فقط یکی از آنان — کلمبیا — درجنگ کره با نفرات اندکی که تحت اختیار سرفرماندهی سازمان ملل گذاشت به‌امریکا کمک کرد. پس منظور چیست؟

اولین هدف متوقف کردن نفوذ کمونیستهای داخلی امریکای لاتین است. به‌این دلیل بود که کندی، در طول مبارزات انتخاباتی وعده داده بود از کمکهای نظامی بکاهد، پس از رسیدن به‌ریاست جمهوری این تصمیم خود را عوض کرد. در سال ۱۹۶۱ کمکهای بلاعوض نظامی به‌امریکای لاتین به ۹۱،۶۰۰،۰۰۰ دلار رسید. در ۱۹۶۲ این مبلغ به ۷۰،۰۰۰،۰۰۰ دلار کاهش یافت. اما در ۱۹۶۳ کمکهای نظامی به امریکای لاتین از مرز ۸۰،۰۰۰،۰۰۰ دلار نیز گذشت وبرنامهٔ کمکهای نظامی درسال ۱۹۶۴ نیز ازاین

3. Robert Patterson
4. George C. Marshall

www.ketabha.org

هم بیشتر بود و همین طور ادامه یافت. «جیمز رستون[5]» در مقاله‌ای به تاریخ اوت ۱۹۶۲ چنین نوشت: — «این روزها کسی حتی حرفی دربارهٔ دفاع از نیمکره نمی‌زند، همه قبول دارند که مشکل فعلی، خطر واژگون شدن حکومتهاست، و هدف سلاحهای ما برقرار کردن نظم داخلی بوده است، که پرزیدنت کندی بطور رسمی اجازه داده است کمکهای نظامی ما در این راه بکار برده شود.»

اما کیست که می‌خواهد حکومتها واژگون شود؟ بنا برگزارش کمیسیون فرعی سنای ایالات متحد (که در آن به کمونیستها اشاره شده است در حالی که دیگران این گروهها را مارکسیست می‌خوانند)، کمونیست، و خطر کمونیسم را در امریکای لاتین نمی‌توان تهدیدی جدی تلقی کرد. (در این گزارش به تعداد کمونیستها در سال ۱۹۵۸ اشاره شده است). به ارقام این گزارش نگاهی بیندازیم: —

کشور	تعداد کمونیستها	کشور	تعداد کمونیستها
۱— آرژانتین	۷۰،۰۰۰ تا ۸۰،۰۰۰ نفر	۱۱— گواتمالا	۱،۰۰۰ نفر
۲— بولیوی	۴،۰۰۰ نفر	۱۲— هندوراس	۵۰۰ نفر
۳— برزیل	۵۰،۰۰۰ نفر	۱۳— هائیتی	بسیار کم
۴— شیلی	۲۰،۰۰۰ تا ۲۵،۰۰۰ نفر	۱۴— مکزیک	۵،۰۰۰ نفر
۵— کلمبیا	۵،۰۰۰ نفر	۱۵— نیکاراگوا	۲۰۰ نفر
۶— کوستاریکا	۳۰۰ نفر	۱۶— پاناما	۵۰۰ نفر
۷— کوبا	۱۲،۰۰۰ نفر	۱۷— پاراگوئه	۵۰۰ نفر
۸— اکوادور	۱،۰۰۰ نفر	۱۸— پرو	۶،۰۰۰ نفر
۹— جمهوری دومی نیکن	بسیار کم	۱۹— اوروگوئه	۳،۰۰۰ نفر
۱۰— ال‌سالوادور	۵۰۰ نفر	۲۰— ونزوئلا	۳۰،۰۰۰ تا ۳۵،۰۰۰ نفر
		جمع	۲۲۹،۰۰۰ نفر

به این ترتیب، تعداد کمونیستها، کمی از یک دهم درصد بیشتر است. در هیچ یک از کشورهای امریکای لاتین احتمال اینکه کمونیستها در انتخابات آزاد پیروز شوند، وجود ندارد. و نیز آنان نخواهند توانست با اعمال زور به قدرت برسند. آنان می‌توانند در بعضی از سندیکاها و فدراسیونهای کارگری

5. James Reston

www.ketabha.org

نفوذ کنندو اغلب این کار را کرده‌اند. آنان می‌توانند درجریانهای دانشجوئی نفوذ کنند و این کار را کرده‌اند. اگر در امریکای لاتین اسرار نظامی باارزشی وجود داشته باشد آنان می‌توانند به آسانی براین اسرار دست یافته و آنها را به روسیه و چین بفرستند. با اینهمه کمونیستهای امریکای لاتین به‌تنهائی خطری ندارند.

اما کمونیستهای امریکای لاتین می‌توانندبا ائتلاف‌بااحزاب‌وجریانهای‌دیگر بقدرت برسند و این کار را نیز کرده‌اند. «جبهه ملی» در انتخابات شیلی و گواتمالا به‌پیروزی رسید. و دلیل اینکه کمونیستها به‌جبهه ملی سایر کشورها نپیوسته‌اند این‌است که آنان غالباً با جناح راست افراطی ائتلاف کرده‌اند و ما به‌این مسأله خواهیم رسید، و از ائتلاف با جناح چپ — غیر افراطی — امتناع کرده‌اند. مسأله این نیست که‌آیا کمونیستها می‌توانند با سوسیالیستها، ناسیونالیستها و انزواطلبان ائتلاف کنند یا نه، بلکه مسأله این است که آیا سوسیالیستها، ناسیونالیستها و انزواطلبان می‌خواهند کمونیستها را به‌عنوان متحد بپذیرند؟

مفهوم این امر آن است که شرایط برای غیر کمونیستهائی که تن به سازش با حکومتها نمی‌دهند چنان دشوار است که غالباً ناگزیر می‌شوند به چنین ائتلافهائی تن در دهند. و شرائط از آن جهت برای این گروه دشوار است که نظامیان امریکای لاتین همهٔ مخالفان خود را به‌عنوان «کمونیست» مورد تعقیب و آزار قرار می‌دهند. به این ترتیب سلاحهای ما نه برای مبارزه با کمونیستها بلکه برای سرکوبی ناسیونالیستها بکار می‌رود.

در زمان «فروندیزی» در آرژانتین حزب کمونیست غیر قانونی شد، از انتشار مطبوعات آن جلوگیری بعمل آمد و به‌احزاب (جز پرونیستها) اجازهٔ فعالیت و به‌روزنامه‌ها اجازه انتشار داده شد. با این حال افراد کمونیستی‌بنام‌و شناخته شده، چون «لویس کودوویلا[6]» و «رودولفو گیولدی[7]». آزادانه به سفر می‌رفتند، سخن می‌گفتند، و حتی توطئه می‌کردند و روزنامه‌ها و مجلاتشان همه‌جا در دسترس بود. (روزنامه «پرینسیپیوس[8]» حتی بطور قانونی منتشر می‌شد)، در حالی که صدها غیر کمونیست، اما ناسیونالیست، بطور

6. Luis Codovilla 7. Rodolfo Ghiolde 8. Principius

www.ketabha.org

مداوم تحت تعقیب بودند. تعداد زیادی روزنامه و مجلات آنان توقیف، جمع‌آوری و سوزانده شد، ازجمله روزنامه‌های معروف «چه[9]» و «وزپاپیولار[10]» که چپ‌گرا و «آلیانزا[11]» که راست‌گرا بود.

به‌این ترتیب امریکا برای «حفظ حکومتها از سرنگون شدن» به‌امریکای لاتین کمک نظامی می‌دهد، و ارتشهای امریکای لاتین برای «حفظ حکومتها از سرنگون شدن» است که نه تنها کمونیستها بلکه تمامی کسانی را که با سیاستهای امریکا موافق نیستند، تحت تعقیب و آزار قرار می‌دهند. کوستاریکا نیروی نظامی ندارد با این حال در این کشورخطر تسلط کمونیسم به‌هیچ‌وجه بیش از هیچ یک از کشورهای امریکای لاتین نیست، و در حقیقت باید گفت خطر کمونیسم در این کشور بسیار کم است. از سوی دیگرهائیتی کمونیست ندارد و با وجود این ارتش آن کمکهای فراوانی به‌صورت وسایل و سلاح دریافت کرده است و تفنگداران نیروی دریائی ایالات متحد ارتش این کشور را تعلیم داده‌اند.

«ادوین لیوون[12]» (نویسندهٔ کتاب «سلاح و سیاست در امریکای لاتین») در این مورد چنین نوشته است: «هدف از برنامهٔ کمکهای نظامی ایالات متحد در امریکای لاتین در مرحلهٔ اول سیاسی است، و عاقلانه‌تر هم این بوده‌است که به‌عنوان کمک نظامی داده شوند، تا سیاسی.» این نویسنده می‌افزاید: «واشنگتن نمی‌تواند این حقیقت را که ارتشهای امریکای لاتین نقشی اساسی در سیاست این کشورها بعهده دارند، نادیده بگیرد. همچنانکه نمی‌تواند اشتهای سیری ناپذیر این ارتشها را برای اسلحه نیز، نادیده بگیرد. به‌این ترتیب هدف ازکمکها و آموزشهای نظامی که به‌این کشورها داده می‌شود تأمین همکاری سیاسی آنان است. سلاحهای داده شده در حفظ روابط دوستانه نیروهای مسلح و هیأتهای مختلف در ایجاد روابط دوستانه سیاسی مؤثرند. برنامه‌های کمک نظامی به این منظور است که منافع سیاسی ما تأمین شود. دولتهای قوی و پابرجا در امریکای لاتین در سازمانهای بین‌المللی از سیاست ایالات متحد دفاع می‌کنند و به‌ما این اطمینان را می‌دهند که پایگاههای نظامی در

9. Che 10. Voz Popular 11. Alianza
12. Edwin Lieuwen

www.ketabha.org

خاك آنان نگاه داریم، وبه مواد خام استراتژیک آنان دسترسی داشته باشیم.»

در سال ۱۹۵۷ «روی روباتم[۱۳]» معاون وزارت امورخارجهٔ ایالات‌متحد در امور کشورهای امریکائی به صراحت گفت که هدف از کمکهای نظامی ما به امریکای لاتین این است که «به‌توسعه روابط دوستانه بین ما و همسایگانمان کمک کند... و باعث تشویق این دولتها به‌پشتیبانی از سیاستهای ما شود.» و البته همان طور که «پاترسون» وزیر جنگ گفت و پروفسور «لیوون» تکرار می‌کند: «کمکهای نظامی امریکا با ملاحظه بازار فروش اسلحه ایالات متحد در امریکای لاتین طرح ریزی شده است.» متأسفانه مطالعهٔ دقیق قراردادهای دوجانبهٔ کمک نظامی بین ایالات متحد و کشورهای امریکای لاتین جنبهٔ سودجوئی این کمکها را بیش از حد آشکار می‌کند. همهٔ این قراردادها تقریباً مشابه‌اند. (به‌ضمیمهٔ «ب» و «ج» برای مطالعهٔ دو قرارداد کمک نظامی رجوع کنید).

مثلا در قرارداد کمک نظامی به هندوراس، در مادهٔ ۱، پاراگراف سوم، ذکر شده است که تمام وسایل و ماشین‌آلات، در صورتی که مورد استفاده نباشد باید به «کشوری که کمک نظامی می‌دهد برگردانده شود.» اگر هندوراس به‌خرید لوازم یدکی این ماشین‌آلات ادامه ندهد، یا ماشین‌آلات و وسایل جدید نخرد، پس از چندی وسایل فعلی آن مورد استفاده‌ای نخواهند داشت، و بنابراین باید برگردانده شوند. مواد ٤ و ٥ قرارداد تأکید می‌کند هندوراس نمی‌تواند بجز به‌طرزی که مورد موافقت ایالات متحد باشد، قرارداد کمک نظامی را لغو کند، و با این حال به‌عوض کمکی که می‌دهیم (و این کمکها همیشه متعلق به‌ما خواهند ماند) حق داریم همه قوانین و مقرراتی که در مورد واردات و صادرات و تنظیم بازرگانی این کشور وضع شده است، ندیده بگیریم. (مادهٔ ٥ — پاراگراف سوم). به‌علاوه «برای اینکه کمک نظامی دو

---

۱۳. Roy Rubottom «روباتم» که به‌عنوان سفیر ایالات‌متحد در آرژانتین منصوب شده بود خودش و ایالات‌متحد را چنان بدنام کرد که از زمان «برادن» در ۱۹۵۴ به‌بعد سابقه نداشته است. او در اکتبر سال قبل از این سمت استعفا کرد، و بنابر گزارشهای غیرقابل تردید روزنامه‌های آرژانتین «فروندیزی» از پرزیدنت کندی خواست که او را به واشنگتن فراخواند.

www.ketabha.org

جانبه میسرگردد.» ایالات متحد حق دارد که «مواد خام و نیمه ساخته شدهٔ مورد نیاز خود را که در امریکا کمیاب است، یا احتمال کمبودآن می‌رود، از هندوراس بخواهد و دریافت کند.» (مادهٔ هفتم). به‌عبارت دیگر در ازای وسایل و ماشین‌آلات کم‌ارزشی که به عنوان کمك نظامی به هندوراس می‌دهیم و هندوراس واقعاً نیازی به‌آن ندارد، ما حق داریم که هرچه را بخواهیم به‌هندوراس وارد، یا از آن صادر کنیم بدون اینکه حقوق‌گمرکی، بازرسی، و سایر مقررات وقوانین هندوراس‌شامل‌این مواد بشود. ما امریکائیان حق داریم دستور بدهیم که هندوراس با کدام کشور چه نوع داد وستدی داشته باشد و حق داریم هرمادهٔ خامی که نیاز داریم، یا احتمال می‌رودنیاز داشته باشیم، از هندوراس بگیریم. اسلحهٔ امریکا، و چنین سیاستهائی که به دفاع مشترك مربوط نمی‌شود اجازه داده است که ارتشهای امریکای لاتین به‌خلاف قوانین اساسی، بدون اعتنا به‌انتخابات، و بادهن کجی به‌روند آزادی‌خواهی،براین قاره حکومت کنند. افسران ارتش در امریکای لاتین با هرنوع صلاحی درکشورهای این قاره مخالف‌اند. آنان یا خود از خانواده‌های متنفذ برخاسته‌اند یا وابسته به‌طبقهٔ متوسطی هستند که از حمایت‌گروه متنفذ برخوردار است. پروفسور «لیوون» درکتاب خود نتیجه‌گیری می کند که «اصلاحات کشاورزی واقعی در امریکای‌لاتین بدون نابود کردن‌گروههای افسران ارتش این کشورها غیر ممکن است» هنوز هم در بسیاری ازکشورهای امریکای لاتین این حقیقتی است که وجود دارد.

در برزیل دولتها تا هنگامی توانسته‌اند به‌موجودیت خود ادامه‌دهند که گروه افسران ارتش آنها را تحمل کرده است. ارتش برزیل که یکصد و هفت هزار نفر نظامی و بیش از ۳،۷۰۰ ژنرال دارد، هرلحظه بخواهد قانون اساسی را زیرپا می‌گذارد. بیشتر این ژنرالها هرگز آزادی و دمکراسی را محترم نشمرده‌اند. بیشتر آنان‌هرگز در اندیشهٔ‌افکار عمومی‌و احتیاجات جامعه‌نبوده‌اند، و اغلب در خدمت گروه متنفذان و شرکتهای بزرگ بوده‌اند.

برای مثال در بارهٔ ژنرال «خوااو پونارو بلی[14]» که در دسامبر ۱۹۶۱ فرمانده لشکر «بلو هوریزونته[15]»بود هفته‌نامهٔ «اوبینومیو[16]» نوشت:«در زمان

14. Joâo Punaro Bléy 15. Belo Horizonte 16. O Binomio

www.ketabha.org

جنگ دوم جهانی او با نازیسم و فاشیسم ارتباط نزدیک داشته، زندانیان سیاسی را در اردوگاههائی به‌سبک آلمانیها شکنجه می‌داده است، کسان بسیاری را که مخالف حکومت دیکتاتوری و فاشیسم بوده‌اند دستگیر کرده، و رؤسای پلیس شهر «اسپیریتوسانتو[17]» را که با تظاهرات آشوب‌طلبانهٔ حزب فاشیستی «اینتگرالیسمو[18]» مخالفت می‌کرده‌اند، از کار برکنار کرد، کتابها و روزنامه‌هائی را که به‌او حمله می‌کردند توقیف کرد و مسؤول ترورها و جنایات سیاسی بسیاری بوده‌است.» ژنرال «بلی» به‌سربازانش دستورداد به‌دفتر این هفته‌نامه حمله کنند، ماشین آلات، دوربینهای عکاسی و حتی دست‌شوئیهای عمارت را به مسلسل ببندند و مدیر آن‌را مضروب و دستگیر کنند (این شخص بعدها به‌دستور پرزیدنت گولارت آزاد شد).

اما از میان این همه ژنرال، خواه ناخواه چند نفری نیز میهن‌پرست خواهند بود. کافی است که فقط یک نفر میهن‌پرست پیدا شود تا دیگران از او پیروی کنند. ژنرالها، حکومت وارگاس، کوادروس و سرانجام گولارت را برانداختند. اما یک ژنرال هم پیداشد که وفادارماند —ژنرال «ماکادولوپز[19]». وجود او کافی بود که درگروه افسران دو دستگی بزرگی ایجاد شود. در نتیجه «گولارت» توانست گروهی از ژنرالهای میهن‌پرست را به‌دور خود جمع کند. اگر او بدین کار توفیق نمی‌یافت، مدتها پیش از آن به‌وسیلهٔ گروه افسران وفادار به «لاسردا» سرنگون می‌شد. ازآن پس ژنرالهای گولارت را، در برزیل «ژنرالهای مردم» می‌نامند.

ژنرال «نلسون دملو[20]» که در آن زمان وزیر جنگ «گولارت» بود با انتشار اعلامیه‌ای در اوت ۱۹۶۲ به‌بوجود آمدن نام «ژنرالهای مردم» کمک کرد. دراین اعلامیه آمده بود: «تنها ارادهٔ عمومی که از راه انتخابات آزاد اعلام شده باشد می‌تواند محیط ثبات سیاسی و اداری را بوجود آورد تا بتوان درآن به کار سازنده پرداخت.» ژنرال دیگری به‌نام «لانداریو پریرا تلس[21]» که فرمانده دانشکده‌های ارتش برزیل بود، به‌گولارت گفت:

17. Spirito Santo 18. Integralismo
19. Machado Lopez 20. Nelson de Melo
21. Landario Pereira Telles

www.ketabha.org

«ما منتظر دستور شما در این جنگ میهنی هستیم.» چند روز پیش از آن «فرانسیسکو بروکادو دا روکا[۲۲]» نخست‌وزیرحکومت‌گولارت اعلام کرده بود که «اعاده نظم عمومی در این نبرد میهنی بدون سرکوبی اقلیت متنفذ و ثروتمند که همهٔ درآمدها را برای خود می‌خواهد و فقر را برای دیگران»، غیر ممکن است. واضح است که در این زمان‌گروهی‌از ژنرالهای میهن‌پرست — در برزیل — سرانجام این حقیقت را دریافته بودند که وقت آن رسیده است که به‌خاطر مردم بپا خیزند. اما آنان هنوز بسیار اندك بودند، و حتی بسیاری از این افراد نیز بعدها به‌خاطر سیاست غیر قاطع گولارت که مبتنی بر منافع شخصی بود، از او روگردان شدند. این چنین بود که‌گولارت سرنگون شد. اما متهم حقیقی، سیاست کمك نظامی امریکاست، که دولتهای امریکای لاتین را تشویق می‌کند سالانه ۲ بیلیون دلار به مصرف مخارج نظامی برسانند (دو برابر آنچه طرح «اتحاد برای پیشرفت» به‌آنان رام می‌دهد).

آن گروه از نظامیان برزیلی که کوشیدند حکومت ملی را به برزیل بازگردانند از طرف «لاسردا» سوداگران ایالات‌متحد و«موسکوسو» مورد انتقاد قرارگرفتند. این «دمکراتها»ی امریکائی که نظامیان سرنگون کنندهٔ «وارگاس» و «کوادروس» را مورد انتقاد قرار نداده بودند (زیرا وارگاس و کوادروس «مستقل» بودند)، ناگهان فریاد خشمشان به‌آسمان برخاست زیرا که سربازان برزیلی مجهز به سلاح امریکائی و تعلیم دیدهٔ مربیان امریکائی در امور غیر نظامی مداخله کرده بودند و لحظه‌ای حساس در سیاست کمك نظامی، فرا رسیده بود.

وقتی نظامیان پرو، پرزیدنت «پرادو» دوست امریکا را سرنگون کردندو انتخابات پرو را که درآن دوست دیگر ما هایادلاتوره پیروز شده بود، بی‌ارزش اعلام کردند، ما به‌سرعت روابطمان‌را با پرو قطع کردیم (وپس از آشکار شدن این حقیقت که نظامیان از ناسیونالیستهای افراطی نیستند روابط را تجدید کردیم اما کمکهای نظامی خود را از سر نگرفتیم). از اینکه دریافتیم سرهنگ «گونزالو بریسنو[۲۳]» که کودتای ضد «پرادو» را رهبری کرده بود، در پادگان

22. Fransisco Brochado da Rocha
23. Gonzalo Briceno

www.ketabha.org

«بنینگز[۲۴]» جئورجیا — درایالات‌متحد — آموزش نظامی دیده‌بوده است‌ودرهای آهنی قصر رئیس جمهوری را یک تانک شرمن ساخت امریکا از جا کنده است، خشمگین شدیم. پیش از این چنین صحنه‌هائی صدها بار تکرار شده بود، اما ما هرگزبه‌این نحو اعتراض نکرده بودیم — زیرا نظامیان همیشه چنان رفتار کرده بودند که منافع ما به‌خطر نیفتاده بود.

نمونه‌هائی از این دست که در آن نظامیان امریکای لاتین رفتاری میهن‌پرستانه داشته باشند هنوز نادر است. اما همینقدرکه چنین نمونه‌هائی وجود دارد ازنظر آیندهٔ امریکای لاتین بسیار با اهمیت است. سرانجام کمکهای نظامی ما به‌امریکای لاتین علیه خودمان بکار خواهد رفت. دیر یا زود افسرانی از نوع ناصر یا در صورتی که ما از خواب غفلت بیدار نشویم چون «کونگ‌له»، سروان بیطرف لائوس،سراسر امریکای لاتین را فراخواهندگرفت. و ازآنجا که پنتاگون تصورمی کند که نظامیان دربیشتر کشورهای‌امریکای‌لاتین طرفدار ایالات متحداند (این عقیده درحال حاضر درست است) کمک نظامی ما به‌این کشورها ادامه دارد.

نظامیان طرفدار ایالات متحد در آرژانتین به‌رغم هرج ومرجی که بوجود آورده‌اند، بهترین نمونه‌ای‌هستند که پنتاگون می‌تواند به‌وسیلهٔ‌آنها رفتارایالات متحد را توجیه کند. ارتش آرژانتین از ۱۴۷،۰۰۰ نفر تشکیل شده است. از این عده ۱۵،۰۰۰ نفر افسران عالی رتبه‌اند (از سرهنگ به‌بالا). سی‌هزار نفر دیگر از این افسران عالی مقام با حقوق کامل در بازنشستگی بسر می‌برند و کاری جز توطئه ندارند. این ارتش درسال ۱۸۷۰ درجنگی با کشور همسایه یعنی پاراگوئه (به‌سختی و با کمک نقشه‌ها وراهنمائیهای شرکتهای نفتی ما) توانست ارتش پاراگوئه را شکست دهد، و ازآن پس در هیچ جنگی شرکت نکرده است. ارتش آرژانتین، طبق قانون ۲۰درصد، و درعمل ۴۰درصد بودجهٔ دولت را به‌مصرف می‌رساند. به‌علاوه این ارتش به‌عنوان اولین قدرت صنعتی آرژانتین، سالانه میلیونها دلار درآمد دارد، و بیش از ۲۰،۰۰۰ نفرکارگر غیرنظامی‌را در بیست کارخانه به‌کارگمارده و در این کارخانه‌ها همه چیز از مواد غذائی گرفته تا هواپیما، از تلویزیون گرفته تا موتوسیکلت و از خیش گرفته

24. Fort Bennings

www.ketabha.org

تا تراکتور تولید می کند.

در دوران حکومت فروندیزی ارتشیان آرژانتین در بیش از ۲۰ کودتا وشورش شرکت کردند بی‌آنکه به‌مجازات برسند. آنان در طول چهار سال نتوانستند او را سرنگون کنند، زیرا که او همیشه با یکی از دسته‌های نیرومند ارتشی ساخت و پاخت می کرد و به‌دستورهای آنان گردن می‌نهاد. با این اعمال، فروندیزی تقریباً همهٔ آزادیهای فردی را از بین برد. اما وقتی سرانجام سیاستهای او به‌شکست منجر شد وپرونیستها در انتخابات محلی ۹ ایالت از ۱۴ ایالت پیروز شدند، تمامی گروههای ارتشی متحد شدند و او را برانداختند.

«حاکمان» جدیدنه ناسیونالیست بودند و نه‌چپ‌گرایان، و از این روبرای ما اشکالی نداشت که خودرا باحکومت جدیدتطبیق دهیم. نه قطع رابطه‌ای بود، نه قطع کمکهای نظامی و نه فریادهای اعتراض. نیویورک‌تایمز اعتراف کرد: بین کودتای نظامی آرژانتین علیه پرونیستها و کودتای نظامی پرو علیه حزب «آپرا» فرق‌چندانی‌وجود ندارد، اگرچه در ایالات متحد از حزب پرونیست‌وحزب آپرا دو تصویرمختلف ترسیم شده است. «پرونیستها به‌دیکتاتوری ضداسریکائی وابسته‌اند که اکنون در تبعید بسر می‌برد وحزب‌آپرا... به‌شدت ضد کمونیست است.» تفاوت دیگری نیز در حکومتهای خلع شده وجود داشت. دولت پرو در زمان «پرادو» وبه‌نمایندگانش در کنفرانس دوم «پونتادل استه» دستورداد که از امریکا حمایت کنند و در نتیجه کوبا از سازمان کشورهای امریکائی اخراج شد، در حالی که فروندیزی رأی ممتنع داد.

نظامیان آرژانتین بیش از آن جاه‌طلب‌اند که اجازه دهند مقامات رسمی که با آرای‌مردم انتخاب شده‌اند، یا حتی‌رؤسای جمهوری‌دست نشانده، بی‌سر و صدا از دستورها پیروی کنند. به‌این ترتیب‌آنان همیشه در مورد قوانین، مقررات، انتصابات وسیاستهای کلی دولت سر وصدا براه می‌اندازند. از آوریل تا دسامبر ۱۹۶۲ حتی یک روز نشد که یکی از نظامیان سر وصدائی برپا نکند. آنان از زمان ریاست‌جمهوری «ایلیا» به‌خاطرترفیعات اعتراض‌می کنند. دیریا زود یکی از این ژنرالها ارادهٔ خود را به دیگران تحمیل‌خواهد کرد. دیر یا زود به‌رغم انتخابات آینده حکومت دیکتاتوری یک نفره‌ای به‌آرژانتین باز خواهدگشت.

ما امریکائیان امیدواریم که رهبر این حکومت یک نفره کسی چون

www.ketabha.org

یکی از«گوریلها» باشد، کسی که با سینهٔ پوشیده از مدال و زیر سرپوش «دورهٔ تحول به‌سوی دموکراسی» اجازه دهد که ثروتمندان متنفذ وشرکتهای ایالات متحد به‌غارت آرژانتین ادامه دهند،اما برای‌اثبات اعتقادقلبی‌خودبه‌دموکراسی «کمونیستها» رابه‌زندان‌بیندازند(البته‌نه«کودوویلا[۲۵]»ها، یا«گیولیدی[۲۶]»ها)، باتمام کشورهای کمونیست‌قطع رابطه کند، وتماسی‌صادرات آرژانتین رابه‌دنیای غرب بفروشد (تا احتمالا همین کالاها از طرف دولتهای غربی به‌بلوک شرق فروخته شود.)

کمونیستها امیدوارند که فردی «فاشیست»به‌حکومت برسد،یکی از آن دیکتاتورهای‌قدیمی که «دولت متمرکز» باعث احساساتی شدنش‌شود، فردی با مشتهای آهنین وفاقد واقع بینی و دوربینی کـه با ایجاد مداوم بـرخورد و اصطکاک، آرژانتین را در چشم ما امریکائیان بی‌ارزش کند و در عین‌حال چنان ضد کمونیست باشد که ما جرأت نکنیم‌گروهی از پناهندگان آرژانتینی را مسلح کرده برای سرنگونی‌اواز مونته‌ویدئو به‌آن سوی «ریورپلات» بفرستیم.

ومردم امیدوارند که ناسیونالیستی از نوع ناصر به‌حکومت برسد، کسی که به‌هر دو طرف‌گوش دهد، با هر دو طرف داد وستد کند، و هر دو طرف را از مداخلهٔ در امور آرژانتین منع کند، کسی که نه سرخ باشد و نه‌سیاه، نه دمکرات باشد و نه‌طرفدار حکومت ثروتمندان، بلکه فردی باشد فقط آرژانتینی که مردم آرژانتین را برای پیروزی مجدد درکشورشان رهبری کند.

ما امریکائیان، احتمالا برای مدتی‌خواهیم توانست به آنچه می‌خواهیم برسیم. مسیر وجهت‌حرکت جریانهای تاریخی‌بطور ناگهانی‌تغییر نخواهند کرد. نظامیان امریکای لاتین بجز چند مورد استثنائی کـه ذکر شد، همواره مخالف مردم امریکای لاتین بوده‌اند. و نیز آنقدر نیرومند بوده‌اند که توانسته‌اند مردم را شکست دهند.

برای نمونه از ۱۹۳۰ تا ۱۹۵۷ پنجاه وشش نفر نظامی در امریکای لاتین به‌حکومت رسیده‌اند، و هرکدام یک‌سال یا بیشتر حکومت کرده‌اند. تنها درآرژانتین، در همین دوره، از ده رئیس‌جمهوری هشت نفر آنان ژنرال یا سرهنگ بوده‌اند. امروز ارتش (یاگارد ملی) مستقیماً یا از پشت پرده در تمام

25. Codovilla 26. Ghioldi

www.ketabha.org

کشورهای امریکای لاتین بجز کوستاریکا، مکزیک، بولیوی، شیلی و اوروگوئه جریانهای سیاسی را رهبری می کند.

در شیلی انتخابات ۱۹٦٤ می‌تواند باعث شود که ارتش دوباره به حکومت برسد. در بولیوی هر لحظه ممکن است ارتش دوباره ظاهر شود، بخصوص اگر اختلاف نظر ریشه‌داری که بین پرزیدنت«پازاستنسورو»ومعاون پیشین رئیس‌جمهوری«خوان‌لچین» وجود دارد، ادامه یابد. و در اوروگوئه ارتش که بنا به‌سنت در سیاست مداخله نمی کند، اخیراً پس از اینکه با کمك امریکا به‌وسایل‌وتجهیزات‌جدیدمجهز شد، جامطلبیهای تازه‌ای پیدا کرده است.

«بنیتوناردون[۲۷]» رئیس پیشین‌شورای دولتی‌اوروگوئه که همهٔ مخالفانش «از جمله کاتولیك یونیون سیویکا» (که‌اخیراً حزب دمکرات مسیحی خوانده می‌شود)،را کمونیست می‌نامید، یك‌بار می‌خواست حکومتی نظامی‌در اوروگوئه سر کار آورد. هنگامی که در این باره با یکی از رؤسای هیأت نظامی ایالات متحد در اوروگوئه به‌شکوه سخن گفتم‌اوبه‌من گفت: «مهم‌نیست، ناراحت نباش. ارتش‌جدید اوروگوئه خصوصاً افسران آن بخوبی تعلیم‌دیده‌اند. اینها هر کاری که بکنند، حتی اگر قدرت را در دست بگیرند، با ما خواهند بود. اوایل که من به‌این کشور آمده بودم، وضع ارتش ناامید کننده بود. بنظر می‌رسید که ارتشیها گروهی‌بی‌مصرف و ولگردند، و اصلا برایشان مهم نبود که دولت چه می کند. اما امروز آنقدر عوض شده‌اند که مواظب رفتار دولت هستند. اگر ببینند که دولت اشتباه می کند. فوراً کاری می کنند که وضع روبراه شود، این جزئی از کارهای من است. خیال می کنم بوجود آوردن این ارتش جدید، بزرگترین خدمتی است که من کرده‌ام.»

در ۱۹۳۷ که «سامرولز[۲۸]» فرستادن کشتیهای‌جنگی به‌امریکای‌لاتین را پیشنهاد کرد، «ادواردوسانتوز[۲۹]»رهبرحزب ارتجاعی‌لیبرال کلمبیا چنین‌نوشت: «این ظلم‌را به‌ما روامدارید. بکاربردن اسلحه‌مانندعادت به‌سرفین است.اگر کسی گرفتار شد، رهائی‌از آن تقریباً غیرممکن است. شما با کشتیهایتان‌ما را نابود خواهید کرد، و مشکلات جدیدی بوجود خواهید آورد... زیرا همیشه کسی را

27. Benito Nardone 28. Summer Wells
29. Edvardo Santos

www.ketabha.org

می‌توان یافت که بخواهد با استفاده از اسلحه به مقاصد و منافع خود خدمت کند.» در ۱۹۴۶، هنگام طرح لایحهٔ همکاری نظامی کشورهای امریکائی در کنگرهٔ ایالات متحد رئیس جمهوری شیلی «گونزالس ویدلا[۳۰]» گفت: «من با هر طرز فکری که باعث شود هزینهٔ تسلیحاتی خود را افزایش دهیم مخالفم... ما فقیرتر از آنیم که بتوانیم چنین باری را تحمل کنیم و به این پول برای بالا بردن سطح زندگی مردم خود نیازمندیم.»

اما این لایحه تصویب شد، و منجر به مسابقهٔ تسلیحاتی شد، اختلافات قدیمی — بین اکوادور و پرو — تجدید گردید، هزینه های نظامی بالا رفت (ارتشهای امریکای لاتین سالی ۲ بیلیون دلار خرج می کنند، این مبلغ از مجموع کمکهای امریکا، «اتحاد برای پیشرفت» کمکهای بلاعوض بنیادهای مختلف وغیره، بیشتر است.) و باعث تحریک نظامیان طرفدار حکومت دیکتاتوری گردید (از جمله در کلمبیا ارتش این کشور که بیش از نیم قرن از صحنهٔ سیاست بدور بود با دریافت کمکهای نظامی تقویت و تحریک به شورش شد و سرانجام در سال ۱۹۵۳ حکومتی نظامی بر سر کار آمد).

پس از اینکه ارتش ونزوئلا حکومت حزبی «آکسیون دمکراتیکا» را برانداخت و حکومت دیکتاتوری نظامی به رهبری سرهنگ «پرزخیمه نز[۳۱]» را بسر کار آورد، «ترومن» نامه‌ای به «رومولو گالگوس[۳۲]» نویسندهٔ مشهور و رهبر حزب «آکسیون دمکراتیکا» نوشت (۱۹۴۸) و متذکر شد: «من معتقدم که اعمال زور به منظور ایجاد تغییرات سیاسی نه تنها تأسف انگیز است، بلکه با آرمانهای مردم ایالات متحد مغایرت دارد.» با اینهمه سیل کمکها و مشاوران نظامی ما به حکومت پرزخیمه نز ادامه داشت (در ۱۹۵۷ هشتاد نفر مستشار نظامی امریکائی در ونزوئلا بودند.)

رؤسای دولتهای شیلی (ایبانز)، کلمبیا (روباس پی نیلا)، کوبا (باتیستا)، پرو (او دریا) و بسیاری دیگر از رؤسای جمهوری و نخست وزیران امروز امریکای لاتین تجهیزات نظامی ایالات متحد را برای درهم شکستن اعتصابها و سرکوبی مخالفان خود بکار برده‌اند. در نیکاراگوئه نه تنها برادران «سوموزا» از تجهیزات

30. Gonzalez Videla
31. Perez Jimenz 32. Romulo Gallegos

www.ketabha.org

نظامی ما برای کشتار همهٔ مخالفان خود استفاده می کنند، بلکه هیأت نظامی مالیز به‌منزلهٔ شریک جرم‌آنان وعامل فساد دراین کشور بشمار می‌رود. مثلا در موافقتنامهٔ کمک نظامی(رجوع کنید به‌ضمیمهٔ ج در آخر کتاب) که‌درتاریخ ۱۹ نوامبر ۱۹۵۳ به‌امضا رسید و به‌موجب آن هیأت نظامی ما بوجود آمد، ذکر شده است که اعضای هیأت نظامی در نیکاراگوئه مصونیت قضائی دارند (مادهٔ ۱۲)، هیچ نوع مالیات وعوارضی‌شامل‌آنان نمی‌شود (مادهٔ ۱۴)،وسایل، چمدانها و اتومبیلشان را دولت نیکاراگوئه به‌خرج خود برایشان وارد خواهد کرد (مادهٔ ۱۵)، ومی‌توانند هرچه بخواهند بدون پرداخت حقوق‌گمرکی و بدون بازرسی وبدون هیچ نوع محدودیت، وارد کنند (مادهٔ ۲۰).

بنابراین تعجبی ندارد که — بنابه نوشتهٔ «پرفسور لیوون» — «بیشترشواهد موجود نشان می‌دهد که به‌ندرت کسی در امریکای لاتین وجود دارد که جنبهٔ نظامی سیاست ایالات متحد را بپسندد— البته بجز نظامیان. اکثریت عظیمی از غیر نظامیان، که به‌تجربه دریافته‌اند باید از نظامیان کشور خود بیشتر هراسان باشند تا از روسها، با برنامه های کمک نظامی امریکا مخالف‌اند.»

تا زمانی که کمکهای نظامی امریکا به‌جنوب سرازیر است، امریکائیان لاتین نیز در این‌گمان خواهند بود که فقط یک راه برای پیروزی وجود دارد وآن تجهیزمردم‌است. انقلابیون‌مکزیک‌در ۱۹۱۴ همین کار را کردند،وحتی‌در آنجا نیز زمانی‌به‌طول‌حیات یک نسل لازم بودتا ارتشی‌غیرسیاسی‌بوجود آید[۳۳]. بولیوی در انقلاب ۱۹۵۲ کشاورزان و کارگران معدن را تجهیز کرد.

شایان‌توجه است، که فقط سه کشور در امریکای‌لاتین دست‌به‌اصلاحات عمیق ارضی زده‌اند (بدون در نظرگرفتن‌گواتمالا در زمان آربنز، زیرا اقدامات او را دیکتاتوری نظامی بعدی بی‌اثر کرد.) مکزیک،بولیوی و کوبا—تنها سه کشوری که در آنها مردم موفق شده‌اند.

این‌ارتشها‌را افسران‌هدایت‌می کنند. وافسران‌نیز مانندگروه‌حاکمان‌اند.

---

۳۳. مکزیک که از امضای پیمان کمکهای نظامی دوجانبه امتناع کرده است، دارای‌بودجهٔ نظامی نسبتاً کمی است (۱۲ درصد) وگروه افسران این کشور ۳،۵۰۰ نفر ندوترفیع سالانه محدوداست و برحسب شایستگی‌وگذراندن‌امتحانات معینی داده می‌شود.

www.ketabha.org

زندگی آنان بهتر از آن است که معنی رنج را بدانند، بیشتر از آن محدود است که درک درستی از منافع طبقات دیگر داشته باشند، بیش از آن با مقررات خشک یکنواخت وابسته‌اند که بتوانند دسیسه‌ها را نادیده بگیرند وبیش از آن سطحی‌اند که بتوانند پیشنهاد شرکت در توطئه‌ها را نپذیرند. اگر دمکراسی در این کشورها به‌فساد، پستی، تقلب انجامیده وبهره کشی از مردم صفت مشخصهٔ امریکای لاتین شده‌است، تنها کوشش مردم می‌تواند این لکه را پاک کند.

www.ketabha.org

۲۳ کلمبیا ـ یك نمونه تاریخی

«اتحادبرای پیشرفت» درهیچ یک ازکشورهای امریکای لاتین به‌آن اندازه مؤثر نبوده است که درکلمبیا مؤثر ومفید بوده است. در حقیقت مدت زیادی است که ما یعنی‌ایالات متحد،به‌این کشورکمک می کنیم. کمک، به برنامه‌های توسعهٔ بهداشت این کشور را در سال ۱۹۴۳، به برنامه‌های کشاورزی را در سال ۱۹۵۴ و به برنامه‌های آموزشی آن را درسال ۱۹۵۸ شروع کردیم. علاوه براین، درسالهای اخیر نیز طبق موافقتنامه‌های خاصی‌در ریشه کنی مالاریا و ازسال ۱۹۶۱ به‌بعد دربرنامهٔ ایجاد مسکن به‌این کشور، شرکت کرده‌ایم.

بجزکمکهائی که طبق موافقتنامه‌های خاص شده است، سایرکمکهای ما در زمینهٔ آموزش متخصصان فنی، ازطریق فرستادن کارشناسان ایالات‌متحد به‌کلمبیا، یا آوردن کلمبیائیها به‌ایالات‌متحد یا تشویق برنامه‌های مشترک آموزشی بین دانشگاههای ایالات متحد وکلمبیا انجام‌گرفته است. تا سال ۱۹۶۱ جمع کمکهای ما درکلمبیابه ۱۶،۰۰۰،۰۰۰ دلاررسیده بود. بنابراین تمام کمکهای مهم وموفقیتهای چشمگیر ما درکلمبیا،بعد ازسال ۱۹۶۱، از نتایج «اتحادبرای پیشرفت» بوده است.

درکلمبیا «اتحادبرای پیشرفت» فعالیت خود را برچند برنامهٔ خاص، که ازلحاظ اولویت درصدر طرحهای دیگر قرار داشت و به‌برنامهٔ ده سالهٔ توسعهٔ اقتصادی واجتماعی کلمبیا مربوط می‌شد، متمرکز کرده است. کلمبیا نیز یکی دیگر ازکشورهای کوچک امریکای‌لاتین است که‌به‌طرح چنین برنامه‌ای دست زده است وتنها کشوری است که ایالات متحد با برنامهٔ آن موافقت کرده است.

www.ketabha.org

طبق برنامهٔ ده سالهٔ کلمبیا که در ۱۹۵۸ تنظیم شد، می‌بایست مطالعات تخصصی(در زمینهٔ مقررات گمرکی، خدمات پستی، شرکتهای کشتیرانی وغیره) بعمل آید ومؤسسهٔ اصلاحات ارضی وتشکیلات مسؤول امور توسعه در استانهای مختلف بوجود آید. دولت سازمان برنامه‌ای تشکیل داد که وظیفه‌اش مطالعهٔ درخواستهای کمک وبرقرار کردن ارتباط دائم با «ا. ی .د[1]»(سازمان کمکهای بین‌المللی)، کمیسیون اقتصادی سازمان ملل برای امریکای لاتین[2]، سازمان کشورهای امریکائی، بنیاد راکفلر، سازمان ملل، وسایر مؤسسات کمک دهنده بود. در دسامبر ۱۹۶۰ قانون مالیاتی جدیدی در کلمبیا به‌تصویب رسید که برای مؤسساتی که به‌صنعتی شدن کشور کمک کنند امتیازات مالیاتی تازه وبرای سایر مؤسسات سیستم تصاعدی مالیات بردرآمد، برقرار کرده بود. در گزارشی که بنیاد پولی بین‌المللی در ۱۹ ژوئن ۱۹۶۱ منتشر کرد سیاستهای مالیاتی کلمبیا بدین‌نحو مورد تحسین قرارگرفته بود: «درآمدهای مالیاتی کلمبیا یک پنجم درآمد ملی این کشور است، که این برای کشوری توسعه نیافته، بسیار زیاد است.» (اگرچه در مورد وصول مالیات سخت‌گیری نمی‌شود، خاصه در بخش کشاورزی که میزان آن تقریباً به‌صفر می‌رسد.)

مؤسسهٔ اصلاحات ارضی مسؤول اجرای قانون ۱۰۱ ماده‌ای اصلاحات ارضی است. این قانون که در اصل برای اسکان کشاورزان تدوین شده است در عین‌حال شامل اصلاحات دیگری نیز می‌شود که از آن جمله است: سلب مالکیت از اراضی کشت نشده واملاک وسیعی که از نظر اقتصادی بصرفه نباشند، تقسیم این اراضی به‌نحوی که قطعات تقسیم شده از نظر اقتصادی مقرون بصرفه باشد. مواد این قانون آن‌چنان کلی تدوین شده است که اصلاحات حاصل از آن می‌تواند دامنه‌ای وسیع داشته باشد، یا چیزی بی‌معنی از کار درآید. تنها دریک مورد این قانون دقیقاً وارد جزئیات شده است: زمینی که از آن سلب مالکیت شده است به‌قیمت روز به کشاورز فروخته خواهد شد وبهای آن همراه با بهره، به‌اقساط به‌وسیلهٔ خریدار پرداخت خواهد گردید. مفهوم چنین عباراتی که ما اصرار داریم به‌عنوان بخشی از «کمک به‌خویش» در قانون گنجانده شود این است که تودهٔ کارگران کشاورز که در خارج از حوزهٔ اقتصاد پولی زندگی

1. A.I.D. 2. E.C.L.A.

www.ketabha.org

می‌کنند و به‌روش مبادلهٔ کالا روزگار می‌گذرانند واعتباری ندارند تا بتوانند صاحب زمین شوند، هرگز نخواهند توانست زمینهائی را که دولت از طریق سلب مالکیت توزیع می‌کند، بدست آورند.

سرنوشت نهائی اصلاحات ارضی هرچه باشد می‌توان گفت کوچکترین گامی در زمینهٔ اصلاحات اجتماعی برداشته نشده است. استثمار، روش ارباب ورعیتی، وحتی روش قدیمی برده‌داری (بطور غیرقانونی) هنوز به‌گونهٔ دوران پیش از تأسیس سازمان اصلاحات ارضی، وجود دارد. از هیچ چیز سلب مالکیت نشده است و از دلایل آن یکی این است که دولت پول لازم برای پرداخت بهای این اراضی را ندارد.

چندطرح کشاورزی که به‌حساب «اصلاحات» گذارده شده است دردست اجراست، و ایالات‌متحد می‌کوشد این طرحها را به‌موفقیت برساند. مثلا ده طرح برای احیای اراضی برای هفت یا هشت سال آینده تهیه شده است که جمعاً یکصد میلیون دلار خرج برخواهد داشت. یکی از این طرحها درناحیهٔ «سوباچوک[3]» نزدیک بوگوتاست، به هزینه‌ای در حدودبیست‌میلیون دلار که نیمی از مخارج آن را ایالات متحد تأمین خواهد کرد. این طرح شامل یک سد وکانالهای آبیاری خواهدبود. طرح دیگری در ناحیهٔ «ریوسینو[4]» در ساحل اقیانوس اطلس باعث‌احیای یکصدهزار هکتار زمین‌خواهدشدو در اولین مرحله، هفت میلیون دلار هزینه خواهد داشت. طرح دیگری که برای پیشگیری ازسیل تهیه شده قرار است بزودی در درهٔ «ماگدالینا[5]» به‌مرحلهٔ اجرا درآید.

یکی از طرحهای بسیار مهم وحیاتی کلمبیا برنامه‌ای است که برای نقشه‌برداری تهیه شده است وقرار است مؤسسهٔ «آگوستین کودزی[6]» یا سازمان خودمختار جغرافیائی دولتی کلمبیا آن را اجرا کند. طبق این طرح که به‌منزلهٔ اساس هرنوع برنامهٔ بزرگ توسعه کشاورزی است، باید از اراضی کلمبیا،عکس‌برداری،نقشه‌برداری، آزمایش خاک‌شناسی وارزیابی از نظر کشاورزی بعمل آید. ایالات‌متحد این طرح را به‌درستی در صدر اولویتها قرار داده است و ۱،۵۰۰،۰۰۰ دلار کمک بلاعوض به‌آن کرده است تابه‌مصرف بستن پیمانهای

3. Sobachoque
4. Rio Sino
5. Magdalina
6. Agustin Codzzi

www.ketabha.org

لازم، خرید وسایل وآموزش متخصصان کلمبیائی از طرف سیزده کارشناس امریکائی برسد.

از آنجا که ۹۰ درصد از ۳۰ میلیون هکتار زمینهای قابل کشت کلمبیا پوشیده ازعلف است — علفهای طبیعی وخودرو — و ازطرفی هنوز کلمبیا گوشت از خارج وارد می کند، «اتحادبرای پیشرفت» ۱۰۰،۰۰۰ دلاروام به‌مؤسسهٔ اصلاحات کشاورزی داده است تا برای دادن اعتبار به کسانی که در جهت افزایش تولیدگوشت سرمایه‌گذاری کنند — و دورهٔ تولیدپنج سالهٔ فعلی‌را به ۱۸ ماه تقلیل دهند — به‌مصرف برسد. هدف این است که تا پایان سال ۱۹۷۰ کلمبیا به کشوری صادرکنندهٔ گوشت تبدیل شود ودر نتیجه بتواند تنها ازمحل صادرات گوشت ۷۰ میلیون دلار درآمد داشته باشد. در این راه ما امریکائیان برنامهٔ دولت راکه تلقیح مصنوعی گاوها بود، تأیید کردیم و ۱۵،۰۰۰ آمپول «نطفهٔ» یخ زده وارد کردیم که در سالهای ۱۹۶۱و۱۹۶۲ به‌گاوهای بومی تلقیح شد و در ۷۰ درصد موارد به‌نتیجهٔ مثبت رسید. (در ایالات متحد روش تلقیح مصنوعی هرگزدر بیش از ۷۵ درصد موارد نتیجهٔ مثبت نداده‌است). اجرای کلیهٔ برنامه های توسعهٔ دامداری به‌عهدهٔ مؤسسات خصوصی است که ازطرف سازمان اصلاحات ارضی به‌آنها کمک می‌شود.

هیأت کمک اقتصادی ایالات‌متحد همچنان علاقه دارد به‌تعاونیهای مصرف نیزبه‌نحو داوطلبانه‌ای کمک کند، ودر این مورد، هم کمکهای‌فنی،وهم کمکهای‌مالی‌موردنظراست. اما این برنامه به‌اصرار متخصصان کشاورزی‌ایالات متحد متوقف مانده است، زیرا به‌عقیدهٔ آنان این تعاونیها مدیران‌مناسبی ندارند. برنامه دیگری‌نیز که‌دربارهٔآن‌تحقیق‌می‌شودتنوع بخشیدن‌به‌فراورده‌های کشاورزی است. در این مورد دو چیز مورد نظر است: ۱) محصولاتی که اکنون از خارج وارد می‌شود (مانند انواع دانه‌های روغنی، کنف، کاکائو و در صورت امکان کائوچو) و نیزگوسفند دیگر واردنشودو۲) محصولاتی‌مانند سوز (رجوع کنید به‌فصل ۱۲ — امریکای مرکزی) و «یوکا» که ازآن نشاسته‌تهیه می‌شود و درصنایع کاغذسازی نیز مورد استفاده قرار می‌گیرد در داخل تولیدگردد.

کمکهای مابه‌مدارس — و خصوصاً مدارس ابتدائی — نیز جالب‌توجه

www.ketabha.org

است. در تاریخ ۱۲ دسامبر ۱۹۶۱ موافقتنامه‌ای به‌امضا رسید که به‌موجب آن «اتحاد برای پیشرفت» می‌بایست ۳،۷۰۰،۰۰۰ دلار و کلمبیا نیز معادل همین مبلغ تأمین کنند. در ژوئن ۱۹۶۲ سیزده مدرسه دائر شد، که‌مدارس فوق‌العاده‌ای نیستند، اما راحت، روشن و جادار و دلبازاند. مدرسه‌ای که پرزیدنت کندی، در مارس ۱۹۶۲ به‌هنگام دیداری از کلمبیا، مورد بازدید قرار داد، در محله‌ای به‌نام «پری —زر—ورانسیا[7]» که در گذشته پاسبانهای تنها، حتی با مسلسل جرأت نمی‌کردند در آن راه بروند، قرار دارد. در ۱۹۶۲ این محله کاملا امن بود بطوری که من و همسرم با بی‌خیالی سرتاسر آن‌را پیاده طی کردیم. زنگ تفریح بود که به‌مدرسه رسیدیم. شصت و پنج کودک به‌ما خوش‌آمدگفتند و هر کداشان اصرار داشتند که از کلاسشان بازدید کنیم. شاید بازدید کندی از این دبستان باعث شده بود که باور کنند که‌از زمرهٔ کودکان خوشبخت‌اند، هیچ شکی نبود که این کودکان زاده و پرورده شده در محلات فقیرنشین‌اند و به‌دبستان‌خود افتخار می‌کنند.

از محل کمکهای ما به کلمبیا مراکزی نیز برای تربیت معلم بوجود آمده است که اکنون به‌تعلیم کارمندان امور اداری دبستانها ونیز افرادی خبره در تهیه، تولید و توزیع وسایل آموزشی می‌پردازند. یکی از این‌مراکز—در «پالمیرا[8]» واقع در کنار اقیانوس آرام (درهٔ کائوکا) — فیلمهای حیرت‌انگیزی از نوع تصاویر متحرک، تهیه کرده بود که فراگرفتن حساب را بیشتر به‌نوعی تفریح بدل می‌کرد تا کاری سخت و خسته کننده.

در اوایل سال ۱۹۶۲ موفقیتهای فرهنگی «اتحاد برای پیشرفت» به‌سبب بعضی ندانم کاریهای مقامات واشنگتن، موقتاً بخطر افتاد. واشنگتن زیر فشارپروتستانهای کنگره‌به‌این فکرافتاد که کمکهای‌آیندهٔ امریکا به کلمبیا مشروط به‌این شرط باشد که‌درمصرف آن هیچ‌نوع تبعیض مذهبی اعمال‌نشود. با توجه به‌اینکه مذهب رسمی کلمبیا «کاتولیک» است و تمام مدارس دولتی به‌حکم قانون ناگزیرند تعلیمات مذهبی (مذهب کاتولیک) داشته باشند و اعتقادبه‌مذهب کاتولیک‌را ازدانش‌آموزان بخواهند، چنین شرطی می‌توانست به‌مشکل بزرگی منجر شود. ممکن است‌گذاشتن چنین شرطی در اثر فشار

7. Preserverancia 8. Palmira

www.ketabha.org

پروتستانها به‌نظر تأسف‌آور بیاید، اما به‌نظر من نداشتن تبعیض مذهبی کاملا منصفانه است. هرچه باشد یکی از هدفهای «اتحاد برای پیشرفت»، کمک به پیشرفت اجتماعی از راههای دمکراتیک است، و در جائی که احساس مذهبی آمیخته به تعصب کاتولیکی طبق قانون و بطور رسمی شایع باشد نه وجود دمکراسی امکان پذیر است، و نه اصلاح اجتماعی.

از نظر من کمک کردن به‌سازمانهائی که به ترویج تعصبات مذهبی در اذهان کودکان معصوم می‌پردازند —یعنی‌مدارس ابتدائی —با هدفهای اولیهٔ «اتحادبرای پیشرفت» تضادی‌آشکار دارد، و دبستانهای کلمبیا محققاً به‌ترویج چنین اعتقادات تعصب‌آمیزی کمک می کنند. هردبستانی که دیدم پر بود از مجسمه‌ها، نقاشیها و نوشته‌هائی مبنی بر تقدیس عیسی، مریم مقدس وهمهٔ قدیسان، مراسم اعتراف، صرف نان و شراب و غیره.

به‌هر حال هنگامی که خبر وجود شرائط ضدتبعیض مذهبی در کمکهای ایالات متحد از طرف یونایتد پرس در کلمبیا منتشر شد، پرزیدنت «لراس کامارگو[9]» رئیس جمهوری وقت کلمبیا بیانیه‌ای منتشر کرد و اعلام داشت کلمبیا هرنوع کمک مشروطی را رد خواهد کرد — و امریکا نیز از آن پس، دیگر سخنی در این زمینه به‌زبان نیاورد. گزارش یوناتیدپرس از طرف مقامات رسمی کلمبیا به‌منزلهٔ مداخله در امور داخلی این کشور تلقی شد که اگر دنبالهٔ آن راگرفته بودیم ادعای درستی هم بود. از سوی دیگر دنبال نکردن موضوع از طرف ایالات متحد نیز از طرف عناصر مترقی به‌این تعبیر شد که امریکاحاضر نیست حتی برای اصول دمکراتیک نیز دولت کلمبیا را برنجاند — که این هم تعبیر درستی بود.

تاکنون بهترین نمایش ما در کلمبیا کمک در زمینهٔ ایجاد مسکن بوده است. درست است که در کلمبیا به‌خاطر وجود «مؤسسهٔ اعتبار ارضی» یا (ی. ک. ت[10]) شرایط برای ایجاد مسکن مناسب بود، اما این مؤسسه که در ۱۹۳۸ طبق قانون (مادهٔ ۲۲۴) برای مبارزه با کمبود شدید مسکن بوجود آمد، در ابتدا چیزی جز اتحادیهٔ چندین بانک رهنی نبود. در ۱۹۴۲، این مؤسسه وامهائی‌برای ایجاد مسکن به‌شهرداریها و تعاونیها می‌داد، در ۱۹۴۶

9. Lleras Camargo 10. Instituto de Credito Territorial (I.C.T)

www.ketabha.org

سیاست کلی مؤسسه به‌این ترتیب اصلاح شد که وامهای آن فقط به‌خانواده‌های کم درآمد محدود گردد. طبق این تصمیم فقط کسانی می‌توانستند وام بگیرند که جمع دارائی‌شان از ۳۰،۰۰۰ پزو (معادل ۸،۰۰۰ دلار درآن زمان) تجاوزنمی کرد. سرمایهٔ «ی. ک. ت» از طریق فروش اوراق قرضه تأمین می‌شد که ۶ درصد سود به‌آن تعلق می‌گرفت و پس از سی‌سال قابل پرداخت بود و طبق قانون همهٔ بانکهای پس‌انداز کلمبیا، بایستی ۲۰ درصد مبلغ پس‌اندازشان را صرف خرید اوراق قرضه کنند. و هنگامی که در ۱۹۵۶ ایجاد مسکن در نواحی روستائی به‌سازمان «کاجا آگراریا[11]» محول شد مؤسسه «ی. ک. ت» منحصراً به‌توسعهٔ برنامهٔ خانه‌سازی در نواحی شهری پرداخت و به مؤسسه‌ای خود مختار بدل شد.

به‌رغم تأکید «ی. ک. ت» در مورد خانواده‌های کم درآمد، برنامه‌های آن سبب جلب بیشتر طبقهٔ متوسط گردید. به‌این ترتیب در ۱۹۵۹ «ی. ک. ت» مبلغ وام مسکن را به ۱۵،۰۰۰ پزو (معادل ۳،۰۰۰ دلار در آن هنگام) کاهش داد و کوشید آن‌را در همین حد نگاه دارد. (که به‌سبب تورم، مبلغ فعلی این وام به ۲۵،۰۰۰ پزو که کماکان معادل ۳،۰۰۰ دلار است، افزایش داده شده است). این مؤسسه وامهائی نیز برای خانه‌های گرانتر به خانواده‌های طبقهٔ متوسط می‌دهد.

«خودیاری» که ما اینهمه دربارهٔ آن اصرارمی‌ورزیم سالهاست که بخشی از برنامه‌های «ی. ک. ت» بوده است. این مؤسسه دارای طرحهای مختلفی است که در هرمورد ساکن احتمالی می‌بایست فعالانه در اجرای آن شرکت کند. در بعضی موارد زمین، مصالح، وسایل لوله‌کشی و نظافت، و مبلغی وام به‌او داده می‌شود که باید با نظارت «ی. ک. ت» به‌مصرف ساختمان خانه، طبق نقشهٔ معین، بشود. نقشهٔ خانه‌ها را می‌توان از بین پنج یا شش نوع طرح انتخاب کرد. در بعضی موارد خریدار، خانهٔ ساخته‌شده‌ای رامی‌خرد، و به‌جای بازپرداخت بخشی از وامش در چندین سال هرهفته چند ساعت روی طرحهای ساختمانی دیگر کار می‌کند. حتی در بعضی موارد صاحب خانهٔ احتمالی فقط زمین ووسایل لوله‌کشی را دریافت می‌کند ویایدخودش خانه‌اش

11. Caja Agraria

www.ketabha.org

را بسازد و به‌جای بازپرداخت وامش (قیمت زمین و وسایل لوله کشی) در ساختمان جاده، مدرسه و درمانگاه محله‌اش شرکت کند.

از نقطه نظر سازندگان مسکن تأمین هزینهٔ ساختمان به‌طرق مختلف انجام می‌شود. در بعضی موارد صاحب خانه باید یک سوم هزینه را بپردازد، شرکت سازنده یک سوم را با سود ده درصد که از طرف «ی. ک. ت» تضمین شده است تأمین خواهد کرد و بقیه را «ی. ک. ت» می‌پردازد. در بعضی موارد کارفرما یک سوم سهم خریدار را می‌پردازد و آن‌را به‌اقساط از حقوق کارگر یا کارمند خود کسر می‌کنند. در اکثر موارد «ی. ک. ت» کمی بیش از نصف هزینهٔ ساختمان مسکن را می‌پردازد و مؤسسات وابسته به«اتحاد برای پیشرفت»، بقیه را تأمین می‌کند. بطور متوسط یک خانهٔ ساخته شده و کامل برای خریداری که اقساط وام را از طریق رهن‌گذاشتن خانهٔ خود یا خانهٔ دیگری می‌پردازد بیش از ۵،۰۰۰ تا ۶،۰۰۰ پزو (۶۰۰ تا ۷۰۰ دلار) تمام نمی‌شود.

در همهٔ این برنامه‌های «ی. ک. ت» مددکاران اجتماعی، ساکنان خانه‌های جدید را در امور زندگی، شست وشو، باغبانی و غیره راهنمائی می‌کنند، تا حداکثر فضای آزاد (و حداقل ناراحتیهای حاصل از برخورد) و حداکثر بهداشت و سلامتی در محیط جدید بوجود آید. متأسفانه تعداد اینگونه مددکاران در کلمبیا اندك است و «ی. ک. ت» درخواست کرده است که ما افراد سپاه صلح را برای پر کردن این کمبود به کلمبیا بفرستیم.

ما به‌عنوان بخشی از «اتحاد برای پیشرفت» در ماه مه سال ۱۹۶۱ مبلغ پانصد هزار دلار (به‌عنوان کمک اختصاصی و بلاعوض) به «ی. ک. ت» پرداختیم، در ژوئن ۱۹۶۱ وامی به‌مبلغ ۱۲،۰۰۰،۰۰۰ دلار و در فوریهٔ ۱۹۶۲ وام دیگری به‌مبلغ ۱۵،۲۰۰،۰۰۰ دلار (از طریق بانک توسعهٔ بین‌المللی) به‌این مؤسسه پرداخت کردیم و نیز قول دادیم که وامهای بیشتری بپردازیم. در ۱۹۶۱ ده‌هزار خانهٔ ساخته شد. در ۱۹۶۲ تصمیم «ی. ک. ت» برای ساختن ۴۰،۰۰۰ خانه با صرف ۵۰۹،۰۰۰،۰۰۰ پزو (در حدود ۵۶،۵۷۰،۰۰۰ دلار) تقریباً جامه عمل پوشید، از این هزینه مبلغ ۲۲۷،۰۰۰،۰۰۰ پزو (در حدود ۲۵،۲۲۰،۰۰۰ دلار) را بانک توسعهٔ

www.ketabha.org

بین‌المللی یا سایر مؤسسات امریکائی (به‌عنوان وام) به کلمبیا پرداختند.

یکی از طرحهای ایجاد مسکن، که در مارس ۱۹۶۱ پرزیدنت کندی به‌هنگام دیدار خود از کلمبیا، در مراسم شروع آن شرکت کرد، در محل فرودگاه قدیم بوگوتا به‌نام «ال‌تکو[12]» — که ناحیه‌ای است به‌مساحت ۳۰۸ هکتار — ساخته می‌شود. این طرح پس از اتمام ۱۲،۰۰۰ خانه (برای ۸۴،۰۰۰ نفر) خواهد داشت و هزینهٔ آن ۲۰۰،۰۰۰،۰۰۰ پزو خواهد شد که ۸۱،۰۰۰،۰۰۰ پزوی آن را مؤسسهٔ «توسعهٔ بین‌المللی» وام خواهد داد. «ال تکو» حدود یک ساعت تا شهر فاصله دارد اکنون به‌نحو عجیبی آشفته و درهم برهم بنظر می‌رسد. علت این است که خانه‌ها دسته دسته ساخته می‌شوند. بعضی از خانه‌ها را ساکنان آن اشغال کرده‌اند، بعضی ساخته شده‌اند و قسمتهای داخل آنها ناتمام مانده است و تعدادی نیز در حال بالا رفتن است. روزهای هفته از ساعت شش تا هفت بعد از ظهر، و روزهای آخر هفته در تمامی روز هزاران نفر از ساکنان آیندهٔ این خانه‌ها را می‌توان دید که به‌شدت مشغول فعالیت‌اند و در خانه‌های خود یا همسایگان خود یا مدارس و سایر مؤسسات عمومی کار می‌کنند، لوله‌های بزرگ فاضل آب را کار می‌گذارند، خیابانها را علامت‌گذاری و محل فضای سبز را هموار می‌کنند. بیشتر این خانه‌ها (که از آجر سفید ساخته شده است و شیروانی سفید دارد) دو اتاقه‌اند با بالاخانهٔ کوچکی برای بچه‌های اضافی، آشپزخانه، حمام و بقدر کافی فضا جهت باغچه‌وسبزی کاری و احتمالا ساختن چند اتاق اضافه. هریک از خانه‌های ساخته شده را که دیدم به‌نظرم کاملا راحت آمد. این خانه‌ها که در ایالات‌متحد بین ۵،۰۰۰ تا ۶،۰۰۰ دلار هزینه بر می‌دارد در اینجا به‌مبلغ ۱،۶۲۵ دلار تمام می‌شود که هزینهٔ سود، ساختمان مدارس و درمانگاههای محلی نیز در آن منظور شده است.

بنگاه «توسعهٔ بین‌المللی» بی‌شک در کلمبیا موفقیتهائی داشته است[13]

---

12. El Techo

۱۳. در اینجا باید از خدمات سفیر امریکا در کلمبیا یعنی «فولتن فریمن Fulton Freeman» (که بعدها جانشین «توماس‌مان» در مکزیک شد) قدردانی شود. «میلتن درکسلر Milton Drexler» مشاور ساختمانی سازمان کمکهای خارجی که ←

www.ketabha.org

و تعجب‌آور نیست که در این کشور از کندی چنان به‌گرمی استقبال شد. هنگام بازدید او از کلمبیا، من در این کشور نبودم، اما همهٔ دوستان خبرنگارم، که همراهش بودند می‌گفتند که استقبال از او به همان اندازه که در ونزوئلا ساختگی، دقیقاً سازمان یافته، و با سرنیزه «حفاظت شده» بود، در کلمبیا صمیمانه، بدون تکلف وگرم بود حتی چپ‌گراهای افراطی نیز بعدها گفتند که کوشش‌شان برای اینکه به‌سردی از کندی پذیرائی شود، به‌شکست انجامید.

با این حال و با وجود همهٔ این موفقیتها، کمکهای ما در کلمبیا اقدامی در جهت اصلاحات عمیق و واقعی بعمل نیاورده است. شاید تا پایان سال ۱۹٦٤ بیش از ۳۰۰،۰۰۰ نفر در خانه‌های جدید زندگی کنند، شاید بیش از ۳۰۰،۰۰۰ هکتار از زمینهائی که امروز بی‌حاصل‌اند حاصلخیز شوند. شاید بازرگانی خارجی کلمبیا در چهار سال آینده بیش از ۲۰ درصد افزایش یابد، اما اینها «دستاورد» است نه «تغییر.»

اکثریت عظیم مردم کلمبیا در چنگ زندگی نیمه فئودالی اسیرند. با زنجیری نامرئی به زمینی که به دیگران تعلق‌دارد بسته شده‌اند و عملا نمی‌توانند بگریزند (زیرا پلیس، ارتش، چریکها یا راهزنان راه برآنان می‌بندند) یا به‌دلایل مالی قادر به‌فرار نیستند (زیرا دستمزد آنان نقداً داده نمی‌شود). کمکهای «اتحاد برای پیشرفت» بیشتر در اطراف شهرها به‌نمایش گذاشته‌شده است و دور از دسترس توده‌های روستائی است. امروز در کلمبیا بیش از ۴۰۰،۰۰۰ خانه مورد نیاز است و هرسال ۴۰،۰۰۰ تا ۵۰،۰۰۰ به‌این تعداد افزوده می‌شود.

این کشور با وسعتی به‌اندازهٔ مجموع تکزاس، اکلاهما و نیومکزیکو، دارای فقط ۲/۰٦۵ میل راه‌آهن و ۱۸/٦۱۳ میل جاده است که کمتر از یک ششم آن اسفالت شده است. دراین کشور برای هر ۱،۰۰۰ نفر فقط سه تخت

→

قبلا مدیر و صاحب شرکت ساختمانی بوده است، اگر دیپلمات خوبی نیست، دست کم می‌داند که چگونه باید خانه ساخت، و از بالا رفتن ساختمان این خانه‌ها نیز واقعاً احساس رضایت می‌کند. در حقیقت همهٔ اعضای گروه کمکهای خارجی ما اگر نخواهیم بگوئیم مردان فوق‌العاده قابلی‌اند، لااقل باید گفت که واقعاً به کارخود علاقه و دلبستگی دارند که این نیز منطقی دارد.

www.ketabha.org

بیمارستانی موجود است (این رقم در ایالات متحد ۱۱ تخت است) و برای هر ۳،۰۰۰ نفر یک پزشک وجود دارد (در امریکا برای ۷۸۰ نفر یک پزشک)، ۸۰ درصد پزشکها در شهرهای بزرگ‌اند، در صورتی که بیش از ۵۰ درصد جمعیت کشور در خارج از شهرهای بزرگ زندگی می کنند و بیش از ۵۰ درصد مردم هرگز به‌مدرسه نرفته‌اند، فقط ۶/۵ درصد مردم مدرسهٔ ابتدائی را تمام کرده‌اند. تقریباً ۹۲ درصد اراضی به ۱۲ درصد از مردم تعلق دارد و ۶۵ درصد زمینها درتصرف ۳/۵ درصد از مردم است. بیش‌از ۷۰ درصد از درآمد صادراتی فراورده‌های کشاورزی کلمبیا (بیشتر قهوه) به‌جیب ۹۰ نفر می‌رود و ۵۶ درصد تمام سرمایه‌های محلی متعلق به ۳۲۰ نفر است. مفهوم این‌ارقام آن است که این ۴۱۰ نفر—عملا کمتر است زیرا صادرکنندگان قهوه اکثراً همان سرمایه‌داران بزرگ‌اند — هرکدام سالانه بیش از ۷،۰۰۰،۰۰۰ دلار درآمد دارند در صورتی که‌متوسط درآمد سالانه به ۳۰۰دلار می‌رسدو بیش‌از نیمی از مردم در خارج از حوزهٔ اقتصاد پولی زندگی می کنند.

سرمایه‌گذاری مستقیم ایالات متحد درکلمبیا ۴۰۰،۰۰۰،۰۰۰ دلار است. دارائی شرکتهای خصوصی امریکائی، در رشته‌های نفت، نیروی برق، کشتیرانی، لاستیک سازی، شیمیائی، نساجی، ساختمان، معادن، اتومبیل‌سازی و تولید ماشین‌آلات به ۲،۰۰۰،۰۰۰،۰۰۰ دلار می‌رسد. کلمبیا قراردادی با ایالات‌متحدبه‌امضا رسانیده است وطی‌آن سرمایه‌گذاریهای ما را تضمین کرده است، این بدان معنی است که در صورت ملی کردن شرکتی، خسارت موردتوافق — ازنظر ایالات متحد— باید پرداخت شود. این کشور قرارداد کمک نظامی نیز با ایالات متحد دارد، که طبق آن باید سالانه بیش از ۸۰۰،۰۰۰،۰۰۰ پزو (۱۰۰،۰۰۰،۰۰۰ دلار) به‌مصرف خرید اسلحه یا سایرمصارف نظامی برساند. درسال ۱۹۶۱ درحدود همین مبلغ سودشرکتهای متعلق به‌ایالات متحد از کلمبیا خارج شد. متنفذان و ثروتمندان محلی نیز یکصد میلیون دلار دیگر ازکشور خارج کردند تا در بانکهای ایالات متحد، سویس یا آلمان غربی، ذخیره کنند.

درکلمبیا قانون فقط به احزاب «آزادیخواه» و «محافظه کار» اجازه شرکت در انتخابات را می‌دهد. هردو این احزاب را متنفذان محلی اداره

www.ketabha.org

می‌کنند و هر دو این احزاب در خدمت متنفذان‌اند. سوسیالیستها، طرفداران اصلاحات ارضی، ناسیونالیستها یا هرکس که نخواهد همرنگ جماعت شود، حق انتخاب شدن و شرکت در انتخابات را ندارد. همهٔ ادارات دولتی، مؤسسات، شرکتهای خدماتی وغیره (طبق‌قانون) باید اعضای خود را بطور مساوی از دو حزب «آزادیخواه» و «محافظه‌کار» انتخاب کنند. حتی اگر یکی از دو حزب نیز به دست اصلاح‌طلبان بیفتد، هراقدام دولت باید بااکثریت دوسوم درکنگره به‌تصویب برسد— که اعضای کنگره نیز ۵۰ — ۵۰ از دو حزب انتخاب می‌شوند—. در چنین شرایطی‌چگونه می‌توان انتظار داشت که اصلاحات حقیقی قدرت قانونی پیدا کند؟ آنان که از چنین اصلاحاتی بیش از همه زیان می‌بینند زمام امور قانونگزاری، قضائی و اجرائی را در دست دارند.

از «اتحاد برای پیشرفت» درکلمبیا چه‌کسی سود می‌برد؟ در بعضی موارد کسانی که وضعشان چندان خوب نیست. اما نه‌آن ۵۰ درصد از جمعیت که درخارج از حوزهٔ اقتصاد پولی‌هستند. و از بقیه مردم آیا هرکسی‌می‌تواند از عهدهٔ خرید یکی از خانه‌های «ی. ک. ت» برآید؟ حدمتوسط درآمد ماهانهٔ یک‌کارگر درکلمبیا — یعنی کسانی که درآمدشان ازحداقل بیشتراست— در صنایع نساجی ۱۰۰ دلار، درصنایع غذائی و دخانیات ۸۰ دلار، درمبل سازی وکفاشی ۷۰ دلار است که به‌ازای هفته‌ای ۵۱/۶ ساعت کار بدست می‌آید. هزینهٔ روزانهٔ شیر ۱۰ سنت، ارزش هر تخم‌مرغ ۵ تا ۶ سنت، هر پاوندگوشت‌گاو ۴۵ سنت، وگوشت متوسط ۳۰ سنت، هرشلوار ارزان‌قیمت جین ۲دلار، یک دست‌کت وشلوار پشمی ۳۵دلار، یک رادیوکوچک رومیزی ۲۵ دلار، و یک تلویزیون ۳۰۰ دلار است. متوسط نیازمندیهای کارگری که با قناعت زندگی کند، با یک سوم پولی که در ایالات متحد لازم است تأمین می‌شود، یعنی به‌مقیاس هزینه‌های ایالات متحد، درآمد متوسط یک کارگر ۳۰۰دلار درماه است.

بدون تردید کارگری که ۳۰۰ دلار درآمد ماهانه دارد می‌تواندخانه‌ای در «ال‌تکو» بخرد. اما در«ال — تجار» که طرح دیگری از خانه‌های ارزان‌قیمت در دست اجراست ۱۵ دلار قسط ماهانه — با مقیاس ۳۰۰ دلار درآمد ماهانه یک‌کارگر این مبلغ معادل ۴۵ دلار خواهدبود — قابل‌تحمل است‌اما

www.ketabha.org

پیش قسط ۳،۰۰۰ دلاری آن، تحمل کردنی نیست. بدون در نظرگرفتن خانه‌های ناحیهٔ «ال تکو»، هشتاد درصد خانه‌های «ارزان‌قیمت» ساخته شده در کلمبیا را بجز معدودی کارگر ماهر نمی‌توانند بخرند. از دلایل آن یکی این است که خانه‌ها را «ی. ک. ت» نمی‌سازد بلکه پیمانکار می‌سازد که باید در ساختن آنها سودی ببرد. این روشی است که ما در ایالات متحد بکار می‌بریم و این روشی است که می‌خواهیم کلمبیا نیز بکار ببرد. این مسلماً به‌توسعهٔ اقتصادی، نه اصلاحات اجتماعی منجر خواهد شد. تنها دولتی اصلاح طلب می‌تواند — با ساختن ۵۰۰،۰۰۰ خانهٔ بسیار ارزان (یا دادن زمین، مصالح و نظارت برساختمان) و واگذاری آن به کسانی که نیازمندند — اصلاحات اجتماعی در کشور بوجود آورد. وقتی می‌خواستیم از دوست‌مان «خوزه‌فیگورس[14]» رئیس جمهوری کوستاریکا دفاع کنیم و به‌تقویت او در مقابل تجاوز — یا شورش — بپردازیم، هواپیماهای جنگی را هرکدام به‌بهای ۱ دلار به او فروختیم. پس چرا تاکنون خانه‌های ساخته شده را هرکدام ۱ دلار نفروخته‌ایم؟

«موسکوسو» می‌گوید «ما می‌خواهیم عادت به‌خودیاری را توسعه‌دهیم» (در بولیوی پس از اینکه دهقانان صاحب زمین شدند و حق سکونت درهرجا که دلشان‌خواست بدست آوردند، شروع به‌ساختمان مدارس کردند.) «آنجل گمیوارجینتا[15]» مدیر شورای ملی اصلاحات ارضی بولیوی پرونده‌ای را به‌من نشان داد که تقاضای دهقانان مبنی بر فرستادن آموزگار برای صدها مدرسه که خودشان بدون کمک دولت بولیوی یا ایالات متحد ساخته بودند، درآن نگهداری‌می‌شد «گمیوارجینتا» گفت: «اگر دهقانان‌ازحداقل زندگی آبرومندانه‌ای برای خود و خانوادهشان برخوردار شوند، خود بخود می‌توانند شرایط زندگی‌شان را بهتر کنند. تا آن زمان که دهقان خود را برده دیگری‌احساس می‌کند تنها امیدش آن است که مشروب بیشتری در اختیار داشته‌باشد.»

درکلمبیا ۷۰،۰۰۰،۰۰۰ نفر خود را برده احساس می‌کنند، وهیچ‌کدام از برنامه‌های «اتحاد برای پیشرفت» سودی برای اینان در برنخواهد داشت، مگر اینکه صاحب زمین خود شوند، مگر اینکه چند پزو داشته باشند

14. Jose Figures 15. Angel Gemio Ergineta

www.ketabha.org

که بتوانند برای کودکان خود بازیچه‌ای بخرند، مگر اینکه بتوانند آزادانه بگویند «گورپدراین نوع زندگی که‌ما داریم. بیائید از این جا به شهر برویم.» اصلاحات اجتماعی ومنافع سرشار مؤسسات خصوصی در کشورهای توسعه‌نیافته با یکدیگر سازگار نیستند. با اصلاح قوانین مالیاتی نمی‌توان صاحبان درآمد را تحت فشار قرارداد و درآمد حاصل را صرف اصلاحات اجتماعی کرد. خانهٔ پوسیده در حال فرو ریختن را نمی‌توان با رنگ وروغن از خرابی نجات داد. باید آن را تعمیر کرد، مصالح جدیدی در آن بکار برد. حتی بهتر است خانهٔ جدید ساخت.

دولتی ملی، سوسیالیست و با قدرت قادر است چنین خانه‌ای‌را بسازد. اما دولتی ملی وغیر سوسیالیست وغیر مقتدرنیز می‌تواند بسیاری از نتایج چنین تجدید ساختمانی را به کشور خود بیاورد. اگر چنین دولتی در خدمت کسانی نباشد که پای منافعشان در میان است، می‌تواند شرایطی ایجاد کند که بنای جدید داوطلبانه ساخته شود. درکلمبیا چنین طرحی پیشنهاد شده است. این طرح را «لوچلین کوری[16]» یکی‌از مشاوران پیشین فرانکلین روزولت که پس‌از مرگ او به کلمبیا رفت و تبعهٔ این کشور شد و به کار کشاورزی پرداخت، پیشنهاد کرد. او اقتصاددان است و به‌سمت مشاور به کارخانه‌داران کلمبیا خدمت می کند.طرح او که به‌نام «طرح کلمبیا» مشهور شده در اصل خیلی ساده است: کشاورزی را مکانیزه کنید، از نیروی کار لازم در کشارزی بکاهید، صنایع را در شهرها توسعه دهید و در نتیجه صادرات فراورده‌های کشاورزی وصنعتی را افزایش دهید.

«طرح کلمبیا» بر مبنای چند حقیقت تلخ اقتصادی بنا شده است:

۱ــ هر نوع اصلاح ارضی که به قصد اصلاحات اجتماعی بعمل آید حتی اگر منجر به‌ازمیان بردن مزارع بسیار کوچک شود، باعث افزایش رقابت درکشاورزی وایجاد مازاد محصول خواهد شد، و این به‌نوبهٔ خود کاهش بهای فراورده‌های کشاورزی وایجاد نارضائی عمومی (اگر نگوئیم هرج ومرج اقتصادی) را باعث می‌شود.

۲ــ در هر کشور توسعه نیافته‌ای مانند کلمبیا زمین معمولا متعلق به

16. Lauchlin Currie

www.ketabha.org

معدودی مالک است که به‌سبب درآمد کافی از دست‌رنج رعیت، دست به هیچ نوع سرمایه‌گذاری نمی‌زند. رعیتها به‌زمین وابسته‌اند و این مانع از آن می‌شود که به‌دنبال کار به‌شهرها روی آورند. به‌این‌ترتیب در کلمبیا بیش‌از ۵۰ درصد جمعیت روستائی‌اند. ارزانی دستمزد مانع از آن است که کشاورزان مترقی‌مزارع خود را مکانیزه کنند، زیرا مزارع مکانیزه نشده می‌توانند همان فراورده‌ها را با خرج کمتری تولید کنند (مکانیزه کردن نیاز به‌سرمایه‌گذاری زیادی دارد.)

۳ — جمعیت زیاد نواحی روستائی باعث می‌شود که دولت مجبورشود هزینه‌های زیادی را برای ساختن جاده، خطوط انتقال برق، مدارس وسایل حمل ونقل متحمل شود درصورتی که اگر جمعیت در نواحی شهرها متمرکزتر می‌بود از این مخارج کاسته می‌شد. هزینه‌های زیاد نواحی روستائی مانع از آن است که دولت بتواند در صنایع بزرگ سرمایه‌گذاری کند.

٤— عدم افزایش دائمی نیروی کارگری درنواحی شهری وعدم افزایش نیازهای آنان به‌مصرف بیشتر مانع از آن است که صنایع بتوانند توسعه یابند. عدم توسعهٔ صنعتی بیکاری را افزایش می‌دهد و با خودکاری (اتوماسیون) درصنایع بیکاری بیشترمی‌شود و این بیکاری‌آنان را که‌در جستجوی کار به‌شهر آمده‌اند، هراسان به‌روستای‌خود باز می‌گرداند.

۵— کارگران روستا که از تعدادشان کاسته نمی‌شود همیشه ارزان در دسترس خواهند بود واین باعث می‌شود که مالکان از مکانیزه کردن خودداری کنند و به‌این‌ترتیب یکی از مهم‌ترین انقلابهای عصر جدید — تکنولوژی— هرگز قدم‌به کشورنخواهدگذاشت[۱۷]. (در ایالات‌متحدتکنولوژی باچنان سرعتی پیش رفته است که حتی تحرک بسیار زیاد کارگر روستائی نیز نتوانسته مقدار تولید فراورده‌های کشاورزی را کاهش دهد. به‌این‌ترتیب دولت ایالات‌متحد مجبور شده است مبالغ معتنابهی صرف حمایت از قیمت فراورده‌های کشاورزی کند وبه‌این‌ترتیب عمداً سیاستی را درپیش‌گیرد که از فواید اصلی تکنولوژی نتوان استفاده کرد و به‌این ترتیب تعداد بیشتری کارگر کشاورزی در روستاها مانده‌اند. علی‌الظاهر ما استطاعت آن را داریم که چنین بهائی را بپردازیم.)

---

۱۷. برای اطلاع‌ازنظریه«کوری» دربارهٔ«نظری‌سریع به آنچه‌تکنولوژی می‌تواند درکشاورزی انجام دهد» به ضمیمهٔ «دال» رجوع کنید.

www.ketabha.org

اما در کلمبیا مزد کارگر روستائی چنان ارزان وزندگیش آنچنان فقیرانه است که با کمترین تشویقی می‌توان او را از مزارع جدا کرد. بنابراین«طرح کلمبیا» پیشنهاد می کند که:

۱ــ دولت آزادی کارگران روستائی را در استفاده ازحق‌مسافرت تضمین کند.

۲ــ دولت‌سیاستی‌درپیش‌گیرد که‌طبق‌آن به کشاورزان و کارگران روزمزد کشاورزی که از روستاها به‌شهرها مهاجرت کنند وام بدهد و این وام را از پولی که در حال حاضر صرف توسعه روستائی می‌شود تأمین کند. اینگونه برنامه‌های کوچ دادن جمعیت باید درشرایطی‌طرح شود که نقاط مسکونی‌جدید با امکان صنعتی شدن در اطراف شهرها وجود داشته باشد. خود این طرحها (تجدید ساختمان شهرها، توسعه مسکن وغیره) مشاغل فراوانی برای کارگران ساده بوجود خواهد آورد.

۳ــ دولت سیاستی‌درپیش‌گیرد که‌طبق‌آن‌وام کشاورزی به‌منظورمکانیزه کردن کشاورزی وفقط به کسانی که زمینشان از نظر اقتصادی دارای مساحت مناسبی است داده شود. به‌این‌ترتیب کشاورزان تشویق به‌مکانیزه کردن خواهند شد. مزارع کوچک که سودآور نیستند قادر به‌رقابت نخواهند بود و ناگزیر صاحبان آنها مزارع خود راخواهندفروخت ومزارع بزرگ بزرگترخواهند شد. نابودی سریع سیستم کشاورزی استعماری وفرار کارگران آنها به‌شهر به خاطر وامهای فوق (واحیاناً وامهای بلاعوض) باعث خواهد شد که صاحبان این‌گونه مزارع بزرگ نیز به‌سوی مکانیزه کردن رانده شوند.

٤ــ دولت سیاستی در پیش‌گیرد که جاده‌ها فقط به‌مزارعی که‌تولید فراوان دارند کشیده شود. این سیاست نیز باعث خواهد شد که مزارع کوچک رها شوند.

٥ــ مرکزاستخدام‌واسکان مجددبرای کارگران روستائی بوجود آید.این مرکز به کارگران روستائی کمک کند تا شغل وجای مناسبی برای سکونت در شهر بیابند. شاید بتوان روشی بوجود آورد که‌گروهی از روستائیان را با هم به شهری کوچانید وتضمین کرد که کودکانشان به‌مدرسه بروند (که اکنون در اکثر روستاها به‌مدرسه نمی‌روند.)

www.ketabha.org

۶ــ دولت‌سیاستی در پیش‌گیرد که از طریق معافیتهای مالیاتی به‌صنایع کمک کند، تا توسعه یابندبخصوص به‌آن دسته از صنایع که‌با تولیدفراورده‌های صادراتی به‌درآمد ارزی کشور کمک می کنند.

سپس‌دولت باید به‌وسایل‌مختلف، رقابت در مورد فراورده‌های کشاورزی را مانع شود، نه اینکه تشویق کند، وقیمتها را در چنان حدی نگاه دارد که سودآور و در عین‌حال قابل قبول باشد. (از طریق نظارت بر تولید فراورده‌ها بقدر تقاضا، نه بیش از آن.) دولت باید در زمینهائی که احیا می کند به‌تولید فراورده‌های صادراتی اقدام کند و درآمد آن را تا زمانی که ۳۰ درصد از روستائیان کلمبیا به‌شهر کوچ کنند صرف هزینه‌های این کار کند.

«طرح کلمبیا» که از طرف« کوری» پیشنهادشد، موردمطالعهٔ‌دقیق وآزمایش گروه کاملی از اقتصاددانان و کارشناسان «بنیادتوسعهٔ کلمبیا» قرارگرفت و معلوم شد که اجرای دقیق آن می‌تواند طی‌فقط دو سال درآمد سرانهٔ کلمبیا را ۲۰ درصد افزایش دهد (در دههٔ ۱۹۶۲ــ۱۹۵۳ درآمد سرانهٔ کلمبیا ۲ درصد در هر سال افزایش یافت درحالی که افزایش جمعیت در همین دوره ۲/۹ درصد بود.)

اگر این طرح به‌درستی اجرا شود اصلاحات اجتماعی را نیز به‌دنبال خواهد داشت. خانواده‌های روستائی کودکانشان را به‌مدرسه خواهند فرستاد، از پزشک شهری استفاده خواهند کرد، زندگی بهتری در شهر خواهند داشت و فرصتی خواهند یافت که از آزادی و احساس تعلق به جامعه برخوردار شوند. و بالاخره این طرح سوسیالیستی هم نیست. به‌عکس این طرح نه‌تنها از تجارت آزاد حمایت می کند بلکه به‌تقویت آن نیز کمک می کند. این طرح ازمزارع بزرگ، صنایع بزرگ‌وتولید بزرگ‌حمایت می کند. با این‌حال متنفذان کلمبیا با این طرح مخالف‌اند. چرا؟

نخست به‌این دلیل که این متنفذان صاحبان آن مزارع بزرگی هستند که هنوز به‌شیوهٔ استعماری اداره می‌شوند. دیگر اینکه متنفذان کارخانه‌دار می‌ترسند که نیروی عظیم کارگری که‌بزودی در سندیکاها متمرکز خواهد شد مزد بیشتر، شرایط بهتر وتأمین اجتماعی، بیمهٔ بهداشت وهمهٔ حقوق دیگر را بخواهد و این ازسود سرسام‌آور آنان بکاهد.دلیل‌سوم این است که«سوادباعث فکرکردن است.» وفکرکردن هم خطرناک است وممکن است به‌تمایلات

www.ketabha.org

خطرناکی مثل عدالت، مساوات وآزادیهای مذهبی منجر شود(کلیسا که یکی از بزرگترین زمینداران کلمبیاست با «طرح کلمبیا» مخالف است.) چهارم، صنعتی شدن، حتی اگر صنایع متعلق به‌گروه حاکم باشد، منجر به‌ایجاد طبقهٔ متوسط بزرگتری خواهد شد و این طبقه خواه ناخواه به‌دنبال کسب قدرت سیاسی بیشتری خواهد رفت. ساختمان سیاسی کلمبیا احتمالا فرو خواهد ریخت. این طبقهٔ‌متوسط حتی از نظر صنعتی نیز ممکن است آنقدر غنی شود که بخواهد صنایع جدیدی بوجود آورد و با صنایع دیگر رقابت کند، پنجم، نظامیان می‌ترسند که نیروی متشکل کارگران جلو دخالت آنان را در سیاست بگیرد. و سرانجام سرمایه های وابسته به‌ایالات‌متحد نیز با «طرح کلمبیا» مخالف‌اند چون ۲۰درصد افزایش درآمد سرانه آنقدر زیاد است که احتمالا بخشی از آن می‌تواند به‌مصرف سرمایه‌گذاری مجدد برسد و برای آنان رقابت بوجود آورد و به محدودیتهائی در داد وستدها و تجارت آنان منجر شود در حالی که آنان در حال حاضر هیچ یک از این محدودیتها را ندارند.

«طرح کلمبیا»برای ثروتمندان چه کلمبیائی و چه امریکائی پذیرفتنی نیست، زیرا گرچه این طرح از تجارت آزاد دفاع می کند، کشور را چنان تجدید ساختمان خواهد داد که تغییر در ساختمان سیاسی‌آن اجتناب‌ناپذیرخواهد بود. از نظر ثروتمندان هر نوع تغییری خطرناک است. اما چرا سفارت ما در کلمبیا و«اتحاد برای پیشرفت» با طرح کلمبیا مخالف‌اند؟

این حقیقت را که هدف «اتحاد برای پیشرفت» بیشتر طرحها هستند تا انسانها می‌توان از تاریخ کمکهای ایالات‌متحد به‌نیازمندیهای بهداشتی کلمبیا مشاهده کرد. از سپتامبر ۱۹۶۱ تا دسامبر ۱۹۶۲، یک‌گروه کوچک بهداشتی در کلمبیا داشتیم مرکب از:دکتر «ویلیام کوپ[18]»پزشکی که پانزده سال در خارج ازکشورکارکرده بود، یک متخصص در ادارهٔ امور بیمارستان و یک دامپزشک. کسان دیگری هم بودند که موقتاً برای مبارزه با بیماری معین یا آفتی مخصوص به کلمبیا می‌آمدند. اما همین سه‌نفرگروه اصلی بهداشتی ما را در کلمبیا تشکیل می‌دادند.

مخارج سالانهٔ آنها ۴۶،۰۰۰ دلار برای حقوق،مسافرت، مواد موردنیاز

18. William Cope

www.ketabha.org

ولوازم‌التحریر بود به‌علاوه ۷۵،۰۰۰ دلار بودجه سایر مخارج پرا کنده. دولت کلمبیا سالی ۳۵،۰۰۰دلار در اختیار آنان می‌گذاشت و با مجموع این پول که فقط یک درصد هزینهٔ کمک به کلمبیا بود این سه نفر برای بیش از ۲۵۰،۰۰۰ نفر کلمبیائی کمکهای بهداشتی فراهم می کردند.

دکتر«کوپ» شخصاًشصت‌وشش‌مرکز بهداشتی را در دهات دور افتادهٔ کلمبیا بوجود آورد.مردم این مراکز را می‌ساختند وگاهگاه بنیادهای خیریه، گاهی کلیسا یا افراد سرشناس محلی درساختن این درمانگاهها کمک مالی می کردند. دولت کلمبیا به محض اتمام ساختمان درمانگاهی پزشک،پرستار و وسایل پزشکی به آن نقطه‌می‌فرستاد. دکتر«کوپ» و«میلتن‌درکسلر» مشاور امور ساختمانی، به‌مردم می‌آموختند که چگونه نقشه‌ها را بخوانند، چگونه لوله کشی کنند و چگونه درمانگاهها‌را بسازند. دکتر کوپ تا شروع به کار درمانگاه، درساختمان آن نظارت می کرد.

این مراکز بهداشتی‌داوطلبانه ساخته و اداره می‌شد. مثلا پس از اینکه مردم سرخپوست محلی تقاضای ساختن درمانگاهی کردند، دکتر کوپ و «درکسلر» به کمک آمدند تا ساختمان درمانگاه شروع شود. مردم نیز درساختمان کمک کردند و دولت کلمبیا برای آن پزشک وپرستار فرستاد. پس از مدتی مردم محله برآن شدند که نام محلهٔ خود را «باریو کندی[19]»بگذارند. «پرزیدنت‌لراس کامارگو»رئیس جمهوری کلمبیااین فکر را تشویق کرد. و این مرکز بهداشتی هنوزبخوبی کار می کند.تمام این مراکز بخوبی کار می کنند. مردمی که هرگز پزشکی ندیده بودند، اکنون از مراقبتهای پزشکی برخوردارند. آنان برای این مراقبت پولی نمی‌پردازند یا هر چه که بتوانند می‌بردازند. و عجیب است که همیشه چیزی حتی اگر شده مرغی با خود می‌آورند.

اما از این مراکزدیگرساخته نخواهد شد. «اتحاد برای‌پیشرفت» سیاست تازه‌ای در پیش‌گرفت. از اول ژانویهٔ ۱۹۶۳ خدمات بهداشتی‌ما ادامه نیافت. از آن پس‌ما برای ساختن بیمارستانها وام دادیم. دیگر کمک بلاعوض درکار نبود.

هزاران کلمبیائی‌نامه‌نوشتندوتقاضا کردند که«به‌این خدمت‌ادامه‌دهیم.»

19. Barrio Kennedy

www.ketabha.org

«پرزیدنت لراس کامارگو» شخصاً درخواست کرد که این خدمت ادامه یابد. اما بی‌فایده بود. یکی از کارمندان سفارت ایالات متحد در کلمبیا می‌گفت: «ما خدمات بهداشتی را به اعطای وام بدل کرده‌ایم.» دیگری چنین افزود: «خدا می‌داند که من با وام دادن جهت ساختمان بیمارستان مخالف نیستم، بلکه به‌عکس معتقدم اگر نمی‌توانیم بیمارستانها را بلاعوض به‌آنان بدهیم، پس چه بهتر که وام بدهیم تا خودشان بیمارستان بسازند. اما چرا از ادامهٔ خدمات بهداشتی خودداری کردیم؟ من که سر در نمی‌آورم. شاید این مراکز بهداشتی چندان چشمگیر یا خیلی جدید وزیبا نیستند، اما هر چه هستند کار می‌کنند.»

پیش از آنکه معلوم شود این طرح دیگر ادامه نخواهد یافت، در کتابچه‌ای که سفارت ایالات متحد در کلمبیا منتشر کرد از این طرح چنین یاد شده بود: «این طرح نشان می‌دهد که دولت کلمبیا و ایالات متحد به کسانی که مایل به خودیاری هستند علاقه‌مندند...»

واقعاً که.

www.ketabha.org

۲۴

ملاحظات سیاسی

اجتماع وزرای خارجهٔ دول نیمکره که از ۲۲ تا ۳۱ ژانویهٔ ۱۹۶۲ در «پونتادل‌استه»، اوروگوئه برگزارشدوبه‌نام کنفرانس دوم «پونتادل‌استه» مشهور گشت، از نظر فنی ارتباطی با طرح «اتحاد برای پیشرفت» نداشت. شورای سازمان کشورهای امریکا در ٤ دسامبر ۱۹۶۱ برای رسیدگی به‌مسائل مذکور در «موافقتنامهٔ کمک متقابل بین کشورهای امریکائی» تقاضای تشکیل این کنفرانس را کرده بود. بیست ویک وزیرخارجه با یکدیگر ملاقات کردند تا «خطرمداخلهٔ قدرتهای خارجی در امور کشورهای قارهٔ امریکا به‌منظور رخنه در اتحاد این کشورها را، موردمطالعه قرار دهند و درمورد به‌خطر افتادن صلح ونیزاستقلال سیاسی کشورهای امریکائی در اثر این مداخله به‌بحث بپردازند.»

تاآنجا که به «اتحاد کشورهای امریکائی» مربوط می‌شود همانطورکه تاکنون به‌وضوح دیده‌ایم حکومت کوبا در اتحاد کشورهای امریکای لاتین وایالات متحد رخنهٔ بزرگی ایجاد کرده‌است. بنابر مفاد «اساسنامه» این اجتماع بی‌شک موجه بود. اما وزرای خارجهٔ کشورهای شرکت کننده حق نداشتند مسائل مربوط به «اتحاد برای پیشرفت» را در این کنفرانس مطرح کنند.

با اینهمه از آنجا که «اتحاد برای پیشرفت» به منزلهٔ سلاح سیاسی است تا با آن به‌مبارزه با جاذبهٔ کاسترو در امریکای لاتین بپردازیم، غیرممکن بود که به‌درخواست سازمان کشورهای امریکائی فقط به‌مسائل اشاره شده در اساسنامهٔ سازمان، بپردازیم. بنابراین «اتحاد برای‌پیشرفت» در پشت صحنه به صورت وسیله‌ای درآمد که بر وقایع مطرح در جلسات تأثیر مستقیم داشت. حتی وزرای خارجه موافقت کردند (بیست کشور موافق و کوبا مخالف) که طبق‌مادهٔ

www.ketabha.org

ه قطعنامه امیدواری و وفاداری مجددخود را به«اتحاد برای‌پیشرفت» تأیید کنند. روز دوم فوریهٔ ۱۹۶۲ «دین راسک» وزیر امورخارجه ایالات متحد در گزارش خود پیراموِن این کنفرانس چنین گفت:

«وزرای خارجه به‌اتفاق براین عقیده بودند که‌نبرد با کمونیسم در این نیمکره نباید فقط به‌مبارزه با کسانی محدود شود که قصد واژگون کردن دولتها را دارند، بلکه باید اقدامات دیگری از قبیل توسعه واصلاحات اقتصادی، اجتماعی، سیاسی را نیز شامل بشود تا بتوان به‌امیدهای مردم جامه عمل پوشانید. دولتهای امریکائی در چنین محیط حسن‌تفاهمی خود را بار دیگر در برابر هدفهای بزرگ وسازندهٔ «اتحاد برای پیشرفت» متعهد ساختند.»

دین راسک درنطق دوم‌فوریهٔ خودگفت: «دلیل‌عمدهٔ تشکیل کنفرانس نطق مشهور کاسترو با عنوان «من‌مارکسیست—لنینیست هستم» بود که دراول دسامبر ۱۹۶۱ ایراد شد وثابت کرد که این نیمکره با خطر توطئه کمونیسم روبرو است. درحقیقت نطق‌مارکسیست‌لنینیستی کاسترو مه‌تها پس‌از آن ایراد شد که نیروهائی در پشت پرده درصدد تشکیل این کنفرانس بودند.»

فشار برای تشکیل کنفرانس‌از هنگامی آغاز شد که دولت کلمبیا رسماً، اما به‌پیشنهاد ایالات متحد،درخواست بحث پیراموِن حفاظت از نیمکره را کرد. ایالات‌متحد امیدوار بود که تمام ملتهای این نیمکره روابط بازرگانی واحتمالا سیاسی خود را با کوبا قطع کنند. چنین هدفی بر دو فرض استوار بود: ۱)اینکه‌اقتصاد کوباتنهااز راه بازرگانی‌با کشورهای کمونیست‌نمی‌تواند پا برجا بماند، و۲) اینکه جنبشهای چپ‌گرای انقلابی درکشورهای امریکای لاتین بدون وجود سفارت کوبا وبدون امکان دریافت پول، راهنمائی وحتی دعوت به‌کوبا[1] تا حدی ضعیف می‌شدند. منظور امریکا محاصرهٔ کوبا بود.

---

۱. تا سپتامبر ۱۹۶۲ تقریباً ۱۰۰،۰۰۰ نفرغیر کمونیست ازکشورهای امریکای لاتین به‌کوبا دعوت شده بودند تا ثمرهٔ انقلاب را به چشم ببینند. در مقابل هرنفر که با خاطرهٔ بد از این دیدار بازگشته بود، یکی‌نفر درکوبامانده بودتا به انقلاب کوبا خدمت‌کند، و ده‌نفرنیز به‌عنوان هوادارانی مشتاق ازاین سفر بازگشته بودند. برای مثال «آریل‌کولازو» نمایندهٔ حزب دست‌راستی‌بلانکو ←

www.ketabha.org

چنانکه دین راسک در یکی از مصاحبه‌های مطبوعاتی خود در فواصل جلسات کنفرانس پونتادل‌استه گفت امید می‌رفت که متحدان ما در «ناتو» نیز به‌این طرح بپیوندند.

برای رسیدن به‌این هدف دست به‌مبارزهٔ همه جانبه‌ای علیه کوبا زدیم. نه‌تنها به‌همدستی کوبا با کشورهای کمونیست (که‌حقیقتی است)، واعدامهای فراوان در این کشور (که این نیز حقیقتی است) حمله کردیم، بلکه‌گفتیم انقلاب کاسترو در حقیقت چیزی جز تهاجم روسیه وتجاوز مسلحانهٔ آن نیست، که این وارونه نشان دادن تعمدی حقیقت بود. «آدولف‌برل» مشاور کندی در امور امریکای لاتین در ۲۳ نوامبر ۱۹۶۱ در مجلهٔ «رپورتر» تجاوز مسلحانه را چنین تعریف کرد: «شورش وبقدرت رسیدن شورشیان داخلی، به‌وسیلهٔ نیروهای خارجی متشکل، مسلح یا تحریک شده باشند.» وی سپس بی‌پروا نوشت: «دقیقاً چنین تجاوز مسلحانه‌ای است که به‌وسیلهٔ عملیات روسها درکوبا صورت‌گرفته است.» «برل» که از این همه قلب حقیقت راضی‌نشده بود

→

در پارلمان اوروگوئه که تاقبل‌از سفرش به‌کوبا فقط به «سابقهٔ درخشان سیاسی» خود علاقه‌مند بود، پس‌از بازگشت از این سفر با رهاکردن حزب خود، سابقهٔ سیاسی خود را تباه‌کرد تا جنبشی انقلابی، وطرفدارکوبا در اوروگوئه بوجودآورد. او هرروز دربارهٔ این انقلاب سخن می‌گوید. نمونهٔ‌دیگر «اگوستین رودریگوزآرایا» نمایندهٔ حزب محافظه‌کار رادیکال درپارلمان آرژانتین‌است که پس‌از بازگشت ازکوبا همچنان محافظه‌کار باقی مانده اما علناً گفت «آنچه درکوبا انجام شده است مرا تحت تأثیرقرارداده». نمونهٔ دیگر «جانیوکوادروس» است‌که پیش‌از انتخاب شدن‌برای بازدید ازکوبا گفت: امیدوار است برزیل‌همان کاری را بکندکه کوبا کرده‌است منتهااز راههای دمکراتیك. نمونه‌های فراوانی را می‌توان در پرو دید. در این‌کشورگروه‌کثیری از اصلاح طلبان اجتماعی و ضدکمونیست تبدیل به طرفداران‌سرسخت‌کاسترو شدند. در مکزیك، نمایندگان، ژنرال کاردناس، نویسندگان، و رهبران‌کارگری غیرکمونیست به صف طرفداران کاسترو پیوستند، و به‌همین طریق در هرکشور دیگر. (تغییرشکلی اینچنین در طرز فکر افراد بودکه باعث شد حکومت «دمکراتیك» ژنرال «پرادو» در پرو مسافرت آزادانهٔ اتباعش‌را به‌کوبا غیرقانونی اعلام‌کند وکسانی راکه به کشوری بجزکشورهای نام برده درتقاضای گذرنامهٔ‌شان سفرکنند به زندان اندازد).

www.ketabha.org

در مقالهٔ خود کوبا را متهم کرد که می کوشد «طبق اسناد غیرقابل انکار چنین انقلابهائی را به کشورهای دیگر از جمله اکوادور، پرو وآرژانتین نیز صادر کند.»

شاید کوبا کوشیده باشد که در این کشورها انقلاب کند، آیا ما باید برای اثبات آن هر راست ودروغی را سرهم کنیم؟ دراین مورد اسناد «غیرقابل انکار»ی که «آدلف‌برل» به‌آنها اشاره می کند همه‌ساختگی بودند. کافی است به‌دونامه که‌در «رپورتر» (٤ ژانویهٔ ١٩٦٢) چاپ شده است اشاره کنیم تاحقایق روشنتر شود:

نامه‌از«بریان بی‌مک‌درموت»—نیویورک.(باید به‌آقای«برل»خاطرنشان کرد که درسالهای دههٔ ١٩٥٠ ازسواحل یا پایگاههای هوائی روسیه نبود که قایقها وهواپیماهای پر از سلاح به کوبا می‌رفتند تا انقلابی راکه آقای «برل»با برچسب متشکل‌شده،مسلح شده‌وتحریک‌شده—ازطرف‌روسها — مشخص کرده است، براه اندازند، بلکه این سلاحها از سواحل فلوریدا به کوبا حمل می‌شدند.و نیز ایالات‌متحد امریکا مبالغ قابل‌توجهی پول وهمچنین از طریق مطبوعات پشتیبانی معنوی برای انقلابیون کوبا فراهم کرد. علاوه بر این تا همین اواخر، دولتهای کمونیستی جهان هیچ نوع کمکی‌به کاسترو نکردند —نکته‌ای است که آقای«برل»خود به‌آن اشاره کرده است.آخرین‌نکته اینکه تا اواخر سال ١٩٦٠، پس از خودداری شرکتهای نفتی امریکائی از تصفیهٔ‌نفت کوبا (که از روسیه خریده بود) وقطع هر نوع کمک ایالات‌متحد به کوبا و خودداری از خرید سهمیه شکر کوبا، این دولت از روسیه تقاضای کمک اقتصادی نکرده بود.)

نامه‌از—«سی.فرانک‌گلاس»—لوس‌آنجلس. (وزیرامورخارجهٔ کوبابه‌این نکته اشاره کرد که امضاها، شماره و نحوهٔ تهیه اسناد آشکارا نشان می‌دهد که این اسناد جعلی‌اند. او به‌دولت آرژانتین پیشنهاد کرد که‌دفاتر رسمی کوبا را مورد بازدید قرار دهد تا دروغ بودن این اسناد ثابت‌شود. شایدآقای «برل» اطمینان دارد که انکارکوبا بی‌ارزش است. اما او مطمئناً می‌داند که دولت آرژانتین نیز صحت ادعای کوبا را تأیید کرد وطی بیانیه‌ای رسمی جعلی بودن اسناد را اعلام داشت.)

www.ketabha.org

از آنجا که آقای «برل» هنوز به‌عنوان یکی از کارشناسان طراز اول ایالات متحد در امور امریکای لاتین بشمار می‌رود یک نکته دیگر نیز باید دربارهٔ او روشن شود. اوگفت: «کمونیستهای امریکای لاتین منظماً از دیکتاتورها حمایت کرده‌اند.» که این ادعای درستی است (همانطور که ما نیز از دیکتاتورها حمایت کرده‌ایم.) اما برای اثبات این نکته آقای «برل» چنین نوشت: «امریکوگیولیدی[2] رهبر کمونیستهای آرژانتین پرون را فردی فاشیست می‌شناخت. کمونیستها باید با فاشیستها مخالفت کنند. «گیولیدی» نیز بر آن شد که چنین کند. بلافاصله «ژاک‌دوکلو[3]» که در آن زمان رهبری عملیات کمونیستی در امریکای لاتین را بعهده داشت به‌او دستور داد که از این کار چشم بپوشد. من تصادفاً مکاتبات آنها را دیدم.» اولا، پرون فاشیست نبود (و ما هم در زمان آیزنهاور از او حمایت می‌کردیم،) اما فرض کنیم که چنین باشد، ثانیاً آیا آقای «برل» چنین مکاتبات مهمی را در سطل آشغال یافته یا مورد اعتماد «ژاک‌دوکلو» بوده است؟ اما فرض کنیم که او رابط بخصوصی دارد که به‌نحوی می‌تواند چنین مکاتباتی را ببیند. ثالثاً، «امریکوگیولیدی» رهبر سوسیالیستهای میانه‌رو طرفدار ایالات متحد است وهمیشه نیز چنین بوده است. برادر او «رودولفو» یکی از رهبران کمونیستهاست. آیا می‌شود فرض کرد که چنین اشتباهی از روی سهو شده‌باشد؟ یا باید فرض کرد که سراسر این مقاله برای کوبیدن کوبا سرهم بندی شده است؟ اگر چنین است چرا؟ آیا ما طرح حمله دیگری را به کوبا در سر داشتیم؟

این تبلیغات، این فشارها، و این زد وبندهای پشت‌پرده نتوانست همهٔ کشورهای امریکای لاتین را متقاعد کند. سازمان کشورهای امریکائی نتوانست به‌اتفاق آراء تشکیل کنفرانس دوم بونتادل استه را تقاضا بکند، (بدون در نظرگرفتن کوبا)، شش کشور حاضر نشدند از ما پیروی کنند. مکزیک رأی مخالف داد، و آرژانتین، بولیوی، برزیل، شیلی و اکوادور رأی ممتنع دادند. با این‌حال دوسوم آرای لازم (۱۴ رأی در مقابل ۲۱ رأی) بدست آمد، وقرارشد کنفرانس تشکیل شود. وبلافاصله مشکلات شروع شد.

هیچ کشوری حاضرنبود کنفرانس در خاک آن تشکیل شود —تا اینکه

2. Americo Ghiolidi 3. Jacques Duclos

www.ketabha.org

اوروگوئه محل «پونتادل‌استه» را که فاقدمحله های کارگری، زاغه ها، بیکاری و اشکالات احتمالی دیگری بود پیشنهاد کرد. اشکال مهمتراین بود که کشورهای امریکای‌لاتین را وا دارند که رأی به‌محاصرهٔ‌اقتصادی وقطع رابطه سیاسی با کوبا دهند. پس از ملاقاتهای فراوان سیاستمداران ،تلفنهای فراوان از راه دور و چانه زدنهای‌محرمانه‌معلوم‌شد که‌بیش ازچهارده کشور،ازما پیروی‌نخواهند کرد- وشاید چهارده کشور را هم نتوانیم وادار کنیم که چنین کنند. رأی‌اوروگوئه اهمیت زیادی داشت. نمایندهٔ این کشور در سازمان کشورهای امریکائی رأی به‌تشکیل کنفرانس داده بود. اما‌اعضای شورای دولتی‌اوروگوئه اعلام کردند که‌رأی این نماینده‌نوعی‌تخلف ازدستور بوده‌است. زیرا که به‌او دستور داده‌شده بود رأی ممتنع بدهد.

سرانجام جبههٔ جدید بر آن شد که از درخواست محاصرهٔ اقتصادی کوبا چشم بپوشد، اما این کار با طرح نقشهٔ سیاسی زیرکانه‌ای به‌انجام رسید. استراتژی ایالات‌متحدظاهرآبی‌نقص‌می‌نمود و وزارت امورخارجه‌اطمینان داشت که مشکلی پیش نخواهد آمد. امریکا بطور رسمی محاصرهٔ کامل را درخواست می کرد بعد، نمایندهٔ ایالات‌متحد یا یکی از طرفداران مطمئن آن، محاصرهٔ خفیف‌تری را پیشنهاد می کرد. بحث به این نحو ادامه می‌یافت. کشورهائی که طرفداران کاسترو در آنها نیرومندند علیه محاصرهٔ اقتصادی سخن می‌گفتند. محتوای سخن «عدم مداخله» می‌بود، شعاری‌چندان بیطرفانه که‌باب‌طبع دست- راستیهای شش کشور بود و در عین‌حال چندان قابل قبول که مورد رضایت دست چپیهای این شش کشور هم قرار می‌گرفت. پس از بحث وگفتگوهای پر سروصدا — برای اثبات «استقلال‌این شش کشور» برسر راه‌حل‌میانه‌ای توافق می‌شد، توافقی که به‌نظر نرمتر می‌آمد وعبارت بود از اخراج کوبا از سازمان کشورهای امریکائی و درضمن از اعضای این سازمان نمی‌خواست که با کوبا قطع رابطه سیاسی کنند. روابط بازرگانی نیز قطع نمی‌شد، اما در آن هنگام به‌این نتیجه رسیده بودیم که داد وستد بین همهٔ این کشورها و کوبا بقدری کم است که ارزش ناراحت شدن را ندارد (همهٔ بیست کشور فقط سالانه ۲۷،۰۰۰،۰۰۰ دلار با کوبا تجارت‌می کردند.) به‌علاوه‌طبق نقشهٔ «راه‌حل میانه»، پیش‌بینی شده بود که کمیتهٔ مخصوصی از سازمان کشورهای امریکائی امور

www.ketabha.org

بازرگانی کشورهای امریکای لاتین و کوبا را «زیرنظر» خواهد داشت.

دلایل دیگری نیز برای طرح این نقشه وجود داشت: ناگهان دریافتیم که درصورت قطع رابطهٔ همهٔ بیست کشور با کوبا، کاسترو بکلی از سایر کشورهای این نیمکره جدا می‌ماند، و ما نیزنمی‌توانستیم هیچ نوع ارتباطی با کوباداشته باشیم. پناهندگان وافراد زیرزمینی‌نمی‌توانستند از پناهنده شدن به‌سفارتخانه‌ها برای فرار ازکوبا استفاده کنند، وکارمندان سفارتخانه‌ها نیز نمی‌توانستند به‌جای چشم وگوش ما یا حتی به‌عنوان مأموران ما برای رساندن اسلحه، پول ودستورالعمل به‌مخالفان کاسترو مورد استفاده قرارگیرند.

همچنین متوجه شدیم که در صورت اخراج کوبا از سازمان کشورهای امریکائی اعضای دیگر این سازمان تعهدی برای دفاع از آن نخواهند داشت و ما با طرح تهاجمی یک جانبه، چند جانبه می‌توانیم به کوبا حمله کنیم و کاسترو را سرنگون سازیم و در این صورت، اخراج این کشور از سازمان تفاوت چندانی با قطع رابطهٔ سیاسی همه کشورها با آن نخواهند داشت. اما اگر اجازه می‌دادیم که چند کشور ارتباط خود را با کاسترو حفظ کنند هم به‌صرف نیروی کمتری دراین راه نیاز داشتیم‌و هم اینکه کاسترو چندان مظلوم جلوه نمی کرد. و بالاخره دریافتیم که برای محاصرهٔ کامل هرگز موفق به‌جلب بیست رأی موافق نمی‌شویم. اما قبول مجازاتی ملایمتر— به‌نظر ما — مورد موافقت همه قرار می‌گرفت .

این طرح بدون تردید دارای جاذبه‌هائی بود. در صورتی که این طرح به‌موفقیت می‌انجامید امکان داشت که یک قرن بعد، تاریخ به‌عنوان طرحی بسیار خوب از آن یاد کند. روزنامهٔ «نیوریپابلیک» نتیجه‌گیری کرد که ملل امریکای لاتین از این طرح قدردانی خواهند کرد.—این اشراتژی صورتی آنچنان تازه وپیچیده داشت که باعث تعجب وخوشحالی دولتهائی شد که در امریکای لاتین موقعیت سوق‌الجیشی مهمی داشتند وبطور محرمانه از آن مطلع شده بودند. نمایندگان امریکای لاتین می‌توانستند با پیشنهاد ایالات‌متحد مخالفت کنند و پس از بازگشت به‌میهن به‌خاطر ابراز تمایلات ناسیونالیستی درکنفرانس مورد استقبال مردم کشور خویش قرارگیرند، درحالی که ایالات متحد نیز به‌آنچه حقیقتاً می‌خواست می‌رسید.

www.ketabha.org

اکنون که به‌گذشته‌نظر می‌افکنیم، تمامی‌این طرح، تبلیغات وتلاشهای ما پیش از تشکیل کنفرانس (هیجانهای بیش‌ازحد«برل»)، کمیت — و ازنظر کندی— کیفیت‌اعضای هیأت‌نمایندگی‌ما که عبارت بودنداز: دین راسک[4]، وودوارد[5]، مورالس کاریون[6]، رستو[7]، گودوین، شلزینگر[8]، سناتور واین‌مورس[9]، سناتور هیکن‌لوپر[10]، و از نمایندگان مجلس‌آرمی ستد سلدن[11] وچسترمرو[12]، انسان را به‌این فکر می‌اندازد که نکند ما در صدد طرح حملهٔ دیگری به کوبا هستیم. اغلب ناظران سیاسی به این نتیجه رسیده‌اند که اگر این تهاجم صورت نگرفت علتش این بود که طرح ما به شکست انجامید. و دلیل شکست طرح آن بود که مهرهٔ مهمی که‌ما بر آن‌حساب‌می کردیم— کسی که ناتوان‌تر از آن بود که به‌قول خود عمل کند، و در عین حال دلیرتر از آن بود که از تهدید نظامیان کشور خود بهراسد— به‌ما خیانت کرد. این مهره‌فروندیزی، رئیس جمهوری آرژانتین بود که در ۲۴ دسامبر ۱۹۶۱ در«پالم‌بیچ»به«کندی»قول داده بود که شش کشور دیگر را نیز به‌پشتیبانی از طرح راضی کند.

فروندیزی می‌دانست در صورتی که نمایندهٔ آرژانتین علیه طرح اخراج کوبا رأی دهد او با کودتای نظامیان رئیرو خواهد شد. از طرفی می‌دانست که اگر برزیل تنها کشوری باشد که از رأی دادن به‌این طرح خودداری کند، موقعیت او در امریکای لاتین سخت متزلزل خواهد شد و بنابراین ناامیدانه

4. Rusk 5. Woodward 6. Morales Carion 7. Rostow
8. Schlesinger 9. Wayne Morse 10. Hickenlooper
11. Armistead Selden

۱۲. Chester Merrow کاملاً آشکار بود که چهار نفر اعضای کنگره عضو هیأت نمایندگی در آن زمان به‌جزئیات نقشهٔ ما وارد نبودند ظاهراً این‌دیپلماتها بجزدرچند مورد که‌سخنانی ضد و نقیض گفتند فقط در راهروها وسالنهای کنفرانس حاضر می‌شدند و به خبرنگاران می گفتند که «صددرصد دربارهٔ چیزی با یکدیگر توافق داشتند»، این مطلب را «جان کراسبی» خبرنگار هرالدتریبون در این روزنامه منعکس کرد. به‌قول یکی‌از خبرنگاران آسوشیتدپرس حضور این چهار نمایندهٔ عضو کنگرهٔ امریکافقط به این منظور بود که «شبح افکارعمومی» امریکا در کنفرانس نشان داده شود، و اهمیت فوق‌العادهٔ افکارعمومی مردم ایالات متحد به شرکت‌کنندگان در کنفرانس نمایانده شود. همهٔ این کسان در کنفرانس چنان سخن می‌گفتند که بتوانند از آن در حوزهٔ انتخابی خود بهره‌مند شوند.

www.ketabha.org

کوشید تا شاید «گولارت» را به پشتیبانی از ایالات‌متحد قانع کند.

«گولارت» نمی‌توانست پشتیبانی چپ‌گرایان برزیل را از دست بدهد. او که در موقعیتی متزلزل قرار داشت و هنوز نظارت کامل بر ارتش را در دست نداشت و بسیاری از نمایندگان کنگرهٔ برزیل با او مخالف بودند، تنها نقطهٔ اتکایش محبوبیتی بود که بین مردم برزیل داشت. گولارت بدون این محبوبیت حتی نمی‌توانست یک روز در رأس قدرت بماند. و مردم برزیل که اغلب طرفدار کاسترو بودند از رأی ممتنع برزیل طرفداری می‌کردند. به‌این ترتیب گولارت تسلیم نشد.

بعدها معلوم شد که مکزیک نیز خیال تسلیم شدن نداشت. نه‌تنها افکار عمومی مخالف اخراج کوبا نبود (در حقیقت افکار عمومی در مکزیک مخالف هر نوع اقدامی علیه کاسترو بود)، بلکه ژنرال کاردناس، سرشناس‌ترین ومحبوب‌ترین مکزیکی، علناً به‌دولت هشدار داده بود که به فشار ایالات‌متحد تسلیم نشود، حتی اگر لازم باشد که مکزیک در این مبارزه تنها بماند.

بولیوی نیز نمی‌توانست با امریکا موافقت کند. خود «پازاستنسورو» را می‌شد «به‌نحوی راضی کرد». اما مبارزان مسلح «نهضت انقلابیون ملی» تحت رهبری طرفداران کاسترو بودند، ورأی «پازاستنسورو» علیه کوبا ممکن بود به‌شورش آنان بینجامد. چنین شورشی وضع را در بولیوی دگرگون می‌کرد خاصه به‌هنگامی که معاون رئیس‌جمهوری بولیوی «خوان‌لچین» که مرد جاه‌طلبی بود از این وضع کمال استفاده را می‌برد. به‌این ترتیب «پازاستنسورو» به‌نمایندهٔ بولیوی دستور داد رأی ممتنع بدهد.

در اکوادور «آروسمنا» بر کشوری تقسیم شده حکومت می‌کرد، مردم طرفدار کاسترو بودند در حالی که ارتش مخالف او بود. اما ارتش به‌تازگی دست به کودتا زده بود و هنوز چندان نیرومند نشده بود که بتواند درصورت بروزشورشی دیگرآن را سرکوب کند. (ارتش پس از اینکه بقدر کافی نیرومندشد، به «آروسمنا» اتمام حجت کرد که با کوبا قطع رابطه کند، اما دیگر دیر شده بود و کنفرانس به‌پایان رسیده بود.)

اما دربارهٔ محافظه کارانی که در شیلی حکومت می‌کردند باید گفت برای آنان اخراج کوبا از سازمان کشورهای امریکائی همان‌قدر عملی بود که اعطای

www.ketabha.org

حق رأی به دهقانان بیسواد. در آن شرایط چپ‌گرایان شیلی بیشترین تعدادآرا را داشتند، و شایع بود (حتی این شایعات به‌گوش الساندری نیز رسیده بود) که بی‌تردید دولت قبل ازپایان دوره قانونی استعفا خواهد داد.«الساندری» در وضعی نبود که شتابی برای استعفا دادن داشته باشد.

به‌این‌ترتیب وقتی‌پنج کشور امریکای لاتین با«فروندیزی» همداستان نشدند، او که بااسکان کودتای‌نظامی‌یابی‌آبروئی‌در انظارسردم‌امریکای‌لاتین روبروبود، بایستی موقعیت خود را دوباره ارزیابی می کرد. مشاوران نظامیش را فراخواند وموقعیت را برای آنان‌توضیح داد و بر آن شد که فعلا با اخراج کوبا مخالفت کند اما در صورت لزوم بعدها با کوبا قطع رابطه کند و به این‌ترتیب به نمایندگانش دستور داد در برابر فشار ایالات‌متحد مقاومت کنند.

این فشار بیش از حد بود. کنفرانس در هتل «سان‌رافائل» کاخی اشرافی که دو میل از کازینوی محل اولین کنفرانس پونتادل‌استه فاصله داشت، تشکیل شده بود. هتل سان‌رافائل دارای تالار مخصوص برای قمار است، و در این تالار بود که هیأتهای نمایندگی به‌ایفای نقشهای کمدی خویش مشغول بودند. اما فشار مورد نظر در اتاقهای خصوصی،گهگاه در ویلاهای دور افتاده وحتی در اتومبیلها به‌این افراد وارد می‌آمد.

طولی نکشید که هیأت نمایندگی ما از برزیل قطع امید کرد. وزیر امور خارجه این کشور «سان‌تیاگو دانتاس» دربارهٔ «همزیستی مسالمت‌آمیز»، «عدم مداخله» و «ارادهٔ ملی» سخن می‌گفت‌و این سخنان را مکرراً و علناً بیش از آن بر زبان آورده بود که بتواند تصمیم خود را تغییر دهد. اما هنوز با ۱۹ رأی می‌توانستیم موفق شویم. بنابراین به کوشش ادامه دادیم.

«خوزه‌فلمان‌ولارد[13]» وزیر خارجهٔ بولیوی یک‌بارحرفهائی ناگفتنی‌را برزبان آورد. او در یک لحظه که‌شدت ناراحتی‌باعث شد رفتار سیاستمدارانه‌را فراموش کند، در برابر پنج یا شش خبرنگار (که خود من نیز جزو آنان بودم) منفجر شد وگفت: «معلوم نیست این یانکیها چه می‌گویند. آیا نمی‌توانند درک کنند که اگر بولیوی علیه آنان رأی می‌دهد دلیلش این است که چارهٔ دیگری ندارد. ما خوب می‌دانیم که چه اتفاقی برایمان خواهد افتاد. کارهمهٔ ما بدون

13. Joze Fellman Velarde

www.ketabha.org

کمک ایالات‌متحد تمام است. وی‌دانیم که ممکن است امریکا این کمکها را قطع کند. اما این بانکیها انتظار دارند چه کنیم، رأئی بدهیم که منجر به انقلابی دیگر بشود؟»

«میگوئل آنجل کارکانو[14]» نمایندهٔ آرژانتین پیرمردی پرچین‌وچروک، کله طاس واشراف‌زاده که در سالیان دراز خدمات دولتی‌اش ساخت وپاختهای فراوانی بچشم‌دیده بود، به کرات دیده شد که همراه یکی‌دو نفر از «دیپلمات‌های» ما به‌دفاتر و اتاقهای دور افتاده آمد و شد می کرد. یک‌بار که دیدمش از یکی‌از این جلسات خارج می‌شد متوقفش کردم و با ادب هرچه تمامتر کوشیدم وادارش کنم که بگوید در آن اتاق چه‌گذشته است. با تبسم خفیفی‌گفت: «فقط این را می‌گویم که من در مدت زندگیم هرگز در برابر این همه فشار قرار نگرفته بودم، و هرگز فکر نمی کردم که چنین بحثهائی نیز می‌توانند دیپلماسی نامیده شوند.»

شاید بزرگترین تکان را هائیتی، که رأی مسلمی بنظر می‌آمد، به ما داد. روز ۲۰ ژانویه «رنه‌چالمرز[15]» وزیرخارجهٔ هائیتی ناگهان به‌صحبت از «عدم‌مداخله» پرداخت و اینکه کشور او مدت زمانی است در مناقشات منطقهٔ کارائیب نقش بیطرفی بعهده دارد. گفت: «مردم هائیتی این جرأت را دارند که با چنین طرحی مخالفت ورزندو از جانبداری خودداری کنند.» پس‌از یک ساعت چنین‌نتیجه‌گیری کرد که «هائیتی پیشنهادهای‌مختلفی‌را که در مورد کوبا به‌این کنفرانس رسیده است مورد مطالعهٔ دقیق قرار خواهد داد، اما مایل است که به‌اتفاق سایر اعضای سازمان کشورهای امریکائی در جستجوی راهی مؤثر باشد تا شرایطی برای مذاکرات مفید با کوبا بر مبنای احترام متقابل، همزیستی مسالمت‌آمیز، و درچهارچوب سیاست ملی و انسان‌دوستانهٔ کمکهای ایالات‌متحد به کشورهای امریکای‌لاتین، فراهم شود.»

خبرنگاری بلند قد وموبور از خبرگزاری «تاس» که جلو من در قسمت مطبوعات نشسته بود به‌طرف یکی از روزنامه‌نگاران ماخم شد و با نکته سنجی و درحالی که بی‌اختیار تبسم می کرد گفت: «این هم رأی چهاردهم‌تان».

14. Miguel Angel Carcano
15. Rene Chalmors

www.ketabha.org

چند روز بعد این داستان — از قول یکی از نمایندگان هائیتی — به‌گوش همه‌رسید: یکی‌از«دیپلمات‌های» ما «چالمرز» رادرگوشه‌ای‌گیرآورد وتهدیدش کرد که همهٔ کمکهای ایالات متحد را به‌هائیتی قطع یا افزایش خواهد داد، وسپس پرسیده بود که بهای درخواستی هائیتی چقدر است؟ به‌او گفته شد، یک بیمارستان ۱،۵۰۰ تخت‌خوابی، یک فرودگاه، یک جاده تا فرودگاه، و ۱۵،۰۰۰،۰۰۰ دلار. می‌گویند که این بها مورد موافقت دیپلمات ما قرار گرفت. بعدها گفته شد که یکی دیگر ازدیپلماتهای ما در جواب این‌سؤال که رأی هائیتی‌برای ماچند تمام شد، گفته بود«خیلی‌ارزانتر ازآنچه انتظار داشتیم.»

راست یا دروغ، چنین داستانی ممکن است اتفاق افتاده باشد. هائیتی به‌نفع ما رأی داد و بعدها شرکت هواپیمائی «پان امریکن» اعلام کرد که فرودگاهی در هائیتی خواهد ساخت. در هر حال حیثیت ما به‌نحو ناهنجاری لکه‌دار شد. یکی‌از روزنامه‌نگاران ایالات‌متحد در این مورد نوشت:«باوجودی که اقتصاد هائیتی وابسته به کمکهای ایالات متحد است، حکومت خودکامه (دووالیه)، با افزایشی که در مقدار کمکهای «اتحاد برای پیشرفت» درخواست کرد و رأئی را که«دین راسک» آنهمه‌به‌آن نیاز داشت در اختیارش گذاشت، توانست ایالات‌متحدرا در چشم مردم امریکای لاتین سرافکنده کند.»

درکنفرانس پونتادل‌استه هیچ کدام از نطقها به‌این منظور ایراد نشد که تأثیری در رأی دیگران داشته باشد. سرنوشت رأیها پشت درهای بسته تعیین شده بود. اما همهٔ نطقها به‌این منظور ایراد می‌شد که در مردم تأثیر بگذارد و یکی از این نطقها که به وسیلهٔ «اسوالدو دورتیکوس تورادو[16]» رئیس جمهوری و وزیر خارجهٔ (موقتی) کوبا ایراد شد، بخصوص بسیار مؤثر بود. نطق او که فوق العاده احساساتی، آتشین وخشم آلود بود به مدت سه ساعت همهٔ شنوندگانش را مجذوب کرد (بنظر می‌رسد که انگلوساکسونها نمی‌توانند بیش از یک‌ساعت نطق کنند). «دورتیکوس» که بدون نوشته سخن می‌گفت وبجز برای خواندن آمار وارقام به‌نوشته‌هایش رجوع نمی‌کرد مسلماً می‌دانست که بیشتر مردم اوروگوئه به‌رادیوهای خود

16. Osvaldo Dorticos Torrado

www.ketabha.org

گوش می‌دهند. به‌این ترتیب او همهٔ آنچه انقلاب کوبا برای مردم کوبا انجام داده بود، به‌آنان گفت. «دورتیکوس» همچنین می‌دانست که سخنانش صدها بار بچاپ خواهد رسید (در بعضی نقاط بطور قانونی و در بعضی جاها بطور غیرقانونی) و در سراسر امریکای لاتین منتشر خواهد شد. من فی‌الواقع چند ماه بعد، حتی در نیکاراگوئه نسخه‌ای از نطق او را لزد یک حسابدار دیدم.

دورتیکوس به‌نقاط ضعف ما حمله کرد. بخصوص یکی از اظهارنظرهای او به‌علت حضور تعداد زیادی خبرنگار، بسیار زیرکانه بود. از نظر ما این قسمت واقعاً مشغول کننده بود، اما از نظر مردم امریکای لاتین، که روی‌سخن با آنها بود، این اظهارنظر به‌اعتبار همهٔ ما لطمه زد. این اظهارنظر دربارهٔ خبری بود که همان روزها از ونزوئلا رسیده بود وحاکی از آن بود که در شورشی روزنامه‌های مخالف دولت در کاراکاس ، مورد حملهٔ نیروهای دولتی قرار گرفته بودند، وسایل وماشین‌آلات آنان خرد شده بود وپلیس همهٔ این روزنامه‌ها را توقیف کرده‌بود. «دورتیکوس» که‌نسخه‌ای از یک تلگرام را که معلوم بود یکی ازهواداران کوبا در تلگرافخانه برای‌او فرستاده بود دردست داشت، گفت: «یکی از روزنامه نگاران ایالات‌متحد که به کار دیگری هم مشغول است — البته نه کار حرفه‌ای — وگمان می کنم در این لحظه به‌سخنان من گوش می‌دهد، یعنی آقای «ژول‌دوبوا[17]» این تلگرام‌را چند روزپیش به‌نیویورک فرستاده است، این تلگرام ترجمه شده است، ونسخه‌ای از آن در اختیار همهٔ آقایان قرار خواهد گرفت. متن تلگرام از این قرار است: «بدیهی است که هیچ جمله‌ای که حاوی خبر تعطیل روزنامه‌ها از طرف بتانکورت در کاراکاس باشد، نباید چاپ شود.» این آن آزادی مطبوعاتی است که از طرف قهرمانان آزادی مطبوعات در ایالات متحد، اعمال می‌شود.»

دوبوا که به‌گفتهٔ دورتیکوس در کنفرانس حضور داشت، نمایندهٔ شیکاگو تریبون بود. اما در همان زمان ریاست کمیتهٔ آزادی مطبوعات در اتحادیهٔ روزنامه‌نگاران‌امریکائی رانیز بعهده‌داشت، و اکنون نیز همین‌سمت‌را دارد[18].

---

17. Jules Dubios

۱۸. آقای «دوبوا» که نسخه‌ای از این کتاب را قبل از انتشار دیده بود ←

www.ketabha.org

دورتیکوس در نطق خود ضربهٔ حساس را وقتی وارد آورد که گفت:

«وزیران امور خارجه می‌دانند؛ رأی دهندگان به تشکیل این کنفرانس وآنانکه از آن پشتیبانی کردند می‌دانند؛ پیشنهاد کنندهٔ تشکیل کنفرانس می‌داند وهمچنین آن وزیران خارجه‌ای که در مورد تشکیل این کنفرانس رأی ممتنع یا مخالف دادند، می‌دانند. بعضی ممکن است نتوانند آشکارا بگویند اما مکرراً در خلوت می‌گویند که این کنفرانس به‌این خاطر تشکیل‌شد تا اوضاع واحوال مناسبی در این نیمکره بوجود آورد تاتهاجم مسلحانهٔ‌جدیدی‌علیه کشور من صورت‌گیرد، و به‌این دلیل است که من آن را محکوم می کنم. می‌دانم که گفته های من تکذیب خواهد شد. آقایان! لطفاً به‌خاطر بیاورید، هنگامی که پیش از واقعهٔ خلیج خوکها ما اعلام کردیم که میهن‌مان به‌وسیلهٔ نیروهای مسلح شده از طرف ایالات‌متحد مورد تجاوز قرار خواهدگرفت، گفته های ما تکذیب شد وتاریخ نشان داد که ما درگفته های خود صادق بودیم.»

با این حال این نطق هیچ یک از آرا را تغییر نداد و منظور هم این نبود. شش کشور بزرگ، که نمایندهٔ ۷۵ درصد از مساحت امریکای لاتین و ۱۴۰ میلیون‌از ۲۰۰ میلیون‌نفر جمعیت این قاره بودند، رأی ممتنع دادند. کوبا رأی مخالف داد. ایالات متحد و پیروان آن رأی موافق دادند. کوبا از سازمان کشورهای امریکائی اخراج شد.

به‌علت عدم اتفاق آرا تهاجم مورد نظر ما، (اگر واقعاً چنین طرحی در بین بود) منتفی شد. این برای کوبا یک پیروزی موقتی بود. «جان کراسبی[19]» کنفرانس را بطور خلاصه چنین ارزیابی کرد:

→

متن کامل ودقیق تلگرام خود را به‌این شرح در اختیار من گذاشت، (شدیداً توصیه می‌شود که هیچ جمله و اشاره‌ای به تعطیل روزنامه‌ها درکاراکاس درآن روزنامه منتشر نشود، زیرا این روزنامه‌ها علناً تحریک به انقلاب کمونیستی می کردند. با سلام) ظاهراً بنابر تعریف آقای «دوبوا» از آزادی مطبوعات، نه‌تنها می‌شود روزنامه‌هائی راکه فکرمی کند کمونیست هستند تعطیل کرد، بلکه روزنامه‌های غیر کمونیست نیزنباید اخبار مربوط به تعطیل این روزنامه‌ها را منتشر کنند.

19. John Crosby

www.ketabha.org

«نمایندگان کنگرهٔ ایالات‌متحد، از مذاکره‌کنندگانی نبودند که در چانه‌زدنهای سخت‌شرکت‌داشتند بااین‌حال آنان با گیرآوردن نمایندگان بینوای کشورهای امریکای‌لاتین وبه‌قول‌خودشان:«اعلام نقطه‌نظرهای مابه‌آنان»مفید واقع شدند. اگربتوان‌گفت که‌مفید واقع شدن کلمهٔ‌درستی در این مورد است. نقطه‌نظرهای ما خیلی ساده بود: اگر با ما نباشید پس مخالف مائید. اگر مخالف ما باشید کنگره هنگام طرح لوایح کمکهای خارجی درمورد کشورتان با سردی رفتارخواهد کرد... پس از نطق دین راسک نشانه‌های خفیفی از ابراز احساسات دیده شد. یکی از خبرنگاران آهسته به‌من گفت:«لحظهٔ چندان خوبی برای ما نیست.»

اگر بتوان‌گفت که به‌هدفهای خود رسیده‌ایم‌بایدگفت که تنها باسخت‌ترین برخوردها که یادآور روزگاران جنگ تن به‌تن است، توانسته‌ایم به‌این هدفها برسیم، اتحاد برای پیشرفت همان دیپلماسی دلار است که به‌نوع جدیدی ظهور کرده است.»

www.ketabha.org

بخش ششم

بازرگانی آزاد
در برابر انتخاب آزاد

www.ketabha.org

۲۵ دلارها و احساس

تاکنون سخنان بسیاری، مستقیم یا غیرمستقیم، دربارهٔ اثر نامطلوب «صنایع خصوصی» در امریکای لاتین گفته شده است بنابراین اکنون وقت آن رسیده که در این باره به‌تفصیل بیشتر نوشته شود.

سر آن ندارم که ارزشهای نهائی سرمایه‌داری یا سوسیالیسم را ارزیابی کنم. اما در این مورد به‌اصرار می‌گویم که‌گرچه ممکن است سرمایه‌داری بهترین راه برای پیشبرد کشوری کاملا توسعه یافته در رقابتهای جهانی باشد — آلمان غربی بهترین مثال در این مورد است — ولی در کشورهای توسعه نیافته که می‌بایست قرنها عقب‌ماندگی را درظرف چند دهه یا چندسال جبران کنند، سرمایه‌داری لجام‌گسیخته کاری از پیش نخواهد برد.

دلیل آن ساده است. درسطح بین‌المللی، سرمایه‌داری بر مبنای تراستها یا گروههائی بنا می‌شود که دارائیهای گونه‌گونشان در نقاط مختلف جهان وبه منظور تکمیل یکدیگر، نه رقابت با یکدیگر، بوجود آمده است. معادن کاتانگا از آن رو رونق دارند که به‌منافع راکفلر درکارخانه‌هائی که در ایالات‌متحد بنا کرده است، بیفزایند. به‌سود راکفلر است که همیشه کاتانگارا در وضعی نگاه دارد که مجبور به‌صدور مواد خام باشد — نه‌اینکه صنایع داخلی کاتانگا را توسعه دهد تا احتمالا در بازار جهانی با فراورده‌های راکفلر رقابت کنند.

پس از توسعهٔ کامل یک ملت، تمرکز عظیم ثروت در دست تنی‌چند ممکن است از نظر اخلاقی چندان‌عادلانه‌نباشد، اما لزوماً پیشرفت اجتماعی را متوقف نخواهد کرد. تراستها می‌توانند در تصمیمات مجالس قانونگذاری بطور غیرمستقیم اثر بگذارند، هزینه‌های انتخابات را تأمین کنند، روزنامه‌ها و

www.ketabha.org

رادیوها را بخرند تا از نامزدهای آنان حمایت کنند. تردیدی نیست که، بنابه نوشتهٔ کتاب «انتخاب رئیس جمهور[1]» اثر «ت. ه. وایت[2]» در سال ۱۹۶۰، سرمایه‌های عظیم می‌توانند نامزدهای مورد علاقهٔ خود را به‌مقامات موردنظر برسانند. اما برای پیروزی دائمی تنها داشتن پول زیاد کافی نیست. در کشوری توسعه‌یافته همیشه می‌توان مبالغ اندکی پول یافت که با افزودن آن به یکدیگر صدای نامزد بخصوصی را به‌گوش دیگران رسانید. وقتی این صدا به‌گوش مردم رسید آن وقت مردم در وضع بهتری قرار خواهند داشت تا بدون توجه به‌صلاح تراستها، خودشان تصمیم بگیرند. مثلا در سالهای ۱۹۴۴ و ۱۹۴۸ سرمایه‌های بزرگ از «تام دیوئی[3]» طرفداری کردند، اما «فرانکلین روزولت» و «ترومن» پیروز شدند.

در مورد ترومن وضع حادی بود. تقریباً ۹۹ درصد مطبوعات ما از «دیوئی» طرفداری می‌کردند. همینطور سرمایه‌داران، سفته‌بازان، و به‌اصطلاح «سلیقه‌سازان». اما ترومن بین سندیکاهای کارگری، بازرگانان کم بضاعت، صاحبان حرفه‌های مختلف، و افراد بینابین آنقدر طرفدار یافت که بتواند یکی از موفق‌ترین مبارزات انتخاباتی را هدایت کند و به پیروزی برساند. و کله‌گنده‌ها که شب به صراحت گفته بودند «دیوئی» برنده شده است، با کمال حیرت دیدند که ترومن به پیروزی رسیده است.

در امریکای لاتین چنین مبارزات انتخاباتی ممکن نیست. حتی اگر فرض کنیم که یکی از احزاب سنتی، فردی ناسیونالیست را نامزد کرده است — که این به‌ندرت اتفاق می‌افتد — مبارزهٔ انتخاباتی این فرد به‌ندرت به‌نتیجه‌ای منجر می‌شود. سندیکاهای کارگری که اگر در خدمت کارفرمایان نباشند فقیرتر از آنند که بتوانند مخارج فعالیتهائی بجز فعالیت سندیکائی را تأمین کنند. کارگران کمتر از آن مزد می‌گیرند که حتی از عهدهٔ پرداخت وامهای خویش برآیند. در حقیقت اگر فقط ده درصد از اعضای سندیکاهای غیر دولتی بتوانند مرتباً حق عضویت خود را بپردازند باید آن سندیکاها را خوشبخت بشمار آورد. کسر کردن حق عضویت و بدهیها از مواجب کارگران، چیزی است که به‌گوش کسی نرسیده است. معدودی از سندیکاها چنین مقرراتی را عملی می‌دانند. خود

1. The Making of President 2. T. H. White
3. Tom Dewy

www.ketabha.org

کارگران که اغلب فقیرتر از آنند که بتوانند غذای کافی بخرند با کسر کردن حق عضویت از حقوق خود، مخالفت خواهند کرد.

کسبهٔ فرودست ممکن است بتوانند مبالغ کمی برای مخارج انتخابات کمک کنند، اما توانائی آنان بسیار محدود است. در اوروگوئه، آرژانتین، شیلی، قسمتهائی از برزیل ومکزیک طبقهٔ متوسط آن قدر نیرومند شده‌اند که برای خود سهمی در امور کشور قائل باشند. به این دلیل است که احزاب سنتی در این کشورها به‌طرز فزاینده‌ای به‌ناسیونالیسم روی آورده‌اند (البته بجز مکزیک که در آنجا انقلاب وضع را تاحدی تغییر داد). پیروزی حیرت‌انگیز پرونیستها در ۱۹۶۲ بدون پشتیبانی طبقهٔ متوسط غیرممکن بود. در شیلی حتی حزب دمکرات مسیحی که حزبی است متعلق به‌طبقهٔ‌متوسط، طرفدار ملی کردن معادن مس شیلی است. در اوروگوئه حزب کلرادو مدتهاست که حزبی وابسته به طبقهٔ متوسط است. دلیل شکست این حزب در انتخابات ۱۹۵۸، پس از ۹۳ سال حکومت، آن نبود که طبقهٔ متوسط این کشور ناتوان بود بلکه این بود که این حزب فرصتهای فراوانی را از دست داده بود. حزب مخالف یعنی بلانکو که همیشه ادعای ناسیونالیست بودن داشت، بدون انتقاد از اصول تعاون عمومی که حزب کلرادو پایبند آن بود توانست به قدرت برسد. در برزیل پشتیبانی طبقهٔ متوسط از ناسیونالیسم «بریزولا» و «گولارت» وحتی پیش از آنان از «وارگاس»، همان قدر آشکار بود که پشتیبانی تودهٔ مردم از این رهبران.

اما در امریکای لاتین مردم رأی نمی‌دهند. در بسیاری از این کشورها برای رأی دادن ارائهٔ ورقه سکونت لازم است. به‌این ترتیب کارگران سیار و کسانی که بطور غیر مجاز در زمینهای دولتی سکونت کرده‌اند (بیش از یک سوم از جمعیت هر کدام از شهرهای مهم) قانوناً حق سکونت ندارند وبنابراین نمی‌توانند رأی بدهند. به علاوه در کشورهای امریکای لاتین (بجز بولیوی ومکزیک) رأی دادن بیسوادان ممنوع شده است. این بدان معنی است که دست کم ۵۰ درصد از افراد بالغ حق رأی نخواهند داشت. در کشورهای توسعه یافته‌ای چون ایالات متحد محدودیتهای مربوط به‌بیسوادان تقریباً بی‌اثر است (البته بجز در جنوب، که سیاهان در صورت داشتن حق رأی نامزدهای سیاه را انتخاب می‌کردند) اما در کشورهای توسعه نیافته محدودیت بیسوادان

www.ketabha.org

در رأی دادن روشی آزادیخواهانه نیست. در هر کشوری که‌محدودیتهائی این چنین، وجود داشته باشد می‌توان‌گفت از دمکراسی اثری نیست ومهم‌نیست که چه دلائلی برای دفاع از این امر موجود باشد.

در چنین شرایطی سرمایه طبیعتاً بر جریان انتخابات اثر خواهدگذاشت، به‌سخنی دیگر نه تنها رؤسای جمهوری، استانداران و شهرداران معمولا برگزیدگان سرمایه‌اند، بلکه‌نمایندگان مجلس، اعضای شوراهای‌شهر، وبازرسان آب وبرق نیز برگزیده سرمایه‌دارانند. قوانین کارگری یا تحقیق در مورد رفتار غیر منصفانه با کارگران را معمولا نباید انتظار داشت. اینگونه چیزها تنهاوقتی که یکی از نامزدهای مورد حمایت سرمایه‌داران بناگاه تحت تأثیر وجدان قرار می‌گیرد اتفاق می‌افتد. اما حتی در جاهائی که قوانین کارگری در کتابها نوشته شده است، این قوانین بسیار بندرت اجرا می‌شود. مثلا شیلی قوانین کارگری خوبی دارد، اما هیچ یک از مزارع بزرگی که من دیدم، هیچ یک از آنها که در بارهٔشان مطلبی خواندم، هیچ یک از آنها که‌گروه تحقیقاتی کمیسیون اقتصادی امریکای لاتین در بارهٔشان مطالعاتی انجام داده است، از این قوانین پیروی نمی‌کنند. سرمایه‌های بزرگ کار حکومت را در دست دارند وطبیعی است که به‌سود خود حکومت کنند.

سرمایه‌های بزرگ در امریکای لاتین، اگر سرمایه‌های ایالات متحد و انگلستان ونیز سرمایه‌های محلی را روی‌هم بریزیم، حتی از ایالات متحد نیز متمرکزترند. در اینجا (ایالات‌متحد) کمیتهٔ تراستهای فرانکلین روزولت‌آمار زیر را جمع‌آوری کرد.

«۲۰۴ شرکت بزرگ صنعتی ۶۶/۰ درصد تولید کلی، ۹۶/۷ درصد تولیدات فلزی، ۸۸/۹ درصد کشتی‌سازی، ۷۸/۱ درصد صنایع هواپیماسازی، و ۷۶/۱ درصد از صنایع مکانیکی‌را در اختیار دارند. این ۲۰۴ شرکت بزرگ ۷۸ درصد از پیمانهای مربوط به‌تولید اسلحه را به‌خود اختصاص داده‌اند و ۷۸ درصد از تأسیسات نظامی را ساخته‌اند.»

بعدها کمیتهٔ موقت اقتصاد ملی کنگرهٔ ایالات‌متحد ارقام وآمار زیر را جمع‌آوری کرد.

«یک دهم درصد (یک‌هزارم) از شرکتهای بزرگ صنعتی ۳۲ درصد تمام

www.ketabha.org

سرمایه‌های موجود در ایالات‌متحد را در اختیار دارند، ۴۰ درصد نیروی کار را در استخدام دارند، و ۵۰ درصد تمام سودها را دریافت می‌کنند. و در سال ۱۹۴۵ دقیقاً ۶۳ شرکت بزرگ دارای ده بیلیون دلار سرمایه نقدی بودند که برای خرید ۷۱،۷۰۰ شرکت کوچک ومتوسط که شامل ۴۹ درصد تمام شرکتهای موجود در ایالات‌متحد می‌شد، کافی بود. این بدان معنی‌است که ۶۳ شرکت بزرگ می‌توانستند صاحب نیمی از ایالات‌متحد شوند.»

در ۱۹۴۷ کمیسیون بازرگانی حکومت فدرال ایالات‌متحد برآورد کرد که ۱۱۳ شرکت بزرگ صنعتی صاحب ۴۶ درصد از دارائی ایالات‌متحد هستند که در کارخانه‌ها سرمایه‌گذاری شده است. در ۱۹۵۱ پروفسور «م. الف آدلمان[4]» از دانشگاه‌صنعتی ماساچوست[5] به‌این نتیجه رسید («اندازه‌گیری تمرکز صنعتی» بررسیهای اقتصادی وآماری) که ۱۳۵ شرکت بزرگ صاحب ۴۵ درصد از کارخانه‌های صنعتی ایالات‌متحد هستند که تقریباً معادل یک چهارم قدرت تولید صنعتی تمام جهان است. برآوردهائی که اخیراً شده است نشان می‌دهد ۲۰۰ شرکت بزرگ صاحب دو سوم صنایع ایالات‌متحد می‌باشند[6].

خواهیم دید که این شرکتها، خواه ۶۳، ۱۳۵ یا ۲۰۰ تا باشند، در دست هشت «گروه» اند: «مورگان[7]»، «کوهن—لوئب[8]»، «راکفلر»، «دوپونت‌د نمورس[9]»، «ملون[10]»، وسه تراست منطقه‌ای که به‌نام گروههای شیکاگو، بوستون وکلولند مشهورند. هر کدام از این گروهها ازطریق هیأتهای مدیره باگروههای دیگر بهم پیوسته‌اند به‌این ترتیب پنج خانواده عملا می‌توانند از طریق تملک نیمی از سرمایه‌های کشور در سرنوشت ایالات‌متحد اثر بگذارند.

گفتیم می‌توانند — اما این کار را نمی‌کنند. چرا؟ به‌دو دلیل و فقط به دو دلیل که یکی غیر واقعی ودیگری واقعی است. دلیل غیرواقعی آن است که این شرکتهای بزرگ به‌قول مسؤولان روابط عمومی‌شان به «سرمایه‌داری مردم»

---

4. M.A. Adelman 5. M.I.T

۶. رجوع شود به کتاب سهم سرمایه‌داران بزرگ در سرمایه ملی ایالات متحد درسالهای ۱۹۲۲ تا ۱۹۵۶ (چاپ پرینستون، ادارهٔ تحقیقات ملی، انتشارات دانشگاه پرینستون ۱۹۶۲). نوشتهٔ «رابرت.ج.لامپ من Robert J.Lampman»

7. Morgan 8. Kuhn - Loeb 9. Do Pont de Nemours
10. Mellon

www.ketabha.org

تعلق دارند. این بدان معنی است که سهامی که در بورس بفروش می‌رسد متعلق به‌میلیونها سهامدار یعنی مردم ایالات‌متحد است. این ادعائی بی‌اساس است‌زیرا این مردم اکثریت سهام را ندارند، واختیار شرکتها در دست صاحبان واقعی سهام یعنی پنج خانواده است. با وجودی که ۱۷ میلیون نفر امریکائی در شرکتها سهم دارند تنها ۱/۶ درصد از این سهامداران صاحب ۸۰ درصد ازسهام‌اند درحالی که ۹۸/٤ درصد از این«۱۷ میلیون نفر امریکائی» روی‌هم ۲۰ درصد ازسهام را دارند.

دلیل دوم — که دلیلی اساسی است — آن است که قوانین ما از خرید اینهمه دارائی جلوگیری می‌کند. به‌همانگونه که دیدیم اقتصاد کشورهای بیش از حد توسعه یافته آنقدر سرمایهٔ اضافی ایجاد می‌کند که حتی پولهای اقلیتی محدود را می‌توان در راه کمک به‌انتخاب نامزدهائی صرف کرد که با شرکتهای‌بزرگ‌مخالفت کنند. از این‌نامزدها که تماس آزادانه‌شان‌بامردم‌تضمین شده است(به‌دلیل آزادی مسافرت، بیان، مبارزات انتخاباتی وغیره) به‌تعداد کافی انتخاب و بقدر کافی‌نیرومند می‌شوند تا مقامات رسمی انتخابی مملکت را به‌خاطر منافع خود هم که شده مجبور کنندتا افکارعمومی‌را از نظر دور ندارند. «قوانین مردم» را می‌توان از تصویب کنگره‌گذراند، همچنان که‌گذرانده واجرا هم می‌شود. به‌این ترتیب ما قوانین ضد تراست، قوانین ضد قیمت‌گذاری،قوانین ضد تبانی وغیره داریم. شرکتهای بزرگ می‌توانند در ایالات متحد بزرگ شوند اما نمی‌توانند تمامی اقتصاد کشور را در اختیار بگیرند. شرکتهای بزرگ هر قدرهم که بکوشند نمی‌توانند قانون اساسی را زیر پا بگذارند، رؤسای جمهوری را به‌قتل برسانند، منابع مالی خود را برای بسیج انقلاب بکار برند، یا اراضی، کارخانه‌ها، امور بازرگانی ومنابع طبیعی ما را به‌قدرتهای بیگانه بسپارند. در امریکای لاتین شرکتهای بزرگ قادر به‌انجام همهٔ این کارها هستند و به دفعات دست به‌اینگونه اعمال زده‌اند.

در امریکای لاتین شرکتهای بزرگ یا کوچکی که سهامشان در بازار بفروش می‌رسد به‌نام «سوسیداد آنونیما[11]» یا«اس.آ»[12] معروف‌اند.

11. Sociedad Anonima 12. S.A.

www.ketabha.org

جدول زیر برمبنای تمام این نوع شرکتها— امریکائی، انگلیسی، یا داخلی— در امریکای‌لاتین تهیه شده است:

جدول شمارهٔ ۹ ـ تمرکزقدرت اقتصادی درامریکای‌لاتین

«۱» کشور	«۲» درصد کلیه شرکتها	«۳» ستون ۲ دارای در صدزیر از دارائی‌همه شرکتهاست	«۴» ستون ۳ دارای‌در صدزیر از درآمد خالص‌ملی است	«۵» ستون ۳ به‌اندازه‌در صد زیراز درآمد ملی را بدست می‌آورد	«۶» تعداد گروههای صاحب بیش‌از۵۰ درصد ستون‌دوم	«۷» تعداد افرادی که در ستون قبل اشاره‌شد
آرژانتین	۳۲	۷۸	۹۰	٤۹	۱۰	۱۰۰۰
بولیوی	صنایع مهم ومعادن ملی شده‌اند.					
برزیل	۳۵	۷۱	۸٦	۵۱	۱۲	۱۵۹۰
شیلی	۲۲	۷۱	۹۱	۵۷	۳	۱۲۰
کلمبیا	۵	۵٦	۷۰	٦۰	—	۳۲۰
کستاریکا	۲۹	۸۰	٦۰	۷٦	٦	٤۰
جمهوری‌دمی‌نیکن	(۸۵درصدصنایع،مزارع‌وغیره که‌متعلق به‌تروخیلو بوداکنون‌متعلق به‌دولت‌است					
اکوادور	۲۵	۷۲	٦۵	۷۱	—	۱۰۸
السالوادور	٤۵	۹۱	۸۹	۸۲	۱٤	۷۰
گواتمالا	۱۲	٦۹	٦٦	۵۰	۱	۵۰
هائیتی	۲۱	۹۵	۸۹	۹٦	۱	۲۰
هندوراس	۱٦	۹۰	۸۰	۹۰	—	۱۲
مکزیک	۲۰	۷۷	۸۵	٦۰	٤	—
نیکاراگوئه	۵۰	۹۹	۹۹	۹۹	خانواده سوموزاودوستان	
پاناما	۲۹	۸۰	۸۰	۹۰	—	۲۰
پاراگوئه	۱۰	۹۰	۸۵	۹۲	استروسنرودوستانش(امریکائیها)	
پرو	۳۳	۸۵	۸۰	۸۰	۱	۱۰۰
اوروگوئه	۲۳	۵۰	٦٦	٦۸	—	۲۷٤۰
ونزوئلا	۱۰	۹۹	۹۲	۹٤	شرکتهای‌امریکائی (وشرکتشل)	
متوسط	۲۵	۸۰	۸۱	۷٤		

www.ketabha.org

این جدول نشان می‌دهد که اوروگوئه از نظر اقتصادی آزادترین کشور امریکای لاتین است. در این کشور ۲،۷۴۰ نفر اختیار بیش از نیمی‌از ۲۳ درصد شرکتهائی را در دست دارند که خود این شرکتها بیش از ۵۰ درصد ازسرمایه‌های اوروگوئه را مالک‌اند و۶۶ درصد از درآمد ناخالص‌ملی اوروگوئه متعلق به‌آنهاست و۶۸ درصد از درآمدهای کشور را خواه به‌صورت حقوق، ربح یا سود بدست می‌آورند. برزیل در مرتبه بعدی قرار دارد، اما بین آنها تفاوت فاحشی وجود دارد؛ زیرا ۱،۵۹۰ نفر اختیار ۷۱ درصد از سرمایه‌های چنین کشور ثروتمندی را در دست دارند که به‌نوبهٔ خود ۸۶ درصد از درآمد ناخالص ملی‌را تولید می‌کند. اما ازآنجا که کارگران برزیل انبوه‌تر ونیرومندترند و درآمد بیشتری دارند، سرمایه‌های برزیل فقط ۵۱ درصد درآمد ملی را بدست می‌آورند. در آرژانتین شرکتهای بزرگ فقط ۴۹ درصد از درآمد کلی‌آرژانتین را بدست می‌آورند(درحالی که ۹۰ درصد از درآمد ناخالص‌ملی را تولیدمی‌کنند)، اما فقط ۱،۰۰۰ نفر صاحب ۷۸ درصد از دارائی همهٔ شرکتها هستند، واین ۱،۰۰۰ نفر ۷۰ درصد درآمد ناخالص ملی را در اختیار دارند (۷۸ درصد از ۹۰ درصد). پس ازآرژانتین ارقام به‌صورت مسخره‌ای در می‌آیند. درهندوراس ۱۲ نفر ۸۱ درصد کل درآمد کشور را بدست می‌آورند (۹۰ درصد از ۹۰ درصد). در هائیتی ۲۰ نفر ۸۹ درصد کل درآمد کشور را بدست می‌آورند (۹۵ درصد از ۹۶ درصد).

در ونزوئلا شرکتهای ایالات‌متحد، که بیشتر در نفت ومعادن به‌کار مشغولند، ۹۴ درصد درآمد کل کشور را بدست می‌آورند. این شرکتها مالیات می‌پردازند، یا لااقل انتظار می‌رود که مالیات بپردازند. با این حال آمار نشان می‌دهد که۶ درصدی از درآمد کلی کشور که‌باقی‌می‌ماند بین کلیهٔ کسانی که در مؤسساتی غیر از نفت ومعادن وسازمانهای دولتی بکار مشغولند، توزیع می‌شود، (کارمندان دولت از محل مالیات حقوق می‌گیرند که خود مالیات نیز از نفت ومعادن بدست می‌آید). در این صنایع توزیع نیروی کار به‌شرح زیر است: ۳ درصد در صنعت‌نفت، ۱ درصد درسایر معادن، ۱۸ درصد درسازمانهای دولتی. بنابراین به ۲۲ درصد از نیروی کار کشور از محل ۹۴ درصد درآمد کلی حقوق پرداخت می‌شود (درآمد نفت و معادن) و سهم ۷۸ درصد از نیروی کار

www.ketabha.org

فقط ٦ درصد از درآمد کلی است.

درآمد ناخالص ملی امریکای لاتین در حدود ٦٠ بیلیون دلار در سال است. سرمایه‌گذاری خصوصی ایالات متحد کمی بیشتر از ١٠ بیلیون دلار است — البته روی کاغذ. این سرمایه‌گذاریها در حال حاضر اختیار ٤٠ درصد از درآمد ناخالص ملی امریکای‌لاتین را در دست دارند یعنی ٢٤ بیلیون دلار، و به‌عبارتی بیش از بودجهٔ همهٔ کشورهای امریکای لاتین.

منافع ما به‌همهٔ سطوح ممکن در اقتصاد امریکای لاتین تجاوز کرده است، این سرمایه‌گذاریها بخصوص در معادن و مواد خام و در مرحلهٔ دوم از نظر درآمد در خدمات عمومی بعمل آمده است. آقای «ادوارد تاملینسون[13]» در ١٩٥٩ گفت:

«عملیات ایالات متحد در رشتهٔ معادن امریکای لاتین پایانی ندارند. بجز معادن عظیم و کوره‌های ذوب مس در شیلی و پرو، معادن و کوره‌های ذوب روی و سرب در مکزیک، معادن جدید آهن و دیگر فلزات در ونزوئلا و سایر کشورها، تازگیها معادن منگنز در برزیل، معادن تنگستن در بولیوی و دهها معدن مختلف دیگر از مکزیک گرفته تا شیلی در حال فعالیت‌اند. این شرکتهای معدنی از دل زمین همه چیز از طلا گرفته تا نقره و آلیاژهای فوق‌العاده مهم که برای تمام فلزات و صنایع فلزی مورد لزوم است، استخراج می‌کنند به ایالات متحد می‌فرستند.»

حتی سرمایه‌های روی کاغذ ما سودهائی بیش از حد می‌برند. ما بطور رسمی بین ١٤ تا ٢٠ درصد از سرمایه‌گذاریهای خود سود می‌بریم و برخلاف آنچه مرتباً گفته می‌شود، ما سودهای حاصل را در سرمایه‌گذاری مجدد بکار نمی‌بریم. اینک چند نمونه به‌نقل ازگزارشهای «بانک فرست نشنال سیتی[14]» که در همهٔ کشورهای امریکای لاتین شعبه دارد:

در سال ١٩٥٩ ایالات متحد از سرمایه‌گذاری در شیلی ٧٧ میلیون‌دلار سود برد که ٧١ میلیون دلار آن به ایالات متحد حواله شد. نه سال پیش از آن سود ایالات متحد ٤١ میلیون دلار بود که تمامی آن به‌ایالات متحد صادر شده بود. در سال ١٩٥٩ منافع ما در ونزوئلا به ٤٢٥ میلیون دلار رسید که

13. Edward Tomlinson 14. First National City Bank

www.ketabha.org

۳۷۰ میلیون دلار آن به‌ایالات متحد فرستاده شد. در سال ۱۹۶۰ سود ما درپرو به۲۶ میلیون دلار رسید که ۲۳ میلیون دلار آن روانهٔ امریکا شد. در سال ۱۹۵۷ منافع ما در مکزیک به۵۴ میلیون دلار رسید و ۴۲ میلیون دلار آن به‌خارج فرستاده شد، و در ۱۹۵۹ منافع ما به ۵۲ میلیون دلار بالغ شد که ۳۵ میلیون دلار آن را به‌ایالات متحد آوردیم.

طی سالهای ۱۹۴۶ تا ۱۹۵۱ درآمد ما از سرمایه‌گذاریهای خود در امریکای لاتین عبارت بود از ۳ بیلیون دلار سود نقد (حواله شده‌به‌ایالات‌متحد) به‌علاوه ۱/۳ بیلیون دلار سودی که به‌مصرف سرمایه‌گذاری مجدد رسید. درحقیقت امریکای لاتین جائی است که سرمایه‌گذاریهای ما بیشترین منافع را عایدمان می‌کنند — و مبلغ‌سودی که به‌ایالات متحد برگشت می‌شود بیشتر ازهرجای‌دیگر است. تحقیقی که درسال ۱۹۶۱ درانگلستان انجام شد نشان داد که شرکتهای امریکائی در انگلستان سالانه بطور متوسط ۱۷ درصد ازسرمایه‌گذاریهای خود سود می‌برند. این مبلغ ۵۰درصد بیش ازسودی است که از سرمایه‌گذاری در داخل ایالات متحد عاید می‌شود. اما درامریکای لاتین حد متوسط سود سالانه بالاتر ازحد تصور است، و این حقیقت درجدول زیر که از طرف وزارت بازرگانی ایالات متحد درسال ۱۹۶۱ منتشر شده است، بخوبی نشان داده می‌شود.

جدول شمارهٔ ۱

مقایسهٔ سرمایه‌گذاری و درآمد ایالات متحد امریکا

(ارقام به میلیون دلار)

سال	سرمایه‌گذاری: شامل سرمایه‌های جدید ومنافع قبلی‌که به مصرف سرمایه‌گذاری مجددرسیده		درآمد: سرمایه‌گذاری	درآمدبازگردانده شده‌به‌ایالات متحد
	اروپای غربی	امریکای لاتین	اروپای غربی	امریکای لاتین
۱۹۵۶	۵۱۶	۸۲۶	۲۸۰	۸۰۰
۱۹۵۷	۶۳۱	۸۰۰	۳۱۱	۹۱۵
۱۹۵۸	۴۲۲	۳۱۷	۳۲۵	۶۵۳
۱۹۵۹	۷۵۰	۳۴۷	۳۹۳	۶۰۰

www.ketabha.org

۱۹۶۰	۱،۳۲۲	۲۶۷	۴۹۷	۶۴۱
۱۹۶۱ (تقریبی*)	۱،۵۰۰	۵۰۰	۵۲۵	۷۷۰

از ۱۹۵۸ به‌بعد سوداگران ایالات متحد در امریکای لاتین کمتر از اروپا سرمایه‌گذاری کرده‌اند اما همیشه سود بیشتری برده‌اند. در امریکای لاتین‌سودعاید که به‌امریکا بازگردانده می‌شود بیش از مبلغی است که سرمایه‌گذاری می‌شود. در ۱۹۶۰ سرمایه‌گذاری ما در اروپا به ۱،۳۲۲ میلیون دلار رسید ودرآمدحاصل از آن کمتر از ۵۰۰ میلیون دلار بود. درهمان سال سرمایه‌گذاری ما در امریکای لاتین ۲۶۷ میلیون دلار بود (تقریباً پنج برابر کمتر از آنچه در اروپا سرمایه‌گذاری شد) اما سود بازگردانده شده به‌ایالات متحد ۶۴۱ میلیون دلار بود (تقریباً یک سوم بیش از آنچه از اروپا عاید ما شد) در ۱۹۶۱ سود حاصل از امریکای لاتین یک ونیم برابر سود حاصل از اروپا بود (برابر یک سوم آنچه در اروپا سرمایه‌گذاری شد).

و اینها ارقام رسمی‌اند —ارقامی که خود شرکتها به‌آن اعتراف دارندو روی کاغذ می‌آورند. کمی جستجو پرده از درآمدهای غیر رسمی دیگری برخواهد داشت که با تردستی به‌ایالات متحد می‌آیند.

یکی از این تردستیها بسیار ساده و طرز عمل آن بدین‌قرار است: فرض کنیم که درآمد سالانهٔ من ۱۰۰،۰۰۰ دلار باشد و دولت به‌من اجازه دهد که طلبهای وصول نشده‌ام را به‌عنوان زیان به‌حساب بیاورم و من هم ۵۰،۰۰۰ دلار به‌همسرم که در خارج زندگی می‌کند و مالیات بردرآمد نمی‌پردازد، وام داده باشم. پس می‌توانم ادعا کنم که درآمد خالصم فقط ۵۰،۰۰۰ دلار بوده است و مالیات بر درآمد را بر مبنای این مبلغ بپردازم. این حقه بازیها در ایالات متحد و در مورد درآمدهائی که در ایالات متحد بدست می‌آیند — غیر قانونی است. اما چنین کاری در مورد درآمدهائی که در امریکای لاتین بدست می‌آیند و به‌ایالات متحد فرستاد می‌شوند، قانونی‌است.

بسیاری از شرکتهای ما پولهائی را به‌عنوان وام به‌ایالات متحد

* یادداشت — ارقام تقریبی ۱۹۶۱ از مجلهٔ اخبار وگزارشهای جهانی، واحد اقتصادی ایالات متحدگرفته شده است.

www.ketabha.org

می‌فرستند و به‌بهانهٔ عدم وصول جزو زیان بحساب می‌آورند. دیدیم که‌شرکت وابسته به«آی. تی. تی.[۱۵]» در «ریوگراند دوسول»(برزیل) چگونه‌چنین کاری کرد. و از آنجا که ۹۹/۹ در صد از عملیات ما در امریکای لاتین از طرف شرکتهائی صورت می‌گیرد که وابسته‌به‌شرکتهای‌بزرگ ما در ایالات متحداند، ادعای وام — و زیان — بسیار شایع است. این «وام»ها را هرگز در دفاتر به‌صورت درآمد وارد نمی‌کنند. با این حال تا آنجا که مربوط به‌امریکای‌لاتین می‌شود، این پولها نه تنها از آنجا خارج می‌شود، بلکه دولتهای‌مربوطه مالیات بردرآمد مربوط به‌آن را نیز از دست می‌دهند.

«وامها» به‌صورت دیگری نیز مورد استفاده قرار می‌گیرند. از نظر روابط عمومی امکان‌پذیر نیست که شرکتی ۱۰۰،۰۰۰ دلار سرمایه‌گذاری کند و سالانه ۵۰۰،۰۰۰ دلار سود ببرد. بنابراین حقه دیگری بکار برده می‌شود: شرکت امریکائی ما در به‌شرکت وابسته در امریکای لاتین «وام» می‌دهد، البته روی کاغذ. این پول هرگز وارد کشور نمی‌شود اما در دفاتر به‌عنوان «سرمایه» بحساب می‌آید، و به‌این ترتیب چنان وانمود می‌شود که منافع حاصل نسبت به‌سرمایه‌گذاری اولیه چندان بی‌قاعده نبوده است.

حقه‌های دیگری نیز زده می‌شود — و ما چند تائی از آنها را همچنان که شرکتهای معینی را درکشورهای معینی مورد بحث قرار می‌دهیم تجزیه‌و تحلیل خواهیم کرد تا نشان‌دهیم که بدترین مانع توسعه کشورهای امریکای لاتین سرمایه‌گذاری خارجی در این کشورهاست.

15. International Telephone and Telegraph (ITT).

www.ketabha.org

۲۶ سرمایه‌های روی کاغذ و سودهای نقد

شرکت مس «گوگنهایم» در جنوب پرو (واقع در توکوپالا[1]، پرو) رسماً ادعا کرد که در سال ۱۹۶۱ مبلغ ۲۸۳،۴۶۵،۲۳۷/۵۶ دلار سرمایه‌گذاری کرده است. درآمد خالص این شرکت در همان سال طبق دفاتر رسمی آن ۹،۱۹۷،۶۳۹ دلار بود که از آن مبلغ ۵،۷۵۸،۳۹۸ دلار مالیات پرداخت کرد. چه ظاهر معقولی. اما از مبلغ ۲۸۳،۴۶۵،۲۳۷/۵۶ دلار سرمایه‌گذاری این شرکت:

۲۰،۱۳۰،۳۹۶/۶۹	دلار آن ذخیره بود (استهلاک)
۷،۴۶۵،۶۱۷/۱۳	دلار آن وامهای کوتاه مدت بود.
۱۹۸،۲۲۹،۴۴۵/۷۴	دلار آن وامهای دراز مدت بود.
۶،۷۰۱،۵۹۵/۰۰	دلار آن کاهش موجودی معادن بود.
۹،۱۴۰،۵۴۴/۰۰	دلار آن وام به‌دولت پرو بود.
۹،۱۹۷،۶۳۹/۰۰	دلار آن سود تقسیم نشدهٔ سهام بود.

و به‌این ترتیب ۳۲،۶۰۰،۰۰۰ دلار به‌عنوان سرمایه اصلی باقی می‌ماند. در همین ضمن سود این شرکت به‌نحو زیر محاسبه شده بود.

۳۹،۰۳۷،۹۴۵ دلار سود ناخالص

۱۹،۲۲۵،۳۷۱ دلار هزینهٔ استهلاک

۶،۰۷۱،۵۹۵ دلار هزینهٔ کاهش موجودی معادن

۱ــ وام به‌دولت پرو به‌این علت داده شد که مالیات وعوارض گمرکی ماشین‌آلات وارداتی به‌تعویق انداخته شود. چرا باید چنین انتظاری داشت؟ این شرکت برای سود بردن فعالیت می‌کند و برای سود بردن است که

1. Toquepala

www.ketabha.org

ماشین‌آلات وارد می‌کند. اگر این ماشین‌آلات مشمول عوارض گمرکی هستند شرکت باید این عوارض را بپردازد.

۲ــ استهلاک و کاهش موجودی معادن یعنی چه؟ معدن دارای ذخایری به‌اندازهٔ ۱،۰۰۰،۰۰۰،۰۰۰ تن است که با توجه به‌مقدار استخراج فعلی برای یکصد سال کفایت‌می‌کند. شاید کسر ۳ تا ۵ درصد برای استهلاک و۳ تا ۵ درصد دیگر برای کاهش موجودی قابل توجیه باشد اما نه ۱۷ درصد و۴۹ درصد.

۳ــ در بیشتر موارد سود تقسیم نشدهٔ سهام به‌محض شروع سال مالی بعد پرداخت می‌شود، به‌عبارت دیگر این پول فقط به‌این منظور نگه‌داشته می‌شود که به‌ارزش سرمایهٔ شرکت افزوده شود.

۴ــ و اما وامها؟ بیش از ۱۹۸ میلیون دلار! بخشی از این وامها را بانک صادرات و واردات می‌پردازد وبخشی را شرکت مادر یعنی «امریکن اسملتینگ[2]» آیا اینها وام روی کاغذاند؟

آنچه مسلم می‌نماید شرکت‌مس «پرو» سالانه صد درصد نسبت به‌سرمایه‌گذاری خود سود می‌برد و کمتر از ۲۵ درصد مالیات‌می‌پردازد، حتی یک‌قصاب یامکانیک اتومبیل در ایالات‌متحد بیش از این مالیات می‌پردازد.

در امریکای لاتین‌قوانین دولتی نیز به‌سود شرکتهای بزرگ است ــ این قوانین‌را دولتهائی از تصویب می‌گذرانند که خود در اختیار شرکتهای بزرگ هستند.

یکی از این قوانین به‌شرکتهای بزرگ در«پرو»اجازه می‌داد که سرمایهٔ ذخیره نداشته باشند. این قانون رادر ۱۹۵۵ دیکتاتورپرو«اوردیا[3]» از تصویب گذرانید. نتیجه چه بود؟ تا سال ۱۹۵۵ «شرکت سرود پاسکو[4]» ذخایر خود را به شرح زیر در دفاتر نشان می‌داد: ۵۳،۹۱۰،۳۵۹/۰۷ دلار در ۱۹۵۱، ۵۶،۵۳۸،۸۱۲/۳۰ دلار از ۱۹۵۲ تا ۱۹۵۵ و در سال ۱۹۵۶ این ذخایر ناپدیدمی‌شوند. آیا ۵۶،۵۳۸،۸۱۲/۳۰ دلار بدون پرداخت مالیات از پروخارج شده‌است؟ از ۱۹۵۵ به‌بعد شرکت «سرو» بی‌حساب‌شروع کرد به‌خریدن‌شرکتهای

2. American Smelting 3. Ordia
4. Cerro de Pasco Corporation

www.ketabha.org

مختلف در ایالات‌متحد، به‌این ترتیب: دراول دسامبره ۱۹۰۰ شرکت «سیرکل وایراند کیبل[5]»، در ۱۹۰۶ شرکت آلومی‌نیم «فرمونتو[6]»، در ۱۹۰۷ شرکت «لوین-ساچ[7]»، در ۱۹۰۸ شرکت صنایع فلزی «تیتان[8]» و شرکت صنعتی «راکد بستوس[9]» وغیره. دارائی بین‌المللی شرکت «سرو» نیز به‌شرح زیر افزایش یافت:

۱۷۵،۴۸۱،۸۶۱	دلار در سال ۱۹۰۰
۲۰۲،۷۵۴،۹۳۴	دلار در سال ۱۹۶۰
۲۰۹،۲۳۲،۷۱۲	دلار در سال ۱۹۰۷
۲۱۲،۰۹۹،۹۵۸	دلار در سال ۱۹۰۸
۲۲۹،۵۷۲،۰۸۲	دلار در سال ۱۹۰۹

بیش از ۲۷ میلیون دلار افزایش ۱۹۰۰ تا ۱۹۰۶، در ۱۹۰۷ تقریباً ۶/۰ میلیون دلار و در ۱۹۰۸ کمتر از ۳ میلیون دلار بود اما در ۱۹۰۹ به ۱۷/۰ میلیون دلار رسید. در این سال شرکت «سرو» طرح توسعهٔ مس «ریوبلانکو» را در شیلی، شرکتهای نفت و گاز رادر «تکزاس»، «لویزیانا»، «ایلی‌نویز»، «نیومکزیکو»، «یوتا»، «وایومینگ» و «کانادا» خریداری کرده بود.

یکی دیگر از عملیات خلاف قانون به‌این‌شرح است: شرکت «سرو» که دارای ذخیره‌ای نیست وذخایر آن به‌صورت دارائی تغییر شکل داده‌اند، باید پول نقد را از طریق وام تهیه کند وبهره بپردازد، البته به‌ایالات‌متحد، نه به «پرو». این بهره، طبیعتاً، ضرری است به‌منافع شرکت، با وجودی که به شرکت «سرو» در ایالات‌متحد پرداخت شده است. شرکت «سرو» در پرو همیشه واسهائی داشته و برای این واسها بهره پرداخته است — بهرهٔ پرداختی این شرکت در سال ۱۹۰۶ مبلغ ۶۵۰،۷۶۷ دلار، در سال ۱۹۰۰ مبلغ ۶۳۰،۰۰۰ دلار و در سال ۱۹۰۴ مبلغ ۳۹۰،۳۲۱/۹۲ دلار بوده است — اما در سال ۱۹۰۷ بهرهٔ پرداختی این شرکت به‌ایالات‌متحد (که طبعاً مالیاتی بابت آن به‌دولت پرو داده نشده است) ناگهان به ۲،۰۰۰،۰۰۰ دلار افزایش یافت.

نوعی دیگر از عملیات خلاف قانون: در سال ۱۹۰۰ قانون دیگری

5. Circle Wire & Cable. 6. Fairmonto
7. Levin-Match 8. Titan
9. Rockbestos

www.ketabha.org

به‌نفع شرکتهای خارجی به تصویب رسید (لایحهٔ ۱۱ر۳۷۵ مادهٔ ۵۴). این قانون‌راحکومت«دمکراتیک» پرو از تصویب‌گذراند، وشرکتها را مجازکرد تا ۵۰ درصد ازکاهش موجودی را به حساب هزینه بگذارند (بعدها این مقدار ۳۳/۳ درصد شد). این بدان معنی است‌که نیمی از منافع، و سپس یک سوم آن، می‌توانست بدون پرداخت مالیات، به نام کاهش موجودی، از «پرو» فرارکند. به این‌ترتیب منافع حقیقی شرکت «سرو» با آنچه در دفاتر نشان داده می‌شود تفاوت فراوان دارد. جدول زیر این مقادیر را نشان‌می‌دهد:

	۱۹۵۵	۱۹۵۹	۱۹۶۰
منافع حقیقی	۲۰،۰۴۹،۳۳۴/۹۱	۱۰،۰۵۲،۹۴۹/۸۰	۱۱،۱۰۱،۴۳۲/۲۰
منافع نشان داده شده	۱۵،۳۵۶،۰۳۳/۷۰	۶،۶۰۰،۲۷۲/۵۷	۷،۱۷۸،۳۲۴/۲۰
مالیات پرداخت شده	۶،۳۰۷،۸۹۶/۱۲	۳،۱۶۶،۴۵۳/۹۰	۳،۸۹۵،۵۱۶/۰۲

بنابراین‌حتی اگر شرکت«سرو» به‌هیچ‌نوع حیله وتزویری متوسل نشود تا منافع پنهانی خود را به ایالات متحد بفرستد، مالیاتی‌که به دولت «پرو» می‌پردازد کمتر از یک سوم‌درآمد واقعی خواهد بود. تعجبی نیست اگر درآمد ناخالص‌سرانه «پرو» در سال بیش از ۲/۲ درصد بالا نمی‌رود درحالی که جمعیتش درسال ۳/۵ درصد افزایش می‌یابد.

بیشتر شرکتهای ایالات متحد در امریکای لاتین مواد خام استخراجی را به‌شرکتهای«مادر»می‌فروشند و این مواد خام درکارخانه‌های متعلق به شرکتهای«مادر» تبدیل به‌فراورده‌های صنعتی‌می‌شود. چنین‌شرکتهائی به‌هیچ وجه از تنزل بهای مواد خام در بازار جهانی نگران نمی‌شوند. تفاوت قیمت هرچه باشد با تبدیل مواد خام به‌فراورده جبران می‌شود.

برای نمونه در سال ۱۹۲۴ قیمت تمام شدهٔ ورق استاندارد روی، به ضخامت کمتر از ۱/. اینچ (با مقیاس ارزش واقعی دلار در ۱۹۵۷) به‌مبلغ ۱۷/۵۵۶ سنت، ودرسال ۱۹۵۷ به‌مبلغ ۳۱/۲۷۰ سنت بود.این‌قیمت فراوردهٔ ساخته شده درایالات‌متحد بود. اما قیمت دریافتی‌دولت پرو در ۱۹۲۴

www.ketabha.org

مبلغ ۱۱/۵۹۷ سنت‌و در ۱۹۵۷ مبلغ ۱۱/۳۹۹ سنت بود. ما در ۱۹۲۴ فقط ۵/۹۵۹ سنت یعنی یک سوم بهای فراورده را به‌بهای مادهٔ خام افزوده بودیم. اما در ۱۹۵۷ مبلغ ۱۹/۸۷۱ سنت‌یعنی ۶۵ درصد بهای فراورده را به‌بهای مادهٔ خام اضافه کرده بودیم. با جلوگیری از افزایش بها در پرو(و در حقیقت کاهش بهای مادهٔ خام)«منافع»شرکت در«پرو» پائین نگاهداشته شد و درنتیجه مالیات پرداختی به‌دولت پرو کاهش یافت اما منافع در ایالات متحد حاصل شد.

به رغم چنین عملیاتی سود برخی از شرکتهای ایالات متحد در پرو یا هر جای دیگر در امریکای لاتین به‌نحو نامعقولی بالاست. از جمله«شرکت معدنی‌مارکونا[10]» با ۵۰۰،۰۰۰ دلار سرمایه‌گذاری درسال ۱۹۵۴ منافع زیر را(به‌موجب دفاتر موجود) بدست‌آورد(و بر مبنای این منافع مالیات پرداخت)

	سود	مالیات
۱۹۵۴ (اولین سال)	۴،۹۱۳،۶۵۴/۸۱ دلار	۱،۴۴۰،۷۶۸/۸۳ دلار
۱۹۵۵	۱،۶۵۷،۱۳۷/۰۰ دلار	۷۷۰،۳۳۷/۰۰ دلار
۱۹۵۶	۵،۴۱۱،۰۳۶/۵۲ دلار	۱،۵۵۱،۳۸۱/۴۸ دلار
۱۹۵۷	۱۱،۶۸۰،۳۸۷/۱۲ دلار	۳،۰۹۷،۲۳۸/۱۱ دلار
۱۹۸۵	۶،۰۵۱،۵۵۷/۶۹ دلار	۱،۷۱۱،۱۶۳/۲۲ دلار
۱۹۵۹	۴،۶۲۴،۳۶۲/۳۵ دلار	۱،۴۶۴،۴۲۲/۸۳ دلار
۱۹۶۰	۸،۴۰۹،۲۷۰/۵۶ دلار	۲،۳۳۵،۸۲۵/۰۸ دلار
جمع	۴۰،۷۴۷،۴۰۶/۰۵	۱۲،۳۷۱،۱۳۶/۵۵

شرکت «مارکونا» در مدت فقط ۶ سال پس از تأسیس نزدیک به ۳۰،۰۰۰،۰۰۰ دلار سود خالص (پس از پرداخت مالیات) بدست آورد، در حالی که فقط ۵۰۰،۰۰۰ دلار سرمایه‌گذاری کرده بود— برگشت سودی‌معادل ۶،۰۰۰ درصد سرمایه.

10. Marcona Mining Company

www.ketabha.org

۲۷

ارزش از دست رفتهٔ مس

باید گفت که سودهای فوق‌العاده کلان در همه جا عادی نیست. شیلی نمونه‌ای عالی است از کشوری که در آن بین منافع نسبتاً زیاد شرکتها ومالیات پرداختی تعادلی وجود دارد.

حدود هفتاد درصد از درآمد ناخالص ملی ودرآمدهای ارزی شیلی از مس تأمین می‌شود. فقط سه شرکت ۹۰ درصد مس شیلی را استخراج می کنند و بفروش می‌رسانند. این سه‌شرکت عبارتند از شرکت مس«برادن[1]» وابسته به‌شرکت مس«کنکات[2]» شرکت اکتشاف‌شیلی، «شیلکس[3]»وابسته‌به‌شرکت «آناکوندا[4]»وشرکت‌مس«آندز[5]» که‌این‌نیز وابسته‌به‌شرکت«آناکوندا» است. این‌سه شرکت خارجی‌در شیلی‌دارای چنان وضعی‌هستند که‌اگر در ایالات‌متحد (فرض کنیم) شرکتهای «جنرال‌موتورز[6]»، «جنرال‌الکتریک[7]»، «جنرال‌فودز[8]»، «فورد[9]» همهٔ بانکها، خطوط هوائی، معادن، کارخانه‌ها، صنایع‌الکترونیک، ساختمان و هزاران شرکت دیگر، همه به‌دو شرکت انگلیسی تعلق دارد.

شرکتهای «برادن»،«شیلکس»، و «آندز» منافع خالص خود را به‌ایالات متحدمی‌فرستند. سرمایه‌های روی کاغذ آنان (در ۱۹۵۹) به‌این شرح بود:

	مواد اولیه ولوازم یدکی	دارایی	زمین	جمع
برادن	۱۲،۳۱۹،۰۰۰ دلار	۶۹،۵۵۹،۰۰۰ دلار	۶،۹۷۹،۰۰۰ دلار	۸۸،۸۵۷،۰۰۰ دلار
شیلکس	۲،۷۳۶،۰۰۰ دلار	۲۴۷،۵۱۴،۰۰۰ دلار	۵،۷۴۳،۰۰۰ دلار	۲۷۰،۲۹۳،۰۰۰ دلار
آندز	۲۵،۰۰۰،۰۰۰ دلار	۱۲۰،۰۰۰،۰۰۰ دلار	۲۵،۰۰۰،۰۰۰ دلار	۱۷۰،۰۰۰،۰۰۰ دلار
				۵۳۹،۱۵۰،۰۰۰ دلار

1. Braden 2. Kennecott 3. Chilex
4. Anaconda 5. Andes 6. General Motors
7. General Electric 8. General Foods 9. Ford

www.ketabha.org

منافع این شرکتها(صادر شده به‌ایالات‌متحد)، ذخایر آنان(که این نیز جزو منافع بحساب می‌آید اما از شیلی خارج نمی‌شود) ومالیاتی که به‌دولت شیلی پرداخت شده است برحسب میلیون دلار به‌قرار زیر است:

ارقام به میلیون دلار است .

	منافع فرستاده شده به ایالات‌متحد	ذخایر	مالیات
۱۹۵۵	۵۴/۴	۱۰/۴	۱۵۶/۰
۱۹۵۶	۷۵/۴	۱۳/۵	۱۲۶/۶
۱۹۵۷	۳۵/۹	۱۶/۶	۷۴/۵
۱۹۵۸	۲۷/۴	۱۷/۰	۵۲/۵
۱۹۵۹	۵۷/۳	۲۳/۷	۸۴/۷
۱۹۶۰	۵۲/۲	۳۳/۰	۸۸/۲
۱۹۶۱ (تقریبی)	۴۵/۰	۳۴/۰	۷۰/۰

کاهش شدید درمیزان مالیات پرداختی به‌دولت شیلی پس از۱۹۵۶ نتیجهٔ قانونی‌بود که‌در ۵ ماه مه ۱۹۵۵ بالایحهٔ شمارهٔ ۱۱/۸۲۸ ازتصویب گذشت ومقررات حسابداری را تحت نظم خاصی درآورد (وواضح است که با مقررات جدید آزادانه‌تر و سهلتر بود). با این حال میزان مالیات تقریباً به ۵۰ درصد منافع کلی رسید که‌با مقیاسها وضوابط ماعادلانه و با معیارهای دیگر کشورهای امریکای لاتین‌بسیار زیاد است. از نظرفنی‌این شرکتها می‌توانند ادعا کنند که در سال ۱۹۶۰ درآمد مشمول مالیات آنان ۱۴۰/۴ میلیون دلار بوده که از آن ۸۸/۲ میلیون دلار یا بیش از ۶۲ درصد را به‌عنوان مالیات پرداخته‌اند. این درست نیست، زیرا منافعی که به‌عنوان ذخیره کنار گذاشته شده، باز هم منافع است، اگرچه می‌توان‌گفت که از نظر شرکتهای «مادر» نمی‌توان این منافع را نفع حقیقی قلمداد کرد زیرا این ذخایر به ایالات متحد آورده نمی‌شود.

برای اینکه منصفانه قضاوت کرده باشیم، باید به‌این نکته اشاره کنیم که، در امریکای لاتین به‌خلاف بسیاری ازشرکتهای بزرگ ایالات‌متحد، سه شرکت بزرگ شیلی شرایط کار وزندگی بسیار عالی را در این کشور بوجود آورده‌اند. این شرکتها به‌شیوهٔ پدرسالاری اداره می‌شوند، اما درعین‌حال برای

www.ketabha.org

کارکنان خود مزد بهتر ومسکن بهتر تهیه کرده‌اند وبیش از شرکتهای محلی دیگر درشیلی آنان را مورد توجه قرار می‌دهند.

شرکت شیلکس در «چوکویی کاماتا[10]» واقع در ۲۴۰ کیلومتری بندر «آنتوفاگاستا[11]» و در ارتفاع ۹،۰۰۰ فوتی از سطح دریا شاید بهترین این سه شرکت باشد(اگرچه دستمزدهای آن در مرتبهٔ نخست نیستند). اما سایرشرکتها نیز چندان تفاوتی با این شرکت ندارند. در مدت بازدیدم از این نقطه، با مدیران شرکت ورهبران سندیکاها مفصلا مذاکره کردم، و با تعجب دریافتم که شکایات رهبران سندیکاها محدود به‌مزایا بود نه دستمزد وساعات کار و شرایط کار،شهر«چوکی[12]» که‌متعلق به‌شرکت است ۲۵،۰۰۰ نفر سکنه دارد که ۵،۰۰۰ نفر آنان در معدن به کارمشغولند. در حدود ۱،۲۰۰ کارگر و خانوادهٔ آنان در «کالاما[13]» که حدود ده‌میل دورتر است زندگی می کنند و رفت وآمدشان به‌معدن با اتوبوسهای شرکت، وبه‌رایگان، انجام می‌شود. کارگران خوشبخت‌تر که درچوکی زندگی می کنند درخانه های سازمانی یاخانه های‌واقع در«لویت‌تون[14]» که‌با «لانگ‌آیلند[15]» قابل قیاس اند، سکنی دارند. به کارگران وسایل منزل داده نمی‌شود، اما در هر خانه‌ای که دیدم، از زاغه های قدیمی با سقف شیروانی گرفته، تا خانه های تازه‌ساز آجری، یخچال، چراغ گاز یا چراغ خوراک پزی برقی وجود داشت.

شرکت منظماً خانه های جدید می‌سازد اما نه آن قدرکه سندیکاها می‌خواهند.در اواسط سال ۱۹۶۲ شرکت ۱۵۶ خانهٔ یک طبقه(بااتاق‌پذیرائی، دو اتاق خواب، آشپزخانه وحمام)، ۸۰ خانهٔ دوطبقه که لوکس‌تر وبزرگتر بودند، و ۴۰ خانه از انواع مختلف در اختیار داشت. در ۲۷۶ خانه حدود ۶۰۰ کارگر وخانواده‌هایشان زندگی می کردند (در بعضی از خانه‌ها بیش از یک کارگر زندگی می کنند.) بقیهٔ کارگران‌در کلبه هائی زندگی می کردند که در ایالات متحد فقیرنشین اما درشیلی بالاتر از حد متوسط بشمار می‌روند. سندیکا از بابت این کارگران شکایتی نداشت اما ازوضع ۱،۲۰۰ کارگری که

10. Chuquicamata 11. Antofagasta
12. Chuqui 13. Calama 14. Levit Town
15. Long Island

www.ketabha.org

د ر«کالاما» زندگی می کردند، شاکی بود.

سندیکا مدارس بیشتری نیز می‌خواست. در آنجا سه‌مدرسه وجود داشت که حقوق آموزگاران آن را شرکت ودولت می‌پرداخت. اما این مدارس حتی به‌صورت دو وقته (صبح وبعد از ظهر) کافی نبودند، ساختمان سندیکا را (که متعلق به‌سندیکاست) ودارای تالارمدرن وتالاراجتماعاتی به‌گنجایش ۲،۵۰۰ نفر است، شرکت ساخته است. عضویت سندیکا برای کارگران اجباری (حق عضویت از دستمزد اعضا کسر می‌شود)، و برای کارمندان اختیاری است. بیمارستانی زیبا با ۲۴۰ تختخواب وآخرین وسایل پزشکی نیز(که از ایالات متحد وارد شده است) به‌وسیلهٔ شرکت بنا شده وکارمندان کارآمدمحلی شامل ۱۴ پزشک،درآن به کارمشغولند.این بیمارستان که هزینهٔ سالانهٔآن ۲۵۰،۰۰۰ دلار می‌شود و به‌رایگان در خدمت ساکنان «چوکی»وهمهٔ کسانی است که با معادن مس و کار دارند، نقش مؤثری در کاهش میزان‌مرگ ومیر نوزادان ایفا می کند. این میزان اکنون ۷۳/۲ در هزار است که در نواحی مجاوربطور معمول به ۱۱۶ در هزار می‌رسد.

هزینه‌های امور اجتماعی و بهداشتی این شرکت — که طبق قوانین شیلی باید ۱ درصد ازسود سالانه‌باشد — درسال ۱۹۶۱ بالغ بر ۱،۷۶۹،۲۶۱/۳۱ دلار شد که بیش از ۲ درصد درآمد حواله شده به‌خارج، به‌علاوهٔ ذخیرهٔ این شرکت بوده است، پنج نفر از رهبران سندیکا (یک کمونیست، سه‌سوسیالیست و یک رادیکال وبه‌عبارتی چهارنفر ازآنان وابسته به‌جبههٔ ملی مخالف ایالات متحد است) به‌من گفتند که هرگز سیاست‌را با روابط بین سندیکا وشرکت‌مخلوط نمی کنند. به‌خاطر مسائل‌سیاسی از اعتصاب خودداری کرده‌اند، وبیشتر نگران مزایای اجتماعی کارگران‌اند. در پاسخ سؤالم که آیا تبعیضی به‌سود کارمندان امریکا یا کارکنان غیر محلی(۳۵ درصد نیروی کارشرکت) وجود دارد، همه قبول داشتند که چنین تبعیضی وجود ندارد.

اما حتی اگر به‌خاطر وجود چنین شرایطی به‌سه شرکت بزرگ امریکائی تبریک بگوئیم وعمری دراز برای آنان در شیلی آرزو کنیم باز می‌بینیم که وضع به‌نحوی دیگر است. درحالی که بودجهٔ کشور شیلی، توسعهٔ آن، وراه کلی آن به‌سوی پیشرفت بستگی به‌صادرات مس دارد، احساسات نمی‌تواند حقایق را

www.ketabha.org

بپوشاند. وحقیقت این است که شیلی به‌خاطر نداشتن مالکیت معادن مس بیش از حد تصور زیان می‌بیند. تاکنون تقریباً سه‌برابر سرمایهٔ اولیهٔ این شرکتها (که تقریباً ۵۳۹ میلیون دلار بوده است) به‌صورت سود اعلام شده به‌ایالات متحد بازگشته است. از این قرار:

از ۱۹۲۸ تا ۱۹۵۰		۳۰۰	میلیون دلار
از ۱۹۵۰ تا ۱۹۵۹		۱،۰۱۴	میلیون دلار
از ۱۹۶۰ تا ۱۹۶۲	(تقریبی)	۱۵۰	میلیون دلار
		۱،۴۶۴	میلیون دلار

علاوه بر این از ۱۹۲۸ تاکنون کشور شیلی ۱۰۰ میلیون دلار دیگر نیز از راه حق کمیسیون، ربح پول وهزینهٔ دفاتر این شرکتها درنیویورک وسایر نقاط ایالات متحد (این دفاتر فقط به‌خاطر معادن مس شیلی دایر است) و هزینه‌های انبارداری مس در ایالات‌متحد (طی مدتی که مس در انتظار پالایش است) از دست داده است. همچنین شیلی در طول جنگ جهانی دوم که ایالات متحد قیمت مس را تثبیت کرد بیش از ۵۰۰ میلیون دلاردیگر از دست داد. اگر مردم شیلی می‌توانستند آزادانه مس خود را در هر زمان و به‌هرکس که می‌خواستند بفروشند ما نمی‌توانستیم‌بهای مس را دربازارهایمان ثابت نگاه داریم. و بالاخره درصورتی که شیلی می‌توانست مس خود را بپالاید، بیمه کند، و به‌وسیلهٔ ناوگان بازرگانی خود به بازار حمل کند ازسال ۱۹۵۰ به‌بعد مبالغ زیر را از دست نمی‌داد.

	هزینهٔ پالایش	هزینهٔ حمل‌و نقل و بیمه (ارقام به‌میلیون دلار)
۱۹۵۰	۲/۰	۳/۶
۱۹۵۱	۱/۸	۳/۲
۱۹۵۲	۲/۴	۱/۳
۱۹۵۳	۵/۰	۰/۲
۱۹۵۴	۵/۷	۷/۲
۱۹۵۵	۶/۹	۶/۲
۱۹۵۶	۹/۳	۶/۲
۱۹۵۷	۹/۹	۹/۸

www.ketabha.org

۱۹۵۸	۸/۸	۸/٤
۱۹۵۹	۱۰/۰	۱۰/۱
۱۹٦۰	۱۱/٤	۱۱/۰
۱۹٦۱	۱۳/۸	۱۲/۷
۱۹٦۲ (تقریبی)	۱٤/۵	۱٤/۵
	۱۰۱/۵	۹۳/۵

جمع کل ۱۹۵ میلیون دلار

پس از جمع همهٔ ارقام بالا به‌نتیجه زیر می‌رسیم:

سود شرکتها	۱/٤٦٤	میلیون دلار
هزینه‌های اداری	۱۰۰	میلیون دلار
زیان تثبیت قیمت در زمان جنگ	۵۰۰	میلیون دلار
هزینه‌های پالایش، حمل‌ونقل وبیمه	۱۹۵	میلیون دلار
جمل کل	۲/۲۵۹	میلیون دلار

غیرمنطقی نیست اگر تصور کنیم که چندصدمیلیون دلار دیگر نیز به وسیلهٔ تردستیهائی که در فصل قبل به‌آنها اشاره شد روانهٔ ایالات‌متحد شده باشد. به‌این ترتیب اگر شیلی مس خود را در ۱۹۲۸ ملی کرده بود، اکنون به‌اندازهٔ ۳ بیلیون دلار غنی‌تر می‌بود. و اگر در ۱۹۵۰ به‌این کار دست می‌زد این رقم بیش از ۲ بیلیون دلار بود. حتی اگر شیلی به‌خاطرملی کردن شرکتهای مس خسارتی به‌اندازهٔ مبلغ کل ارزش سرمایه‌آنان — طبق دفاتر موجود — خسارت می‌داد باز هم به‌اندازهٔ ۱/۵ بیلیون دلار — یعنی بیش از مجموع کسر موازنهٔ بازرگانی آن کشور — پیش بود و امروزناگزیر نبود وام بگیرد یا وام پرداخت نشده داشته باشد.

به‌علاوه معمولا برآورد می‌شود که سرمایه (دارائی به‌اضافه سودحاصل) سالانه به‌اندازهٔ ۲۰ درصد به‌ارزش خود می‌افزاید، این بدان معنی است که ۱/۵ بیلیون دلار شیلی از سال ۱۹۵۰ به‌بعد به‌نحوزیر افزایش می‌یافت:

۱۹۵۰	۱/۵	بیلیون دلار
۱۹۵۱	۱/۸	بیلیون دلار
۱۹۵۲	۲/۱٦	بیلیون دلار

www.ketabha.org

۱۹۵۳	۲/۵۹۲	بیلیون دلار
۱۹۵٤	۳/۱۱۱	بیلیون دلار
۱۹۵۵	۳/۹۳۲	بیلیون دلار
۱۹۵٦	٤/۷۱۸	بیلیون دلار
۱۹۵۷	۵/٦٦۲	بیلیون دلار
۱۹۵۸	٦/٦۹٤	بیلیون دلار
۱۹۵۹	۸/۰۳۳	بیلیون دلار
۱۹٦۰	۹/٦٤۰	بیلیون دلار
۱۹٦۱	۱۱/۵٦۸	بیلیون دلار
۱۹٦۲	۱۳/۸۸۲	بیلیون دلار

طبیعی است که چنین حسابهائی نمی‌تواند چندان دقیق ومنطقی باشد، اما شاید اگر ۱/۵ بیلیون دلار به ۳ بیلیون دلار افزایش می‌یافت کافی بود برای ۷۰۰،۰۰۰ خانواری که در مساکن ناسناسب زندگی می‌کنند و غذای کافی برای خوردن ندارند، خانه‌ای به ارزش ۳،۰۰۰ دلار ساخت و به ارزش ۱،۰۰۰ دلار موادغذائی در اختیارشان گذاشت. حتی اگر فرض شود که من در این راه چندان مبالغه کرده‌ام که در محاسباتم یک صفر اضافه گذاشته‌ام، آیا می‌توان تردیدی داشت که برای شیلی بسیاربهتر بود که مالکیت مس خود را خودش در اختیار داشته باشد؟

www.ketabha.org

۲۸ طلای سیاه و بانکهای خصوصی

ونزوئلا بزرگترین صحنه‌ای است که شرکتهای بزرگ بین‌المللی‌ما در آن نقش‌آفرینی می‌کنند. نمایشنامه‌ای که به‌اجرای آن مشغول‌اند غم‌انگیز است و به‌پایانی فاجعه‌آمیز می‌انجامد.

ونزوئلا با ۶/۷ درصد از ذخایرنفتی‌جهان(تقریباً نصف ذخایر موجود در ایالات‌متحد) و ۹ درصد از ذخایر جهان غیرکمونیست نه‌تنها یکی از بزرگترین کشورهای تولیدکنندهٔ نفت، بلکه یکی‌از ثروتمندترین کشورهای جهان است — یا باید باشد.

با این‌حال مردم ونزوئلا بشدت فقیراند. بودجهٔ سالانهٔآن ۱/۵ بیلیون‌دلار است که ۸۰۰ میلیون‌دلار آن از محل درآمد مالیاتی نفت و بهرهٔ مالکانهٔ آن بدست می‌آید. این مبلغ حتی باتوجه به‌قیمتهای امروزه که بطور مصنوعی پائین نگاه‌داشته شده‌است (در نقطه‌صدور)،وبا توجه به‌اینکه با همین قیمتها درآمد سالانهٔ ونزوئلا از نفت باید به۳،۰۸۴ بیلیون دلار برسد، بسیار ناچیز بنظر می‌رسد. ونزوئلا تفاوت این دو مبلغ را چگونه از دست می‌دهد؟

نفت در مخازن زیرزمینی است. با حفرچاهی می‌توان نفت را استخراج کرد. برآوردشده است که ۴۶/۲۱ درصد از خاک ونزوئلا بر روی چنین مخازنی قرارگرفته اما فقط یک‌هفتم سطح ونزوئلا عملا مورد بهره‌برداری قرارگرفته است. این یک‌هفتم‌خاک ونزوئلا معادل ۶،۱۸۰،۸۹۶ هکتار یا تقریباً ۱۶،۰۰۰ میل‌مربع است که برابر مجموع مساحت نیوجرسی و ماساچوست است.

ذخایرونزوئلاباسرعت‌بهره‌برداری‌فعلی‌فقط شانزده‌سال‌دیگردوام می‌آورد.

www.ketabha.org

پس از آن، از نظر تئوری، مخازن زیرزمینی خشک و ونزوئلا ورشکست خواهد شد. مگر اینکه بهره‌برداری با شدت کمتری دنبال شود یا ونزوئلا درصدد توسعهٔ مجموعهٔ صنایعی برآید که به‌درآمدهای دیگر کمک کند یا هر دو. و در این میان بهره‌برداری مرتباً رو به‌افزایش است.

۱۹۵۰	۱،۴۹۷،۹۸۸	بشکه در روز
۱۹۵۲	۱،۸۰۳،۹۱۵	بشکه در روز
۱۹۵۴	۱،۸۹۵،۳۰۹	بشکه در روز
۱۹۵۶	۲،۴۵۶،۷۸۵	بشکه در روز
۱۹۵۸	۲،۶۰۴،۸۴۰	بشکه در روز
۱۹۵۹	۲،۷۷۱،۰۱۲	بشکه در روز
۱۹۶۰	۲،۸۴۶،۱۰۷	بشکه در روز

بین پنج کشور بزرگ تولید کننده و صادرکنندهٔ نفت، نسبت تولید به ذخایر، در ونزوئلا از همه بیشتر است[1].

کشور	ذخایر در ۱۹۶۰ (ارقام به‌میلیون بشکه)	تولید در ۱۹۶۰	درصد تولید نسبت به‌ذخایر موجود
کویت	۶۲،۰۰۰	۶۰۱	۱/۱
عربستان‌سعودی	۵۰،۰۰۰	۴۵۶	۰/۹
ایران	۳۵،۰۰۰	۳۸۵	۱/۱
عراق	۲۷،۰۰۰	۳۵۶	۱/۳
ونزوئلا	۱۷،۳۰۰	۱،۰۴۲	۶/۰

ذخایر ونزوئلا از همهٔ کشورها کمتر است و در عین‌حال از همه بیشتر

۱. ارقام‌نشان داده شده اکنون (درسال ۱۹۷۶) به‌هیچ‌وجه‌صادق نیستند. برای نمونه تولید عربستان‌سعودی به ۷ میلیون بشکه در روز یعنی درحدود ۲،۵۰۰ میلیون بشکه درسال رسیده است که چهار برابر ارقام نشان داده شده در بالاست. همچنین قرار است تولید ایران که اکنون نزدیک ۵ میلیون بشکه در روزاست به ۸ میلیون بشکه در روز یعنی نزدیک به پنج برابر تا شش برابر ارقام جدول فوق برسد و همین طور در موارد دیگر.مترجم.

www.ketabha.org

تولید می‌کند. در اینجا به‌یک نتیجه می‌توان رسید: هرکس که به‌کار بهره‌برداری از منابع نفت ونزوئلا سرگرم است این کار را باتوجه به‌نیازهای آیندهٔ ونزوئلا نمی‌کند چراکه این نوع بهره‌برداری از منابع این کشور به خلاف منافع ونزوئلا است.

چه‌کسی به‌این بهره‌گیری مشغول است؟ سه‌گروه عمده: یک‌گروه امریکائی، یک‌گروه‌هلندی—انگلیسی و یک‌گروه ونزوئلائی. میزان امتیاز و بهره‌برداری هریک از این‌سه‌گروه در منابع این کشور به‌شرح زیر است:

گروه امریکائی	۴،۵۶۸،۹۱۸ هکتار	۷۳/۹ درصد اراضی
گروه‌هلندی—انگلیسی	۱،۵۶۸،۷۱۲ هکتار	۲۵/۴ درصداراضی
گروه ونزوئلائی	۴۲،۲۶۶ هکتار	۰/۷ درصداراضی

گروه‌امریکائی از دو کارگزار بزرگ تشکیل شده است:

۱— راکفلرها که‌شرکت«استاندارد اویل[2]» آنهاصاحب ۹۳/۱۲ درصد از سهام شرکت نفتی «کرئول[3]» و ۱۷ درصد از سهام شرکت «سوکونی واکیوم[4]» است که در ایالات‌متحد به‌شرکت‌نفت «موبیل[5]» معروف است. (شرکت استاندارد اویل همچنین صاحب ۸۳/۵۸ درصد از سهام شرکت بین‌المللی نفت است که درکلمبیا، و در صنایع نفت پرو و دیگرکشورهای امریکای‌لاتین فعالیت دارد. به‌علاوه دارای ۱۰۰ درصد سهام شرکت «اسو استاندارد اکوادور[6]» ونیز از طریق «شرکت بین‌المللی‌نفت» صاحب ۱۰۰ درصد سهام «شرکت نفت استوائی[7]» است که خود دارای ۲۶ شرکت وابسته در امریکای‌لاتین است.)

۲— «ملون»ها که ۴۵ درصد «شرکت نفت‌گلف[8]» را در اختیار دارند، و این شرکت صاحب صددرصد «شرکت نفت‌گلف ونزوئلا[9]» و صد درصد سهام «شرکت نفت منه‌گراند[10]» است، (گرچه هم شرکت نفت شل و هم شرکت نفت استاندارد منافعی در تولید و دارائی شرکت اخیر

2. Standard Oil 3. Creol Petroleum Corporation
4. Socony Vacum 5. Mobil 6. Esso Standard of Ecuador
7. Tropical Oil Co. 8. Gulf Oil Corporation
9. Venezuela Gulf Oil Co. 10. Mene Grand Oil Co.

www.ketabha.org

دارند.)

گروه انگلیسی– هلندی شامل «شرکت نفت شل[11]» است که خود غولی است عظیم با فعالیت‌جهانی (از جمله در ایالات‌متحد) و بیشتر به سرمایه‌داران انگلیسی و هلندی تعلق دارد.

گروه ونزوئلائی شرکتی است متعلق به‌دولت ونزوئلا بانام «شرکت نفت ونزوئلا[12]» یا «ک. و. پ.» چهار شرکت خارجی تقریباً ۹۰ درصد از مجموع تولید و فروش نفت ونزوئلا را در دست دارند:

شرکت نفت کرئول	۴۱/۱۲ درصد
شرکت نفت شل	۲۶/۱۶ درصد
شرکت نفت منه‌گراند	۱۴/۹۳ درصد
شرکت‌نفت موبیل	۴/۹۰ درصد
جمع	۸۷/۱۱ درصد

بقیهٔ شرکتهای نفتی (از جمله تکزاس، «سین کلر»، «فیلیپس»، «سوپریور»، «آتلانتیک» وغیره) دارای ۱۲/۷۳ درصد از تولید نفت‌اند. شرکت نفت ونزوئلا هنوز قادر به‌تولید حتی۰/۲ درصد (۰/۰۰۲) از نفت خود نیست.

از این شرکتها «کرئول» از هر جهت مهمترین شرکت و گروه راکفلرها (کرئول، بخشی از موبیل و منه‌گراند) از هرجهت بزرگترین سوداگرانند.

از آنجاکه شرکت نفت ونزوئلا هنوز درآمدی ندارد، صددرصد درآمد نفت ونزوئلا در نظارت شرکتهای خارجی است (۷۳/۸۴ درصد امریکائی و ۲۶/۱۶ درصدگروه انگلیسی– هلندی) و از آنجاکه ۹۲ درصد از درآمد ارزی ونزوئلا و ۶۳ درصد بودجه آن از درآمد نفت تأمین می‌شود شرکتهای ما ۶۸ درصد (۷۳/۸۴ درصد از ۹۲ درصد) از درآمد ارزی و ۴۸ درصد (۷۳/۸۴ درصد از ۶۳ درصد) از بودجه ونزوئلا را در نظارت خود دارند.

11. Royal Dutch Shell
12. Corporacion Venezolana del Petroleo (CVP)

www.ketabha.org

درسالهای قبل از ۱۹۵۸ درآمد خالص شرکتهای نفتی (جدول زیر) بین ۲۶ تا ۳۳ درصد از درآمد ناخالص و بین ۴۷ تا ۵۰ درصد از درآمدی که مالیات برمبنای آن محاسبه می‌شود درنوسان بود. در ۱۹۵۸ حکومت موقت انقلابی ونزوئلا قانون مشهور به تقسیم بر مبنای ۶۰ و ۴۰ را از تصویب گذراند و از آن زمان درآمد خالص به‌مقدار ۱۸ درصد درآمد ناخالص و ۳۴ درصد درآمد اصلی کاهش یافته است.

جدول شمارهٔ ۱۱

جدول هزینه‌ها، درآمد ومالیات شرکتهای نفتی ونزوئلا برحسب میلیون بولیوار (بطور متوسط درسالهای ۱۹۵۱ تا ۱۹۵۸ هر دلار مساوی با ۳/۳ بولیوار بوده)

	هزینه‌ها		استهلاک و کاهش منابع		مالیات		درآمد خالص		درآمد ناخالص
	٪	بولیوار	٪	بولیوار	٪	بولیوار	٪	بولیوار	بولیوار
۱۹۵۱	۳۲	۱،۴۱۱	۱۱	۴۹۵	۳۰	۱،۲۹۸	۲۷	۱،۲۵۱	۴،۴۵۵
۱۹۵۲	۳۳	۱،۵۱۶	۱۱	۵۳۰	۲۹	۱،۳۶۹	۲۷	۱،۱۶۲	۴،۶۷۷
۱۹۵۳	۳۳	۱،۵۱۶	۱۱	۵۵۸	۲۹	۱،۳۹۵	۲۶	۱،۲۶۱	۴،۷۳۰
۱۹۵۴	۳۴	۱،۶۷۷	۱۲	۶۱۳	۲۹	۱،۵۴۵	۲۶	۱،۴۱۲	۵،۲۴۸
۱۹۵۵	۲۹	۱،۷۱۱	۱۱	۷۳۲	۳۰	۱،۷۷۴	۲۹	۱،۷۱۵	۵،۸۲۷
۱۹۵۶	۲۷	۱،۸۵۴	۹	۸۱۲	۳۱	۲،۱۲۸	۳۱	۲،۱۱۵	۶،۹۵۹
۱۹۵۷	۲۵	۲،۱۰۰	۱۱	۸۳۶	۳۳	۲،۷۷۷	۳۳	۲،۷۷۴	۸،۴۸۷
۱۹۵۸	۳۰	۲،۲۷۵	۱۱	۹۳۹	۳۸	۳،۹۳۸	۲۱	۱،۶۱۶	۷،۲۶۳
۱۹۵۹	۳۲	۲،۲۸۶	۱۳	۹۳۸	۳۷	۲،۷۲۴	۱۸	۱،۳۳۵	۷،۲۸۳
۱۹۶۰	۳۳	۲،۴۰۹	۱۳	۹۴۸	۳۶	۲،۶۳۱	۱۸	۱،۲۸۲	۷،۲۷۰

درطول آن دهه مجموع درآمدهای صادره به ایالات‌متحد یا اروپا (مطابق جدول ۱۲) تقریباً یک‌سوم بیش ازکل سرمایه‌گذاری دراین مدت بود. به رغم این حقیقت «هارولدهایت[13]» مدیر شرکت نفت «کرئول» آن‌قدر وقاحت داشت که قانون موسوم‌به ۶۰ — ۴۰ را به‌این نحو توصیف کرد: «حقوق اکتسابی راکاملا زیرپاگذاشته و اصل اخلاقی، اگرنه‌قانونی، لزوم

13. Harold Haight

www.ketabha.org

.ذاکره کردن را نادیده‌گرفته است[۱۴]»

جدول شمارهٔ ۱۲

جدول سرمایه‌گذاری شرکتهای نفتی ونزوئلا (جمع شده وسرمایهٔ جدید)
وبازگشت سرمایه برحسب میلیون بولیوار
(یك دلار — ۳٫۳ بولیوار برحسب متوسط ۱۹۵۱ — ۱۹۶۰)

	جمع سرمایه گذاری	سود	درصدسود نسبت به سرمایه	سرمایه‌گذاری مجدد	سود صادرشده به خارج
۱۹۵۱	۶٬۰۱۶	۱٬۲۰۱	۲۰	۲۳۹	۹۶۲
۱۹۵۲	۶٬۲۳۷	۱٬۲۶۲	۲۰	۴۴۵	۸۱۷
۱۹۵۳	۶٬۶۴۰	۱٬۲۶۱	۱۹	۴۶۳	۷۹۸
۱۹۵۴	۶٬۸۹۶	۱٬۴۱۲	۲۱	۲۳۲	۱٬۱۷۰
۱۹۵۵	۶٬۸۸۷	۱٬۷۱۰	۲۵	—۱۰۶	۱٬۸۱۶
۱۹۵۶	۷٬۳۰۰	۲٬۱۱۵	۲۹	۵۰۵	۱٬۶۱۰
۱۹۵۷	۸٬۶۹۰	۲٬۷۷۴	۳۲	۶۹۲	۲٬۰۸۲
۱۹۵۸	۹٬۶۰۶	۱٬۶۱۶	۱۷	—۷۶۲	۲٬۳۷۸
۱۹۵۹	۱۰٬۱۹۴	۱٬۳۳۵	۱۳	۲۹۰	۱٬۰۴۵
۱۹۶۰	۱۰٬۵۸۴	۱٬۲۸۲	۱۲	— ۷۵	۱٬۳۵۷
جمع دمسال	۱۰٬۵۸۹	۱۵٬۹۶۸	(متوسط ۲۱ درصد)	۱٬۹۲۳	۱۴٬۰۴۵

این جدول همچنین نشان می‌دهد که‌شرکتهای نفتی در دهه ۱۹۵۱ تا ۱۹۶۰ دست‌کم ۵ بیلیون‌دلار سود بردند و همهٔ آن بجز مبلغ ناچیز ۶۰۰ میلیون‌دلار را به‌خارج از ونزوئلا صادرکردند — سرمایه‌گذاری مجدد روی کاغذ به‌سه‌بیلیون دلار بالغ شد. اگر ونزوئلا در ۱۹۵۰ نفت خود را ملی

۱۴. شرکت نفت کرئول از راه کاهش هزینه‌هـای نقدی در ونزوئلا نیز نسبت به‌قانون تقسیم ۴۰-۶۰ واکنش نشان داد. در۱۹۵۷ شرکت کرئول ۷۵ میلیون دلار به‌مصرف اکتشاف رساند و در ۱۹۶۰ فقط سه میلیون دلار، شرکت کرئول همچنین ۷۰ نفر از بهترین صاحب‌نظران فنی‌خود را از ونزوئلا به‌لیبی منتقل کرد. و درنتیجه شهر«ماراکالیبو» که روزی رونق فراوان داشت آنچنان‌از رونق‌افتاد که گفتی دراین شهرتلمبه‌های نفتی بیش‌از کارگران است. در۱۹۵۸ این شهر ۴۵۰،۰۰۰ نفر سکنه داشت. در ۱۹۶۰ سی‌هزار نفـر از جمعیت آن کاسته شده بود درحالی‌که سایرشهرها ۲۰ درصد به جمعیتشان افزوده شده بود.

www.ketabha.org

کرده بود (و تراستهای بین‌المللی نفت که شبکه‌های حمل‌ونقل، توزیع و پالایشگاهها را در اختیار دارند محاصره‌ای اقتصادی علیه آن سازمان نداده بودند) این کشور می‌توانست طی پنج‌سال جمع سرمایه‌گذاری شرکتهای نفتی را — بطورنقد — و مطابق ارقام تعیین شده در دفاتر به آنان بپردازد.

به‌علاوه این کشور بطورکلی می‌توانست از هزینه‌های محلی درکار نفت بهره بیشتری ببرد. (در هر یک ازکشورهای امریکای‌لاتین که از آنها بازدید کردم عملیاتی به‌شرح زیر جریان داشت: شرکتهای ایالات‌متحد که به‌خاطر میلیونهادلار سرمایه‌گذاری مورد ستایش قرار می‌گرفتند، در عمل این سرمایه را به‌دلار به‌بانکهای ایالات‌متحد می‌سپردند و سپس از شعب این بانکها درکشور مورد نظر معادل مبلغ سرمایه‌گذاری به‌حسب‌ارز محلی دریافت می‌کردند. اینگونه «سرمایه‌گذاریها» کاملا عادی است، اما به اقتصاد امریکای‌لاتین کمکی نمی‌کند، البته بجز ربح کمی که دریافت کنندگان وام به‌بانکها می‌پردازند آن‌هم در صورتی که وامها از محل‌ارز حواله شده از خارج پرداخت شود.)

شرکتهای نفتی امریکائی برای طفره رفتن از پرداخت حقوق‌قانونی ونزوئلا به‌اعمال دیگری نیز دست می‌زنند. برای مثال: گرچه مقدار تولید و مالیات در سالهای‌گذشته مرتباً در حال افزایش بود، و قیمتهای خرده فروشی محصولات نفتی از قبیل بنزین، نفت‌چراغ، نفت دیزل، نفت‌سیاه، قیر و روغنهای چرب کننده نیز مسلماً کاهش نیافته، ونزوئلا عملا در چند سال‌گذشته مالیات کمتری دریافت کرده است: در ۱۹۵۸ مبلغ ۲،۹۳۸ میلیون‌بولیوار، در ۱۹۵۹ مبلغ ۲،۷۲۴ میلیون‌بولیوار، در ۱۹۶۰ مبلغ ۲،۶۳۱ میلیون‌بولیوار و به‌همین‌ترتیب. منافع به‌سادگی در بخشی «نشان داده می‌شوند» که مشمول مالیات کمتری بشود.

شرکتهای بزرگ بسادگی می‌توانند با تردستی منافع راکم و زیاد نشان دهند، زیرا آنان صاحب نفتکشها، پالایشگاهها و شبکه‌های توزیع نفت هستند. آسانترین راه برای کاهش سود ونزوئلا آن است که هزینهٔ حمل نفت را بالا برند و به‌حساب هزینهٔ شرکت‌نفت در ونزوئلا بگذارند و این هزینه ا به‌شرکت کشتیرانی بپردازند، و این شرکتهای کشتیرانی را در

www.ketabha.org

«پاناما»، «لیبریا» یا هرکشور دیگری که مالیات بر شرکتهای کشتیرانی کمتر است به‌ثبت برسانند. این بزرگترین دلیل است که بسیاری از کشتیهای خصوصی متعلق به‌ایالات‌متحد زیر پرچم دولتی غیر از ایالات‌متحد به‌کار مشغولند.

(اینگونه تردستیها بین همهٔ شرکتهائی که تجارت خارجی دارند متداول است. مثلا یکی از شرکتهای ایالات‌متحد که کارخانه‌هائی در هفت کشور اروپائی دارد، ادارهٔ مرکزی فروش خود را در ژنو (سویس) قرار داده است. سود فراورده‌هائی که در آلمان‌غربی، دانمارک، بلژیک و هلند ساخته و فروخته می‌شوند دردفاتر ادارهٔ مرکزی فروش واقع در ژنو وارد می‌شود. علت این امر آن است که مالیات بر منافع در سویس ۲۰ درصد است، اما در آلمان‌غربی ۵۱ درصد، در هلند ۴۷ درصد، در انگلستان نزدیک به ۵۴ درصد، در فرانسه ۵۰ درصد و در ایالات‌متحد ۵۲ درصد).

امکان کم‌و زیادجلوه‌دادن منافع تاآنجا که به‌شرکتهای بزرگ‌سودآور امریکای لاتین— یعنی شرکتهای ایالات‌متحد — مربوط می‌شود کافی است که همهٔ اصلاحات مالیاتی در این کشورها را بیفایده کند. به‌این ترتیب هنگامی که «اتحاد برای پیشرفت» در جهت اینگونه اصلاحات به‌دولتهای امریکای لاتین فشارهائی وارد آورد، تراستهای بین‌المللی مخالفت چندانی نکردند. قوانین سخت مالیات‌بردرآمد فقط برای آن‌گروه از شرکتهای محلی است که از فروش داخلی ارز داخلی بدست می‌آورند. به‌این دلیل است که‌لایحهٔ اصلاحی قانون اساسی مکزیک که در سپتامبر ۱۹۶۲ قوت قانونی یافت و به دولت اجازه داد که کمیسیون‌ویژه‌ای ایجاد کند و همهٔ شرکتهای مربوط (داخلی و خارجی) را وادارد تا کارگران را درمنافع حاصل سهیم کنند، باعث نگرانی زیاد شرکتهای بزرگ خارجی نشد. این شرکتها با دستکاری در درآمد فروش (و همچنین مقادیر «وامها») به سادگی منافع حاصل در مکزیک را کم نشان می‌دهند.

برای مقابله با چنین دستکاریها، قانون‌شکنیها، و فرار از مالیاتها بود که «بتانکورت» (رئیس‌جمهوری ونزوئلا) سیاست کلی ونزوئلا رادرموردنفت برسه اصل زیر استوارکرد:

www.ketabha.org

۱ـ ندادن امتیازدیگری به‌شرکتهای خارجی.
۲ـ تأسیس شرکتی‌ملی‌برای تولید نفت در ونزوئلا—شرکت نفت ونزوئلا
۳ـ حمایت بی‌دریغ از «اوپک» — سازمان کشورهای صادرکنندهٔ‌نفت.

با این حال این سیاست در عمل شرکتهای نفتی را چندان ناراحت نمی‌کند. تا آنجاکه به‌امتیازات جدید مربوط است. دیگر نیازی به‌اینگونه امتیازات نیست. اکتشاف در بیشتر نقاط ونزوئلا بعمل آمده و مخازن نفت آن شناخته شده است. و از آن جهت‌که مخازن نفت به‌شکل دریاچه‌هائی در زیرزمین قرار دارند، چاههای بیشتر فقط باعث افزایش تولید و تسریع در کاهش موجودی مخازن می‌شود نه افزایش ذخایر و چنانکه قبلا دیدیم میزان تولید هم‌اکنون بسیار زیادتر از حد لازم است. با این حال بتانکورت می‌کوشد که تولید را از این‌هم بیشتر کند.

درگذشته امتیاز نفتی جدید به‌معنی حق اکتشاف در ۱۰،۰۰۰ هکتار برای سه‌سال بود. پس ازکشف نفت، شرکت مربوط نیمی از منطقه را برای خود انتخاب می‌کرد (۵۰۰ هکتار) و قرارداد جدیدی برای ۴۰سال یا ۹۰ سال یا همیشه می‌بست و نیم دیگر منطقهٔ مورد امتیاز را به‌عنوان ذخیرهٔ ملی به‌دولت می‌داد. طبیعی است‌که وقتی این شرکت شروع به‌استخراج از نیمهٔ خود می‌کرد مخازن ذخیرهٔ ملت نیز مکیده می‌شد، اما باشدتی کمتر. برای‌اینکه مخازن‌ملی به‌حداقل ممکن مکیده شود در قراردادهای مربوطه موادی‌گنجانیده شده بود که چاه نفت باید فلان اندازه از خط مرزی ذخایر ملی فاصله داشته باشد. (هرچه فاصله چاهها از مرکز مخزن دورتر باشد نفت باسرعت کمتری از چاه خارج می‌شود).

این حداقل فاصله در زمان «پرزخیمه‌نز[15]» دیکتاتور ونزوئلا ۱،۲۰۰ متر بود. اما روز ۷اکتبر ۱۹۶۱ هفته‌نامهٔ خبری رسمی‌که از طرف وزارت معادن و ذخایر نفتی، منتشر می‌شود و معمولا سیاست نفتی دولت را (که مجری آن همین وزارتخانه‌است) اعلام می‌کند، خبری داشت به‌این مضمون که از این پس رعایت حداقل فاصله بالا لزومی ندارد. به‌این ترتیب شاید بتانکورت به‌شرکتهای خارجی امتیاز جدیدی نداده باشد. اما مسلماً به‌آنان

15. Perez Jimenez

www.ketabha.org

امکان تولید بیشتری داده است، و با دادن اجازهٔ پیشروی به‌اندازهٔ ۱،۲۰۰ متر، عملا در حدود ۱۰ درصد به تولید آنها افزوده است.

شرکت نفت ونزوئلا به‌رغم مدیرفعال خود «خوان پابلو پرز[16]» چیزی بیش از یک نمایش ظاهری نیست. بودجهٔ سالانهٔ آن ۲،۵۰۰،۰۰۰ بولیوار تعیین شده است که با نرخ تبدیل ارز در ۱۹۶۲ (یک بولیوار مساوی با ۰/۲۹۸۵ دلار) می‌شود ۷۵۰،۰۰۰ دلار، و با این مبلغ ناچیز، این شرکت باید حقوق کارمندان و هزینهٔ ماشین‌آلات لازم را بپردازد. به‌خاطر فعالیت رئیس این شرکت بود که در بهار سال ۱۹۶۱ عملیات حفاری شروع شد و تا زمستان ۱۹۶۲ بیش از ۴۰۰ چاه حفر شد و روزانه ۴،۰۰۰ تا ۵،۰۰۰ بشکه نفت تولید گردید. اما این شرکت می‌بایست با شرکتهای خارجی رقابت کند که در آن زمان بیش از ۳میلیون بشکه‌نفت در روز تولید می‌کردند. (مصرف نفت در ونزوئلا تقریباً ۵۰۰،۰۰۰ بشکه در روز است).

شرکت نفت ونزوئلا با ۷۵۰،۰۰۰دلار در سال به‌سختی می‌تواند حقوق ۶۰ نفر کارمندان خود را بپردازد. این شرکت برای پیشرفت کار در مناطق مورد امتیاز خود مجبور است با شرکتهای خارجی قراردادهائی ببندد، به‌این ترتیب نفتی که ادعا می‌شودملی است، از منابع متعلق به ملت توسط شرکتهای‌خارجی— که این‌شرکت ملی می‌بایست‌با آنها رقابت کند— استخراج می‌شود. چرا «ک. و. پ.» چنین ناتوان است؟ آیا به این دلیل است که حکومت «بتانکورت لئونی» نمی‌خواهد به منافع راحت شرکتهای خارجی لطمه‌ای وارد آید، یا محدودیتی برای آنان ایجادشود؟

اصول «اوپک» قابل تحسین است، همچنین «پرزآلفونزو[17]» باآن کله‌تخم‌مرغی‌اش (مانند یول‌براینر هر روز سرش را می‌تراشد) و سرسختی‌اش، که مدتها عضو حزب «آکسیون دمکراتیکا» بود و اکنون به‌شصت‌سالگی نزدیک می‌شود و دارای‌احساسات ناسیونالیستی است، و با این‌حال روابط دوستانه‌اش را تا سال ۱۹۶۴ با بتانکورت حفظ کرد و بعد از سمتهای خود در دولت بتانکورت استعفا کرد، و اکنون نیروی محرکهٔ اوپک بشمار می‌رود. او به‌عنوان وزیرمعادن و ذخایر نفتی ونزوئلا مسؤول اجرای سیاستهای

16. Juan Pablo Perez 17. Perez Alfonzo

www.ketabha.org

نفتی دولت‌ونزوئلا بود،گرچه دستورهای بتانکورت و نداشتن منابع مالی محدودیتهائی برایش بوجود می‌آورد.

اعضای اوپک شامل کویت، ایران، عراق، عربستان‌سعودی و ونزوئلا[۱۸] جمعاً ۹۰ درصد نفت مورد نیاز جهان را صادر می‌کنند. هدف اصلی این سازمان بالا نگاه‌داشتن قیمت نفت است، اما تا هنگامی که همهٔ اعضا تصمیم نگیرند که از صدور نفت به‌بهائی کمتر از مبلغ معین خودداری کنند، این سازمان موفقیتی نخواهد داشت.

در وضع حاضر همیشه یک یا دوعضو این سازمان تسلیم می‌شوند. کویت به‌دستور انگلستان عمل می‌کند. عربستان‌سعودی که از ناسیونالیسم طرفداران ناصر وحشت دارد به‌هر کاری برای حفظ حمایت ایالات‌متحد تن‌در می‌دهد. حتی اگر همهٔ پنج‌عضو ایستادگی کنند تا چه مدتی می‌توانند در برابر محاصرهٔ اقتصادی مقاومت کنند؟ برای خریداران بزرگ انگلیسی، هلندی و امریکائی امکان دارد که چندین هفته و یاشاید چندین‌ماه از خرید نفت خودداری کنند و این خریداران پالایشگاهها و بازارهای همهٔ جهان به‌استثنای ایتالیا و کشورهای کمونیست را در اختیار دارند. ایالات متحد خودبه‌تنهائی آنقدر نفت تولید می‌کند که بتواند چنین کاهشی در خرید نفت را برای مدتی‌طولانی تحمل کند. ایتالیائیها نمی‌توانند نفت کشورهای غیر متعهد را برای مدتی طولانی تصفیه و توزیع کنند. روسیه خودش یکی از صادرکنندگان نفت است، اما صادرات‌آن به‌بازار جهانی با رقابت شرکتهای بزرگ امریکائی ونیز سیاستهای کلی ایالات‌متحد، مرتباً کاهش می‌یابد.

با این حال اگر کشورهای امریکای‌لاتین نفت ونزوئلارا می‌خریدند و با نفتکشهای روسی، یونانی و امریکای‌لاتین حمل می‌کردند، امکان داشت ونزوئلا بتواند محاصرهٔ ایالات‌متحد—انگلیس —هلند را تحمل کند. (اگر ایتالیا، اتریش، یونان، کشورهای افریقائی و آسیائی نفت خاورمیانه را

---

۱۸. اکنون ۱۱ کشور در اوپک عضویت دارند. شش‌کشور لیبی، نیجریه، قطر، ابوظبی، الجزایر و اندونزی نیز بعداً به این سازمان پیوستند. برای آخرین اطلاعات دقیق به‌کتاب «نفت ما ومسائل حقوقی آن» نوشتهٔ دکتر محمد علی‌موحد، شرکت انتشارات خوارزمی، رجوع فرمائید.

www.ketabha.org

می‌خریدند، این تولید کنندگان نیز می‌توانستند در مقابل چنین محاصره‌ای مقاومت کنند). اما آیا قابل تصور است که ایالات‌متحد بگذارد «سوموزا»، «والنسیا»، «فیگورس»، نظامیان آرژانتین، حتی «آلساندری» محاصرهٔ اقتصادی این کشور را در هم بشکنند؟ به‌علاوه اگر عربستان‌سعودی و کویت تحت فشار قراربگیرند حکومتهای فئودالی این کشورها در عرض ۴۸ ساعت متلاشی خواهد شد. خاصه عربستان‌سعودی که هزینه‌های شخصی (سعود) از ۱۰۰ میلیون‌دلار در سال تجاوز می‌کند، چندان علاقه‌ای به‌سرپیچی از دستورهای «استاندارد—واکیوم» (شرکت عظیم نفتی که صاحب موبیل و استاندارداویل است) از خود نشان نمی‌دهد.

«پرزآلفونزو» که ظاهراً خواستهای ملی او از همهٔ خواستهای شخصی و خصوصی‌اش بیشتربود کوشید این حلقهٔ خفه کننده رابشکند. ازهمهٔ اینهاگذشته «اوپک» زائیده فکراوبود. اما خریداران نفت‌او که تولید کنندگان‌وتصفیه کنندگان این‌نفت نیز هستند به‌اوگفتند که در ونزوئلا «رقابت‌آزاد» به‌این مفهوم است که: «یا موافقت با قیمتهای ما یاهیچ» از آنجا که کمکهای «اتحاد برای پیشرفت» را هر لحظه می‌توان قطع کرد، «پرز آلفونزو» این حقیقت را پذیرفت که چارهٔ دیگری ندارد. آیا به‌این دلیل است که ونزوئلا آنهمه کمک از «اتحاد برای پیشرفت» دریافت می‌کند و آنهمه در ایالات‌متحد، تشویق می‌شود؟

شرکتهای‌امریکائی خصوصاً شرکتهای‌متعلق به‌راکفلرها در ونزوئلا در رشته‌های دیگری غیر از صنایع نفت نیز نیرومندند. (قبلا هم دیدیم که چگونه شرکت فولاد «بتلهام[19]» وشرکت فولاد ایالات‌متحد تولید آهن را در ونزوئلا در اختیار دارند). راکفلرها صاحب (سوپرمارکتها «سی. ا. اتومر-کادوها[20]» و «مینی‌ماکس[21]») بانکها («بانکومرکانتیل آگریکولا[22]»)، صنایع نساجی («تلارس‌آمانا[23]») و بسیاری چیزهای دیگراند. «شرکت بین‌المللی اقتصادی[24]» وابسته به‌راکفلرها تقریباً در همهٔ امور دست دارد،

19. Bethlehem 20. C.A. Automercados 21. Mini Max
22. Banco Mercantil y Agricola 23. Telares Amana
24. International Basic Economy Corporation

www.ketabha.org

و یکی از این امور سودآور شرکتی است به‌نام «اینسا[۲۵]» که هدفش کمک به‌بازرگانان وارد کننده برای فرار از پرداخت عوارض گمرکی است.

ونزوئلا که به‌سختی درگیر مشکل کمبود موازنه پرداخت است ناگزیر شده است برای جبران کمبود دلار محدودیتهائی برای واردات ایجاد کند. وارد کنندگان فراوردهای امریکائی برای اینکه حقوق گمرکی نپردازند باید این فراورده‌ها را در ونزوئلا بسازند (یعنی مونتاژ کنند). اگر شرکتی آنقدر بزرگ باشد که بتواند بقدر کافی در ونزوئلا فروش داشته باشد، می‌تواند کارخانه‌ای در ونزوئلا ایجاد کند. چنین کارخانه‌هائی که فقط محصولات صنعتی را روی هم‌سوار می‌کنند در سراسر امریکای‌لاتین فراوان است و تنها صنایع ایالات‌متحد نیستند که از موهبت ساختن چنین کارخانه‌هائی برخوردارند. در اوروگوئه کارخانهٔ فرانسوی‌رنو برای فرار از پرداخت عوارض گمرکی ماشینهای ساخته شده، که گاه تا ۱۰۰ درصد می‌رسد، بدنه و قطعات اتوموبیلهارا به‌عنوان لوازم یدکی و باپرداخت فقط ۱۰ درصد عوارض گمرکی وارد کشور می‌کند، و بعد آنها را به‌وسیلهٔ کارگران محلی و در عرض فقط سه ساعت روی‌هم سوار می‌کند. «فورد» در ونزوئلا دارای چنین کارخانه‌ای است. همچنین سایر شرکتها که فروشهای کلان دارند. از طرف دیگر شرکت «فرام[۲۶]» (سازندهٔ فیلترهای روغنی،گازی و فیلترهوا) یا شرکت «آر. سی. ا. ویرلپول[۲۷]» (سازندهٔ یخچال، ماشین لباسشوئی و چراغ گاز) آنقدر فروش ندارند که به‌تنهائی کارخانه‌ای در ونزوئلا بسازند. اما چندین شرکت از این نوع مجموع فروششان آنقدر هست که تأسیس مشترک کارخانه‌ای بزرگ برای سوار کردن لوازم مختلف در ونزوئلا را توجیه کند، و بدینگونه بود که «اینسا» بوجود آمد.

بخشی از «اینسا» که به وسیلهٔ «روبرتو سالاس کاپریلس[۲۸]»

---

25. INSA 26. Fram Corporation 27. RCA Whirlpool

۲۸. Roberto Salas Capriles خانوادهٔ «کاپریلس»، دوستان قدیمی «بتانکورت» صاحب اکثر روزنامه‌های ونزوئلایند، ازجمله روزنامه‌های «ال یونیورسال»، «لااسفرا La Esfera» ، «اولتیماس، نوتی‌سیاس Ultimas Noticias» و «ال‌موندو El Mondo» ومجلات «الیس»، «پاجیناس» و «ونزوئلاگرافیکا» که ←

www.ketabha.org

تأسیس شد به‌راکفلر تعلق‌دارد (که ۳۰ درصد از سرمایهٔ‌اولیهٔ ۲،۵۰۰،۰۰۰ دلاری آن را پرداخت‌کرد). این شرکت ۱،۵۰۰،۰۰۰ دلار از بانک صادرات و واردات ایالات‌متحد وام‌گرفت وباورنکردنی است‌که دولت ونزوئلا نیزکه خودبه‌بهانهٔ نداشتن بضاعت سالی پول‌کافی در اختیار شرکت‌نفت ونزوئلا قرار نمی‌دهد، مبلغ ۵۳۴،۰۰۰ دلار به‌آن وام داد.

فقط درکشوری‌که شرکتهای خارجی سیاستهای اقتصادی آن را بطور دربست در اختیار داشته باشند ممکن است‌که دولت منابع مالی محدود خود را این چنین بهدر بدهد و به‌جای توسعهٔ صنایع داخلی به‌واردات اشیا تجملی از خارج‌کمک‌کند و فقط درکشوری‌که شرکتهای خارجی تسلط مطلق براقتصاد‌کشور داشته باشند دولت چنین‌کورکورانه از دستورهای آنان اطاعت می‌کند.

با این‌حال چنین بنظر می‌رسد‌که شرکتهای امریکائی حتی‌در مکزیک، که دولت چنین‌کورکورانه از دستورهای شرکتهای خارجی اطاعت نمی‌کند، مسلط باشند. چنین تسلطهائی در مکزیک غم‌انگیزتر است، زیرا مکزیک از مرحلهٔ انقلاب‌کبیر اجتماعی‌اش گذشته است. با این حال دست‌اندازی ایالات‌متحد براقتصاد ملی آن، خاصه پس از حکومت «کاردناس»، چنان همه جانبه است‌که بسیاری از ملیون این‌کشور از انقلاب‌دومی برای‌کوتاه کردن دست‌امریکا سخن می‌گویند.

گفتیم‌که ایالات‌متحد عمیقاً بر اقتصاد مکزیک پنجه افکنده است. درآنجا ۲،۱۰۰ شرکت وجود دارد. این شرکتها ۸۵ درصد همهٔ سرمایه‌ها را دراختیار دارند، ۴۰۰ شرکت از مجموع ۲،۱۰۰ شرکت دارای ۷۷ درصد

→ طبعاً ازحکومت «بتانکورت‌ـلئونی» حمایت‌می‌کردند. روزنامهٔ‌مستقل «ال ناسیونال» که شهرت جهانی دارد به خاطر عدم حمایت از حکومت بتانکـورت دائماً تحت فشار قرار می‌گرفت وبا اینکه تیراژ آن به‌تنهائی ازهمهٔ روزنامه‌هـای دیگـر بیشتر بودآگهیهای بسیارکمی به‌آن داده می‌شد.

با این‌حال‌پیش از روی‌کارآمدن بتانکورت در زمان حکومت نظامـی «لارازابال» روزنامه‌های «کاپریلس» درخدمت جناح چپ وپیش‌از آن در زمان دیکتاتوری «پرزخیمه‌نز» درخدمت این دیکتاتور بودند.

www.ketabha.org

از سرمایه‌ها هستند. به این ترتیب این چهارصد شرکت بر اقتصاد مکزیک تسلط دارند. ملیت این شرکتها به‌این شرح است:

۱۶۸ شرکت خارجی (اکثر امریکائی) دارای ۳۶ درصد سرمایه‌اند.

۱۷ شرکت مختلط (بیشتر سهام آنها امریکائی است) دارای ۱۹ درصد سرمایه‌اند.

جمع سرمایه‌هائی که در اختیار ایالات‌متحد است ۵۵ درصد.

۳۸ شرکت‌متعلق به‌دولت مکزیک دارای ۲۰ درصد سرمایه‌اند.

۱۲۷ شرکت خصوصی مکزیکی دارای ۲۰ درصد سرمایه‌اند.

جمع سرمایه‌های مکزیکی ۴۰ درصد.

وقتی کسی ۵۵ درصد از سرمایهٔ شرکتهای طرازاول، و ۴۲ درصد از سرمایهٔ همهٔ شرکتها (۵۵ درصد از ۷۷ درصد) و ۳۲ درصد ازکلیهٔ سرمایه‌های موجود درکشوری(۴۲درصد از۸۰ درصد) را در اختیار داشته باشد، می‌توان‌گفت که تمامی آن کشور را در اختیار دارد.

از این‌گذشته شرکتهای ایالات‌متحد کنترل بخش‌بزرگی از پول نقد درگردش مکزیک را در دست دارند، زیرا ۴۳ درصد از تمام پس‌اندازهای مکزیک در بانکهای امریکائی است و این بدان معنی است که ۴۳ درصد از کلیهٔ واسهای آن کشور در اختیار ماست. بنابراین قابل درک است اگر ملیون ناشکیبای مکزیک از انقلاب دیگری سخن بگویند.

به‌نظر شخص من با وجود انحصارطلبیهائی که ما در اقتصاد مکزیک، داشته‌ایم، ساختمان سیاسی این کشور چنان است که یک رئیس‌جمهوری ناسیونالیست می‌تواند این کشور را به‌راه پیروزی مجدد بازگرداند.

مثلا کسی چون «کاردناس» — اگر در چهارچوب حکومت دیکتاتوری حزب انقلابی ملی مکزیک انتخاب شود — می‌تواند این راه را بیابد. رئیس جمهوری که از حمایت این حزب فوق‌العاده نیرومند و مبارزان مسلح آن برخوردار باشد می‌تواند پیروزی مجدد مکزیک را جامهٔ عمل بپوشاند. با این‌حال چه کسی چون کاردناس پیدا بشودوچه‌نشود، دیریا زود کسی برخواهد خاست یا اتفاقی خواهد افتاد که‌بر تسلط ما بر اقتصادمکزیک پایان‌دهد. اگر

www.ketabha.org

ما خود چنین سیاستی را برای پیروزی مجدد مکزیکیها در پیش بگیریم، این جدائی اقتصادی چاره‌ناپذیر، منجر به‌این نخواهد شد که ما دوست خوبی را نیز از دست بدهیم.

www.ketabha.org

۲۹ توسعه و سرمایه‌گذاری خارجی

سرمایه‌های عظیم ایالات‌متحد در امریکای‌لاتین چه کرده است؟

تاکنون به‌قدرکافی آثار فاجعه‌آمیز اجتماعی این سرمایه‌گذاریها را دیده‌ایم—بیکاری فزاینده، افزایش ارزش غذا، پوشاک و مسکن با سرعتی بیش از افزایش دستمزدها، تحرک کمترگروههای مختلف اجتماعی و غیره. اما اکنون باید دربارهٔ نتایج اقتصادی این سرمایه‌گذاریها سخن بگوئیم.

از ۱۹۴۸ تا ۱۹۶۰ درآمد سرانهٔ ناخالص در امریکای‌لاتین تقریباً تغییری نکرد در صورتی که همین مدت درآمدسرانهٔ ناخالص در جهان ۴۰ درصد افزایش یافت. از ۱۹۴۸ تا ۱۹۶۰ صادرات امریکای‌لاتین با در نظرگرفتن ونزوئلا ۲۲ درصد و بدون در نظرگرفتن ونزوئلا ۴ درصد افزایش یافت در صورتی که صادرات ما (ایالات‌متحد) ۴۵ درصد، صادرات جهان ۸۸ درصد، صادرات آسیا ۹۴ درصد، صادرات خاورمیانه ۱۲۸ درصد و صادرات اروپای غربی ۱۸۴ درصد افزایش یافت.

فراورده‌های کشاورزی امریکای لاتین که پس از جنگ جهانی دوم بشدت کاهش یافته بود، درسالهای ۱۹۵۶ تا ۵۷ به‌میزان سالهای پیش از جنگ رسید و اکنون ۵ درصد از آن سطح کمتر است. تولید کلی در امریکای لاتین که در اوایل دههٔ ۱۹۵۰ کمی افزایش یافته بود در پنج سال‌گذشته منظماً کاهش یافته است. مقدار تولید ماهانهٔ زغال‌سنگ شیلی‌از ۱۶۹،۰۰۰ تن درسال ۱۹۵۴، به‌ماهانه ۸۱،۰۰۰ تن در سال ۱۹۶۰، تنزل کرد. در همین مدت مقدار تولید زغال پرو، از ۲۱،۳۰۰ تن در ماه به ۱۴،۵۰۰ تن در ماه تقلیل یافت. تولیدگوشت آرژانتین، از ۱۴۵،۰۰۰ تن در ماه، در

www.ketabha.org

سال ۱۹۵۶، به ۸۷،۰۰۰ تن در ماه، در ۱۹۶۰، رسید. میزان تولید شیر و مصالح ساختمانی در ونزوئلا، گاز مصنوعی در پاناما، سیمان در شیلی، سرب در مکزیک همه در سال ۱۹۶۰ و مجدداً در سال ۱۹۶۱ کاهش یافتند.

آرژانتین که سخت در تلاش بود تا میزان تولید فولادخام خود را افزایش دهد توانست در ۱۹۶۰ مقدار ۲۳،۱۰۰ تن فولاد در ماه تولید کند، این مقدار در قیاس با تولید ماهانه ۳۱۲،۰۰۰ تن در استرالیا، کشوری دارای همان شرایط و مشخصات با نصف جمعیت آرژانتین، بسیار ناچیز بنظر می‌رسد. (حتی کشور کوچک دانمارک، که در آن شیرو پنیر بیش از همهٔ اعلامیه‌های آرژانتین دربارهٔ «قدرت جهانی» مفهوم دارد، ماهی ۲۶،۵۰۰ تن پولاد تولید می‌کند). تولیدسرانهٔ پولاد در آرژانتین از ۱۵۷ کیلوگرم برای هرنفر در سال ۱۹۰۹ به ۱۱۷ کیلوگرم برای هرنفر در سال ۱۹۲۹ کاهش یافته واکنون ۸۰ ½ کیلوگرم است.

این سرمایه‌گذاریها به‌بهبود شرایط زندگی در هیچ یک ازکشورهای این قاره منجر نشده است. بطوری که خود «آدولف‌برل[1]» (پیش از آنکه خطمشیهائی متضاد باگفته‌های خودش در سیاست خارجی امریکا بوجود آورد) اظهار داشت «موعظه دربارهٔ ارزش بازرگانی خصوصی و سرمایه‌گذاری خصوصی و فواید سرمایه‌های خارجی برای کسانی که در این مورد تحقیق می‌کرده‌اند، کمی احمقانه بود. سرمایه‌گذاریهای خارجی یا خصوصی ممکن است به‌صنعتی شدن کمک کند، حتی ممکن است تولید را افزایش دهد. اما تودهٔ مردم را در همان وضع نابسامان همیشگی نگاه خواهد داشت.»

صنایع خصوصی بویژه تراستهای غول‌آسائی که با میلیونها یا بیلیونها دلار قدم به‌امریکای‌لاتین می‌گذاشتند شاید به‌خاطر استفاده از شرایطی که به‌نفعشان است، سزاوار سرزنش نباشند. واضح است که آنان با رشوه دادن، بایکوت کردن و تأمین هزینه‌های احزاب‌سیاسی، کودتاها و حتی ایجاد انقلابها به‌ادامهٔ چنین شرایطی کمک می‌کنند. هدف اصلی آنان همواره «در دست‌گرفتن بازار» است.

1. Adolf Berle

www.ketabha.org

از آنجا که رقابت یا وجود ندارد یا بسیار اندک است، این شرکتهای بزرگ دست به‌فعالیتهائی می‌زنند و صنایع بزرگی را بی‌توجه به نیاز و بی‌رعایت متعادل بودن اقتصاد این کشورها بوجود می‌آورند. بسیاری از شرکتها ممکن است به‌سوارکردن قطعات اتومبیل بپردازند اما هیچ کدام از آنها دست به‌ایجاد کارخانه‌ای برای ساختن ماشین از فولادخام نخواهند زد. شرکتهای دیگر ممکن است دست به‌تولید فولاد بزنند اما آن را به تیرآهن یا فراوردهٔ قابل فروشی بدل نخواهند کرد. شرکتهای دیگری ممکن است نفت‌خام را از دل زمین استخراج کنند اما دست به‌تصفیهٔ آن نخواهند زد. شرکتهای بزرگ در پی‌سوداند، نه توسعهٔ کشور.

وظیفهٔ آنان نیست که به‌توسعه بیندیشند. اما این شرکتها فعالانه و آگاهانه و مصممانه ثروت و نیرویشان را در این راه بکار می‌برند که از توسعه و ایجاد اقتصادی یکپارچه درکشورهای امریکای لاتین جلوگیری کنند. «کالمان سیلورت[۲]» در این‌باره چنین نوشته است: «درکشورهائی که رسیدگی به‌حسابها و موجودی شرکتهای خصوصی و دولتها غیرممکن است نمی‌توان اعتماد کرد که شرکتهای خصوصی با دوراندیشی به‌سود کم راضی و از خودخواهی بدور باشند. بدون وجود هیچ نوع نظارتی، متوقع بودن از سرمایه‌گذاران امریکائی که در خارج از کشور همچون فرشتگان رفتارکنند، نه‌تنها در پی محال رفتن است بلکه به‌منزلهٔ تسلیم بی‌قیدو شرط سیاست خارجی امریکا در برابر آنان است.»

هر بارکسی در امریکای‌لاتین فریاد اعتراض در برابر «وال استریت» سردهد، او راکمونیست می‌نامیم. هر بارکسی در امریکای لاتین به نمایندگان (یا معاون رئیس‌جمهوری) ایالات متحد ناسزا بگوید و به‌روی آنان آب دهان بپاشد او را آشوب‌طلب سرخ لقب می‌دهیم.

و حتی هر بارکسی فقط خواهان ملی کردن دارائیهای ایالات متحد باشد، می‌گوئیم که عوامفریب، تحریک کنندهٔ اوباش، و چپ‌گرای افراطی است.

---

۲. پروفسور کالمان سیلورت استاد دانشگاه دارتموث، دانشمند امریکائی ومحقق وکارشناس در امور امریکای لاتین.

www.ketabha.org

معمولا چنین کسی در امریکای‌لاتین باسواد است.

می‌داند امریکای‌لاتین، متحدبزرگترین دمکراسیهای جهان، مرتباً در حال لغزیدن، پژمردن و سیرقهقرائی است. در چنین شرایطی طبیعی است که بخواهد نسبت به‌روشهائی غیر از روشهای آزادیخواهانهٔ ما کنجکاو شود بی‌آنکه هرگز کمونیست بشود، یا میراث تاریخی و حتی ایمان مذهبی خویش را از دست بدهد.

در ژوئیهٔ ۱۹۶۲ گروهی از دانشجویان برزیل با «کندی» مصاحبه‌ای داشتند. سازمانی که این دانشجویان را برگزیده بود در انتخاب آنان حداکثر دقت و مراقبت را بعمل آورده بود. آنان کمونیست نبودند. آنان حتی مخالف ایالات‌متحد هم نبودند. این دانشجویان از رئیس جمهوری امریکا پرسیدند: «آقای رئیس‌جمهور، در صورتی که ما وسایل تولید را در کشور خود ملی کنیم تا بتوانیم کشور خود را باسرعت بیشتری در راه توسعه پیش ببریم، واکنش دولت ایالات‌متحد چه خواهد بود؟»، «آقای رئیس‌جمهور، چه توضیحی می‌توانید در این مورد بدهید که به‌رغم سخنان شما دربارهٔ صلح‌خواهی جوانان کشورتان به وسایل مختلف تبلیغاتی برای جنگهای تجاوزکارانه آماده می‌شوند؟» و غیره.

این دانشجویان برزیلی صمیمانه سخن می‌گفتند. آنان تلویزیونهای ما و فیلمهای سینمائی ما را دیده بودند. سخنان ما را دربارهٔ پناهگاههای اتمی و جلب جوانان برای خدمت‌نظام، شنیده بودند. کندی به این پرسشها پاسخ داد. او نیازما را به‌امنیت و تعهدات ما را در جهان برای آنان توضیح داد. او به‌عنوان رئیس‌جمهوری ایالات متحد درگفت و شنود با خارجیان می‌بایست از سیاستهای ما حتی در مواردی که در اشتباه بودیم، دفاع کند. بر جوابهای او انتقادی وارد نیست. اما واکنش مطبوعات ما (در ایالات متحد) حقیقتاً قابل سرزنش است.

همهٔ جرایدی که به‌این حادثه اشاره کردند، این دانشجویان را به صورت عناصر تحریک‌کننده و آشوب‌طلب دیدند. حتی نیویورک تایمز با ناراحتی چنین نوشت: «به‌ما چنان حمله می‌کنند که‌گوئی دیپلماسی دلار، مداخلهٔ تفنگداران دریائی ایالات متحد، و لایحهٔ اصلاحی «پلات» که به‌ما

www.ketabha.org

حق مداخله در امور کوبا را می‌داد، هنوز وجود دارند. خشم و تأثر پرزیدنت کندی از اینکه ما را به‌صورت جنگ‌افروز می‌نگرند، کاملا بجا بود.»

کندی خشمگین بود و باید می‌بود. اما نیویورک‌تایمز که ادعا می‌کند مسائل را به صورت عینی بررسی می‌کند، حق نداشت خشمگین شود. این روزنامه بهتر می‌داند که اگر ما امروزه از تفنگداران دریائی خود استفاده نمی‌کنیم، دارائیهای بزرگمان همین نتیجه را ببار می‌آوردند، که اگر لایحهٔ اصلاحی «پلات» نداریم قراردادهای کمک متقابلی که با این کشورها می‌بندیم همان اندازه بد است، که اگر ادارهٔ امور گمرک کشورهای امریکای لاتین را در دست نداریم، شرکتهای بزرگ ما ۴۰ درصد اقتصاد این قاره را در اختیار دارند، که اگر امروزه دیپلماسی دلار وجود ندارد، طرح «اتحاد برای پیشرفت» برای دلارهای ما تنظیم شده است.

برای امریکائیان لاتین ما سوداگران جنگیم. ما ارتشهای خفقان‌آور آنان را مسلح می‌کنیم، ژنرالهای سیاستمدار آنان را آموزش می‌دهیم، و وزرای خارجهٔ آنان را تحت فشار قرار می‌دهیم و وانمود می‌کنیم که همهٔ این اعمال را برای مقابله با خطر کمونیسم انجام می‌دهیم. مردم امریکای لاتین بندرت به‌خاطر کمونیسم دچار رنج شده‌اند اما کاپیتالیسم اغلب آنان را به‌محرومیت دچار کرده است.

www.ketabha.org

۳۰ غربالی برای «دلارها» و «پزوها»

سرمایه‌داران امریکای‌لاتین همانقدر نسبت به‌توسعهٔ این قاره بی‌توجه‌اند که سرمایه‌داران ما.

یکی از دلایل دمکراتها علیه ملی‌کردن وسایل تولید در امریکای لاتین این است که در امریکای لاتین سرمایهٔ کافی برای توسعه موجود نیست. و به‌این ترتیب به‌اعتقاد آنان، امریکای‌لاتین به‌سرمایه‌گذاری ما، چه دولتی و چه خصوصی، نیازمند است.

این ادعائی اساسی است، در امریکای‌لاتین بازرگانان محلی تقریباً همانقدر سود می‌برند که بازرگانان ما (و اینان تعدادشان محدود است). سرمایه‌داران وابسته به‌طبقهٔ حاکم در امریکای‌لاتین از جنگ‌دوم جهانی به بعد، دست‌کم ۲۰ بیلیون‌دلار از این منطقه به‌خارج صادر کرده‌اند. در حال حاضر پولهای ثروتمندان امریکای‌لاتین که در بانکهای اروپائی سپرده شده است به ۱۰ بیلیون‌دلار می‌رسد. ونزوئلا سالی ۱۰۰ میلیون‌دلار یا بیشتر از دست می‌دهد. همچنین برزیل و آرژانتین. در سالهای ۱۹۶۰ و ۱۹۶۱ دلار قابل صدور در «ال‌سالوادور» آنقدر نایاب بود که خریداران دلار گاهی تا ۱۰ روز منتظر می‌ماندند، تا بتوانند دلار مورد نیاز خود را بخرند.

در ماه مهٔ ۱۹۶۲ مجلهٔ «اخبار ایالات‌متحد وگزارشهای جهان» از قول یکی از مقامات رسمی ایالات‌متحد چنین نوشت: «آری این درست است که هرگاه ایالات‌متحد به‌یکی از کشورهای امریکای‌لاتین یک‌بیلیون‌دلار می‌دهد، معادل یک‌بیلیون‌دلار به‌حسابهای‌سری در بانکهای سویس یا نیویورک سرازیر می‌شود.» بنابر برآورد کمیسیون اقتصادی امریکای‌لاتین فرار سرمایه از

www.ketabha.org

امریکای‌لاتین درحال حاضر به‌سالی ۱/۵ بیلیون‌دلار می‌رسد. امریکای‌لاتین به‌دلارهای‌ما، چه خصوصی و چه دولتی، نیازی ندارد. این قاره تنها نیازمند دلارهای خویش است.

در عمل همانطورکه بارها دیده‌ایم نه دلارهای متعلق به‌بخش خصوصی و نه‌دلارهای متعلق به‌دولت ایالات‌متحد به‌خاطر نیازمندیهای این قاره به‌آنجا فرستاده نمی‌شود. بخش خصوصی‌به‌این‌خاطر سرمایه‌گذاری می‌کند که ثروتمند شود، دولت ایالات‌متحد به این جهت دلار می‌فرستد که این کشورها هر روز بیشتر به‌ما متکی شوند. تنها امریکائیان لاتینی که امیدوارند ما در آنجا سرمایه‌گذاری بیشتری کنیم یا به‌آنان وام بیشتری بدهیم — در وضع فعلی اقتصادی و اجتماعی این قاره — کسانی‌هستند که از سرمایه‌گذاری و وامهای ما سود می‌برند یعنی شرکای شرکتهای بزرگ ما در امریکای‌لاتین و دولتهای فاسد امریکای‌لاتین (که اکثر به‌وسیلهٔ همان شرکای ثروتمند اداره می‌شوند).

«رابرت‌گاردنر[1]» معاون پیشین بانک‌جهانی که بعدها به‌ریاست شرکت بین‌المللی سرمایه‌گذاری رسید، پس از بازنشستگی‌گفت: «از نظر بسیاری از دریافت‌کنندگان وامها، مبلغ این‌کمکها هیچ‌گاه‌کافی نیست. این‌کمکها هیچ‌گاه‌کافی نخواهد بود. زیرا پول به‌تنهائی نمی‌تواند کاری انجام بدهد. پول فقط وسیله است. خرج کردن مبالغ کثیری پول به‌نحوی مؤثر احتیاج به تجربه، لیاقت، صداقت و سازمان دارد. تزریق این‌پولهای کلان به‌کشورهای توسعه نیافته، بی‌وجود هر یک از این‌عوامل،بیشترباعث زیان‌خواهد شد، تا سود.»

در امریکای‌لاتین هیچ یک از این عوامل وجود ندارند. دیکتاتورهای نظامی، یا حکومتهائی‌که از طرف ارتشیان اداره می‌شوند، ناگزیر فاسدند. طبق برآورد پرفسور «لیوون[2]» پرون ۷۰۰میلیون دلار دزدید، «پرزخیمه‌نز» و «باتیستا» هر یک ۲۰۰میلیون‌دلار دزدیدند. اما «دمکراتها» هم دست‌کمی از ارتشیان ندارند. در مکزیک «میگوئل آلمان[3]»، فرزند خواربارفروش سابق، هنگامی‌که دوران ریاست جمهوریش (۱۹۴۶- ۱۹۵۲) بپایان رسید، صاحب

1. Robert Gardner 2. Lieuwen 3. Miguel Aleman

www.ketabha.org

هتل «هیلتون کنتیننتال[4]» در شهر مکزیکوسیتی، به ارزش ۴،۰۰۰،۰۰۰ دلار، مزرعه‌ای بزرگ برای پرورش لیمو و مرکبات به‌ارزش ۵،۰۰۰،۰۰۰ دلار و میلیونها سهام در شرکت ۲۵ میلیون دلاری «توبوس د آسرو د مکزیکو[5]» و شرکت «سلولوزا د چیهواهوا[6]» بود. برحسب برآورد «لیوون»، دمکراتهای «حزب انقلابی مکزیک» به«آلمان» و یارانش کمک کردند تا درحدود ۸۰۰ میلیون‌دلار از ثروت ملی مکزیک را غارت کنند.

«پدرو بلتران[7]» نخست‌وزیر پیشین پرو، همیشه در ایالات‌متحد به عنوان اصلاح‌طلبی بزرگ، ضد کمونیست و میهن‌پرست مورد ستایش بود. اما حقیقت این است: بلتران زمینداری بزرگ و ثروتمندی میلیونر است (و نیز صاحب روزنامهٔ مهم «لاپرنزا[8]» در لیماست) که در سال ۱۹۶۰ پیشنهاد کرد تا اصلاحات‌ارضی نسبتاً ملایمی در این کشور انجام شود و هزینهٔ آن درمحل ۳ درصد بودجه تأمین‌گردد. (این بودجه در ۱۹۶۱ به ۳۳۷/۵ میلیون دلار می‌رسید). شرایطی که برای تقسیم اراضی پیش‌بینی شده بود بدینگونه بود که زمینهای شخصی بلتران و زمینهای متعلق به‌اتحادیهٔ کشاورزی (باشگاهی نیرومند از زمینداران بزرگ به سردستگی بلتران) مشمول قانون جدید نمی‌شد. بلتران از پرزیدنت آیزنهاور کمکهای زیادی دریافت کرد و پرزیدنت کندی نیز کمکهای بیشتری به‌او رساند. یکی از وامهای ایالات‌متحد به‌مبلغ ۷/۵ میلیون‌دلار، که از طرف سازمان وامهای توسعه، که اکنون در سازمان بین‌المللی توسعه ادغام شده است، پرداخت شد هدفش ساختن خانه‌های ارزان‌قیمت بود. این پول که سودسالانهٔ آن ۳ درصد بود به‌اتحادیه‌ای به‌نام «موچوال د وی‌ویندا‌پرو[9]» داده شد که وامها را باسود ۱۲ درصد به‌دیگران می‌داد. البته سهامدار اصلی در این مؤسسه خود بلتران بود. (تمام این جریان در پارلمان پرو مورد استیضاح قرارگرفت و پس از اینکه حزب «آپریستا» به‌رهبری «هایا دلاتوره» که به اصلاح‌طلبی معروف بود از «بلتران» و اربابش «پرادو» حمایت کرد، مورد

4. Hilton Continental
5. Tubos de Acerode Mexico
6. Celulosa de Chihuahua
7. Pedro Beltran
8. La Prensa
9. Mutual de Vivienda Peru

www.ketabha.org

تصویب قرارگرفت.) (در بخش مربوط به پرو دیده‌ایم که پاداش این همکاری «پرادو» با حزب آپریستا در انتخابات بعدی داده شد).

در برزیل فساد دستگاه دولتی بقدری شایع است که ارائهٔ آن به دائرةالمعارفی نیاز خواهد داشت. در زمان ریاست‌جمهوری «کوبیتس‌چک[10]»، که به‌قول روزنامهٔ «دیاریو د نوتیسیاس[11]» بر فرشی از فساد نشسته بود، تقلب، فساد وارتشاء در همهٔ دستگاههای دولتی امری عادی بود. بدترین این دستگاهها (یا اداراتی که در آنها فساد به‌آشکاراترین صورت مشهود بود) عبارت بودند از: «کوفاپ[12]» سازمان نظارت بر قیمتها، «ایبگ[13]» سازمان امور جغرافیائی و آمار، «ساپس[14]» سازمان بیمه‌های اجتماعی، «نووکاپ[15]» سازمان مشمول ساختمان برازیلیا که در آن قطعات مرغوب زمینی را به‌بهای ۹۰۰ دلار به‌دوستان فروختند و همین قطعات بلافاصله به‌مبالغی تا ۱۱،۰۰۰ دلار فروخته شد (دولت در این جریان ۸۰۰،۰۰۰ دلار ضرر کرد)، «سناپ[16]» سازمان دولتی حمل‌ونقل در ناحیهٔ آمازون، «دنوکس[17]» سازمان رفاه قحطی‌زدگان شمال شرق برزیل (از بودجهٔ ۷۰میلیون دلاری این سازمان در سالهای ۱۹۵۶ تا ۱۹۶۰ بیش از ۲۲ درصد ناپدید شد)، «سپوا[18]» بزرگترین سازمان توسعهٔ برزیل (مسؤول توسعهٔ نواحی آمازون، راهسازی و زمینهای بکر) که صدها روزنامه‌نگار، یک سناتور و یک نمایندهٔ مجلس را حقوق می‌داد، ادارهٔ پست که در آن سالی ۴،۰۰۰،۰۰۰ دلار بسته‌ها و امانات پستی مردم به‌سرقت می‌رفت و ۳۰ درصد نامه‌ها به‌مقصد نمی‌رسید (ارسال نامه‌های شهری در ریو گاهی تا یک ماه‌طول می‌کشید)، بیشتر کسانی که در ایالات به‌کارهای سیاسی اشتغال دارند (یکی از اینان «مویسس ویلی‌پوپیون د ترویا[19]» که استاندار ایالات «پارانا[20]» بود، به‌اتفاق دوستانش متهم به‌اختلاس بیش از ۱۰۰میلیون

10. Kubitschek 11. Diario de Noticias
12. COFAP 13. IBEG
14. SAPS 15. NOVOCAP 16. SNAPP
17. DNOCS 18. SPVEA
19. Moyses Willy Pupion de Troya 20. Parana

www.ketabha.org

دلار از اموال عمومی شد، وپیش از دستگیریش اعلام کردند که به سویس گریخته است، اما عملا در یکی از نقاط سائوپولو پنهان شده بود و اکنون تحت حفاظت رسمی مقامات دولتی از مزایای زندگی راحت برخوردار است)، و بسیاری از سناتورها و نمایندگان مجلس در حکومت مرکزی (کنگرهٔ برزیل در زمان کوبیتس چک درست قبل از پایان آخرین اجلاسیه‌اش در سال ۱۹۶۰، هنگامی که برزیل تقریباً ورشکسته بود و این اطمینان وجود داشت که «کوادروس» رئیس‌جمهوری بعدی این رأی کنگره را وتو خواهد کرد، رأی داد که حقوق و مزایای نمایندگان مجلس وسنا دو برابر شود و هرماه نمایندگان به‌هزینهٔ دولت چهار سفر دوسره به‌ریو بکنند).

فساد در دمکراسی آرژانتین نیز رواج دارد و این فساد از مقامات مهم دولت گرفته تا مأموران گمرک در همه جا شایع است. «اولیس پولوگنا[۲۱]» کسی بود که در زمان حکومت فروندیزی، عنوان طولانی «نمایندهٔ مخصوص رئیس‌جمهوری در امور مربوط به‌درستکاری و جدیت در دستگاههای دولتی را به‌دنبال خود می‌کشید» این بدان معنی است که او وظیفه داشت بر درستکاری و صداقت مأموران دولت نظارت کند. در سال ۱۹۵۹ پس از اینکه معلوم شد اداره‌ای که مستقیماً زیر نظر او کار می‌کرد پر است از افراد متقلب و دغل از کار برکنارش کردند. روزنامهٔ «کورئو د لاتارده[۲۲]» در این باره نوشت: «معلم اخلاق از هر یک از شاگردانش فاسدتر بود.»

از این بدتر داستان گروهی بود که سالانه ۲،۰۰۰،۰۰۰ دلار از راه بچه‌دزدی به‌چنگ می‌آوردند و در سال ۱۹۶۰ پرده از کار آنها برداشته شد. در آرژانتین طلاق غیرقانونی است و پرورش کودک سرراهی نیز از نظر قانونی مشکلات فراوانی دارد (پدر می‌تواند در هر زمان فرزندش را که در خانوادهٔ دیگری به‌فرزندی پذیرفته شده است پس بگیرد). مسؤولان بیمارستانهای دولتی به‌مادران فقیری که‌در آن بیمارستانها وضع‌حمل می‌کردند می‌گفتند که نوزادشان مرده است و سپس همان نوزادان را تا سه‌هزاردلار می‌فروختند.

حتی قهرمان «دمکراتهای مسیحی» نیز در معاملات مشکوک دست

21. Ulises Pologna 22. Correo de la Tarde

www.ketabha.org

داشت. فروندیزی و دستیارش «روجلیو فریجریو[۲۳]» شرکت ساختمانی نسبتاً کوچکی داشتند که پس از انتخابات ۱۹۵۸ به شرکت عظیمی با میلیونها دلار سرمایه بدل شد (یکی دیگر از شرکای آنها شهردار بوئنوس‌آیرس بود). وزیر خدمات عمومی و کارخانه‌های دولتی در کابینهٔ فروندیزی از شرکای «شرکت فولاد ریپابلیک[۲۴]» و «شرکت تی‌سن[۲۵]» بود که در مهمترین و پرهزینه‌ترین طرحهای دولت دست داشتند. جانشین «فریجریو» در کابینهٔ فروندیزی، یعنی «نستور گرانسلی‌چا[۲۶]»، وزیر اقتصادملی کسی بود که به‌زمان وزارت نمایندگی چندین شرکت‌خارجی را در آرژانتین بعهده داشت.

یکی از این معاملات واقعاً محشر بود. به‌خاطر نبودن خطوط لوله، بخش عظیمی ازگازهای طبیعی ایالات «پاتاگونیا[۲۷]» بهدر می‌رفت (در ۱۹۵۰ بیست درصد و ازسال ۱۹۵۹ به‌بعد ٦٤ درصد یا تقریباً معادل سالانه ۱۰۰ میلیون‌دلار). هزینهٔ لوله‌کشی از این ایالت تا بوئنوس‌آیرس تقریباً ۲۰۰ میلیون‌دلار بود. در زمان فروندیزی آگهی ساختمان این دو خط لوله انتشار یافت و فقط دو پیشنهاد پذیرفته شد تا مورد مطالعه قرارگیرد. یکی از این پیشنهادها را شرکت «گاسودار[۲۸]»داده بود (که ظاهراً قرار بود از بانک صادرات و واردات ایالات‌متحد ۱۱۰میلیون‌دلار وام بگیرد). وزیر دارائی فروندیزی یعنی «آلوارو آلسوگارای[۲۹]»در این شرکت منافعی داشت. دو نفر از اعضای هیأت‌مدیرهٔ شرکت «گاسودار» روابطی با شخصی به نام «کارلوس یونی[۳۰]» داشتند که درآن زمان وزیر امورسوخت و انرژی بود و بنابراین در انتخاب پیشنهادها نقشی‌بعهده داشت. پیشنهاد دوم را شرکت «سایپم[۳۱]» داده بود که به‌کنسرسیوم نفتی ایتالیائی «ای. ان. آی[۳۲]»بستگی داشت. یکی از رؤسای‌شرکت «سایپم» کسی به‌نام«والتر پروسپرتی[۳۳]»ازخویشاوندان فروندیزی بود. ازکسان دیگری که در شرکت اخیر فعالیت داشتند یکی «گرانسلی‌چا» (بازهم‌او) بود و دیگری «آدالبرتو کریگو واسنا[۳۴]» که در آن زمان ریاست

23. Regelio Frigerio 24. Republic Steel Corporation
25. Thyssen Corporation 26. Nestor Grancelli Cha
27. Patagonia 28. Gaso dar 29. Alvaro Alsogaray
30. Carlos A. Jony 31. Saipen 32. ENI
33. Walter prosperetti 34. Adalberto Krieger Vasena

www.ketabha.org

هیأت بازرگانی فروندیزی در ایالات‌متحد را عهده‌دار بود. پس از مطالعهٔ پیشنهادها فروندیزی وزیر دارائی‌اش را از کابینه اخراج کرد. به‌این ترتیب شرکت «سایپم» برنده شد. مبلغ پیشنهادی این شرکت ۴۱۰،۰۰۰،۰۰۰ دلار بود، یعنی ۱۰۰ درصد سود. اما اینگونه داد و ستدها قانونی است و بنابراین هیچ‌گاه جزو ارقام سوءاستفاده و اختلاس به‌حساب نمی‌آمده‌اند.

بر حسب محاسبات محافظه‌کارانه معلوم شده است که سالانه ۱/۵ بیلیون دلار از اموال عمومی در امریکای‌لاتین اختلاس می‌شود. این رقم ۵۰ درصد بیش از مبلغی است که «اتحاد برای پیشرفت» وعدهٔ پرداخت آن را داده است. سرمایه‌گذاری خصوصی در امریکای‌لاتین موجبی برای کند کردن سرعت توسعه و خالی کردن منابع این قاره است. اما وامهائی که بنابر سیاستهای فعلی ما به‌دولتهای این منطقه داده می‌شود ثروتمندان را ثروتمندتر و فاسدان فعلی را فاسدتر می‌کند. این دلیلی دیگر است بر اینکه چرا ملیون این قاره برای برآورده شدن آرزوهای خود چشم امید از ما برداشته‌اند.

www.ketabha.org

بخش هفتم

کاسترو در برابر ایالات متحد

www.ketabha.org

۳۱

جبهه‌ها و نیروها

از زمانی که «بولیوار[1]» و «سن‌مارتین[2]» جنگهای استقلال‌طلبانهٔ امریکای لاتین را رهبری کردند، هیچ سیاستمداری، هیچ ژنرالی، هیچ سردنیروسندی یا هیچ رهبری به‌اندازهٔ «کاسترو[3]» برجریانات سیاسی این‌قاره اثرنگذاشته است. صدها ترانه درستایش یا نکوهش او سروده شده است.

در ونزوئلا کمیتهٔ دفاع از انقلاب کوبا صدهزار عضو دارد که تعهد کرده‌اند در صورت تجاوز جدید به کوبا از این کشور دفاع کنند. حتی در هائیتی یک نمایشگر عملیات جادوگری، در یک چشمه از کارهای خود آدمکی به‌صورت کاسترو می‌ساخت و سیخی در بدن آن فرو می‌کرد.

کاسترو برای ما امریکائیان یا نمایندهٔ تهدید کمونیسم است یا خطری است برای تجارت آزاد. اما برای کوبائیان یا نجات دهنده است یا حاکمی ظالم. برای امریکائیان‌لاتین فریادی است اعتراض‌آمیز. بنابراین نمی‌توان او را با شعار، دلار یا تجاوز شکست داد؛ و تا زمانی که در نقاط دیگر این نیمکره همان شرایطی که کاسترو علیه آنها شورید وجود داشته باشد، کاستروهای دیگری نیز بر خواهند خاست.

این نکته، و نه خود کاسترو آن چیزی است که دست‌اندرکاران سیاست خارجی ما را به‌وحشت می‌اندازد. کوبائی کمونیست، حتی در فاصلهٔ نودمیلی فلوریدا، برای ما خطری نیست. اما امریکای لاتینی که شورش کرده باشد برای ما خطر بزرگی است، زیرا مس ما، نفت ما، موز و قهوهٔ ما، تنگستن و قلع ما، همه به خطر می‌افتد و برای بسیاری از هموطنان سرشناس و

---

1. Bolivar 2. San Martin 3. Fidel Castro

www.ketabha.org

سهم ما امریکای‌لاتین مستقل که صنایع بزرگ آن سرانجام در بازار جهانی با شرکتهای بزرگ ما رقابت کند، وحشت‌آورتر است. اگر سیاست ایالات‌متحد براین اساس استوار شده است که تراستهای غول‌آسای امریکائی بتوانند به‌جای سالی ۸ بیلیون دلار، ۱۰ بیلیون دلار درآمد داشته باشند، نیازی نیست در این‌باره چیز دیگری گفته شود. اما اگر سیاست خارجی ایالات متحد برآن است که از نظام حکومتی خود دفاع کنیم و امنیت خویش را تضمین کنیم، زندگی شاد و آبرومندانه‌ای برای همهٔ شهروندان خود (و نه درآمدهای عظیم برای عده‌ای اندک) تأمین کنیم، باید سعی کنیم بفهمیم که چرا کاسترو برای مردم امریکای‌لاتین به‌چنین مظهری بدل شده است.

دیدیم که چگونه امریکای‌لاتین توسعه نیافته، در منگنهٔ خفقان گرفتار است. طبقهٔ حاکمه، شرکتهای خارجی و جز در مواردی معدود کلیسائیان دست به‌دست هم داده‌اند تا این خفقان هرچه بیشتر ادامه یابد. همچنین دیدیم که چگونه در کشورهای توسعه نیافته پول سخن می‌گوید و در حقیقت از این نیز فراتر می‌رود و دستور می‌دهد. حتی در صورت آزاد بودن مطبوعات، که بندرت اتفاق می‌افتد، و حتی در صورت بی‌غل و غش بودن انتخابات که تقریباً هیچ‌گاه اتفاق نمی افتد. آزادی سیاسی نمی‌تواند در جائی که آزادی اقتصادی وجود ندارد، یعنی درکشورهای توسعه نیافته، وجود داشته باشد.

کلمهٔ «توسعه نیافته» با فقیر مترادف نیست. کشوری می‌تواند فقیر باشد اما از امکانات آن بطور کامل و متعادل بهره‌گیری شود. در این صورت چنین کشوری توسعه یافته است. کشورهای سویس، دانمارک، اتریش، زلاندنو، کشورهائی فقیراند، بخصوص در مقایسه با ایالات‌متحد یا حتی فرانسه، آلمان و انگلستان. اما این کشورها متعادل‌اند. در آنها معدودی گدا دیده می‌شود اما کسی از بی‌غذائی نمی‌میرد و ثروت آنقدر توزیع شده است که رقابت در این جوامع، باعث ایجاد تحرک شده است. مزارع کوچک دانمارک قادر به‌تأدیهٔ دیون خود هستند زیرا در این کشور مزارع بزرگ به‌آن حد نیستند که بتوانند مزارع دیگر را خرد کنند. همچنین در دانمارک —یا هر کشور دیگراروپائی، زلاندنو یا استرالیا—چنین شرایطی وجود ندارد که

www.ketabha.org

۴۰ درصد همهٔ چیز به‌یک شرکت بزرگ خارجی تعلق داشته باشد، و ۵۱ درصد به شرکتهائی متعلق به‌قدرتهای دیگر خارجی.

در هر کشوری برای توسعه و صنعتی شدن متعادل فقط دو راه وجود دارد، رقابت سخت و برنامه‌ریزی کارآمد دولتی. برای اینکه در کشوری رقابت وجود داشته باشد، به‌سرمایه‌های فراوانی نیاز است که بین افراد فراوانی توزیع شده باشد. به‌آن حد که بتوان مراکز مختلف صنعتی را در سراسر کشور بوجود آورد. با ایجاد یک کارخانهٔ بزرگ، بدانگونه که شرکت «اینسا[4]» با صرف ۵،۰۰۰،۰۰۰ دلار در ونزوئلا بوجود آورده است، هیچ کشوری صنعتی نمی‌شود. بهتر آن است که به جای آن، چندین کارخانهٔ کوچکتر، هریک به ارزش ۵۰۰،۰۰۰ دلار، در نقاط مختلف کشور بوجود آورد. (این کارخانه‌ها توسعه می‌یابند، درآمدهای خود را مجدداً سرمایه‌گذاری می‌کنند. خدمات موجود در محل را جذب می‌کنند و فقط در این زمان است که می‌توانند با ادغام در یکدیگر به‌صورت تراستهائی بزرگ درآیند).

امریکای‌لاتین فاقد چنین سرمایه‌هائی‌است. در این قاره فقط سرمایه‌های عظیم وجود دارد، چنان عظیم که می‌تواند کارخانه‌هائی غول‌آسا بوجود آورد، و درآمدهای حاصل را به«شرکت‌مادر» در ایالات‌متحد یا بانکهای اروپا و نیویورک صادر کند. اکنون دیگر دیر شده است. توسعهٔ صنعتی از راه ایجاد رقابت به‌زمانی دراز و کارگرانی ارزان نیاز دارد. در امریکای‌لاتین کارگر ارزان فراوان است اما زمان چندانی باقی نمانده است. در سالهای اخیر که ارتباط جهانی تماس فوری، مقایسه و ایجاد رشک را امکان‌پذیر کرده است، مردم امریکای‌لاتین نمی‌توانند دست روی دست بگذارند و به‌امید اینکه یک قرن دیگر ثروتمند شوند حرکتی نکنند.

با این‌حال — تا پیش‌از پیداشدن کاسترو — این همان چیزی بود که بسیاری از ملیون امریکای‌لاتین ناگزیر به‌آن امید می‌بستند. آنها نمی‌توانستند امیدوار باشند که شرکتهای بزرگ‌ایالات متحد تغییر روش دهند،یاانقلابهای اجتماعی در این نیمکره موفق شوند. آنها می‌دانستند که در صورت ملی کردن

4. INSA

www.ketabha.org

شرکتهای بزرگ امریکائی، واشنگتن (اگر تفنگداران دریائی را روانهٔ آن سرزمینها نکند) دست به محاصرهٔ اقتصادیشان خواهدزد.

درست است که مکزیک از مرحلهٔ انقلاب گذشته بود و صنایع نفتی خود را ملی کرده بود، اما این کشور نتوانست برای اجرای اصلاحات اجتماعی تا به‌آخر پافشاری کند. در نتیجه گروه حاکم جدید، شرکتهای امریکائی جدید، و خفقان اقتصادی جدید دوباره اسری عادی شد. و این اسری تأثرآور اما خود یک حقیقت است. یکی از قهرمانان کتاب «لا رجیون ماس ترانسپارانت[5]» (نوشتهٔ «کارلوس فونتس[6]» که احتمالا بهترین نویسندهٔ جوان مکزیک است) می‌گوید: «نمی‌توانم قبول کنم که تنها نتیجهٔ انقلاب مکزیک تشکیل طبقهٔ ممتاز جدید، تسلط اقتصادی ایالات‌متحد و فلج‌شدن کلی زندگی سیاسی مردم مکزیک است.»

و درست است که بولیوی نیز انقلابی داشته و در نتیجه معادن قلع خود را ملی کرده است. اما در این کشور نیز انقلاب متوقف شد. البته نه بااعمال سیاستهای اقتصادی غیرانقلابی، بلکه به‌این خاطر که پیش از توسعهٔ کامل کشور به‌وسیلهٔ انقلاب اجازه داده شد که روند آزادیخواهانه، رهبری انقلاب را در دست بگیرد. تا زمانی که کشوری توسعه نیافته است دمکراسی غیر ممکن است. در کشور فوق‌العاده عقب ماندهٔ بولیوی بازگشت سریع دمکراسی معنی‌اش تردید دولت در اقدامات انقلابی، فساد و بقدرت رسیدن گروه دیگری از انحصارطلبان و صاحبان صنایع بود.

به‌این ترتیب ناسیونالیستهای امریکای لاتین امید خود را از دست داده بودند. آنان از انقلاب سخن می‌گفتند، اما دست به کاری نمی‌زدند. گروهی از روشنفکران هر یک از کشورهای امریکای‌لاتین به‌سیهن‌پرستانی همیشگی بدل شدند. گروهی دیگر، که اکثر روزنامه‌نگار بودند، برای مدت دوسال به‌هر کاری که درآمد بیشتری داشت دست می‌زدند، تا بتوانند یک سالی در پاریس بسر برند و در آنجا به‌طرح انقلابهائی می‌پرداختند که خودشان هم باور نداشتند بتواند با موفقیت همراه شود. گروهی نیز در اوایل دههٔ ۱۹۵۰ به‌گواتمالا می‌رفتند. اما «آربنز» یا انقلابی راستین نبود یا ترسو.

5. La region mas transparent 6. Carlos Fuentes

www.ketabha.org

بود یا هردو. او مردم را مسلح نکرد — و این کاری مطلقاً ضروری بود، زیرا باید می‌دانست که از لحظهٔ ملی کردن شرکت «یونایتدفروت»، دخالت مسلحانهٔ ایالات‌متحد برای برانداختن حکومت او امری اجتناب‌ناپذیر است، چنانکه سرانجام در سال ۱۹۵٤ چنین کردیم.

بعد نوبت به‌فیدل کاسترو رسید. تا زمانی که او برنامهٔ اصلاحات ارضی‌اش را شروع نکرده بود و شرکتهای نفتی ایالات‌متحد را ملی نکرده بود، پشتیبانی مردم امریکای‌لاتین از او فقط به خاطر مخالفت آنان با «باتیستا» بود. اما بعدها سراسر زندگی مردم امریکای‌لاتین دگرگون شد. کاسترو مردم را مسلح کرد، گروه حاکم را برانداخت و سرمایه‌داران ملی را زیر نظارت دولت درآورد. پیکار با بی‌سوادی را شروع کرد و پزشکانی را که از کشور نگریختند به‌خدمت زیرپرچم خواند و به‌روستاها فرستاد و برای توده‌های مردم، دارو، مراقبتهای پزشکی و امکانات تلقیح علیه بیماریها را فراهم آورد.

روشنفکران، ملیون و اصلاح‌طلبان باید از کاسترو حمایت می‌کردند. آنان به‌کوبا سرازیر شدند. در تأسیس دانشگاهها یاری کردند، در برنامهٔ پیکار بابی‌سوادی فعالانه شرکت جستند. و خبرگزاری «پرنزا لاتینا[7]» را بوجود آوردند که اگر بیغرضانه قضاوت کرده باشیم، یکی از بهترین بنگاههای خبرگزاری جهان و بهترین آنها در امریکای‌لاتین بود که به‌جای تبلیغ، به انتشار حقایق می‌پرداخت. این روشنفکران امریکای‌لاتین هستهٔ اولیهٔ صاحب‌نظران فنی کوبا را تشکیل دادند.

و بعد آنچه اجتناب‌ناپذیر بود اتفاق افتاد: کمونیستهای کوبا وارد عمل شدند. این به‌دو دلیل اجتناب‌ناپذیر بود: اول به‌خاطر سیاستهای ایالات‌متحد. وقتی کاسترو شرکتهای امریکائی را ملی کرد — که می‌بایست بکند — ما نه‌تنها به‌حکومت او برچسب سرخ زدیم، بلکه ازخرید شکر کوبا نیز سرباز زدیم و این کشور را در محاصرهٔ اقتصادی قرار دادیم و متحدان و پیروان خود را تحت فشارگذاشتیم تا از ما پیروی کنند. کاسترو سخت به کمک نیاز داشت. درکوبا، اتوبوسها، تلفنها، تراکتورها، ماشینها،

7. Prensa Latina

www.ketabha.org

آسانسورها، وسایل تفریحی پارکهای عمومی، دوربینهای عکاسی، مدادتراشها، چرخ گوشتها، یخچالها، وسایل آرایش— و در حقیقت همه چیز از غذاگرفته تا هواپیما — از ایالات‌متحد وارد می‌شد. محاصرهٔ اقتصادی هر رهبری را به زانو در می‌آورد. کاسترو یاری خواست.

دیپلماتهای روسی احمق نبودند. آنان می‌دانستند که دیر یا زود کاسترو در اثر دخالت ایالات‌متحد، سقوط خواهد کرد. روسیه نمی‌خواست یا نمی‌توانست برای دفاع از او به‌جنگی جهانی دست بزند و دادن کمک اقتصادی به او تا روز سقوطش نوعی فداکاری بی‌حاصل و پرخرج بود. به این ترتیب روسیه با چندمعاملهٔ پایاپای — نه کمکهای بیحساب موافقت کرد. کاسترو روسیه را تنها برای این نمی‌خواست که از آنجا اتوبوس وارد کند؛ بلکه برای این می‌خواست که به کمک آن صنایع اتوبوس‌سازی کوبا را بنا کند، برای این نمی‌خواست که از آنجا آسانسور وارد کند بلکه می‌خواست به کمک آن صنایع آسانسور سازی ایجاد کند، تنها برای این نمی‌خواست که مدادتراش و ... روسیه امتناع کرد. این کشور متحدان فراوان نزدیکتری داشت که هنوز نمی‌توانستند روی پای خود بایستند و بنابراین نمی‌خواست به‌خاطر کشور کوچکی چون کوبا (که آن‌همه با آن فاصله داشت و ایالات متحد درخاک آن دارای پایگاهی بود — گوانتانامو— و این پایگاه راجز ب توسل به‌جنگ نمی‌شد از کوبا برچید) خود را آلوده کند.

معاملات پایاپای مشکل کوبا را حل نمی‌کرد و کاسترو این را می‌دانست. به‌این ترتیب باید کاری انجام می‌داد تا روسیه را مجبور به کمک بیشتری کند. کاسترو به‌درستی حساب کرده بود که اگر کشور خود را به عنوان عضوی از اردوگاه جهانی سوسیالیسم معرفی کند، کمک نکردن به کوبا برای روسیه از نظر تبلیغاتی شکست بزرگی خواهد بود، بنابراین کاسترو تشکیل جمهوری سوسیالیستی خلق کوبا را اعلام داشت. و خروشچف گیر افتاد. کمکهای روسیه سرازیرشد — در سال ۱۹۶۱ به‌آهستگی و در ۱۹۶۲ با سرعت بیشتر. اما این کار به‌بهای‌گزافی برای کاسترو تمام شد چون ناگزیر درهای حکومت خود را به‌روی اعضای حزب کمونیست‌گشود. شاید در هرحال به‌این کار دست می‌زد.

www.ketabha.org

دلیل دوم اینکه کاسترو برای پیشبرد برنامه‌های اصلاحی خود به سازمانی کارآمد، فسادناپذیر و مطیع نیاز داشت. کارشناسان فنی امریکای لاتین می‌توانستند چنین برنامه‌هائی را طرح‌ریزی کنند. اما کوبائیان باید این برنامه‌ها را اجرا می‌کردند. از آنجا که انقلاب او چنان رادیکال بود که می‌بایست سنتها را واژگون کند، عادات مردم را تغییر دهد و بنیادهای فکری کهنه را در هم‌بریزد، حس کرد که نمی‌تواند به‌اطرافیان باسواد خود اعتماد کند— در بیشتر کشورهای جهان و مسلماً در کشورهای توسعه‌نیافته باسواد بودن یعنی مرفه‌بودن و به‌عبارت دیگر یعنی متعلق بودن به‌طبقهٔ سرمایه‌داران ملی یا طبقات حاکمه. سرمایه‌داران ملی و طبقهٔ حاکم طبعاً با اصلاحات او مخالف بودند. به‌این ترتیب جز راهی که درپیش گرفت برایش چاره‌ای نماند.

بدان سبب که کمونیستهای کوبا از دستورهای روسیه — و نه کوبا— پیروی می‌کردند، کاسترو اندیشید که به‌سبب درگیری در کوبا، به‌نفع روسیه است که به‌توسعهٔ اقتصادی کوبا کمک کند. کوبائی نیرومند با استقلال اقتصادی، برای لطمه‌زدن به‌تبلیغات ایالات‌متحد در امریکای‌لاتین از صدها قمرمصنوعی که روسها به‌دورجهان به‌گردش درآورده‌اند مفیدتر خواهدبود. به‌این‌ترتیب کمونیستهای کوبا برای پیروزی انقلاب سخت خواهند کوشید، و یاران او، مبارزان «سیراماسترا» که درکنارش خواهند ماند، به تربیت مردم کوبا خواهند پرداخت، تا سرانجام بتوانند دست کمونیستها را کوتاه کنند.

کمونیستها گر چه ممکن است به‌نحو تعصب‌آمیزی درگیر رویدادهای تکان‌دهندهٔ جهانی، چون جدال بین «برنشتاین[8]» و «کائوتسکی[9]» باشند، اما از ارزش در اختیار داشتن مراکز آموزشی نیز آگاه‌اند، به‌همین سبب، بسرعت مراکز آموزشی را قبضه کردند. آنان‌ناگهان چنان نیرومند شدند که کاسترو اندیشید وقت آن رسیده است که به‌آنان درسی بیاموزد. به‌این دلیل بود که در اول دسامبر ۱۹۶۱ نطق مشهورش— «من مارکسیست — لنینیست هستم»— را ایراد کرد ودر آن اعلام داشت که او ازکمونیستهای نوع

8. Bernstein 9. Kautsky

www.ketabha.org

روسی نیست[۱۰]. هدف او از ایراد این نطق آن بود که پشتیبانی مبارزان تعلیم دیدهٔ کمونیستها را جلب کند. پس از آن کاسترو حزب کمونیست کوبا را مورد حمله قرار داده و رهبر آن «آنیبال اسکالانته[۱۱]» را از کوبا اخراج کرد. (اکنون در پاراگوئه بسر می‌برد). «چه‌گوارا» نیز، با موافقت کاسترو، به «کارلوس رافائل رودریگوس[۱۲]» — مغز اقتصادی حزب کمونیست کوبا — تاخت.

اما از آنجا که خطر تجاوز جدیدی کوبا را تهدید می‌کرد، از آنجا که کشور با تجاوزهای مسلحانهٔ کوبائیان فراری به‌فلوریدا یکه خورد، و از آنجا که نمایندگان کنگرهٔ امریکا مرتباً فریاد می‌زدند و از دولت ایالات‌متحد می‌خواستند که بطور یک جانبه در کوبا دخالت کند، کاسترو بار دیگر مجبور شد از روسها اسلحهٔ بیشتر، مربیان نظامی بیشتر و کمکهای همه جانبهٔ بیشتر، بخواهد و این تا به‌انجا انجامید که موشکهای شوروی نیز در کوبا نصب شدند. این امر باعث شد که بسیاری از نمایندگان کنگرهٔ امریکا بخواهند که تفنگداران دریائی ایالات‌متحد به کوبا حمله کنند.

پرزیدنت کندی واکنش آرامی نشان داد. معتقد بود که چنین دخالتی تا آن زمان که کوبا قادر به‌حمله به‌ایالات‌متحد نباشد، لزومی نخواهد داشت. اما کاسترو که دیده بود ما با برپا کردن واقعهٔ خلیج‌خوکها به‌وعده‌های خود وفا نکردیم، نمی‌توانست به‌گفته‌های ما اعتماد داشته باشد. به‌علاوه صدای امریکا، سلاح تبلیغاتی وزارت امورخارجه، بی‌درنگ اعلام داشت «دولت ایالات‌متحد هیچ ملتی را تهدید نمی‌کند.» چنانکه دیده‌ایم متأسفانه حرف بی‌اساسی است، و مفهوم دیگرش این است که کوبا است که دیگران را تهدید می‌کند. و بسیاری از مقامات دولتی ما به‌اصرار می‌خواستند که «برای خاتمه‌دادن به‌مقاصد تجاوزکارانهٔ کوبا» به این کشور حمله کنیم. هر کس بتواند ادعا کند که با وجود پایگاه «گوانتانامو» که گلوی

---

۱۰. بسیاری از مارکسیست‌لنینیستها ضد کمونیست‌اند، از جمله همهٔ پیروان تروتسکی که پیش‌از دیگران از استالین نفرت داشتند و در این راه از همهٔ کمونیستهای صمیمی امروز صادق‌تر بودند.

11. Anibal Escalante 12. Carlos Rafael Rodrigues

www.ketabha.org

کوبا را می‌فشرد و با وجود این مسأله که ما به وضوح اعلام کرده بودیم منتظر بهانهٔ کوچکی هستیم تا همهٔ طرفداران کاسترو را در کوبا نابود کنیم، این کشور کوچک خیال داشت یا دارد که به‌ما حمله کند، باید یا دیوانه باشد یا دروغگو. اما باید دانست که یک‌بار پیش از این اینگونه دروغگوئیها باعث شده بود که ما در سال ۱۸۹۸ به کوبا حمله کنیم.

در چنین شرایطی کاسترو از هر جهت حق داشت از روسیه بخواهد که موشکهایش را در کوبا نصب کند و حتی کلاهکهای اتمی نیز بر روی آنها بگذارد. اگر کسی اطمینان داشته باشد که دشمنش قصد جانش را کرده است به‌هر کاری دست می‌زند تا بتواند این دشمن را از پای درآورد. کاسترو می‌توانست بگوید: اگر یانکیها کوبا را نابود کنند ما نیز احتمالا می‌توانیم گلوله‌ای به‌واشنگتن شلیک کنیم. و به‌این ترتیب موشکهای روسی در فاصلهٔ نودمیلی خاک امریکا برای دفاع از کوبا نصب شدند.

البته عیب کار در این بود که این موشکها روسی بودند و اختیارشان در دست روسها بود و نیز در خدمت روسیه بکار برده می‌شدند، نه کوبا. به این ترتیب تهدیدی برای ایالات‌متحد بودند. در واقع باید گفت که روسیه همان داروئی را به‌ما می‌داد که ماخود تجویز کرده بودیم. زیرا ما نیز از ۳۰ پایگاه واقع در اطراف این کشور موشکهای خود را به‌سوی روسیه هدف‌گیری کرده بودیم. با این‌حال کندی حق داشت ادعا کند که این عمل تعادل قوا را برهم زده است، گرچه بنا بر تعریف، تعادل‌قوا معنیش این بود که ما پایگاههای بسیاری در اطراف روسیه داشته باشیم اما روسیه پایگاهی نزدیک ما نداشته باشد.

بنابراین ایالات متحد سخت گرفت. گذشته از سخنانی که دربارهٔ «پایگاههای دفاعی» خودمان و «پایگاههای تجاوزی» روسها، و پایگاههای «خوب» خودمان، و پایگاه‌های «بد» آنها بزبان آوردیم و نمایندهٔ کوبا با لحن تمسخرآمیزی در سازمان ملل آنها را به‌باد استهزاء گرفت؛ هدف اصلی ما از محاصرهٔ کوبا و قبول خطر نابودی جمعی، آن بود که خیال می‌کردیم می‌توانیم نظر خود را تحمیل کنیم و این کار راهم کردیم. روسیه که نمی‌خواست به‌خاطر متحدی چنین کوچک و پرخرج به‌جنگ وارد شود،

www.ketabha.org

کوتاه آمد. ترس واقعی و قابل‌درک کوبا از تجاوز ایالات‌متحد در اینجا از طرف روسها به‌عنوان سلاحی در جنگ سرد بکار برده شد و این سلاح نیز مانند بسیاری سلاحهای دیگر، پیش از آنکه بکار رود کهنه شده بود.

البته پس از آن ایالات‌متحد و روسیه نفس راحتی کشیدند. به‌خلاف انتظار شاخ‌وشانه کشیدن کندی و قبول خطر جنگ، که فرض کنیم اجتناب ناپذیر هم بود، به‌برداشتن اولین‌قدم در راه آرام کردن محیط جنگ سرد منجر شد. مثل این بود که هردوطرف متوجه شده بودند که واقعاً میلی‌به به‌شروع تیراندازی ندارند، پس چه‌بهتر که از حالت حمله بدرآیند. اما این شاخ وشانه کشیدن با کمال تعجب به‌نفع کوبا تمام شد. اولا روسیه برای حفظ ظاهر هم که شده از ما خواست متعهد شویم هرگز به کوبا حمله نکنیم. ثانیاً کوتاه آمدن روسیه اختلاف چین و شوروی را عمیق تر کرد و کوبابه بهره‌برداری از این اختلاف پرداخت.

کاسترو بدون امضای پیمان منع سلاحهای اتمی، که بزرگترین موفقیت خروشچف در آن بود، دریافت در آنچنان وضعی قرارگرفته است که می‌تواند هرچه بیشتر از روسیه کمک بگیرد، بی‌آنکه ناگزیر باشد به کمونیستهای حرفه‌ای کوبا امتیازهای جدیدی بدهد. به‌این ترتیب توانست قدرت «رودریگوس[۱۳]» را محدود کند، «فابیو گروبات[۱۴]» را از کابینه اخراج کند، و «خوان مارینلو[۱۵]» را از ریاست دانشگاه هاوانا عزل کند. و دوباره چهره‌هائی از جنگجویان سابق «سیراماسترا[۱۶]» همچون «فائوستینوپرز[۱۷]»، «پدرو میرت[۱۸]»، «افی‌جنیو المجیراس[۱۹]»، «سرجیو دل واله[۲۰]»، «ویلیام گالوز[۲۱]»، که همگی ضد کمونیست بودند، در محافل بالای دولتی کوبا ظاهر شد.

اما ضد کمونیست بودن‌اینان ونیز خود کاسترو نباید این توهم را ایجاد کند که آنها میانه‌رو بودند. بلکه به‌عکس آنها انقلابیونی هستند که اعتقاد دارند کمونیستهای روسیه دیگر انقلابی نیستند. اما با نگاهی به

13. Rodrigues 14. Fabio Grobart 15. Juan Marinello
16. Sierra Mastra 17. Faustino Perez 18. Pedro Miret
19. Efigenio Almejeiras 20. Sergio del Valle
21. William Galvez

www.ketabha.org

حوادث سال ۱۹۶۱، ببینیم پس از اینکه معلوم شد کمونیستها در کوبا زمام‌امور را در دست‌گرفته‌اند، چه اتفاقی در امریکای‌لاتین افتاد؟

ملیونی که تاسال ۱۹۶۱ برای کاسترو کار می کردند، کمونیست نبودند. بیشتر آنان حتی‌سوسیالیست هم نبودند. البته همه می‌دانستند که حاکم شدن امریکائیان‌لاتین برسرنوشت خویش مستلزم ملی شدن صنایع بزرگ است. آنان می‌دانستند که اگر بخواهند همچون فردی از مردم امریکای‌لاتین فکر کنند، حس کنند و عمل کنند باید امریکای‌لاتین را دوباره فتح کنند. در این صورت خواهند توانست امریکای‌لاتین را بجائی تبدیل کنند که درآن مردم امریکای‌لاتین — نه‌خارجیان — دربارهٔ سرنوشت امریکای لاتین تصمیم بگیرند. نویسنده (و اقتصاددان) امریکائی «آلبرت‌هیرشمان[۲۲]» درکتاب جالب‌توجه «مسائل امریکای‌لاتین» که از طرف «بنیاد قرن بیستم» به‌چاپ رسیده است می‌گوید:

«هدف از توسعهٔ اقتصادی، بمراتب بالاتر ازافزایش درآمد سرانه است. هدف بسیار مهمتر این است که مراکز اخذ تصمیم که پیش از توسعه در دست خارجیان بوده است به‌دست ملت بیفتد. باید در ملت این توانائی بوجود آید که به‌میل خود، و آگاهانه در مسائل اقتصادی و سیاسی تصمیم بگیرد. به‌این دلیل به‌دنبال توسعه رفتن، در حقیقت به‌دنبال کشف خویشتن و به‌دنبال کسب اعتماد به‌نفس رفتن است؛ به‌این ترتیب جستجوی توسعهٔ واقعی با احساسات ناسیونالیستی در هم آمیخته و نمودی از خواسته‌های روشنفکران امریکای‌لاتین را پدید آورده است.»

روشنفکران‌غیر کوبائی امریکای‌لاتین که به‌عنوان‌متخصصان‌وصاحب‌نظران فنی در خدمت انقلاب کوبا بودند اکنون دچار دودلی شده بودند: ماندن و زیر نظر کمونیستها کارکردن، یا به‌میهن خود بازگشتن و باز هم طرفدار کاسترو ماندن؟ زیرا با در نظرگرفتن موقعیت ایالات‌متحد انقلاب کوبا تنها نوع انقلاب ممکن بود.

آنان تا مدتی توانستند به‌کار ادامه دهند. تعداد آنان در حدود ۵۰۰۰ نفر بود و، گرچه بجز« چه‌گوارا»، هیچ کدام در تصمیم‌گیریها

22. Albert O. Hirchm n

www.ketabha.org

دخالتی نداشتند، با این‌حال تا حدی نیرومند شده بودند. در ژانویهٔ ۱۹۶۱ گروه آرژانتینیها که ادارهٔ امور «پرنزا لاتینا» را بعهده داشتند به‌دیدار کاسترو رفتند و موافقت او را برای اخراج کمونیستها از این سازمان جلب کردند. در اثر این کار دانشگاه هاوانا تعطیل شد، دوباره باز شد و دوباره تعطیل شد. اما آنان سرحرف خود ایستادند. در روستاها و مزارع، پزشکان و مهندسان و متخصصان کشاورزی برای کوتاه کردن دست کمونیستها اشکال کمتری داشتند. بعد تجاوز خلیج خوکها پیش‌آمد. هیچ اقدام دیگر ایالات‌متحد نمی‌توانست تا این حد برای کمک به کمونیستها مفید باشد. مانند همهٔ جنگها، حالت فوق‌العاده در کوبا اعلام شد. زیر پوشش آن، جنگجویان کمونیست سریع‌تر از دیگران وارد میدان شدند، آرژانتینیهای خبرگزاری «پرنزا لاتینا» از جمله اولین کسانی بودند که کوبا را ترک کردند. سپس سرا کز دانشگاهی به‌دست کمونیستها افتاد و سرانجام مهاجرت همگانی از کوبا شروع شد. اما همهٔ روشنفکران، کوبا را ترک نکردند. گروه جدیدی وارد شدند و جمعی ازآنان که رفتند دوباره بازگشتند وسرانجام باردیگرجمع امریکائیان لاتینی که‌در کوبا بودند به ۵۰۰۰ نفر رسید.

آنان که کوبا را ترک کردند، از جمله تقریباً همهٔ روزنامه‌نگاران (خبرگزاری «پرنزا لاتینا» بسرعت کیفیت عالی خود را از دست داد و به صورت سازمانی تبلیغاتی درآمد) مردانی تغییر یافته و سرخورده بودند و حتی فکر می‌کردند که فریب‌خورده‌اند و به‌آنان خیانت شده است. با اینهمه نمی‌توانستند به عادات کهن خود بازگردند. آنان اکنون می‌دانستند که انقلاب اجتماعی امکان دارد. انقلاب کوبا، هرچه می‌خواهد باشد، حلقهٔ خفقان آوری را که سرمایه‌های خارجی و داخلی به‌گردن کوبا انداخته بود درهم شکسته است. این انقلاب به‌دهقانان پابرهنه کفش، به‌بیماران دارو و درمان، و به‌بیسوادان سواد داده است. به‌موجب همهٔ گزارشها، چه از جانب خبرنگاران انگلیسی، چه بازدیدکنندگان طرفدار ایالات‌متحد و چه امریکائیان‌لاتین بازگشته ازکوبا، بیسوادی فقط در طول سه‌سال از این کشور ریشه‌کن شد. این مهم نیست که کوبائیان اکنون فقط روزنامه‌های تحت‌نظارت دولت و کتابهای سانسور شده واعلانهای تبلیغاتی را می‌خوانند. مهم این است که این مردم می‌توانند بخوانند و این موفقیتی است که هیچ

www.ketabha.org

یک از نظامهای سیاسی امریکای‌لاتین در طول سه‌سال، سی‌سال یا سیصدسال، نتوانسته است بدست بیاورد.

به‌این ترتیب بازگشتگان از کوبا دربارهٔ تغییر عقاید خود سکوت اختیار کردند. روزنامه نگارانی که از کوبا بازگشته‌اند نه تنها دیگر با کار در روزنامه‌هائی چون «لا پرنزاس[۲۳]»، «ال کمرسیوس[۲۴]» و یا «ال موندوس[۲۵]» دستمزدهای کلان نمی‌گیرند، بلکه دست‌به‌نوشتن مطالبی می‌زنند که‌معمولا انتشارش آسان نیست، یا حتی چنان که در مورد رمان‌نویس آرژانتینی «اسمال ویناس[۲۶]» اتفاق افتاد، بمب در خانهٔشان کارگذاشته می‌شود.

از نظر کارمندان سفارتخانه‌های ایالات‌متحد در کشورهای امریکای لاتین، کوششهای توأم با از خودگذشتگی این ملیون، خیالبافانه، ساده‌لوحانه وگمراهانه است. اظهار نظری که همه جا در مورد آنان شنیده می‌شود این است که «اینان مهره‌های سرسپرده و فریب‌خورده هستند.» شاید چنین باشد اما خود این ناسیونالیستها گونهٔ دیگری می‌اندیشند. یکی از آنان در «بارانکیلا[۲۷]» به‌من گفت: «در زمان جنگ دوم جهانی ما با متفقین بودیم. این باعث نشد که دمکرات شویم. امروزه با کوبا هستیم و این نیز باعث نخواهد شد که کمونیست شویم، مسأله این است که ما فهمیده‌ایم که در این جهان هیچ چیز کمال یافته و خالص نیست و چیزی را به‌آسانی نمی‌توان بدست آورد، و برای بدست آوردن هرچیز باید سخت کوشید و برای مدتی طولانی کوشید و در این کوشش بایدگاه دست اتحاد به‌سوی عناصری دراز کرد که چندان هم‌خوش‌آیند نیستند. ایالات‌متحددر جنگ‌دوم‌جهانی به کمک روسیه رفت. آیا این همکاری، ایالات‌متحد را کمونیست کرد؟ آیا ایالات‌متحد مهرهٔ فریب‌خوردهٔ روسها بود؟»

اوایل این ناسیونالیستها می‌اندیشیدند که اگر مستقیماً دست بکار شوند یا در انتخابات شرکت کنند ممکن است که به‌نفعشان باشد. سوسیالیستهای شیلی ممکن است واقعاً در انتخابات‌آینده پیروز شوند وسپس طبقهٔ حاکم با کودتائی بکوشد جلو آنها را بگیرد. اما این بار سوسیالیستها برای

23. La Prenzas 24. El Commercios 25. El Mondos
26. Ismael Vinas 27. Barranquilla

www.ketabha.org

مقابله آماده خواهند بود. یکی از دمکراتهای مسیحی در این‌باره می‌گفت: «در صورت پیروزی سوسیالیستها — و این پیروزی بدست خواهد آمد — اعمال قدرت به‌خاطر متوقف کردن آنان فقط به‌نفع آنها تمام خواهدشد. قانوناً حق به‌جانب آنها خواهد بود و آنان خواهند توانست به‌این دستاویز که می‌خواهند از دستیابی طبقهٔ حاکم کنونی به‌قدرت، جلوگیری کنند، پیروز شوند. مطمئنم که آنان امیدوارند جناح مخالف علیه آنها دست به کودتا بزند. و به‌شما می‌گویم که در چنین صورتی ما دمکراتهای مسیحی نیز در صف سوسیالیستها خواهیم جنگید.»

نتایج وخیم اعتقاد به‌شرکت در انتخابات و امکان پیروزی از راههای آزادیخواهانه به نحو چشمگیری در انتخابات سال ۱۹٦٤ برزیل مشهود است. در آنجا ناسیونالیستها داشتند از راههای قانونی بقدرت می‌رسیدند. «بریزولا» در زادگاه «لاسردا»، یعنی ریو، کاندیداهای مورد پشتیبانی «لاسردا» را بسختی شکست داد. «فرانسیسکوخولیائو[۲۸]» رهبر جامعهٔ روستائیان‌خاوری برزیل، به‌همین‌ترتیب بر یکی دیگر ازکرسیها دست یافت؛ «میگوئل آراس[۲۹]» شهردار «رسیف» به‌فرمانداری ایالات «پرنامبوکو[۳۰]» انتخاب شد، و احتمال فراوان داشت که در انتخابات ۱۹٦۵ به‌معاونت ریاست‌جمهوری برسد. اما در این هنگام، «لاسردا»، نظامیان دست‌راستی، و ایالات‌متحد به‌دلایل فراوان نگران شدند. در آن زمان «گولارت» دم از استقلال می‌زد و ناسیونالیستها تندروتر از او بودند بنابراین مطمئناً شرکتهای ایالات‌متحد ملی می‌شد، و احتمالا «گولارت» می‌خواست از روسیه نفت بخرد نه از ونزوئلا که ذخایر نفتش به‌شرکت نفتی «استاندار داویل» تعلق داشت. (این حقیقت در هیچ‌یک از روزنامه‌های ایالات‌متحدگزارش نشده است). مشکل است بتوان‌گفت آیا سازمان «سیا» عملا درکودتای برزیل دست داشته یانه، گرچه می‌دانیم (ازکتاب مستند «دولت نامرئی[۳۱]» نوشتهٔ «دیویدوایز[۳۲]» و «توماس راس[۳۳]» ونیز ازکتاب «حرفهٔ جاسوسی[۳٤]» نوشتهٔ

28. Francisco Joliao
29. Miguel Arraes
30. Pernambuco
31. The Invisible Government
32. David Wise
33. Thomas Ross
34. The Craftyofv Intelligience

www.ketabha.org

«آلن دالس[۳۵]» که این سازمان «اسنادی» منتسب به کمونیستها جعل کرده‌است و در طرح توطئه‌هائی علیه حکومتهائی در سراسر جهان از کشورهائی در خاورمیانه وجنوب شرقی آسیا گرفته تا گواتمالا و اکوادور دست داشته است.

درهرحال اکنون ناسیونالیستها می‌دانند که بدست آوردن قدرت از راه انتخابات بیفایده است. در بیشتر موارد انقلاب نیز مطرح نیست. بنابراین باید بکوشند تا «بن بلا»ها و «ناصر»های امریکای‌لاتین را بوجود آورند، یا بیابند. آنهامی‌دانند که‌درهر کشوری که‌حکومت‌آن کمترین‌شباهتی به‌حکومتی‌دمکرات داشته باشد، انقلابهای ملی محکوم به‌شکست خواهند بود. شاید شکست ناسیونالیستهای ونزوئلا و عدم موفقیتشان در برانداختن «بتانکورت» و جلوگیری از انتخاب «لئونی»، باعث شد که چشم این روشنفکران باز شود. در هرحال امروزه ناسیونالیستهای امریکای‌لاتین به‌نظر آرام‌تر می‌آیند، زیرا در جستجوی پایگاهی قویتر، محکم‌تر و عقلانی‌تراند تا بتوانند از آن نقطه دست بکار شوند. آنان بهتر می‌توانند از این پایگاهها به‌قدرت برسند و دولتی ملی بوجود آورند. و دقیقاً به‌همین دلیل، حمایت کمونیستها را از دست داده‌اند.

در حقیقت این کاسترو بود که کمونیستها را به‌وحشت انداخت. اگر کمونیستها در هائیتی، یا بولیوی، یا پاراگوئه حکومت را در دست بگیرند منابع مالی روسیه برای حمایت آنان بباد خواهد رفت. کارمندان زیرک سفارتخانه‌های ایالات‌متحد غالباً می‌گویند بهترین راه برای شکست کمونیستها در امریکای‌لاتین آن است که بگذاریم آنان بر پاراگوئه مسلط شوند. در عرض سه سال همهٔ احزاب کمونیست امریکای‌لاتین مجبور خواهند شد که نام خود را تغییر دهند.

برای دوبارسازی اقتصادی سالم به‌چندین دهه نیاز است، نه چند سال. به‌رغم تمام کمکهای روسیه هر روز تولید غذا، فعالیت وسائط نقلیه و افزایش محصول درکوبا مشکل‌تر می‌شود. دستمزدها کاسته، قیمتها ثابت نگاه داشته شده است. روزهای تعطیل از بین رفته و حتی جرائمی نیز برقرار شده است. این درست است که با ایجاد اقتصاد جدید بر شالوده‌ای متعادل

35. Allen Dalles

www.ketabha.org

درآمدسرانه تا ۲۰ درصد در سال افزایش خواهد یافت. اما در این ضمن، سهم روسیه از مخارج بسیار است. روسیه بضاعت این را ندارد که از ده‌دوازده کوبا حمایت کند. بنابراین به‌همهٔ احزاب کمونیست امریکای‌لاتین دستور داده شده تا باعث ایجاد اشکال، شورش، ناآرامی و عدم ثبات بشوند اما، نگذارند انقلابیون واقعی به‌قدرت برسند. مجلهٔ «کمونیست» که ناشر افکار اتحاد شوروی است در سپتامبر ۱۹۶۲ در این مورد به‌وضوح نوشت: «ندیده‌گرفتن مشکلات عمومی و شتاب نامعقول ممکن است شالودهٔ همگانی انقلاب را محدود کند، و از ارزش والای آن در دیدهٔ مردم بکاهد. اگر حکومتی انقلابی قادر نیست نتایج مثبتی ارائه دهد بهتر است که دست به انقلاب نزند.»

در حقیقت سالیان درازی است که سیاست خارجی روسیه در امریکای لاتین براین شالوده استوار است: کمک به‌ادامهٔ نظام سرمایه‌داری در این کشورها و حفظ دردسرهای موجود برای ایالات‌متحد. اگر ما این مسأله را درک کنیم، می‌توانیم به‌انگیزهٔ اصلی تاکتیکهای کمونیستها در امریکای لاتین پی‌ببریم. در بسیاری از موارد کمونیستها از دیکتاتورها پشتیبانی کرده‌اند. آنان همیشه با ناسیونالیستها مخالف بوده‌اند. و در موارد ضروری به‌کمک جناح راست‌افراطی، حکومتهای میانه‌رو راکه دارای برنامهٔ اصلاحات معتدلی بوده‌اند، سرنگون کرده‌اند. درگذشته احزاب کمونیست امریکای‌لاتین بهترین متحدان ما امریکائیان بوده‌اند.

کمونیستهای برزیل تا سال ۱۹۴۹ با «وارگاس» به‌نبرد پرداختند و سالها زندان و مجازات را تحمل کردند، در سالهای آخر حکومتش از دشمنی با او دست کشیدند و این هنگامی بود که آشکار شد که اصلاحات او کم اهمیت‌تر از خود او بوده است. زمانی که پرون از حمایت توده‌ها برخوردار بود و ناسیونالیستها نیز پشتیبان او بودند و برنامهٔ کار او یکی از بهترین برنامه‌های اصلاحی و شامل تغییراتی در ساختمان اجتماعی آرژانتین بود، کمونیستها با او مخالف بودند. اما هنگامی که به دودلی دچار شد و برنامه‌های اصلاحی‌اش را انجام نداد، هنگامی که از ضبط املاک و شرکتهای بزرگ خودداری کرد و هنگامی که ناسیونالیستها به‌مخالفت با او

www.ketabha.org

برخاستند، کمونیستها از او پشتیبانی کردند بدانگونه که بعدها نیز کردند.

وقتی «کوادروس» به‌مبارزه علیه مارشال «لات» —آن نظامی سنت‌گرا اما صدیق—پرداخت کمونیستها از مارشال «لات» پشتیبانی کردند. پس از سقوط کوادروس که کشور در معرض خطر جنگ داخلی قرارگرفت وچیزی نمانده بود که ناسیونالیستها پیروز شوند، کمونیستها گفتند که باید از خونریزی اجتناب کرد و زندگی مردم را نجات داد. وقتی چریکهای کلمبیا به آگاهی سیاسی دست یافتند، کمونیستها از «لوپزمیکلسن[۳۶]» انقلابی قلابی و وابسته به‌طبقهٔ حاکم این کشور، حمایت کردند. زمانی که در اکوادور «ولاسکو» مجبور شد علیه دخالت ایالات متحد درکوبا اعتراض کند، کمونیستها به‌جناح راست افراطی پیوستند و او را سرنگون کردند. وقتی ما فراریان کوبائی را فرستادیم تا به کوبا حمله کنند و کاسترو تلگرافی از مسکو خواست که به کوبا کمک یا اعلام همبستگی کند، روسها این تقاضا را ندیده‌گرفتند تا زمانی که معلوم شد جنگجویان کاسترو بطور قطع مهاجمان را سرکوب کرده‌اند. وقتی کندی به‌روسیه گفت موشکهایش را از کوبا خارج کند و کاسترو از آنان درخواست کرد که موشکها را نگاه دارند، روسیه آنها را از کوبا خارج کرد.

در بولیوی کمونیستها با «حزب انقلابی ناسیونالیستی» مخالفند. در برزیل آنان با «خولیانو»، «بریزولا» و «آراس» مخالف بودند. در آرژانتین رسماً از حزب «م. ل. ر» «ویناس» پشتیبانی کردند، اما سعی داشتند که مانع فعالیت آنان شوند. در «پرو» از حمایت کاندیدای حزب سوسیالیست ترقیخواه سر باز زدند و به کاندیدای ناتوان خود رأی دادند، یا از «اودریا[۳۷]»، نظامی سنتی و طرفدار جناح راست، حمایت کردند. بعد از «بلونده[۳۸]» حمایت کردند. نه از آن جهت که او ناسیونالیست بود بلکه ازآن جهت که ممکن بود شرکتهای امریکائی را ملی کند و در عین‌حال از روسیه کمک نخواهد. در نظر اول، این تئوری، در شیلی که کمونیستها و سوسیالیستها در یک جبههٔ ملی انقلابی متحد شدند غلط بنظر می‌رسد، اما نگاهی دقیق‌تر تصویری دیگر را آشکار خواهد کرد. کمونیستهای شیلی سروصدای زیاد

36. Lopez Michelsen 37. Odria 38. Belaunde

www.ketabha.org

دربارهٔ همزیستی مسالمت‌آمیز براه انداخته بودند. معنی این سروصداها در عمل آن بود که نباید انقلاب کرد. سوسیالیستها که نیرومندتر و دارای محبوبیتی بیشتر بودند کاملا آماده بودند که در صورت لزوم دست به انقلاب زده قدرت را در دست بگیرند، اما نه با کمونیستها. کمونیستها اعلام کردند که در صورت پیروزی «سالوادورآلنده» در انتخابات ۱۹۶۴، در دولت او شرکت نخواهند کرد. آنان گفته بودند از آلنده در پارلمان حمایت خواهند کرد، اما میل دارند که «استقلال» خود را حفظ کنند. این به اصطلاح استقلال، به‌آنان فرصت می‌داد تا اصلاحات سوسیالیستها را به عنوان ملایم بودن به باد انتقاد بگیرند و این تحریکها باعث می‌شد که شیلی نتواند به جمهوری خلق‌شیلی تبدیل شود و از روسیه کمک بخواهد. چنین تاکتیکهائی بود که باعث شد سوسیالیستها امیدوار شوند که جناح راست با انجام کودتائی مانع به قدرت رسیدن آنان از طریق انتخابات شوند. یکی از سوسیالیستهای‌شیلی‌به‌من گفت«کودتائی دست‌راستی، کمونیستهارا ناچار خواهد کرد تا نسبت به کوشش سوسیالیستها متعهد شوند ودست به‌نبرد بزنند.»

یکی ازکارمندان تیزبین سفارت امریکا در«اوروگوئه» روزی به‌من گفت:«من مطلقاً اطمینان یافته‌ام که نه تنهادر اوروگوئه بلکه در آرژانتین و هندوراس که من زمانی در آنجاها بوده‌ام و نیز در جاهای دیگر، احزاب کمونیست نیرومندترین احزاب ضدانقلابی امریکای‌لاتین‌اند.» فقط چند هفته بعد در «پونتادل استه» چه‌گوارا به‌هیأتی‌ازکمونیستهای آرژانتین چنین خوش‌آمدگفت: «آهای. شما اینجا چه می‌کنید؟ نکند برای ضد انقلاب آمده‌اید؟»

من فقط به‌یک مورد برخوردم که حزب کمونیست کشوری صمیمانه اعتراف می‌کرد که درپی بدست آوردن قدرت نیست — در ونزوئلایکی از نمایندگان کمونیست به من گفت: «می‌دانی در صورت به‌قدرت رسیدن ما چه خواهد شد؟ یا تفنگداران نیروی دریائی شما به‌ما حمله خواهند کرد، که از نقطه نظر جنگ سرد چندان هم بد نخواهد بود یا ما مجبور خواهیم شد صنایع نفت را ملی کنیم. اما در آن صورت ما نفت خود را به‌چه کسی بفروشیم؟ شاید کوبا و شیلی اما فقط همین؛ ورشکست خواهیم شد. نمی‌توانیم

www.ketabha.org

نفت را بجای غذا بخوریم و روسیه نخواهد توانست به‌ما غذا برساند.» بعدها یکی از مقامات شرکت نفت «کرئول» وابسته به«راکفلر» به‌من گفت: «ما ازکمونیستها نمی‌ترسیم. اگر آنان به‌قدرت برسند مالیات ما راکمی افزایش خواهند داد، اما مثل همیشه با ما معامله خواهند کرد. اما این لعنتیهای عضو جبههٔ چپ انقلابی، می‌خواهند نفت را ملی کنند. آنها ترجیح می‌دهند ازگرسنگی بمیرند اما تن به‌سازش ندهند، و از غرور ملی — یاهرچه که خودشان می‌خواهند آن را بنامند — از حماقت خود، دست برندارند.»

اگر نظریات داده شده درست باشد، و اگر سیاست ما در امریکای‌لاتین شالوده‌اش بردفاع از منافع شرکتهای بزرگ باشد، در آن صورت حملهٔ ما به کاسترو مفهومی خواهد داشت. او به‌منزلهٔ نمادی برای امریکای‌لاتین، نه کمونیستها، است و با سرمایه‌گذاریهای ما، با سرمایه‌های ما، و با فشارهای ما مخالف است. و آنچه او را حتی از این نیز خطرناکتر می‌کند آن است که از مسکو نیز اطاعت نمی‌کند. اگر ناسیونالیستهای دیگر نیز چنین کنند، چه خواهد شد؟

در هریک ازکشورهای امریکای‌لاتین ناسیونالیستها امیدوارند که عیناً چنین کنند. چه ما آنها را به این نام بنامیم، یا نه؛ آنان کمونیست نیستند. اما آنان خود را متعهد کرده‌اند که همان اصلاحاتی راکه درکوبا شده است درکشور خود پیاده کنند. کاسترو به‌این ناسیونالیستها نه‌تنها درس مبارزه‌جوئی آموخت بلکه تصمیم به‌مبارزه، حتی در صورت شکست را، در آنان بوجود آورد.

یکی از اهالی شیلی که زمانی درکوبا به‌عنوان کارشناس‌فنی خدمت کرده بودگفت: «کاسترو ممکن است ما را از آن شورو شوق پیشین انداخته باشد، و من به‌سهم خودم با تلخی کوبا را ترک کردم، اما به‌ما یاد داد که می‌توان غرورملی داشت. و اکنون ما باید برای بازیافتن آن نبرد کنیم. چنین خواهیم کرد.»

www.ketabha.org

۳۲ انگیزه‌ها و اصول

پیش از نتیجه‌گیری و پیشنهاد خط‌مشیهائی در امریکای‌لاتین باید نخست دربارهٔ هدفهای کلی سیاست خارجی خود توافق کنیم. به‌سخن دیگر باید معیار تحلیل هرنوع سیاستی را مشخص کنیم.

نظر من این است که ما امریکائیان فقط یک هدف داریم — دفاع از منافع خود، بندرت سیاستمدار یا کسی‌در مقامی رسمی را می‌توان یافت که چنین صریح به‌این امر اعتراف کند، اما همهٔ آنان پس از رسیدن به‌قدرت کار خود را با این هدف منطبق می‌کنند. البته به‌محض پرداختن به‌تعریف منافع خود بحث وگفتگو شروع می‌شود. اگر در این مورد خوب فکر کنیم شاید به‌تعریفی قابل قبول برای همه برسیم.

«جان‌فاستردالس[1]» وزیر امورخارجهٔ اسبق ایالات‌متحد، ممکن است در مورد تشخیص منافع ما کاملا اشتباه کرده باشد، اما صادقانه کوشید که به این هدف برسد. در ژوئن ۱۹۵۷ هنگام‌گفتگو دربارهٔ بودجهٔ ایالات‌متحد در کنگرهٔ امریکا در پاسخ «وینفلد دنتون[2]» نمایندهٔ دمکرات از ایالات ایندیانا گفت، من حتی یک‌لحظه هم تردید نمی‌کنم که هدف وزارت امور خارجه یافتن دوست برای ایالات‌متحد نیست بلکه‌حفظ منافع ایالات‌متحد است. «دالس» سپس با اشاره به‌کمکهای خارجی‌گفت: اگر اهدای این وامها، کشوری، مردمی، یا ناحیه‌ای را که تسلط کمونیسم بر آنها برای ایالات‌متحد خطرناک باشد، از این تسلط نجات دهد، برای من مهم نیست که این مردم از ما خوششان بیاید یا نفرت داشته باشند... ما به‌هدف خود رسیده‌ایم.

---

1. John Foster Dulles 2. Winfield Denton

www.ketabha.org

درزمان دالس سیاست خارجی ما براصول اخلاقی و انسان‌دوستانه بنانشده بود. هدف ما تأمین منافع‌مان به‌بهترین نحوی بود که دالس خیال می‌کرد. او این شجاعت را داشت که به‌احساس ملتها و مردم دیگر نقاط جهان دربارهٔ ما و دولت‌ما اهمیتی ندهد، و عملا بسیاری از دوستانمان را هم رنجانید.

با این‌حال دلایل او همیشه یکسان نبود. مثلا با کمک به‌امریکای لاتین به دو دلیل مخالف بود: «درمورد کشورهای قارهٔ امریکا... اکنون آنها می‌توانند تقاضاهای روزافزون خود را از طریق وامهای خصوصی وگرفتن وام از بانک‌جهانی یا بانک‌صادرات و واردات تأمین کنند.» و نیز: «اگر بنا شود که در مورد کشورهای بخصوص قوانین بخصوصی ازکنگره بگذرانیم منجر به‌این خواهد شد که کشورهای بهره‌مند از این طرحها... بکوشند در کنگرهٔ امریکا گروهی طرفدار خود بدست آورند. چانه زدنهای گروههای پارلمانی منجر به کشمکشهائی خواهد شد که به‌نظر من درست و مناسب شئونات ما نیست... و قابلیت انعطاف سیاسی دولت را از بین خواهدبرد.»

دلیل نخست، که امریکای‌لاتین به کمک نیازی ندارد، آنچنان با منافع ما ناسازگار است که بحث دربارهٔ آن بیفایده است. دلیل دوم که دادن چنین کمکهائی برای ما چندان آسان نیست قابل قبول است.

(سناتور «جرج اسماذر[3]» و سناتور «اسپسارد هلاند[4]» از ایالات فلوریدا که به‌نفع کمک به‌امریکای‌لاتین رأی دادند مسلماً منظورشان از منافع ایالات‌متحد منافع خودشان بوده است، زیرا «هلاند» در توضیحی که دربارهٔ رأی موافق خود می‌داد اعتراف کرد که ایالت فلوریدا پر از امریکائیان‌لاتینی است که حق رأی دارند: — «سناتور (اسماذر) و خودمن... در ایالت فلوریدا دارای‌گروه بیشماری از مردم امریکای‌لاتین هستیم که به شهروندان خوب ایالات‌متحد تبدیل شده‌اند.»)

به زبان سیاسی در مورد هدفهای سیاسی ایالات‌متحد در امریکای‌لاتین هرچه می‌خواهدگفته شود، اما همهٔ رهبران دولتی ما همیشه به دنبال تأمین منافع ما بوده‌اند. در پشت سیاست «همسایگان خوب» پرزیدنت فرانکلین

3. George Smother 4. Spessard Holland

www.ketabha.org

روزولت، می‌شد تمایل به‌انحصار مواد خام امریکای‌لاتین برای ایالات‌متحد را مشاهده کرد، سیاست «اتحاد برای پیشرفت» پرزیدنت کندی برای متوقف کردن کاستروهای دیگر طرح‌ریزی شد، سیاست دیپلماسی‌دلار «تئودور روزولت» برای بدست آوردن کانال پاناما طرح شد، وکمکهای دالس برای «آزادی» ملتها، معنی‌اش طرفداری آنها از ایالات‌متحد بود؛ دالس می‌گفت: «کشور آزاد چنان کشوری است که زیر تسلط کمونیسم بین‌المللی قرار نگرفته باشد.» سخنی احمقانه‌تر از این نمی‌توان یافت: اگر ملتی درکمال آزادی برای خود نظامی کمونیستی اختیارکند، آزادنیست، اما ملتی که از وجود دیکتاتوری بیرحم مانند «تروخیلو» و «استروسنر» رنج می‌برد، آزاد است.

ممکن است ما امریکائیان قبول داشته باشیم یا قبول نداشته باشیم که ایالات متحد امریکا، به ادعای همهٔ وزرای‌خارجهٔ ماازدین راسک‌گرفته تا دین‌آچسن، درمعرض تهدید کمونیسم‌بین‌المللی‌است، اما مسلماً همهٔ ماقبول داریم که مهمترین و اصلی‌ترین منافع‌ملی، حفظ و حراست شیوه‌های زندگی امریکائی است یعنی: آزادی ما، تفکیک قدرتها درکشور ما، پول و دارائی ما، حقوق فردی و اجتماعی ما، بازرگانی آزاد ما و امنیت فردی ما. گروهی ازما ممکن است میل نداشته باشند از یکی یا چند تا از این «شیوه»ها دفاع کنند. مثلا یک سوسیالیست می‌خواهد شیوهٔ بازرگانی آزاد را نابود کند، فردی طرفدار حکومت قوی با تفکیک قدرتها مخالف است، یکی از اعضای انجمن «جان برچ[۵]» می‌خواهد بسیاری از آزادیهای فردی را نابود کند. اما اکثریت مردم ایالات‌متحد می‌خواهند که شیوهٔ دمکراسی و بازرگانی آزاد را حفظ کنند.

و برای آنان منافع ملی ایالات‌متحد در دفاع از این شیوهٔ دمکراسی بازرگانی آزاد،نهفته است. منافع ملی ما شامل دفاع از دمکراسی و آزادی، و بردگی دیگران نمی‌شود و نباید بشود، خواه شیوهٔ زندگی دیگران، سوسیالیسم یاهرچیزدیگر باشد. مگر اینکه دفاع ازدیگری‌ازنقطه نظر منافع‌ملی‌ما اهمیت

۵. گروهی از دست راستیهای افراطی ایالات‌متحد که طرفدار سرسخت برتری نژاد و دارای تعصب شدید مذهبی آمیخته با خرافاتی از قبیل شیطان‌پرستی و غیره‌اند. این‌گروه در ایالات‌جنوبی و غربی طرفداران فراوانی دارد.م

www.ketabha.org

حیاتی داشته باشد. کسانی از ما که نسبت به‌دیگران احساس همدردی یا مسؤولیت می‌کنند می‌خواهند که به‌دیگران نیز کمک بشود. اما هنگامی که شیوهٔ زندگی دیگران با شیوهٔ زندگی ما تعارض داشته باشدگروهی معدود از ما حاضر خواهند بود که بابه‌خطر انداختن شیوه‌های زندگی ما از دیگران دفاع کنند.

به‌این ترتیب با این فرض که کمونیسم تهدیدی برای شیوه‌های زندگی ماست گروهی اندک از ما می‌خواهیم که سیاست خارجی‌مان بر مبنای توسعهٔ کمونیسم بنا شود، چه درصورت پیروزی کمونیسم نه تنها شیوهٔ بازرگانی آزاد ما نابود خواهد شد، بلکه آزادیهای ما، ساختمان سیاسی کشورما، حقوق ما و امنیت فردی ما نیز از بین خواهد رفت. با این شرح آیا کسی مخالف این عقیده خواهد بود که ما باید از شیوه‌های زندگی خود، در اینجا، در وطن خود،دفاع کنیم و نه‌در کشور و وطن دیگران؟

بیائید منطقی فکر کنیم. چه چیز اولویت دارد؟ شیوه‌های زندگی مردم ایالات‌متحد یا شیوه‌های زندگی‌گروهی معدود از اتباع ایالات متحد؟ آیا ما امریکائیان برای دفاع از دمکراسی متعلق به‌مردم ایالات‌متحد، می‌جنگیم یا برای دفاع از منافع معدودی از اتباع ایالات‌متحد؟ بی‌تردید دولتهای‌گذشتهٔ ما جنگهای بسیاری را برای دفاع از منافع تنی چند برپا کرده‌اند. مسأله این است که آیا مردم— تو، من وهمهٔ همسایگانمان—می‌خواهند زندگی خود را برای دفاع از منافع فقط یکی از این همسایگان خود به خطر بیندازند؟

وقتی در جهان فقط یک ملت قوی وجود داشته باشد، این ملت می‌تواند شیوه‌های زندگی خود را به‌همهٔ مردم جهان تحمیل کند. اما اگر دو ملت نیرومند وجود داشته باشند، هرکدام شیوه‌های خود را به گروهی تحمیل خواهند کرد، اما هیچ یک نخواهند توانست شیوه‌های خود را به‌همه تحمیل کنند. ملتهای حد وسط، آنها که نه سیاهند، نه سفید — بیطرفها — نیروی سوم را تشکیل خواهند داد. در واقع از بخت خوب آنهاست که تنها یک دولت فوق‌العاده نیرومند در جهان وجود ندارد. این به‌آنان فرصت می‌دهد که خودشان راهی را که بیشتر برایشان سازگار است، انتخاب کنند. نوع

www.ketabha.org

دمکراسی ما ممکن است از نظر شهروندان ما برای اتباع خودمان بی‌نقص باشد (که خوشبختانه چنین نیست، وگرنه امیدی به پیشرفت نبود). اما کشورهای کوچک جهان احتمالا شیوه‌های زندگی ما و روسها هر دو را سراپا نقص می‌بینند.

هیچ‌شکی نیست که مردم امریکای‌لاتین، که تاکنون دولتهایشان و «شیوه‌های» زندگیشان، اغلب به وسیلهٔ ما، با نظر ما و بیشتر به‌خاطر منافع ما تعیین شده است، از نوع دمکراسی ما راضی نیستند. جهان آنچنان تقسیم شده بود، مناطق نفوذ جهانی آنچنان بنا شده بود و حقایق جغرافیائی آنچنان ترتیب یافته بود که تا چند سال پیش اسپانیا، سپس انگلستان و پس از آن ایالات‌متحد می‌توانستند، امریکای‌لاتین را به شکل دلخواه در آورند. اگر چیزی «مطابق میل» ما امریکائیان نبود تفنگداران نیروی دریائی ما آن را «اصلاح» می‌کردند. قضیه به همین سادگی بود.

اما امروز قضایا به این سادگی نیست. هر جنگ محلی ممکن است به کشتار عمومی منجر شود. ما باید بدانیم که به خاطر چه خطر می‌کنیم و در هدفهای کوتاه مدت و درازمدت خود چه بدست می‌آوریم. به این ترتیب وسایلی را که بکار می‌بریم باید در برابر هدفهای خود ارزیابی کنیم.

همهٔ ما (اگر شخصاً در جنگ شرکت نکرده باشیم) فیلمهای جنگی را دیده‌ایم و می‌دانیم که هدف باید وسیله را توجیه کند. وقتی مادری به کودک خود رعایت انضباط را یاد می‌دهد و مثلا به‌خاطر بازی با برق او را تنبیه می‌کند، کسی نمی‌گوید وسیله، (در این مورد تنبیه) چیز خوبی است، با این‌حال کسی شک نمی‌کند که هدف (نجات جان طفل از خطر برق گرفتگی درآینده) خوب است. هدف وسیله را توجیه می‌کند، ما سخنان یاوه‌ای از این قبیل بسیار می‌شنویم که «هدف نهائی، خود انسان است.» این سخن را کسانی با مغزهای ضعیف می‌گویند که برای مبارزه با جهان‌بینی کمونیسم و مارکسیسم دلیل دیگری ندارند. اگر این تنها دلیل ما در مبارزه با مارکسیسم است از هم اکنون در این بحث باخته‌ایم. در حقیقت برای رسیدن به‌پاره‌ای هدفها، استفاده از پاره‌ای وسایل برای مدتی دراز و استفاده از همهٔ وسایل برای مدتی کوتاه توجیه‌پذیر است. در جنگ اگر هدف خاتمه

www.ketabha.org

جنگ و پایان کشتار باشد همهٔ وسایل برای رسیدن به این هدف از جمله کشتار، با اینکه مخالف نظر غائی است، توجیه‌پذیر است (البته شکنجهٔ افراد بی‌گناه که وسیله‌ای برای پایان کشتار بشمار نمی‌رود، توجیه‌پذیر نیست). بحث واقعی همیشه باید بر این پایه استوار باشد که چه وسایلی برای رسیدن به‌چه هدفهائی بکار می‌رود.

از آن زمان که ایالات‌متحد به‌قدرتی جهانی بدل شد، فرض ما بر این بوده است که برای دفاع از شیوه‌های زندگی خود باید به‌ارزش چیزهائی که متعلق به‌ماست چه در داخل ایالات‌متحد و چه در خارج بیفزائیم. اطمینان داشته‌ایم که اگر به‌حیثیت اخلاقی‌مان بیفزائیم یا منافع مادی‌مان را افزایش دهیم یا قلمرو دیگران را به نیروی نظامی اشغال کنیم، از وضع بهتری برخوردار خواهیم شد. صرف‌نظر از تبلیغاتی که برای جلب نظر دیگران و خودمان می‌کردیم هیچ‌گاه این سؤال اصلی برای ما مطرح نشده است که آیا چنین سیاستهائی از نظر اصول اخلاقی خوب است یانه. برای ما همیشه این مطرح بوده است که آیا وسایل مورد استفادهٔ ما (کمکها، دخالتهای اقتصادی، اشغال‌نظامی) ما را به‌هدفی که داریم (افزایش قدرت سیاسی و مالی ایالات متحد) خواهد رساند یانه.

از آنجا که امروز تعادل قوا به نحو خطرناکی ناپایدار است، و از آنجا که‌طرف‌دیگر در کمین‌است‌تا از اشتباههای ما حداکثر استفاده را بکند، ناگزیریم در ارزیابیهای تجربی خود از وسایلی که بکار می‌بریم عامل دیگری را نیز دخالت دهیم و آن این است که: جهان سوم در این باره چه فکرمی‌کند؟ تاکتیکهای ما در کنفرانس دوم «پونتادل‌استه» گرچه به شکست انجامید، اما نشان دهندهٔ چنین نگرانیهائی بود. اگر ما کشورها را به‌دخالت مسلحانه تهدید کرده بودیم، می‌توانستیم به‌اتفاق‌آرا به‌هدف خود برسیم. اما نتیجه آن دست‌کم پنج انقلاب و روی‌کارآمدن شش دولت شدیداً ضدامریکائی می‌بود. در صورت دخالت مسلحانهٔ ما و عدم دخالت روسها (البته بجز اشغال برلین، و نیز اشغال فرمز، ویتنام‌جنوبی و لائوس از طرف چین). شاید موفق می‌شدیم اوضاع امریکای‌لاتین را به‌نحو دلخواه «اصلاح» کنیم — و هندوستان یا اندونزی، سیلان و بسیاری از ملتهای آسیا و افریقا را

www.ketabha.org

که برای جلوگیری از تجاوز ما با روسیه قراردادهای کمک متقابل می‌بستند از دست می‌دادیم. به‌این سبب است که امروز باید نه‌تنها به ارزیابی وسایل خود بپردازیم، بلکه هدف امریکای لاتین را نیز مورد ارزیابی قرار دهیم.

هدف امریکای‌لاتین پیروزی مجدد بر امریکای لاتین، استقلال‌اقتصادی آن، توسعهٔ متعادل آن، صنعتی شدن آن، و ظرفیت آن برای‌تصمیم‌گیری دربارهٔ سرنوشت سیاسی، اقتصادی و ارزشهای اخلاقی، و بطورخلاصه نیاز به‌محدود کردن قدرت ایالات‌متحد در امریکای لاتین است.

چگونه این «پیروزی مجدد» با وسایل موجود یا ممکن، برای رسیدن ما به‌هدف، یعنی کسب امتیاز هرچه بیشتر در برابر جهان کمونیست، تعارض دارد؟ ما پنج وسیله به‌شرح زیر در اختیار داریم:

۱— بدست آوردن متحدان بیشتر و پابرجاتر از طریق دخالت مسلحانه یا تهدید به‌دخالت مسلحانه.

۲— بدست آوردن متحدان بیشتر و پابرجاتر از طریق دخالت‌اقتصادی یا تهدید به‌دخالت‌اقتصادی.

۳— بدست آوردن متحدان بیشتر و بهتر از طریق بازیهای اقتصادی مانند در اختیارگرفتن بازرگانی، تأمین هزینهٔ ارتشها، کمک به‌بودجهٔ‌دولتهای طرفدار ایالات‌متحد، یا تسریع در اعطای وام به‌آنها، یعنی‌وابسته کردن‌اقتصاد دولت طرفدار خود.

۴— بدست آوردن متحدان بیشتر و بهتر از طریق رشوه، تسریع در اهدای کمکهای بلاعوض و هدایا، که معمولا خریدن دوستی نام‌دارد.

۵— بدست آوردن دوستان بیشتر و بهتر که شاید متحد ما هم باشد، از طریق کمک و تشویق دولتها درراه رسیدن به‌هدفها و آرمانهای ملی.

«دالس» به‌وسیلهٔ شمارهٔ یک اعتقاد داشت. اوپیوسته می‌کوشید تا با تهدید به«ارزیابیهای جدی» همه را بترساند، و نتوانست در هیچ جا متحدان تازه و پابرجائی بدست آورد، البته بجز درگواتمالا (موقتاً) که در آن، نیروهای خارجی، دولتی ملی و منتخب مردم را سرنگون کرد. به‌علاوه‌گاه «دالس» مجبور می‌شد به وسایل شمارهٔ ۲ و شمارهٔ ۳ نیز متوسل شود. دادن

www.ketabha.org

کمک ادامه و در مواردی افزایش یافت. «دالس» در اکتبر ۱۹۵۷ در مجلهٔ «مسائل خارجی» این امر را چنین توجیه کرد: «وظیفهٔ اولیهٔ هر دولت خدمت به‌ملت خویش است. اما معمولا می‌توان چنین خدمتی را، با یافتن راههائی که به‌کمک دیگران نیز منجر شود، یا راههائی که دست‌کم به زیان دیگران منتهی نشود، به نحو بهتری انجام داد.»

اما با جمله‌ای که «دالس» بلافاصله می‌افزاید به روشنی می‌رساند که گفتهٔ قبلی او پندی اخلاقی‌نبوده است: «گهگاه — وخوشبختانه بسیار بندرت — موقعیتهائی پیش می‌آید که با فرمول فوق مطابقت ندارد.»

متأسفانه در امریکای‌لاتین چنین موقعیتهائی بسیار فراوان است، و در این موارد «دالس» به فرمولهای دیگری روی می‌آورد. ازجمله این فرمولها نه تنها دخالت علنی و فشار است، بلکه تهدید اقتصادی را نیز شامل می‌شود. خود او در این‌باره‌گفته است:— «بازار ایالات‌متحد که بسیاری ازکالاهای مورد نیاز دیگران را عرضه می‌کند و بسیاری ازکالاهای دیگران را خریداری می‌نماید، به‌منزلهٔ عامل مهمی در ثبات جهان آزاد است.» در اینجا مقصود «دالس» از «آزاد» کشورهای غیرکمونیست نبود، بلکه کشورهائی بود که از ایالات‌متحد پیروی می‌کردند. از نظر «دالس» بیطرفها آزاد نبودند، زیرا آنان با ایالات‌متحد وابستگی متقابل نداشتند، یعنی به ایالات‌متحد وابسته نبودند. خود او می‌گوید: «این بازار (بازار ایالات‌متحد) در مبارزه باکمونیسم و ناسیونالیسم متکی به‌خود، که به‌اندازه‌کمونیسم اصل وابستگی متقابل را نفی می‌کند، مؤثر است.»

در همان شمارهٔ مجلهٔ «مسائل خارجی[۶]» و در حقیقت در مقالهٔ بعدی،

---

۶. همان مجله در شمارهٔ (ژوئیهٔ ۱۹۵۷) مقاله‌ای داشت از آلن دالس (برادر جان فاستر دالس) رئیس سازمان سیا و مقالهٔ دیگری از حبیب بورقیبه ـ رئیس‌جمهوری تونس ـ نزدیکترین متحد ایالات‌متحد میان اعراب. بورقیبه دراین مقاله که تحت‌عنوان «ناسیونالیسم نوشداروئی برای کمونیسم» نوشته بود، می‌گوید ناسیونالیسم وکمونیسم با یکدیگر تعارض دارند زیرا اولی «نگران منافع ملی ملتی است» درحالی‌که دومی برشالودهٔ کشمکش طبقاتی پایه‌گذاری شده و به این طریق به‌منظور ایجادتفرقه درملت ـ ونه ایجاد اتحاد ـ طرح‌ریزی شده‌است. ←

www.ketabha.org

سناتورجان. ف. کندی به‌این نحو باگفته های «دالس» مخالفت کرد:

«برنامهٔ کمکهای ایالات‌متحد، که منعکس کننده اعتقادی نادرست و حاوی نوعی تحقیر و تنفر ازکشورهای «بیطرف» و «سوسیالیست» است (در این مورد ملتی چون هندوستان نشان دهندهٔ استوارترین حصار دفاعی دنیای‌آزاد در برابر جاذبه تخدیرکنندهٔ پکن و مسکو بشمار می‌رود) باید سریعاً مورد ارزیابی مجدد قرارگیرد... ما باید مطمئن شویم که عملیات ما در توسعهٔ ملتهای تازه استقلال یافته — حتی در صورت بیطرف بودن این ملتها — مؤثر واقع می‌شوند، که ما باعث ادامه یا تشویق و تقویت استعمار غربی درکشورهای مستعمره نمی‌شویم، که موقعیت ما در مبارزهٔ با امپریالیسم روسیه در اثر طرفداری ما از امپریالیسم غربی تضعیف نمی‌شود.»

کندی در مقالهٔ خود چنین ادامه می‌دهد: «فرصتی مناسب برای اقدام و پیشقدم شدن در راه آرمانها و حفظ منافع ملی ایالات‌متحد موجود است.» البته این سخن بدان معنی نیست که برای تعیین خطمشی سیاست خارجی ایالات‌متحد باید آرمان‌گرائی سرمشق و راهنمای ما باشد. درگفتهٔ کندی این مفهوم مستتر است که بی‌توجه به‌آرمانهای مردم ایالات‌متحد، اگر به‌اعتقاد او منافع ملی ما با آرمانهای مردم ما نیز تعارض داشته باشد، وظیفهٔ او است که به‌عنوان رئیس‌جمهوری ایالات‌متحد به‌خلاف آرمانهای مردم ایالات متحد و به‌سود منافع ملی‌مان، دخالت کند. از آنجا که در مورد هدفهای‌ایالات‌متحد به‌توافق رسیدیم، دراین مورد با کندی‌همعقیده‌ایم.

کندی به‌عنوان نامزد ریاست جمهوری ایالات متحد، امیدهای فراوانی در مردم امریکای لاتین برانگیخت. او در مورد کوبا به‌اظهار نظرهای ناخوشایندی پرداخت، اما در مجموع چنین می‌نمود که در مورد

→

بورقیبه سپس به‌تجزیه وتحلیل‌اوضاع کشورهائی که در آنها نظامهائی ناسیونالیستی حکومت می کند و طبیعتاً شرق‌وغرب برای توسعهٔ نفوذ خود درمیان آنها رقابت دارند، می‌پردازد، ونتیجه می گیرد که گرچه‌هیچ کدام از این کشورها متحدبی‌چون وچرای ایالات‌متحد نیستند؛ هیچ‌یك هم به‌رغم تلاش کمونیستها واینکه کوشیده‌اند حداکثر بهره‌برداری را از احساسات ناسیونالیستی در این کشورها بکنند، تمایلی به‌سوی شرق نشان نداده‌اند.

www.ketabha.org

سیاست خارجی خود وسیلهٔ شمارهٔ ۵ را بکار برده است. وعده‌هائی که می‌داد بیشتر از این دو نوع بود:

«لیبرالهای معمولی برای ملتهائی که می‌خواهند بسرعت صنعتی شوند دارای جاذبه‌ای نیستند، این ملتها روش مبارزهٔ منظمی را که کمونیسم برای مشکلات و مسائل مربوط به این تغییر شکل و توزیع مجدد ثروت ارائه می‌دهد، ستایش می‌کنند.»

و راه حل پیشنهادی او از این قرار بود:

«باید از طریق کمک و وام، سرمایه‌گذاریهائی کرد؛ و باید این طرحها را چنان برگزید و بطور مداوم بر آن نظارت کرد تا احتمال موفقیت آنها زیاد شود. لازم نیست در مورد هدفی که به‌خاطر آن کمک می‌کنیم بیطرف باشیم. برای موفقیت برنامهٔ کمکهای خارجی باید طرحهای مفیدی برگزید، وگرنه مبالغ گزافی از کمکهای داده شده صرف برنامه‌هائی خواهد شد که به‌منظور افزودن به‌اعتبار و حیثیت دولت دریافت کنندهٔ کمک، طرح ریزی شده است یا به مصرف مصارف نظامی خواهد رسید تا پایه‌های حکومتهای فئودالی را مستحکم‌تر کند.»

بنابراین، در امریکای لاتین، انتخاب او را به‌عنوان نشانهٔ پیروزی تجددخواهی در ایالات متحد مورد ستایش قراردادند. آنان که هنوز امیدوار بودند بدون خشونت امریکای‌لاتین را به‌قرن بیستم برسانند، آخرین امید را در او می‌دیدند. او نمایشگر پایان دوران کمک به خودکامگان امریکای لاتین، و آغاز دوران کمکهای منتخب و محدودی بود که جهت تقویت تجددطلبان در مبارزهٔ نامساوی‌شان با طرفداران طرز فکر قدیمی، طرح می‌شد. به‌این ترتیب مردم امریکای‌لاتین معتقد بودند که نه تنها کمکهای امریکای لاتین به‌دیکتاتورهائی چون «استروسنر[۷]»، «ایدی‌گوراس[۸]» «دووالیه[۹]»، «لوئیس[۱۰]» و «تاچی‌توسوموزا[۱۱]» قطع خواهد شد، بلکه کمکهای ایالات‌متحد به‌هیأتهای حاکم پرو، السالوادور، اکوادور، شیلی، آرژانتین، پاناما، و کلمبیا نیز پایان خواهد یافت. همهٔ اصلاح طلبان امیدوار شدند که دیگر

---

۷. پاراگوئه. ۸. گواتمالا. ۹. هائیتی.
۱۰ و ۱۱. برادران سوموزا در نیکاراگوئه.

www.ketabha.org

سیل دلارهای امریکا به سوی دانشگاههای امریکای لاتین که در آنها مغزهای متفکر و آزاد به‌تدریس آزادانهٔ افکار جدید اشتغال دارند سرازیر خواهد شد.

اما کندی پس از انتخاب شدن گفته‌های قبلی خود را فراموش کرد. نخست به «وسیلهٔ شمارهٔ۳» روی آورد. و سیل وعدهٔ کمکهای بزرگ بدون تبعیض به‌سوی دمکراتها، دیکتاتورها، حقه‌بازها، نادرستها و کسانی که فقط «فریاد ضدیت با کمونیسم» سرداده بودند، سرازیر شد. درست است که «اتحاد برای پیشرفت» در مورد اصلاحات تأکید داشت. اما پولها به‌دست چه کسی رسید؟ کسانی که به اصلاحات دست نزدند از قبیل «فروندیزی» در آرژانتین و اصلاح‌طلبان قلابی همچون «بتانکورت» در ونزوئلا، اگر نخواهیم نامی از مخالفان اصلاحات مانند «بلتران» و «سوسوزا» بمیان بیاوریم. پس از آن کندی به«وسیلهٔ شمارهٔ ۲» روی آورد، یعنی تهدید اقتصادی، حتی محاصرهٔ اقتصادی مردم کوبا که (به‌رغم آنچه دربارهٔ نظام حکومتی آن می‌اندیشیدیم) نمی توانستیم از آنان نفرت داشته‌باشیم. و سرانجام پس از شکست هریک از این وسایل، کندی، به«وسیلهٔ شمارهٔ ۱» یعنی اعمال‌زور، روی آورد. کوبا مورد تهاجم قرارگرفت. آنچه پس از آن اتفاق افتاد — موشکها، و خطر جنگ اجتناب‌ناپذیر بود.

خوشبختانه جنگی رخ ندادو کندی به‌تدریج دریافت که برای توده‌های امریکای‌لاتین، نظامهائی چون نظام حکومتی کاسترو چندان هم وحشت‌انگیز نیست، وگرچه به‌دلایل سیاسی نمی‌توانست به‌این حقیقت در ایالات‌متحد اعتراف کند — سرانجام به‌این نتیجه رسید که همزیستی‌با کوبای کاسترو نه‌تنها امکان‌پذیر، بلکه مطلوب است. یکی از آخرین اقدامات او دراین زمینه — به وسیلهٔ روزنامه‌نگار قابل احترام فرانسوی «ژان‌دانیل[۱۲]» — این بود که از نظر کاسترو در مورد چنین همزیستیی آگاه شود. و سپس به‌قتل رسید.

پرزیدنت جانسون اهل این حرفها نبود. او به کمک «توماس‌مان» سرسخت در مقام «کارشناس» او در امور امریکای‌لاتین، آونگ را به‌سوی دیگری به‌نوسان درآورد، محاصرهٔ اقتصادی کوبا را تنگ‌تر کرد، کمکهای

12. Jean Daniel

www.ketabha.org

نظامی ایالات‌متحد به‌گروهی از بهترین متحدان ما را به‌خاطر رابطهٔ بازرگانی با کوبا قطع کرد، و در زمان توقیف چهار کشتی کوچک ماهیگیری کوبا در آبهای ساحلی ایالات‌متحد با واداشتن وزارت امور خارجهٔ ما به‌متهم کردن دولت کوبا، به‌طرح نقشه‌های تجاوزکارانه، سیاست خارجی ما را مورد تمسخر همه قرارداد. طبیعی است که ما سرانجام به‌اشتباه خود اعتراف کردیم و ماهیگیران آزاد شدند؛ اما جانسون با محکوم کردن کسانی که از سیاست او انتقاد می‌کردند این مسأله را کاملا روشن ساخت که از آن پس در پاناما یا گوانتانامو، در سازمان کشورهای امریکائی یا سازمان ملل، سیاست ما انعطاف‌ناپذیر خواهد بود، که مسلماً نمی‌توانست برای مردم امریکای لاتین مژده‌ای برای روزهای بهتری باشد.

www.ketabha.org

سیاستی برای پیروزی مجدد

دوستان همیشه بهتر از متفقان بیعلاقه‌اند.

دیر یا زود متفق بیعلاقه فرصتی خواهد یافت و خودش را خلاص خواهد کرد. دیر یا زود همهٔ تهدیدکنندگان باید دست از این کار بردارند یا کشته شوند. دیر یا زود همهٔ استثمارشوندگان، صرف نظر از فرودستی‌شان یا استحکام پایه‌های رقیت‌شان، بپا خواهند خاست و خواهند گفت: کافی است.

اگر منافع ما امریکائیان همان منافع فرد فرد ماست، اگر می‌خواهیم باآزادی و احترام زندگی کنیم، اگر بیشتر نگران حقوق سلب نشدنی خود — زندگی، آزادی و شادی طلبی— هستیم، تا چند بیلیون دلاری که به‌جیب معدودی خودخواه سرازیر می‌شود باید بدانیم که دیر یا زود مردم امریکای لاتین نیز همین حقوق را خواهند خواست.

آن زمان فرا رسیده است. آنان می‌خواهند. بزودی خواهند گرفت، و در این کار کاملا ذیحق‌اند. به‌گفتهٔ «جفرسن»: «این حق مردم است که هر چه و هر که حقوق سلب نشدنی‌شان را سلب کرده است، از میان بردارند یا تغییر دهند.»

امریکای‌لاتین به‌هرصورت به‌انقلاب‌ملی و اجتماعی خود دست خواهد زد. ما امریکائیان‌هنوز فرصت‌داریم که بجای‌بازداشتنشان به‌آنان کمک کنیم. ما امروز در میان مردم امریکای‌لاتین‌دوستان واقعی نداریم. فردا می‌توانیم دوستان زیادی داشته باشیم. متحدان‌نه، بلکه‌دوستان. چگونه؟ از راه کمک و تشویق آنان در راه وصول به هدفها و آرمانهایشان.

www.ketabha.org

ما تاکنون در مورد این هدفها و آرمانها به‌توافق رسیده‌ایم. چگونه می‌توانیم امریکائیان لاتین را برای رسیدن به‌این هدفها تشویق کنیم؟ آنچه اکنون می کنیم اشتباه است. نگاهی ساده جای‌تردیدی باقی نمی‌گذارد. چه باید بکنیم؟ دراین‌باره بحث وگفتگو را پایانی نیست.

طبیعی است که من به‌نتایجی رسیده‌ام. تاکنون بجز انتقادکاری نکرده‌ام. زمان آن رسیده است که راه چاره نموده شود. بنابراین فهرست سیاستهائی راکه باید در مورد امریکای‌لاتین، به‌عنوان دوست ایالات‌متحد بکار برده شوند، ذیلا ارائه می‌دهم.

بسیاری از این خطمشیهای سیاسی، غیرواقع‌بینانه و به‌صورت کلی است و یقیناً دست نیافتنی. با این‌حال آن هدف‌غائی راکه باید برای دسترسی به‌آن تلاش کنیم، نشان می‌دهد. وهرچه به‌آن نزدیکتر شویم به‌هدف خودکه نگهبانی از شیوه‌های زندگی خودمان است نزدیک‌تر شده‌ایم، و در عین حال به‌مردم امریکای‌لاتین نیز یاری داده‌ایم تا از شیوه‌های زندگی خود دفاع کنند.

۱ـ خط مشی سیاسی

الف) همهٔ دولتها را، صرف‌نظر از اینکه چگونه به‌قدرت رسیده‌اند، برسمیت بشناسیم. و به‌محضی که دولتی زمام‌امورکشوری را بدست‌گرفت آن را برسمیت بشناسیم. اگر این سیاست بطور یکنواخت اجرا شود، شناسائی دولتی نه به‌منزلهٔ پاداش تلقی خواهد شد و نه به‌عنوان دخالت در امور داخلی.

ب) ازسازمان کشور های‌امریکائی کناره‌گیری کنیم. بگذاریم‌امریکائیان لاتین خود — اگر می‌خواهند — سازمانی منطقه‌ای بوجود آورند. (وچون میل نداریم‌یانمی‌خواهیم به‌کشورهای امریکای لاتین در سازمانهای منطقه‌ای‌شان بپیوندیم، خاصه درسازمان منطقه‌ای مطلقاً سیاسی‌نیز شرکت نکنیم.)

ج) به‌تمامی پیمانهائی که بطور دائم بسته‌ایم، خاتمه دهیم. هیچ چیز همیشگی نیست و نباید باشد. پیمانی که پایان ندارد و امکان تجدید

www.ketabha.org

نظری هم برای الغای آن پیش‌بینی نشده است، نه‌تنها غیراخلاقی است، بلکه شامل تسلط امتیاز گیرنده بر امتیاز دهنده است. برای وارد کردن محدودیت زمانی درکلیهٔ پیمانها مذاکرات تازه‌ای را آغاز کنیم. پیمان آبراه پاناما را می‌توان برای سی‌سال دیگر تمدید کرد. (گرچه بازگرداندن این کانال مشروط به اینکه کشتیهای همهٔ ملل حق عبور از آن را داشته باشند و مشروط به‌اینکه ادارهٔ آن در زمان جنگ به‌عهدهٔ ما باشد بسیار بهتر خواهد بود) همهٔ پیمانهای مربوط به پایگاههای نظامی باید در پایان دوره‌های ده ساله یا کمتر مورد تجدید نظر قرار گیرند، یا ملغی شوند.

د) برای در پیش گرفتن سیاستهای خاص از طرف دولتهای امریکای لاتین این دولتهارا تحت فشار نگذاریم. خاصه در مورد سیاستهائی که‌دربارهٔ کشورهای خارج از قارهٔ امریکا اتخاذمی‌شوند ومنافع این‌دولتهادر امریکای لاتین خطری برای امنیت ایالات متحد بشمار نمی‌آید (تعریف امنیت نیز باید چنان باشد که منافع مالی شرکتهای خصوصی ایالات متحد در امریکای‌لاتین را شامل نشود).

ه) هیچ‌گاه برای حل اختلاف بین یکی از دولتهای امریکای‌لاتین، و دیگری پیشقدم نشویم.

و) در پیمان «مونروئه» تجدید نظر کنیم و کمک نظامی کوتاهمدت را منحصر به‌مواردی کنیم که یکی ازکشورهای قارهٔ امریکا از سوی کشوری در خارج از قاره مورد تهاجم واقع شود، آن‌هم در صورتی که کشور مورد تهاجم تقاضای کمک کند یا کشور مهاجم امنیت ما را تهدید نماید.

ز) به کشورهای امریکای‌لاتین و نیز به‌دشمنان خود علناً و صریحاً هشدار دهیم که تجاوز مسلحانهٔ دشمنان ما به‌منزلهٔ تهدیدی برای امنیت ما تلقی خواهد شد و در چنین مواردی در صورت لزوم بطور یک جانبه و به کمک نیروی نظامی مداخله خواهیم کرد.

ح) در صورتی که یکی ازکشورهای امریکای لاتین از دشمنان ما تقاضای کمک کند — چه نظامی چه غیر نظامی — این عمل را به‌منزلهٔ عملی تجاوزکارانه تعبیر نکنیم و نیز نبودن آرامش، نبودن ثبات، انقلاب و اعمال خرابکارانه را در هیچ کشوری تجاوز نخوانیم.

www.ketabha.org

ط) ادارهٔ اطلاعات ایالات‌متحد را بکلی تغییر سازمان دهیم، تا وظیفهٔ این سازمان همیشه این باشد که به‌نشر اطلاعات دربارهٔ طرحهای مشترک ایالات‌متحد و امریکای‌لاتین بپردازد، و منابع ایالات‌متحد را که آماده‌اند تا به کشورهائی که می‌خواهند بازرگانی و کارآئی‌شان را افزایش دهند، کمک کنند، به‌اطلاع مردم امریکای‌لاتین برساند، و به‌تشریح و توضیح سیاستهای کلی ایالات‌متحد در مورد امریکای‌لاتین بپردازد. ادارهٔ اطلاعات ایالات‌متحد باید از دخالت در سیاست خارجی ایالات‌متحد که ربطی به‌امریکای‌لاتین ندارد خودداری کند و نیز از تبلیغ دربارهٔ زندگی و شرایط زندگی در ایالات‌متحد بپرهیزد مگر آنکه به مردم امریکای‌لاتین توضیح داده شود که در صورت تمایل و آمادگی آنان برای آموزش، همین شرایط به‌سرعت در دسترس آنان قرار خواهد داشت.

ی) کسی را به‌مقام سفارت درکشورهای امریکای‌لاتین برنگزینیم، مگر اینکه به‌زبان رسمی آن کشور به‌روانی صحبت کند، و دست کم اطلاعات جامعی دربارهٔ تاریخ، فرهنگ، آداب و سنن و شرایط موجود اقتصادی و اجتماعی آن کشور داشته باشد و این سفیران را از اظهار نظر علنی دربارهٔ جریانهای داخلی این کشورها — حتی اگر به‌سود کشور مورد بحث باشد — منع کنیم. بار دیگر سیاست قدیمی سکوت و خوشروئی را به سفیرانمان بیاموزیم و وادارشان کنیم هر نوع فعل و انفعال سیاسی مورد نظرشان را در جلسات محرمانه و در صورت امکان توسط واسطه‌های مورد اعتماد، انجام دهند. به همهٔ سفیران دستور دهیم به کلیهٔ حملات شفاهی، انتقادها و اهانتها با خوشروئی جواب‌دهند، و توضیح دیگری نیز ندهند و مسلماً برای پاسخ به چنین اهانتها، بخصوص به‌دانشجویان محلی دانشگاهها[1] نامه ننویسند.

ک) کارمندان سفارتخانه‌های خود را دست کم برای مدت سه‌سال در محل مأموریت‌شان نگاه داریم. تا همیشه در هرقسمت دست کم یک‌نفر با بیش از دو سال سابقه در محل مأموریت خود وجود داشته باشد. همهٔ این مأموران را فقط در صورتی به‌محل مأموریت‌شان بفرستیم که آموزش لازم

---

۱. چنانکه سفیر پیشین ما در پرو، «جیمز لوئب»، در سال ۱۹۶۱ به دانشجویان نامه نوشت.

www.ketabha.org

دربارهٔ زبان و شرایط اقتصادی و اجتماعی کشور مورد نظر را دیده باشند.

۲ـ خط مشی نظامی

الف) کلیهٔ پیمانهای مربوط به کمک نظامی را لغو کنیم. از نظر اخلاقی، سیاسی و اقتصادی هیچ کشور توسعه نیافته‌ای نباید به‌چنین پیمانهائی تن در دهد. هرگاه یکی از کشورهای امریکای‌لاتین توسعه یافت، استقلال سیاسی و اقتصادی‌اش به اثبات رسید و نیز ثابت شد که رهبران آن قابلیت لازم را یافته‌اند که نمایندهٔ ارادهٔ ملت خود باشند، آنگاه می‌تواند چنین پیمانهائی را امضا کند. از آن رو که داوری در مورد چنین شرایطی غیرممکن است، شرط زیر را می‌توان به‌عنوان معیاری در تمام موارد بکار برد:

کشوری را می‌توان آزاد، توسعه یافته و مستقل خواند که ۹۰ درصد مردم آن باسواد باشند و ۸۰ درصد افراد بالغ آن تحصیلات دبستانی را تمام کرده باشند و ۷۰ درصد فارغ التحصیل دبیرستانی باشند.

ب) به‌نیروهای مسلح، پلیس و تفنگداران و نیز دولت هیچ یک از کشورهای امریکای‌لاتین، وام، هدیه، کمک‌بلاعوض، ماشین‌آلات اضافی یا هر نوع مواد و کالای نظامی ندهیم، اما اجازه دهیم سلاحهای سبک مورد نیاز خود را به‌قیمت روز از شرکتهای خصوصی بخرند. به‌نظامیان هیچ یک از کشورهای امریکای‌لاتین، کمک، وام، و کمک هزینهٔ تحصیلی و حتی تسهیلات سفر ندهیم، اما اجازه دهیم که نظامیان و غیرنظامیان واجد شرایط امریکای‌لاتین در دانشکده‌های نظامی، یا دوره‌های آموزشی یا برنامه‌هائی که معمولا برای آموزش نظامی به خارجیان ترتیب داده می‌شود، شرکت کنند. این دانشجویان باید هزینهٔ تحصیل خود را بپردازند. از این سیاست در همه حال، حتی هنگامی که کشوری از امریکای‌لاتین، اسلحه و مایحتاج نظامی خود را از کشوری دیگر خریداری کند، یا مواد و مصالح غیرنظامی خود را به ماشین‌آلات، کامیونها و کشتیهای جنگی تغییر شکل دهد، پیروی کنیم.

ج) کلیهٔ هیأتهای نظامی ایالات‌متحد در امریکای‌لاتین را فرا خوانیم

www.ketabha.org

و بجز وابستهٔ نظامی سفارتخانه‌ها مأمور نظامی دیگری در این کشورها لداشته باشیم. برای این وابستهٔ نظامی نیز بودجهٔ خاصی بجز آنچه برای سایر وابسته‌های غیرنظامی لازم است در نظر نگیریم و موارد مصرف این بودجه نیز باید دقیقاً گزارش شود.

۳ـ سیاست کلی کمکهای خارجی

الف) به‌هیچ یک از کشورهای امریکای‌لاتین تحت هیچ شرطی بجز آنچه در زیر خواهد آمد وام ندهیم، خواه این وام به‌مصرف ترمیم بودجه برسد، خواه برای برنامه‌های اصلاحی، اداری، صنعتی کردن و غیره باشد. حتی در صورتی که دولتهای امریکای‌لاتین از کشورهای اروپائی درخواست وام کرده وبه‌دریافت‌آن نیز موفق بشوند، باید از این سیاست کلی منحرف نشویم.

ب) به‌هیچ شرکت، مؤسسه و کارخانهٔ بخش خصوصی در امریکای لاتین وام ندهیم، خواه این مؤسسه وابسته به‌ایالات‌متحد باشد، یا امریکای لاتین یا دیگران یا حتی اگر چنین مؤسساتی به‌موجب پیمانهائی به‌دولت واگذار شده باشند. اما به‌هیچ‌وجه مانع پرداخت وامهائی که احتمالا بانکهای خصوصی به‌چنین مؤسساتی خواهند داد، نشویم (آن را تشویق هم نکنیم).

ج) کلیهٔ کمکهای بلاعوض ایالات‌متحد را به‌توسعهٔ مؤسسات‌آموزشی در امریکای‌لاتین اختصاص بدهیم. خواه این تأسیسات مدارس ابتدائی باشند، یا متوسطه یا بالاتر، اما همیشه این نکته را در نظر داشته باشیم که چنین مؤسساتی باید دولتی باشند و از طرف دولت اداره شوند و دارای تبعیضات مذهبی، سیاسی و غیره نباشند. برای انتخاب مؤسسات واجد شرایط برای دریافت کمک، بویژه در سطح دانشگاهها، شرایط زیر را در نظر بگیریم: آیا مؤسسهٔ دریافت کنندهٔ کمک دارای برنامه‌های تحقیقی و تجربی هست یا نه، و آیا در انجام این برنامه‌ها هدفهای خصوصی یا تبعیض بکار رفته است یا نه، آیا برنامهٔ آموزشی این مؤسسات برای ملت مفید است یانه،

www.ketabha.org

آیا اندوختهٔ علمی فارغ‌التحصیلان این مؤسسات برای همهٔ طبقات ملت سودمند هست یا نه در این مورد می‌توان گفت که کشاورزی، اقتصاد، مدیریت عمومی، مهندسی، پزشکی و غیره برای تمام طبقات جامعه مفیدند در حالی که حقوق، زبان، مدیریت‌بازرگانی، تاریخ، هنر، موسیقی و غیره چنین نیستند. باید در عین شناختن ارزش رشته‌های هنری در نظر داشته باشیم تا زمانی که کشوری آنقدر توسعه نیافته است که افراد ملت آن بتوانند از حقوق سلب نشدنی خود دفاع کنند، پرداختن به چنین رشته‌های تجملی بیهوده است. باید بنیادهای خصوصی را تشویق کنیم که به‌دانشجویان این رشته‌ها در صورت تمایل کمک کنند.

د) کمکهای بلاعوض دیگری نیز به‌مؤسسات غیردولتی و غیرانتفاعی خیریه بکنیم. این مؤسسات ممکن است مذهبی باشند، یاسیاسی یا اجتماعی. اما باید کمکهای خیریهٔ خود را بی‌هیچگونه تبعیض در اختیار مردم بگذارند و اجازه دهند که دفاترشان از طرف بازرسهای اعزامی بررسی شود (تجربه نشان می‌دهد که هیچ مؤسسهٔ واقعی خیریه از بازکردن دفاتر خود به‌روی حسابرسان شرمسار نخواهد شد، یا این امر را به‌منزلهٔ دخالت تلقی نخواهد کرد).

ه) به‌اعزام سپاه صلح به کشورهای امریکای‌لاتین ادامه دهیم. این سپاهیان باید به‌منظور توسعه در ایالات، شهرها و استانهای این کشورها خدمت کنند، مشروط براینکه شرایط زیر رعایت شود: هیچ سپاهی صلحی نباید به کاری بپردازد که معمولا از عهدهٔ مردم امریکای‌لاتین برمی‌آید، هیچ سپاهی صلحی نباید روی طرحی که برای خدمات‌عمومی طرح‌ریزی نشده است، به کار مشغول شود، هیچ‌سپاهی صلحی که‌نتواند به‌زبان محلی سخن بگوید، یا لهجهٔ خاص مردم محل خدمت خود را نداند، نباید به کار در آن محل گماشته شود. (اعزام سپاهی‌صلحی که زبان اسپانیائی را به روانی تکلم کند به‌محلی که مردم آن به‌لهجه‌های «آیمارا»، «گوارانی»، «کیوچوا» و غیره سخن می‌گویند، بیفایده است).

و) تقاضای اعزام کارشناسان فنی از ایالات‌متحده به کشورهای امریکای لاتین را به‌هر نحو که شده بپذیریم، مشروط بر اینکه این کارشناسان فقط در

www.ketabha.org

طرحهای عام‌المنفعه کار کنند.

ز) هرچه بیشتر از واجدان شرایط در امریکای‌لاتین، برای دیدن دوره‌های تخصصی‌فنی به‌ایالات‌متحد، دعوت کنیم‌و برای گذراندن دوره‌ها، کمک هزینهٔ تحصیلی، کمک بلاعوض و غیره در اختیار آنان بگذاریم، به شرط آنکه شرکت کنندگان این دوره‌های آموزشی بلافاصله پس از خاتمهٔ تحصیل در ایالات‌متحد، به‌امریکای‌لاتین بازگردند و در طرحهای عمومی (دولتی) کار کنند، و اگر چنین طرحهائی موجود نباشد نام و نشانی خود را در اختیار سفارتخانهٔ ما در کشورشان بگذارند — تا سفرای ما، به‌محض پیدا شدن محلی برای خدمت، آنان را به کار فراخوانند.

موارد استثناء

الف) در کشورهائی که هنوز اصلاحات اجتماعی زیر بعمل نیامده است، برای انجام طرحهای بخصوصی وام یا کمک بلاعوض بدهیم، مشروط براینکه، اولا این طرحها دولتی و برای استفادهٔ عموم باشند (طرح ساختمان کارخانهٔ برق هیدروالکتریک در جائی که شرکتهای خصوصی به‌تولید و توزیع برق مشغولند، پذیرفتنی نخواهد بود). و ثانیاً تکمیل این طرحها به عهدهٔ صاحب‌نظران فنی ایالات‌متحد واگذار شود و این افراد در برابر دولت ایالات‌متحد مسؤولیت داشته باشند و دولت ایالات‌متحد نیز در برابر دولت، استانداری، فرمانداری یاشهرداری مربوطه مسؤول تکمیل طرح باشد وثالثاً دولت ایالات‌متحد حق داشته باشد برای پیاده کردن طرح از خدمات پیمانکارانی که مناسب تشخیص می‌دهد استفاده کند، اما این شرکتها، پیمانکار یا افراد،موظف باشند، در هر حال، خود را نمایندهٔ مردم ایالات‌متحد و در خدمت مردم امریکای‌لاتین بدانند.

ب) به کشورهائی از امریکای‌لاتین، که انقلاب اجتماعی وملی درآنها بعمل آمده است باید تا سرحد امکان همه نوع وام وکمک بلاعوض بدهیم. خواه این انقلاب از راه مسالمت‌آمیز بعمل آمده باشد و خواه غیر از آن. برای اینکه بدانیم انقلابی درکشوری بعمل آمده باید شرایط زیر را در

www.ketabha.org

نظربگیریم:

۱- ملی کردن خدمات عمومی (آب، برق، تلفن و غیره) و کلیهٔ معادن.

۲- اصلاحات ارضی در جائی که مزارع فوق‌العاده بزرگ بین کشاورزان (به‌صورت مزارع بزرگ تعاونی یا مزارع کوچک اما از نظر اقتصادی سودآور) توزیع شده باشد، در جائی که زمین به‌رایگان به کشاورزان داده شده است یا به‌اقساط (بدون بهره یا با بهرهٔ فوق‌العاده کم) به‌آنان فروخته شده و بازپرداخت این وامها از سال دوم یا دیرتر شروع شود، در حالی که به کشاورزان کمکهای فنی داده شده ونیز ماشین آلات لازم در اختیار آنان گذاشته شده باشد (در صورت امکان) و شرایط مالی ذکر شده در مورد زمین، در مورد ماشین‌آلات نیز در نظرگرفته شده باشد، در جائی که دولت برنامه‌های بزرگی برای راه سازی بین مزارع و شهرها، توسعهٔ شبکه‌های آبیاری ونیروی برق، وساختن مدارس روستائی در دست اجرا داشته باشد، و دو جائی که پس از اصلاحات، کشاورزانی که هنوز فاقد زمین‌اند از طرف دولت به کارهای دیگری گمارده شده باشند.

۳- اصلاح دامنه‌دار قوانین مالیاتی. اصلاحاتی از این نوع باید چنان تنظیم شود که مالیات متناسب با درآمد باشد (مثلا اگر ۱ درصد از جمعیت کشوری. ۸ درصد درآمدها را به‌خود اختصاص داده‌است. ۸ درصد مالیاتها را نیز بپردازد).

٤- اصلاحات آموزشی. چنین اصلاحاتی باید برای کلیهٔ کودکان کمتر از ۱٦ سال دست کم نیم روز درس در هر روز به‌مدت دو سال و برای افراد بالغ کمتر از ۵۰ سال در صورت تمایلشان، دست کم یک‌ساعت درس در هر روز را تضمین کند.

۵- اصلاحات بهداشتی. در این موردگروههای بهداشتی باید برای خدمت به‌تمام‌نقاط مختلف کشور فرستاده شوند. برای تشکیل این‌گروهها باید هرسال کلیهٔ پزشکان، پرستاران و دانشجویان‌پزشکی را به‌خدمت احضار و برای مدتی کوتاه به‌نقاط دور دست فرستاد.

٦-برنامهٔ خانه‌سازی. این برنامه‌بایدبرای‌همهٔ خانواده‌ها خانه‌هائی با حداقل فضای‌لازم برای خانواده (یک اتاق، حمام و آشپزخانه) تهیه کند و

www.ketabha.org

پرداخت بهای آن آنچنان تنظیم شود که همهٔ زاغه نشینان و مردم فرودست بتوانندضمن پرداخت‌اقساط خانه، غذائی‌باروزانه.. ۲،٤ کالری داشته باشند.

۷- برنامهٔ مفصل و همه جانبهٔ دمساله برای توسعه. پیش از آنکه وام یا کمک بلاعوض به‌چنین دولتی داده شود، بازرسان ایالات‌متحد باید از روی شواهد آشکار مطمئن شوند که چنین انقلاب واقعی اجتماعی در کشور بوقوع پیوسته است. واضح است که در سالهای اول انقلاب، چنین شواهد آشکاری کمتر ممکن است بچشم بخورد. در این مورد می‌توان به آسانی فهمید که آیا زمینهای بزرگ، خدمات‌عمومی (آب و برق و تلفن و غیره) و معادن ملی شده است یا نه. راهنمای دیگر وجود طرح جامعی برای بازپرداخت خسارت تأسیسات ملی شده است. هر کشور توسعه نیافته‌ای که برای چنین غراماتی پول نقد بپردازد در حقیقت به نابودی اقتصاد خود اقدام کرده و ملت خود را از پولی که مورد نیاز طرحهای عمومی است، محروم کرده است. باید دولتها را تشویق کرد که اوراق اعتبار ۲ ساله با بهره‌هائی در حدود کاهش ارزش پول به‌علاوهٔ کمی سود برای پرداخت تأسیسات ملی شده بپردازند، گرچه مالکان مؤسسات‌ملی شده، که بطور مداوم سودهای حاصل از این مؤسسات را به‌خارج صادر کرده، از پرداخت مالیات فرار کرده یا باحساب‌سازی و تقلب دفاترشان را چنان تنظیم کرده‌اند تا مالیات کمتری بپردازند. باید بنحوی خسارت این حساب سازیها را جبران کنند.

۸- از فروش توتون اضافی ایالات‌متحد به کشورهای امریکای‌لاتین زیر عنوان برنامهٔ غذا برای صلح، خودداری کنیم. در حقیقت هیچ چیز را نباید به‌نام این برنامه بفروشیم. کالاهائی را که در حال حاضر می‌فروشیم یا باید به‌صورت رایگان بدهیم یا نام برنامه را عوض کنیم، زیرا با نام فعلی برنامه بیشتر به‌اعتبار ما لطمه می‌زند.

۴- سیاست داخلی

الف) هرگز در وزارت امور خارجه کسی را مأمور رسیدگی به‌امور

www.ketabha.org

یکی از کشورهای امریکای‌لاتین نکنیم، مگر اینکه دست کم سه‌سال در آن کشور خدمت کرده باشد.

ب) شرکتهای خصوصی ایالات‌متحد را تحت فشار بگذاریم تا بخشهای خدمات‌عمومی را در کشورهای امریکای‌لاتین بفروش برسانند—خواه برق باشد یا تلفن یا حمل و نقل. و نیز در مواردی که قسمت اعظم درآمد کشوری از مواد خامی تأمین می‌شود که استخراج آن در دست شرکتهای امریکائی است (مانند مس در شیلی، موز در امریکای‌مرکزی، نفت در ونزوئلا وغیره) باید شرکتهای امریکائی را واداریم تا به‌عملیات خود در چنین رشته‌هائی خاتمه دهند. اینگونه شرکتها را می‌توان به‌طریق منفی (بازرسی مداوم حسابها، تجدیدنظر در اظهارنامه‌های مالیاتی و غیره) و نیز به‌طریق مثبت (پیشنهاد جبران بخشی از زیانهای وارده یا تمام زیانها) تحت فشار قرار داد.

ج) در صورت امکان از قوانین ضد تراست در مورد شرکتهای امریکائی که در امریکای‌لاتین فعالیت دارند استفاده کنیم و شرکتهائی را که محصول معینی را از منبع اصلی تا خرده فروشی در اختیار دارند و نیز آن شرکتهائی را که در مقیاس بین‌المللی برای تعیین قیمت ساخت‌و پاخت می‌کنند، تحت تعقیب قانونی قرار دهیم. (چنین کاری ممکن است و مثال آن: تعقیب قانونی یونایتدفروت در سال ۱۹۵۶).

د) در صورت امکان اعتبار مالیاتی شرکتها را به‌خاطر مالیات بردرآمد پرداخت‌شده، در خارج لغو کنیم و در عین‌حال برای درآمدهائی که به مصرف سرمایه‌گذاری در خارج رسیده‌اند اعتبارهای مالیاتی خاصی در نظر بگیریم.

ه) کلیهٔ سهمیه‌های وارداتی و سیاست فعلی قیمتهای ثابت برای شکر و سایر فراورده‌های وارداتی را لغو کنیم.

و) عوارض گمرکی برفراورده‌های وارداتی از امریکای‌لاتین را در مورد فراورده‌هائی که مشابه آنها در داخل موجود نیست (مانند قهوه) لغو کنیم ودرمورد فراورده‌هائی که به‌وسیلهٔ شرکتهای خصوصی امریکای‌لاتین تهیه شده‌اند، این عوارض را به‌مقدار زیاد کاهش دهیم، و در مورد کالاها

www.ketabha.org

و محصولاتی که در شرکتهای ملی‌شدهٔ امریکای‌لاتین تهیه شده‌اند، این عوارض را به‌مقدار بیشتری کاهش دهیم.

اتخاذ چنین سیاستهائی مشکل است. همان‌طور که‌گفتم بعضی از آنها برای ما و بعضی برای امریکائیان‌لاتین عملی نیستند.

مثلا برداشتن سهمیهٔ وارداتی شکر و قیمتهای ثابت باعث خواهد شد اقتصاد بسیاری ازکشورهای امریکای‌لاتین آنچنان به‌سرعت سقوط کند، که تنها چند محصولی شدن سریع می‌تواند از ورشکستگی آنها جلوگیری کند. برنامه‌های چند محصولی کردن باید همراه با اصلاحات ارضی صورت بگیرد که این خود نهایت مطلوب است.

بطورکلی تمام دولتهای امریکای‌لاتین بشدت ناگزیر خواهند شد که اصلاحاتی درکشورهای‌خودبعمل آورند، به‌این ترتیب ممکن است ارتشهای این کشورها دست به‌کودتا بزنند که در آن صورت ارتشها نیز ناگزیر به ایجاد اصلاحات خواهند بود. به‌علاوه چنین اصلاحاتی به‌مدیران سرسخت و نیرومند نیاز خواهد داشت، و چنین مردانی احتمالا دولتهائی با نظام دیکتاتوری برقرار خواهند کرد. اگر چنین نظامهائی برنامه‌های اصلاحی را به‌موقع اجرا بگذارند توده‌های مردم ازآنان پشتیبانی خواهند کرد.

اما در هر حال دمکراسی بکلی نابود نخواهد شد. اعلام چنین برنامهٔ جدی برای «همکاری» در شش کشور امریکای‌لاتین (ونزوئلا،شیلی، اوروگوئه، کستاریکا، پرو و برزیل) آنچنان حکومتهای ملی و آزادیخواهی بر سرکار خواهد آورد که بخواهند و بتوانند طبقهٔ حاکم این کشورها را سرجای خود بنشانند و دست به اصلاحات مورد نیاز بزنند. اعلام چنین برنامه‌ای کافی است که دولتهای فعلی مکزیک و بولیوی — که از مسیر اصلاحات انقلابی بدور افتاده‌اند — به‌سوی آن باز گردند. و دراثر اتحاد چنین سیاستی از طرف ما حکومتهای خودکامهٔ پاراگوئه، دومی‌نیکن، هندوراس و گواتمالا به‌خودی خود بی‌آنکه حتی یک‌گلوله شلیک شود، سقوط خواهند کرد.

احتمالا خشونتهائی نیز بروز خواهد کرد: گروههای حاکم در امریکای لاتین به‌سختی خواهند جنگید. شرکتهای عظیم میلیونها دلار صرف خواهند کرد تا دوستان جدید ما را در امریکای‌لاتین نابود کنند. اما در شرایط فعلی

www.ketabha.org

نیز در هر حال خشونتهائی در بیشتر کشورهای امریکای‌لاتین بروز می کند (به‌علاوه باید این حقیقت را درک کنیم که شرایط فعلی که در آن میلیونها نفر از نداشتن غذا، آب و توجهات بهداشتی رنج می‌برند و می‌میرند خودبخود حاوی خشونت است). در اثر اتخاذ سیاستی که‌شرح‌آن آمده این خشونت به حداقل خواهد رسید.

و سرانجام اگر در آینده نزدیک فقط چندتائی از خطمشیهای توضیح داده شده را به‌موقع اجرا بگذاریم نه‌تنها به‌مردم امریکای‌لاتین کمک کرده‌ایم تا به‌پیروزی برسند، بلکه خودمان هم پیروز خواهیم شد، اما این بار به کمک سلاحی جدید و بادوام یعنی به‌نیروی دوستی.

www.ketabha.org

ضمیمه‌ها

www.ketabha.org

ضمیمهٔ الف

پیام گیتولیو وارگاس به‌هنگام خودکشی

این نامه در ۲۴ اوت ۱۹۵۴، بجای استعفانامه، نوشته شده است.

یک بار دیگر، و بتازگی، نیروها و منافع ضدملی هماهنگ شده‌اند وعلیه من برخاسته‌اند. آنان مرا متهم نمی‌کنند بلکه به‌من توهین می‌کنند، آنان با من نمی‌جنگند، بلکه‌تهمت می‌زنند،بی‌آنکه‌حق دفاع به من بدهند. آنان می‌خواهند صدای مرا خاموش و فعالیتهای مرا متوقف کنندتا نتوانم به‌دفاع از منافع‌مردم، و در حقیقت از منافع فرودستان — آنچنانکه همیشه دفاع کرده‌ام — ادامه‌دهم.

من درپی سرنوشتی می‌روم که برمن تحمیل‌شده است. پس ازسالها سلطه و چپاول گروههای مالی و اقتصادی بین‌المللی من بـه‌ریاست دولت تسخیر نـاپذیـری رسیدم، کار آزادسازی را آغازکردم و نظامی مبتنی بر آزادیهای اجتماعی را بنیان نهادم. ناگزیر به‌استعفا شدم و دیگر باره بازگشتم تا به‌نیروی مردم حکومت کنم.

نیروهای نامرئی‌گروههای بین‌المللی باگروههای داخلی همراه شدند تا علیه نظام ضامن حقوق کارگران بشورند. قانون مالیات بر سودهای کلان از تصویب کنگره نگذشت، و تصمیم عادلانه برای تجدید نظر در حداقل دستمزد با نفرت بی‌حساب مواجه شد.

امیدوار بودم با توسعهٔ منابع ثروتمان از طریق «پتروبراس[1]» تأمین آزادی کنیم، اما از همان آغاز موجی از فتنه و آشوب همه چیز را دربرگرفت. شرکت «الکتروبراس[2]» نیز تا سرحد شکست، با مخالفت مواجه شد. آنان نمی‌خواهند کارگران آزادانـه زندگی کنند.آنان نمی‌خواهندملت‌مامستقل باشد.

---

۱. شرکت ملی نفت. ۲. شرکت ملی برق.

www.ketabha.org

هنگامی زمام امور دولت را بدست گرفتم که تورم ارزش کار را از بین برده بود. سود سالانهٔ شرکتهای خارجی به ۵۰۰ درصد می‌رسید. در اظهار-نامه‌های کالاهای وارداتی به‌برزیل بیش از ۱۰۰،۰۰۰،۰۰۰ دلار تقلب وجود داشت.

متوجه شدم که بحران قهوه ارزش کلی این فراوردهٔ اصلی‌مارا افزایش می‌دهد.وقتی کوشیدم از قیمت آن دفاع کنم واکنش آن، چنان فشارخشونت-آمیزی بر اقتصاد کشور وارد آورد، که ناگزیر به تسلیم شدم.

ماهها و ماهها، روزها و روزها، ساعتها و ساعتها در برابر تجاوز دائمی نبرد کردم، بی‌وقفه و در سکوت تحملش کردم و همهٔ هم خود را وقف دفاع از منافع مردمی کردم که اکنون تنها می‌مانند. من چیزی بیش از خون خود را نمی‌توانم به‌شما هدیه کنم. کرکسها که به‌خون تشنه‌اند می‌خواهند به مکیدن خون مردم برزیل ادامه دهند.

در این قربانگاه من زندگی خود رامی‌بخشم. این راه را برگزیده‌ام که همیشه با شما باشم. هرگاه شما را تحقیر کنند، روح مرا که درکنار شما رنج می‌کشد احساس خواهید کرد. هرگاه گرسنگی در خانه‌تان را بکوبد، در درون خود نیروئی برای نبرد به‌خاطر زندگی خودو فرزندانتان خواهید یافت. هرگاه بخواهند خوارتان کنند در اندوه من نیروئی برای واکنش می‌یابید.

ایثار من متحدتان خواهد کرد و نام من درفش جنگی‌تان خواهد بود. هر قطرهٔ خون من ندائی جاودانه برای وجدانتان و ادامه دهندهٔطنین مقدسی برای مقاومتتان خواهد بود.

پاسخ من به‌نفرت بخشش است، و به‌آنانکه خیال می‌کنند مرا مغلوب کرده‌اند با پیروزی‌ام پاسخ خواهم‌گفت. من بردهٔ مردم بوده‌ام و امروز خودم را آزاد می‌کنم تا زندگی جاودان بیابم. اما مردمی که من بردهشان بودم، بردهٔ هیچ کس نخواهند شد. ایثار من همواره در یاد شما خواهد ماند و خون من بهای آزادی شما خواهد بود.

من با غارت برزیل جنگیدم. من با غارت مردم برزیل جنگیدم. در این نبرد من سینه سپر کردم. نفرت، بی‌آبروئی و افترا روح مرا مغلوب نکرد. من

www.ketabha.org

زندگی‌ام را نثارتان کرده‌ام و اکنون مرگ خود را نیز به‌شما هدیه می‌کنم. دیگر چیزی نمی‌ماند. به‌آرامی نخستین‌گام را درراه ابدیت برمی‌دارم و زندگی را وامی‌گذارم تا به‌تاریخ بپیوندد.

www.ketabha.org

ضمیمهٔ ب

موافقتنامه میان ایالات‌متحدامریکا و هندوراس

(در تاریخ ۲۰ مه ۱۹۵۴ در «تگوچی گالپا[1]» به امضا رسید و از ۲۰ماه مه ۱۹۵۴ به موقع اجرا گذاشته شد)

موافقتنامهٔ کمک نظامی‌دوجانبه بین‌دولت ایالات متحد امریکا و دولت هندوراس. دولتهای ایالات متحدامریکاوهندوراس با آگاهی از تعهدات خویش در منشورکمکهای متقابل بین کشورهای واقع در قارهٔ امریکا وسایر تعهدات بین‌المللی، که برای کمک به‌دولتهای واقع در قارهٔ امریکا به‌زمان تهدید به تجاوز مسلحانه ونیز برای دفاع از یکدیگر و نگهبانی از صلح و امنیت در نیمکرهٔ غربی بعهده‌گرفته‌اند.

با تمایل به‌تقویت مبانی بین‌المللی در راه صلح و امنیت در چهارچوب منشورملل متحد، به‌جهت کمک به‌ملتهای وفادار به‌این منشور و اصول مذکور در آن و برای تهیهٔ مقدمات دفاع مؤثر از خود و دیگران، وحمایت از اصول و نظریات مذکور در منشور ملل متحد.

با تصریح مجدد علاقه و تصمیم خود به همکاری کامل با مساعی سازمان ملل متحد و اعزام نیروهای مسلح خود به کمک این سازمان در موارد لزوم طبق منشور سازمان‌ملل، و برای‌جلب موافقت کلیهٔ دولتهای جهان در امر تقلیل تسلیحات پس از اخذ تضمینهای لازم علیه تخلف از این موافقتها: با در نظرگرفتن حمایت دولت ایالات متحد امریکا از این اصول، از طریق گذراندن قوانین خاصی برای کمک نظامی به‌ملتهائی که به‌موافقتنامه‌های دفاع همگانی پیوسته‌اند.

برای تعیین شرایط چنین کمکهائی ازطرف یکی از دو دولت به‌دیگری: به‌شرح زیر موافقت کرده‌اند:

---

1. Tegucigalpa

www.ketabha.org

مادهٔ اول

۱ـ هر یک از دو دولت، طبق شرایط و مقررات خاص، وسایل، ماشین‌آلات، مواداولیه، خدمات، یا سایر کمکهای نظامی‌مجاز به‌وسیلهٔ دولت کمک دهنده را در اختیار دولت کمک‌گیرنده یا هر دولتی که مورد موافقت طرفین قرار بگیرد خواهدگذاشت. تأمین‌چنین کمکهائی که مورد موافقت دو دولت قرارگیرد باید بامنشورملل متحدهماهنگ باشد. چنین کمکهائی باید چنان طرح‌ریزی شوند که به‌تقویت مبانی دفاع نیمکرهٔغربی کمک کنند و باطرحهای دفاعی دولتهای شرکت‌کننده در دفاع از نیمکرهٔغربی مباینت نداشته باشند. کمکهای نظامی دولت ایالات‌متحد امریکا که به‌موجب این قرارداد داده می‌شود، مشروط به‌این است که با قوانین ایالات‌متحد امریکا مطابقت داشته باشد و در موارد پیش‌بینی شده در قوانین مذکورخاتمه‌خواهد یافت. دو دولت هرچندگاه جزئیات لازم برای ادامهٔ این کمکها را مورد مذاکره قرار خواهند داد.

۲ـ دولت هندوراس متعهد می‌شود که ازکمک نظامی اهدائی دولت ایالات‌متحد به‌نحو مؤثری طبق مواد قرارداد و در جهت طرح و پیاده‌کردن نقشه‌های دفاعی مورد قبول دو دولت که‌به‌موجب آن دو دولت در مأموریت دفاع از نیمکرهٔغربی شرکت خواهندکرد، استفاده‌کند و بدون موافقت قبلی دولت ایالات‌متحد کمکهای‌ذکر شده در فوق را به‌مصارفی غیر از آنچه در قرارداد آمده است نرساند.

۳ـ طرفین موافقت‌دارند که هرگاه ماشین‌آلات‌و موادی که‌طبق این قرارداد واگذار شده به‌مصرف مورد نظر درقرارداد نرسد، به‌دولت واگذارکننده مسترد شود (بجز مواد وماشین‌آلاتی که به‌ازای وجه نقد واگذار شده است) تا دولت واگذارکننده آنها را به‌طرز مناسبی بمصرف برساند.

۴ـ به‌منظور تأمین امنیت هردو دولت، دولت هندوراس متعهد می‌شود که مالکیت یا حق استفاده از ماشین‌آلات، مواد و خدماتی راکه دولت ایالات‌متحد امریکا به‌دولت‌هندوراس واگذارکرده است، بدون موافقت قبلی دولت ایالات‌متحد به‌شخص‌ثالث، مأمور یا صاحب منصب دولتی دیگر، واگذار نکند.

www.ketabha.org

۵ـ دو دولت مقرراتی بوجود خواهند آورد که بر طبق آن دولت هندوراس وجوهات متعلق به‌برنامه‌های کمک دولت ایالات‌متحد را تضمین می‌کند، و اگر در اثر شکایت هر فرد، تجارتخانه، نمایندگی، یاشرکتی، اموال موجود در برنامه‌های کمک فوق از طریق قانونی مورد تصرف و ضبط قرارگیرد و طبق تشخیص دولت ایالات‌متحد وجود چنین قوانینی باهدفهای ذکر شده دربرنامهٔ کمک فوق مباینت داشته باشد، دولت هندوراس متعهد می‌شود قوانین مزبور را تغییر داده از اجرای آنها جلوگیری کند.

۶ـ هریک از دو دولت موافقت خواهند کرد تا اقدامات امنیتی‌لازم را بعمل آورند و از افشای مطالب محرمانه، و خدمات و اطلاعاتی که مربوط به‌این موافقتنامه است، خودداری کنند.

مادهٔ دوم

هریک از دو دولت تا آنجا که از نظر امنیتی امکان داشته باشد افکار عمومی را در جریان عملیاتی که به‌موجب این موافقتنامه به انجام می‌رسد قرار خواهند داد.

مادهٔ سوم

به‌منظورمبادلهٔ اطلاعات فنی و حقوق مربوط به علائم و اختراعات مورد نیاز در مصارف دفاعی و به‌منظور تسریع در چنین مبادله‌ای که در ضمن حفظ منافع خصوصی و حفظ اسرار دفاعی یکدیگر را نیز شامل باشد، دو دولت ترتیب لازم برای مذاکره دربارهٔ مبادلهٔ این اطلاعات و اسرار را خواهند داد.

مادهٔ چهارم

۱ـ دولت هندوراس متعهد می‌شود که«لم‌پیراس[2]» مورد نیاز برای مصارف اداری و هزینه‌های عملیاتی مربوط به‌انجام موافقتنامه را در اختیار دولت ایالات‌متحد بگذارد.

دو دولت برای مذاکره دربارهٔ مبلغ مورد نیاز و ترتیب نحوهٔ تحویل این مبلغ مذاکراتی انجام خواهند داد.

2. Lempiras

www.ketabha.org

۲- دولت هندوراس متعهد می‌شود که بجز در مواردی که ذکر خواهد شد از دریافت هر نوع حقوق و عوارض گمرکی از فراورده‌ها، اموال، مواد، و وسایلی که به‌موجب این موافقتنامه یا برطبق قرارداد کمک نظامی بین دولت ایالات‌متحد و هر دولت دیگر وارد قلمرو هندوراس می‌شود، خودداری کند.

۳- هزینه‌های مربوط به‌عملیات مذکور در این قرار داد که از طرف دولت ایالات‌متحدامریکا در خاک هندوراس به‌مصرف می‌رسد و هدف از آنها دفاع مشترک است، از جمله تمام کمکهای خارجی از پرداخت مالیات معاف خواهند بود. برای تضمین این هدف دولت هندوراس مقرراتی دائمی که مورد رضایت طرفین باشد به‌موقع اجرا خواهد گذاشت.

مادهٔ پنجم

۱- هریک از دو دولت موافقت می کنند که کارمندان وابسته به‌دولت دیگر را که مأمور اجرای مفاد این موافقتنامه‌اند بپذیرند. وسایل مورد نیاز این کارمندان برای اجرای مأموریت آنها در پیشرفت کار دفاع مشترک در اختیار آنان گذاشته خواهد شد. چنین کارمندانی که دارای تابعیت دولت دیگر هستند در خاک دولتی که کمک نظامی دریافت می کند به‌عنوان کارمندان سفارتخانه به‌حساب خواهند آمدو زیر نظر هیأت سیاسی کشور کمک دهنده در خاک کشور کمک‌گیرنده انجام وظیفه خواهند کرد، و بنابراین از تمام مزایا و مصونیتهائی که در سطح بین‌المللی از نظرگمرکی به‌مأموران سیاسی داده می‌شود، برخوردار خواهند بود. احتمال دارد بعضی از مزایای ویژهٔ کادر سیاسی از قبیل شمارهٔ سیاسی اتومبیل، قرارگرفتن در فهرست اسامی مأموران سیاسی در مواردی نظیر ضیافتهای رسمی، شامل این قبیل کارمندان نشود، البته بجز صاحب‌منصبان عالی رتبهٔ ارتش، نیروی دریائی و نیروی هوائی و معاونان مستقیم آنان.

۲- دو دولت در مورد طبقه‌بندی مناسب مأموران و نیز در مورد تهیهٔ اوراق مربوط جهت اطلاع به‌دولت میزبان با یکدیگر مذاکره‌خواهند کرد.

۳- دولت هندوراس به‌مأمورینی که برای انجام وظایف مربوط به این موافقتنامه وارد خاک این دولت می‌شوند معافیتهای گمرکی‌مخصوصی جهت

www.ketabha.org

وسایل مصرفی و شخصی آنان اعطا خواهد کرد وجهت تسریع در امور مربوط به‌ورود و خروج وسایل شخصی آنان اقدامات لازم را بعمل خواهد آورد.

مادهٔ ششم

عقد قرارداد جدید تغییری در مقررات موجود که به‌نحوی به‌هیأتهای نظامی ایالات‌متحدامریکا در خاک هندوراس (که به‌موجب موافقتنامه‌های دیگری به‌این کشور آمده‌اند) نخواهد داد و به‌قوت خود باقی خواهند ماند.

مادهٔ هفتم

به‌پیروی از اصول کمکهای متقابل که طبق مادهٔ اول این قرارداد مورد موافقت دو دولت قرارگرفته است، دولت هندوراس تعهد می‌کند مواد خام و نیم‌ساختهٔ مورد نیاز دولت ایالات‌متحدامریکا را که در نتیجهٔ کمبود یا کمبود احتمالی این مواد در ایالات‌متحد مورد نیاز واقع شود، و این مواد در خاک هندوراس، یا قلمرو آن دولت موجود باشد، طبق شرایطی با موافقت طرفین برای مدت معین و به‌مقدار موردنیاز در اختیار دولت ایالات‌متحدامریکا بگذارد. در مذاکرات مربوط به‌اینگونه‌موارد مسائلی از قبیل مقدار مصرف داخلی و مقادیر مورد نیاز برای صادرات تجارتی هندوراس دقیقاً مورد بحث و دقت نظر قرار خواهندگرفت.

مادهٔ هشتم

برای تأمین امنیت متقابل دولت هندوراس و دولت ایالات‌متحدامریکا درمورد نظارت بر دادوستد با دولتهائی که امنیت نیمکرهٔ غربی را تهدید می‌کنند، همکاریهای‌لازم را بعمل خواهند آورد.

مادهٔ نهم

دودولت مجدداً تصریح می‌کنند که تصمیم دارند، برای تقویت مبانی تفاهم بین‌المللی و حسن‌نیت و تأمین صلح جهانی‌اقدام کنند،و در مواردی که طرفین بخواهند متفقاً علل وجود اختلافهای بین‌المللی را از میان بردارند، و تعهدات نظامی را که طی موافقتنامه‌های چند جانبه یا دو جانبه بعهده‌گرفته‌اند

www.ketabha.org

به‌انجام برسانند، دولت هندوراس تا آنجا که منابع انسانی، مالی و اقتصادی‌اش اجازه می‌دهد برای توسعه و تکمیل نیروی دفاعی خویش و نیز دفاع جهانی خواهد کوشید وهمهٔ اقدامات لازم را بعمل خواهدآورد تاظرفیت‌دفاعی‌موردنیاز خود را افزایش دهد.

مادهٔ دهم

با اینکه موافقتنامه بر این اصل تنظیم شده است که دولت ایالات‌متحد امریکا تمام مزایا و پیش بینیهای منظور در قراردادهای مشابه با دولتهای دیگر قارهٔ امریکا را برای کمک به‌طرف دیگر قرارداد منظور داشته باشد، دولت ایالات‌متحد امریکا با تغییر بخشی یا تمام مواد این قرارداد به منظور هماهنگ کردن آن با موافقتنامه‌های مشابه کمک نظامی که با جمهوریهای دیگر قاره امریکا به‌امضا رسیده است، مخالفتی نخواهد داشت.

مادهٔ یازدهم

۱ـ این موافقتنامه در تاریخ امضا قوت قانونی خواهد یافت و تا یک سال پس از اینکه هر یک از طرفین کتباً نیت خود را مبنی بر لغو آن به‌طرف دیگر اطلاع دهد، قوت‌قانونی خواهد داشت، پیش‌بینیهای مربوط به مادهٔ اول پارگرافهای ۲ و ٤ نیز مقررات مربوط به‌پیش‌بینیهای مادهٔ اول پارگرافهای ۳، ٥، و ٦ و نیز مادهٔ سوم به‌قوت خود باقی خواهد ماندتا زمانی که‌دودولت در مورد لغو این پیش‌بینیها توافق کنند.

۲ـ در مواردی که هریک از دو دولت درخواست کنند، هر دو دولت باید دربارهٔ مسائل مربوط به‌اجرا یا تغییر مواد این قرارداد به‌مذاکره ومشاوره بپردازند.

۳ـ این موافقتنامه باید نزد دبیرکل سازمان‌ملل متحد به‌ثبت برسد.

قراردادد ر دو نسخه و به‌زبانهای انگلیسی‌واسپانیائی‌در «تگوچی‌گالپا» در تاریخ بیستم ما مه هزارونهصد وپنجاه وچهار تهیه شد

www.ketabha.org

ضمیمهٔ ج

موافقتنامهٔ بین دولت ایالات متحد امریکا و دولت جمهوری نیکاراگوئه

در تاریخ ۱۹ نوامبر۱۹۵۳ در «ماناگوا[1]» به امضا رسید واز تاریخ ۱۹ نوامبر ۱۹۵۳ قوت قانونی یافت

بنا به‌درخواست دولت نیکاراگوئه از دولت ایالات متحد امریکا، رئیس جمهوری ایالات متحد اجازه داده است که صاحب منصبان نظامی و غیرنظامی ایالات متحد، درجمهوری نیکاراگوا هیأت نظامی نیروهای مسلح ایالات‌متحد را که از این پس «هیأت» خوانده خواهد شد تحت شرایط زیر بوجود آورند.

سرفصل یکم ـ هدف و مدت

مادهٔ ۱ـ هدف «هیأت»، همکاری با وزارت جنگ، نیروی دریائی و نیروی هوائی جمهوری نیکاراگوئه و نیز مقامات‌گارد ملی در مسائل آموزش، سازمان‌دهی و ادارهٔ امور نظامی است. افراد «هیأت» در حین خدمت باید به زبان اسپانیائی تکلم کنند.

مادهٔ ۲ـ این موافقتنامه از تاریخ امضا به‌وسیلهٔ نمایندگان مجاز دولت ایالات‌متحدامریکا و دولت جمهوری نیکاراگوئه قوت قانونی خواهد یافت.

مادهٔ ۳ـ این موافقتنامه ممکن است به‌ترتیب زیر لغو شود.

(الف)ـ به‌وسیلهٔ هریک از دو دولت مشروط به‌اینکه سه‌ماه پیش از خاتمه مدت آن کتباً به‌دولت دیگر اطلاع داده شده باشد.

(ب)ـ از طریق فراخواندن کلیهٔ افراد مأمور در «هیأت» از طرف دولت

---

1. Managua

www.ketabha.org

ایالات‌متحد امریکا یا به‌درخواست دولت جمهوری نیکاراگوئه بنا به‌مصالح ملی هر یک از دو کشور و بدون در نظرگرفتن شرایط پیش‌بینی شده درقسمت (الف) این ماده.

مادهٔ ٤ـ هریک از دو دولت ایالات‌متحدامریکا یا دولت جمهوری نیکاراگوئه می‌توانند، درصورت درگیری طرف دیگر در کشمکشهای بین‌المللی و داخلی اقدام به‌الغای این قرارداد کنند.

سرفصل دوم ـ کارمندان و ترکیب هیات

مادهٔ ٥ ـ هیأت ترکیب شده است از یک فرمانده و عده‌ای از کارمندان که مورد موافقت ارتش ایالات‌متحد و وزارت جنگ، نیروی دریائی و نیروی هوائی جمهوری نیکاراگوئه قرارگرفته‌باشند. افرادی که مأمور خدمت‌در «هیأت» می‌شوند باید مورد موافقت وزارت جنگ، نیروی دریائی و نیروی هوائی جمهوری نیکاراگوئه یا نمایندهٔ‌مجاز آن و نیز مورد تأیید وزارت‌دفاع ایالات متحد امریکا یا نمایندهٔ مجاز آن باشند.

مادهٔ ٦ـ دولت ایالات‌متحدامریکا می‌تواند هریک‌از افراد هیأت را فراخواند، مشروط به‌اینکه جانشینی با مشخصات مشابه‌برای او تعیین کند، مگر اینکه وزارت دفاع ایالات‌متحد ووزارت‌جنگ، نیروی دریائی و نیروی هوائی جمهوری نیکاراگوئه مشترکاً موافقت کنند که چنین جانشینی لازم نیست.

سرفصل سوم ـ وظایف، درجه و ارشدیت

مادهٔ ٧ـ مأموران هیأت باید وظایفی را که مورد موافقت وزیر جنگ، نیروی‌دریائی و نیروی هوائی جمهوری نیکاراگوئه و فرمانده هیأت قرارگرفته باشد، انجام دهند. جز اینکه آنان نباید وظایف فرماندهی داشته باشند.

مادهٔ٨ـ مأموران هیأت در انجام وظایف خویش در برابر وزیرجنگ، نیروی دریائی و نیروی هوائی جمهوری نیکاراگوئه مسؤول خواهند بود و این مسؤولیت از طریق فرمانده هیأت اعمال خواهد شد.

مادهٔ ٩ـ مأموران هیأت در مدت مأموریتشان همان درجه‌ای را که در

www.ketabha.org

ارتش ایالات‌متحد داشته‌اند خواهند داشت، و باید از لباس متحدالشکل و علائم و نشانهای ارتش ایالات‌متحد استفاده کنند، اما در برابرافسران ارتش نیکاراگوئه که همان درجه را دارند ارشدیت خواهند داشت مگر در مورد فرمانده‌گاردملی نیکاراگوئه.

سرفصل چهارم ـ مزایا و مصونیتها

مادهٔ ۱۱ـ اعضای هیأت و افراد وابسته به‌آنها در مدت مأموریت خود در نیکاراگوئه حق ورود، خروج و استفاده از دلار امریکائی و نیز حق داشتن و استفاده از ارز محلی جمهوری نیکاراگوئه را خواهند داشت.

مادهٔ ۱۲ ـ اعضای هیأت در برابر احکام دادگاههای غیرنظامی نیکاراگوئه مصون خواهند بود مشروط به‌اینکه این احکام برای تخلفات ناشی از انجام وظایف اداری اعضای هیأت صادرشده باشد. دعاوی‌اتباع نیکاراگوئه علیه تخلفات اعضای هیأت بایستی به‌فرمانده هیأت ایالات‌متحد تسلیم شود. رسیدگی به‌این دعاوی به‌وسیلهٔ دولت ایالات‌متحدامریکا صورت می‌گیرد و حق ادعای هر نوع غرامتی بابت زیان و خسارت ناشی از تخلفات اعضای هیأت راکه‌علیه‌دولت‌ایالات‌متحد یاعضوهیأت‌اقامه شود، از اتباع نیکاراگوئه سلب خواهد کرد. اظهار نظر در این‌باره که تخلف عضو هیأت ناشی از انجام وظایف اداری بوده است یانه، از وظایف فرمانده هیأت می‌باشد.

مادهٔ ۱۳ـ افراد هیأت و افراد خانوادهٔ آنان تابع مقررات انضباطی ارتش ایالات متحداند.

مادهٔ ۱۴ـ اعضای هیأت، چه‌آنان که پذیرفته شده‌اند و چه‌آنان که هنوز پذیرفته نشده‌اند یا به‌مأموریت موقت رفته‌اند، مشمول هیچ نوع مالیات و عوارض، چه در حال و چه در آینده نخواهند بود. این عوارض و مالیات ممکن است از طرف دولت نیکاراگوئه یا هر یک از سازمانهای اداری و سیاسی وابسته به‌آن وضع شده باشند.

سرفصل پنجم ـ حقوق ومزایا وشرایط اولیه

مادهٔ ۱۵ـ دولت جمهوری نیکاراگوئه به‌اعضای هیأت حقوق سالانه‌ای

www.ketabha.org

برحسب دلار خواهد پرداخت و میزان این حقوق در مورد هریک از اعضای هیأت بین دولت ایالات‌متحد و دولت جمهوری نیکاراگوئه مورد توافق قرار خواهدگرفت.

این حقوق و مزایای سالانه در دوازده (۱۲) قسط مساوی و در پنج روز اول‌ماه قابل پرداخت است. این حقوق ممکن است به‌ارز محلی پرداخت شود. و در این صورت باآخرین نرخ تبدیل دلار به‌پول نیکاراگوئه در «ماناگوا» محاسبه خواهد شد. در این محاسبه نرخ تبدیل ارز همیشه باتوجه به‌سود عضو هیأت انتخاب خواهد شد.

این حقوق و مزایا و آنچه افراد هیأت از دولت ایالات‌متحد دریافت می‌کنند، مشمول قوانین مالیاتی فعلی وآیندهٔ دولت نیکاراگوئه و نیز عوارض و مالیاتی‌که هرکدام از دوایر و ادارات دولتی نیکاراگوئه وضع کنند، نخواهد شد. در صورت وجود قوانینی‌که به‌موجب آنها درآمدهای اعضای هیأت مشمول مالیات شود، دولت جمهوری نیکاراگوئه موظف است چنین مالیاتهائی راخود بپردازد تا مفاد این ماده از قرارداد که برطبق آن درآمد افراد هیأت باید بطور خالص پرداخت شود، رعایت شود.

مادهٔ ۱۶- درآمد و مزایای مورد موافقت مذکور در فوق از تاریخ حرکت افراد هیأت از ایالات‌متحد امریکا محاسبه می‌شود و بجز در مواردی که صریحاً ذکر خواهد شد، تا روز بازگشت افراد هیأت به‌ایالات‌متحد ادامه خواهد یافت. مزایای ایام مرخصی استفاده نشده در پایان خدمت افراد هیأت و پیش از عزیمت آنان از نیکاراگوئه پرداخت خواهد شد.

مادهٔ ۱۷- مزایا و مخارج ایام مسافرت افرادی‌که خدمتشان درهیأت پایان یافته است، قبل از عزیمت آنان برحسب کوتاهترین مسیر و بدون در نظرگرفتن مسیر و وسیلهٔ مورد استفاده عضو هیأت محاسبه و پرداخت خواهد شد.

مادهٔ ۱۸ - دولت جمهوری‌نیکاراگوئه موظف است برای‌مسافرت اعضای هیأت و افراد خانوادهٔآنان وسایل پذیرائی‌و آسایش درجهٔیک ازکوتاهترین مسیربرای‌فاصلهٔبین نقطهٔعزیمت‌تا نقطهٔسکونت‌رسمی، عضو هیأت‌درنیکاراگوئه تهیه کند. این وسایل‌پذیرائی هم‌به‌هنگام ورود اعضای‌هیأت و هم به‌زمان

www.ketabha.org

خروج آنان، باید تهیه شود. دولت جمهوری نیکاراگوئه باید تمام هزینهٔ حمل و نقل وسایل خانه، اثاثهٔ اضافی و اتومبیل هریک از اعضای هیأت را بین نقطهٔ عزیمت عضو هیأت از ایالات متحد و نقطهٔ سکونت او در نیکاراگوئه بپردازد. هزینهٔ حمل این گونه وسایل از نیکاراگوئه به ایالات متحد نیز به عهدهٔ دولت نیکاراگوئه است. پرداخت هزینه های مربوط به وسایل خانه و اتومبیل و بار اضافه فقط برای یک بار انجام می شود و در صورتی که یکی از اعضای هیأت چند بار وسایل خود را وارد کند هزینهٔ دفعات بعدی به عهدهٔ خود او خواهد بود، مگر اینکه در این قرارداد به نحو دیگری موافقت شده باشد یا فرستادن مکرر وسایل او بنا به دلائلی خارج از حوزهٔ اختیار عضو هیأت باشد. پرداخت هزینهٔ مسافرت و حمل و نقل وسایل شخصی، اتومبیل و افراد خانوادهٔ آن عده از افراد هیأت که بطور موقت، به درخواست وزیر جنگ، نیروی دریائی و نیروی هوائی دولت جمهوری نیکاراگوئه به این کشور فرستاده می شوند منوط به مذاکره و موافقت بین وزارت دفاع ایالات متحد یا نمایندهٔ مجاز آن و وزارت جنگ، نیروی دریائی و نیروی هوائی دولت نیکاراگوئه یا نمایندهٔ مجاز آن خواهد بود. این موافقت در هر مورد که چنین افرادی بطور موقت مورد نیاز خواهند بود بعمل خواهد آمد.

مادهٔ ۱۹ـ در صورتی که دولت ایالات متحد امریکا به خدمت هریک از افراد هیأت در نیکاراگوئه پیش از پایان دو سال و به هر علتی خاتمه دهد، هزینهٔ بازگشت این عضو و خانوادهٔ او و نیز وسایل شخصی و اتومبیل او به ایالات متحد و نیز هزینهٔ عزیمت عضو جدید هیأت که به جای عضو قبلی منصوب خواهد شد به عهدهٔ دولت نیکاراگوئه نخواهد بود، مگر هزینهٔ حمل اتومبیل عضو جدید هیأت که دولت نیکاراگوئه آن را تقبل خواهد کرد.

مادهٔ ۲۰ـ وسایل شخصی، وسایل خانه، بار اضافه و اتومبیل اعضای هیأت که برای مصرف شخصی، خانوادگی یا اداری وارد نیکاراگوئه می شود از پرداخت هرگونه عوارض گمرکی، مالیات، بازدید و هر نوع محدودیتی که از طرف دولت جمهوری نیکاراگوئه بر واردات وضع شده باشد معاف خواهند بود و به درخواست فرمانده هیأت، دولت نیکاراگوئه تسهیلات ورود و خروج این اشیا را فراهم خواهد کرد. این پیش بینی شامل تمام اعضای هیأت

www.ketabha.org

خواهد بود چه رسمی باشند و چه غیر رسمی یا کارمندان موقت، حقوق و مزایائی که در این‌ماده به اعضای هیأت داده شده است عموماً همان حقوق و مزایائی است که برای کارمندان سیاسی سفارت ایالات متحد امریکا در جمهوری نیکاراگوئه رعایت خواهد شد.

مادهٔ ۲۱- حقوق و مزایا و هزینهٔ سفر برای ایامی که هر یک از اعضای هیأت در نیکاراگوئه به‌منظور انجام خدمات اداری مورد نیاز آن دولت مسافرت می‌کنند به‌عهدهٔ دولت جمهوری نیکاراگوئه خواهد بود.

مادهٔ ۲۲- وزارت جنگ، نیروی دریائی و نیروی هوائی دولت جمهوری نیکاراگوئه موظف است اتومبیل مناسبی با راننده برای فرمانده هیأت‌تهیه کند از این اتومبیل برای خدمت اداری استفاده خواهد شد. دولت جمهوری نیکاراگوئه در صورت تقاضای فرمانده هیأت و برای استفاده در کارهای اداری از طرف اعضای هیأت اتومبیلهای مناسبی با راننده در اختیار اعضای هیأت قرار خواهد داد.

مادهٔ ۲۳- وزارت جنگ، نیروی دریائی و نیروی هوائی جمهوری نیکاراگوئه باید دفاتر مناسبی برای انجام‌وظیفهٔ افراد هیأت در اختیار آنان بگذارد.

مادهٔ ۲۴- در صورت فوت یکی از اعضای هیأت در نیکاراگوئه، دولت جمهوری نیکاراگوئه موظف است جسد متوفی را به‌نقطهٔ مورد نظر خانوادهٔ او حمل کند، اما هزینهٔ آن نباید از هزینهٔ حمل جنازه تا شهر نیویورک تجاوز کند. طبق مقررات موجود در وزارت دفاع ایالات‌متحد مقامات نظامی ایالات‌متحد موظفند در مورد جمع‌آوری و حمل وسایل فرد فوت شده،اقدام نمایند. در صورتی که متوفی عضو هیأت نظامی در نیکاراگوئه باشد، دولت جمهوری نیکاراگوئه موظف است حقوق و مزایای او را تا پانزده (۱۵) روز پس از مرگ او بپردازد. هزینهٔ بازگشت افراد خانوادهٔ او تا نیویورک و نیز هزینهٔ حمل وسایل خانه،بار اضافه و اتومبیل نامبرده برحسب موافقت مذکور در مادهٔ ۱۸ باید پرداخت شود. تمام حقوق و مزایائی که به‌متوفی تعلق می‌گیرد از جمله حقوق پانزده روز پس از مرگ، و هزینهٔ سفری که طلبکار بوده است، به‌استثنای حقوق ایام مرخصی که مورد استفاده واقع نشده باید

www.ketabha.org

مطابق قوانین نظامی ایالات‌متحد به‌بازماندگان او پرداخت شود. تمام حقوق و مزایای فوق باید ظرف پانزده روز پس از مرگ به‌بازماندگان پرداخت شود.

سر فصل ششم ـ شرایط و ضروریات

مادهٔ ۲۵ـ تا زمانی که این موافقتنامه به‌قوت خود باقی است دولت جمهوری نیکاراگوئه نباید جز با موافقت قبلی و دو جانبهٔ دولتهای ایالات‌متحد امریکا و جمهوری نیکاراگوئه خدمات هیچ کشور خارجی دیگر، یا هیچ فرد غیر نیکاراگوئه‌ای را برای انجام وظایفی که به‌نحوی باگارد ملی نیکاراگوئه مربوط می‌شود، بپذیرد.

مادهٔ ۲۶ـ هیچ یک از اعضای هیأت نباید اطلاعات محرمانه‌ای را که به‌عنوان عضوی از هیأت در اختیار اوگذاشته می‌شود افشا کند. این ضرورت در پایان خدمت عضو ناسبرده در هیأت و حتی پس از الغای قرار داد به‌قوت خود باقی خواهد ماند.

مادهٔ ۲۷ـ در این قرارداد لغت «خانواده» به‌مفهوم همسر و فرزندان وابسته بکار برده شده است.

مادهٔ ۲۸ـ هریک از اعضای هیأت سالانه حق یک‌ماه مرخصی با استفاده از حقوق خواهند داشت. این مرخصی به‌نسبت سالهای خدمت قابل جمع کردن خواهد بود. مرخصی بخشی از سال به‌نسبت ماههای خدمت، محاسبه خواهد شد.

مادهٔ ۲۹ـ از ایام مرخصی مذکور در مادهٔ قبل می‌توان در نیکاراگوئه، ایالات‌متحد یا هر نقطهٔ دیگر جهان استفاده کرد، اما هزینهٔ سفر مازاد برآنچه در این موافقتنامه پیش‌بینی شده است به‌عهدهٔ خود هیأت است. مدت بین راه نیز به‌حساب روزهای مرخصی خواهد بود.

مادهٔ ۳۰ـ دولت جمهوری نیکاراگوئه موافقت کرده است که پس از دریافت تقاضای مرخصی که به‌تأیید فرمانده هیأت رسیده باشد با درنظرگرفتن مقتضیات و به‌شرط امکان‌پذیر بودن مرخصی تقاضا شده از نظر دولت نیکاراگوئه با آن موافقت کند.

مادهٔ ۳۱. اعضای هیأت که مدت خدمتشان بپایان می‌رسد فقط پس

www.ketabha.org

از ورود جانشین می‌توانند خدمت خود را پایان یافته تلقی کنند، مگر اینکه طبق مادهٔ ۵، قبلا طرفین به‌نحو دیگری موافقت کرده باشند.

مادهٔ ۳۲- دولت جمهوری نیکاراگوئه باید خدمات پزشکی و دندانپزشکی مناسب در اختیار اعضای هیأت و افراد خانوادهٔ آنان بگذارد. در صورتی که یکی از اعضای هیأت بیمار یا مجروح شود، باید در بیمارستانی مناسب و تحت نظر پزشکانی مناسب مداوا شود. فرمانده هیأت باید مناسب بودن وسایل درمانی را تأیید کند. اینگونه پزشکان و بیمارستانها باید جزو پزشکان بیمارستانها و داروخانه‌های مورد استفادهٔ معمولی وزارت جنگ، نیروی دریائی و نیروی هوائی نیکاراگوئه بوده و قبلا به‌تأیید فرمانده هیأت رسیده باشد. تمام هزینه‌های مربوط به‌بیماری و معالجهٔ بیمار وابسته به‌هیأت تا زمانی که وی در نیکاراگوئه است از طرف دولت جمهوری نیکاراگوئه پرداخت خواهد شد. در صورتی که عضو بیمارافسر کادر ثابت باشد، هزینهٔ غذا و پوشاک به‌عهدهٔ خود او خواهد بود، اما در صورتی که در خدمت وظیفه باشد کلیهٔ هزینه به‌عهدهٔ دولت جمهوری نیکاراگوئه خواهد بود. افراد خانوادهٔ اعضای هیأت از همان مزایای ذکر شده در این ماده برخوردار خواهند بود با این تفاوت که درکلیهٔ موارد هزینهٔ غذا و پوشاک آنان را عضو هیأت خواهد پرداخت.

مادهٔ ۳۳- هریک از اعضای هیأت که به‌خاطر بیماری طولانی و ناتوانی نتواند به‌خدمات خود ادامه دهد، جانشینی برای او تعیین خواهد شد.

مادهٔ ۳۴- طرفین این قرارداد موافقت دارند که کارمندان نظامی ایالات‌متحد که طبق این موافقتنامه در خاک نیکاراگوئه سکونت دارند هیچ‌گاه جزوی از نیروهای جنگی دولت نیکاراگوئه نخواهند بود.

در حضور امضاکنندگان زیر «توماس. ای. ویلان[2]» سفیر کبیر ایالات‌متحدامریکا در نیکاراگوئه و «اسکارسویلا ساکاسا[3]» وزیر امورخارجهٔ دولت جمهوری نیکاراگوئه که مجاز به‌امضای این قرارداد بودند، در «ماناگوا»، در دو نسخه، به‌زبانهای انگلیسی و اسپانیائی، از تاریخ نوزدهم نوامبر هزارونهصد وپنجاه وسه، به‌امضا رسید.

2. Thomas E. Whelan 3. Oscar Sevilla Sacasa

www.ketabha.org

ضمیمهٔ د

کشت و صنعت در کلمبیا[1]

(بخشی از رسالهٔ «لاچلین کودی[2]» که در مارس ۱۹۶۲ در دفاع از «عملیات کلمبیا» نوشته شد).

بااینکه ممکن است به‌نظر ضدو نقیض بیاید، اصلاحات‌ارضی بدون «عملیات کلمبیا» برنامه‌ای به‌سود مصرف کنندگان است (که اکثر شهرنشینان فقیراند)، زیرا در این برنامه فراورده‌های کشاورزی به‌میزان بیش از نیاز تولید خواهد شد و بنابراین قیمت این فراورده‌ها کاهش خواهد یافت. «عملیات کلمبیا» برنامه‌ای است که برای افزایش درآمد واقعی روستائیان از راههای زیر طرح‌ریزی شده است: (الف) تهیهٔ امکان کار در نقاطی غیر از روستاها، (ب) افزایش مقدار تقاضا برای فراورده‌های کشاورزی، (ج) از میان بردن و کاهش رقابت در کشاورزی.

در کلمبیا هنوز امکانات عظیم دانش جدید به کمک ماشین‌آلات جدید درک نشده است. از اصلاحات ارضی به همانگونه سخن می‌رود که چهل‌سال پیش یعنی پیش از انقلاب کشاورزی، می‌رفت. به‌این ترتیب برای درک عظمت مسأله و نتایجی که اجرای راه دوم (اصلاحات کشاورزی بدون «عملیات کلمبیا») در برخواهد داشت ذیلاً نکاتی چند همراه با آمار و ارقام به‌دست داده می‌شود:

برای نمونه بیائید دربارهٔ برنج مطالعه کنیم.

بنا به‌ارقام ادارهٔ کل برنج، در سال ۱۹۶۰ محصول برنج ۴۳۰،۰۰۰ تن بود. کشت برنج در قطعاتی از مزارع بسیار کوچک از دامنه‌های کوهستانی

---

۱. دراین مقاله از «عملیات کلمبیا» فراوان نام برده شده است؛ این نامی است که در کلمبیا به‌طرح شرکتهای بزرگ کشت وصنعت داده شده.

2. Lauchlin Currie

www.ketabha.org

گرفته تا مزارع بزرگ آبیاری شده، بعمل می‌آمد، و بازده متوسط آن ۲،۱۰۰ کیلو بود. سالانه بطور متوسط ۱/٤ بار محصول برداشت می‌شد و این بدان معنی است که ۱٦۲،۰۰۰ هکتار زمین در قطعاتی به‌وسعت متوسط ٦/٥ هکتار به کشت برنج اختصاص داده شده بود و ۲٥،۰۰۰ خانوار درکشت این محصول فعالیت داشتند. درکشت برنج هنگامی بازده خوب است که در هر برداشت ۳،۰۰۰ کیلو و سالانه ۱/۸ بار، یعنی سالی ٥،٤۰۰ کیلو محصول جمع‌آوری شود، مناسب‌ترین و باصرفه‌ترین مزارع، مزارعی است باوسعت ۸۰ هکتار. هزار مزرعه با این وسعت که هرکدام ٤۳۰ تن برنج تولید کنند و جمع مساحت آنها ۸۰،۰۰۰ هکتار باشد، می‌توانند نیازکشور را در سال ۱۹٦۰ تأمین کنند و به‌این‌ترتیب ۲٤،۰۰۰ خانوار روستائی و احتمالاً دو برابر این مقدارکارگران کشاورزی آزاد خواهند شد، که به کارهای دیگر بپردازند— اگر امکان پرداختن به کارهای دیگر موجود باشد — و نیز ۸۰،۰۰۰ هکتار زمین آزاد خواهد شد تا به‌مصرف کشت فراورده‌های دیگر برسد — اگر برای این فراورده‌ها بازاری وجود داشته باشد، آشکار است که امکانات عظیمی برای تبدیل شیوه‌های فعلی کشاورزی به کشاورزی صنعتی تجارتی‌موجود است، و نیز اگر چنین تبدیلی بدون «عملیات کلمبیا» عملی شود ممکن است مخاطرات عظیم اجتماعی ببار آید.

اکنون فرض کنیم که اصلاحات ارضی باعث شود ۲۰۰ واحد فامیلی دیگر در ۸۰ هکتار اراضی آبیاری شده در مزارعی با وسعت ۱٦،۰۰۰ هکتار با بازده ۳،۰۰۰ کیلو برای هر برداشت و متوسط ٥،٤۰۰ کیلو درسال بوجود آید. نتیجهٔ تأسیس این مزارع جدید تولید ۸٦،۰۰۰ تن یا ۲۰ درصد بیشتر از محصول مورد نیاز درسال ۱۹٦۰ خواهد بود. اثر این محصول‌اضافی بر قیمت برنج قابل تصور است. تعداد زیادی از ۲٥،۰۰۰ خانواری که اکنون به کارکشت برنج اشتغال دارند ورشکست خواهند شد و قادر به‌تأدیهٔ وامهای خود نخواهند بود. و اگر بخواهند به کشت دیگری بپردازند باهمین مسأله مواجه خواهند شد.

تنباکو محصولی از نوع دیگر است و نیاز بیشتری به کارگر دارد اما کشت این محصول نیز اگر بدون برنامه توسعه یابد به نتایج ناگواری منجر

www.ketabha.org

خواهد شد. بنابرارقام موجود در ادارهٔ کل تنباکودر سال ۱۹۶۰ در حدود ۳۲،۰۰۰ تن محصول از مزارعی به‌وسعت ۱۸،۷۰۰ هکتار با متوسط ۱،۷۸۰ کیلو در هر هکتار برداشت شد. با توجه به‌اینکه وسعت متوسط مزارع تنباکو یک هکتار بوده است بنابراین می‌توان برآورد کرد که در حدود ۱۷،۰۰۰ خانوار به‌کشت تنباکو اشتغال داشته‌اند. با دانش و وسایل بهتر و نیز زمین حاصلخیزتر متوسط برداشت محصول از هر هکتار ر می‌توان به ۳،۰۰۰ کیلو در هر هکتار افزایش داد و به‌این ترتیب یک خانوار می‌تواند در بیشتر ایام سال ۵ هکتار زمین کشت کند. اگر کشت تنباکو بتمامی بدین نوع کشت صنعتی تبدیل شود محصول سال ۱۹۶۰ را می‌توان از ۱،۸۴۰ مزرعه و ۹،۱۴۰ هکتار زمین برداشت کرد. از آنجا که به‌موجب برآوردهای فعلی ۱۷،۰۰۰ خانوار به‌کشت تنباکو اشتغال دارند پس از تبدیل کامل به‌کشت صنعتی در حدود ۱۵،۰۰۰ خانوار از آنان با با ۹،۰۰۰ هکتار زمین دیگر درکشت تنباکو مورد نیاز نخواهند بود. اگر در نتیجهٔ اصلاحات ارضی ۳۷۰ خانوار جدید در مزارع جدیدی به‌کار کشت تنباکو با روش جدید بپردازند نتیجهٔ کار ۲۰ درصد محصول بیشتر و در نتیجه کاهش بهای محصول و فقر بیشتر برای ۱۷،۰۰۰ خانوار فعلی خواهد بود.

نمونه‌ای دیگر، ذرت است. این محصول بی‌نهایت اهمیت دارد و در بیشتر جاها به‌طریق غیر فنی کشت می‌شود. اما در سالهای اخیر کشت و برداشت ماشینی آن نیز (بخصوص در «وال[3]») بعمل می‌آید. برحسب برآورد «ی. ن. ا[4]» (مؤسسهٔ دولتی توزیع مواد غذائی و مسؤول نظارت بر قیمتها) سالانه بیش از ۸۵۰،۰۰۰ تن ذرت از مزارعی به‌وسعت ۶۶۰،۰۰۰ هکتار برداشت می‌شود، و بنابراین متوسط برداشت محصول از هر هکتار به ۱،۳۰۰ کیلو می‌رسد. احتمالا در حدود ۱۰۰،۰۰۰ خانوار به‌کار کشت و برداشت ذرت در مزارعی به‌وسعت متوسط ۶ تا ۷ هکتار مشغولند. از سوی دیگر کشت صنعتی ذرت محصول را به ۴،۰۰۰ کیلو در هکتار افزایش خواهد داد و در این نوع کشت کوچکترین مزرعهٔ قابل استفاده از نظر اقتصادی

3. Valle 4. INA (Instituto Nacinal de Abasticimiento

www.ketabha.org

۸۰ هکتار وسعت خواهد داشت. با در نظرگرفتن این نکته که سالانه بطور متوسط ۱/۸ بار محصول برداشت می‌شود تبدیل کامل کشت ذرت به کشت صنعتی بدان معنی خواهد بود که محصول سال ۱۹۶۰ را می‌توان فقط از ۱،۵۰۰ واحد کشاورزی به‌وسعت کل ۱۲۰،۰۰۰ هکتار برداشت کرد. به‌این ترتیب در حدود ۱۰۰،۰۰۰ خانوار و دو برابر تعداد کارگر کشاورزی و ۵۴۰،۰۰۰ هکتار زمین، برای کشت ذرت مورد نیاز نخواهد بود. اگر اصلاحات ارضی نتیجه‌اش افزودن فقط ۳۰۰ خانوار دیگر در مزارعی به وسعت ۸۰ هکتار باشد محصول ذرت ۲۰ درصد افزایش خواهد یافت و در نتیجهٔ کاهش قیمت، هریک از روستائیان فرودست فقیرتر خواهند شد. آمار و ارقام صد درصد درست نیستند و احتمالا نیازمندیهای سال ۱۹۶۰ کمی بیش از واقع جلوه داده شده است. اما نتیجه چنان آشکار است که دقت زیاد در ارقام چندان مورد نیاز نیست.

تنها در مورد این سه‌محصول، تبدیل کامل کشاورزی سنتی به کشت صنعتی نتیجه‌اش این خواهد بود که فراوردهٔ مورد نیاز سال ۱۹۶۰ کشور را بتوان از ۴،۳۰۰ واحد به‌جای ۱۴۲،۰۰۰ واحد و از ۲۱۰،۰۰۰ هکتار زمین به‌جای ۷۸۰،۰۰۰ هکتار بدست آورد. از آنجا که تحت هر نوع برنامهٔ منطقی کشاورزی، بعید بنظر می‌رسد که کشور نیاز به‌استفاده از زمین بیشتر، برای کشت و زرع داشته باشد، هر برنامهٔ احیای زمین تنها در صورتی قابل قبول تواند بود که از نظر اقتصادی مقرون به‌صرفه باشد و به‌رها کردن زمینهای بزرگتری که دارای صرفه اقتصادی کمتری هستند، منجر شوند.

مطالعات اولیهٔ کارمندان بنیاد پیشرفت کلمبیا نشان می‌دهد که دراثر برنامه‌های کشت صنعتی نیروی انسانی مؤثر در کشاورزی، بجز قهوه می‌تواند از ۸۳۰،۰۰۰ نفر به ۱۴۰،۰۰۰ نفر کاهش یابد. به‌سخنی دیگر نیروی کار در کشاورزی می‌تواند از ۲۰/۶ درصد نیروی مفید مشغول به کار در کشور به ۳ درصد کاهش یابد. همین مطالعات نشان می‌دهد که نیروی کار در مزارع قهوه از طریق کشت در مزارع باصرفه‌تر و تمرکز عملیات در نقاط حاصل‌خیزتر، می‌تواند از ۳۶۰،۰۰۰ نفر به ۱۲۰،۰۰۰ نفر یا از ۹ درصد به‌۳ درصد کاهش یابد. احتمالا ۳۰۰،۰۰۰ تا ۴۰۰،۰۰۰ نفر نیز از

www.ketabha.org

مشاغل وابسته به‌دامپروری یا سایر فعالیتهای روستائی کاسته خواهد شد یا جمعاً ۱،۰۰۰،۰۰۰ نفر بیکار خواهند شد. این تعداد بیش از ۵۰ درصد به‌نیروی کار مناطق شهری، خواهد افزود.

www.ketabha.org

یادداشتهائی دربارهٔ ماخذ

بدست آوردن آمار و ارقام دربارهٔ امریکای‌لاتین بسیار مشکل است. معدودی ازکشورها مرکز آمار دارند، وکشورهای معدودتری دارای متخصصان صاحب نظراند که بتوانند از میان دروغها وگزافه‌هائی که به‌آنان گفته می‌شود ارقام و آماری نزدیک به واقعیت بدست آورند. از جمله طبقهٔ حاکم در اکوادور موفق شده است به‌دهقانان بقبولاند که مأموران آمار بیدین یا بچه‌دزداند، و به این ترتیب بومیان سرخپوست را وادارد که به محض دیدن آمارگر شورش کنند. آشکار است که طبقهٔ حاکم کشورهای امریکای‌لاتین با انتشار اطلاعاتی که روشنگر شرایط زندگی در این کشورها باشد، مخالف است.

با این حال بدست آوردن تصویری نسبتاً دقیق ممکن است. اولا سازمان ملل و سازمان کشورهای امریکائی آمار و ارقام رسمی ماهانه و سالانه منتشر می‌کنند. با وجودی که ارقام این دو سازمان اغلب بایکدیگر مطابقت ندارند، می‌توان از آنها برای محاسبات استفاده کرد.

من تا حد زیادی به آمار منتشر شده از طرف کمیسیون اقتصادی سازمان ملل دربارهٔ امریکای لاتین اعتماد داشته‌ام. مرکز این کمیسیون در سانتیاگو پایتخت شیلی است. «رائول پربیش[1]» (که در آن زمان ریاست این سازمان را بعهده داشت و اکنون دبیرکل کنفرانس بازرگانی و توسعه در سازمان ملل متحد است)، کارمندان او و بخصوص «جورج‌ویتری[2]» رئیس مرکز اطلاعات، در این مورد بی‌اندازه مفید بوده‌اند.

یکی دیگر از منابعی که برای کسب اطلاعات در دسترس من بود

---

1. Raul Perbisch 2. Jorge Viteri

www.ketabha.org

بایگانی «لافتا» یا اتحادیهٔ بازار مشترک امریکای‌لاتین بود که در اولین سال فعالیتش در «مونته‌ویدئو» قرار داشت و من در آن زمان نمایندهٔ «نیویورک‌تایمز» در این شهر بودم. نمایندگان غالب کشورها و بخصوص نمایندهٔ آرژانتین «رنه ارتونو[3]» و سایر کارمندان، بخصوص رئیس مرکز اطلاعات، «ماریو رائول کلریکو[4]» برای جواب به‌سؤالهای من و تهیهٔ اسناد مورد نیازم، کمکهای ذیقیمتی کردند.

اما همهٔ ارقام و آماری که از این مراکز تهیه می‌شود فقط تصویری سطحی از اوضاع بدست خواهد داد. ارقام دقیق‌تر و عمیق‌تر و مهمتر را من غالباً از دانشگاههای هر یک از کشورها بدست آوردم. تقریباً همهٔ دانشگاههای امریکای‌لاتین دارای مرکز مطالعات اقتصادی هستند و در این مراکز استادان و صدها دانشجو ساعات متمادی کار می‌کنند تا ارقام دقیق و عمیقی که نشان دهندهٔ اوضاع اقتصادی و اجتماعی این کشورهاست جمع‌آوری کنند. به علاوه، بسیاری از گزارشهای رسمی دولتی به‌نحو بیسابقه‌ای دقیق و مستند و به‌نحو حیرت‌انگیزی بیطرفانه تهیه شده است، تا آن حد که مثلا درگزارش سالانهٔ بانک‌مرکزی شیلی یا ونزوئلا آنقدر دلیل و مدرک وجود دارد که بتوان همهٔ ادعاهای دولتهای این کشورها رادرمورد پیشرفت و توسعه، رد کرد. از این‌گذشته در بیشتر کشورهای امریکای‌لاتین سازمان برنامه یا دفاتر برنامه‌ریزی وجود دارد و این‌دفاتر نیز آمار و ارقامی منتشر می‌کنند که غالباً گفته‌های دولتها را تکذیب می‌کند.

بخش بزرگی از اطلاعات من از راه مصاحبه‌های مستقیم بدست آمد. به‌هرجا که رفتم تنها با رؤسای جمهوری، اعضای کابینه، مقامات رسمی دیگر و سیاستمداران گفتگو نداشتم، بلکه با بازرگانان، کشیشها، رهبران کارگری و نظامیان و نیز با روستائیان، معدنچیان، کارگران، سربازان و خانواده‌های آنان نیز سخن گفتم.

بجز این می‌توان‌گفت که باچشم باز می‌دیدم. از هرکشوری که بازدید کردم کوشیدم هرچه بیشتر ببینم، تنها به‌پایتختها اکتفا نکردم، بلکه به‌شهرهای کوچک نیز — حتی اگر در اعماق جنگلها یا در ارتفاعات

3. Rene Ortuno 4. Mario Raul Clerico

www.ketabha.org

کوهستانها بود — سفر کردم. همسرم را، که در همهٔ سفرها بجز در کشور پاراگوئه همراهم بود، واداشتم که گاهی روزها بدون دسترسی به‌دستشوئی و هفته‌ها بدون حمام سر کند. از آنجا که او نیز از تمام کلماتی که می‌شنید یادداشت برمی‌داشت و سپس این یادداشتها را در کتابچه‌هائی بازنویسی می‌کرد، من در نوشتن این کتاب به‌او بیش از آن مدیونم که بتوان در اینجا ذکر کرد.

درهر کشور وگاه‌درنقاط بسیاری ازیک کشور، همیشه کسی راداشتم که‌با کمال میل جاها و چیزهای دیدنی را به‌من نشان دهد. این دوستان غالباً روزنامه‌نگار بودند و برای من مایهٔ افتخار است که تنی چند از بهترین نویسندگان امریکای‌لاتین را از آن میان نام ببرم. بیشتر آنان را در دو کنفرانس «پونتادل‌استه»دیده بودم، بعضی از آنان را از زمانی که جزو دبیران «تایم» بودم می‌شناختم، با دیگران هنگامی آشنا شدم که مقالاتی دربارهٔ داستانهای داغ روز در امریکای‌لاتین می‌نوشتم و بقیه از دوستان من بودند. این رابطان، با اشتیاق فراوان هرچه از دستشان برمی‌آمد می‌کردند تا مرا در زمان مناسب به‌مکان مناسب برسانند و حتی‌گاه وسیلهٔ ایاب وذهاب و استراحت مرا خود فراهم می‌کردند. بدون آنان من هرگز نمی‌توانستم با فاشیستها یا کمونیستها، چریکها یا راهزنان، رهبران دهقانان یا افرادگروه حاکم گفتگو کنم. از آنان سپاسگزارم، حس‌می‌کنم تصویری کامل از امریکای‌لاتین بدست آوردم، تصویری آن چنان کامل که از عهدهٔ خبرنگاری امریکائی، که می‌تواند به‌زبان امریکای‌لاتین سخن بگوید اما نمی‌تواند رنجهای آن را احساس کند (بقول خودشان)، برآید. از اینکه چنین دوستانی دارم خود را خوشبخت و سربلند می‌دانم. و فقط از این متأسفم که نمی‌توانم نام همه رابیاورم.

آرژانتین ـ «روجلیو گارسیا لوپو[1]»، «جئورجیو سلسر[2]»، «ادگار تریوری[3]» و «رودولفو والش[4]» روزنامه‌نگار.

بولیوی ـ «تدی کوردوبا[5]»، روزنامه‌نگار، «لوئیس پنالوزا[6]»، اقتصاددان،

1. Rogelio Garcia Lupo
2. Gcorgio Selser
3. Edgar Triveri
4. Rodolfo Walsh
5. Teddy Cordoba
6. Luis Penaloza

www.ketabha.org

«کارلوس پونس سانجینس[۷]» باستان‌شناس.

برزیل — «هامیلتن شاوز[۸]»، «جایم دانتاس[۹]»، «دیوید سنت کلر[۱۰]» روزنامه‌نگار، «فرانکلین د اولیویرا[۱۱]» اقتصاددان وجامعه شناس.

شیلی— «ماریو پلانت[۱۲]» روزنامه‌نگار، «ماریو رافائل ورا والن زوئلا[۱۳]» و «هلیو وارلا[۱۴]» اقتصاددان، «سالومون کاربالان گونزالس[۱۵]» سناتور.

کلمبیا— «پلینیو آپولیو مندوزا[۱۶]» و «اوسیریس ترویانی[۱۷]» روزنامه‌نگار.

جمهوری دومی‌نیکن- «ماکسیمو لوئیس ویدال[۱۸]» اقتصاددان.

اکوادور— «آنتونیو چدیاک[۱۹]» روزنامه‌نگار.

گواتمالا — «لئونل میرون[۲۰]» وکیل دادگستری.

مکزیک— «کارلوس فوئنتس[۲۱]» نویسنده، «انریکو گونزالس پدررو[۲۲]» دانشمند علوم‌سیاسی، «آلونزو آگویلار[۲۳]»، «فلیکس اسپیجل[۲۴]» و«مانوئل مسا[۲۵]» اقتصاددان.

پاراگوئه — «اورلاندو رویاس[۲۶]» روزنامه‌نگار و سیاستمدار.

پرو—«سباستیان سالازار بوندی[۲۷]» روزنامه‌نگار.

اوروگوئه— «وینسنت ناوارو[۲۸]» آموزگار، «کارلوس رئال د آذوآ[۲۹]» وکیل دادگستری و منقد، «جولیو کاسترو[۳۰]»، «امیلیو گوتیرز هره‌رو[۳۱]»،

---

7. Carlos Ponce Sanginos
8. Hamilton Chavez
9. Jayme Dantas
10. David St. Clair
11. Franklin de Oliveira
12. Mario Planet
13. Mario Rafael Vera Valenzuela
14. Helio Varela
15. Salomon Carbalan Gonzales
16. Plinio Apuleyo Mendoza
17. Osiris Troiani
18. Maximo Luis Vidal
19. Antonio Chediac
20. Leonel Miron
21. Carlos Fuentes
22. Enrique Gonzales Pedrero
23. Alonso Aguilar
24. Felix Espejel
25. Manuel Mesa
26. Orlando Rojas
27. Sebastian Salazar Bondi
28. Vincent Navaro
29. Carlos Real de Azua
30. Julio Costro
31. Emilio Gutierrez Herrero

www.ketabha.org

«خوان خوزه لوپز سیلویرا[۳۲]»، «کارلوس کویجانو[۳۳]» روزنامه‌نگار، «آلبرتو متول‌فره[۳۴]» نویسنده، «کلودیو ویلی‌مان[۳۵]» اقتصاددان، «بنیامین ناهوم[۳۶]» منقد.

ونزوئلا — «خوزه فونت کاسترو[۳۷]» روزنامه‌نگار، «سالوادور د لاپلازا[۳۸]»، و «دومینگو اف مازاذاوالا[۳۹]» اقتصاددان.

ونیز باید از تنی چند از کارمندان وزارت امور خارجه در سفارتخانه‌های ایالات متحد در امریکای لاتین که برای کمک به من خود را به خطر انداختند، سپاسگزاری کنم. این افراد بی‌شک از روی اعتقادی که به ایالات متحد داشتند به‌من کمک کردند، آنان می‌خواستند ایالات متحد دست به کارهائی بزند، از اصولی دفاع کند، و از سیاستهائی پیروی کند که همهٔ ما را از اینکه تبعهٔ ایالات متحدیم سربلندتر کند وامریکای لاتین را به‌جائی برای بهتر زیستن مردم امریکای لاتین بدل کند.

32. Juan Jose Lopez Silvira
33. Carlos Quijano
34. Alberto Methol Ferre
35. Claudio Williman
36. Benjamin Nahom
37. Jose Font Castro
38. Salvador de Laplaza
39. Domingo F. Maza Zavala

www.ketabha.org

کتابخانهٔ کوچک سوسیالیسم

www.ketabha.org